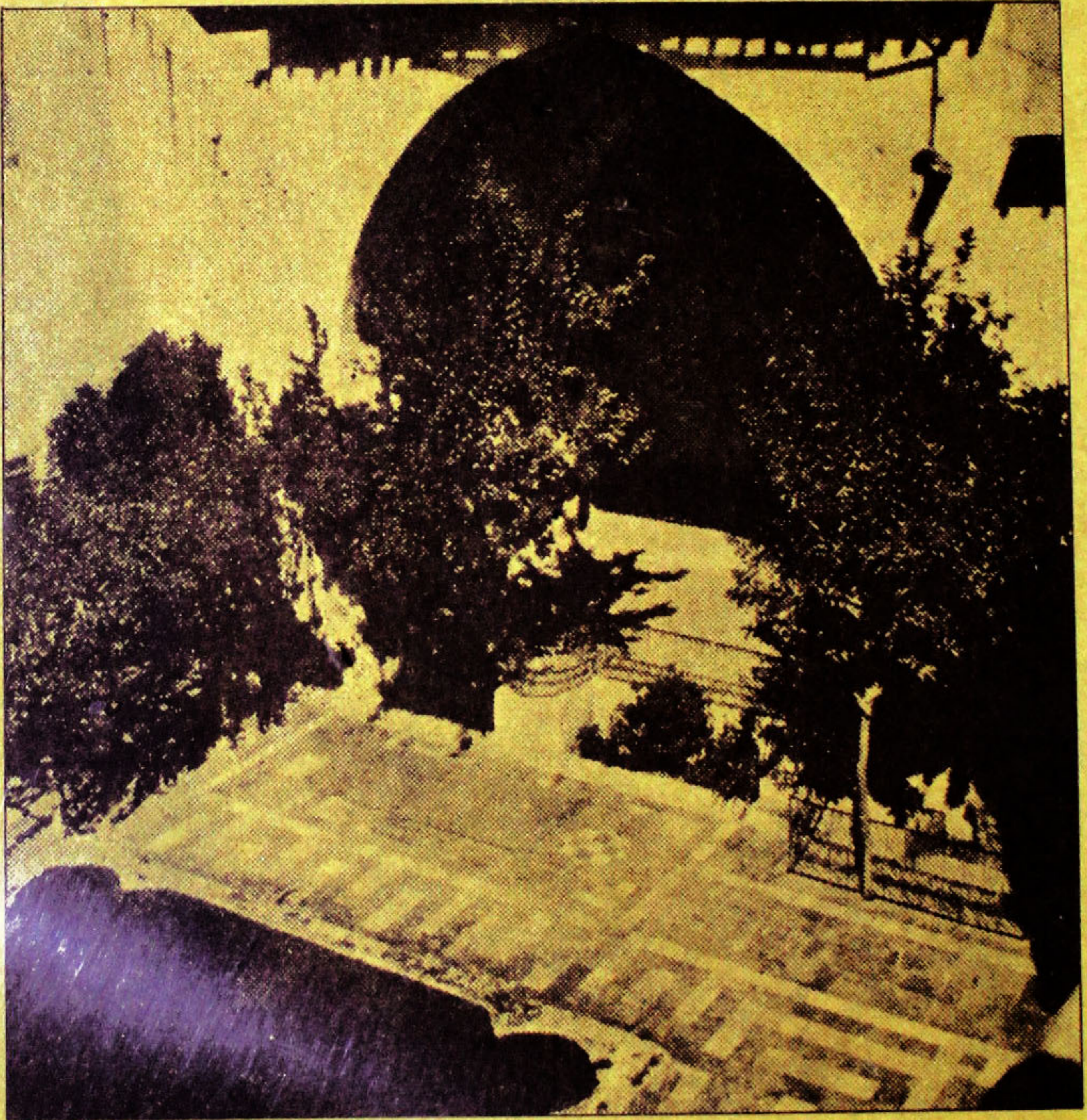


تاریخ آموزش در اسلام

دکتر احمد شلبی

استاد تاریخ و تمدن اسلامی در دانشگاه قاهره



پارسی کرده‌ی:

محمد حسین ساکت



تاریخ آموزش در اسلام



دکتر احمد شلبي

دکتر در فلسفه از دانشگاه کمبریج
اسناد تاریخ و تمدن اسلامی در دانشگاه فاهره

پارسی کرده‌ی: محمد حسین ساکت



134728



تاریخ آموزش در اسلام	کتاب:
دکتر احمد شلبي	تالیف:
محمد حسن ساکت	ترجمہ:
دفتر نشر فرهنگ اسلامی	ناشر:
جلد ۱۰۰۰۰	تعداد:
زمستان ۶۱	تاریخ نشر:
برآبادی	صفحہ آرا:

ترجمه‌ی این کتاب را به روان پاک پدرم
غلامرضا ساکت تقدیم می‌دارم.

«مهرجمن»

آیا کسانی که می‌دانند با آنان که نمی‌دانند برابرند؟

روزنامه «انزلی» ۹

آنچه در این کتاب می خوانید:

موضوع	صفحه
درآمد	۱۱
پیشنهاد دانشگاه کمبریج برای چاپ کتاب	۲۱
پیشگفتار پرفسور ا.ج. آربری	۲۲
سیاسمندی	۲۳
دیباچه	۲۴

فصل یکم جایگاه های آموزش

۱۱۹-۳۹

۱

جایگاه های آموزش پیش از بنیاد مدرسه ها

۱ - مکتب برای آموختن خواندن و نوشتن	۲۰
۲ - مکتب برای آموزش قرآن و مسایل ابتدایی	۴۵
۳ - آموزش ابتدایی در کاخچه	۵۳
۴ - کتابفروشی ها	۵۸
۵ - خانه های دانشمندان	۶۲
۶ - تالارهای ادبی	۶۱
۷ - بیابان (پادری)	۷۳
۸ - مسجد	۸۹

- ۱ — چرا آموزش از مسجدها به مدرسه‌ها انتقال یافت؟ ۹۸
- ۲ — میان مدرسه‌ها و مسجدها چه فرقی بود؟ ۹۹
- ۳ — چرا مدرسه‌ها بیشتر به دانشهای دینی می‌پرداختند؟ ۹۹
- برپایی مدرسه‌ها در جهان اسلامی ۱۰۰
- مدرسه‌های نظام‌الملک ۱۰۱
- مدرسه‌های نورالدین رنگی ۱۰۲
- مدرسه‌هایی که در روزگار اتوبیان ساخته شدند ۱۰۳
- الف. مدرسه‌های ساخته شده به دست شاهان ۱۰۳
- ب. مدرسه‌هایی که به دست بزرگان ساخته شدند ۱۰۴
- پ. مدرسه‌هایی که توده‌ی مردم ساختند ۱۰۶
- مدرسه‌های برشکی ۱۰۸
- مدرسه‌ی نوریته‌ی کبری (سنوهای از مدرسه‌های اسلامی آن روزگان): ۱۱۰
- برخی از استادان مدرسه‌ی «نوریته‌ی کبری» ۱۱۷
- وقفهای مدرسه‌ی «نوریته» ۱۱۸

فصل دوم

کتابخانه‌ها

۱۶۸-۱۲۰

- الف. کتابخانه‌ها و آموزش ۱۲۲
- ب. ارزش معنوی کتاب ۱۲۳
- ب. ارزش معنوی کتابخانه‌ها ۱۲۷
- ح. ساحمان، سامان و سوهی کتابخانه‌ها ۱۲۹
- ح. فهرستها ۱۳۱
- ح. امامت گرهی کتابها ۱۳۴
- د. کارمدان کتابخانه: ۱۳۶
- ۱ — کتابدار (رئیس کتابخانه) ۱۳۷
- ۲ — مترجمان ۱۳۹
- ۳ — رونویسان (وزاقان) ۱۴۱
- ۴ — جلدسازان ۱۴۴

- ۱۴۵ ۵ - وابستگان کتابخانه (خدمتگزاران)
- ۱۵۰ وضع مالی کتابخانه
- ۱۵۱ انواع کتابخانه ها
- ۱۵۱ ۱ - کتابخانه های همگانی :
- ۱۵۲ الف. بیت الحکمة
- ۱۵۴ ب. کتابخانه ی حیدری در نجف
- ۱۵۵ ج. کتابخانه ی «ابن سوار» در بصره
- ۱۵۵ د. خزانه ی شاپور (دارالعلم)
- ۱۵۶ ه. دارالعلم شریف الدین
- ۱۵۶ و. کتابخانه ی مسجد زیدی
- ۱۵۷ ز. دارالعلم یا در «دارالحکمة» ی قاهره
- ۱۵۸ ح. کتابخانه های مدارس
- ۱۶۰ ۲ - کتابهای نیمه همگانی :
- ۱۶۱ الف. کتابخانه ی التاصرلدين الله
- ۱۶۱ ب. کتابخانه ی «مستعصم بالله»
- ۱۶۲ ج. کتابخانه ی خلفای فاطمی
- ۱۶۴ ۳ - کتابخانه های شخصی :
- ۱۶۵ الف. کتابخانه ی «فتح بن خاقان»
- ۱۶۵ ب. کتابخانه ی «حُنین بن اسحاق»
- ۱۶۶ ج. کتابخانه ی «ابن خشاب»
- ۱۶۶ د. کتابخانه ی «موفق مَطران»
- ۱۶۷ ه. کتابخانه ی «جمال الدین قفطی»
- ۱۶۷ و. کتابخانه ی مُبشّر فایک
- ۱۶۷ ز. کتابخانه ی «افرائیم زقان»
- ۱۶۸ ح. کتابخانه ی «عمادالدین اصفهانی»

فصل سوم

استادان

۱۶۹-۲۲۸

- ۱۷۱ اهمیت استادان
- ۱۷۴ پیوند میان حکومتها و استادان
- ۱۷۸ پایگاه اجتماعی استادان:
- ۱۷۸ آموزگار کودکان (معلم مکتب)

۱۸۴	مرتبیان (مؤدبان)
۱۸۸	استادانِ درسهای پیشرفته (استادانِ مسجدها و مدرسه‌ها)
۱۹۲	وضع مالی استادان:
۱۹۶	آموزگارِ کودکان (مکتب‌داران)
۱۹۷	مرتبیان (مؤدبان)
۱۹۹	استادانِ مدارس (درسهای پیشرفته)
۲۰۲	استادانِ مدرسه‌های نظامیه
۲۰۸	دستیاران (مُعیدان)
۲۰۹	منش، آداب و وظایف استادان
۲۱۲	گواهی‌نامه‌ها
۲۱۸	نسیه و کيفر
۲۲۱	پاداشها و تشویقها
۲۲۲	جامدی اسنادان
۲۲۵	سرپرستی

فصل چهارم

شاگردان

۲۸۸-۲۲۹

۵

۲۳۰	اسلام و آموزش:
۲۳۰	از قرآن
۲۳۱	از احادیث
۲۳۲	از بندها و امثال
۲۳۳	غزالی و پرورشِ کودکان
۲۳۴	پرورشِ کودک از دیدگاه ابن سینا
۲۳۵	کتابِ مِثْهَاجِ الْمُعْتَمَرِ و پرورشِ کودک
۲۳۵	برابری و یکسان‌بینی در آموزش
۲۳۹	راهنمایی و جهت‌دادن به دانشجویان
۲۴۱	سنّ آموختن
۲۴۳	گنجایش و اندازه‌ی کلاسِ درس
۲۴۴	جان و خرد
۲۴۶	اخلاق و وظایف شاگرد
۲۴۸	پیوند شاگرد با شاگرد
۲۴۹	کوششِ دانش‌پژوهان در راه دانش‌اندوزی

۲۵۲ راهی شدن به جستجوی دانش
۲۶۰ آموزش زنان:
۲۶۶ درسهای دینی
۲۶۸ ادبیات
۲۷۱ موسیقی و ترنم
۲۷۳ پزشکی
۲۷۴ سپاهگیری
۲۷۵ دیگر کارها

فصل پنجم

پایه گذاران، موقوفه ها و سازمانها

۳۰۲-۲۸۹

۲۸۰ الف. پایه گذاران:
۲۸۰ مأمون
۲۸۱ نورالدین
۲۸۱ صلاح الدین
۲۸۱ نظام الملک
۲۸۶ ب. موقوفه ها:
۲۸۷ نظام الملک
۲۸۸ نورالدین
۲۸۸ مصر
۲۹۴ پ. سازمان:
۲۹۴ حلقه ی درس
۲۹۷ پلکان آموزش
۲۹۹ آموزش خانه ای

پیوست ۱

درس‌های ماه‌ها

۳۰۳-۳۲۸

۳۰۵ مذهب اسماعیلی در مصر
۳۰۷ ۱- عقاید اسماعیلیه:
۳۰۷ الف. وصی و پیشوایان
۳۰۹ ب. بی‌گدهی (عصمت) پیامبران، وصی و امامان
۳۱۰ پ. آشکار و نهان (ظاهر و باطن)
۳۱۲ ۲- کوسسهای فاطمینان در راه پراکندن این باورها:
۳۱۲ الف. آموزش
۳۱۵ ب. شعر
۳۱۵ ۱- از شعر «ابن هانی»
۳۱۹ ۲- از شعر «امیر تمیم»
۳۲۱ ۳- از شعر «مؤید»
۳۲۳ ب. برگزاری جشنها در روزهای فرخنده
۳۲۳ عید غدیر
۳۲۴ روز عاشورا
۳۲۵ زادروزها (میلاد پیامبر و امامان)
۳۲۵ ج. با کردادن به اسماعیلیان
۳۲۷ ج. مصریان و مذهب اسماعیلی

پیوست ۲

نقدی بر کتاب

۳۲۹-۳۶۴

۳۳۱ نقدی بر کتاب تاریخ آموزش در اسلام از دکتر مصطفی جواد
۳۳۲ اهمیت کتاب
۳۳۲ بند ۱- گفته‌ی ابوشامه در التروضتین پیرامون مدرسه‌های نظام الملک در جزیره‌ی «ابن عمر» و توصیف مدرسه‌ی «رضی الدین» از «ابن اثیر» است و نه «ابوشامه».

- بند ۲ - ناآگاهی و دست نیافتن نویسنده به مرآة الزمان سبط ابن جوزی، دستنوشته در کتابخانه‌ی ملی پاریس ۳۳۳
- بند ۳ - عفلت نویسنده از بهره‌وری از کتاب‌های نهج‌التعلم كما يجب علی العالم والمتعلم نگاشته‌ی «جعفر بن میران بن یعقوب بریکانی» و انباه الرواة علی انباه النحاة قفطی و دیگر کتابهای سودمند در زمینه‌ی آموزش و نادرستی در نگارش نام کتاب ابن مسکویه و ابن سحنون ۳۳۴
- بند ۴ - جدالی میان اصطلاح «مؤدب» (= مرتبی) و معلّم (= آموزگار) ۳۳۵
- بند ۵ - نگاهی به غزالی و کوشش آموزشی او و خرده‌گیری از چگونگی نگاشته‌ی نویسنده‌ی کتاب (دکتر شلی) در این باره ۳۳۶
- بند ۶ - نخستین پایه گذار مدرسه‌ها و نخستین مدرسه در اسلام کیست؟
آیا نظام‌الملک نخستین بنیانگذار مدرسه‌ها در جهان اسلامی است؟ ۳۳۸
- بند ۷ - آیا جا و نقشه‌ی مدرسه‌ی از میان رفته‌ی نظام‌الملک را دکتر شلی خود تعیین و ترسیم کرده است یا السترنج خاورشناس یا دکتر مصطفی جواد؟ ۳۴۱
- بند ۸ - آیا بغداد تنها پایتخت دولت عباسی بود؟ ۳۴۳
- بند ۹ - هزینه‌ی ساختن شهر بغداد ۳۴۳
- بند ۱۰ - ابوسعید صوفی سازنده یا مناظر مدرسه‌ی نظامیه‌ی بغداد ۳۴۴
- بند ۱۱ - دارالعلم سیدمرتضی. آیا مسلمانان برای کهنه و پاره نشدن کتابها و نابود نشدن آنها به دست ککها دارویی کشف کردند؟ ۳۴۵
- بند ۱۲ - جدایی میان ناظر و سرپرست دارالعلم ۳۴۶
- بند ۱۳ - کتابخانه‌ی دارالخلافة‌ی عباسی به سه بخش تقسیم شده بود و نه کتابخانه‌ی الناصرلدين الله ۳۴۶
- بند ۱۴ - نام کتابخانه‌ها و دانشسراهایی که در کتاب دکتر شلی نیامده‌اند ۳۴۶
- بند ۱۵ - ابوبکر جوزنی یا جوزقی؟ ۳۴۷
- بند ۱۶ - جابه‌جایی نام دو کتاب معجم البلدان و معجم الادباء ۳۴۸
- بند ۱۷ - ابوبکر شاشی و ابوبکر محمد بن احمد بن علی حامد شاشی کدامین استاد نظامیه بوده‌اند؟ ۳۴۸
- بند ۱۸ - نادرستی نام دو استاد نظامیه‌ی اصفهان در کتاب ۳۴۹
- بند ۱۹ - نادرستی نویسنده در آوردن نام محمد بن علی بن حامد و ابوبکر شاشی به پیروی از شذرات الذهب ۳۵۰
- بند ۲۰ - نگاهی به ستون نام استادان نظامیه‌ها و نادرستی‌هایی که نویسنده‌ی کتاب تاریخ آموزش در اسلام در آن فرو افتاده است ۳۵۰
- بند ۲۱ - باز هم نگاهی به نام یکی از استادان نظامیه به نام «رضی‌الدین قزوینی» ۳۵۳
- بند ۲۲ - ناهدالدین فاروقی یا نصیرالدین فاروقی، کدامین استاد نظامیه بوده‌اند؟ ۳۵۵
- بند ۲۳ - نادرستی دکتر فیلیپ حتی درباره‌ی «بهاء‌الدین بن شداد» و پیروی دکتر شلی از او در کتاب خود ۳۵۵

- بند ۲۴ — جدایی میان خطبه و درس. ۳۵۶
- بند ۲۵ — در باره‌ی اجازه‌نامه‌ی نوشته شده در مقامات حریری. ۳۵۸
- بند ۲۶ — سپیدپوشان و سبزپوشان. آیا فاطمیان سبزمی پوشیدند؟ ۳۵۹
- بند ۲۷ — شمار دانشجویان نظامیه‌ی بغداد شش هزار تن بود؟ ۳۶۰
- بند ۲۸ — ناآشنایی نویسنده با منهاج المتعلم، دستنوشتی از یک نویسنده‌ی گمنام. ۳۶۰
- بند ۲۹ — چرا مدرسه‌ی نظامیه به نام نظام الملک نامگذاری شدند و نه به نام شاهان سلجوقی؟ ۳۶۰
- بند ۳۰ — آیا «ابن جبیر» با چشم خود سی مدرسه در بغداد دیده بود؟ نام مدرسه‌هایی که در بغداد ساخته شده بودند و در کتاب دکتر شلبی از یاد رفته‌اند. ۳۶۱
- بند ۳۱ — نقش رباط‌ها در گسترش آموزش در جهان اسلام. ۳۶۳
- کتابنامه ۳۶۵
- زمانه: ۳۷۹
- نامهای کسان ۳۸۱
- نامهای جاها ۳۹۹
- نامهای دودمان‌ها ۴۰۶
- نامهای کتابها ۴۰۸

شکلها و نقشه‌هایی که در این کتاب می‌بینید

- اجازه‌نامه‌ی نویسنده به پارسی‌کننده‌ی کتاب ۱۴
- شکل ۱: نمایی از مسجد اموی در دمشق ۹۲
- شکل ۲: نمایی دیگر از مسجد اموی در دمشق ۹۲
- نقشه‌ی مدرسه‌ی نوریه الکبریٰ ۱۰۹
- شکل ۳: صحن مدرسه‌ی «نوریه الکبریٰ» با حوض آب، جوی آب و درختان ۱۱۲
- شکل ۴: در دیگر مدرسه‌ی نوریه با کتیبه‌ی وقف‌نامه بر آستانه‌ی آن ۱۱۳
- شکل ۵: گنبد آرامگاه نورالدین ۱۱۴
- شکل ۶: ابوان (شبستان) مدرسه‌ی نوریه که جای تدریس بوده است ۱۱۶
- شکل ۷: روش چیدن کتابها در کتابخانه‌های اسلامی سده‌ی میانه ۱۳۳
- شکل ۸: یک نمونه از جلدسازی پیشین مصری ۱۴۲
- شکل ۹: نمونه‌ای از یک جلد زیبای قرآن با نگاشته‌ای از آیه‌های قرآنی که پیرامون آنرا
فراگرفته است ۱۴۳
- شکل ۱۰: جلد زیبای قرآن ۱۴۴
- شکل ۱۱: جلد دیگری از یک قرآن ۱۴۴
- نقشه‌ی انگاری بغداد در سده‌ی هفتم هجری که جای مدرسه‌ی نظامیه را بر آن نشان می‌دهد ۲۰۶
- شکل ۱۲: اجازه (گواهی‌نامه)‌ای که «حریری» به «مُبارک بن احمد انصاری» داده است و در کتاب
مقامات حریری به دست خود نویسنده نگاشته شده است ۲۱۵
- شکل ۱۳: دو اجازه‌ی (گواهی) علمی که در مقامات حریری نوشته شده است ۲۱۶
- شکل ۱۴: کتیبه‌ی وقف‌نامه‌ای که بر آستانه‌ی در ورودی مدرسه‌ی شامیه‌ی جوانیه کار گذاشته شده
است ۲۹۱

به نام آنکه از «تألیف» و «ترکیب»
معنای جهان را داد ترتیب

حسی بناوری

- ۱ -

نگاهی به سرگذشت گرانبار فرهنگ اسلامی، با آنهمه و بزرگی‌ها و برجستگی‌ها، به خوبی نشان می‌دهد که چگونه دانش پژوهان مسلمان، با شیفتگی شگفت‌انگیزی به دانش اندوزی، در گونه‌گون رشته‌های دانشی دستاوردهایی بس سترگ و جاودانه و ماندگار به جهان و جهانیان تقدیم داشته‌اند.

اینک یک پرسش جای خود را بازمی‌کند و آن اینکه چه رمز و رازی در کار این پژوهندگان و تشنگان آگاهی و دانایی نهان بود که تنها پس از سه و نیم سده از شکوفایی دین نوین - اسلام - آنهمه کامیابی‌ها و پیشرفتهای چشمگیر در همگی زمینه‌های فرهنگی به بار نشست؟

از دیدگاه من، کندوکاوی در تاریخ آموزش اسلامی پاسخی خشنودکننده در برابر ما خواهد نهاد. جنب و جوشی که اندرزها و آموزشهای اسلامی در مرد و زن، برای آموختن، برانگیختن نخستین انگیزه بود در جنبش فرهنگی و نوزایی دانش و هنر در سراسر جهان اسلام. آنهمه گرامیداشت وارجی که قرآن بزرگ برای دانش و دانشمندان، بی آنکه آنرا در چهارچوب رشته یا شاخه‌ای معین به تنگنا کشاند، به روشنی فرارونهادده است و آنهمه شکوه و ارزش و پاداشی که احادیث پیامبر پاک اندیش و اندرزها و سفارشهای پیشوایان پاک‌باخته‌ی اسلام به دانش پژوهی و پیوندگان راه

آگاهی داده‌اند نخستین اخگرهایی بوده‌اند که در راه افروزشِ مشعلِ تمدنی بزرگ و گسترده کارگرافتاده‌اند. این تمدن، به نام و یژه‌ی «تمدن اسلامی»، دیدگانِ همه‌ی پژوهشگران و کارورزان در جامعه‌شناسی و تاریخ فرهنگ و تمدن انسانی را به خود خیره کرده است.

دومین انگیزه، بینش و یژه‌ای بود که باور اسلامی به مسلمانان بیداردل و پوینده داد. گریز از تعصب و کوردلی و تاریک‌بینی و در چهارچوب خشکِ نموده‌ها و نمادها نماندن و گذشتن و باروی باز و سینه‌ی بازتر دنبال هردانشی و دانشمندی رفتن و در این راه از هیچ تهمتی و سرزنشی و نکوهشی نهراسیدن و از متعصبان نادان و حکومتگران بی فرهنگ و منش پاک نداشتن و خود را به پای تبلیغات عوام‌فریبانه و سیاست مآبانه‌ی دستگاه‌های فرمانروایی قربانی نکردن و در یک سخن مرد و مردانه و با آزادی و رادی در راه آموختنِ ناب و ناب آموختن گام برداشتن و از بیمِ نانِ تنور گرم ناکسان و دون‌پایگان نشدن، همه و همه، پشتوانه‌ای بود برای آن کوششها و کاوشها و بارش باران آگاهی و شناخت در سرزمینی دست‌نخورده — اسلام — و رویش شاخ و برگهایی تنومند و پر بار.

آری، نگاهی به سرگذشت دانش و دانشی مردان و زنان مسلمان این دعوی را به اثبات و گواهی می‌نشیند. اما تنها نگاه کردن بسنده نیست، که بینش باید. برای پیدا کردن «خود فرهنگی» خویش تنها شعار دادن و یا براین و آن نفرین و ناسزا فرستادن دردی را دوا نمی‌کند. شعار بی «شعور» و شعور «بی خود» گزندی است در راه پویندگی و بازآفرینی و نوآوری. برای یافتن چنین شعوری باید تاریخ آموزش اسلامی را کاوید و به بازخوانی و بازنگری آن برخاست و از اینجا است که هرگونه کوششی راستین و سازنده برای به دست دادن روشها و مایه‌هایی که عصر زرین و فراموش نشدنی تمدن جهانی را ساخته‌اند گرانبار خواهد نمود. و کتابی که فرار و دارید جو بیاری است باریک در این رهگذر.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

السيد الأستاذ محمد حسين المسالمة

عمرالطيب النخبة رازكي السلام

كنت بالخارج وحدثت لهذا الاستاذ رتسليمه خطباتهم الثاقبة

وشرهت ان منكم ان خطاب او رسالة من قبيل

اشكركم على رسالتكم الى سلاسل الحياة العارضية ورافة

بأنتم من اقرت بوجهة كتابي «تاريخ امة بين الامم العربية»

ان امة الامة العربية بينت بوجه امة الامة العربية ورافة

بأنتم من اقرت بوجهة كتابي «تاريخ امة بين الامم العربية»

بأنتم من اقرت بوجهة كتابي «تاريخ امة بين الامم العربية»

بأنتم من اقرت بوجهة كتابي «تاريخ امة بين الامم العربية»

بأنتم من اقرت بوجهة كتابي «تاريخ امة بين الامم العربية»

بأنتم من اقرت بوجهة كتابي «تاريخ امة بين الامم العربية»

بأنتم من اقرت بوجهة كتابي «تاريخ امة بين الامم العربية»

بأنتم من اقرت بوجهة كتابي «تاريخ امة بين الامم العربية»

- ۲ -

درباره‌ی کتاب:

این کتاب ترجمه‌ای است از متن انگلیسی *History of Muslim Education*، رساله‌ی دکترای احمد شلبي مصري، استاد تاریخ و تمدن اسلامی در دانشگاه قاهره، که انتشارات «دارالکشاف» بیروت آنرا در ۱۹۵۴ م. نشر داده است.

دکتر شلبي این رساله را برای دریافت درجه‌ی دکترای فلسفه از دانشگاه کمبریج انگلستان (۱۹۵۱ م.) به راهنمایی استاد فقید پرفسور «آربری» نگاشته است: «آربری Arberry» در جهان خاورشناسی به ویژه در ادبیات تازی و تصوف اسلامی برجسته و نامی است و ترجمه‌ی ادبی او از قرآن به زبان انگلیسی در زیبایی و پرداخت زبانزد دانش‌پژوهانی است که با آن سروکار دارند.

این کتاب از پنج فصل و یک پیوست بافته شده است و به بررسی تاریخ آموزش اسلامی از آغاز اسلام (آغاز سده‌ی هفتم میلادی) تا سرنگونی خاندان ایوبی در مصر (۶۴۸ هـ / ۱۲۵۰ م.) می‌پردازد.

فصل یکم به «جایگاه‌های آموزش» در دو بخش و بزرگی یافته است: بخش یکم پیش از برپایی مدرسه‌ها و بخش دوم پس از بنیاد مدرسه. پیش از بنیاد مدرسه‌ها، آموزش در دو گونه مکتب - مکتبی برای یاد گرفتن خواندن و نوشتن و مکتب دیگر برای یاد دان قرآن و مقدمات دینی - کالجها، کتابفروشی‌ها، خانه‌های دانشمندان، تالارهای ادبی، بیابان و مسجد جریان داشت.

در بخش دوم از فصل یکم به این سه پرسش پاسخ داده شده است که: ۱ - چرا آموزش از مسجدها به مدرسه‌ها کشیده شد؟ ۲ - جدایی میان مسجدها و مدرسه‌ها چه بود؟ و ۳ - چرا مدرسه‌ها، بیشتر، به درسهای دینی می‌پرداختند؟

نخستین مدرسه در اسلام به دست چه کسی بنیاد یافت؟ پاسخ این پرسش در بخش دوم فصل یکم آمده است، همراه با نام مدرسه‌هایی که «نظام الملک» در خراسان و عراق، «نورالدین زنگی» در سوریه و ایوبیان در مصر و سوریه برپا ساختند.

فصل دوم سراسر به کتابخانه‌ها، که یکی از نهادهای آموزشی در جهان اسلام بودند، پرداخته است و خود نشانگر اهمیتی است که داشته‌اند. ساختمانها، سازمان، کارمندان، شیوه‌ی چیدن کتابها، هزینه و وضع مالی کتابخانه‌ها، ترجمه و مترجمان، رونویسان، جلدسازان و صحافان و خدمتگزاران کتابخانه‌ها در این فصل به بررسی گرفته شده‌اند. گذشته از این، ارزش کتاب و کتابخانه در فرهنگ اسلامی به نمایش درآمده است.

استادان، سومین فصل این کتاب را می‌بافند. سرآغاز این فصل از مقام و اهمیتی که استاد در افکار عمومی داشته است سخن می‌گوید و در دیگر بخشها با این عنوانها روبه‌رو می‌شویم:

- ۱ - پیوند میان حکومتها و استادان.
- ۲ - پایگاه اجتماعی معلم.
- ۳ - وضع مالی استادان.
- ۴ - دستیاران.
- ۵ - آداب و منش استادان.
- ۶ - گواهی نامه‌ها (اجازه‌ها) ی علمی.
- ۷ - تنبیه و کیفر.
- ۸ - پاداش و تشویق.
- ۹ - جامعه‌ی استادان.
- ۱۰ - سرپرستی استادان.

در فصل چهارم می‌رسیم به شاگردان. دیدگاه اسلام درباره‌ی آموزش و اندیشه‌ی غزالی پیرامون پرورش کودکان در این فصل به گفتگو درآمده است. برابری در آموزش، راهنمایی و جهت دادن به دانشجویان، سن آموختن، اندازه‌ی کلاسهای درس، آداب و منش دانشجو، پیوند شاگرد با شاگرد، کوششهای دانشجویان در راه دانش‌اندوزی، سفرهای علمی و جهانگردی و آموزش زنان و نقش آنان در بافت جامعه و فرهنگ اسلامی از مایه‌های دیگر بخشهایند در فصل سوم.

پایه‌گذاران، اوقاف و موقوفه‌ها و سازمان‌های آموزشی در فصل

پنجم به گفتگو درآمدہ اند. در اینجا از سه پایه گذار برجسته و نامی نهادهای آموزشی در جهان اسلامی سخن به میان آمده است: «مأمون»، «نورالدین» و «صلاح الدین». زندگی نامه‌ی کوتاهی از «نظام الملک» و بررسی تاریخی جنبشهای آموزشی، حلقه‌های درس، پلکان آموزش، خوابگاه‌های دانشجویی و مانند آن، دیگر بخشهای این فصل را پرمی کنند.

پیوست (۱) پیرامون درس مایه‌ها در مصر به روزگار فرمانگزاری فاطمیان (اسماعیلیان) سخن می‌گوید با تکیه به آثار چاپ شده و چاپ نشده‌ی مهم اسماعیلی. باورهای اسماعیلیان از رهگذر شعر، آموزش، برگزاری روزهای فرخنده و جشنهای دینی و زادروزهای پیشوایان به نمایش درآمدہ است.

پیوست (۱) با گزارشی چیکده از واکنش فرهنگی پدید آمده به دست دودمان ایوبی به پایان می‌رسد. نویسنده بر این حقیقت تکیه کرده است که مصر در روزگار فاطمیان و ایوبیان از کانونهای بزرگ و برجسته‌ی فرهنگی در جهان اسلام بوده است.

پیوست (۲)، که افزوده‌ی پارسی کننده‌ی کتاب است، نقدی است که شادروان دکتر مصطفی جواد استاد دانشگاه بغداد در سال ۱۹۶۱ م. بر این کتاب نوشته است و در مجله‌ی «الاستاذ» نشر داده است. نکته‌یابی‌ها و باریک‌اندیشی‌های دکتر مصطفی جواد ارزش این جستار را دوچندان ساخته است و من گرامی خوانندگان را به خواندن و نگرش در آن سفارش می‌کنم، چرا که بسیاری از لغزشها و نادرستی‌های نویسنده‌ی کتاب با خُرده‌گیری‌های استادانه‌ی استاد از میان رفته است، لغزشهایی که در چنین جستاری سترگ و گسترده و ژرف و گهگاه دشوار و دست‌نخورده با آنهمه دستاوردهای گرانباز طبیعی می‌نماید. با همه‌ی اینها، هیچکدام از کتابهای دکتر شلبی به ژرفی، گستردگی و پژوهشگری این رساله نیستند.

گذشته از دل‌بستگی دانشگاه کمبریج به چاپ این کتاب، رئیس دانشکده‌ی «دارالعلوم» دانشگاه قاهره در نامه‌ی شماره‌ی ۱۰۶۶ — ۱۹۵۳/۴/۲۱ م. خود با چاپ متن تازی رساله به‌همزینه‌ی خویش موافقت کرده است، ولی این تصمیم پس از بستن قرارداد چاپ کتاب میان نویسنده و «دارالکشاف» بیروت گرفته شد.

متن تازی این کتاب به دست خود نویسنده — دکتر شلبی — تاکنون چهار بار نشر یافته است (چاپ نخست در بیروت، دارالکشاف، ۱۹۵۴ م. و

سه چاپ در قاهره، مکتبه النهضة المصریة، چاپ چهارم ۱۹۷۳ م. با افزونی ها و بازنگریهایی چند). اما هیچکدام از این چاپها کاهش و افزایشی از هم ندارند و شگفت اینکه هیچکدام از سی و یک انتقادی که دکتر مصطفی جواد بر این کتاب نگاشته است (بنگرید به پیوست «۲») در متن تازی گنجانده و بازنگری و پاسخگویی نشده اند. بسیار دور می نماید که گمان بریم شاید نویسنده این نقد بر کتاب خود را ندیده است.

— ۳ —

درباره نویسنده:

نویسنده همراه با اجازه ترجمه ی کتابش — که خواننده متن آنرا به خط او می خواند — زندگی نامه ی کوتاهی از خود برای نگارنده فرستاده است و اینک آنرا می آورم:

دکتر احمد شلبی مصری دانش آموخته ی دانشگاه های «الازهر»، دانشکده ی «دارالعلوم» قاهره، «لندن» و «کمبریج» است و بسیاری از کشورهای اروپایی، آسیایی و آفریقایی را دیدار کرده است و از این دیدارها سفرنامه ای هم نگاشته است. او به زبانهای انگلیسی و اندونزی چیرگی کامل دارد، و گذشته از کتاب کنونی، کتاب دیگری به انگلیسی زیر نام اسلام: باور، قانونگذاری و اخلاق

نوشته است. این همان کتابی است که دکتر شلبی ترجمه ی آنرا در اجازه نامه ی خود به من پیشنهاد کرده است.

از دکتر شلبی نزدیک چهل کتاب به زبانهای تازی، انگلیسی و اندونزی نشر یافته است که برخی از آنها به فرانسه، انگلیسی، مالزی، اردو، ترکی و اندونزی ترجمه شده اند.

آنچه در پارسی از شلبی چاپ شده است، تا آنجا که من می دانم، یک کتاب و یک مقاله بیش نیست. کتاب منابع فرهنگ اسلامی او، که تازی شده ی یک متن انگلیسی و نگارش «م.م. شریف»، دانشمند هندی است، به دست آقای سید خلیل خلیلیان ترجمه شده است

و دفتر نشر فرهنگ اسلامی در ۱۳۵۹ (چاپ دوم) آنرا نشر داده است. مقاله‌ی «بیت المقدس از پایگاه بینش اسلامی» دکتر شلبی را، که سخنرانی او است در کنگره‌ی بین‌المللی اسلامی (کولامپور، آوریل ۱۹۶۹)، نگارنده با نام مستعار «م.ح. پویه» در فصلنامه‌ی آموزش و پرورش خراسان - راهی به روشنایی‌ها - (ش ۲، تابستان ۱۳۵۹) از تازی به پارسی درآورده است.

دکتر شلبی با تدریس در دانشگاه قاهره به درجه‌ی «استادی» آن دانشگاه رسیده است و در دانشگاه‌های «عین الشمس»، «الازهر» (مصر)، اندونزی، مالزی، سودان، «مؤسسه‌ی مطالعات اسلامی» و «کانون پژوهشها و بررسی‌های تازی» نیز به تدریس پرداخته است.

- ۴ -

درباره‌ی ترجمه:

همانگونه که نگاشته‌ام این کتاب از متن انگلیسی به پارسی درآمده است. با همه‌ی اینها، با متن تازی آن به دست خود نویسنده برابری داده شده است و هرکجا نکته‌ای افزون و شاینده‌ی نگارش داشت در پانویسها با نوشتن عبارت «متن تازی» آورده شد.

از یکی دو مورد که بگذریم، متن انگلیسی کتاب درست بود و روشی تراست و متن تازی چندان افزونی‌های چشمگیری ندارد و به ویژه تنبیه در بخش آموزش در کاخها (فصل یکم) به مایه‌هایی بیشتر و گسترده‌تر برمی‌خوریم که در متن ترجمه از آن بهره‌وری کرده‌ام.

این ترجمه سالها پیش می‌بایست انجام می‌گرفت، ولی گرفتاریهای گوناگون انگیزه‌ی اصلی‌کندی کار بود. با همه‌ی اینها، نویسنده‌ی کتاب در سال ۱۳۵۳ اجازه‌ی ترجمه‌ی آنرا به مترجم داده است.

اکنون، که به یاری خداوند بزرگ و مهربان به انجام ترجمه‌ی «تاریخ آموزش در اسلام» کامیاب شده‌ام، نه از روی فروتنی که فراخوانی،

از خوانندگان نکته‌یاب خواهانم تا هرگونه لغزشی در ترجمه و چه بسا مایه‌های کتاب یافتند از سرِ مهر مرا راهنمایی فرمایند که «إِنَّ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ.»

در پایان از «دفتر نشر فرهنگ اسلامی» که به نشر این کتاب کسر بست ارجگزارم و امیدمندم این خدمت ناچیز پژوهندگان را به کار آید. و خدا است که آغاز و فرجام کارها در دست او است.

مشهد - محمدحسین ساک

شبه ۲۵ مهرماه ۱۳۶۰
رابطه با فرجده عبدعزیز

پیشنهاد دانشگاه کمبریج برای چاپ کتاب

از: استاد «ا.جی. آربری A.J.ArBerry

دانشکده‌ی «پمبروک»، دانشگاه کمبریج

دوم اکتبر ۱۹۵۲

من به گرمی شیفته‌ی پیشنهاد چاپ رساله‌ی «دکتر احمد شلبی» ام که «تاریخ آموزش و پرورش اسلامی، با نگرشی ویژه به مصر» نام دارد. این اثر، که برای دکتر شلبی درجه‌ی دکترای در فلسفه را از این دانشگاه به دست آورد، خدمتی است بس ارزشمند به دانش. این کتاب بر پایه‌ی بسیاری از دست‌نوشته‌های چاپ نشده، همراه با خواندن بی‌نهایت گسترده‌ی متون چاپ شده استوار است و رشته‌ای پهناور از آگاهی‌های مهم را، که به گونه‌ای انتقادی و شایسته سامان داده شده است، یکجا فراهم می‌آورد. نشر این کتاب خدمتی بزرگ به دانش و پژوهش خواهد بود.

آربری

پیشگفتار:

اسلام را شکوهمندی‌هایی است که جهان بشری را به سگفتنی و سپاس‌وامی دارد. کتابهایی که خلفهای مسلمان نوشته‌اند بخشی از این خدمت است که در راه پیشبرد هنر، ادبیات، علوم و سیاست انجام پذیرفته است. اگر شیفتگی مسلمانان به دانستن و یاد دادن نبود— آن شیفتگی که در سراسر تاریخ خود بدان برجستگی و ویژگی یافته‌اند— به اینهمه دستاوردها نمی‌رسیدند: چرا که زنان و مردان، بی‌چون و چرا، این دستور یامبر را انجام دادند که: «اگر دانش در چین باشد به دنبال آن بروید». از اینرو روشن است که بررسی و بیاد نظامها و شیوه‌های آموزشی بنیاد یافته در اسلام کاری بس سترگ و گبیرا است. در کتاب حاضر دوست و شاگرد پیشین من «دکتر احمد شلیبی» بهره‌ی پژوهشهای خود را نثر می‌دهد. این رساله‌ای است که برای گرفتن درجه‌ی دکترای فلسفه، در دانشگاه کمبریج، نگاشته آمده است. هر خواننده‌ای نا من هماهنگ خواهد بود که این پژوهش هم زرف و هم بسیار کامیاب بوده است. بسیاری از کتابهای چاپ شده و انبوهی از دستنویسهای چاپ نشده، این بررسی را به کار آمده‌اند. دکتر شلیبی در گزینش و کاربرد این سرچشمه‌ها و ویژگی‌هایی را که برای یک پژوهشگر بسیار ضروری است نشان داده است: تاب و توان، دلاوری، زرفی، امنیاز توانایی برای شناخت و رفتن به دل دسواری، روشن‌گویی و نازه‌پردازی. این کتاب نه تنها خدمتی بنیادین به دانش است؛ که برای خواندن هم لذت بخش است و خشودکننده‌ی غرور هر مسلمان دوستدار دانش خواهد بود.

با سروری سرشار، به چاپ رسیدن رساله‌ی دکترای را به دکتر احمد شلیبی سادباش می‌گویم و نگرش زرف خوانندگان را به آنچه او نوشته است سفارش می‌کنم.

ابج. آزیری،

مسئول‌رزان‌نوی وادعات اسلامی در دانشگاه کمبریج

134728

سپاسمندی:

دوست دارم سپاسهای ژرف خود را به استاد «ا.جی. آری» که موضوع این رساله را پیشنهاد کرد و راهنمای من بود بازگو کنم. به راسنی خرده گیری سازنده، پیشنهادهای یاری بخش و راهنمودهای الهام آفرین استاد «آری» سترگ ترین یاریگر من بوده اند در آماده ساختن این رساله.

برمن است تا از دانشگاه قاهره که بهره وری از یک بورس تحصیلی را به من وا گذاشت و هم از دولت مصر که این بورس را به من داد سپاسگزاری کنم: چرا که توانستم چند سال در بریتانیا به مطالعه پردازم و برای پژوهش و بررسی از دیگر کشورها بازدید کنم.

در راستای این پژوهش و به ویژه در سفرهای دانشی خود به خاورمیانه، از همگامی های درخور نگرش دانشمندان، که کتابخانه های شخصی خویش را در دسترس من گذاشتند، و هم کتابداران که در بهره گیری از کتابها تسهیلات و همکاری های بزرگوارانه ای فرا رویم نهادند، برخوردار بوده ام. از آن میان سپاسمندی خود را از افراد زیرین بیان می دارم: استاد «م.ا. حسونه»، و «فؤاد سید» از مصر، دکتر «ا.ل. بک» از دانشکده ای «کرایست»، دکتر «سامع الدهان» از دمشق، استاد «عباس العزای» از بغداد، «شیخ آقا بزرگ تهرانی» از نجف و استاد «احمد آتش» از استانبول. #

... ..

احمد سلی

ه در متن تازی کتاب، نویسنده، از دانشمندان و کتابداران بیروت، و اسپانیا هم — بی آنکه نامی به میان آورد — سپاسگزاری می کند. «م».

دیباچه:

«پُل مونرو Paul Monroe» در آغاز کتاب «نوزایی فرهنگی در سده‌ی شانزدهم» * خود می‌گوید: «بزرگترین دشواری اینست که کسی بخواهد به آگاهی‌های درستی پیرامون کوشش‌های فرهنگی و آموزشی در گذشته دست یابد، به ویژه آنجا که به هرگونه گزارش تا اندازه‌ای کامل از جزئیات زندگی مدرسه‌ای و آموزشگاهی پیوند می‌گیرد.» این سخن «مونرو» — که از آموزش در اروپا سخن می‌گوید — درست درباره‌ی دانستنی‌های آموزش و پرورش در اسلام سده‌های میانه راست می‌آید. در واقع برای انجام کتاب کنونی کار فراوانی شده است. بسا کتابهای بزرگ و پرحجمی می‌خواندم بدین امید که مطلبی سودمند پیدا کنم، ولی آنچه به کارم می‌آمد یا اندک بود و یا هیچ. تاریخ‌نگاران مسلمان کوشش خود را به کارهای سیاسی و نظامی متمرکز می‌ساختند و به اصلاحات آموزشی و اجتماعی توجه کمی داشتند. برای نمونه از بنیاد مدرسه‌های نظام‌الملک در سطرې چند به گزارش نشسته‌اند ولی از پیشرفتهای اقتصادی و دیگر کارهای سودمند او به درازا سخن گفته‌اند. از این شگفت‌تر اینکه کاربس بزرگ فرهنگی صلاح‌الدین ایوبی، پایه‌گذار دودمان «ایوبیان»، در کتاب المحاسن الیوسفیه ی «ابن شداد» — قاضی و دبیر خصوصی صلاح‌الدین — نادیده گرفته شده است. آنچه این کتاب را دربر می‌گیرد سخن پردازیهایی است باریک از زادن، زندگی، شخصیت و لشکرکشی‌های صلاح‌الدین ولی از مدرسه‌ها و روشهای آموزشی او چیزی نمی‌بینیم. حتی رساله‌هایی که مسلمانان، و نه چند ن اندک، درباره‌ی آموزش و پرورش نوشته‌اند، مانند

* The Educational Renaissance of the Sixteenth Century, New York, 1904.

«ابن جماعة»، «ابن سحنون»، «زرنوجی» و «عاملی»، برای پژوهنده‌ی امروزی چاره‌ی دردی نیست؛ چرا که هم پراکنده‌اند و هم دوباره‌گویی از دیگری و بیشتر از اخلاق و آداب دانش‌پژوهان و استادان و آنچه باید انجام دهند گفتگومی کنند و آنگاه انگیزه‌های توانایی حافظه و فراموش نکردن و مانند آن را یادآور می‌شوند. اگر این رشته از سخنان در گذشته پسند می‌افتاد امروزه پذیره نیست. پژوهشگر امروز کشتی ندارد تا باور کند که خواندن تسبیح‌هایی معین ذهن و هوش او را تیز می‌کند و یا خواندن گورسنگها فراموشی می‌آورد و...! آن کتابهای فشرده پراند از اینگونه گفتارها که به یاری پژوهنده‌ی امروز بر نمی‌خیزند.

حقیقت دیگری که در اینجا باید گفته آید اینکه برای هر فصلی از این کتاب به منابع گوناگونی نیاز بوده است که تنها در همان بخش به بهره گرفته شده‌اند و در فصلی دیگر از کتابهای دیگری سودجسته‌ام. حتی گهگاه در بخشهایی از یک فصل هم به کتابهایی نیاز افتاده است که در بخش دیگر به کار نرفته‌اند. در فصل یکم، برای نمونه، هر یک از گفتارهای مکتب‌خانه‌ها، خانه‌های دانشمندان، تالارهای ادبی، مسجدها، مدرسه‌ها و مانند آن به روشنی از هم جدایند و تا اندازه‌ای منابعی ویژه دارند.

در نگارش این کتاب، بدینگونه، برای گردآوری پژوهش‌های ما در باره‌ی رساله‌ام به کتابها و اسناد و مدارک بسیار فراوانی نیاز داشته‌ام. این بود که به سفری دراز برخاستم و در میانه‌ی آن از کتابخانه‌های ملی پاریس، لیدن (هلند) و اسکوریا (اسپانیا) دیدار کردم و آنگاه راهی خاورمیانه شده و کتابخانه‌های بسیاری را در مصر، سوریه، عراق، لبنان، فلسطین و ترکیه دیدن کردم و تا آنجا که توانستم در این مسافرتها از جایگاه‌های آموزشی و آثار ادبی و باستان‌شناسی برجای مانده از سده‌های میانه، که تاریخ آموزش و پرورش آنجا را به بررسی می‌نشینیم، به دیدار پرداختم. این دیدارها سودهای گرانمایه برایم فراهم آوردند.

این موضوع، تا آنجا که من می‌دانم، پیشتر بدین گسترده‌گی در اختیار نشده بود و آنچه در این زمینه نوشته شده است از چند گفته و اشاره‌ی پراکنده نویسنده در کتابهایی گوناگون در نمی‌گذرد. از این چند کتاب که در زمینه‌ی تاریخ آموزش و پرورش اسلامی دست نخورده مانده است، می‌توان به اینها، آنچه به نگاشته آمده است بر پایه‌ی سرچشمه‌هایی که در این کتاب

نگارش این کتاب بر آنها تکیه کرده‌ام بار نیست.

سرچشمه‌هایی که مرا در این مایه سرشار کرده‌اند به چهار بخش

دسته بندی می شوند:

۱ - بررسی جایگاه‌ها و سنگ نبشته‌ها و آثار باستانی و تاریخی.

۲ - رساله‌های آموزشی، که در بالا بدانها اشارت رفت.

۳ - نوشته‌هایی از فرهنگ و دانش عمومی.

۴ - کتابهای تاریخی.

۱ - بررسی جایگاه‌ها و سنگ نبشته‌ها و آثار تاریخی:

این مدرک بسیار پربها است به ویژه آن بارگاه‌ها و این سنگ نبشته‌ها که در دمشق دیدم این فرصت را به من داد تا پیرامون چند مدرسه، که از سده‌های میانه برجای مانده‌اند، به بررسی پردازم به ویژه ساختمان مدرسه‌ای که «نورالدین» در سده‌ی ششم هجری ساخته است. من توانستم از اتاقهای درس آن نقشه‌ای بردارم. این سنگ نبشته‌ها آگاهی‌های باریکی از وقف‌های مدارس به من دادند. برای نمونه برایم روشن شد که خوابگاه‌ها از پیوسته‌های ضروری هر مدرسه بوده است؛ همانگونه که جای آشپزخانه‌ی مدرسه، اتاق غذاخوری و مانند آن، که به درازا در جای خود یادآور شده‌ام، آشکار و نمودار شد. سنگ نبشته‌ای که بر سر در اصلی و ورودی مدرسه‌ی «نوریه‌ی کبری» قرار دارد مرا یاری داد تا لغزش و نادرستی «نعمی» را (۹۲۷ ه. ق.) که می‌گوید این مدرسه به «اسماعیل بن نورالدین» پیوند می‌گیرد، تصحیح کنم (این کتاب چند تصویر از این نبشته‌ها را در بر می‌گیرد). لغزش برخی از نویسندگان از اینجا برمی‌خیزد که بی‌دیدار به گفتار نشسته‌اند.

این استاد (نعمی) دانستی‌های گرانبهایی درباره‌ی وضع مالی

استادان به من ارزانی داشت.

۲ - رساله‌های آموزشی:

مهمترین رساله‌های آموزشی که از آنها بهره گرفته‌ام عبارتند از:

۱ - ابن جماعة: تذكرة السامع والمتكلم.

۲ - ابن شداد: الأعلام الخطيرة (دستنویس در دمشق).

۳ - نعمی: المدارس فی تاریخ المدارس

- ۴ - ابن عبدون: رساله ی ابن عبدون (مجله آسیایی، J. ۸، سال ۱۹۳۴).
- ۵ - جاحظ: رساله المعلمین (دستنویس در موصل).
- ۶ - قابسی: الفُضلة.
- ۷ - قَطْمُونِي: ترغیب الناس الى العلم (دستنویس در استانبول).
- ۸ - ابن سَحْنُون: آداب المعلمین.
- ۹ - ؟: مِنْهاج المتعلم (دستنویس در حلب، نویسنده شناخته نیست).
- ۱۰ - ابوحنیفه: نصیحة لاحد تلامیذه (دستنویس در استانبول).
- ۱۱ - ولید بن بکر: الوجازة فی احکام الاجازة (دستنویس در بغداد).
- ۱۲ - زَرْتُونَجِي: تعلیم المتعلم.
- ۱۳ - شهید: المُنیة (دستنویس در نجف).
- ۱۴ - تاش کبرازاده: رساله فی علم الادب (دستنویس در بغداد).
- ۱۵ - عاملی: ادب المفید والمستفید

دانشتنی‌هایی که از این رساله‌ها برگرفته‌ام، بی گفتگو، گرانبار بوده‌اند. «ابن جماعه»، برای نمونه، پاسخهایی چند به پرسشهایی مهم در این جُستار داده است، به ویژه آنجا که از حلقه‌های درس دانشجویان، رفتار دانش‌پژوهان در خوابگاه‌های دانشجویی، سن و سال شاگردان و چگونگی امانت گرفتن کتاب از کتابخانه‌ها سخن می‌گوید. بیشتر این نکته‌ها را تنها «ابن جماعه» نگاشته است و تا آنجا که می‌دانم نه کس دیگری. درباره‌ی کتاب المتعلم، که خوشبختانه آنرا در شهر «حلب»، درون جعبه‌ای قفل شده و تلبار از دستنویسهای بسیار، کشف کردم، باید بگویم تا آنجا که می‌دانم تنها کتابی است که از آزمایش هوش دانشجویان و گروه‌بندی آنان، برابر درجه‌ی هوش، سخن گفته است. اسناد «عماس العزّاوی» مرا از دستنویسی از فراهم آمده‌ی دستنویسهای خود به نام الوجازة فی صحّة القول باحکام الاجازة آگاه فرمودند. این رساله‌ی دستنویس‌آمیز عزّاوی - وکیل دادگستری در بغداد - درباره‌ی گواهی‌نامه‌های آموزشی استادان به شاگردان می‌داند و ویژگی دارد و سرچشمه‌ی بسیاری از آنها به‌شمار است. رساله‌ی المعلمین جاحظ - که گمان می‌رود از میان رفته باشد - به ویژه درباره‌ی وضع اجتماعی استادان بسیار سودبخش بود. آداب المعلمین ابن سحنون، که «ابن خلدون» به نادرستی آنرا به «محمد بن زید» پیوند داده است، سرچشمه‌ای است مهم که نشان می‌دهد دختران درجایی ویژه و جدا از پسران درس می‌خواندند. برخی از نویسندگان، در پی برداشتی

نادرست از منابع، وارونه‌ی این گفته را بازگو کرده‌اند! از «نعیمی» آگاهی‌های سترگی پیرامون مدرسه‌های دمشق برگرفتم. درحقیقت همه‌ی رساله‌های آموزشی یادشده نقشی ارزشمند داشته‌اند.

۳- نوشته‌هایی از فرهنگ و دانش عمومی:

زبان تازی سرشار است از کتابها و نوشته‌هایی درباره‌ی فرهنگ و دانش عمومی که در زمینه‌های گوناگون تمدن اسلامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بهره‌ها دربردارند. در لابه‌لای اینگونه کتابها به موضوعهای آموزشی هم برمی‌خوریم. هراندازه پژوهنده‌ای، با رنج و بار یک‌بینی، پیرامون مسایل آموزشی به بررسی پردازد به دست آوردهای پرباری از این کتابها می‌رسد. این نگاشته‌ها را می‌توان بدینگونه دسته‌بندی کرد:

الف: سفرنامه‌ها و کتابهای جغرافیدانان مانند:

- | | |
|---------------------|---------------|
| ۱- کتاب البلدان | از: یعقوبی |
| ۲- احسن التقاسیم | از: مقدسی |
| ۳- البلدان | از: ابن فقیه |
| ۴- المسالک والممالک | از: ابن حوقل |
| ۵- الرحلة | از: ابن جبیر |
| ۶- معجم البلدان | از: یاقوت |
| ۷- تحفة النظار | از: ابن بطوطه |

این جهانگردان در سفرهای دور و دراز خود به کشورهای جهان اسلام آنچه می‌دیدند و یا از کسانی مطمئن می‌شنیدند به نگارش درمی‌آوردند. شرح مسجد دمشق و هزینه‌ی ساختمان آنرا از کتاب البلدان گرفته‌ام و در احسن التقاسیم مقدسی نیز به موضوع سودمندی درباره‌ی جامه و پوشاک استادان برخوردم. رویهمرفته این کتابها و به ویژه سفرنامه‌ی «ابن جبیر» مایه‌هایی ارزنده درباره‌ی وقفهای آموزشی، کتابخانه‌ها و شرح برخی از انجمنهای درسی و جز آن به من بخشیده‌اند.

ب: زندگی‌نامه‌ها: «فون گرونباوم» در گفتاری که مجله‌ی

آموزش و پرورش همگانی، The Journal of General Education «شماره‌ی ۴، ص ۲۵ آنرا منتشر ساخت می‌گوید: «فراهم آمده‌ی زندگی‌نامه‌هایی که مسلمانان نگاشتند در بسیاری،

تاریخ آموزش در اسلام

دکتر احمد شلبي

دکتر در فلسفه از دانشگاه کمبریج
استاد تاریخ و تمدن اسلامی در دانشگاه فاهره

پارسی کرده‌ی: محمد حسین ساکت



تاریخ آموزش در اسلام	کتاب:
دکتر احمد شلبي	تأليف:
محمد حسين ساکت	ترجمه:
دفتر نشر فرهنگ اسلامی	ناشر:
۱۰۰۰۰ جلد	تعداد:
زمستان ۶۱	تاریخ نشر:
برآبادی	صفحه آرا:

ترجمه‌ی این کتاب را به روان پاک پدرم
غلامرضا ساکت تقدیم می‌دارم.
"مترجم"

آیا کسانی که می‌دانند با آنان که نمی‌دانند برابرند؟

روان: «الزمر» آیه ۹.

آنچه در این کتاب می خوانید:

موضوع	صفحه
درآمد	۱۱
پیشنهاد دانشگاه کمبریج برای چاپ کتاب	۲۱
پیشگفتار پرفسور ا.ج. آربری	۲۲
مپاسمندی	۲۳
دیباچه	۲۴

فصل یکم

جایگاه های آموزش

۱۱۹-۳۹

۱

جایگاه های آموزش پیش از بنیاد مدرسه ها

۱- مکتب برای آموختن خواندن و نوشتن	۴۰
۲- مکتب برای آموزش قرآن و مسایل ابتدایی	۴۵
۳- آموزش ابتدایی در کاخها	۵۳
۴- کتابفروشی ها	۵۸
۵- خانه های دانشمندان	۶۲
۶- تالارهای ادبی	۶۸
۷- بیابان (پردیس)	۷۳
۸- مسجد	۸۹

- ۱ — چرا آموزش از مسجدها به مدرسه‌ها انتقال یافت؟ ۹۸
- ۲ — میان مدرسه‌ها و مسجدها چه فرقی بود؟ ۹۹
- ۳ — چرا مدرسه‌ها بیشتر به دانشهای دینی می‌پرداختند؟ ۹۹
- برپایی مدرسه‌ها در جهان اسلامی ۱۰۰
- مدرسه‌های نظام‌الملک ۱۰۱
- مدرسه‌های نورالدین رنگی ۱۰۲
- مدرسه‌هایی که در روزگار اتویان ساخته شدند ۱۰۳
- الف. مدرسه‌های ساخته شده به دست شاهان ۱۰۳
- ب. مدرسه‌هایی که به دست بزرگان ساخته شدند ۱۰۴
- پ. مدرسه‌هایی که توده‌ی مردم ساختند ۱۰۶
- مدرسه‌های پزشکی ۱۰۸
- مدرسه‌ی نوریه‌ی کبری (نمونه‌ای از مدرسه‌های اسلامی آن روزگان): ۱۱۰
- برخی از استادان مدرسه‌ی «نوریه‌ی کبری» ۱۱۷
- وقفهای مدرسه‌ی «نوریه» ۱۱۸

فصل دوم

کتابخانه‌ها

۱۶۸-۱۲۰

- الف. کتابخانه‌ها و آموزش ۱۲۲
- ب. آدرس معوی کتاب ۱۲۳
- ب. آدرس معوی کتابخانه‌ها ۱۲۷
- ح. ساحمان، سامان و سیودی کتابخانه‌ها ۱۲۹
- ح. فهرستها ۱۳۱
- ح. امامت گریف کتابها ۱۳۴
- د. کارمندان کتابخانه: ۱۳۶
- ۱ — کتابدار (رئیس کتابخانه) ۱۳۷
- ۲ — مترجمان ۱۳۹
- ۳ — رونویسان (وراقان) ۱۴۱
- ۴ — جلدسازان ۱۴۴

- ۱۴۵ ۵ - وابستگان کتابخانه (خدمتگزاران)
- ۱۵۰ وضع مالی کتابخانه
- ۱۵۱ انواع کتابخانه ها
- ۱۵۱ ۱ - کتابخانه های همگانی :
- ۱۵۲ الف. بیت الحکمة
- ۱۵۴ ب. کتابخانه ی حیدری در نجف
- ۱۵۵ ج. کتابخانه ی «ابن سوار» در بصره
- ۱۵۵ د. خزانه ی شاپور (دارالعلم)
- ۱۵۶ ه. دارالعلم شریف الدین
- ۱۵۶ و. کتابخانه ی مسجد زیدی
- ۱۵۷ ز. دارالعلم یا در «دارالحکمة» ی قاهره
- ۱۵۸ ح. کتابخانه های مدارس
- ۱۶۰ ۲ - کتابهای نیمه همگانی :
- ۱۶۱ الف. کتابخانه ی الناصرالدین الله
- ۱۶۱ ب. کتابخانه ی «مستعصم بالله»
- ۱۶۲ ج. کتابخانه ی خلفای فاطمی
- ۱۶۴ ۳ - کتابخانه های شخصی :
- ۱۶۵ الف. کتابخانه ی «فتح بن خاقان»
- ۱۶۵ ب. کتابخانه ی «حُنین بن اسحاق»
- ۱۶۶ ج. کتابخانه ی «ابن خشاب»
- ۱۶۶ د. کتابخانه ی «موفق مظران»
- ۱۶۷ ه. کتابخانه ی «جمال الدین قفطی»
- ۱۶۷ و. کتابخانه ی مُبشّر فایک
- ۱۶۷ ز. کتابخانه ی «افرائیم زقان»
- ۱۶۸ ح. کتابخانه ی «عمادالدین اصفهانی»

فصل سوم

استادان

۱۶۹-۲۲۸

- ۱۷۱ اهمیت استادان
- ۱۷۴ پیوند میان حکومتها و استادان
- ۱۷۸ پایگاه اجتماعی استادان:
- ۱۷۸ آموزگار کودکان (معلم مکتب)

۱۸۴	مربیان (مؤذبان)
۱۸۸	استادانِ درسهای پیشرفته (استادانِ مسجدها و مدرسه‌ها)
۱۹۲	وضع مالی استادان:
۱۹۶	آموزگارِ کودکان (مکتب‌داران)
۱۹۷	مربیان (مؤذبان)
۱۹۹	استادانِ مدارس (درسهای پیشرفته)
۲۰۲	استادانِ مدرسه‌های نظامیه
۲۰۸	دستیاران (مُعیدان)
۲۰۹	منس، آداب و وظایفِ استادان
۲۱۲	گواهی‌نامه‌ها
۲۱۸	نسیه و کبیر
۲۲۱	پاداشها و تشویقها
۲۲۲	جامه‌ی استادان
۲۲۵	سربرسنی

فصل چهارم

شاگردان

۲۸۸-۲۲۹

۴

۲۳۰	اسلام و آموزش:
۲۳۰	از قرآن
۲۳۱	از احادیث
۲۳۲	از پندها و امثال
۲۳۳	غزالی و پرورشِ کودکان
۲۳۴	پرورشِ کودک از دیدگاه ابن سینا
۲۳۵	کتابِ مِثْهَاجِ الْمَنْعَمِ و پرورشِ کودک
۲۳۵	برابری و یکسان‌بینی در آموزش
۲۳۹	راهنمایی و جهت‌دادن به دانشجویان
۲۴۱	سنِ آموختن
۲۴۳	گنجایش و اندازه‌ی کلاسِ درس
۲۴۴	جان و خرد
۲۴۶	اخلاق و وظایفِ شاگرد
۲۴۸	بیوندِ شاگرد با شاگرد
۲۴۹	کوششِ دانش‌پژوهان در راهِ دانش‌اندوزی

۲۵۲ راهی شدن به جستجوی دانش
۲۶۰ آموزش زنان:
۲۶۶ درسهای دینی
۲۶۸ ادبیات
۲۷۱ موسیقی و ترنم
۲۷۳ پزشکی
۲۷۴ سپاهیگری
۲۷۵ دیگر کارها

فصل پنجم

پایه گذاران، موقوفه‌ها و سازمانها

۳۰۲-۲۸۹

۲۸۰ الف. پایه گذاران:
۲۸۰ مأمون
۲۸۱ نورالدین
۲۸۱ صلاح الدین
۲۸۱ نظام الملک
۲۸۶ ب. موقوفه‌ها:
۲۸۷ نظام الملک
۲۸۸ نورالدین
۲۸۸ مصر
۲۹۴ پ. سازمان:
۲۹۴ حلقه‌ی درس
۲۹۷ پلکان آموزش
۲۹۹ آموزش خانه‌ای

پیوست ۱
درس‌های ماه‌ها
۳۰۳-۳۲۸

۳۰۵ مذهب اسماعیلی در مصر
۳۰۷ ۱ - عقاید اسماعیلیه:
۳۰۷	الف. وصی و پیشوایان
۳۰۹	ب. بی‌گداهی (عصمت) پیامبران، وصی و امامان
۳۱۰	پ. آشکار و نهان (ظهور و بطن)
۳۱۲ ۲ - کوسنهای فاطمیان در راه پراکندن این باورها:
۳۱۲	الف. با آموزش
۳۱۵	ب. با شعر
۳۱۵ ۱ - از شعر «ابن هانی»
۳۱۹ ۲ - از شعر «امیر تمیم»
۳۲۱ ۳ - از شعر «فؤاید»
۳۲۳	ب. با برگزاری جشنها در روزهای فرخنده
۳۲۳	عید غدیر
۳۲۴	روز عاشورا
۳۲۵	زادروزها (میلاد پیامبر و امامان)
۳۲۵	ج. با کار دادن به اسماعیلیان
۳۲۷	ج. مصریان و مذهب اسماعیلی

پیوست ۲
نقدی بر کتاب

۳۲۹-۳۶۴

۳۳۱ نقدی بر کتاب تاریخ آموزش در اسلام از دکتر مصطفی جواد
۳۳۲ اهمیت کتاب
۳۳۲	بند ۱ - گفته‌ی ابوشامه در الروضتین پیرامون مدرسه‌های نظام الملک در جزیره‌ی «ابن عمر» و توصیف مدرسه‌ی «رضی الدین» از «ابن اثیر» است و نه «ابوشامه».

- بند ۲ — ناآگاہی و دست نیافتن نویسنده بہ مرآة الزمان سبط ابن جوزی، دستنوشت در کتابخانہ ی ملی پاریس ۳۳۳
- بند ۳ — عقلت نویسنده از بہرہ وری از کتاب ہای نہج التعلیم کما یجب علی العالم والمتعلم نگاشته ی «جعفر بن میران بن یعقوب بریکانی» و انباء الرواة علی انباء النخاة قفطی و دیگر کتابہای سودمند در زمینہ ی آموزش و نادرستی در نگارش نام کتاب ابن مسکویہ و ابن سحنون ۳۳۴
- بند ۴ — جدالی میان اصطلاح «مؤدب» (= مرتبی) و معلّم (= آموزگار) ۳۳۵
- بند ۵ — نگاہی بہ غزالی و کوشش آموزشی او و خردہ گیری از چگونگی نگاشته ی نویسنده ی کتاب (دکتر شلبی) در این بارہ ۳۳۶
- بند ۶ — نخستین پایہ گذار مدرسہ ہا و نخستین مدرسہ در اسلام کیست؟
- آیا نظام الملک نخستین بنیانگذار مدرسہ ہا در جہان اسلامی است؟ ۳۳۸
- بند ۷ — آیا جا و نقشہ ی مدرسہ ی از میان رفتہ ی نظام الملک را دکتر شلبی خود تعیین و ترسیم کردہ است یا السترنج خاورشناس یا دکتر مصطفی جواد؟ ۳۴۱
- بند ۸ — آیا بغداد تنها پایتخت دولت عباسی بود؟ ۳۴۳
- بند ۹ — ہزینہ ی ساختن شہر بغداد ۳۴۳
- بند ۱۰ — ابوسعید صوفی سازندہ یا مناظر مدرسہ ی نظامیہ ی بغداد ۳۴۴
- بند ۱۱ — دارالعلم سیدمرتضی. آیا مسلمانان برای کھنہ و پارہ نشدن کتابہا و نابود نشدن آنہا بہ دست ککھا دارویی کشف کردند؟ ۳۴۵
- بند ۱۲ — جدایی میان ناظر و سرپرست دارالعلم ۳۴۶
- بند ۱۳ — کتابخانہ ی دارالخلافتہ ی عباسی بہ سہ بخش تقسیم شدہ بود و نہ کتابخانہ ی الناصرلدين الله ۳۴۶
- بند ۱۴ — نام کتابخانہ ہا و دانشسراہایی کہ در کتاب دکتر شلبی نیامدہ اند ۳۴۶
- بند ۱۵ — ابوبکر جوزنی یا جوزقی؟ ۳۴۷
- بند ۱۶ — جاہہ جایی نام دو کتاب معجم البلدان و معجم الادباء ۳۴۸
- بند ۱۷ — ابوبکر شاشی و ابوبکر محمد بن احمد بن علی حامد شاشی کدامین استاد نظامیہ بودہ اند؟ ۳۴۸
- بند ۱۸ — نادرستی نام دو استاد نظامیہ ی اصفہان در کتاب ۳۴۹
- بند ۱۹ — نادرستی نویسنده در آوردن نام محمد بن علی بن حامد و ابوبکر شاشی بہ پیروی از شذرات الذهب ۳۵۰
- بند ۲۰ — نگاہی بہ ستون نام استادان نظامیہ ہا و نادرستی ہایی کہ نویسنده ی کتاب تاریخ آموزش در اسلام در آن فرو افتادہ است ۳۵۰
- بند ۲۱ — باز ہم نگاہی بہ نام یکی از استادان نظامیہ بہ نام «رضی الدین قزوینی» ۳۵۳
- بند ۲۲ — ناھدالدین فاروقی یا نصیرالدین فاروقی، کدامین استاد نظامیہ بودہ اند؟ ۳۵۵
- بند ۲۳ — نادرستی دکتر فیلیپ حتی در بارہ ی «بہاء الدین بن شداد» و پیروی دکتر شلبی از او در کتاب خود ۳۵۵

- بند ۲۴ — جدایی میان خطبه و درس. ۳۵۶
- بند ۲۵ — درباره‌ی اجازه‌نامه‌ی نوشته شده در مقامات حریری. ۳۵۸
- بند ۲۶ — سپیدپوشان و سبزپوشان. آیا فاطمیان سبزمی پوشیدند؟ ۳۵۹
- بند ۲۷ — شمار دانشجویان نظامیه‌ی بغداد شش هزار تن بود؟ ۳۶۰
- بند ۲۸ — ناآشنایی نویسنده با منهاج المتعلم، دستنوشتی از یک نویسنده‌ی گمنام. ۳۶۰
- بند ۲۹ — چرا مدرسه‌ی نظامیه به نام نظام الملک نامگذاری شدند و نه به نام شاهان سلجوقی؟ ۳۶۰
- بند ۳۰ — آیا «ابن جبیر» با چشم خود سی مدرسه در بغداد دیده بود؟ نام مدرسه‌هایی که در بغداد ساخته شده بودند و در کتاب دکتر شلبی از یاد رفته‌اند. ۳۶۱
- بند ۳۱ — نقش رباط‌ها در گسترش آموزش در جهان اسلام. ۳۶۳
- کتابنامه ۳۶۵
- نامنامه: ۳۷۹
- نامهای کسان ۳۸۱
- نامهای جاها ۳۹۹
- نامهای دودمان‌ها ۴۰۶
- نامهای کتابها ۴۰۸

شکلها و نقشه‌هایی که در این کتاب می‌بینید

- اجازه‌نامه‌ی نویسنده به پارسی‌کننده‌ی کتاب ۱۴
- شکل ۱: نمایی از مسجد اموی در دمشق ۹۲
- شکل ۲: نمایی دیگر از مسجد اموی در دمشق ۹۲
- نقشه‌ی مدرسه‌ی نوریه الکبری ۱۰۹
- شکل ۳: صحن مدرسه‌ی «نوریه الکبری» با حوض آب، جوی آب و درختان ۱۱۲
- شکل ۴: در دیگر مدرسه‌ی نوریه با کتیبه‌ی وقف‌نامه بر آستانه‌ی آن ۱۱۳
- شکل ۵: گنبد آرامگاه نورالدین ۱۱۴
- شکل ۶: ابوان (شبستان) مدرسه‌ی نوریه که جای تدریس بوده است ۱۱۶
- شکل ۷: روش چیدن کتابها در کتابخانه‌های اسلامی سده‌ی میانه ۱۳۳
- شکل ۸: یک نمونه از جلدسازی پیشین مصری ۱۴۲
- شکل ۹: نمونه‌ای از یک جلد زیبای قرآن با نگاشته‌ای از آیه‌های قرآنی که پیرامون آنرا فراگرفته است ۱۴۳
- شکل ۱۰: جلد زیبای قرآن ۱۴۴
- شکل ۱۱: جلد دیگری از یک قرآن ۱۴۵
- نقشه‌ی انگاری بغداد در سده‌ی هفتم هجری که جای مدرسه‌ی نظامیه را بر آن نشان می‌دهد ۲۰۶
- شکل ۱۲: اجازه (گواهی‌نامه)‌ای که «حریری» به «مبارک بن احمد انصاری» داده است و در کتاب مقامات حریری به دست خود نویسنده نگاشته شده است ۲۱۵
- شکل ۱۳: دو اجازه‌ی (گواهی) علمی که در مقامات حریری نوشته شده است ۲۱۶
- شکل ۱۴: کتیبه‌ی وقف‌نامه‌ای که بر آستانه‌ی در ورودی مدرسه‌ی شامیه‌ی جوانیه کار گذاشته شده است ۲۹۱

به نام آنکه از «تألیف» و «ترکیب»
معنای جهان را داد ترتیب

حسی ستاوری

- ۱ -

نگاهی به سرگذشت گرانبار فرهنگ اسلامی، با آنهمه و بزرگی‌ها و برجستگی‌ها، به خوبی نشان می‌دهد که چگونه دانش پژوهان مسلمان، با شیفتگی شگفت‌انگیزی به دانش اندوزی، در گونه‌گون رشته‌های دانشی دستاوردهایی بس سترگ و جاودانه و ماندگار به جهان و جهانیان تقدیم داشته‌اند.

اینک یک پرسش جای خود را باز می‌کند و آن اینکه چه رمز و رازی در کار این پژوهندگان و تشنگان آگاهی و دانایی نهان بود که تنها پس از سه و نیم سده از شکوفایی دین نوین - اسلام - آنهمه کامیابی‌ها و پیشرفت‌های چشمگیر در همگی زمینه‌های فرهنگی به بار نشست؟

از دیدگاه من، کندوکاوی در تاریخ آموزش اسلامی پاسخی خشنودکننده در برابر ما خواهد نهاد. جنب و جوشی که اندرزها و آموزشهای اسلامی در مرد و زن، برای آموختن، برانگیختن نخستین انگیزه بود در جنبش فرهنگی و نوزایی دانش و هنر در سراسر جهان اسلام. آنهمه گرامیداشت وارجی که قرآن بزرگ برای دانش و دانشمندان، بی آنکه آنرا در چهارچوب رشته یا شاخه‌ای معین به تنگنا کشاند، به روشنی فرارونده‌است و آنهمه شکوه و ارزش و پاداشی که احادیث پیامبر پاک اندیش و اندرزها و سفارشهای پیشوایان پاک‌باخته‌ی اسلام به دانش پژوهی و پویندگان راه

آگاهی داده‌اند نخستین اخگرهایی بوده‌اند که در راه افروزش مشعل تمدنی بزرگ و گسترده کارگرافتاده‌اند. این تمدن، به نام و یژه‌ی «تمدن اسلامی»، دیدگان همه‌ی پژوهشگران و کارورزان در جامعه‌شناسی و تاریخ فرهنگ و تمدن انسانی را به خود خیره کرده است.

دومین انگیزه، بینش و یژه‌ای بود که باور اسلامی به مسلمانان بیداردل و پویانده داد. گریز از تعصب و کوردلی و تاریک‌بینی و در چهارچوب خشک نموده‌ها و نمادها نماندن و گذشتن و باروی باز و سینه‌ی بازتر دنبال هردانشی و دانشمندی رفتن و در این راه از هیچ تهمتی و سرزنشی و نکوهشی نهراسیدن و از متعصبان نادان و حکومتگران بی فرهنگ و منش پاک نداشتن و خود را به پای تبلیغات عوامفریبانه و سیاست مآبانه‌ی دستگاه‌های فرمانروایی قربانی نکردن و در یک سخن مرد و مردانه و با آزادی و رادی در راه آموختن ناب و ناب آموختن گام برداشتن و از بیم نان تنور گرم ناکسان و دون‌پایگان نشدن، همه و همه، پشتوانه‌ای بود برای آن کوششها و کاوشها و بارش باران آگاهی و شناخت در سرزمینی دست نخورده— اسلام— و رویش شاخ و برگهایی تنومند و پر بار.

آری، نگاهی به سرگذشت دانش و دانشی مردان و زنان مسلمان این دعوی را به اثبات و گواهی می‌نشیند. اما تنها نگاه کردن بسنده نیست. که بینش باید. برای پیدا کردن «خود فرهنگی» خویش تنها شعار دادن و یا براین و آن نفرین و ناسزا فرستادن دردی را دوا نمی‌کند. شعار بی «شعور» و شعور «بی خود» گزند است در راه پویندگی و بازآفرینی و نوآوری. برای یافتن چنین شعوری باید تاریخ آموزش اسلامی را کاوید و به بازخوانی و بازنگری آن برخاست و از اینجا است که هرگونه کوششی راستین و سازنده برای به دست دادن روشها و مایه‌هایی که عصر زرین و فراموش نشدنی تمدن جهانی را ساخته‌اند گرانبار خواهد نمود. و کتابی که فرار و دارید جو بیاری است باریک در این رهگذر.

بسم الله الرحمن الرحيم

السيد الأستاذ محمد حسين المسالمة

أهلاً طيباً التحية وأزكى التلاوة

كنت بالخارج وعدت نذا الاستبرح وتسلمت خطابكم الثاقب

وغيره من أي خطاب أو رسالة من قبل

أشكركم على إرسال الرسالة الإسلامية العزيمية وأرفقت

بها كتاباً بعنوان «تاريخ الإسلام» «تاريخ الإسلام»

إلى الأمانة الإسلامية في انتظاره به أتمنى أن يكون من الأعمال

والتي تخدم الإسلام في كل عصر من العصور

نذا وأخبركم أن لي كتاباً بعنوان «الإسلام» ورسالة

عنوانها «تاريخ الإسلام» وهو الكتاب الذي تقدمت به

بعض من كتبتكم في كبرى من كبرى الأبحاث الإسلامية

في هذا الموضوع وأتمنى أن يكون من الأعمال التي

تخدم الإسلام في كل عصر من العصور
أتمنى أن يكون من الأعمال التي

- ۲ -

درباره‌ی کتاب:

این کتاب ترجمه‌ای است از متن انگلیسی *History of Muslim Education*، رساله‌ی دکترای احمد شلبی مصری، استاد تاریخ و تمدن اسلامی در دانشگاه قاهره، که انتشارات «دارالکشاف» بیروت آنرا در ۱۹۵۴ م. نشر داده است.

دکتر شلبی این رساله را برای دریافت درجه‌ی دکترای فلسفه از دانشگاه کمبریج انگلستان (۱۹۵۱ م.) به راهنمایی استاد فقید پرفسور «آربری» نگاشته است: «آربری Arberry» در جهان خاورشناسی به ویژه در ادبیات تازی و تصوف اسلامی برجسته و نامی است و ترجمه‌ی ادبی او از قرآن به زبان انگلیسی در زیبایی و پرداخت زبانزد دانش‌پژوهانی است که با آن سروکار دارند.

این کتاب از پنج فصل و یک پیوست بافته شده است و به بررسی تاریخ آموزش اسلامی از آغاز اسلام (آغاز سده‌ی هفتم میلادی) تا سرنگونی خاندان ایوبی در مصر (۶۴۸ هـ / ۱۲۵۰ م.) می‌پردازد.

فصل یکم به «جایگاه‌های آموزش» در دو بخش و یرگی یافته است: بخش یکم پیش از برپایی مدرسه‌ها و بخش دوم پس از بنیاد مدرسه. پیش از بنیاد مدرسه‌ها، آموزش در دو گونه مکتب - مکتبی برای یاد گرفتن خواندن و نوشتن و مکتب دیگر برای یاد دان قرآن و مقدمات دینی - کاخها، کتابفروشی‌ها، خانه‌های دانشمندان، تالارهای ادبی، بیابان و مسجد جریان داشت.

در بخش دوم از فصل یکم به این سه پرسش پاسخ داده شده است که: ۱ - چرا آموزش از مسجدها به مدرسه‌ها کشیده شد؟ ۲ - جدایی میان مسجدها و مدرسه‌ها چه بود؟ و ۳ - چرا مدرسه‌ها، بیشتر، به درسهای دینی می‌پرداختند؟

نخستین مدرسه در اسلام به دست چه کسی بنیاد یافت؟ پاسخ این پرسش در بخش دوم فصل یکم آمده است، همراه با نام مدرسه‌هایی که «نظام الملک» در خراسان و عراق، «نورالدین زنگی» در سوریه و ایوبیان در مصر و سوریه برپا ساختند.

فصل دوم سراسر به کتابخانه‌ها، که یکی از نهادهای آموزشی در جهان اسلام بودند، پرداخته است و خود نشانگر اهمیتی است که داشته‌اند. ساختمانها، سازمان، کارمندان، شیوه‌ی چیدن کتابها، هزینه و وضع مالی کتابخانه‌ها، ترجمه و مترجمان، رونویسان، جلدسازان و صحافان و خدمتگزاران کتابخانه‌ها در این فصل به بررسی گرفته شده‌اند. گذشته از این، ارزش کتاب و کتابخانه در فرهنگ اسلامی به نمایش درآمده است.

استادان، سومین فصل این کتاب را می‌بافند. سرآغاز این فصل از مقام و اهمیتی که استاد در افکار عمومی داشته است سخن می‌گوید و در دیگر بخشها با این عنوانها روبه‌رو می‌شویم:

۱ - پیوند میان حکومتها و استادان.

۲ - پایگاه اجتماعی معلم.

۳ - وضع مالی استادان.

۴ - دستیاران.

۵ - آداب و منش استادان.

۶ - گواهی نامه‌ها (اجازه‌ها) علمی.

۷ - تنبیه و کیفر.

۸ - پاداش و تشویق.

۹ - جامعه‌ی استادان.

۱۰ - سرپرستی استادان.

در فصل چهارم می‌رسیم به شاگردان. دیدگاه اسلام در باره‌ی آموزش و اندیشه‌ی غزالی پیرامون پرورش کودکان در این فصل به گفتگو درآمده است. برابری در آموزش، راهنمایی و جهت دادن به دانشجویان، سن آموختن، اندازه‌ی کلاسهای درس، آداب و منش دانشجو، پیوند شاگرد با شاگرد، کوششهای دانشجویان در راه دانش‌اندوزی، سفرهای علمی و جهانگردی و آموزش زنان و نقش آنان در بافت جامعه و فرهنگ اسلامی از مایه‌های دیگر بخشهایند در فصل سوم.

پایه‌گذاران، اوقاف و موقوفه‌ها و سازمان‌های آموزشی در فصل

پنجم به گفتگو درآمدده اند. در اینجا از سه پایه گذار برجسته و نامی نهادهای آموزشی در جهان اسلامی سخن به میان آمده است: «مأمون»، «نورالدین» و «صلاح الدین». زندگی نامه‌ی کوتاهی از «نظام الملک» و بررسی تاریخی جنبشهای آموزشی، حلقه‌های درس، پلکان آموزش، خوابگاه‌های دانشجویی و مانند آن، دیگر بخشهای این فصل را پرمی کنند.

پیوست (۱) پیرامون درس مایه‌ها در مصر به روزگار فرمانگزاری فاطمیان (اسماعیلیان) سخن می‌گوید با تکیه به آثار چاپ شده و چاپ نشده‌ی مهم اسماعیلی. باورهای اسماعیلیان از رهگذر شعر، آموزش، برگزاری روزهای فرخنده و جشنهای دینی و زادروزهای پیشوایان به نمایش درآمد است.

پیوست (۱) با گزارشی چیکده از واکنش فرهنگی پدید آمده به دست دودمان ایوبی به پایان می‌رسد. نویسنده بر این حقیقت تکیه کرده است که مصر در روزگار فاطمیان و ایوبیان از کانونهای بزرگ و برجسته‌ی فرهنگی در جهان اسلام بوده است.

پیوست (۲)، که افزوده‌ی پارسی‌کننده‌ی کتاب است، نقدی است که شادروان دکتر مصطفی جواد استاد دانشگاه بغداد در سال ۱۹۶۱ م. بر این کتاب نوشته است و در مجله‌ی «الاستاذ» نشر داده است. نکته‌یابی‌ها و باریک‌اندیشی‌های دکتر مصطفی جواد ارزش این جستار را دوچندان ساخته است و من گرامی خوانندگان را به خواندن و نگرش در آن سفارش می‌کنم، چرا که بسیاری از لغزشها و نادرستی‌های نویسنده‌ی کتاب با خُرده‌گیری‌های استادانه‌ی استاد از میان رفته است، لغزشهایی که در چنین جستاری سترگ و گسترده و ژرف و گهگاه دشوار و دست‌نخورده با آنهمه دستاوردهای گرانبار طبیعی می‌نماید. با همه‌ی اینها، هیچکدام از کتابهای دکتر شلبی به ژرفی، گستردگی و پژوهشگری این رساله نیستند.

گذشته از دلبستگی دانشگاه کمبریج به چاپ این کتاب، رئیس دانشکده‌ی «دارالعلوم» دانشگاه قاهره در نامه‌ی شماره‌ی ۱۰۶۶-۱۹۵۳/۴/۲۱ م. خود با چاپ متن تازی رساله به هزینه‌ی خویش موافقت کرده است، ولی این تصمیم پس از بستن قرارداد چاپ کتاب میان نویسنده و «دارالکشاف» بیروت گرفته شد.

متن تازی این کتاب به دست خود نویسنده - دکتر شلبی - تا اکنون چهار بار نشر یافته است (چاپ نخست در بیروت، دارالکشاف، ۱۹۵۴ م. و

سه چاپ در قاهره، مکتبه النهضة المصریة، چاپ چهارم ۱۹۷۳ م. با افزونی ها و بازنگریهایی چند). اما هیچکدام از این چاپها کاهش و افزایشی از هم ندارند و شگفت اینکه هیچکدام از سی و یک انتقادی که دکتر مصطفی جواد بر این کتاب نگاشته است (بنگرید به پیوست «۲») در متن تازی گنجانده و بازنگری و پاسخگویی نشده اند. بسیار دور می نماید که گمان بریم شاید نویسنده این نقد بر کتاب خود را ندیده است.

- ۳ -

درباره ی نویسنده:

نویسنده همراه با اجازه ی ترجمه ی کتابش - که خواننده متن آنرا به خط او می خواند - زندگی نامه ی کوتاهی از خود برای نگارنده فرستاده است و اینک آنرا می آورم:

دکتر احمد شلبي مصري دانش آموخته ی دانشگاه های «الازهر»، دانشکده ی «دارالعلوم» قاهره، «لندن» و «کمبریج» است و بسیاری از کشورهای اروپایی، آسیایی و آفریقایی را دیدار کرده است و از این دیدارها سفرنامه ای هم نگاشته است. او به زبانهای انگلیسی و اندونزی چیرگی کامل دارد، و گذشته از کتاب کنونی، کتاب دیگری به انگلیسی زیر نام اسلام: باور، قانونگذاری و اخلاق

نوشته است. این همان کتابی است که دکتر شلبي ترجمه ی آنرا در اجازه نامه ی خود به من پیشنهاد کرده است.

از دکتر شلبي نزدیک چهل کتاب به زبانهای تازی، انگلیسی و اندونزی نشر یافته است که برخی از آنها به فرانسه، انگلیسی، مالزی، اردو، ترکی و اندونزی ترجمه شده اند.

آنچه در پارسی از شلبي چاپ شده است، تا آنجا که من می دانم، یک کتاب و یک مقاله بیش نیست. کتاب منابع فرهنگ اسلامی او، که تازی شده ی یک متن انگلیسی و نگارش «م.م. شریف»، دانشمند هندی است، به دست آقای سید خلیل خلیلیان ترجمه شده است

و دفتر نشر فرهنگ اسلامی در ۱۳۵۹ (چاپ دوم) آنرا نشر داده است. مقاله‌ی «بیت المقدس از پایگاه بینش اسلامی» دکتر شلبی را، که سخنرانی او است در کنگره‌ی بین‌المللی اسلامی (کولامپور، آوریل ۱۹۶۹)، نگارنده با نام مستعار «م.ح. پویه» در فصلنامه‌ی آموزش و پرورش خراسان - راهی به روشنایی‌ها - (ش ۲، تابستان ۱۳۵۹) از تازی به پارسی درآورده است. دکتر شلبی با تدریس در دانشگاه قاهره به درجه‌ی «استادی» آن دانشگاه رسیده است و در دانشگاه‌های «عین الشمس»، «الازهر» (مصر)، اندونزی، مالزی، سودان، «مؤسسه‌ی مطالعات اسلامی» و «کانون پژوهشها و بررسی‌های تازی» نیز به تدریس پرداخته است.

- ۴ -

درباره‌ی ترجمه:

همانگونه که نگاشته آمد این کتاب از متن انگلیسی به پارسی درآمده است. با همه‌ی اینها، با متن تازی آن به دست خود نویسنده برابری داده شده است و هرکجا نکته‌ای افزون و شاینده‌ی نگارش داشت در پانویسها با نوشتن عبارت «متن تازی» آورده شد.

از یکی دو مورد که بگذریم، متن انگلیسی کتاب درست‌تر و روشی‌تر است و متن تازی چندان افزونی‌های چشمگیری ندارد و به ویژه در بخش آموزش در کاخها (فصل یکم) به مایه‌هایی بیشتر و گسترده‌تر برمی‌خوریم که در متن ترجمه از آن بهره‌وری کرده‌ام.

این ترجمه سالها پیش می‌بایست انجام می‌گرفت، ولی گرفتاریهای گوناگون انگیزه‌ی اصلی کندی کار بود. با همه‌ی اینها، نویسنده‌ی کتاب در سال ۱۳۵۳ اجازه‌ی ترجمه‌ی آنرا به مترجم داده است.

اکنون، که به یاری خداوند بزرگ و مهربان به انجام ترجمه‌ی «تاریخ آموزش در اسلام» کامیاب شده‌ام، نه از روی فروتنی که فراخوانی،

از خوانندگان نکته یاب خواهانم تا هرگونه لغزشی در ترجمه و چه بسا مایه های کتاب یافتند از سرِ مهر مرا راهنمایی فرمایند که «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ.»

در پایان از «دفتر نشر فرهنگ اسلامی» که به نشر این کتاب کسر بست ارجگزارم و امیدمندم این خدمت ناچیز پژوهندگان را به کار آید. و خدا است که آغاز و فرجام کارها در دست او است.

مشهد - محمدحسین ساکت

شماره ۲۵ مهرماه ۱۳۶۰
راثرنا فرجده عبدعزیز

پیشنهاد دانشگاه کمبریج برای چاپ کتاب

از: استاد «ا.جی. آربری A.J.ArBerry

دانشکده‌ی «پمبروک»، دانشگاه کمبریج

دهم اکتبر ۱۹۵۲

من به گرمی شیفته‌ی پیشنهاد چاپ رساله‌ی «دکتر احمد شلبی» ام که «تاریخ آموزش و پرورش اسلامی، با نگرشی ویژه به مصر» نام دارد. این اثر، که برای دکتر شلبی درجه‌ی دکنترای در فلسفه را از این دانشگاه به دست آورد، خدمتی است بس ارزشمند به دانش. این کتاب بر پایه‌ی بسیاری از دست‌نوشته‌های چاپ نشده، همراه با خواندن بی‌نهایت گسترده‌ی متون چاپ شده استوار است و رشته‌ای پهناور از آگاهی‌های مهم را، که به گونه‌ای انتقادی و شایسته سامان داده شده است، یکجا فراهم می‌آورد. نشر این کتاب خدمتی بزرگ به دانش و پژوهش خواهد بود.

آربری

پیشگفتار:

اسلام را شکوهمندی‌هایی است که جهان بشری را به شگفتی و سباس وامی‌دارد. کتابهایی که خلقهای مسلمان نوشته‌اند بخشی از این خدمت است که در راه پیشبرد هنر، ادبیات، علوم و سیاست انجام پذیرفته است. اگر شیفتگی مسلمانان به دانستن و یاد دادن نبود— آن شیفتگی که در سراسر تاریخ خود بدان برجستگی و ویژگی یافته‌اند— به اینهمه دستاوردها نمی‌رسیدند؛ چرا که زنان و مردان، بی‌چون و چرا، این دستورپایمیرا انجام دادند که: «اگر دانش در جیب باشد به دنبال آن بروید». از اینرو روشن است که بررسی و بیان نظامها و شیوه‌های آموزشی بنیاد یافته در اسلام کاری بس سترگ و گیرا است. در کتاب حاضر دوست و شاگرد پیشین من «دکتر احمد سلبی» بهره‌ی پژوهشهای خود را نثر می‌دهد. این رساله‌ای است که برای گرفتن درجه‌ی دکترای فلسفه، در دانشگاه کمبریج، نگاشته آمده است. هر خواننده‌ای تا من هماهنگ خواهد بود که همین پژوهش هم ژرف و هم بسیار کامیاب بوده است. بسیاری از کتابهای چاپ شده و انبوهی از دستنویسهای چاپ نشده، این بررسی را به کار آمده‌اند. دکتر سلبی در گزینش و کاربرد این سرچشمه‌ها و ویژگی‌هایی را که برای یک پژوهشگر بسیار ضروری است نشان داده است: تاب و توان، دلاوری، ژرفی، امتیاز توانایی برای شناخت و رفتن به دل دشواری، روشن‌گویی و تازه‌پردازی. این کتاب نه تنها خدمتی بنیادین به دانش است؛ که برای خواندن هم لذت بخش است و خوشنودکننده‌ی غرور هر مسلمان دوستدار دانش خواهد بود.

با سروری سرشار، به چاپ رسیدن رساله‌ی دکتر سلبی را به دکتر احمد سلبی شادباش می‌گویم و نگرش ژرف خوانندگان را به آنچه او نوشته است سفارش می‌کنم.

ابح. آری،

مستاد زبان آری و دبیر اسلامی اردبیل سگد کمرج

سیاسندی :

دوست دارم سیاسهای ژرف خود را به استاد «ا.جی. آری» که موضوع این رساله را پیشنهاد کرد و راهنمای من بود بازگو کنم. به راستی خرده گیری سازنده، پیشنهادهای یاری بخش و راهنمودهای الهام آفرین اسد «آری» سترگ ترین یاریگر من بوده اند در آماده ساختن این رساله.

برمن است تا از دانشگاه قاهره که بهره وری از یک بورس تحصیلی را به من وا گذاشت و هم از دولت مصر که این بورس را به من داد سپاسگزاری کنم: چرا که توانستم چند سال در بریتانیا به مطالعه پردازم و برای پروهس و بررسی از دیگر کشورها بازدید کنم.

در راستای این پژوهش و به ویژه در سفرهای دانشی خود به حاورمانه، از همگامی های درخور نگرش دانشمندان، که کتابخانه های شخصی حویس را در دسترس من گذاشتند، و هم کتابداران که در بهره گیری از کتابها تسهیلات و همکاری های بزرگوارانه ای فرا رویم نهادند، برخوردار بودم. از آن میان سیاسندی خود را از افراد زیرین بیان می دارم: استاد «م.ا. حسونه» و «فؤاد سید» از مصر، دکتر «ا.ل. بیک» از دانشکدهی «کرایست»، دکتر «سامع الذهان» از دمشق، استاد «عباس العزای» از بغداد، «شیخ آقا بزرگ تهرانی» از نجف و استاد «احمد آتش» از استانبول. *

۱۳۳۳

احمد سلسی

• در متن تازی کتاب، نویسنده، از دانشمندان و کتابداران بیروت، و اسپانیا هم — بی آنکه نامی به میان آورد — سپاسگزاری می کند. «م».

دیباچه:

«پل مونرو Paul Monroe» در آغاز کتاب «نوزایی فرهنگی در سده‌ی شانزدهم»^{*} خود می‌گوید: «بزرگترین دشواری اینست که کسی بخواهد به آگاهی‌های درستی پیرامون کوششهای فرهنگی و آموزشی در گذشته دست یابد، به ویژه آنجا که به هرگونه گزارش تا اندازه‌ای کامل از جزئیات زندگی مدرسه‌ای و آموزشگاهی پیوند می‌گیرد.» این سخن «مونرو» — که از آموزش در اروپا سخن می‌گوید — درست درباره‌ی دانستنی‌های آموزش و پرورش در اسلام سده‌های میانه راست می‌آید. در واقع برای انجام کتاب کنونی کار فراوانی شده است. بسا کتابهای بزرگ و پرحجمی می‌خواندم بدین امید که مطلبی سودمند پیدا کنم، ولی آنچه به کار می‌آمد یا اندک بود و یا هیچ. تاریخ نگاران مسلمان کوشش خود را به کارهای سیاسی و نظامی متمرکز می‌ساختند و به اصلاحات آموزشی و اجتماعی توجه کمی داشتند. برای نمونه از بنیاد مدرسه‌های نظام الملک در سطرې چند به گزارش نشسته‌اند ولی از پیشرفتهای اقتصادی و دیگر کارهای سودمند او به درازا سخن گفته‌اند. از این شگفت‌تر اینکه کاربس بزرگ فرهنگی صلاح‌الدین ایوبی، پایه‌گذار دودمان «ایوبیان»، در کتاب المحاسن الیوسفیه ی «ابن شداد» — قاضی و دبیر خصوصی صلاح‌الدین — نادیده گرفته شده است. آنچه این کتاب را دربر می‌گیرد سخن پردازیهایی است باریک از زادن، زندگی، شخصیت و لشکرکشی‌های صلاح‌الدین ولی از مدرسه‌ها و روشهای آموزشی او چیزی نمی‌بینیم. حتی رساله‌هایی که مسلمانان، و نه چندان اندک، درباره‌ی آموزش و پرورش نوشته‌اند، مانند

* The Educational Renaissance of the Sixteenth Century. New York, 1904.

«ابن جماعة»، «ابن سحنون»، «زرّنجی» و «عاملی»، برای پژوهنده‌ی امروزین چاره‌ی دردی نیست؛ چرا که هم پراکنده‌اند و هم دوباره گویی از دیگری و بیشتر از اخلاق و آداب دانش پژوهان و استادان و آنچه باید انجام دهند گفتگومی کنند و آنگاه انگیزه‌های توانایی حافظه و فراموش نکردن و مانند آن را یادآور می‌شوند. اگر این رشته از سخنان در گذشته پسند می‌افتاد امروزه پذیره نیست. پژوهشگر امروز کشتی ندارد تا باور کند که خواندن تسبیح‌هایی معین ذهن و هوش او را تیز می‌کند و یا خواندن گورسنگها فراموشی می‌آورد و...! آن کتابهای فشرده پراند از اینگونه گفتارها که به یاری پژوهنده‌ی امروز بر نمی‌خیزند.

حقیقت دیگری که در اینجا باید گفته آید اینکه برای هر فصلی از این کتاب به منابع گوناگونی نیاز بوده است که تنها در همان بخش به بهره گرفته شده‌اند و در فصلی دیگر از کتابهای دیگری سودجسته‌ام. حتی گهگاه در بخشهایی از یک فصل هم به کتابهایی نیاز افتاده است که در بخش دیگر به کار نرفته‌اند. در فصل یکم، برای نمونه، هر یک از گفتارهای مکتب‌خانه‌ها، خانه‌های دانشمندان، تالارهای ادبی، مسجدها، مدرسه‌ها و مانند آن به روشنی از هم جدایند و تا اندازه‌ای منابعی ویژه دارند.

در نگارش این کتاب، بدینگونه، برای گردآوری پژوهش‌های درباره‌ی رساله‌ام به کتابها و اسناد و مدارک بسیار فراوانی نیاز داشته‌ام. این بود که به سفری دراز برخاستم و در میانه‌ی آن از کتابخانه‌های ملی پاریس، لیدن (هلند) و اسکور یال (اسپانیا) دیدار کردم و آنگاه راهی خاورمیانه شدم و کتابخانه‌های بسیاری را در مصر، سوریه، عراق، لبنان، فلسطین و ترکیه دیدن کردم و تا آنجا که توانستم در این مسافرتها از جایگاه‌های آموزشی و آثار ادبی و باستان‌شناسی برجای مانده از سده‌های میانه، که تاریخ آموزش و پرورش آنجا را به بررسی می‌نشینیم، به دیدار پرداختم. این دیدارها سودهایی گرانمایه برایم فراهم آوردند.

این موضوع، تا آنجا که من می‌دانم، پیشتر بدین گستره‌ای پرداخته نشده بود و آنچه در این زمینه نوشته شده است از چند گفتار و مقاله‌ی پراکنده نویسنده در کتابهایی گوناگون در نمی‌گذرد. از این چند مقاله‌ی پراکنده، زمینه‌ی تاریخ آموزش و پرورش اسلامی دست نخورده مانده است. اینها، آنچه هم نگاشته‌ام آمده است بر پایه‌ی سرچشمه‌هایی که در این زمینه

نگارش این کتاب بر آنها تکیه کرده‌ام بار نیست.
سرچشمه‌هایی که مرا در این مایه سرشار کرده‌اند به چهار بخش دسته‌بندی می‌شوند:

- ۱- بررسی جایگاه‌ها و سنگ نبشته‌ها و آثار باستانی و تاریخی.
- ۲- رساله‌های آموزشی، که در بالا بدانها اشارت رفت.
- ۳- نوشته‌هایی از فرهنگ و دانش عمومی.
- ۴- کتابهای تاریخی.

۱- بررسی جایگاه‌ها و سنگ نبشته‌ها و آثار تاریخی:

این مدرک بسیار پربها است به ویژه آن بارگاه‌ها و این سنگ نبشته‌ها که در دمشق دیدم این فرصت را به من داد تا پیرامون چند مدرسه، که از سده‌های میانه برجای مانده‌اند، به بررسی پردازم به ویژه ساختمان مدرسه‌ای که «نورالدین» در سده‌ی ششم هجری ساخته است. من توانستم از اتاقهای درس آن نقشه‌ای بردارم. این سنگ نبشته‌ها آگاهی‌های باریکی از وقف‌های مدارس به من دادند. برای نمونه برایم روشن شد که خوابگاه‌ها از پیوسته‌های ضروری هر مدرسه بوده است؛ همانگونه که جای آشپزخانه‌ی مدرسه، اتاق غذاخوری و مانند آن، که به درازا در جای خود یادآور شده‌ام، آشکار و نمودار شد. سنگ نبشته‌ای که بر سر در اصلی و ورودی مدرسه‌ی «نوریه‌ی کبری» قرار دارد مرا یاری داد تا لغزش و نادرستی «نعمی» را (۵۹۲۷ ه.ق.) که می‌گوید این مدرسه به «اسماعیل بن نورالدین» پیوند می‌گیرد، تصحیح کنم (این کتاب چند تصویر از این نبشته‌ها را در بر می‌گیرد). لغزش برخی از نویسندگان از اینجا برمی‌خیزد که بی‌دیدار به گفتار نشسته‌اند.

این استاد (نعمی) دانستی‌های گرانبهایی درباره‌ی وضع مالی استادان به من ارزانی داشت.

۲- رساله‌های آموزشی:

مهمترین رساله‌های آموزشی که از آنها بهره گرفته‌ام عبارتند از:

- ۱- ابن جماعة: تذكرة السامع والمتكلم.
- ۲- ابن شداد: الأغلاق الخطيرة (دستنویس در دمشق).
- ۳- نعمی: الدارس فی تاریخ المدارس

- ۴ — ابن عبدون: رساله ی ابن عبدون (مجله آسیایی، J. ۸، سال ۱۹۳۴).
- ۵ — جاحظ: رسالة المعلمین (دستنویس در موصل).
- ۶ — قابسی: الفضلة.
- ۷ — قَطْمُونِي: ترغيب الناس الى العلم (دستنویس در استانبول).
- ۸ — ابن سَحْنُون: آداب المعلمین.
- ۹ — ؟: مِنْهاج المتعلم (دستنویس در حلب، نویسنده شناخته نیست).
- ۱۰ — ابوحنيفة: نصيحة لاحد تلامیذه (دستنویس در استانبول).
- ۱۱ — ولید بن بکر: الوجازة فی احكام الاجازة (دستنویس در بغداد).
- ۱۲ — زَرْنُوْجِي: تعليم المتعلم.
- ۱۳ — شهيد: المُنِيَة (دستنویس در نجف).
- ۱۴ — تاش کبرازاده: رساله فی علم الادب (دستنویس در بغداد).
- ۱۵ — عاملی: ادب المفید والمستفید

دانستنی هایی که از این رساله ها برگرفته ام، بی گفتگو، گرانبار بوده اند. «ابن جماعه»، برای نمونه، پاسخهایی چند به پرسشهایی مهم در این جُستار داده است، به ویژه آنجا که از حلقه های درس دانشجویان، رفتار دانش پژوهان در خوابگاه های دانشجویی، سن و سال شاگردان و چگونگی امانت گرفتن کتاب از کتابخانه ها سخن می گوید. بیشتر این نکته ها را تنها «ابن جماعه» نگاشته است و تا آنجا که می دانم نه کس دیگری. درباره ی کتاب المتعلم، که خوشبختانه آنرا در شهر «حلب»، درون جعبه ای قفل شده و تلبار از دستنویسهای بسیار، کشف کردم. بید بگویم تا آنجا که می دانم تنها کتابی است که از آزمایش هوش دانشجویان و گروه بندی آنان، برابر درجه ی هوش، سخن گفته است. استاد «عزّای العزّای» مرا از دستنویسی از فراهم آمده ی دستنویسهای خود به نام الوجازة فی صحة القول باحكام الإجازة آگاه فرمودند. این رساله ی دستنویس از عزّای — وکیل دادگستری در بغداد — درباره ی گواهی نامه های آموزشی است. استادان به شاگردان می دادند و بزرگی دارد و سرچشمه ای بسیار مهم به شمار است. رسالة المعلمین جاحظ — که گمان می رفت از میان رفته باشد — به ویژه درباره ی وضع اجتماعی استادان بسیار سودبخش بود. آداب المعلمین ابن سحنون، که «ابن خلدون» به نادرستی آنرا به «محمد بن زید» پیوند داده است، سرچشمه ای است مهم که نشان می دهد دختران درجانی ویژه و جدا از پسران درس می خواندند. برخی از نویسندگان، در پی برداشتی

نادرست از منابع، وارونه‌ی این گفته را بازگو کرده‌اند! از «نعیمی» آگاهی‌های سترگی پیرامون مدرسه‌های دمشق برگرفتم. درحقیقت همه‌ی رساله‌های آموزشی یادشده نقشی ارزشمند داشته‌اند.

۳- نوشته‌هایی از فرهنگ و دانش عمومی:

زبان تازی سرشار است از کتابها و نوشته‌هایی درباره‌ی فرهنگ و دانش عمومی که در زمینه‌های گوناگون تمدن اسلامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بهره‌ها دربردارند. در لابه‌لای اینگونه کتابها به موضوعهای آموزشی هم برمی‌خوریم. هراندازه پژوهنده‌ای، با رنج و بار یک‌بینی، پیرامون مسایل آموزشی به بررسی پردازد به دست آوردهای پرباری از این کتابها می‌رسد. این نگاشته‌ها را می‌توان بدینگونه دسته‌بندی کرد:

الف: سفرنامه‌ها و کتابهای جغرافیدانان مانند:

- | | |
|---------------------|---------------|
| ۱- کتاب البلدان | از: یعقوبی |
| ۲- احسن التقاسیم | از: مقدسی |
| ۳- البلدان | از: ابن فقیه |
| ۴- المسالک والممالک | از: ابن حوقل |
| ۵- الرحلة | از: ابن جبیر |
| ۶- معجم البلدان | از: یاقوت |
| ۷- تحفة النظار | از: ابن بطوطه |

این جهانگردان در سفرهای دور و دراز خود به کشورهای جهان اسلام آنچه می‌دیدند و یا از کسانی مطمئن می‌شنیدند به نگارش درمی‌آوردند. شرح مسجد دمشق و هزینه‌ی ساختمان آنرا از کتاب البلدان گرفته‌ام و در احسن التقاسیم مقدسی نیز به موضوع سودمندی درباره‌ی جامه و پوشاک استادان برخوردم. رویهمرفته این کتابها و به ویژه سفرنامه‌ی «ابن جبیر» مایه‌هایی ارزنده درباره‌ی وقفهای آموزشی، کتابخانه‌ها و شرح برخی از انجمنهای درسی و جز آن به من بخشیده‌اند.

ب: زندگی‌نامه‌ها: «فون گرونباوم» در گفتاری که مجله‌ی

آموزش و پرورش همگانی، The Journal of General Education «شماره‌ی ۴، ص ۲۵ آنرا منتشر ساخت می‌گوید: «فراهم آمده‌ی زندگی‌نامه‌هایی که مسلمانان نگاشتند در بسیاری،

باریک بینی و تازه‌پردازی شگفت‌انگیز است. دانشمندان باخت‌زمین، در سده‌های میانه، چنین کتابهایی، که بتوانند با نگاشته‌های هم‌روزگار عرب خود برابری و همسنگی کنند، ندارند.»

فرهنگ تازی فراهم شده‌ای گسترده و خوب سامان یافته از این دست نگاشته‌ها — چاپ شده و دست‌نوشته — دارد. برای پزشکان: زندگی نامه‌ها، برای ادیبان و دانشمندان سرشناس: دائرةالمعارفها، برای شاعران و دانشمندان و حقوقدانان: تذکره‌ها و طبقات و آیین و روش زندگی آنان پرداخته شده است. از این منابع مایه‌هایی فراوان برگرفتم. در کنار این مایه‌های دانشی، روزگار نامه‌هایی نیز هستند که مرا سود بخشیده‌اند مانند: الدور الكامنة فی اعیان المائة الثامنة (دانشمندان سرشناس سده‌ی هشتم)، الضوء اللامع فی اعیان القرن التاسع (دانشمندان سده‌ی نهم)، الكواكب السائرة فی تراجم علماء المائة العاشرة (زندگی نامه‌ی دانشمندان سده‌ی دهم)، خلاصة الاثر فی تراجم علماء القرن الحادی عشر (زندگی نامه‌ی کوتاهی از دانشمندان سده‌ی یازدهم) و سِلک الدرر فی ذکر اعیان القرن الثانی عشر (دانشمندان سده‌ی دوازدهم) و مانند آن.*

از این کتابها مایه‌های ارزنده‌ای برای جستار خود بیرون کشیده‌ام و در نتیجه خواننده در بیشتر بخشها مراجعه‌ها و اشاره‌هایی به کتابهای زیرین خواهد دید:

- | | |
|---|---------------------|
| از: ابوالفرج اصفهانی | ۱ — الأغانی |
| از: ابن ندیم [= درست‌تر: الندیم] | ۲ — الفهرست |
| از: ابن انباری | ۳ — طبقات الادباء |
| از: خطیب بغدادی | ۴ — تاریخ بغداد |
| از: یاقوت | ۵ — معجم الادباء |
| از: ابن خلکان | ۶ — وفيات الاعیان |
| از: ابن شاکر کتبی | ۷ — فوات الوفيات |
| از: صفدی (دست‌نویس در کتابخانه‌ی دارالکتب المصریة)، از: قفطی. | ۸ — الوافی |
| از: ابن ابی اَصْبِیْعَة. | ۹ — أخبار الحکماء |
| سُبکی. | ۱۰ — عیون الأنباء |
| | ۱۱ — طبقات الشافعیة |

- ۱۲ - نَفْح الطَّيِّب مَقْرِي .
 ۱۳ - مناقب الشافعي واصحابه ابن قاضي شُهْبَه (دستنویس دردمشق)
 ۱۴ - أخبار النساء سُيُوطِي (دستنویست دردمشق).

الأغانسی: ، برای نمونه، یکی از سرچشمه های اصلی بود برای بخشی که از تالارهای ادبی و آموزش دختران پرداخته شده است. درباره ی موضوع دومی، دستنویست «سیوطی»، که در بالا گفته آمد، گرانبار است. نوشته های «یاقوت»، «ابن خلکان»، «قفطی» و «ابن أصیبه» از دیدگاه های گوناگون مانند یاد دادن در مسجد، پوشاک استادان و وضع دارایی و اجتماعی آنان، شماره ی شاگردان به هنگام فراگیری و تحصیل، و مسافرت های آموزشی و کوشش های دانش پژوهان برای دانش اندوزی و... سرچشمه ای سترگ به شمار می آیند.

ج: کتابهای «حِسْبَه» یا بازرسی استادان: در کتابهایی که از حِسْبَه سخن می گویند همیشه فصلی به بازرسی و مراقبت استادان پرداخته شده است. از این بخش موضوع جایگاه آموزش قرآن به کودکان و تنبیه شاگردان به دست معلمان روشن و آشکار می شود. این کتابها را از حِسْبَه خوانده ام:

- ۱ - شِيزَرِي: نهاية الرتبة.
 ۲ - قُرَشِي: معالم القربة.
 ۳ - عبدالرزاق حَصَان: الحسبة.
 چ - دیگر کتابهای مهمی که نمی توان نامی و اثره به آنها داد:
 ۱ - ابن عبدربه: عقد الفرید
 ۲ - جاحظ: البيان والتبيين
 ۳ - جاحظ: التاج في اخلاق الملوک
 ۴ - ابوحیان توحیدی: الإمتاع والمؤانسة
 ۵ - ابوحیان توحیدی: المقابسات
 ۶ - ابوحیان توحیدی: الصداقة والصدق

ه ریشه ی واژه ی «حِسْبَه» به معنای شمارش و حساب کردن است. «حَسَب» که بیشتر پس از واژه ی «حَسَب» می آید و به معنای نژاد و تبار است به معنای خوبی ها است زیرا هنگامی که عرب به خود می باند و فخر می فروشد هر کدام خوبی ها و ارزشهای قبیله ی خویش را برمی شمارد. اینکه می گویند «احتسب اجره عند الله» = نرد خداوند پاداش اندوخت بدین حضرت اشارت است که خداوند هر کار نیکویی را شماره می فرماید و پاداش می دهد. در زبان فقها این کاربرد از چهارجوب معنای ریشه ی واژه در نمی گذرد که امر به معروف و نهی از منکر معنا می دهد. «مترجم».

قانون	۷ - ابن سیناء:
جامع بیان العلم	۸ - ابن عبدالبر:
رسوم دارالخلافة (دستنویس در بغداد)	۹ - الصابی:
ادب الندیم	۱۰ - کشاجم:
الإحیاء	۱۱ - غزالی:
المدخل	۱۲ - عبدری:
مفید النعم	۱۳ - سُبکی:
مقدمه	۱۴ - ابن خلدون:
الخِطَط	۱۵ - مقریزی:
حُسن المحاضرة	۱۶ - سیوطی:
صبح الأعشى	۱۷ - قَلَقَشَندي:

دانستنی‌هایی مهم از این کتابها برگرفته‌ام. برای نمونه آنجا که از آموزش درخانه‌های دانشمندان نگاشته‌ام به کتابهای «ابوحیان توحیدی» فراوان تکیه کرده‌ام و درباره‌ی پرورش کودکان از دیدگاه‌های «غزالی» سودها جُسته‌ام. کتابهای دانشنامه‌ای وار «جاحظ» سرشارند از گونه‌گون دانستنی‌ها و مرا دربررسی پیرامون شیوه‌های آموزشی شاهزادگان، وضع اجتماعی استادان، ارزش کتابهای ادبی و آدابی که بایستی اجازه‌یافتگان به حضور در تالارهای ادبی رعایت کنند بهره‌ها رسانده‌اند. درباره‌ی موضوع اخیر از ادب‌النندیم «کشاجم» و رسوم دارالخلافة ی «صابی» بهره‌ها یافته‌ام.

کتابهای «ابن دُقْماق»، الخِطَط مقریزی و حسن المحاضرة ی سیوطی سه سرچشمه‌ی سرشاری بودند در آنچه به مدارس مصر پیوند می‌گیرد.

۴ - کتابهای تاریخی:

در کنار جُستارهای تاریخی این رساله، از کتابهای تاریخ بهره‌ی فراوانی برده‌ام؛ هم از کتابهای تاریخ عمومی جهان اسلام مانند «طبری»، «ابن اثیر»، العَبَر «ابن خلدون»، و هم از تاریخ‌های بومی و محلی که هر کدام گوشه‌ای و یژه از جهان اسلامی را به بررسی گرفته‌اند مانند تاریخ

خانندان سلجوق، تاریخ الامم المنقطعة (دستنویس در موزه ی بریتانیا)،
الروضتین، مُفَرَّج الکروب فی اخبار بنی ایوب (دستنویس در کتابخانه ی
دانشگاه کمبریج)، اِتعَاظ الحُنفا و بسیاری دیگر.

پیشین تر بودن «الروضتین» ابوشامه بر دیگر کتابها مرا به گونه ای
برجسته یار یگر بوده است و به ویژه آنجا که از سیماهای آموزشی که حکومت
کوتاه مدت «نورالدین زنگی» بر پا داشت به گفتگو پرداخته است.
کتابهای نونیز مرادر بارآوری این رساله یارمند و سودمند افتاده است.
«لامنس Lammens» در کتاب مطالعاتی پیرامون فرمانروایی خلیفه ی اموی،
Etudes sur le regne du Calif Omayyade Mo'awia, ler. معاویه ی اول
خود، راهنمای بزرگی بود در بخشی که زیر نام «بررسی آموزش
نخستین و ابتدایی در کاخها و برای بزرگ زادگان» نگاشته آمده است. از
فصلهای چهارگانه ای که «آدام متز Mez. A.» در کتاب تمدن اسلامی در
سده ی چهارم هجری از فقیهان، موضوعهای دینی، مکتبهای حقوق اسلامی
و قضاة نوشته است، درباره ی پوشاک استادان، آموزش
ابتدایی فرزندان خلفا و بزرگان در کاخهایشان بهره مند
شده ام. کتابهای «لین پول Lane Poole» به نامهای صلاح الدین؛
و قاهره و مصر در سده های میانه Egypt in the Middle Ages
بسیار ارزشمند بودند، به ویژه در گفتگو از آموزش
و خوابگاه رایگانی در مصر. دو کتاب پرفسور گیب Gibb به نامهای دین
اسلام Muhammadanism و ادبیات تازی Arabic Literature از چند
چشم انداز، و به ویژه تالارهای ادبی، سودبخش بوده اند. دیگر کتابهایی که
نقشی داشته اند چنین اند:

- | | |
|-----------------|--------------------------------|
| ۱ - ریچارد کوک: | بغداد: شهر صلح |
| ۲ - پالمر: | هارون الرشید |
| ۳ - نیکلسون: | تاریخ ادبی عرب |
| ۴ - برون: | تاریخ ادبی ایران |
| ۵ - خدابخش: | تمدن اسلامی |
| ۶ - امیرعلی: | تاریخ کوتاهی از مسلمانان (عرب) |
| ۷ - بار تولد: | فرهنگ اسلامی |
| ۸ - اِشْتِرِن: | زناشویی در آغاز اسلام |

- ۹ - جتی: تاریخ عرب
 ۱۰ - گیزوگیس عواد: خزائن الکتب فی العراق (کتابخانه های عراق)
 ۱۱ - احمد امین: فجر الاسلام (سپیده ی اسلام)
 ۱۲ - احمد امین: ضحی الاسلام (پرتو اسلام)
 ۱۳ - احمد امین: ظهرا الاسلام (نیمروز اسلام)
 در اینجا از میان ماهنامه های علمی بسیاری که در این جستار مرا
 سودمند افتاده اند یاد می کنم:

- ۱ - فرهنگ اسلامی Islamic Culture
 ۲ - مجله ی آموزش و پرورش Journal of Education
 ۳ - سده ی نوزدهم The Nineteenth Century
 خواننده گهگاه در این پژوهش مراجعه هایی به این مجله ها و مانند آن خواهد
 دید. *

در اینجا باید بیان کنم که سرشت کار در برخی از بخشهای این
 موضوع به طرح پایگاه تاریخی و دگرگونی نیازمند بود و دیگر بخشها به
 گوشه ها و بررسی های تاریخی نیازی نداشتند و چون به اصول نخستین بیشتر
 همانند بودند تنها نگاشتن می خواست و دلیل آوردن.
 از نخستین دسته، که به بررسی آغاز تا پایان روزگاری که از آن
 سخن می گوئیم نیاز داشته است، مسجدها و وضع مالی معلمان است.
 سیمای دیگر اینکه دگرگونی تاریخی موضوعی را دنبال می کردم تا به
 یک جایی می رسید و آنگاه در آن روزگار از ادامه ی گفتگو در آن زمینه درنگ
 می کردم مانند پوشاکهای معلمان که در هر روزگاری دگرگونی می پذیرفت
 تا آنکه امام «ابو یوسف» شیوه ای پی نهاد. این شیوه برای کسانی که پس از
 او آمدند پایدار بماند. گواهی های تحصیلی نیز چنین وضعی داشتند.
 دومین گروه - که نیازی به بیان سرچشمه و دگرگونی تاریخی
 ندارد - تنبیهات، پاداشها، توبیخها و بازرسی استادان و مانند اینها بود که
 ریشه ها و اصول آغازین بیشتر می ماند تا نمودهای تاریخی. آنچه بررسی آن
 در این زمینه نیاز می افتد نگاشتن و آوردن متنهایی است که نشان می دهد آنها
 را در جایگاه های آموزشی یافته ام.

* * *

• از اینجا تا پایان دیباچه از متن نازی (صص ۳۷-۳۸) به پارسی درآمد.

درگشت و گذارهای تاریخی خود، به هنگام بررسی موضوعی، لازم دیدم با رسیدن به سده‌ی چهارم هجری اهمیتی بسزا و ویژه به مصر دهم، چرا که مصر در آن روزگار کانون بزرگ و فرهنگی در جهان اسلام به شمار می‌آمد. نموده‌هایی از این دلبستگی در واپسین فصل این جستار به چشم می‌آیند، آنجا که از آموزش به روزگار فاطمیان و آنگاه ایوبیان سخن گفته‌ام. در مصر روزگار ایوبی، تمدن خلافت عباسی و تمدن فرمانگزاری فاطمی هردو فراهم آمده بود و چشمهای مسلمانان به این سرزمین دوخته شده بود.

اگرچه موج اندیشمندی در زندگی دانشی پس از روزگار ایوبیان پیوسته جریان داشت ولی این جستار با سقوط ایوبیان در مصر، به سال ۶۴۸ هـ. ق، پایان می‌پذیرد.

در پایان امیدمندم این کتاب در کتابخانه‌های اسلامی جایی برای خود باز کند و، برابر آنچه در راه پرداختش کوشایی و شکیبایی به کار رفته است، به شیفتگان فرهنگ اسلامی توشه‌ای شایسته و بایسته پیشکش دارد. از خداوند خواستارم تا این بهره‌فرا دست آید که او شنوای پاسخ‌دهنده است. ه

کمریج، آوریل ۱۹۵۱ م.

احمد شلبی

ه نویسنده در پیستگفتاری که بر ترجمه‌ی تازی این کتاب نوشته است از استادش پرفسور «آزبری» سپاسگزاری می‌کند که با بزرگواری و فروتنی چاپ و نشر رساله‌ی او را سفارش کرده است. و آنگاه می‌خواهد: «هر روز که از آغاز پژوهش و بررسی من درباره‌ی تاریخ آموزش و پرورش اسلامی می‌گذشت دلبستگی و شفقتی من نسبت به آن بیشتر می‌شد، تا آنجا که پاره‌ای از وجودم گردید و به وجوده بخشی از آن شد... همبکه به گرفتن درجه‌ی دکترا کامیاب شدم تازه دانستم که کارم به انجام نرسیده است؛ از بنو در اندیشه‌ی نشر این جستار به انگلیسی، تازی و جز ایندو زبان — اگر بتوانم — برآمده. پس از چندی فرصت نشر رساله‌ام به انگلیسی دست داد در این هنگام جناب آقای مصطفی فتح‌الله، مدیر کتابخانه و انتشارات «دارالکشاف» سروت، که چیزهایی از این رساله شنیده بود، فرستاده‌ی ویژه‌ای به مصر فرستاد تا موافقت مرا برای چاپ آن به انگلیسی به دست آورد تا خاورشناسان، مردم هند و پاکستان و دیگر کشورهای اسلامی را، که تا همدی دلبستگی به اسلام از خواندن کتابهای اسلامی به زبان تازی بی‌بهره‌اند، به کار آید. متن انگلیسی نشر یافت و بی‌بر من بود تا برای همه‌ی مبدان مصری خود و دیگر تازی زبانان این رساله را به زبان تازی در آورم و نشر دهم. آنچه در اینجا نجم داده‌ام تنها ترجمه از انگلیسی به تازی نیست که این کاری آسان بود بلکه به یاد داشته‌ام، برگه‌ها و متون تازی کتابها مراجعه کرده و چیزهایی بر آن افزودم. در اینجا دیگر در چهارجوب مقررات دانشگاه کمریج، که نگارش رساله‌ی دکترای در تاریخ و ادبیات را از ۶۰ هزار کلمه بیشتر روا نمی‌دارد، گرفتار بودم. به سخن دیگر، در ترجمه‌ی عربی هر جا در متن انگلیسی به اشتراکی گفته بوده گسترده‌تر ساختم، چرا که واضع‌ی زبانی میان نشر انگلیسی تا نشر تازی این کتاب این توان را به من داد. برای نمونه موضوع بررسی استادان، مراسم، دگرگون شده است و کاستها و افزونی‌هایی چند در دیگر فصها نیز انجام پذیرفته است...» (صص ۳۹-۴۰).

تاریخ آموزش
در
اسلام

سال ۴۵۹ هـ. (۱۰۶۶-۱۶۰۷ م.) در تاریخ آموزش و پرورش اسلامی باید فصلی برجسته به شمار آید. در این سال نخستین مدرسه از رشته مدرسه‌هایی که خواجه نظام الملک، بزرگ وزیر سلجوقیان، ساخته بود در بغداد گشایش یافت. این مدرسه‌ها در جهان اسلام پراکنده شدند تا آنجا که شهرها و روستاهای کوچک را، همگام با مدرسه‌های بزرگ در مراکز استانها، دربر گرفت. بسیاری از پادشاهان و بزرگان در این کار از نظام الملک پیروی کردند که به درازا از آن سخن خواهیم گفت.

پیش از برپایی این مدرسه‌ها حلقه‌های آموزش در یک جا برپا نمی‌شدند بلکه در جاهایی گوناگون مانند مسجدها، خانه‌های دانشمندان، کتابفروشی‌ها و جز آن تشکیل می‌یافتند. همینکه مدرسه‌ها پراکنده شدند و فرصتها و امکانات گسترده‌تری برای استادان و دانشجویان فراهم آوردند و آمادگی‌های کاملی پیدا شد، استادان بزرگ و سرشناس و انبوهی از دانشجویان به سوی این مدرسه‌ها گسیل شدند. از اینرو کمتر به دیگر جاها، که پیشتر پررونق بود ولی همچنان سرشت خود را نگاهداشتند، و با کمی و کاستی گرایش دانشجویان به گونه‌ای تقلیدی، همچنان به کار می‌پرداختند روی می‌آوردند. با آنچه گفته آمد روزگار پیش از ۴۵۹ هـ. و پس از آن، عموماً، با جایگاه‌های گوناگون آموزش و تدریس همپا و همراه است. بر این پایه است که در بررسی خود به دو گونه از جایگاه‌های آموزشی و فرهنگی خواهیم پرداخت:

۱ - جایگاه‌های آموزشی و فرهنگی پیش از بنیاد مدرسه‌ها

۲ - مدرسه‌ها

به هریک از اینها در جای خود خواهیم پرداخت و پیدا است که در بررسی جایگاه‌های آموزشی پیش از بنیاد مدرسه به سال ۴۵۹ هـ. قرونمی ایستیم، که از مرز آن خواهیم گذشت زیرا این جایگاه‌ها، چنانکه در بالا گفته آمد، پس از برپایی مدرسه‌ها به کار خود همچنان ادامه می‌دادند.

جایگاه‌های آموزش پیش از بنیاد مدرسه‌ها

۱ - مکتب برای آموختن خواندن و نوشتن:

این گونه مکتب پیش از اسلام بود، ولی نه بسیار. نوشته‌اند که «سفیان بن اُمیّه» و «ابوقیس بن عبدالمناف» نخستین بومیان مکه بودند که هنر خواندن و نوشتن را از آموزگار مسیحی خود «بشربن عبدالملک» آموختند.^۱ «بشر» این هنر را در «حیره» یاد گرفته بود. نخستین مردی که در عربستان آموزش خواندن و نوشتن را کار و پیشه‌ی خود ساخت از مردم «وادی القُری» بود که در آنجا می‌زیست و آغاز به آموختن خواندن و نوشتن به دوستان همشهری خود کرد.^۲

«ابن خلدون» می‌گوید: «کسی که نوشتن را از حیره آموخت سفیان بن اُمیّه بود و گویند حرب بن اُمیّه، که از آسلم ابن سدره فراگرفت.»^۳ پس شمار

۱. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۴۵۷.

۲. همان کتاب، ص ۴۵۷.

۳. ابن خلدون مقدمه، ص ۲۹۳: نوشتن از هنرهای شهرگرایی است که این مکیان از شهرهای متمدن، که به آنجا برای سوداگری می‌رفتند، یاد گرفتند (متن تازی، ص ۴۴).

مردانی که این هنر را آموختند افزونی یافت، ولی به آهستگی و کندی و هنگامی که اسلام آمد تنها هفده تن از قریش خواندن و نوشتن می دانستند.^۱ در پاسخ به نیازهای دین تازه و روش سیاسی نوینی که پدید آمد، مردم به تندی و گرمی به خواندن و نوشتن رو آوردند^۵ و با گذشت زمان اهمیت این هنر به ترفی شناخته شد و به زیبایی بیان گردید.^۶

تنها جاحظ، که سرآمد ادیبان بزرگ بود، به ستایش از نگارش نپرداخته است، بلکه در بیشتر کتابها و شعرها به اینگونه ستایشها برمی خوریم.^۷ همه ی اینها مردم را به فراگیری خواندن و نوشتن واداشت. این گرایش به هنگام شکوفایی اسلام آغاز شد و گذشت زمان انگیزه ای بود برای بهتر شدن این هنر و چه بسا تازه کاری و نوآوری در آن. اگرچه در آغاز اسلام شماره ی مسلمانانی که خواندن و نوشتن می دانستند کم بود، ولی همه یا بیشتر آنان را پیامبر برای نوشتن پیش خود به کار می گرفت.^۸ از همینجا بود که این اندیشه پیدا شد تا «ذمیان» (= نام مسلمانان اهل کتاب) به کسانی که می خواستند خواندن و نوشتن یاد بگیرند آنها بیاموزند. در پیکار «بدر» بسیاری از مردم مکه به بند آمدند. پیامبر اسلام (ص) کسانی را که می توانستند خواندن و نوشتن بیاموزند در برابر آموختن، آزاد می کرد. این خدمت فدییه ی آزادی نام مسلمانان بود^۹ و براین پایه یاد

۴. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۴۵۷.

۵. خواندن و نوشتن به ویژه برای بلندپروازانی که خواهان رسیدن به مقامهای بالا در روش و بنیاد نوین را داشتند بسیار مهم می نمود. بسیاری از شعلهای اداری با برپایی سازمانهای تازه ناگهان پدید آمدند، ولی آگاهی از خواندن و نوشتن خواسته ی درخواستگران بود. هنگامی که به روزگار «عبدالملک» و پسرش «ولید» کار مالی و دفترها در «دیوان خراج» به زبان تازی درآمد، برای کسانی که خواندن و نوشتن می دانستند شغلهای بیشتری پدید آمد. از این گذشته، این هنر چندان برجسته و مهم بود که حدیث دانان نابینا معتبر و درخور اطمینان شمرده نمی شدند زیرا خواندن و نوشتن نمی دانستند. نووی: تهذیب الاسماء، ص ۷۳.

۶. جاحظ می گوید: «اگر نوشتن نبود گزاره های گذشتگان گزند می دید و شیرازه ی کارهای کسی که بیستند (آیندگان) از هم می گسیخت. زبان برای حضور تست و قلم برای غیاب، گذشته و آینده ی تست. پس سود فقه همگانی تر شده است و دیوانها و دفترها بدان بیشتر دارند. فرمانگزار جز با نوشتن به سودهای سرزمینهای خود پی نبرد و مرزهایش را نگاهداری نتواند و سرشماری کشور خویش را به دست نیاورد. اگر نوشتن نباشد چاره اندیشی انجام نپذیرد و کارها راست نیابند.» رسالة المعلمین، برگ ۸ ب (دستویس).

۷. که جای آوردنش نیست.

۸. نگاه کنید به: بلاذری صص ۱۴۷ و ۴۵۹.

۹. المبرد: الكامل، ویراسته ی «رایت Wright»، ص ۱۷۱.

دادن از سوی آنان به چهره‌ی یک عرف رایج درآمد.^{۱۰} بهره‌ی این کار این بود که بسیاری از مسلمان زادگان خواندن و نوشتن آموختند.

اینگونه آموزش در خانه‌های معلمان انجام می‌یافت و چه بسا اینان در خانه‌هایشان اتاقی برای رویارویی با دانش‌پژوهان و یرگی می‌دادند. این گونه مکتب‌خانه‌ها جدایی کامل خود را از دیگر مکتبها، که قرآن کریم و اصول دین اسلام یاد می‌دادند و از آنها سخن خواهیم گفت، در بسیاری از موردها نگاهداشتند. بسیاری از پژوهندگان نامی میان این دوگونه مکتب جدایی ندانسته‌اند و نگاشته‌اند که یکی بیش نبودند و در آنجا خواندن، نوشتن، از بر کردن قرآن و علوم دینی آموزش داده می‌شد. یکی از این پژوهشگران دکتر «فیلیپ جتی» است که می‌گوید: «روش مدرسه‌های ابتدایی (مکتب) در قرآن تمرکز می‌یابد که جای هرگونه کتابی را برای خواندن دانش‌آموزان می‌گیرد و آنگاه آیه‌هایی ز آنرا برای یادگیری نوشتن برمی‌گزینند. دانش‌آموزان، با خواندن و نوشتن، دستور زبان تازی، سرگذشت پیامبران و به ویژه حدیثهای پیامبر— محمد— را فرامی‌گیرند.»^{۱۱}

دکتر احمد امین هم به چنین نتیجه‌ای رسیده است، زیرا می‌گوید: «برخی از مکتب‌ها برای آموزش پایه‌ای خواندن و نوشتن و قرآن یاد دادن بودند و در برخی از مکتب‌ها زبان و مانند آن نیز درس می‌دادند.»^{۱۲} بررسی متنهایی که بدانها دست یافتم مرا بدین باور کشانید که اینگونه مکتب‌خانه‌ها، به ویژه در کشورهای شرق اسلامی، جدایی خود را از دیگر مکتب‌ها در بسیاری از موردها نگاهداشته‌اند.

در اینجا دلیلهایی می‌آورم که این دید را توان می‌بخشند. این برگه‌ها، چنانکه خواننده خواهد دید، در روزگاران گوناگون و پشت سرهم نشانگر آنست که اندیشه‌ی جدایی میان این دو مکتب‌خانه پیوسته با گذشت سالیان وجود داشته است:

۱ — نخستین به روزگار آغاز اسلام برمی‌گردد که پیشتر بدان اشارتی

۱۰. بلاذری، همان صفحه و سربرنگرید به: Lammens، ص ۳۶۱.

11. The History of the Arabs, P. 408.

۱۲. پرتو اسلام (= ضحی‌الاسلام) جلد ۲، ص ۵۰.

رفت. گفتیم آموزش خواندن و نوشتن از کارهای نامسلمانان اهل کتاب (ذمیان) و گرفتار آمدگان نبرد «بدر» بود و بدینسان هیچگونه پیوندی با قرآن کریم و دین اسلام نداشت. به دنبال این شکاف، دوره‌ای دیگر فرا رسید که این یاد دادن، در عرف، از کارهای نامسلمانان بود و هرکدام از مسلمانان که خواندن و نوشتن یاد می‌گرفت، جای معلم خواندن و نوشتن نمی‌نشست؛ کارهای بزرگتری چشم به راه او بودند که پیشتر یادآور شدیم (نوشتن برای پیامبر).

۲ - آنچه دانشمند اندلسی (اسپانیایی) «ابوبکر بن العربی» (۵۴۲ هـ.) در این باره می‌گوید آشکارتر و گویاتر است: «این مردم را در یاد دادن شیوه‌ای است تازه و آن اینکه هنگامی که کودکشان دارای خرد می‌شوند او را به مکتب‌خانه می‌فرستند تا خط، حساب و زبان تازی بیاموزد و چون در همه‌ی اینها، یا برابر توان خود در پاره‌ای از آنها، به مهارت می‌رسید به پیش قاری قرآن فرستاده می‌شد تا کتاب خدا را به او بیاموزد و آنگاه کودک هر روز یک حزب یا نیم آنرا از بر می‌کرد.^{۱۳}

۳ - آنچه جهانگرد بزرگ «ابن جبیر» (۶۱۴ هـ.) دیده است و در سفرنامه‌ی (=الرحله) خود نوشته است سومین دوره است: «یاد دادن قرآن به کودکان در سراسر این سرزمینهای شرقی [=شرق اسلامی] به شیوه‌ی خواندن است. نوشتن را در اشعار و مانند آن یاد می‌گیرند تا احترام کتاب خداوند نگاهداشته شود و مبادا کودکان با پاک کردن و نوشتن آنرا دستخوش ابتدال قرار دهند. در بیشتر این کشورها یاددهنده‌ی قرآن با یاددهنده‌ی خواندن و نوشتن (مکتب‌دار) جدا است و پس از خواندن به نوشتن می‌رسند. اینان در این کار روش خوبی دارند و بر همین پایه است که خطی خوش دارند، زیرا معلم خط به کار دیگری نمی‌پردازد و همه‌ی کوشش خود را به یاد دادن و کودک نیز به یاد گرفتن به کار می‌اندازد».^{۱۴}

۴ - «ابن بطوطه» (۷۷۹ هـ.) همین موضوع را بازگو می‌کند و می‌نویسد: «آموزگار خط جز آموزگار قرآن است. نخستین، کتابهای شعر و مانند آنرا یاد می‌دهد ولی قرآن را بر برگها نمی‌نویسد که بی‌احترامی بدان نشود،

۱۳. احکام القرآن، جلد ۳، ص ۲۹۱. (بندهای ۱ و ۲ از متن تازی، ص ۴۷ به پاریسی درآمد «م»).

۱۴. الرحلة، ص ۲۷۲.

آنگاه کودک از آموختن به نوشتن می‌رسد زیرا معلم خط جز خط یاد نمی‌دهد.^{۱۵}

۵ - «ابن خلدون» می‌نگارد: «مردم مشرق [= کشورهای شرق اسلامی] قانون و روش و یژه‌ای در نوشتن خط دارند. همانگونه که برای دیگر هنرها و فنون معلمی و یژه دارند، برای خواندن و نوشتن هم آموزگاران و یژه دارند. خط نویسی در مکتب‌خانه‌ها انجام نمی‌شود و اگر هم برگهایی برای کودکان در آنجا نوشته می‌شود خوش و زیبا نیست. پس از این مرحله، هرکس می‌خواست خط نویسی بیاموزد، تا آنجا که می‌توانست، به دنبال آن می‌رفت و از خوش‌نویسان - که کارشان همین بود - فرامی‌گرفت.»^{۱۶}

برابر آنچه گذشت، این گونه از مکتب‌خانه‌ها پیشین‌ترین جایگاه‌های آموزشی در جهان اسلام بودند و نام آن [مکتب درپارسی و کتاب درتازی] از نوشتن و نوشت آموزی (تکتیب) گرفته شده است که کار و پیشه‌ای و یژه به شمار می‌آمد. پشتوانه‌ی این گفته را در «لسان‌العرب» می‌بینیم که «مکتب، جایگاه نوشت آموزی است.»^{۱۷} این، خود، دیدگاه ما را روشن می‌سازد که مکتب بیشتر، به یاد دادن خواندن و نوشتن، و نه چیز دیگری، وابسته بود. کودکانی که در این مکتب‌خانه‌ها درس می‌خواندند در جای دیگری، که و یژه‌ی یاد دادن قرآن و مقدمات دینی بود، به آموختن می‌پرداختند. همین انگیزه‌ای شد تا نام «مکتب» بر دومین جایگاه نیز داده شود. این نامگذاری رایج شد و بدینگونه مکتب هم به جایی گفته شد که کودکان هر موضوعی را، چه قرآن و چه خواندن و نوشتن، می‌آموختند. برای همین است که «مُبرَد»، نویسنده‌ی لسان‌العرب، ناهماهنگ با این نامگذاری، مکتب را «جای آموزش به گونه‌ای همگانی»^{۱۸} تعریف کرده است و این بدان معنا نیست که طبیعتاً این دو جایگاه در کنار هم به‌چهره‌ی یک نهاد آموزشی درآمدند.

۱۵. تحفة النظار، ج ۱، ص ۲۱۳.

۱۶. مقدمه، ص ۳۹۸.

۱۷. لسان‌العرب، ج ۲، ص ۱۹۳.

۱۸. همان کتاب و همان صفحه.

۲ - مکتب برای آموزش قرآن و مسایل ابتدایی

«گلدتسیهر Goldziher» در دانشنامه‌ی ادیان و اخلاق گفتاری مهم در باره‌ی آموزش و پرورش اسلامی نوشته است. او به هنگام گفتگو از آموزش مقدماتی در اسلام می‌کوشد تا اثبات کند که مکتبهای آموزش دهنده‌ی قرآن و مقدمات دین اسلام به آغاز اسلام بازمی‌گردد. دلیلهای گلدتسیهر چنین اند:

۱ - «ام سلمه» یکی از همسران پیامبر، یکبار کسی را پیش یک معلم مکتب فرستاد و از او خواست تا تنی چند از شاگردانش را پیش وی بفرستد تا در رسیدن پشم و نخ درآوردن آن به او یاری دهند.

۲ - «عمر و بن میمون» (۷۴-۷۷ هـ.) متنی را از بر می‌کرد که انسان را از چشم زخم نگاه می‌داشت و آنرا به «سعد بن ابی وقاص» - صحابه‌ی پیامبر - پیوند می‌داد که او به فرزندش یاد می‌داده است و برایشان می‌نوشته است و می‌گفته است: من همان کاری می‌کنم که معلم با شاگردانش انجام می‌دهد.

۳ - «ابن عمر» و «ابواسید» به مناسبتی از مکتبی می‌گذشتند که توجه شاگردان را به خود جلب کردند.

۴ - لوح (تخته‌های تمرین در آموزش خواندن و نوشتن) از دیر باز و همان آغاز وجود داشته است. از «ام درداء» - صحابه‌ی زن - روایت شده است که بر تخته‌ای از اینگونه، جمله‌هایی در حکمت و خرد می‌نوشت تا شاگردی که پیش او خواندن و نوشتن می‌آموخت آنها را به عنوان درس فراگیرد.^{۱۹}

این بود به کوتاهی آنچه استاد «گلدتسیهر» استدلال کرده است. «گلدتسیهر» میان دو گونه مکتب جدایی نینداخته است و بر همین پایه هر اشارتی به تخته یا مکتب را گویی دلیلی بر پیدایی مکتب‌خانه‌ی آموزش قرآن در آغاز اسلام می‌داند. به باور من این نهاد و جایگاه - مکتب برای آموزش قرآن و مقدمات دینی - در روزگاری واپسین بنیاد یافت و مقصود «گلدتسیهر» از مکتب در گفتار خود همان مکتب برای آموزش خواندن و نوشتن است که به روشنی در بندهای دوم و چهارم دلیلهای او به نوشتن آموزی و تأکید بر کاربرد متن پیشرفته

یا جملہ های حکمت آمیز پیدا است.

آنچه مرا بدین باور فراخواند اینست که مکتبی که اکنون از آن سخن می گویم در آغاز اسلام بنیاد نیافت، زیرا روش آن برپایه ی قرآن استوار بود و طبیعتاً وجود آن به وجود حافظان قرآن و کسانی که آنرا آموخته بودند بستگی داشت. اینک پرده از روی حقیقتی سترگ برمی گیریم و آن اینکه در آغاز اسلام اندک کسی یافت می شد که همه ی قرآن را از بر بوده باشد. «ابن العربی» می گوید: «از اینان (شاگردان)، که بیشتر چنین است، کسانی هستند که قرآن را از بر ندارند و حال آنکه فقه و حدیث و آنچه را خدا بخواهد یاد می گیرند و چه بسا پیشوایند ولی قرآن را از بر ندارند و من به چشم خود پیشوایی ندیدم که قرآن از بر کند و فقیهی ندیدم که جز دو آیه از بر کرده باشد.»^{۲۰} دانش پژوهان این نگرش را دریافت کرده اند، زیرا در این آیه ی قرآن که می گوید: «ما این کتاب فرخنده را فرورستادیم تا در آیه هایش به تدبیر بنشینیم» (س. ۳۸. آیه ی ۲۷) پاسخ خود را شنیده اند و دریافته اند که مقصود از بر کردن نیست که درنگ است و اندیشیدن و دستورهای قرآن را به کار بستن.

یاران پیامبر بیشتر به درک و برداشت قرآن توجه نشان می دادند. هر کدام از آنان، گفته شده است، بیش از ده آیه فراموشی گرفت تا اینکه معنایش را درمی یافت و آنچه را آن آیه ها خواسته بودند انجام می داد.^{۲۱} بدینسان «ابن عمر» برای از بر کردن سوره ی بقره هشت سال سپری کرد و گویند «انس»، یار پیامبر، گفته است: «مردی که می توانست سوره های بقره و آل عمران را بخواند در میان ما بزرگ می نمود.»^{۲۲}

گذشته از این، پیش از روزگار عثمان در جاهای گوناگون فراهم شده ی قرآن در دسترس نبود.^{۲۳}

حتی هنگامی که تنی چند از یاران پیامبر قرآن را یاد گرفتند به کارهای

۲۰. حکم القرآن، ج ۲، ص ۲۹۱.

۲۱. الاتقان فی علوم الدین، ج ۲، ص ۲۹۱.

۲۲. همان کتاب و همان صفحه ص ۱۲۰.

23. Sir William Muir, The Life of Muhammad, P. 557.

مهمتری از آموختن به کودکان سرگرم بودند. «ابن خلدون» می گوید: «از یاران پیامبر تنها گروهی که احکام فقه را صادر می کردند و یا باورهای دینی را ارائه می دادند قرآن را آموخته بودند. اینان ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و دیگر نشانه های قرآن را یا از شخص پیامبر یاد گرفته بودند یا از پیشینیانی که خود از پیامبر شنیده بودند. به این گروه «قُرَاء» (= کتاب خوانان) می گفتند، چرا که عربان مردمی بی سواد بودند و کسانی که در میانشان می توانست قرآن بخواند به این نام برجستگی می یافتند چه آن روز این کار شگفت و تازه می نمود. پس از چندی کشورهای اسلامی گسترش یافتند و با تمرین نوشتن بی سوادی از میان عرب برخاست و استنباط احکام توان گرفت و فقه به کمال رسید و یک تخصص و دانش به شمار آمد و آنگاه عنوان «قُرَاء» به فقیهان و عالمان دگرگونی پذیرفت.»^{۲۴} اکنون بدین دستاورد می رسیم که این گونه از مکتب در روزگار آغازین اسلام نمودار نشد.

در کوشش خود برای تعیین تاریخی تقریبی از پیدایی این نوع مکتب به این عقیده رسیدم که این مکتب، به نام نهادی همگانی، سیمای دگرگون شده ای بود از آموزش پایه ای و ابتدایی در کاخها و خانه های بزرگان و یا به دست افراد خانواده هایشان. آنچه پشتوانه ی این سخن است اینست که «عمر بن خطاب» پدران را به آموزش این دانش و آن دانش به فرزندانشان سفارش می کرد و همینکه مکتب بنیاد یافت این سفارش متوجه آموزگاران شد. کار حجاج نشان دهنده ی نقطه ی عطفی در این دگرگونی بود و نمونه ای برای جایگزینی نهادی همگانی و آموزگار عادی به جای آموزش شاهزادگان و امیران در کاخها. تا آنجا که می دانم نام «حجاج» هیچگاه با واژه ی مکتب، به نام یک آموزگار، همراه نیامده است. این حقیقت مرا به اینجا راه نمود که در آن روز این گونه مکتب وجود نداشت. به حجاج همیشه «معلم صبیان» (= آموزگار کودکان) می گفتند که به مفهوم گسترده تر «مرتب» بیشتر همانندی دارد. «قزوینی» در کتاب آثار البلاد^{۲۵} پرتوی چند بر این مسأله می افشاند، آنجا که می نویسد:

۲۴. ابن خلدون: مقلعه، ص ۳۱۳.

۲۵. قزوینی: اخبار البلاد و آثار العباد، ص ۶۵.

«حجاج، در آغاز کارش، آموزگار «وُشاقی»^{۲۶} سلیمانِ نعیم، وزیر عبدالملک مروان، بود. این وزیر شغل معینی به حجاج در دربار داد که خود نخستین گام در ناماوری حجاج بود.^{۲۷}

در این میان تنی چند از کودکان همراه با بزرگسالان به حلقه‌های درس در مسجدها می‌پیوستند. «علی بن ابی طالب» و «عبدالله بن عباس» در شمار این اندک کودکان بودند. بیشتر کودکان قرآن را یا از پدران خود می‌آموختند و یا از آموزگاران خصوصی. بدینگونه شایان یادآوری است که پند و اندرزهای نخستین در باره‌ی آموزش کودکان خطاب به معلمان مدرسه‌های ابتدایی، چنانکه بعدها می‌بینم، نبود، بلکه روی سخن بیشتر به پدران و آموزگاران (مربیان) شخصی بود. به گوشه‌ای از این پندها در زیر اشارت خواهد شد.

از آنچه در باره‌ی حجاج آمد دانسته می‌شود که او مربی (مؤدب) بود ولی گامی تازه برداشت زیرا تنها مربی کودکان و یتیمان و سرشناسان نبود که به فرزندان وابستگان آنان هم درس می‌داد. به سخن دیگر او مربی یک یا دو فرمائروا نبود، چنانکه مؤدبان را چنین عادت بود، بلکه آموزگاری شماری چند از فرزندان و وابستگان را برعهده داشت.

با همه‌ی اینها، این موضوع به مرز برپایی و پیدایی مکتب نزدیک نشتند. بایستی میان بازگویی‌ها و گونه‌گون چهره‌های این مسأله‌هماهنگی بیافرینیم^{۲۸} در

۲۶. «وُشاقی» یا «وُشاقی» (بروزن لقی) وردی است ترکی به معنای کودک، بچه، غلام و کبیر. سعدی گوید: «نماند روزی که در فغان ملک حجاز» «وُشاقی» نیز که امروز آنرا لاق می‌گویند و آنه‌ای است ترکی به معنای سرور غلام و حیره.

«یا وُشاقی که در برم گردد یا وُشاقی که در برش گردد»

«مترجم»

۲۷. پانویس زانه غلب اهمیت در خود متن آورده و شماره‌ی ۲۸ پانویس از صص ۵۳-۵۴ متن تازی ترجمه شد. «۰»
 ۲۸. آنچه ابن حنک (ج ۱، ص ۱۷۳) آورده است که حجاج و پدرش در شهر طائف به کودکان آموزش می‌دادند مسلم نیست. «ابن کثیر» در «شرح العمون» (صص ۱۰۲-۱۰۴) چیزی نوشته است که بازگویی ابن حنک را به دودلی می‌کشاند. «ابو برحی از بازگویی ابن حنک (زاد بن) برآید که حجاج در آغاز کار آموزگار کودکان بود و «کَلْب» نام داشت و شاعر در باره‌اش می‌گوید: «أینسی کلبُ زمانِ الهُراءِ و تعلّمهُ سورةَ الکَوتِر»

«آیا کَلْب روزگار لاغری را فراموش می‌کند و سوره‌ی کوتر یاد دادن او را؟»

رَغِيفٌ لَهُ فَلَکِ دائِرٌ و آحِرُ کَالْفِیْضِ الأَرْهَرِ؟

یکی گرده‌ی نان برایش چو گردون گگردان

دگر گرده‌ی نان برسان یکی ماه تابان؟

←

اینجا نشانه‌ی دیگری هم هست که گرایش به سخن بالا را افزایش می‌دهد و آن نوشته‌ای است درباره‌ی مکتب‌خانه‌ی «ابوالقاسم بلخی»^{۲۹} (م: ۱۰۵ هـ.) و آموزش او به سه هزار دانش‌آموز. چنین شماره‌ای بزرگ نشانگر این اندیشه‌ی نو بود که این گونه مکتب‌ها در پایان سده‌ی نخست و آغاز سده‌ی دوم هجری تازه بنیاد یافته بودند و چون چنان جاهایی برای آموزش اندک بودند آن انبوه شاگردان روانه‌ی مکتب بلخی می‌شدند.

درباره‌ی جایی که این گونه مکتب سرپا می‌شد همین اندازه می‌توان گفت که سفارشهای فراوانی شده است تا در مسجد نباشد. برای نمونه «امام مالک» در پاسخ به پرسشی در این زمینه گفته است: «از دیدگاه من روا نتواند بود، زیرا کودکان مسجد را از ناپاکی نگاه نمی‌دارند.»^{۳۰}

آنچه در کتابهای «حسبه» نگاشته شده است پشتوانه‌ی این دیدگاه است و به روشنی بازگو می‌کند که «آموزش کودکان در مسجد روا نیست، چرا که پیامبر اسلام— بر او درود باد!— فرمان داد تا مسجدها را از کودکان و دیوانگان دور نگهداریم، زیرا به در و دیوار مسجدها بالا می‌روند و پروایی از ناپاکی‌ها (نجاست) ندارند پس برای آموختن به آنان دگانهایی در کوچه‌ها و کناره‌ی بازارها گرفته می‌شود.»^{۳۱}

← «ابن نباته» به این گفته می‌افزاید: برخی از روایان این سخن را انکار می‌کنند و آنرا در روایاتی هدی شعری می‌دانند.

ابن نباته همچنین بازگو می‌کند که «یوسف بن عقیل تفسی»، پدر حجاج، مردی بود بزرگ‌زاده و بزرگوار. او دلیل می‌آورد که چون یوسف خواست با پسرش حجاج به دیدار «عبدالملک مروان» رود «سلیم بن عمرو» قاضی، که از پرهیزکارترین و وارسته‌ترین مردم بود از در رسید. یوسف به سلیم گفت: می‌خواهم به دیدار امیرالمؤمنین بروم، اگر ترا نیازی هست مرا آگاه کن... همینکه قاضی آنجا را ترک کرد حجاج به پدرش گفت: این مرد چه کسی بود که برایش به پا خاستی؟— پاسخ داد: فرزندم! این کس قاضی سلیم بن عمرو بود. حجاج گفت: پدرم! خدا ترا بیامرزد! تو هرگز ابو عقیلی و پیش پای مردی از خاندان «کننده» برمی‌خیزی؟

پس چنین مردی که چنان جایگاهی پیش عبدالملک مروان و خاندان خود داشت بخردن به حی می‌شد که روز پس از دو گرده‌ی نان بگذرد، آنهم به اندازه‌های گوناگون در خانه‌های مردم! نام «کلب» هم بر حجاج مستم نسبت و چنانکه گذشت ابن نباته در آن دودلی نشان داده است. [«کلب» در واژه به معنای خمیرگیر است و خاندان کلب از قبیله‌های نامی عرب بوده‌اند. با نگرش به معنای واژه‌ای کلب لطافت شعر بیشتر نمودار می‌شود، هرچند که نام قبیله‌ی حجاج در نظر بوده است «م»].

۲۹. یاقوت: معجم الادباء، ج ۴، ص ۲۷۲. ۳۰. التعلیم عبدالقاسمی، برک ۶۷ (دستویس).

۳۱. الشیرزی: نهاية الرتبة فی طلب الحسبة، ص ۱۰۳؛ القرشی: معالم القرية، ص ۱۷۰، و بنگرید به: ابن خلدون محمد نجیبی: «مجله‌ی آسیایی J.A.»، شماره‌ی CCXXIV (۱۹۳۴، ص ۲۱۴).

«حصان» می افزاید: «از درس دادن آموزگاران در مسجدها جلوگیری می شود.»^{۳۲}

با همه‌ی اینها در عمل بارها این سفارش نادیده گرفته می شد. برگه‌ها نشان می دهند که مکتب یا مدرسه‌های ابتدایی در گوشه و کنار مسجدها یا اتاقهای چسبیده به آنها وجود داشتند، همانگونه که در خانه‌های شخصی سرپا بودند. در سفرنامه‌های «ابن جبیر» و «ابن بطوطه» به بسیاری از حلقه‌های درسی برای کودکان در مسجدها برمی خوریم که گرداگرد آموزگاری به فراگیری قرآن می پرداختند. «ابن حوقل» نمونه‌های دیگری از این دست یادآور شده است.^{۳۳}

در کنار مکتبهایی که در مسجدها و یا چسبیده به آنها جا گرفته بودند، مکتب‌های دیگری می بینیم که سراسر جداگانه و آزاد بودند. «امام شافعی» در باره‌ی یکی از آنها برای ما چنین سخن می گوید: پدر مرده بودم و در دامان مادر بزرگ می شدم و او مرا به مکتب‌خانه فرستاد... همینکه خواندن قرآن به پایان آمد به مسجد پا نهادم.»^{۳۴} در آنجا مکتب‌خانه‌ی مهمی بود، که پیشتر بدان اشارت رفت، که از آن «ابوالقاسم بلخی» بود و سه هزار دانش آموز داشت. بازگویی یاقوت^{۳۵} نشانی است بر اینکه این مکتب، با جدا بودنش از مسجد، چندان بزرگ بود که می توانست اینهمه دانش آموز را در خود جای دهد؛ از اینرو بلخی بر خری سوار می شد تا میان آنان برای بازرسی و سرکشی، رفت و آمد کند. «بلخی» ی دیگری هم بود به نام «احمد بن سهل» (۳۲۲ هـ.) که از همه‌ی دانشهای کهن و نو آگاهی داشت و بدانها می پرداخت و در نگاشته‌های خود به راه و روش فیلسوفان گام می زد گرچه به ادیبان بیشتر می مانست. او آموزگار کودکان بود و آنگاه دانش او را بر جایگاهی والا نشانند...^{۳۶} در سده‌ی دوم هجری و سده‌های پس از آن شماره‌ی مکتب‌ها و معلمان رو به افزایش نهاد و چندان رو به گسترش و بسیاری گذارد که در هر روستایی یک مکتب و گهگاه بیشتر بنیاد یافت.

۳۲. الجسیفة، ص ۱۲۴.

۳۳. کتاب صورة الارض، صص ۱۲۱-۱۲۷.

۳۴. ابن عبد البر: جامع بیان العلم، ج ۱، ص ۹۸.

۳۵. معجم الادباء، ج

۳۶. همان کتاب، ج ۱، صص ۱۴۱-۱۵۲.

«ابن حوقل»^{۳۷} یادآور شده است که نزدیک ۳۰۰ آموزگار مکتب را در یک شهر یعنی «پالرمو» در «سیسیل» [مرکز سیسیل در ایتالیا و در دریای مدیترانه] شمارش کرده است.^{۳۸} «عمر بن خطاب» شیوه‌ی آموزشی نوینی برای آموزش کودکان بنیاد نهاد و آنرا نگاشت و برای مردم شهرها فرستاد که چنین است: و بعد... به فرزندان خود شناگری و اسب سواری بیاموزید و برایشان مثلهای زبانزد و شعر خوب بازگو کنید.^{۳۹} «ابن توأم» می‌گفت: از میان وظیفه‌هایی که پدران در برابر فرزندان دارند آنان را خواندن، حساب و شناگری آموختن است.^{۴۰}

کسانی که قرآن را یاد گرفته بودند، با نهاد مکتب‌خانه، به کار آموزش کودکان پرداختند و قرآن مجید کانون این آموزشهای مقدماتی و آغازین قرار گرفت و پس از آن چیزهای دیگری به دنبال آن آمد. غزالی سفارش می‌کند که به کودک، در مکتب، قرآن، حدیثهای پیامبر و سرگذشت نیکمردان آموخته شود و آنگاه برخی از دستوره‌های دینی و سپس شعر— و اینکه کودک شعرهایی از بر کند که از عشق و عاشق سخن رانده است.^{۴۱} «ابن مسکویه» مقدمات حساب و کمی از دستور زبان تازی را هم بدان می‌افزاید.^{۴۲} «جاحظ» روشی دراز آهنگ فرار و یمان می‌نهد که در اینجا گزیده‌ای از آنرا می‌آوریم: «اندیشه‌ی کودک را به دستور زبان سرگرم مساز، جز آن اندازه که از تلفظ نادرست آشکار و نادانی توده نگاهدارد و اگر می‌نویسد و شعر می‌سراید و چیزی را شرح می‌دهد او را به راهی درست اندازد. از این بیشتر مایه‌ی گرفتاری خواهد بود و کاری است که پس از آن آید و لازم‌تر از آن بازگویی خبر درست، ضرب‌المثل‌های زنده، معنای تازه و داشتن بخشی از حساب— و نه هندسه و اندازه‌گیری— است و انشاءنویسی را با

۳۷. کتاب صورة الارض، ج ۱، ص ۱۲۶.

۳۸. روشن است که این آموزگاران در کمتر از ۳۰۰ مکتب به آموزش می‌پرداختند. «ابن حوقل» خود (ص ۱۲۹) یادآور شده است که مکتبی را دیده بود که پنج تن از این معلمان در آن کار می‌کردند و شاید در دیگر مکتبها هم این روش انجام می‌شده است. پس باید آنچه را «ارنست دایز Ernst Diez» در «دائرة المعارف اسلام» زیر عنوان «مسجد» نوشته است و برآنت که «ابن حوقل» در «پالرمو» ۳۰۰ مکتب برشمرده است تصحیح کرد.

۳۹. جاحظ: البيان والتبيين، ج ۲، ص ۹۲.

۴۰. همان کتاب.

۴۱. غزالی: الإحساء، ج ۳، ص ۵۷.

۴۲. تهذیب الاخلاق، ص ۲۰.

واژگانی آسان و جمله‌هایی شیرین بیاموزد و از پیچیدگی بپرهیزد و باید او را به خواندن کتابهای رسازبانان واداشت تا از معانی بهره گیرد و نه از واژگان.»^{۴۳} با آنچه گفته آمد نمی‌توان گفته‌ی دائرةالمعارف اسلام^{۴۴} را پذیرفت که ادبیات خمیرمایه‌ای بود که به کودکان آموخته می‌شد تا آنجا که مکتب‌ها، انجمنهای ادب نام گرفتند. منبع «ارثت دایز»، در این سخن، جلد ۱۸، صفحه‌ی ۱۰۱ کتب الاغانی است ولی الاغانی، به هیچ‌رو، چنین معنایی رانمی‌رساند. الاغانی گفته‌ی «حسین بن عبدالله جبله» رامی‌آورد که می‌گوید: «پدر بزرگم فرزندی داشت وعلی را که کوچکترین آنان بود بسیار دوست می‌داشت. علی به بیماری آبله گرفتار آمد و چشم خود را از دست داد؛ آنگاه او را به مکتب فرستادند و درپاره‌ای از چیزها که کودکان مهارت یافتند او هم به مهارت رسید؛ بر چهارپایانی سوار شد که باری داشت پر از بادام. آن بادام بر چشم دیگرش فروافتاد و آنرا هم نابینا ساخت. پدر به فرزندانش گفت: شما را از پادشاه روزی‌هایی است، اگر مرا دریاری دادن به این کودک یاری دهید وگرنه قسمتی از آنرا به اومی دهم؛ آنگاه به پدر گفتم: چه می‌خواهی؟ پاسخ گفت: باید او (علی) را به انجمنها ادب ببرید.» این انجمنهای ادب که علی بن جبله بدان پیوست پس از به پایان رساندن پیروزمندانهای، درس خود در مکتب بود و پیدا است که مرحله‌ی دیگری بوده است جز مرحله‌ی مکتب.

روشهایی را که به گفتگو نشستیم شیوه‌هایی همگانی بودند در آموزش کودکان، ولی به دنبال گوناگونی شهرها و جاها و با نگرش به برخی دانشها و عرضه‌ی آن اندک اختلافی پدید می‌آمد. «ابن خلدون» این گفته را در فصلی ویژه در مقدمه زیر نام «آموزش فرزندان و شیوه‌های گوناگون آن در کشورهای اسلامی» شکافته است که چکیده‌ی آن چنین است: قرآن‌آموزی به فرزندان از شعائر دینی است که مردم در همه‌ی کشورهای اسلامی با آن همپاوه‌ها — هنگ‌اند، چرا که با آیه‌های قرآن و متن‌های احادیث ایمان و باورهای اسلامی به دلها راه می‌یابند. قرآن پایه و ریشه‌ی آموزش قرار گرفت که دیگر موهبت‌های دست‌آمدنی بر آن نهاده می‌شد. روش آموزش قرآن به کودکان گونه‌گون است.

۴۳. رسالة المعلمین، دستنویس، برگهای ۱۳-۱۴.

۴۴. Ency. of Islam، جلد ۳، ص ۳۶۰ [چاپ نخست].

شیوه‌ی مردم مغرب در باره‌ی فرزندان این است که تنها به قرآن‌آموزی می‌پردازند و به نوشتن و گونه‌گونیِ راویان قرآن نگرش دارند و در انجمنهای ادب، چیزی را با آن، نه حدیث، نه فقه، نه شعر و نه سخنان عرب آمیخته نمی‌سازند.

شیوه‌ی مردم اندلس [اسپانیا]، از یک سو، آموزش قرآن و نگاشتن است که در آموزش آنرا رعایت می‌کنند، و از دیگر سو، تنها به آموزش قرآن کوتاه نمی‌آیند، بلکه در کنار و همراه با آموزش قرآن به فرزندان‌شان، مانند مشرق، شعرخوانی، نامه‌نگاری، دستورزبان تازی و خوشنویسی را هم یاد می‌دهند و توجه آنان به آموزش قرآن، بی این مایه‌ها، و یرگی نمی‌یابد. با همه‌ی اینها، به خط‌نویسی، بیش از دیگر چیزهای یاد شده، توجه نشان می‌دهند.

مردم آفریقا در آموزش قرآن به کودکان بیشتر حدیث، قوانین علوم (دانشهای دینی) و خواندن برخی از مسائل آن را نیز می‌آموزند، ولی به قرآن و اینکه آنرا پشتوانه‌ی خود بدانند، و نیز به آگاهی کودکان از گونه‌گونی روایتها و قرائتهای آن نگرش بیشتری دارند و پس از آن به خط‌نویسی.

آموزگاران به از بر کردن سوره‌ی «نور» از سوی دختران توجهی و یره نشان می‌دادند.^{۴۵}

این بخش را به پایان می‌بریم، ولی از آموزگاران یاد می‌کنیم که زندگی خود را با آموزش به کودکان آغاز کردند و در سایه‌ی استعدادهای خویش در جامعه‌ی اسلامی درخشیدند و به جایگاهی تازه گام نهادند. نام اینان به جاودانگی پیوست:

- | | |
|-----------------------|------------|
| ۱ - حجاج بن یوسف ثقفی | م: ۹۵ هـ. |
| ۲ - ضحاک بن مزاحم | م: ۱۰۵ هـ. |
| ۳ - کُمیث بن زید | م: ۱۲۶ هـ. |
| ۴ - عبدالحمید کاتب | م: ۱۳۲ هـ. |

۳- آموزش ابتدایی در کاخها:

گوناگونی روشهای آموزشی، به دنبال آینده‌ی دانش‌آموزان و کارهای مهمی که چشم به راهشان بود، از دیرباز و روزگاران نخستین، برای مسلمان

۴۵. جاحظ: البیان والتبیین، ج ۲، ص ۹۲.

آشکار و دانسته می نمود.^{۴۶} در پرتو چنین اندیشه‌ای، گونه‌ای آموزش ابتدایی در کاخهای خلفا و بزرگان پا گرفت و به پرورش فرزندان آنان، که کارهای سنگین آینده را بر دوش خواهند کشید، پرداخت. این بخش از جُستار ما با بخش گذشته پیوستگی دارد، چرا که هر دو از موضوع آموزش کودکان گفتگو می کنند. آنچه ایندو را از هم جدا می کند روش آموزش است، زیرا آموزش در کاخها از مرز یاد دادن موادی که در مکتب انجام می یافت درمی گذرد. این شیوه، پدر را برای آموزش به فرزندش، جایگزین یا شریک می سازد. در اینجا به آموزگار معلم کودکان یا آموزگار مکتب‌خانه (مکتب‌دار) نمی گویند بلکه او را «مؤدب» (= مربی) می خوانند. واژه‌ی «مؤدب» از «أدب» گرفته شده است که ویژگی‌های معنوی و مادی هر دو را در بر می گیرد [به سخن دیگر، ادب هم آموزش را در بر دارد و هم پرورش را]. به آموزگاران شاهزادگان «مؤدب» گویند زیرا هر دو بخش را با هم بر عهده داشتند.^{۴۷} دیگر اینکه در اینجا شاگرد پیوسته به دانش آموختن می پردازد تا از روزگار کودکی می گذرد و از سطح شاگرد مکتبی به سطح دانشجوی دوره‌های درس در مسجدها و مدرسه‌ها می رسد.

برجستگی مهمی که این شیوه‌ی آموزش داشت این بود که برای مُرتبی، بیشتر، بخش کوچکی از کاخ را برای زندگی کردن او و یژگی می دادند تا بهتر و فراتر در کار امیر نظارت کند. «احمد بن یحیی ابوالعباس ثعلب» گفته است: محمد بن عبدالله بن طاهر مرا با فرزندش «طاهر» یکجا می نشاند و اتاقی جدا در خانه اش به من داد و کاری به دست مادوتن سپرد. من با طاهر چهار ساعت در روز می نشستیم و همینکه می خواست بخوابد از پیش اومی رفتم. طاهر آنچه می گذشت به پدر می گفت. پدر طاهراتاقی بسیار است و بر آن پرده‌ای کشید و بر آذین آن افزود. چون هنگام ترک خانه‌ی طاهر فرارسید به خانه‌ی خود بازگشتم، اینهم به پدر طاهر گزارش شد. او به خدمتکاری که برای ما گماشته بودند گفت: به من گفته اند که احمد بن یحیی به خانه اش رفته است؛ گمان بردم آنچه را آماده کرده‌ام برایش کم است و آنجا را دوست نمی دارد، از اینرو دستور دادیم تا ابزار آنرا دو برابر کنند، ولی باز هم به من گزارش رسید که احمد بن یحیی خانه را

۴۶. ابن عبد البر، تفسیر ترمذی، ج ۱، ص ۲۶۳؛ صبه‌ی: محضرت الادی، ج ۱، ص ۲۱.

۴۷. حفاط‌الریاسة العممیل (دست‌نویس)، پشت برگ شماره‌ی ۱۱.

ترک گفته است. به او بگو: آیا خانه‌ی تو از خانه‌ی ماسردتراست یا خوراکت از خوراک ما بهتر؟... چون آن خدمتگزار مرا از آن آگاه ساخت در آنجا بماندم و سیزده سال بدینسان زیستم.^{۴۸} هنگامی که دستور داده شد تا همه‌ی ابزار راحتی و تزیینی به خانه‌ی «احمر»، مربی «امین»، فرستاده شود او گفت که با این ابزارهاچندان احساس راحتی نمی‌کند. هارون الرشیدخانه‌ای برای او خرید و آنرا برای او آراست. هدفهایی که پدر او می‌داشت تا ابزار زندگی مرتبی فرزندش را با او در یکجا آماده کند از سفارش «عبدالملک مروان» به مرتبی پسرش آشکار و نمودار می‌شود. این هدفها از مرز آموزش می‌گذرند زیرا مرتبی، خرد، دل و تن آن فرزند را پرورش می‌دهد. «عبدالملک» می‌گوید: همانگونه که قرآن به آنان می‌آموزی، راستی را به آنان بیاموز و آنان را از همنشینی با فرومایگان برکنار دار که اینان بدترین مردم اند از دید پرهیزگاری، و کم‌ادب‌تر از دیگران اند و آنان را از خدمتکاران دور بدار که در آنان تباهی نهفته است، بر آگاهیشان بیفزای و در بازرسی و نظارت خویش سختگیر باش؛ گوشت بدانان بخوران تا نیرو گیرند؛ آنان را شعر بیاموز تا بلندی و برتری یابند از آنان بازدید و سرکشی کن تا دست و رویشان پاکیزه باشد و آب را آهسته بنوشند تا سنگینی نیاورد. و اگر به تنبیه نیاز افتاد در پنهان بدان پرداز تا کسی از نزدیکان و اطرافیان آگاه نشود و او را خوار و سبک نشمرد.^{۴۹}

درباره‌ی این گروه باید گفت که پایه‌های همگانی شیوه‌ی خود را از روشی که برای همه‌ی کودکان نهاده شده بود، با اندکی کاستی و افزونی و در پی پاسخگویی به خواست پدر، برمی‌گرفت و در آماده‌سازی و یرهی این کودک درخور با رویارویی او با هدفها و مسؤلیتهای آینده‌ی زندگی یاریگر می‌نمود. اینک نمونه‌هایی می‌آوریم از روشها و رهنمودهایی که پدران در دسترس مودبان (مربیان) می‌گذاشتند تا در پرتو آن به آموزش پردازند:

۱ - «عمرو بن عبثه» به مرتبی فرزندش گفت: نخستین گام در شایسته

۴۸. یاقوت، چاپ «فرید رفاعی»، ج ۵ صص ۱۲۵-۱۲۶. این موضوع در چاپ «مارگلیوت Margoloth» که در این گفتار بدان مراجعه کرده‌ایم دقیق نیست. بنگرید به جلد دوم، ص ۱۴۴. و نیز «آدام مبتز» نوزایی علم در اسلام، ترجمه‌ی عربی از ابوریثه، ج ۱، ص ۳۰۸.

۴۹. ابن قتیبة: عیون الاخبار، ج ۲، ص ۱۶۷.

کردن فرزندم اینست که خود را اصلاح و شایسته کنی که چشم به تو دوخته اند. آنچه تو کنی از دیدگاه آنان پسندیده است و آنچه انجام ندهی زشت و ناپسند می نماید، به آنان کتاب خداوند [قرآن] یاد ده، ولی آنان را دلزده و خسته مکن که مباد آنها رها کنند و آنها وامگذار که مباد از آن دوری جویند. بهترین حدیث و پاکترین شعرها را برایشان بازخوان و تا در دانشی پابرجا نشده اند آنان را به سوی دانش دیگری مکشان که هجوم سخن دراندیشه برای فهم گرفتاری می آفریند. به آنان روش زندگی حکیمان و خردورزان را فراده و از گفتگوبها زنان بازشان دار. بر هیچ بهانه ای از سوی من تکیه مکن که به کاردانی تو اطمینان بسته ام.^{۵۰}

۲ - «هشام بن عبدالملک» به «سلیمان کلبی»، مربی فرزندش، گفته است: این پسر، از دید من، چابک است و تربیت او را به تو وامی گذارم. بر تو باد که از خدا بترسی و امانت داری کنی. نخستین چیزی که ترا بدان سفارش می کنم اینکه فرزندم را قرآن پیاموزی و آنگاه بهترین شعرها را برایش بخوان، سپس او را به میان کوچه بازارهای تازیان گذرده و از شعرهای شایسته ی آنان برگیر و گوشه ای از حلال و حرام و سخنرانی های نغز و نبردهای نامی و زبانزد را برای او به نمایش گذار و او را از آنها آگاه کن.^{۵۱}

۳ - از بهترین شیوه های آموزشی که پدران به مربیان پیشنهاد داده اند، روشی است فراگیر که «هارون الرشید» به «احمر»، معلم امین فرزند و ولی عهد و خلیفه ی پس از خود، پیشنهاد کرده است. «رشید» در این پیشنهاد می گوید: ای احمر! امیرمؤمنان دستاوردمیوهی دل خود را به دست تو سپرده است و دست ترا بر او باز گذاشته است و فرمانبرداری از ترا بر او بایا دانسته است. پس همانگونه باش که امیرمؤمنان برای تو قرار داد؛ برایش قرآن بخوان و از گزاره ها آگاهی ساز و شعرها برای او بازگو کن و آداب و آیین به او یاد ده و چگونگی آغاز و جایگاه

۵۰. عبدالفرید، ج ۱، ص ۳۶۳.

«ابن قتیبه» بن سفارش را در «عبود الاحبار» آورده است و به «عنه بن ابوسفیان» پیوند داده است که خطاب به «عبدالصمد»، مربی فرزند او است و به متنی که به «عمرو بن عبته» پیوند یافته است در پاره ای جاها دوگانه می نماید. اینست متن آن سفارش در عبود الاحبار: «ولی شایسته گردانیدن فرزندم، شایسته کردن خود تو است زیرا چشمهای آنان به عب تو دوخته شده اند. خوب همانست که تو خوب می دانی و ناپسند آنچه تو ناپسند می شماری. به آنان روش زندگی حکیمان یاد بده و حوی و منس دیان را و آنان را از من بترسان و بی من تنه کن و برای آن همچون پزشکی باش که تا درد را نمی رسد را دارو به درمان نمی پردازد. بر هیچ بهانه ای از سوی من تکیه مکن که من بر کاردانی تو تکیه کرده ام.

۵۱. اصفهانی: محاضرات الادب، ج ۱، ص ۲۹.

سخن را به او بیاموز و از خنده‌ی بیجای او جلوگیری کن و به او یاد ده که با آمدن پیروان و بزرگان بنی هاشم آنان را ارج گزارد و احترام و به بزرگداشت جایگاه فرماندهان لشکری که پیش او می‌آیند پردازد. نباید ساعتی بر تو بگذرد مگر آنرا گرانبها بشماری و از آن سود برگیری و او را غمگین نکنی که اندیشه‌اش می‌افسرد. اگر او کوتاهی کرد چشم پوشی مکن که بیکاری او را در بر می‌گیرد و با او همدم می‌شود. تا می‌توانی با دوستی و نرمی اصلاح کن و با نزدیک بودن و نرمی نشان دادن تا می‌توانی او را از کژی برهان و به درستی گرایش ده و اگر با این دوروش بازهم سرپیچی کرد بایستی تندی و سختگیری نشان دهی.^{۵۲}

در این زمینه فاطمیان گامهایی فراتر برداشته‌اند، زیرا در کاخهای خود مدرسه‌هایی ویژه پرداختند که فرزندان بزرگمردان و وابستگان آنان را برای خدمت به خلفا و گرفتن شغل‌های برجسته در دولت خلافت آماده می‌ساختند.^{۵۳} این کار (کارمرئی) نیکفرجام بود زیرا هر کس را که بدان می‌پرداخت در جایگاهی بلند برمی‌نشانند و بر او جامه‌ی بزرگی می‌پوشانند. با همه‌ی اینها، برخی از دانشمندان زیر بار آن نمی‌رفتند. «ابن انباری» بازگو می‌کند که «سلیمان بن علی» در اهواز بود و از آنجا به دنبال «خلیل بن احمد» فرستاد تا مرتبی فرزندش شود. خلیل برای فرستاده‌ی سلیمان نان خشکی بیرون آورد و گفت: بخور که جز این چیزی ندارم! تا این نان خشک را پیدا می‌کنم نیازی به سلیمان ندارم. آن فرستاده به او گفت: به سلیمان چه بگوییم؟ و خلیل چنین سرود:

«این پیام به سلیمان رسان که از او در آسایش و بی‌نیازی ام، جز آنکه مرا دارایی نیست. نیازمندی در خود است و نه در دارایی که آنرا می‌شناسی و بی‌نیازی هم در خویش نهفته است نه در دارایی.»^{۵۴}

هنگامی که هارون الرشید از «عبدالله بن ادریسی» خواست تا مأمون را خصوصی و به تنهایی درس دهد و به او حدیث بیاموزد نپذیرفت، و هر چند مأمون کوشید و رشید امید بست، به او پاسخ داد: اگر مأمون به شاگردان پیوند و فراسوی ما آید به او درس

۵۲. مقدمه‌ی ابن خلدون، ص ۳۹۹، بیهمی: المحاسن و المساوی، ص ۶۱۷.

۵۳. معریزی: الخطط، ج ۱، صص ۲۴۳-۲۴۴.

۵۴. طبقات الادباء، صص ۵۷-۵۸.

خواهیم گفت. ۵۵.

شور و شوق آموختن به همگان و یاد دادن به توده بود که این مردان را به این کار و امی داشت.

۴ - کتابفروشی ها

شاید بتوان میان بازارهای عرب جاهلی «عُكَاظ» «مِجَنَّة» و «ذی المَجَاز» و کتابفروشی ها در اسلام پیوندی زد. به سخن دیگر، چنین می نماید که کتابفروشی ها در اسلام جانشینان بازارهای کهن یاد شده اند. در آن بازارها عربها برای انجام دسته ای از قراردادهای بازرگانی گرد هم می آمدند، ولی در این گردهم آیی این فرصت را هم می یافتند تا از دیدگاه های ادبی یکدیگر آگاهی یابند؛ از اینرو شعرهایی می خواندند و مناظره هایی سرپا می شد و سخنرانی هایی نغز و دلکش ایراد می کردند.^{۵۶} به تقلید از بازارهای جاهلی این کتابفروشی ها در اصل برای کارهای بازرگانی گشایش یافتند، ولی پس از چندی که دانشمندان و ادیبان کار آنها را برعهده گرفتند به نمایشگاه فرهنگ و گفتگوهای دانشی دگرگونی یافت و جایی شد برای گردهم آیی و گفت و شنود آنان.

کتابفروشی ها سراسر تقلیدی از بازارهای عرب در جاهلیت نبود، بلکه نکته هایی در گوناگونی میان این دو هست. از برجسته ترین این نکته ها این بود که گردهم آیی های فرهنگی در کتابفروشی ها هر روز برپا می شد، ولی در بازارهای عرب این گردهم آیی ها بستگی داشت به رونق آنها که در فصلهایی ویژه و بیشتر سالانه انجام می شد.

کتابفروشی ها از آغاز روی کار آمدن حکومت عباسی نمودار شدند،^{۵۷} آنگاه به تندی در مراکز و شهرهای گوناگون جهان اسلامی انتشار یافتند و هر شهر و برزنی از آنها چندین کتابفروشی فراگرفت. «یعقوبی» به هنگام گفتگو از بغداد از محله های بغداد سخن می گوید: «... آنگاه محله ی وَضَاح مولى امیر المؤمنین... که در آنجا بیش از صد کتابفروشی وجود داشت».^{۵۸} مصر در

۵۵. ابن الجعفی، زیر نویس ص ۲۱۱.

۵۶. الأغانی، ج ۴، ص ۳۵ و نیز ابوالفدا، ج ۲، ص ۲۳.

57. Hitti, History of the Arabs, P. 414.

۵۸. بغداد، ص ۱۷.

روزگار «طولونیان» و «اخشیدیان»^{۵۹} برای کتاب فروشان بازار بزرگی داشت که در آن کتابهای فروشی به نمایش گذاشته می شد و گهگاه مناظره‌هایی برپا می گردید.^{۶۰} «مقریزی» در بسیاری از جاهای الخطط خود از این برزن‌ها سخن به میان می آورد.^{۶۱}

کتابفروشان تنها سوداگرانی سودآفرین نبودند، بلکه بسیار گاه اینان ادیبانی با فرهنگ بودند و در پناه این پیشه که خواندن و آگاهی را برایشان ارزانی می داشت به دنبال کامجویی معنوی می رفتند و دانشوران و ادیبان را به سوی کتابفروشیهای خود می کشاندند. زیر چتر کتاب فروشان شخصیت‌های درخشانی مانند «الندیم»^{۶۲}، نویسنده‌ی فهرست، و «علی بن عیسی» نامور به «ابن گوچک»، که به گفته‌ی «یاقوت» کتاب فروش و دانشور و نویسنده‌ی چند کتاب بود،^{۶۳} و یا مانند خود یا قوت نویسنده‌ی معجم الادباء و معجم البلدان قرار می گرفتند.^{۶۴}

۵۹. اخشیدیة یا آل اخشید نام سلسله‌ای از فرمانروایان مصر که در ۳۲۳ تا ۵۵۸ هـ. (سده‌ی دهم میلادی) در آن سرزمین و زمانی در شام و دمشق نیز فرمانروایی داشتند. نام این خاندان از واژه‌ی پارسی اخشید گرفته شده است که هم به معنای سرور و مهتر است و هم به گفته‌ی برخی به معنای بنده که عنوان فرمانگزاران قدیم «فرغانه» بود و فرمانروایان این سلسله خود را از تبار آنان می دانستند. «الراضی بالله»، خلیفه‌ی عباسی، این نام را به پایه گذار دودمان اخشیدیان داد. پایه گذار آل اخشید محمد بن طغج اخشید بود که از ۳۲۳ هـ. تا ۳۳۴ هـ. فرمانروایی کرد و به «ابن رائق» و پس از او به «سیف الدوله ابن حمدان» خراج می داد. پس از مرگ محمد دو پسرش «ابوالقاسم ابوحرا بن اخشید»، در ۳۳۵ تا ۳۴۹ هـ. و «ابوالحسن علی بن اخشید» در ۳۴۹ تا ۳۵۵ هـ. حکومت کردند ولی قدرت واقعی در دست «کافور اخشیدی» غلام سیاه اخته بود که پس از مرگ ابوالحسن رسماً از سوی خلیفه‌ی عباسی حکومت مصر یافت و در ۳۵۵ تا ۳۵۷ هـ. فرمان راند. پس از کافور «ابوالفوارس احمد بن علی» در ۳۵۷ تا ۳۵۸ هـ. اسماً حکومت کرد ولی قدرتی نداشت و مصر و شام به دست خلفای فاطمی مصر افتاد. «مترجم»

۶۰. ابن زولاق: أخبار سبویه المصری، ص ۳۳-۴۴ (دستنویس شماره‌ی ۱۴۶۱)؛ تاریخ تیمور، در کتابخانه‌ی مصر (دارالکتب المصریة).

۶۱. الخطط، ج ۱، صص ۳۶۱، ج ۲، صص ۹۶-۱۰۲.

۶۲. یاقوت: معجم الادباء، ج ۶، ص ۴۰۸. ۶۳. معجم الادباء، ج ۵، ص ۱۷۹.

۶۴. ابن خلکان، ج ۲، صص ۳۱۱-۳۱۲.

تا امروز نیز پیوسته در بسیاری از کشورهای عربی دانشمندانی را می بینیم که پیشه‌ی کتابفروشی دارند. «سندی»^{۶۵}، که کتاب «مقابسات» ابوحیان توحیدی بدو پیشکش شده است، در باره‌ی یکی از ابدان سخن می گوید: با مردی آشنا شدم «شیخ عبدالغنی» نام که در «خان الخلیلی» کتاب می فروخت [در متن تازی عبدالغنی نوشته شده است]. او مردی بود دانا، و بسیار آگاه و با راستی و پاک اندیشی کتابهای گرانبها و سودمندی را که نیاز داشتم به من نشان می داد.

او با من درباره‌ی مسائل علمی و ادبی گفتگو می کرد و اندیشه‌ی مرا از حقایق چیزها و باریک بینی در کارها آگاهی می داد و درباره‌ی کتابهایی که می بایستی بخوانم با من به مشورت می پرداخت؛ او مرا به چگونگی و شیوه‌ای که بهره‌وری از مطالعه را کامیاب می ساخت، رهنمون بود (دیباچه‌ای بر مقابسات ابوحیان، ص ۳).

پیشه‌ی کتابفروشان در روزگار عباسی به کارهای بازرگانی و فروش کتابها کوتاه نمی‌آمد، بلکه در همان هنگام از کارهای سترگ فرهنگی بسیار مهمی فرامی‌گذشت. کتابفروشان کتابهای مهم را دستنویس می‌کردند و آنها را در دسترس خواستاران می‌گذاشتند، و در برابر، کار مزد اندکی به میانگین یک دینار برای هر کتاب می‌گرفتند.^{۶۵} «(ج‌ا‌ح‌ظ)» — همانگونه که «ابوهفان» راوی سخن از آن به میان آورده است — سراسر شب را در کتابفروشی‌ها می‌خوانید تا کتابهایی را که می‌خواست بخواند و رونویسی کند و برای این بهره‌وری به کتابفروشان اجاره می‌پرداخت.^{۶۶} آنچه ما را در اینجا به سخن گستری باری می‌دهد اینست که کتابفروشی‌ها دیدارگاه دانشجویان و دانشمندان بودند و اینان در آنجا به گفتگو و مباحثه می‌پرداختند. اگرچه پیشتر بدین حقیقت اشارتی شد، ولی دیگر نمونه‌های کوتاه می‌توانند به آشکاری سخن برخیزند:

۱ — «یاقوت حموی» سوداگر کتاب بود، از بازار کتابفروشان دیدار می‌کرد تا کالای کتاب خود را عرضه دارد. او به علی [ع] کینه می‌ورزید و از کتابهای خوارج چیزهایی خوانده بود و تارهایی تار از علی در ذهنش تنیده شده بود. یاقوت در سال ۶۱۳ هـ. را هی دمشق شد و در یکی از بازارهای آنجا می‌نشست و با هواداران علی به مناظره می‌پرداخت...^{۶۷}

۲ — دو پیشوای نامی «ابوالفرج اصفهانی» و «ابونصر زجاج» بیشتر یکدیگر را در یک کتابفروشی در بازار کتابفروشان دیدار می‌کردند. در یکی از نشستهای خود «ابوالحسن علی بن یوسف» شاعر نزد «ابوفتح بن جزّار» کتابفروش نشسته بود. «جزّار» بیتهایی از «ابراهیم بن عباس صولی» می‌خواند تا به این بیت رسید:

«دوستم را از جایی که پنهان است جایگاهش دید، آنگاه که دو چشمش تار بود از پرده برون شد.» «جزّار» چند بار این بیت را خواند و آنرا ستود. «ابوالفرج» که می‌خواست ذوق جزّار را بیازماید به ابونصر زجاج گفت: پیش او برو و به او بگو: در ستایش و خوش آمدن این بیت زیاده روی کردی. صنعت

65. Sayed Ameer Ali, A Short History of the Saracens, P. 460

۶۶. یاقوت: معجم الزاد، ج ۶، المهرست، ص ۱۶۹.

۶۷. ابن خلکان، ج ۲، ص ۳۱۱.

ادبی این بیت کجاست؟ ابونصر پیش زجاج رفت و سخن ابوالفرج را بازگفت. زجاج پاسخ گفت: آنجا که می گوید: «دو چشمش تیره و تار بود.» ابونصر به سوی اصفهانی بازگشت و او را از پاسخ زجاج آگاه کرد. ابوالفرج گفت: دوباره نزد زجاج بازگرد و به او بگو که نادرست گفته است. صنعت ادبی این بیت اینجا است: «از جایی که جایگاهش پنهان است.»^{۶۸}

۳ - «ابن جوزی» (۵۹۷ هـ.) درباره‌ی بازار کتابفروشان بغداد، به روزگار خود، می گوید: «بازار بزرگی بود، دیدارگاه دانشمندان و شاعران که در آنجا نشستهایی داشتند.»^{۶۹}

۴ - ولی درباره‌ی بازار کتابفروشان مصر، سخنی برمی گیریم از مقریزی که فشرده‌ی آن اینست: این بازار میان بازار زرگران و مدرسه‌ی صالحیه قرار دارد که به گمانم پس از سال ۷۰۰ هـ. ساخته شده است... و بازار کتابفروشان پیش از آن و روبه‌روی بخش شرقی مسجد «عمرو» قرار داشت... و پیوسته این بازار جایگاه گرد آمدن دانش‌پژوهان بود که در آنجا به رفت و آمد می‌پرداختند. در گذشته برای یکی از آنها سروده‌ام:

«نشستن در بازار ناپسند است و زشت،

ولی از آن میان نشستهایی هستند که برکنار ازین ناپسندی مانده‌اند پس تنها به بازار نیکان پیوند!

و به بازار جنگ افزار و بازار کتاب‌ها!
از اینرو ابزار مردم جنگاور را بگیر!
و ابزار مردم با فرهنگ را بردار!»^{۷۰}

کتابفروشی‌ها اثر فکری چشمگیری داشتند که از خود کتابفروشان فراتر می‌رفت و چه بسا به خانواده‌هایشان راه می‌یافت. یکی از آن نمونه‌ها «زینب» و «حمده» اند - دختران «زید» کتابفروش. زید در «وادی الجیمی» نزدیک «غرناطه» می‌زیست. این دو دختر شاعر در ادبیات و دانشها سرآمد گردیدند و همپا و همتای استادان هم‌روزگار خود بودند.^{۷۱}

۶۸. یاقوت، ج ۵، صص ۱۵۷-۱۵۸.

۶۹. ابن جوزی: مناقب بغداد: ص ۲۶.

۷۰. الخطط، ج ۲، ص ۱۰۲. (متن تازی، صص ۶۵-۶۶)

۷۱. سید امیرعلی: تاریخی کوتاه از مسلمانان، ص ۵۶۹ (زیرنویس).

نقش علمی تنها در چهارچوب کتابفروشی‌ها نبود و نماند، بلکه به دیگر مغازه‌ها نیز، که جاهای خرید و فروش کتاب بودند، منتقل شدند. در مغازه‌ی «متواضع» که «ابوالعتاهیه» کوزه‌می فروخت، جوانان و ادب‌دوستان گرد می‌آمدند و ابوالعتاهیه شعرهای خود را برای آنان می‌خواند و آنگاه اینان سُفال‌پاره برمی‌داشتند و شعرهای او را روی آن می‌نوشتند.^{۷۲}

«ابوبکر صَبْغی» (م: ۳۴۴ هـ.) خود رنگریزی می‌کرد و در مغازه‌ی خود رنگ می‌فروخت. او از فقیهان برجسته‌ی شافعی بود که بسیار حدیث شنیده بود و می‌دانست و مغازه‌ی او انجمن دانشمندان، حدیث‌خوانان (از بردارندگان حدیث) و حدیث‌دانان بود؛ «ابوعبدالله بن یعقوب» در آستانه‌ی در می‌نشست و برای مردم [حدیث] می‌خواند.^{۷۳}

«ابوالحاج» از یکی از استادان خود بازگو می‌کند که مردی جو یای دانش راهی بغداد شد، آنچه خواست خواند و پس از آنکه به سطحی رضایت بخش رسید بر آن شد تا به زادگاهش بازگردد، از اینرو چهارپایی اجاره کرد تا بر آن سوار شود و شهر را ترک گوید. چارپادار درنگ کرد و به مغازه‌ای رفت تا آنچه در راه نیاز دارد خریداری کند. این دانش‌پژوه بحث ادبی شورانگیزی را که میان دو تن از مغازه‌داران همسایه درگرفته بود شنید؛ آنگاه از چارپادار خواست تا او را به بغداد بازگرداند و می‌گفت: شهری بدین درجه از فرهنگ و دانش را شاید ترک کردن.^{۷۴}

۵ - خانه‌های دانشمندان:

مسلمانان این خانه‌ها را جایی درخور آموزش همگانی به‌شمار نمی‌آوردند، زیرا هم ساکنان و هم دانشجویان در هماهنگی میان احترام و شکوه‌خانه و انجمن درس و آنچه جنب و جوش و بهره‌گیری را به همراه داشت، آسودگی و آسانی نمی‌یافتند. کتاب آسمانی در این آیه بدان اشارتی دارد که:

۷۲. اعرابی، ج ۳، ص ۱۲۹.

۷۳. شبکی: ضفد المدفعة، ج ۲، ص ۱۶۱.

۷۴. ابوالحاج: الألف ب اللام، دستویس در کتابخانه‌ی بایزید، استانبول، شماره‌ی ۵۳۳۶، برگ ۱۱۴۷ آ.

«ای کسانی که گرویده‌اید به خانه‌های پیامبر درمی‌آید، مگر اینکه شما را به طعام خوانند و به انتظار فرا رسیدن آن منشینید، ولیکن چون دعوت شوید پس درآید و چو طعام خوردید پراکنده شوید و خود را به گفتگو سرگرم سازید که این کارتان پیامبر را می‌رنجاند و او از شما شرم می‌کند و خدای از گفتن حق شرم ندارد.»^{۷۵}

«عبدی» در کتاب مَدْخَلِ خود^{۷۶} این مسأله را شرح کرده است و یادآور می‌شود که: «برترین جاهای تدریس مسجد است، چرا که سودمندی نشستن در مسجد به آشکاری آیینی و جلوگیری از بدعتی انجام‌دستوری از دستورهای خداوندی آموخته گردد و در مسجد این هدف فراوان فراهم آید زیرا جای گرد آمدن مردم است از بالا و پست، دانا و نادان، به وارونه‌ی خانه که در به روی توده‌ی مردم بسته است، مگر کسانی که اجازه‌ی ورود می‌یابند. خانه‌ها اگر هم به روی همگان باز باشند باز از حرمت و شکوه برخوردارند.» «عبدی» در جایی دیگر می‌گوید: «این خانه‌ها تنها به هنگام ضرورت جایگاه درس اند.»^{۷۷}

پس در پاسخ به ضرورت و در شرایط محدود و معینی انجمنهای دانشی-آموزشی در این خانه‌های ویژه برپا می‌شد که در زیر می‌آید: آموزش اسلامی. در خانه در روزگار آغازین اسلام پیش از پیدایی مسجدها جریان داشت. پیامبر- بر او درود باد!- خانه‌ی «ارقم بن ابی ارقم» را کانون دیدار یاران و پیروان خود قرار داد تا پایه‌های دین نوین را به آنان بیاموزد و آیه‌های قرآنی فرود آمده را بر آنان بخواند. پیامبر همچنین از کسانی که به اسلام پناه می‌آوردند و بدان گرایش داشتند در این منزل استقبال می‌کرد تا دل‌هایشان از راهنمایی و آموزش او سرشار و لبریز شود و به دنبال آن به اسلام درآیند و به گروه مسلمانان پیوندند.^{۷۸}

گذشته از خانه‌ی «ارقم» پیامبر پیش از مسجدها نیز در خانه‌ی خود در مکه و مدینه می‌نشست و مسلمانان برای آموختن و پالوده شدن گرد او

۱۵. س. حراب، آیه‌ی ۵۳ و تفسیر بنگرید به تفسیر فجر رازی بر این آیه ج ۱، ص ۳۴۷ و تفسیر نولسعود در حاشیه‌ی فجر رازی، ج ۶، صص ۵۵۲-۵۵۳.

۱۶. ج ۱، ص ۱۵.

۱۱. ج ۲، ص ۹۱.

۱۱. ضری، ج ۳، ص ۱۳۳۵.

می آمدند. این کار همچنان پایید تا آیه ی یاد شده ی پیشین در مدینه فرورستاده شد. چنانکه می دانیم این آیه پس از پیدایی مسجدها فرورستاده شد و بار گران گرد آمدن در خانه ی پیامبر را، که می رفت تا پیوستگی و همیشگی گیرد و برای پیامبر هنگام آسودگی و آسایش نگذارد، کاهش داد. پیدا است که آیه ی یاد شده تنها به خانه ی پیامبر اشارت دارد و بس و از این آیه ناخوشایندی در قراردادن خانه ها به نام جایگاه درس دانسته شده است. با همه ی اینها، این ناپسندی و ناگرایی به درجه ی جلوگیری نرسید، زیرا در روزگارانی ویژه، به وارونه ی پراکندگی مسجدها، خانه هایی بی شمار دیدارگاه دانشجویان و استادان و کانون بزرگ علمی شدند.

یکی از مهمترین این خانه ها خانه ی شیخ الرئیس ابن سینا است. «جرجانی»، دوست او، می گوید: «هرشب دانش پژوهان در خانه ی ابن سینا گرد می آمدند و من با او «شفاء» می خواندم و دیگر بار کسی دیگر از «قانون» می خواند. تدریس در شب بود زیرا او روز هنگام خدمت «شمس الدوله» می کرد و فرصت نداشت. روزگاری بدینسان سپری کردیم.»^{۷۹}

«ابوسلیمان سیستانی» (محمد بن طاهر بن بهرام) — که در واپسین دهه ی سده ی چهارم مرده است — ناپیدا شد و بیماری خوره (جذام) گرفت. همین انگیزه ی خانه نشینی و بریدن او از مردم بود و کسی جز دانش پژوه و بهره گیرنده پیش او نمی آمد. خانه ی ابوسلیمان پناهگاه دانشوران دانشهای قدیمی بود که سرآمدان و بزرگان بدانجا می رفتند و به فراگیری می پرداختند.^{۸۰} «قفطی» در زندگی نامه ی «ابوالحسن عبدالله منجم» می گوید^{۸۱} که ابوالحسن دوست و همنشین ابوسلیمان بود و بیشتر در خانه ی ابوسلیمان گروهی از بزرگ دانشمندان گرد می آمدند و در موضوعهای پراکنده به گفتگو و مناظره می پرداختند و سخن ابوسلیمان اختلاف را از میان برمی داشت و تعیین کننده بود. از کسانی که در این نشست علمی گهرا حضور می یافتند «ابومحمد مقدسی»، «ابوالفتح نوسنجانی»، «ابوزکریا

۷۹. ابن اصبعة، ج ۲، ص ۴، قفطی، ص ۴۲.

۸۰. قفطی: اخبارالحکماء، صص ۱۸۱-۱۸۳.

۸۱. همان کتاب، صص ۱۱۴-۱۱۵.

صَيِّمَرِي»، «ابوبکر قَوْمَسِي»، «غلام زُحَل» و «ابوحیان توحیدی» بودند. «ابوحیان توحیدی»^{۸۲} یادآور می شود که هر یک از اینان در دانش خود یگانه و بی همتا بودند. یک بار «ابن سعدان» وزیر از «ابوحیان» خواست تا با او از آنچه در روزی معین گفتگو کرده بود سخن گوید. ابوحیان آغاز به بازگویی سیمایی از آنچه در خانه ی ابوسلیمان به گفتگو درآمده بود برای وزیر کرد که واپسین دیدگاه ها در باره ی روان (نفس) بود.^{۸۳} بیشتر آنچه را ابوحیان برای وزیر بازگو کرد از مسائلی بود که در این نشست پیرامون موضوعهای گوناگون به گفتگودر می آمد.^{۸۴} آنان بیشتر به شرح، نقد، بررسی و بحث و گفتگو از دیدگاه های فیلسوفان گذشته می پرداختند، خواه با آن دسته فیلسوفان همگام بودند یا ناهماهنگ.^{۸۵} برای نمونه، آنجا که «سقراط» گفته است: «سخن نازک و پاک از دانستن ناپاک می گریزد»، ابوسلیمان با آن هماهنگ است و با بازگویی سخنی از فیلسوفی دیگر شرحی بر آن افزوده است که بیمار با دیدن پزشک شاد می شود و دستوردرمانی او را می پذیرد، زیرا به دانش او آگاهی دارد، ولی نادان همراه با دانا چنین نمی کند چون آن آگاهی را ندارد.^{۸۶} و همینکه سخن افلاطون که می گفت: «دانش، چراغ روان است» بازگو گردید، ابوسلیمان گفت: چه اندازه نیکو است این چراغ اگر شیشه ی آن پاک و بی غبار باشد.^{۸۷} آنجا که افلاطون گفته است: «هرکس با پادشاه همنشینی کند از سنگدلی او دلگیر نمی شود، چنانکه غواص از سهمگینی دریا افسردگی نمی یابد.» ابوسلیمان گوید: زیان این گفته از سودش بیشتر است که گوینده اش آنرا با آوردن این مثل نیرو بخشیده است و این مثل خود راستی و درستی را به همراه دارد چنانکه کاستی و نادرستی را. کسی از پادشاه دوری نمی جوید مگر هنگامی که او ستم کند.^{۸۸}

۸۲. المقابسات، ص ۱۲۰.

۸۳. الإمتاع والمؤانسة، ج ۱، ص ۴۰.

۸۴. بنگرید به: جلد دوم، صص ۱۸، ۲۳، ۲۴ و ۴۳، و جلد سوم، صص ۹۹، ۱۲۴ و ۱۲۵.

۸۵. بنگرید به: الإمتاع والمؤانسة، ج ۲، صص ۴۳ و ۴۹.

۸۶. همان کتاب، ج ۲، ص ۴۴.

۸۷. ج ۲، ص ۴۵—

۸۸. ج ۲، صص ۴۷—۴۸.

همانگونه که کتاب الإمتاع والموانسة گفتگوهای این نشستهای ارزشمند را دربر دارد، کتاب «المقابسات» هم شامل چنین گفتگوهایی است.^{۸۹}

از خانه‌های برجسته‌ای که دانشجویان و استادان بدانجا پناه می‌بردند تا فراوان بهره‌ها گیرند خانه‌ی امام غزالی (۵۱۶ هـ.) بود که پس از کناره‌گیری از کار، در نظامیه‌ی نیشابور دانشجویان خود را در آنجا می‌پذیرفت و دیدار می‌کرد. او به دنبال سفرش به حج و گوشه‌گیری در مسجد اموی دمشق، که کتاب زبانزد «احیاء علوم الدین» خود را در آنجا نگاشت، به چنین کاری پرداخت.^{۹۰}

همینکه «علی بن محمد فصیحی»، از استادان بنام نظامیه (۵۱۶ هـ.)، به تشیع متهم شد، و به هنگام پرسش آنرا انکار نکرد، از آنجا برکنار گردید با همه‌ی اینها دسته‌هایی از شاگردان راهی خانه‌ی او می‌شدند تا به حلقه‌ی درس او درآیند.^{۹۱} «یعقوب بن کلیس»، وزیر العزیز بالله فاطمی در مذهب اسماعیلی از آگاهی گسترده‌ای برخوردار بود و در فقه اسماعیلی کتاب بزرگی نوشته بود که آنچه را از «العزیز» و «العزیز» شنیده بود فراهم داشت. هر روز آدینه خانه‌ی او انجمن دانشوران و دانشجویان بود تا از این کتاب و کتاب دیگر بر آنان بخواند.^{۹۲} «سلفی» - احمد بن محمد ابوطاهر (۵۷۶ هـ.) - از دانشمندان تهیدست بود. شهرها را گردید تا به اسکندریه رسید و در آنجا با زنی دارا زناشویی کرد و خانه‌ی خود را در اسکندریه جایگاهی برای آموزش قرار داد. سلفی در چهارمین جلد گزیده‌هایش از اصول احادیث «ابوالحسن بن مشرف» می‌گوید: «از آغاز آن هم خواندن و هم شنیدن را به پایان بردم و اسحق و حمد دو فرزند موسی مروزانی با من بودند و این کار در خانه‌ام در اسکندریه انجام یافت.»^{۹۳}

اینها نمونه‌هایی اندک بودند از آنچه کتابهای ادب و تاریخ بازگو کرده‌اند و خود گواهی است روشن بر اینکه خانه‌های دانشمندان در نشر فرهنگ،

۸۹. برای نمونه به بر صفحه‌ها بگردید: ۱۲۰-۱۳۸، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۱، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۲۶.

۹۰. بگردید: کتبه و یادگاری - مه‌اس در سرآورد همان کتاب، ص ۳.

۹۱. یعقوب، ج ۱، ص ۲۱۵.

۹۲. الخطیط، ج ۲، ص ۴۳۱.

۹۳. برگ شماره‌ی ۹ دستنویس در کتبخانه‌ی «پرفسور آربری» Arbely «و هم بگردید به «تذکره الحفاظ» ج ۴،

ص ۹۳.

به ویژه پیش از انتشار مدرسه‌ها، بازیگر نقشی سترگ بوده‌اند. چون خانه جایگاهی ویژه بود و کسانی که بدانجا می‌رفتند گونه‌ای بیم و گرفتگی احساس می‌کردند صاحب خانه— که آنرا دیدارگاه دانشجویان ساخته بود— می‌بایست واردشوندگان را با خوشرویی و خوش‌آمدگویی دیدار کند و آنان را به بدرقه برخیزد و گرنه انگیزه‌ای می‌بود درنیامدن آنان و به دنبال آن از سودبخشی و بهره‌وری درس می‌کاست. و هم بر دانشجویان بود که سنگینی و احترام و شکوه آن خانه را نگاهدارند.

۶ - تالارهای ادبی

برای من آشکار است که تالارهای ادبی، که در روزگار اموی ساده نمودار شدند و در روزگار عباسی چنان سرشار و گسترده بودند، چیزی جز دگرگونی نشستهای خلفای راشدین نیست، چرا که خلیفه در اسلام کارهای این جهان را سامان می‌داد و در کارهای دین به فتوا می‌پرداخت و برای همین از مهمترین شرطهای او دارا بودن آن دانشی بود که به اجتهاد می‌انجامید.^{۹۴} بدینگونه خلفای راشدین— که شرعاً برگزیده شده بودند— با مردم در مسجد یا بیرون مسجد می‌نشستند تا پیرامون دشواری‌های آنان حکم و فتوا دهند. هنگامی که خلیفه به تنهایی نمی‌توانست به حل آن مسأله پردازد و خود راهگشای آن باشد از یاران پیامبر می‌خواست تا با آنان به مشورت بنشینند و برای رسیدن به پاسخی استوار از دیدها و یارمندی‌هایشان یاری می‌گرفت.^{۹۵} نشستهای خلفای راشدین با تالارهای ادبی در این نکته رو یارو می‌شوند که هر دو به گسترش و دگرگونی فرهنگی خدمت کردند و در راه نشر شناخت و آگاهی کارگر افتادند. با همه‌ی اینها، در زیر سایه و حضور خلیفه جدایی‌ناپذیری بسیار میان آن نشستها و این تالارها وجود داشت. به این نشستها هرکس با آزادی کامل می‌توانست پیوندد و یا هرگاه می‌خواست آنرا به میل خود ترک کند. خلیفه به نام ساده‌ی «ای جانشین پیامبر خدا!»، که پس از چندی به عبارت «ای

۹۴. عبدی، ج ۲، صص ۹۷-۹۸.

۹۵. نگاه کنید به: «سیاست و اقتصاد در بینش اسلامی» از نگارنده.

امیرمؤمنان!)» تغییر یافت، خوانده می شد و توده‌ی مردم بر روی فرشهای کم بها یا بوریا و گاهی روی زمین می نشستند.^{۹۶}

در تالارهای ادبی آئینها و تمدنهای بیگانه‌ای که خلفای عرب از کشورهای بزرگ زیر فرمان خود برگرفته بودند به چشم می آمد. تالار به افزارهایی تازه و نوآدین بندی شده بود. «ابن عبدربه»،^{۹۷} «مقری»^{۹۸} و «مقریزی»^{۹۹} در این باره سخن گفته‌اند. این تالارها به همه‌ی کسانی که خواهان آمدن بودند خوش آمد نمی گفت، بلکه گروه ویژه‌ای از مردم اجازه‌ی آمدن داشتند.^{۱۰۰} حاضران آزاد نبودند که هرگاه می خواستند بیایند و یا از جا برخیزند و تالار را ترک گویند، بلکه در وقتی محدود در تالار حضور می یافتند و با اشاره‌ی ویژه‌ی خلیفه بازمی گشتند. هر خلیفه‌ای اشارتی داشت دانسته شده؛ هرگاه «معاویه» می گفت: «شب گذشته است» شب گویان (یاران و افسانه گویان شبانه) و هرکس حضور داشت از جا برمی خاست و هرگاه «عبدالملک» چوبدستی خود را می افکند حاضران برمی خاستند. «ولید» با گفتن «شما را به خدا می سپارم!»؛ «هادی» با گفتن «درود بر شما!»، «هارون الرشید» با سخن «خدایا! پاکی و درخور ستایشی!»، «معتصم» با نگرستن به کفشدار، «واثق» با دست کشیدن به دو گونه‌ی خود و خمیازه کشیدن می فهماندند که باید هرکسی نزد آنان است از جا برخیزد و مجلس را ترک کند.^{۱۰۱}

خلیفه، و نه کس دیگری، بحث در تالارها را آغاز می کرد.^{۱۰۲} «ابن خلکان»^{۱۰۳} بازگویی کند که «احمد بن ابی دؤاد» نخستین آغازگر سخن با خلفا بود و کسی پیش از او با خلفا آغاز سخن نمی کرد. نکته‌ی دیگر اینکه موضوعهای مورد بحث و گفتگو و مناظره در تالارهای ادبی گسترده‌تر و ژرف‌تر از

۹۶. سگریده: تمدن اسلامی، ج ۵، ص ۱۳۱.

۹۷. عبدالقزیز، ج ۴، صص ۱۰۱-۱۰۸.

۹۸. الحفظ، ج ۱، صص ۳۸۶-۳۸۵.

۹۹. فتح نصیب، ج ۲، ص ۱۱۲۸.

۱۰۰. «التح» از حافظ، ص ۲۱.

۱۰۱. التاج، صص ۱۱۹-۱۲۰.

۱۰۲. همان کتاب، صص ۴۹-۵۰.

۱۰۳. الوفیات، ج ۱، ص ۲۱.

مسایلی بودند که در نشستهای خلفای راشدین گفته می آمد.

تالارهای ادبی دارای آیین ها و روشهایی بودند و یژه و معین که بار یافتگان به حضور می بایست آنها را رعایت کنند. «صابی» در کتاب «رسوم دارالخلافة» ی خود (دستنویس) و «گشاجم» در کتاب «ادب الندیم» خود به درازا از این شیوه ها و رسمها سخن گفته اند که گوشه ای از آنها در اینجا می آوریم: «پس کسی که به پیشگاه خلیفه یا نشست داستان سرایی و شب گویی (= مسامره) او می آمد می بایست پاکیزه، خوش پوش، سنگین رفتار و متین کردار باشد و به عطرها ی خوشبو عطر آگین... و از آنچه می داند که پادشاه ناخوش دارد پرهیزد. ۱۰۴ و چون واردشونده به پیشگاه خلیفه در می آمد می گفت: درود و آمرزش و ارزانی خداوند بر تو باد ای امیرمؤمنان!... اگر کسی که وارد می شد وزیر بود یا کسی بزرگ، خلیفه دست خود را که در زیر آستین بود دراز می کرد تا به عنوان بزرگداشت، آن کس، آنرا ببوسد. استانداران، خاندان بنی هاشم، قاضیان و فقیهان دست خلیفه را نمی بوسیدند و تنها به سلام گفتن بسنده می کردند. ۱۰۵»

«واردشونده در جای درخور خود می نشست بی آنکه از حد و اندازه اش پا را فراتر نهد، مگر به درخواست خلیفه، و بر نشسته بود که به کنار، پشت سر و پیرامون خود کمتر بنگرد و از حرکت دادن دست و دیگر اعضای خود بکاهد و چشم از هر دیدنی، به جز خلیفه، برگیرد و با کسی در جایی که نشسته است درگوشی و اشاره نکند و به خواندن نامه یا کتابی در نزد خلیفه نپردازد، مگر خلیفه به خواندن آن نیاز پیدا کند و بدان دستور دهد. هرگاه کسی او را در شناسایی چیزی یا دلیل آوردن مورد گفتگو قرار بدهد جز با کوتاهترین واژگان و نیرومندترین مفاد، سخن نگوید و از خنده، مگر گزیرناپذیرافتد، خودداری کند... و باید بداند که

۱۰۴. الصابی، صص ۴۶-۴۷.

۵ تاریخچه ی دست بوسی در اسلام ظاهراً از همینجا است و خود پیدا است که این آیین نفرت انگیز و نمودار چاپلوسی و زبونی را نه خلفای راشدین که خلیفگان ستمگر بعدی بنیاد نهادند. «مترجم»

۱۰۵. فشرده ای از دو صفحه ی ۴۵ و ۴۶ کتاب «رسوم دارالخلافة».

انسان هنگامی در دیده‌ی دوست و همنشینش بزرگتر می‌نماید که شخصی خاموش باشد.»^{۱۰۶}

کسی که در نشست خلیفه حاضر است نباید چیزی بگوید، مگر از او بپرسند یا نباید سخنی آزادانه بگوید یا بخواند، مگر بدان اجازت یابد و اگر چنین کند راه و روش آن اینست که به کوتاهی سخن گوید و تنها به اندازه‌ی شنیده شدن و تا آنجا که به دوباره گویی و پرسش نیاز نیفتد آوای خود را بلند نسازد^{۱۰۷} و از بازگویی داستانی که مُحال می‌نماید یا واژه‌ای که زشت است پرهیزد و باید شخص نشسته به هنگام سخن گفتن خلیفه به او گوش فرادهد تا بی‌تکرار آنرا بفهمد، چرا که دوباره گویی خلیفه از آیین‌های شایسته نیست.»^{۱۰۸}

«کشاجم»^{۱۰۹} به همنشین سفارش می‌کند که خوب گوش دادن را همچون خوب سخن گفتن بیاموزد. خوب گوش دادن مهلت دادن به گوینده است تا سخن خود را به پایان برد و باید به گوینده با چهره و دیده نگر است و به آنچه می‌گوید گوش فراداد. شنونده نباید چشم از گوینده بردارد و به پیرامون خود اندازد و به کاری دیگر پردازد و به اندیشه فرو رود؛ سخنی را که آغاز کرده است یا آنکه شنونده آنرا می‌داند نباید بر گوینده پیشی جوید، بلکه باید نشان دهد که از آن خوشش آمده است تا آنکه گوینده پندارد شنونده دلگیر و خسته شده است. «کشاجم» می‌افزاید: «از آیین و آداب سخن گفتن یکی اینکه نه بریده بریده سخن گوید و نه تندتند و دامنه‌ی آنرا به گفته‌های همانند نگستراند و باید انگیزه‌ای باشد تا گوینده نشانه و آرمان خود را بهتر بیان کند... شیرین‌ترین و بهترین چیز برای سخن گفتن، خودداری از سخن درازی و به کار گرفتن معانی پیچیده و واژگان ناآشنا است، چرا که پیوسته سخنان کوتاه را ستوده‌اند. «عبدالله بن معتر» گفته است: «در میان نیزه‌هایشان سخنی کوتاه جادو است و جز آن، گفته‌ای بیش نیست»^{۱۱۱} و دیگری گوید:

۱۰۶. رسوه دار الخلافة، سرده بی از صفحه‌های ۵۰-۵۱-۵۲.

۱۰۷. همان کتاب، ص ۴۹.

۱۰۸. همان کتاب، ص ۵۳.

۱۰۹. ادب الندیبه، صص ۳۲-۳۵.

۱۱۰. ادب الندیبه، صص ۳۳-۳۴.

۱۱۱. بینی از قصیده‌ی ابن معتر، ج ۲ دیوان ابن معتر، ص ۶۳. (متن تازی، ص ۷۵).

«هرگاه آن زنان به سخن گفتن پردازند، آنرا به پایان برند.

و بر ما منت می نهند تا آن سخن را دوباره بگویند.»

از آداب سخن اینکه گوینده بسیار لبخند و قهقهه نزند. هنگامی که «متوکل» «نجاح بن سلمه» را به ندیمی برگزید، نجاح به او گفت: در من صفت‌هایی است که ندیم بودنِ خلفا را نشاید. متوکل پرسید: چه صفت‌هایی؟ و او پاسخ داد: پشتِ سرهم پیشاب کردن و لبخند زدن به هنگام سخن گفتن و بیش از دو جام نتوانم نوشیدن. خلیفه به او گفت: به پاسِ راستگویی تو این صفتها را بر تو می بخشیم.^{۱۱۲}

خلفا خود را پشتیبان دانش می دانستند و می انگاشتند که باید کاخ‌هایشان کانون درخشش فرهنگ و آگاهی و پایگاه دیدار دانشمندان و ادیبان باشد. از همین رو چون «معتضد بالله» خواست کاخ «شماسیه»ی خود را در بغداد بنیاد نهد؛ به مساحت آن افزود و هنگامی که علت را از او پرسیدند یادآور شد که می خواهد در آنجا خانه‌ها، اتاقها و غرفه‌هایی بسازد تا سرآمدان هنر و صنعت و پیشوایان مکتب‌های علوم نظری و عملی در آن جای گیرند با برخورداری از زندگی و دستمزدی نیکو و راه برای آموزش هنرجویان و دانش‌آموزان از دست استادکاران هموار گردد.^{۱۱۳}

بدینسان سرگذشت تالارهای ادبی به تاریخ کاخها گره خورده است، به ویژه به کاخ‌های خلفا. تالارهای ادبی از نشستن در کاخ بلند «معاویه»، نخستین خلیفه‌ی اموی، آغاز شد. «مسعودی»^{۱۱۴} بازگو کرده است که «عبدالله بن هاشم» روزی به نشست معاویه درآمد. معاویه گفت: چه کسی مرا از بخشش، بزرگی و جوانمردی می آگاهاند؟ عبدالله گفت: ای امیرمؤمنان! بخشش: دادن دارایی و دهش است پیش از درخواست، بزرگی: توان دست یازیدن به کار است و بردباری و استواری به هنگام لغزشها، و جوانمردی: همانا شایستگی در دین و نیکو ساختن اوضاع مردم و پشتیبانی از همسایه است.

معاویه برخی از دانشمندان و ادیبان و زندگی نامه نویسان را به نشست

۱۱۲. کشاجم: ادب‌الندیم، ص ۲۵.

۱۱۳. مفریزی، ج ۲، صص ۳۶۲-۶۳.

۱۱۴. مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۹.

خود فرامی خواند تا برای او از تاریخ عرب و رخداده‌های زبانزدآنان برخوانند و سخن گویند. او همچنین از آگان به تاریخ ایران و رُم می‌خواست تا از سرداران و خسروان و چگونگی سازمان اداری و روش کشورداری آنان برایش به گفتگو بنشینند.^{۱۱۵}

«عاملی» [شیخ‌بهاء]^{۱۱۶} حکایت می‌کند که روزی عبدالملک مروان نشسته بود و در کنارش گروهی از ویرگان و شرکت‌کنندگان در نشست داستان‌سرایی و شب‌گویی او گرد بودند؛ آنگاه گفت: کدامین شما نام اعضای بدنش را برابر حروف الفباء و به ترتیب به من خواهد گفت، که هرچه از من بخواهد به او دهم؟ «سُوید بن غفلة» پاسخ داد: من! ای امیرمؤمنان! عبدالملک گفت: بگو! — و او برشمرد: أنف (بینی)، بطن (شکم) ترقوه (چنبر)، ثغر (دندان پیشین)، حلق (نای)، خَد (گونه)، دماغ (مغز)... یکی از دوستان عبدالملک گفت: ای امیرمؤمنان! من از اعضای پیکر انسان دو تا آورم که با یک حرف الفباء و به ترتیب باشد، آنگاه سوید گفت: من سه تا آورم و برشمرد: انف (بینی)، اسنان (دندانها)، اذن (گوش)... عبدالملک به او پاداش داد و او را نواخت و به او خوبی کرد.^{۱۱۷}

«ابوالفرج اصفهانی»^{۱۱۸} بازگو می‌کند که یک تن عرب بدوی در پیش عبدالملک بن مروان نشسته بود و «جریر» هم حضور داشت. عبدالملک از عرب

۱۱۵. همان کتاب، ج ۵، صص ۷۷-۷۸، ویراسته‌ی «باربیه دو مینار (Barbier de Meynard)»: بیشتر نشتهای خلفاء نمایشی بود برای گفتگوها و مناظره‌های علمی و ادبی که گذشته از سرگرمی و حشودی، هدفش خدمت به فرهنگ بود؛ ولی برخی از خلفای زیرک گهگاه این نشته‌ها را به آموزش تاریخ، کارهای فرماندهان، نامی‌ترین رویدادها و رخدادهای دلبرانه می‌کشاندند تا در برخورد با دشواری‌های پیش آمده از آن یاری گیرند. معذویه، همانگونه که در بالا گفته آمد، چنین می‌کرد. مروان بن محمد، که در نشست او زندگی نامه و گزاره‌های شاهان خوانده می‌شد پیوسته چنین می‌کرد و جز در سخت‌ترین روزها و به ناچار از آن نمی‌برید حتی در روزی که ابومسلم خراسانی نزدیک بود بر خراسان چیره شود (مسعودی، ج ۲، ص ۲۰۲). «ابوجعفر منصور» پایه‌گذار حقیقی دولت عباسی هم بر چنین راهی رفت و به فرهنگی از این دست نیاز داشت. شاید علت چنین برداشتی در توجیه نشته‌های ادبی — چنانکه گذشت — این بود که خلفا به بهره‌وری از گزاره‌های گذشته‌گان گرایش داشتند. دیگر اینکه خلفای زیرک بر این عادت بودند که همگی نموده‌های سرگرمی و کامجویی خود را در چنان فالهایی بریزند و به پیگیری و کوتاهی و دوراندیشی رو آورند. اینان چه بسا با این کار از زن‌بارگی و زن‌آمیزی و حوشگذرانی کناره می‌گرفتند و عبدالملک را هم در این باره شعری است. (مسعودی، ج ۲، صص ۲۰۲-۲۰۳).

۱۱۶. کشکول، ص ۱۵۵.

۱۱۸. الاغانی: ج ۷، صص ۵۴-۵۵.

۱۱۷. داستان کامل: در کشکول آمده است.

بدوی پرسید: تو کیستی؟ گفت: من مردی ام که در دو سوی من «عَنْعَنَه» ی دو قبیله ی «تمیم» و «اسد» و «گَسَا» ی «ربیعہ» و پیرامونم مردم یمن قرار دارند و من از هیچکدام نیستم. [عَنْعَنَه = همزه را در تلفظ به عین تبدیل می کنند مانند عَنَّ به جای اَنَّ و کسکسَه: به هنگام وقف کردن در یک واژه ی مؤنث به پایان آن یک سین می افزایند مانند بَکِس به جای بَکِ. مترجم]. عبدالملک پرسید: تو از کدامینی؟ — گفت: از دایی های تو که از قبیله ی «عذره» — اینان پندآموزان مردم اند — آیا از شعر چیزی می دانی؟ بدوی گفت: ای امیرمؤمنان! هرچه ترا آشکار است از من پرس!

— گفت: درستایش، کدام بیت را عرب بهتر سروده است؟ — این بیت جریر: «آیا شما بهترین کسانی که بر شتران سوار می شوند نیستید؟ بخشنده تر از همه ی دیگران در جهان؟»

جریر سرش را بالا کرد و راست نشست — سپس عبدالملک پرسید: کدام بیت عرب در فخر و بالیدن بهتر است؟ — سخن جریر: اِذَا غَضِبْتَ عَلَیْكَ تَمِیمٌ حَسِبْتَ النَّاسَ کَلْهَمٍ غَضَابَا «هرگاه خاندان تمیم بر تو خشم آرند تو پنداری همه ی مردم خشمگین اند» جریر تکانی خورد، آنگاه عبدالملک گفت: کدام بیت هجوتر؟ — این گفته ی جریر:

فَغَضَّ الطَّرْفَ اَنَّا مِنْ نُمَیرٍ فَلَآ کَعْبًا بَلَغْتَ وَلَا کَلَابًا «چشم بر بند از نگاه که تو از قبیله ی «نُمَیر» ی

که نه همتای قبیله ی «کَعْبِی» و نه همای قبیله ی «کِلَاب» جریر دست به پیشانی و بالای ابروان گرفت. عبدالملک پرسید: کدام بیت غزلی تراست؟ گفت این بیت جریر:

اِنَّ الْعِیُونَ الَّتِی فِی طَرْفِهَا حُورٌ قَتَلْنَ نَاثِمَ لَمْ یَحِیْنَ قَتَلَنَا «چشمهایی که در پیرامونشان سیاهی است

ما را کشتند و آنگاه از کشتگان شرم نکردند»

جریر شادمانه برخاست، آنگاه عبدالملک گفت: کدام بیت در تشبیه

بهتر است؟

— گفت این بیت جریر:

سری نحوهم لیلٌ کأن نجومه قنادیل وفیهن الذبالب المفضل
 ((شبی سوی آنان رفت که گویی ستارگانش

قندیلهایی کبودند که در آنها فتیله های پیچیده قرار داشت
 جریر گفت: پاداش مرا به ((عذری)) دهید ای امیرمؤمنان! عبدالملک
 گفت: مانند پاداش ترا از بیت المال به او خواهیم داد و از پاداش تو ای جریر
 چیزی نکاشیم. پاداش جریر چهارهزار درهم بود با ابزار بردن و پوشاک.
 ((عذری)) بیرون آمد و در دست راستش ۸ هزار درهم و در دست چپش یک بسته
 پوشاک قرار داشت.

در روزگار ((ولید)) [=ولیدبن عبدالملک] میان ((عدی بن رفاع)) و
 ((کثیر)) همچشمی و رقابتی تند بود، ولی یکبار دیداری میان آندو در کاخ ولید
 روی داد. هنگامی که نخستین شاعر آغاز به خواندن شعری کرد که به آن
 مناسبت سروده بود، ((کثیر)) مصرع به مصرع آنها با نیشخند و طعنه به نقد نشست.
 پس از چند بیت عدی نتوانست ادامه دهد زیرا همه ی کسانی که در مجلس بودند
 مخالفت خود را با خواندن شعر ((عدی)) نشان دادند، چرا که زیر تأثیر نقد ((کثیر))
 قرار گرفته بودند. ۱۱۹

»

۱۱۹. الإغسی، ج ۱، ص ۱۱۳. نویسنده در متن تاری کتاب خود متاعده ی «جریر» و «فرزدق» را در مجلس «بسرین
 مروان» از کتاب اعدی (ج ۷، صص ۵۲-۵۳) با روایت کرده است: جریر و فرزدق در حضور بشرین مروان بودند.
 «بشر» به آندو گفت: شما به پاسخگویی با شعر و فخر فروشی پرداخته اید و یکدیگر را هجو کرده اید که مرا به هجوتبازی
 بست ولی در زندگی و فخر دوباره آغاز به سرایس شعر کنید و مرا از آنچه گذشت آگاه سازید.
 فرزدق گفت:

سحل نشیم والممناسم غیرنا فممن زباوی بالسنم المناسما؟
 ما کوهانی سنریم و کف پای چرپا حزمنا اس
 پس چه کسی کوهانه را با کف پا بر سر می نهد؟

جریر پاسخ داد:

وأنتموب انکم هم قومکم ولاهنام الا تابع لخراطم
 و به ما خبر دادید که ما سرشناسی گروه خودید
 و حال آنکه هیچ سرشناسی نیست که پیرو بزرگان قوم نباشد
 فممن لرمم نفاذ الممنی به من انیس، مزلت، ولینالها زما
 پس ما زما پیروی مردمی را در دست داریم
 که ز او فرمان می برید و ما همیشه از گروه متوسط مردم نیستیم

جریر گفت:

فممن بسی زید قطعت زمامها متاهت، کسار طائش الراس عارم

در روزگار اموی، چنانکه آشکار است، نشستهای ادبی ساده و بی پیرایه بود، ولی کمی پس از روی کار آمدن دولت عباسی تالارهای ادبی، به مفهوم واقعی، به والایی و اهمیت خود رسیدند و دیدارها و نشستهای منظم نه تنها در کاخهای خلفا که در کاخهای وزیرانشان نیز انجام می پذیرفت و درخور با آن روزگار بود که تمدن بیگانه، و به ویژه ایرانی، برجستگی داشت. با مطالعه درباره ی این تالارهای ادبی خواننده می تواند شکوه و اهمیت این نشستها را، که نمودار کامیابی و گستردگی فرهنگ آن دوره بود، تصور کند. تالارهای ادبی بهترین وضع در میانه ی تمامی گونه گون نشستهایی را داشت که در آن روز برپا بود.^{۱۲۰}

گسترده ترین کوشایی آن روزگار در این زمینه به هنگام فرمانروایی «هارون الرشید» (۱۷۰-۱۹۳ ه.ق) آغاز شد که از آگاهی و فرهنگ خوبی برخوردار بودند و در حضور او بارها مناظره ها و بحثهای آزاد شعری، دینی و ادبی برگزار می شد.^{۱۲۱} شاعرانی مانند «ابونواس»، «ابوالعتاهیه»، «دعبل»، «مسلم بن ولید» و «عباس ابن احنف»، و موسیقیدانانی همچون «ابراهیم موصلی»، «کسائی»، و «ابن سَمَک» و اعظم، «واقدی» تاریخ نگار و بسیاری دیگر جز اینان در نشستهای هارون شرکت می جستند.^{۱۲۲}

در روزگار هارون الرشید بود که مباحثه ی دستوری معروف میان «سیبویه» و «کسائی» روی داد. در این مباحثه که به «مسأله ی زنبوریّه»

پس ما «خاندان زبید» رهبری آن پیسوار را بریدیم
و چنان از هم گسیخت و گم شد ما که می رده ی گنج و منگ
«بشر» گفت: ای جریر با بریدن فسار و رفتن ما مده شتر، حیرت آمدی! و نه هر دو شاعر در آن داد و جریر
نیکو نواخت.

نویسنده شوخی دو شاعر یعنی «غدی» و «جریر» را در مجلس ولید بن عبدالملک سرور بزرگ برداشته است و شعر
را که «کثیر» نقد کرده است آورده است (متن تازی، صص ۷۹-۸۰).

۱۲۰. در «اغاثی» آمده است که «اسحاق موصلی»، خواننده ی معروف، زمامون، حنفی حدی در حواست کرد تا
اجازدی ورود به مجلس او را در کنار دانشمندان، و نه خوانندگان و نوایندگان، باشد. مأمون که می پنداشت اسحاق ادیب
هم بود این خواهش را پذیرفت. پس از چندی در حواست حضور در کنار فیهان را کرد که آنها پذیرفته آمد. (اغاثی،
ج ۲، ص ۶).

۱۲۱. جتی: تاریخ عرب، ص ۴۱۳.

122. Nicholson, A Literary History of the Arabs, P. 413.

زبانزد شده است «کسانی» از پشتیبانی شاگردش «امین» [برادر مأمون] برخوردار شد. این مناظر در فضایی سیاسی برگزار شد و «کسانی» به ناحق کامیاب به شمار آمد. ۱۲۳

گیراترین مناظره در حضور هارون الرشید میان «کسانی» دستوردان و «ابویوسف» فقیه روی داد که کسانی با به کار گرفتن قاعده‌های دستوری کلامی را حل کرد و به بسیاری از پرسشهای فقهی پاسخ گفت. ۱۲۴

در همان هنگام «یحیی بن خالد» نشسته‌های منظمی برای فیلسوفان و چهره‌های برجسته در علم کلام برگزار می‌کرد تا در بحثهای آزاد پیرامون مسائلی که بیشتر به دانش کلام بستگی داشت شرکت جویند. ۱۲۵

حکومت مأمون دوران «آگوستین» فرهنگ عربی خوانده شده است. این خلیفه خود یک دانشمند بود و برجسته‌ترین دانشمندان را از مشرق و مغرب [شرق و غرب کشورهای اسلامی] برای همنشینی خود برگزید. استادان، رایزنان، مترجمان و اندیشمندان دربار او را تشکیل می‌دادند. ۱۲۶ «در بار او پر بود از دانشمندان علوم و ادیبان، با شاعران، پزشکان و فیلسوفان، از هر گوشه‌ی جهان متمدن با ملیتها و مسلکهای گوناگون.» ۱۲۷

خلیفه مأمون چه بسا خود نقش مهمی در این بحثهای آزاد داشت. او یکبار از دانشمندان مجلس خود پرسید آیا کسی می‌تواند یک بیت شعر از شاعری بخواند که نشان بدهد آن شاعر پادشاه بوده است. پاسخ خوشنود کننده‌ای داده نشد، آنگاه مأمون شعر «ولید بن یزید» را خواند:

لی المحض من ودهم والیهم نائلی

«مراتنه دوستی و وفاداری مردم باد! و مردم را دهش فزاینده‌ی من.» ۱۲۸

۱۲۳. ابن خلکان، ج ۱، ص ۴۵۹ و «مجالس ابی مسلم»، برگهای ۲ و ۳. دستویس در مصر.

۱۲۴. ابویوسف ادعا می‌کرد که کسانی در زبان عرب مهارت دارد. کسانی گفت: هر کس در یک علم به استادی رسید به همه‌ی دانشها راه می‌یابد. ابویوسف پرسید: در باره‌ی کسی که سجده‌های سهوا فراموش کند چه می‌گویی؟ آیا باید یکبار دیگر سجده به جا آورد؟ کسانی گفت: نه! ابویوسف پرسید: چرا؟ — زیرا دستوردانان گویند: اسم مُصَفَّر تصغیر نمی‌شود (متن تازی، ص ۸۲). ۱۲۵. عبدالرحمن انباری: طبقات الادباء، صص ۹۱-۹۲.

126. Hughes, Dictionary of Islam, PP. 295-296.

127. Sayid Amīr 'Alī, A Short History of the Saracens, P. 278.

۱۲۸. الاغانی، ج ۷، ص ۱۱۵، چاپ سیاسی. و سیرنگاه کنید به مناظره‌های فرقه‌ای و مذهبی میان مأمون و علی بن موسی الرضا (ع) در «عیون الأخبار» کتاب دوم، صص ۱۴۰-۱۴۱.

تالارهای ادبی از گسترش و دگرگونی دانشهای آن روز و نیز بحثهایی در بی شماره موضوعهای برخوردار بودند. آن روزها مسأله ای برجسته درباره ی قرآن بود که آیا مخلوق بوده است یا نه. این مسأله به دست معتزله طرح شد و تقریباً همگی برجستگان در جهان اسلام در این مشاجره شرکت می جستند و در یکی از دو سوی بحث قرار می گرفتند.^{۱۲۹}

۱۲۹. نمونه هایی از این بحثها را در «طبقات الشافعیه، ج ۱، صص ۲۰۵-۲۱۵، بنگرید. مأمون مسلک معتزلیان را برگزید که دیدگاهها و سخنانشان جز همه ی مردم بود (خیاط معتزلی: الانتصار والرد علی ابن الراوندی، ص ۷۲). پیوستن مأمون به اینان، سرفصل نوینی در مذهبشان بود تا آنجا که دولت، دولت آنان شد و سخن، سخن آنان. معتزلیان جز بر منطق و نیروی استدلال و رسایی دلیل تکیه نمی کردند و هرگاه مناظره کننده از پاسخ فرومی ماند و بینش آنان را در پی ناتوانی از ادامه ی مناظره نمی پذیرفت، درخور شکنجه بود، چرا که مسلک مأمون بود. چون مناظره و جدل از مهمترین پایگاههای معتزلیان در گسترش دیدهایشان بود پایه ها و اصولی بنیاد ساختند که به راستی قاعده های دانش بحث و مناظره به شمار می آمدند. گویند روزی دو دانشمند کلام با هم روبه رو شدند. یکی از آندو گفت: مناظره ای داری؟ دیگری گفت: آری ولی شرایطی دارد: که خشمگین نشوی، شکفت زده نشوی، پرخاش نکنی، داوری نکنی، تا با تو سخن می گویم چهره از من برنگیری، مورد دعوی را دلیل قرار ندهی، به خود اجازه ی تفسیر آیه ای از قرآن را تا همان تفسیر را برابر مسلکم بر من روانداستی، بر خود روامداری و در پی راستگویی باشی و شناخت را گردن نهی و اینکه هر کدم از مناظره ی خود را بر این پایه بنیاد نهیم که حقیقت گمشده ی اوست و رهمون شدن هدفش» (صدیقی: محاضرات الادباء، ص ۱، ص ۴۵).

در روزگار مأمون بیشتر نشستهای بحث آزاد که با حضور شیعیان، منحدان طبیعت پرست، دوگانه پرستان (زردشتیان) و دیگران برگزار می شد با کامیابی معتزلیان پایان می یافت. «ابوهذیل غلاف» یا «صالح بن عبدالقدوس» به مناظره نشست. صالح به آنجا رسید که درباره ی جهان گفت: جهان از دو اصل کهن یعنی روشنایی و تاریکی ترکیب یافته است که هر دو با هم ناسازگارند و سپس آمیخته شده اند. «ابوهذیل» گفت: پس آمیختگی آنان همان دو است یا چیزی جز آندو؟ صالح پاسخ داد: آری می گویم همان دو (روشنایی و تاریکی) است. ابوهذیل گفت: پس می ریست ایندو آمیخته ای متضاد و ناسازگار باشند اگر در اینجا جز آندو معنی دیگری نباشد، و آن معنی به آندو بازنگردد. آنگاه صالح از گفتگو باز ایستاد و سرود:

ابالهدیل جزاک الله من رجل

فانت حقاً لعمری مفصل جدلی،

«ای ابوهذیل! خداوند ترا والایی پاداش فرماید

که به راستی، به جانم سوگند! قطع کننده ی جلدلهای منی»

پس صالح جهان را بدرود گفت. ابوهذیل با ابراهیم نظام که نوجوان بود بر او گذشت و او را بدو هدکس دید، پرسید: موجبی برای زاری و اندوه تو نمی بینم، مگر نه اینست که از دیدگاه تو انسان همچون کنت است (به هنگامی معین درومی شود). صالح گفت: برای این اندوهگینم که پسر کتاب «شکوک» را نخواند. ابوهذیل پرسید: کتاب شکوک چیست؟ پاسخ داد: کتابی که من نگاشته ام، هر کس آنرا بخواند بر آنچه بوده است دودل می شود تا آنجا که گمان می کند چیزی نبوده است و در آنچه نبوده است چنان دودل می گردد که می پندارد بوده است. هذیل گفت: پس تو در مرگ پسر ت دودل باش و چنان کن که گویی نمرده است، هر چند مرده است و هر چند او این کتاب را نخوانده است دودلی نشان ده که بی شک خوانده است!! (احمد بن یحیی المرتضی: المئینه والأمل، ص ۲۷).

بسیاری از معتزلیان با فلسفه ی یونانی بستگی داشتند و از آن بهره ها گرفتند که این خود آنان را در کامیابی و

در یکی از بحثها آزاد ادبی که در روزگار «واثق» میان «مُخارق» و «حسین بن ضحاک» برگزار گردید، نخستین بر آن بود که «ابوالعتاهیه» از «ابونواس بشار» شاعرتر است و دومین وارونه‌ی آنرا می‌گفت. هر کدام از ایندو به دفاع از دیدگاه خود پرداختند و آنگاه «ابومحلم» که از سوی «واثق» به داوری برگزیده شده بود نظر خود را به سود حسین بن ضحاک اعلام داشت و ابونواس را شاعرتر دانست.^{۱۳۰}

هنگامی که حکومت‌های وابسته یا شبه‌وابسته‌ی بسیاری در جهان اسلام سرپا گردیدند هر کدام در پشتیبانی از دانش به هم‌چشمی برمی‌خاستند و بدینگونه در بارها و کاخهای تازه در واقع کانونهای فرهنگ بودند.^{۱۳۱} آنها همان کاری را انجام می‌دادند که امروز دانشگاه‌ها انجام می‌دهند.^{۱۳۲} این کتاب گنجایش آنرا ندارد که بگذارد از تالارهای ادبی گوناگون که در آن روز آذین‌بخش بودند به گفتگو نشینیم و از اینرو تنها به گزارشی کوتاه بسنده می‌کنیم. تالار ادبی «ابوالفضل جعفری فرات» وزیر، در یکی از نشستهایش به سال ۳۲۶ هـ. گواه حضور «خالدی»، «ابن الإخشاد»، «کتبی»، «ابن ابی بشر»، «ابن رباح»، «ابن کعب»، «قُدامة بن جعفر»، «زُهدی»، «علی بن عیسی الجراح»، «ابن ابی فراس»، «ابن رشید»، «ابن محمد العزیز الهاشمی»، «ابن یحیی العلوی»، «ابوسعید السیرافی»، «ابن طُغج» — سفیر مصر —، «مرزبانی» — از دودمان سامان — و «ابو بشر متی» بود. ابن فرات خطاب به همگان جز «متی» آغاز سخن کرد. او پرسید آیا کسی از آنان آماده‌ی بحث با متی در باره‌ی اهمیت منطق است یا نه، ولی پاسخی نشنید. آنگاه او گفت: عقیده من آنست که بسیاری از شما پیروزمندان می‌توانید در این موضوع بحث کنید و رو به «سیرافی» کرد و ادامه داد: «ای ابوسعید! دیدگاه خود را روشن کن!» ابوسعید پذیره آمد؛ و گفتگویی دراز آهنگ و گیرا درگرفت. من خواننده را به کتاب الإمتاع

چیرگی در بحث‌های آزاد پس بر دیگر فزاده بود. حدیثی که ابومحلم عارف و ابراهیم نظام نامه می‌دادند. ایشان همچنین دیگر مدهات را برای بر سر آمدن بقیه‌های ضعف و درستی به بررسی و مطالعه گرفتند تا برای پاسخگویی و رد نویسی آماده شوند (متن تازی صص ۸۸-۸۹).

۱۳۰. الاغانی، ج ۶، ص ۱۸۶.

131. Khuda Baksh, Contribution to the History of Islamic Civilization, P. 184.

۱۳۲. احمد امین: ظهراً اسلام، ص ۲۸۷.

والمؤانسته ی ابوحیان توحیدی (جلد ۱، ص ۱۰۹-۱۲۲) مراجعه می‌دهم تا سراسر گفتگو و بحث را بنگرد. در اینجا یکی از بسیار مسائلی را که به بحث درآمد بازگو می‌کنم:

ابوسعید گفت: درباره‌ی این جمله چه می‌گویی که: «زید برترین برادران است» (زید افضل الإخوة). متی پاسخ داد: درست است. ابوسعید پرسید: اگر گفته شود: «زید برترین برادرانش است» چه می‌گویی؟ متی گفت: اینهم درست است. ابوسعید گفت: اشتباه کردی، نخستین جمله درست است و دومین نادرست. متی: چرا؟ ابوسعید: اینجا جای یاد دادن نیست، اگر به حلقه‌ی درس پیوندی، بهره‌خواهی گرفت. ابن فرات گفت: سخن خود را در شرح این مسأله تمام کن تا برای این نشست بهره‌مند افتد. ابوسعید گفت: جمله‌ی «زید برترین برادران است» درست است، زیرا جزء و یکی از آنان است چنانکه گویی «خرتو چابکترین خران است». جمله‌ی «زید برترین برادرانش است» درست نیست زیرا زید جزئی از برادرانش نیست و بنابراین جز او یند، چنانکه گویی خرتو چابکترین قاطران است.^{۱۳۳}

گفتگو از الامتاع والمؤانسة ما را بر تالار «ابن سعدان» (م: ۳۷۵ هـ.)، وزیر «صمصام الدوله»، می‌کشاند. «ابن سعدان» از ادیب بزرگ «ابوحیان توحیدی» (م: ۱۰۰۹ هـ.) خواست تا سر شبها را در مجلس او بگذارند. ابوحیان پذیرفت و آندو درباره‌ی وضع انسان، سرشت روح، شخصیت بزرگان معاصر، ویژگی‌های برجسته‌ی عرب در سنجش با ملیتهای دیگر، سودمندی نسبی حسابداری یا نامه‌نگاری برای فرمانروا، و برتری دستور زبان بر منطق به بحث می‌پرداختند.^{۱۳۴}

همه‌ی این بحثها و گفتگوها بعداً در «الامتاع والمؤانسة» در پی درخواست «ابوالوفای مهندس» (م: ۳۸۷ هـ.) گردآوری شد.^{۱۳۵} «ابن سعدان» تالاری ادبی داشت که معمولاً دانشمندان برجسته‌ی قرن بدان می‌پیوستند. او بالنده از گروه خود بود و می‌اندیشید که مجلس او از همه‌ی نشستهای ادبی

۱۳۳. استدلال سرفی در برابر پاسخ متی را از متن تالی کتاب (صص ۸۹-۹۰) آوردم. «منرجه»

134. Von Grunebaum, the Journal of General Education, vol. IV, No. 1, October 1949

۱۳۵. دیباچه‌ی احمد امین بر «الامتاع والمؤانسة».

همانند بهتر است. «این گروه بی همانندی است»، او گفت «مطمئناً مجمع مُهَلَبی» با یک تن از دوستان ما، در ارزش، برابر نیست؛ از آن میان «ابن عمید» آرزو دارد تا به درجه‌ی جوانترین عضو ما برسد و گروه «صاحب بن عبّاد» چیزی جز استدلال غلط نمی داند.»^{۱۳۶}

استاد «گیب Gibb» زیر عنوان «حلقه‌ی درس سیف الدوله» می گوید: «برای چند سال، جریان عمده‌ی ادبیات تازی در سوریه‌ی شمالی، در حلب، قرار می گیرد که جایگاه حمدانیان شیعه - یک حکومت بسیار کوچک عرب - بود. سیف الدوله‌ی حمدانی گروهی گرد خود فراهم آورد که در استعداد چند جانبه کمتر همتا داشت. بخشش و دهش او تا اندازه‌ای همه‌ی ادیبان و دانشمندان هم‌روزگارش را به سوی خود کشانید و نام او را بلندآوازه و جاویدان ساخت.»^{۱۳۷}

محمود غزنوی شیفته‌ی شکوه و منزلتی بود که یک فرمانروا را درخور می نمود. کاخ او دیدارگاه فرهنگ ادبی و علمی آن روز بود.^{۱۳۸}

«انجمن نابغه‌های ادبی او دربرگیرنده‌ی تاریخ نویس عرب «عُتبی»، عالم و تاریخ‌نگار برجسته بیرونی و شاعر نامبردار ایرانی فردوسی بود.»^{۱۳۹} کمی پس از آن، غزالی در حضور نظام‌الملک وزیر در یک بحث آزاد شرکت جست و بر حریف خود چیره آمد و آنگاه از سوی وزیر یاد شده به استادی نظامیه‌ی بغداد گمارده شد.^{۱۴۰}

در دربار «نورالدین زنگی» دانشمندان جایگاهی والا داشتند. گذشته از برجستگان بومی، دانشمندان بیگانه چه بسا از راه‌های دور دعوت به آمدن می شدند تا در زیر چتر پشتیبانی او به پژوهش پردازند.^{۱۴۱}

۱۳۶. اوجان: الصداقه والصدیق، ص ۳۳.

137. Gibb, Arabic Literature, P. 61

138. Nicholson, A Literary History of the Arabs, P. 269.

139. Hitti, History of the Arabs, P. 465.

«عینی» می گوید که سلطان محمود دوستدار دانش و دانشوران بود و آنان را می نواخت و در نزد او مناظره‌هایی دراز انجام می پذیرفت (العینی: عقدالجمان، ج ۱۶، برگ ۲۹۷، دستنویس در مصر) [متن تازی، ص ۹۲].

۱۴۰. زندگی‌نامه‌ی غزالی در آغاز کتاب «الاحیاء»، ج ۱، ص ۳. پیوسته مناظره‌هایی میان ابواسحاق شیرازی و امام الحرمین ابوالمعالی جوینی در حضور نظام‌الملک جریان داشت (ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۸۱).

۱۴۱. جمال‌الدین بن واصل: مُفَرَّجُ الْكُرُوبِ فِي أَخْبَارِ بَنِي إِتُوبِ، برگ ۱۶۵، دستنویس در کتابخانه‌ی دانشگاه کمبریج، شماره‌ی

اکنون به مصر بازمی گردیم تا روزنه‌ای کوچک برای شرح تالارهای ادبی آنجا بگشاییم. از روزگار «طولونیان» — نخستین دولت مستقلی که از هنگام آمدن عربها به مصر در این کشور روی کار آمد — تالارهای ادبی کار خود را آغاز کردند. «ابن زولاق» می گوید که در روزگار طولونیان و اخشیدیان مدرسه‌ها وجود نداشتند و در خانه‌های امیران، وزیران و دانشمندان تدریس انجام می گرفت. ۱۴۲

در دربار «اخشیدیان» هر شب یک بررسی تاریخی روی می داد. «کافور اخشیدی» در همین دربار دانش آموخت. ۱۴۳ «ابوالمسک کافور» تا بدان درجه از فرهنگ رسید که آموزش پسران اخشید بدو سپرده شد. ۱۴۴ بعداً که کافور شغل سرورش را به چنگ آورد پشتیبان دانش شد و تالار ادبی او بنا داشتن (متبتی)، در میانه‌ی ادیبانش، آذین یافت. ۱۴۵

در هر حال تالارهای طولونیان و اخشیدیان تحت الشعاع تالارهای شکوهمند فاطمیان قرار گرفتند. خلفای فاطمی چه بسیار نشستهای دانشی برگزار می کردند که استادان مدارس در آن شرکت داشتند و برابر با گونه‌گون رشته‌های تخصصی خود در گروه‌های منطق دانان، فقیهان، ریاضی دانان و پزشکان پخش می شدند و جامه‌ها (رداها)ی استادی خود را (که «خِلْعَة» نام داشت) می پوشیدند. ۱۴۶ این قباها بی همانند به رداهایی که امروز تحصیلکردگان درجه‌های بالای دانشگاهی می پوشند نبود.

در خانه‌ی «یعقوب بن کلس» سه‌شنبه‌ها تالارهای ادبی برگزار بود و قاضیان، فقیهان و جدلیان (دیالکتیک‌شناسان) گرد می آمدند و طبعاً میان این دانشمندان بحث آزاد و گفتگو درمی گرفت. ۱۴۷

یکی از نشستهای ادبی «الحاکم بامرالله» در ۴۰۳ هـ. برگزار شد که دانشمندان نامآور در حساب، منطق، فقه، پزشکی و دیگر علوم بدانجا فراخوانده شده بودند. آنان به بحث و گفتگو پرداختند و در پایان خلیفه، با دادن پاداشهای

۱۴۲. ابن زولاق: أخبار سیوبه المصری، ص ۱۹.

۱۴۳. دکتر حسن ابراهیم: تاریخ الاسلام السیاسة، ج ۳، ص ۲۳۹.

۱۴۴. ابن خلیکان، ج ۱، ص ۶۱۴.

۱۴۵. محمد عتّان: الحاکم بامرالله، ص ۲۳۰.

۱۴۶. سید امیرعلی: تاریخ کوتاهی از مسلمانان، ص ۴۱۶. ۱۴۷. مقریزی: الخطط، ج ۲، ص ۳۴۱.

گرانبها و جامه های نیکو، همه ی آنان را نواخت. ۱۴۸
 دربار «ملک صالح طلائع بن زُرَیک» چهره های بزرگ ادب و دانشمندان آن روز را به سوی خود می کشاند. «عمارهی یمنی» در این باره چنین می نگارد: «هرکدام از این دانشمندان مردان برجسته ای بودند با دانشی بالا و شخصیتی والا. من روشهای آنها پذیرفتم و از آگاهی و پیشرفت آنان بهره ها گرفتم تا اینکه اجازه یافتم به جرگه ی آنان درآیم و در نشستهایشان راه یابم. ۱۴۹ این نشستها بارها برگزار شد و «ملک صالح» چه بسیار شبها شعر خود را می خواند. ۱۵۰ در یکی از نشستها که به مناسبتی برگزار شده بود، یکی از حاضران شعری خواند آهنگین ولی عامیانه. آنگاه «ملک صالح» به هرکدام از گروه ها پیشنهاد کرد تا معنای آن شعر را در قالب شعر فصیح تازی بریزند، چندان نیاید که چند بیت شعر عالی سروده شد و شعر خود «ملک» گوی زیبایی را ربود. ۱۵۱

۱۴۸. دکتر حسن ابراهیم: المقاطع فی مصر، ص ۱۳۷.

۱۴۹. عمارة: المکت العصرية، ص ۲۵.

۱۵۰. ابن نعزی بردی: التجوه الرهرة، ج ۵، ص ۳۱۳.

۱۵۱. عنی بن ظافر: بدیع البدائع، ص ۱۳۳. در نشستهای ادبی «ملک صالح» کسی چون «ابوالمعالی عبدالعزیز بن حباب قاضی»، «موفق بن حلال»، «ابن قاموس» «مهذب بن زبیر» و دیگران شرکت می جستند. به شعری که آهنگین ولی عامیانه بود عراقی «زکالیس» و مصریان «کان و کان» می گویند. آن دو بیت این بود:

تأریب صوعی ویاغریق فی دموع = آتش مدان پهلو به، و من در اشکهای غوطه ورم

کتی فتنة قندیل اموت غریق و حریق = گویی من فتنه ی چراغی آو یزانه که در حال غرق و سوزش می میرم

«حبیب ابوالمعالی عبدالعزیز بن حباب» سرود:

ولیه من الزفرات لفرج صوعی ولیه من الفترات لفرج بحار
 لغرم گرم او مانند لهب آذرخس ها است و اشکهای او موج دریا است
 کذابة القندیل فذر هلكها مابین ماء فی الزجاج وبار

همچون فتنه ی قندیل - که ز بودیس بوسه سده است در میانه ی آب در نیسته و آتش

خاصی بهت من ز سوز بیگونه سحر است

کأنی وقد سألت رسول مدامعی فذکت حریماً فی الحتا و الثراب
 گویی چون من سب که لشکری روان من آتشی زد درون دن و سیاهام
 ذنابة قندیل تعوم بمائها وتشعل فیها النار من کل جانب
 فتنه ی قندیل در آب خود شناور است و زیاته ی آتش از هر سو آتزا فرامی گردد

و صالح سرود:

وإذا أشتت العربین الضالمی فابتنها من غیرنی بسبول
 هنگامی که در پهلو به آتش درمی گیرد ز انک خود به دیدارش می روم پس من آتشم، بلکه غرق شده ام و مانند فتنه ی قندیل اینچ و آنچ می میرم»

فان الحریق بل الغریق اموت فی هذا وذا، کذابة القندیل

یک نشست ادبی در خانه‌ی «القاضی الفاضل»، وزیر نامبردار، برگزار می‌شد و در میان کسانی که بدانجا می‌رفتند شاهزاده «عزالدین فرخ‌شاه» و «تاج‌الدین کندی» دانشمند به چشم می‌خوردند. کندی چنان استعداد خود را نشان داد که عزالدین او را با خود برد و خانه‌ای شکوهمند برایش آماده ساخت و از آن هنگام او یکی از چراغهای فروزان در تالارهای ادبی ایوبی شد.^{۱۵۲} در میان ایوبیان، به جز القاضی الفاضل، کسانی چون «ملک معظم عیسی» فرمانروایی دمشق و فلسطین و دیگران نیز دارای نشستها و تالارهای ادبی بودند. در روزگار مملوکان (ممالیک) فعالیت‌های تالارهای ادبی ادامه یافت و من تنها به یادآوری گردآمده‌ای گیرا از بحثها و گفتگوهای که دکتر «عبدالوهاب عزام» مصری زیر نام مجالس السلطان الغوری، (چاپ لجنة التألیف، قاهره ۱۹۴۱) ویراسته است بسنده می‌کنم.

۷ - بیابان (بادیه)

زبان تازی رسانه‌ی آگاهی و فرهنگ تازیان پیش از اسلام بود و آوندی برای شعر، سخنوری و مثل‌هایشان. تازیان با داشتن بزرگترین ستایش برای بیان ادبی، به دست شاعران و سخنوران، یا به جنگ کشیده می‌شدند یا به صلح. این نقش سترگ زبان آنان، در روزگار اسلام، به دست تازیان ادامه و حتی افزایش یافت، چراکه پیامبر فرزندی بود از یک خاندان ناب عرب و قرآن به زبان تازی است.

زبان تازی همپای سپاهیان مسلمان، که به سرزمینهای بیزانس و ایران گام می‌نهادند، روان بود و پیروزی اسلام پیروزی این زبان بود. این گسترش پهناور زبان تازی رو بهمرفته سودمند نبود، زیرا زبان به تباهی کشیده شد که در زیر خواهد آمد:

در اینجا بر روی دو عامل بایستی تأکید کرد و این بخش بر آندو تکیه

دارد:

۱ - تاریخ تباہی (ناسرگی) زبان تازی، اگرچه به میزانی محدود، پیش از گشودن سرزمینهای بیگانه چهره بسته بود و دستاورد پیوند بازرگانی میان عربها و ناعربها بود.

۲ - این نادرستی ها چنان ننگی بزرگ دانسته می شدند که هیچگاه از آن چشم پوشی نمی شد.

عربی در حضور پیامبر اشتباهی اصطلاحی کرد؛ آنگاه پیامبر به کسانی که گیرد او بودند فرمود: «برادر خود را راهنمایی کنید که گمراه شده است.»^{۱۵۳} جلوتر از روزگار «عمر» پیوند میان عربها و بیگانگان بسیار گسترده بود. مراکز امپراطوری اسلامی: مدینه، دمشق و بعداً بغداد، جاهایی بین المللی بودند. دیگر شهرها مانند کوفه و بصره دارای بیگانگان بسیاری بودند، به ویژه انبوهی از اسیران ایرانی که به اسلام گرویده بودند.^{۱۵۴} زنانی بسیار از ملیتهای بیگانه وجود داشتند و کم کم زناشویی تزاذهای گوناگون افزونی می گرفت. گذشته از آمیختگی همیشگی در شهرها، روستاها و کشورها، حج گزاران از گونه گون تزاذهای برای مدتی نه کوتاه (اندهفته) در مکانهای مقدس گرد می آمدند. البته عربی زبان تفاهم بود، ولی چون برای بیگانگان محال بود که قواعد پیچیده ی زبان تازی را رعایت کنندزیک زبان تازه و دست و پا شکسته ی تازی پدید آمد و رواج یافت که^{۱۵۵} «جاحظ» آنرا «زبان نیمه پرورده (المؤلّدين) و مردم عامی» می خواند.^{۱۵۶}

پیش از اینکه در این زمینه گامی فراتر نهم می خواهم نمونه هایی داستانی بازگو کنم که سرگذشت ناسرگی و تباہی زبان را نشان می دهند و شرمی که این نادرستی ها به همراه آوردند:

«حسین بن الحر» به دست دبیرش، نامه ای به عمر بن خطاب نگاشت. دبیر در نامه مرتکب اشتباهی دستوری شد. عمر نامه را برای حسین پس فرستاد و از او خواست تا نوشتگر را یک ضربه تازیانه بزند.^{۱۵۷}

۱۵۳. احمد امین: ضحی الاسلام، ج ۲، ص ۲۵۲.

154. Wellhausen. The Arab Kingdom and its Fall, tr. by Margaret Weir. P. 71.

۱۵۵. ابن الانباری: طبقات الادباء، صص ۴ و ۱۰.

۱۵۶. جاحظ: البیان والتبیین، ج ۱، ص ۶۸.

۱۵۷. نویسنده در متن تازی ص ۹۸ به دبیر ابوموسی اشعری این اشتباه را پیوند می دهد، بی آنکه نام او را بیاورد و

روزی یک عرب بیابانی به بازاری درآمد و دید که زبان فصیح و درست، به دست سوداگران، اندکی فراموش شده است؛ او آنگاه گفت: «سُبْحَانَ اللَّهِ! اینان حتی به هنگام ارتکاب چنین اشتباهاتی دستوری به سوداگری و کسب زیست مایه می پردازند!»^{۱۵۸}

یکبار هنگامی که «زیاد» سرگرم برطرف کردن کشمکشها میان مردم زبردست خود بود مردی آمد و علیه برادرش، که همه ی میراث پدرتازه مرده اش را غصب کرده بود، شکایت کرد. گناه این مرد این بود که نادرستی های فراوان دستوری در درخواست و شکایت خود مرتکب شد؛ از اینرو «زیاد» به او گفت: «آنچه در زبان خود گم کرده ای جدی تر و زیانبارتر از باختن دارایی توست.»^{۱۵۹}

«بشیر بن عبیدالله» این جمله را روی انگشتری خود نوشت: «بشیر بن عبیدالله مشرک نیست» ولی اصطلاحاً این جمله درست نبود. پدر بشیر چشمش به آن افتاد و اعلام داشت که این جمله از شرک ننگین تر است.^{۱۶۰}

گفته شده است که «مسلمة بن عبدالملک» گفت: نادرستی در سخن گفتن از آبله بر چهره داشتن زشت تر است.^{۱۶۱}

سرانجام هنگامی که «الحسن» دانست که یکی از فرماندهان عادت به کاربرد نادرستی های زبانی دارد اعلام داشت باید بی درنگ آن فرمانده از کار برکنار شود.^{۱۶۲}

«ابن خلدون» درباره ی نبوغ نهادی (ملکه) عربها که با پیوند میان آنان و ناعربان گزند یافته است سخن می گوید و تاریخ آنرا از آمدن اسلام، که آمیختگی با ناعرب به دنبال کشورگشایی ها افزونی یافت، می داند.^{۱۶۳} در واقع گزارشهایی از عربهای گذشته در دست داریم که نشان می دهند حتی فرزندان

می گوید دبیر ابوموسی به عمر نوشت: «من ابوموسی» (به جای من ابی موسی). «مترجم». البیان والتبیین، ج ۲، ص ۴، چاپ ۱۳۱۱ ج ۲، ص ۱۵۹، ابن عبدالبر: ادب المجالسة، برگ ۵۵ (دستویس در مصر)، العقد الفرید، ج ۱، ص ۱۸.

۱۵۸. ابن قتیبه: عیون الاخبار،

۱۵۹. جاحظ: البیان والتبیین، ج ۲، ص ۵، چاپ ۱۳۱۱.

۱۶۰. همان کتاب، ج ۲، ص ۱۱۲.

۱۶۱. ابن قتیبه: عیون الاخبار، ج ۲، ص ۱۵۸ و ابن عبدالبر، برگ ۵۵ آ.

۱۶۲. ابن عبدالبر: العقد الفرید، ج ۲، ص ۱۸.

۱۶۳. مقلمه، ص ۴۰۳.

دچار چنین نادرستی هایی دستوری و زبانی می شدند. برای نمونه، از «ولید اول»، «حجاج بن یوسف»، «ابوحنیفه»، «بشر المرّیسی» و «شیب بن شیبه» در میان دیگران می توان یاد کرد. ۱۶۴ در برخی موارد این نادرستی ها در خواندن قرآن روی می داد و بارها معنی آنرا سراسر دیگرگون می ساخت و اگر در این کار آهنگ و نیتی می بود دلالت بر کافر بودن خواننده می داشت. ۱۶۵

در این میانه بیابان (بادیه) که بیگانگان رابه سوی خود نمی کشید تنها میهن زبان درست گردید. چون بدویان در صحرا تنها ماندند طبعاً تژاد سره‌ی تازی و زبان پیش از اسلام را نگهداری کردند.

در مناظره‌ی دستور زبانی میان «کسانی» و «سیبویه»، که پیشتر گفته آمد، حاضران در آن نشست اعلام کردند که نظریک بیابانی (بدوی) در مسأله‌ی مورد بحث تصمیم پایانی خواهد بود. یک بیابانی آوردند ولی «امین»، خلیفه‌ی عباسی، از او خواست تا از کسی که نادرست می گفت (= کسانی) پشتیبانی کند. آن بیابانی پذیرفت، ولی بیمنای خود را از اینکه مبادا زبانش فرمان نگیرد و به آن تلفظ برنگردد بیان داشت. ۱۶۶

در اینجا زبان سره و درست را از این مردم بیابانی می آموختند. آنان از موقع خود سود می جستند و به روستاها و شهرهای بزرگ می آمدند و به آموختن می پرداختند. «التدیم» صورت کاملی از بیابانیان نامبرداری که به شهرها آمدند و آموزش زبان را به عنوان پیشه پذیرفتند به دست می دهد؛ که از میان آنان به کسان زیر اشاره می کنیم:

«ابوالبیتا الریاحی»، که به بصره آمد و در آنجا بیشتر به آموزش کودکان، در برابر دریافت دستمزد، می پرداخت؛ ۱۶۷ «ابو جاموس ثور بن یزید»

۱۶۴. بنگرید به «تغذ القریب»، ج ۲، صص ۱۸-۲۰، این فقیه، ج ۲، ص ۱۵۹، البیان، ج ۳، صص ۳-۵، چاپ ۱۳۱۱.

۱۶۵. من الأدبیری: طبقات الأدباء، ص ۸؛ البیان، ج ۲، صص ۱۱۳-۱۱۴. برای نمونه آیه ۲۴ از سوره‌ی حشر را که می فرماید: «هو الله الخالق الباری المصور» (او خدای آفریننده‌ی پدیدآورنده‌ی تصویرگر است) به جای «مصور» «مصور» (تصویر شده) می خواند. در نمونه‌ای دیگر، مردی برای یک بیابانی قرآن می خواند و در سوره‌ی «برائت» این آیه را به نادرستی آموزش داد: «ان الله برئ من المشرکین ورسوله» (خداوند از مشرکان بیزار است و پیامبر او هم بیزار است). به جای «رسوله» رسوله خواند یعنی خداوند از مشرکان و پیامبرش بیزار است. آن بیابانی پس از شنیدن این تلفظ گفت: اگر خداوند از پیامبرش بیزار باشد من هم بیزار خواهم بود!! (متن تازی، صص ۹۸-۹۹).

۱۶۶. الفهرست، ص ۶۶.

۱۶۷. ابن خلکان، ج ۱، ص ۵۴۹.

که او هم به بصره درآمد و «ابن مقفع» فصاحت را از او یاد گرفت؛ ۱۶۸
 «ابوالعمیثیل عبدالله بن خُلید» به خراسان رفت و آموزگار پسران «عبدالله طاهر»
 بود؛ ۱۶۹ «عبدالله بن عمرو بن ابی صُبْح» به بغداد آمد و بسیاری از دانشمندان،
 بنام شاگردان او بودند. ۱۷۰

بسیاری از مردم در روستاها و شهرها به حلقه زدن بر گرد یک بیابانی و
 گوش دادن به او خشنود بودند، ولی کسانی که دارایی داشتند مانند امیران، و نیز
 دانشمندان بلندپرواز به خود بیابان (بادیه)، که در آن هنگام نقش گونه ای مدرسه
 را بازی می کرد، می رفتند. ۱۷۱ آنها می خواستند از شنیدن زبان شکسته که
 فراگرد آنان پراکنده شده بود پرهیز کنند و در همان هنگام چند سالی در زادگاه
 زبان تازی به سر برند. «حِتی Hiti» درباره ی امیران اموی می گوید:
 «بیابان— صحرای سوریه— نقش مدرسه ای را بازی می کرد که پسران جوان خود
 را برای فراگیری زبان تازی سره بدانجا می فرستادند تا در شعر و ادب توانا و
 صاحب ذوق شوند. «معاویه» جانشین آینده ی خود— «یزید» را بدانجا
 فرستاد.» ۱۷۲ «ولید بن عبدالملک» به بیابان فرستاده نشد و از اینرو پیوسته در
 سخن گفتن اشتباه می کرد. ۱۷۳ گویند پدرش گفته است: «از اینکه دوستی
 بیش از اندازه ی ما به ولید او را از فرستادن به بادیه بازداشت ما را می آزارد.» ۱۷۴
 نه تنها امیران بنی امیه که برخی از عباسیان نیز مانند «معتصم» به همین
 منظور به بادیه فرستاده شدند. ۱۷۵

از میان دانشمندان بسیاری که برای یادگیری به این آموزشگاه رفتند از
 این ناماوران یاد می کنیم:

«خلیل بن احمد» (م: ۱۶۰ هـ.) که یکبار از او پرسیدند دانش گسترده ی

۱۶۸. همان کتاب، ص ۶۷.

۱۶۹. همان کتاب، ص ۷۲.

۱۷۰. همان کتاب، ص ۷۳.

171. Encyclopedia of Education, Vol. III, P. 1112.

172. Hiti, The History of the Arabs, P. 253.

۱۷۳. العقد الفرید، ج ۲، ص ۱۸.

۱۷۴. همان کتاب، ج ۲، ص ۱۹.

۱۷۵. همان کتاب، ج ۱، ص ۳۶۵.

خود را از کجا آورده است و او پاسخ داد: «از بیابانهای حجاز، نجد و تیهامه.»^{۱۷۶} «بشار بن بُرد» (م: ۱۶۷ هـ.) تنها شاعری بود که هیچگاه، حتی یکبار، به نادرستی در زبان نیفتاد. او نشانه‌های این برجستگی خود را بر همه‌ی هم‌روزگاران‌ش چنین بیان می‌کند: «من در اینجا زاده شدم و در میان هشتاد شیخ فصیح زبانِ قبیله‌ی بنی عُقیل و زنانشان که چه بسا فصیح‌تر از مردانشان بودند پرورش یافتم.

هیچکدام از این گروه‌های نادرستی نمی‌گویند. هنگامی که بالغ شدم به بیابان رفتم و تا به مردی رسیدم (به میان‌سالگی رسیدم) در آنجا ماندم. پس چگونه در سُرایش و گویش خطا کنم؟»^{۱۷۷}

«کِسائی» (م: ۱۸۲ هـ.) به بیابان رفت، و جز آنچه به یاد سپرد، در نگارش از بیابانیان پنجاه شیشه جوهر به کار برد.^{۱۷۸}

«شافعی» (م: ۲۰۴ هـ.) مکه را به سوی بادیه ترک گفت و به قبیله‌ی هُذَیل پیوست و تا فراگیری فصاحت و آداب و رسوم آنان همانجا ماند و همینکه به مکه بازگشت آغاز به سرودن شعر و بازگویی گزاره‌ها، سرگذشتها و آداب تازیان کرد.^{۱۷۹}

«ابوالفضل عباس بن الریاشی» (م: ۲۵۷ هـ.) می‌باید که دانش خود را از بیابانیانِ نا شهرگرا فرا گرفته است و حال آنکه دیگران از شهرنشینان آموخته‌اند.^{۱۸۰}

گذشته از آنکه بیابان‌نشینان زبان ناب و درست را به کار می‌بردند، چهره‌های برجسته‌ای از آنان می‌نشستند و برای شنوندگانی که گirdاگردشان حلقه زده بودند شعرهای خوب و تاریخ و سرگذشت کهن عربان را بازگو می‌کردند. «ابوملک عمرو بن کرَکَرَه»، «ابوثروان عُکلی» و «ابوهندام کلاب بن حمزه» نمونه‌های اندکی بودند از این آموزگاران.^{۱۸۱}

۱۷۶. ابن‌الانباری: طبقات الادباء، ص ۸۳.

۱۷۷. الأغانی، ج ۳، ص ۲۶.

۱۷۸. ابن‌الانباری: طبقات الادباء، صص ۸۳-۸۴.

۱۷۹. یاقوت: معجم الادباء، ج ۶، ص ۳۶۹.

۱۸۰. نگاه کنید به کتابهای او در «الفهرست» ص ۸۶.

۱۸۱. فهرست. به ترتیب صفحه‌های ۶۶، ۶۹ و ۱۲۲.

۸ - مسجد

اکنون به جایگاه اصلی برای آموزش اسلامی گام می نهیم، چرا که حلقه های درس در آغاز اسلام در مسجد برپا می شد و بی آنکه درنگی داشته باشد سده ها گذشته اند و تا امروز این کوشایی پویا را به گواهی نشسته ایم. چون آموزش اسلامی در چند دهه ی نخست، بیشتر، راهنمایی های دینی وابسته به عقیده های مذهبی را دربر داشت، از اینرو مسجدها که جایگاه پرستش بودند، می بایست برای هدفهای آموزشی به کار روند.

مسلمانان در آغاز اسلام نیازی فوری به داشتن جایی که دین خود را پیاده کنند احساس کردند و دریافتند که خانه های تنگ و کوچک درخور گردآمدن آنان نیست. شاید آنان زیر تأثیر خدمات و مراسم دینی، که در دیرها و کلیساهای همسایه برگزار می شد، قرار گرفته بودند. احتمال بیشتر اینکه ریشه ی بنیاد مسجدها به وجود کهن ساختمان دینی عربها (کعبه) بستگی داشت. کعبه را خانه ی خدا می دانستند و مردم مراسم حج خود را در آنجا به جا می آوردند و جشنها و آیین های دینی در آنجا انجام می گرفت.^{۱۸۲} «بیت الحرام» در چشم همه ی تازیان، چه مشرک و چه خداپرست، مکانی مقدس بود، و پس از اسلام، مسلمانان این وضع را نگاهداشتند و هرگاه می توانستند در آنجا به پرستش و نیایش، برابر اصول دین خود، می پرداختند.^{۱۸۳} «ابن هشام» بیان می کند که پیامبر(ص) به هنگام هجرت از مکه نگاهی به کعبه انداخت و فرمود «به خدا سوگند! تو دوست داشتنی ترین زمین خدا در نزد منی و دوست داشتنی ترین زمین در چشم خدایی. اگر ناگزیر به ترک تو نبودم [زیرا کشته خواهم شد] از تو جدا نمی شدم.»^{۱۸۴} پس طبیعی بود که مسلمانان می بایست جایگاهی همانند برای پرستش بیابند. در نتیجه پیامبر(ص) حتی در سر راه خود به مدینه، به هنگام

۱۸۲. شهرستانی: المثل والنحل، صص ۴۴۲-۴۴۳.

۱۸۳. ابن هشام، ج ۱، ص ۲۱۸.

۱۸۴. شهیلی: الروض الألف، ج ۲، ص ۳.

مهاجرت، سنگ بنای مسجد «قُبا» را گذاشت: نخستین مسجد در اسلام. ۱۸۵
 هنگامی که پیامبر (ص) به مدینه رسید مسجد خود را به زودی در «مِرْبَد» بنیاد
 نهاد و خود، برای تشویق مهاجران و انصار به کوشش و تندکاری، به کار کردن
 پرداخت. پیامبر (ص) در این مسجد به یاران خویش دانستی های دینی و دنیایی
 می آموخت. ۱۸۶

برای پی بردن به اهمیت مسجد در آن روزها، بایستی به یاد سپرد که
 مسجدها کانونهای سیاسی، دادگاه های دادرسی، نهادهای آموزشی و فراتر از همه
 جایگاه های پرستش و نیایش بودند. پس بدینگونه بنیادگذاری یک مسجد،
 هرکجا اسلام گام می نهاد، ضروری بود و در هر جا، چه مسلمانان آنرا فتح
 می کردند یا می ساختند، به زودی و بی درنگ مسجدی ساخته می شد. بازگوشده
 است که «عمر بن خطاب» به استانداران خود در بصره (= ابوموسی)، کوفه
 (= سعد ابی وقاص)، سوریه و مصر (= عمرو بن عاص) فرمان نامه ای فرستاد تا
 هرکدام مسجد جامعی بسازند که مردم آن شهر برای برگزاری نماز آدینه در آنجا
 گرد آیند. گذشته از «جامع» برای نماز جمعه، به هر قبیله ای سفارش شد تا برای
 خود مسجدی بسازد. ۱۸۷ بدینگونه شماره ی مسجدها، به ویژه در مراکز شهرها، به
 تندی افزایش یافت تا آنجا که «یعقوبی» ادعا می کند در سده ی سوم هجری
 سی هزار مسجد در بغداد برشمرده است. ۱۸۸

در مصر روند بنیاد جامع گُند بود. «عمرو بن عاص» جامعی ساخت که
 به زودی پس از فتح مصر نام او را بر خود داشته است. تا ۱۳۳ هـ. شهر «فسطاط»
 تنها مسجد عمرو را داشت. در آن سال «عبدالله بن علی بن عبدالله بن عباس»،
 فرماندهی دسته ای از سپاهیان عباسی، به مصر درآمد. «مروان بن محمد»،

۱۸۵. س توبه، آیه ی ۱۰۹؛ ابن هشام، ج ۲، ص ۱۱، طبری، ج ۱-۳، ص ۱۲۴. آنجا که «بلادری» شرح می دهد که این
 مسجد به دست مهاجرانی که پیش از پیامبر به مکه رسیدند بنیاد یافت، بنگرید به ص ۱۷ فتوح البلدان.

۱۸۶. بلادری: ص ۲۰؛ ابن هشام، ج ۳، ص ۱۳؛ طبری، ج ۱-۳، ص ۱۲۵۹. بلادری و ابن هشام روایتهای دیگری بازگو
 می کنند که نشان می دهند آیه ی ۱۰۹ سوره ی توبه درباره ی مسجد «مربد» فرود آمده است و نه مسجد «قبا» (متن
 تازی، ص ۱۰۳).

۱۸۷. مقریزی: الخطط، ج ۲، ص ۲۴۶؛ شیوطی: حسن المحاضرة، ج ۲، ص ۱۴۹.

۱۸۸. یعقوبی: البلدان، ص ۲۵۰. خواننده نباید یعقوبی را به گرافه گویی متهم کند زیرا مسجدها، به وارونه ی جامع ها،
 به راستی پراکنده بودند تا آنجا که به هر منزلی که اتافی برای نماز داشت مسجد (نمازخانه) می گفتند.

خلیفه‌ی اموی، پس از پیروزی عباسیان بر خراسان و شام به مصر گریخته بود. عبدالله در شمال فسطاط اردو زد. ساختمانهای نظامی، که در آن میان «جامع عسکر» بود، سرپا گردیدند. در سال ۲۶۵ هـ. «احمد بن طولون» مسجد خود را در «قطائع» پایه گذاشت. ۱۸۹ از آن پس نماز جمعه در جامع عسکر برگزار می شد. در ۳۶۰ هـ. «جوهر صقلی» مسجد نامبردار «الازهر» را پی افکند، و در «۳۷۸ هـ. به پژوهشها و بررسی های علمی و یرگی یافت و پیوسته تا کنون یکی از دانشگاه های مهم در اسلام بوده است.» ۱۹۰ چندی نگذشت که «الغزیز بالله» دست به ساختن مسجد دیگری زد، ولی مرگ گریبانش را گرفت و فرزند و جانشین او «الحاکم» آنرا به پایان رسانید. این مسجد را پس از او مسجد الحاکم می گفتند. همو جامع «مقس» و جامع «رشیده» را بنیاد نهاد. هنگامی که دودمان ایوبی به قدرت رسید مصر (قاهره) تنها دارای شش جامع بود. ۱۹۱

گذشته از این جامع ها برای نماز آدینه مسجدهای بسیاری برای نمازهای روزانه وجود داشتند. در روزگار «ابن جبیر» (م: ۶۱۴ هـ.) مصر انباشته از مسجد بود چنانکه می گفتند اسکندریه ۱۲ هزار مسجد داشت. ابن جبیر گزارش می دهد که این شماره گزافه نیست زیرا او توانسته بود در یک جا چهار یا پنج مسجد را بشمارد. ۱۹۲

در زمینه ی آموزش بر آنم تا به درازا درباره ی چند مسجد، از آنهمه بسیار، که به هدف ما یاری می رساند سخن گویم: ۱۹۳

جامع «منصور» در سال ۱۴۷ هـ. برای بنیاد شهر «بغداد»، «قصرالذهب» (کاخ طلا)، و مسجد «منصور» کار آغاز شد. ۱۹۴ هزینه ی ساختن آنها ۱۸ میلیون دینار بود. ۱۹۵ این مسجد در روزگار «هارون الرشید» بازسازی شد و در زمان

۱۸۹. محمد عکوش: تاریخ الجامع الطولونی: ص ۲۴، مصر ۱۹۲۷.

190. Lane Poole, Cairo, PP. 123-124.

۱۹۱. مقریزی: الخطط، ج ۲، صص ۲۴۴-۲۴۵؛ سیوطی: حسن المحاضرة، ج ۲، ص ۱۴۸.

۱۹۲. ابن جبیر: الرحلة، ص ۴۳.

۱۹۳. در اینجا ترتیب زمانی و تاریخ بنیاد مسجدها نادیده گرفته شده است و در طرح اصلی ما گفتگو از بغداد، و سوریه و مصر گنجانده شده است.

۱۹۴. یاقوت: معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۳۵. ۱۹۵. همان کتاب، ج ۲، ص ۲۳۵.

«مُعْتَصِد» گسترش یافت تا انبوه بیشتری از مردم را که بدانجا می آمدند در خود جای دهد.^{۱۹۶}

این مسجد برجسته ترین مدرسه و آرمان همه ی دانشمندان بود و چنان اهمیتی داشت که «خطیب بغدادی» در حج از آب زمزم نوشید و سه چیز از خدا خواست؛ یکی از آنها این بود که تدریس در این مسجد به او واگذار شود.^{۱۹۷} دانشجویان حنبلی می بایست این مسجد را به عنوان کانون فعالیت و آموزش خود در سراسر پنج سده در اختیار داشته باشند، زیرا در سال ۴۵۱ هـ. خطیب بغدادی، که یادش آمد، به دست آنان مورد حمله قرار گرفت و آسیب دید.^{۱۹۸} «کسائی» در این مسجد می نشست و درس می داد. «فراء»، «احمد بن سعدان»، «أحمر» و «اخفش» معمولاً از شاگردان او بودند.^{۱۹۹} یک دیدارکننده ی کوفی به این مسجد درآمد و دانشجویانی را دید که به استاد خود گوش فرامی دادند و استاد شعری عاطفی می خواند و اشک بر دو گونه اش روان بود. چون آن مرد کوفی این بدید به حلقه ی درس پیوست و آن شعرها را نگاشت و دانست که آن استاد «ابوالعتاهیه» بوده است.^{۲۰۰}

در این مسجد نیز کتاب الیاقوت، که اثری زبان شناسی است، نگارش «ابوعمر الزاهد» (م: ۳۴۵ هـ.)، نویسانده و بازبینی شد. نویسنده گفتگو از این موضوع را در محرم ۳۲۶ هـ. آغاز کرد.^{۲۰۱}

جامع «دمشق»: مسجد دمشق یکی از عجایب چهارگانه در سده های میانه دانسته می شد.^{۲۰۲} بگذارید چند قلم که به بنیاد آن بستگی پیدا می کند و توجیه کننده ی این تصور است، اگرچه تا اندازه ای، بازنویس کنم:

برای ساختن این مسجد «ولید بن عبدالملک» درآمد هفت ساله ی کشور

۱۹۶. خطیب بغدادی: تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۰۳.

۱۹۷. یاقوت، ج ۱، ص ۲۴۶.

۱۹۸. همان کتاب.

۱۹۹. همان کتاب، ج ۴، ص ۲۴۳.

۲۰۰. الاغانی، ج ۳، ص ۱۴۸. شعرها در دریغ از جوانی و فرارسیدن پیری اند.

۲۰۱. الندیم: الفهرست، ص ۱۱۳.

۲۰۲. ابن فقیه: البلدان، ص ۱۰۶.

را پرداخت کرد.

کار ساختمان مسجد هشت سال به درازا کشید. اسناد و صورت هزینه‌های ساختمان و گسترش مسجد را هجده شتر حمل می‌کردند. خوراک حبوبات و سبزی‌های کارگران در مدت کار شش هزار دینار هزینه دربر داشت.

این مسجد ششصد رشته‌ی زرین داشت که آویخته‌ها و چراغها را نگاهداری می‌کردند.

گفته‌اند از شگفتی‌های این مسجد همین بس که اگر کسی هر روز حتی اگر یکصد سال در آنجا بماند چیز تازه و شگفت می‌بیند.^{۲۰۳} این ساختمان، که چند تصویر از آن آورده‌ام (شکل‌های ۲۰۱) هنوز، به ویژه بخش کهن‌تر آن، آفرینشگر تأثیری شکوهمند است.

این مسجد یکی از کانون‌های آموزش بود. «ابن جبیر» گزارش می‌دهد که حلقه‌های تدریس بسیاری در این مسجد وجود داشتند و استادان آن دارای حقوق و روزانه‌ی بسنده و خوبی بودند. دانشجویان مالکی مذهب، و بیشتر از مغرب، در گوشه‌ی باختری مسجد می‌نشستند و از استادان بنام مالکی درس‌های خود را فرامی‌گرفتند. حلقه‌ی درسی که استادش به یک ستون معینی در این مسجد تکیه می‌زد اوقافی غنی داشت.^{۲۰۴} در سمت چپ و رودی به نام «باب البرید» یک مدرسه‌ی شافعی وجود داشت که در وسط آن یک حوض آب (استخر) قرار گرفته بود و آب در آن جریان داشت.^{۲۰۵} دانشجویان از جمعیت می‌گریختند و می‌کوشیدند تا گوشه‌هایی دنج و آرام که برای درس‌ها و انجام تکلیف درسی بی‌سروصدا سامان یافته بودند بیابند.^{۲۰۶} حلقه‌ی درس بسیار بزرگی به سال ۴۵۶ هـ. در این مسجد گرداگرد «خطیب بغدادی» بسته می‌شد و گفته‌اند که شنونده‌ی انبوهی به پای درس کشانده شده بودند.^{۲۰۷}

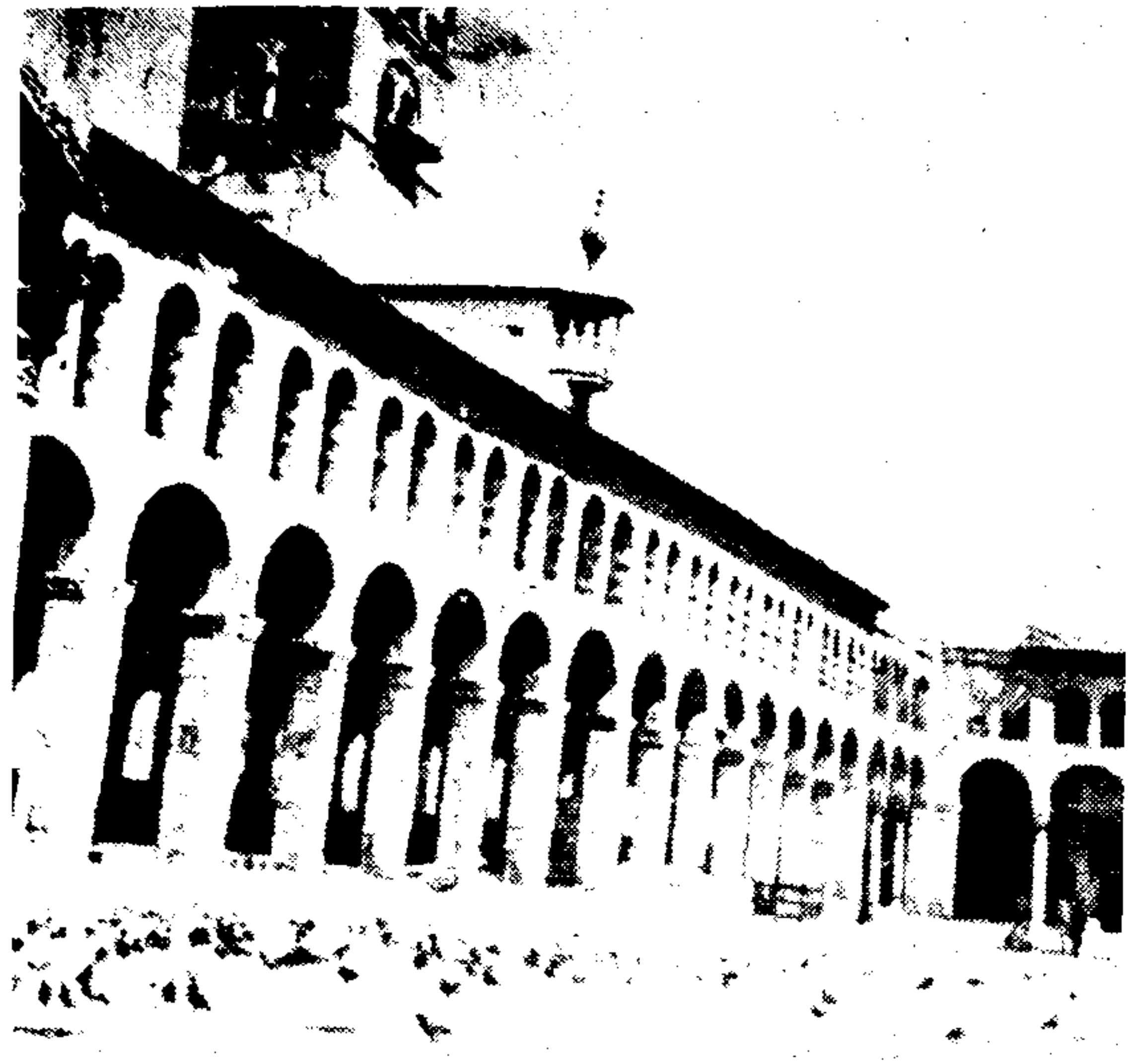
۲۰۳. ابن فقیه: البلدان، صص ۱۰۷-۱۰۸؛ همچنین بنگرید به یاقوت: معجم البلدان، ج ۴، صص ۷۶-۷۷.

۲۰۴. ابن جبیر: الرحلة، ص ۲۷۲.

۲۰۵. همان کتاب، ص ۲۷۱.

۲۰۶. همان کتاب، ص ۲۶۶.

۲۰۷. یاقوت: معجم الادباء، ج ۱، ص ۲۵۵.



شکل ۱:
نمایی از مسجد اموی در دمشق



شکل ۲:
نمایی دیگر از مسجد اموی در دمشق

جامع «عمرو»: «عمرو بن عاص» این مسجد را در سال ۲۱ هـ. بنیاد نهاد و پس از آن چند بار بازسازی و گسترش یافت. ۲۰۸ در آغاز سال ۳۸ هـ. «سلیمان بن عثر» در آنجا می نشست تا به حلّ و فصل کشمکشها به وسیله‌ی اندرز دادن به یاری داستانها و سرگذشتها پردازد. ۲۰۹ از آن پس این مسجد همچنان یک کانون فرهنگی و یک دادگاه دادرسی بود. «مقریزی» گزارش می دهد که پیش از وبای سال ۲۴۹ هـ. جامع عمرو چهل و اند حلقه‌ی درسی و آموزشی داشت که هیچگاه از کارنایستادند. ۲۱۰ در باره‌ی هشت زاویه‌ای (گوشه‌ها) که در این مسجد سرپا شده بودند به درازا چیزهایی در دست داریم که سه زاویه از آنها را در زیر یادآور می شوم:

زاویه‌ی امام شافعی: که خود او در آنجا به تدریس می نشست و بدینسان پس از او آنرا زاویه‌ی امام شافعی می خواندند. تا روزگار مقریزی تنها بهترین دانشمندان و نامی ترین فقیهان برای تدریس در آنجا بودند.

زاویه‌ی «مجدیه»: که وزیر بزرگ «مجدالدین ابوالأشبال» آنرا سامان داد و رئیس قاضیان «وجیه‌الدین عبدالوهاب بَهَنسی» را برای تدریس آنجا برگماشت. تا روزگار مقریزی داشتن این مقام را دستاوردی آرمانی می پنداشتند. وقفهایی چند در مصر و قاهره به این زاویه و بزرگی داشت.

زاویه‌ی «صاحبه»: «محمد فخرالدین» این زاویه را آراست و دو تن استاد: یکی «مالکی» و دیگری «شافعی» بر آن گماشت. ۲۱۱ در این مسجد انجمنهای ادبی هم برگزار می شد. گویند طبری در ۲۵۳ هـ. انجمنی تشکیل داد و به درخواست «ابوالحسن سراج» شعرهای

۲۰۸. مقریزی: الخطط، ج ۲، صص ۲۴۶ و ۲۵۶.

۲۰۹. همان کتاب، ص ۲۵۳.

۲۱۰. مقریزی: الخطط، ج ۲، ص ۲۴۶.

۲۱۱. همان کتاب، صص ۲۵۵-۲۵۶. این زاویه در مصر وقفیه داشت.

«طریق‌ماح» را در آنجا می‌خواند. ۲۱۲

مجسدها کانونهای فرهنگی برای گونه‌گون دانشهای رایج میان تازیان آن روزگار بودند. گذشته از نمونه‌های یاد شده در بالا کوتاه اشارتی می‌کنم به انجمنی که «عبدالله بن عباس» روزهای سه‌شنبه در کعبه برپا می‌کرد و موضوع آن تفسیر قرآن بود^{۲۱۳} و به انجمن «ربیعۃ‌الرأی» در مسجد «مدینه» که «مالک»، «الحسن» و مردم طبقه‌ی بالا در مدینه بیشتر فقه می‌آموختند^{۲۱۴} و هم به انجمن «حسن بصری» برای مطالعه‌ی کلام. ۲۱۵ در حلقه‌ی دومی شکافی افتاد و «واصل بن عطاء»، پیشوای گروهی نو، انجمنی ساخت که در آن به ویژه علم کلام مَدْرَسِی تکامل یافت^{۲۱۶} [این مکتب را معتزله خواندند].

پژوهشهای واژه‌شناسی تازی راه خود را به سوی مسجد باز کردند. در باره‌ی «ابوعمر و زاهد» که دانش نحو را در «مسجد منصور»^{۲۱۷} آموخت، و «نَفْطَوِیَه»، که همان رشته را در «مسجد الانباریین» فراگرفت چیزهایی می‌خوانیم. ۲۱۸ در غرناطه می‌شنویم که یک دستوردان شاگردان بسیاری را در مسجد گرد خود می‌آورد. ۲۱۹ مطالعات ادبی به دست «کُمیت بن زیاد» و «حمّاد راویه» برگزار می‌شد که در آن این دو شاعر تدریس می‌کردند و مسایل ادبی را به بحث می‌نشستند. ۲۲۰ «سعید بن مُسَیَّب» در مسجد مدینه در باره‌ی شعر تازی بحث می‌کرد^{۲۲۱} و «مسلم بن ولید» بارها در مسجد بصره انجمنی برپا می‌کرد تا شعرش را بخواند. ۲۲۲

تفسیر، احادیث، فقه و ستاره‌شناسی در مسجد «ابن طولون» آموخته

۲۱۲. باقوت: ارشاد، ج ۶، ص ۴۳۲.

۲۱۳. بخاری: باب العمه، ج ۱، ص ۲۹. و سیوطی: الإتقان فی علوم القرآن، صص ۲۲۴-۲۲۵.

۲۱۴. ابن خلیکان: ج ۱، صص ۲۵۷-۲۵۸.

۲۱۵. همان کتاب، ج ۲، ص ۲۵۲.

۲۱۶. همان کتاب.

۲۱۷. التذیبه: الفهرست، ص ۱۱۳.

۲۱۸. همان کتاب، ص ۱۲۱.

۲۱۹. المقری، ج ۲، ص ۲۵۴.

۲۲۰. الاغانی، ج ۱۵، صص ۱۱۳-۱۱۴.

۲۲۱. ظری: ج ۲، ص ۱۲۶۶.

۲۲۲. المرزبانی: الموشح، صص ۲۸۹-۲۹۰.

می شد. ۲۲۳

حتی پزشکی هم در مسجد می آموختند. «عبداللطیف بغدادی» گزارش می دهد که «او در الازهر در بامدادان و ساعتهای بعدی روز تدریس می کرد.» او می افزاید: «و در نیمروز یک دانشمند پزشک می آمد و به من پزشکی می آموخت.» ۲۲۴

۲۲۳. سیوطی: *حسن المحاضرة*، ج ۲، ص ۱۳۷.

۲۲۴. ابن ابی اَصْبِیْعَه، ج ۲، ص ۲۰۱. دانش عروض نیز در مسجد آموخته می شد. گویند که یک تن عربی (سیوطی) به مسجد بصره آمد و به حلقه‌ی درسی رسید که در آنجا شعرها و گزاره‌ها خوانده می شد. آنکه سست و سجداتشان لذت می برد؛ چندی نگذشت که آنان به دانش عروض پرداختند و در آهنگ‌ها و وریزهای شعر به گفتگو نشستند. آن مرد بدوی پنداشت که آنان بر او خشمگین و دژه خواهند شد؛ بی درنگ ستارگان بیرون رفت و شعری در شرح جریان می سرود:

پرداختن آنان به شعر مرا شگفت زده می کند چه بسا سخن «زنگ» و «روم» رذ و بدل می کردند
تا آنجا که حتی شنیدم که بدان آشنا نیستم گویبی غریبو کلاغان و جفدان است
گریزان پشت کردم و خدا مرا نگاهدارد از یورش آنان در آن پلییدی‌ها

(اصفهانی: *محاضرات الادباء*، ج ۱، ص ۲۰ = متن تازی، ص ۱۱۲)

مدرسه‌ها

پیش‌خوانی

پیش از گفتگو درباره‌ی مدرسه‌ها نکته‌های مهمی چند هستند که باید مورد بحث قرار گیرند:

۱ - چرا آموزش از مسجدها به مدرسه‌ها انتقال یافت؟

از روزگار پدیداری اسلام شماره‌ی دانش‌پژوهان کم‌کم رو به افزایش نهاده است و به دنبال آن شماره‌ی حلقه‌های درس هم افزونی گرفته است. عقیده بر آنست که حلقه‌های درس بی‌شمار و مزاحمت ضروری برخاسته از درس و مطالعه پرستش و نیایش را آنگونه که درخورند جلوگیری بود. از اینجا است که می‌بینیم مسجدی مانند «الازهر» تقریباً به تدریس و یژگی یافت و جز نماز جمعه، نمازی در آن برگزار نمی‌شد. ولی این راه حل و راهگشای مسأله نبود، چرا که مسجدها در اصل برای پرستش ساخته شده بودند و پرستش به هر حال نمی‌بایست تعطیل شود. گذشته از آن، تدریسها و بررسیها گسترده‌گی یافتند و موضوعهای تازه‌ای چون بحثها و مناظره‌ها پایه عرصه نهادند. چنین موضوعهایی نمی‌توانست به گونه‌ای بسنده و شایسته در مسجد، که هر کسی باید آرام و با احترام باشد، برگزار گردد. در چنین شرایطی انتقال از مسجد به مدرسه طبیعی بود. در اینجا دیدگاه «فن کرمر (Vonkremer)» را در این باره بازگویی کنم که ارزنده‌ی نگرش است.

او می گوید: «پیشرفت و گسترش دانش گروهی از مردان پدید آورد که زیست مایه‌ی خود را تنها از راه تدریس به دست می آوردند. اینان دریافتند که تنها با زیست مایه‌ی به دست آمده از این راه زندگی کردن دشوار است. از دیگر سو، به پژوهش و مطالعه‌ی بیشتر پرداختن مستلزم آماده ساختن زیست مایه‌ی بیشتر برای این کسان بود که مدرسه‌ها به راستی برای برآورد نیازهای آنان بنیاد یافتند.

۲ - میان مدرسه‌ها و مسجدها چه فرقی بود؟

جدایی میان این دو، تا اندازه‌ای تاریک و مبهم است؛ چرا که می‌شنویم در مسجدی معلمی به تدریس گمارده شد^{۲۳۵} و در یک مدرسه مودنی بانگ اذان برای نماز برداشت.^{۲۳۶} با همه‌ی اینها، سیماهایی و یژه بودند که می‌توان مدرسه‌ها را به یاری آنها جدا کرد. «ایوان» - آنچه در گذشته برابر بود با کلاس درس امروز - آشکارترین سیمای و یژه‌ی مدرسه‌ها می‌نمود. دیگر جدایی، بخشهای مسکونی [خوابگاه] بودند که در بیشتر ساختمانهای مدرسه نمودار می‌شدند. «ابن عجمی» گزارش می‌دهد هنگامی که «نورالدین» بر شهر حلب دست یافت و مسجد «سراجین» را به مدرسه‌ای تبدیل کرد یک ایوان و چند خوابگاه در آن پرداخته شده بود.^{۲۳۷} گذشته از آن، شمار دانشجویان رسمی در یک مدرسه بیشتر محدود بود و دانشجویان همیشه از وقف‌های مدارس بهره‌مند می‌شدند.

۳ - چرا مدرسه‌ها بیشتر به دانشهای دینی می‌پرداختند؟

در واقع، فعالیت مسلمانان، تا اندازه‌ای فراوان، در بیشتر این مدرسه‌ها در راه پرداختن به پژوهشها و مطالعات دینی به کار می‌افتد تا ادامه‌ی آماده‌سازی زمینه‌ی گونه‌گون رشته‌های آموزش دنیایی. در نتیجه بیشترین این مدارس به نام پایه‌گذاران و مکتب‌فقه شافعی، حنفی، مالکی، یا حنبلی پیوستگی داشتند.

۲۳۵. ابوشامه: الروضین، ج ۱، ص ۱۸۹.

۲۳۶. مقریزی: الخیطة، ج ۲، صص ۳۷۴ و ۴۰۰.

۲۳۷. کنوزالذهب فی تاریخ حلب، برگ ۵۹، دستنویس در رم، بخش عربی، شماره‌ی ۲۳۵.

دلیل آنرا باید در نیاز آن روز جستجو کرد. عراق، سوریه و مصر زیر فرمان خاندان بویه و فاطمیان قرار داشتند. این دو دودمان شیعی مذهب، به گسترش و پیشرفت شیعه، با تبلیغ و گهگاه با تحمیل دیدهای دینی خود بر مردم زیر فرمان خویش، یاری رساندند.^{۲۳۸} با سرنگونی این دو دودمان دو خاندان سنی مذهب سلجوقیان و ایوبیان روی کار آمدند و مدرسه‌هایی به عنوان عملی متقابل سرپا ساختند تا مردم را در فراگیری دین یاری دهد. پیدا است که در بیشتر این مدرسه‌ها اهمیت اصلی به مطالعات دینی داده می‌شد.

با چیرگی عقاید سنی، با همه‌ی اینها، پژوهشهای دنیایی گوشه‌ای از اهمیت پیشین خود را بازیافت. «المُستنصر» (م: ۶۴۰ هـ.)، برای نمونه، دستور به گماردن یک پزشک کاردان در مدرسه‌ی خود (المستنصریه) داد تا به ده دانشجو پزشکی بیاموزد. او همچنین فرمان داد تا این پزشک و دانشجویانش همان زیست‌مایه‌ای را دریافت کنند که به فقها و شاگردانشان پرداخت می‌شد.^{۲۳۹}

برپایی مدرسه‌ها در جهان اسلامی

فتح بغداد به دست سلجوقیان (۲۵ محرم ۴۴۷ هـ.) سرفصلی بود در پیکار با تشیع آنجا. عقاید شیعه که به دست دودمان بویه آبیاری شده بودند دیری در بغداد نپایید. روشی که سلجوقیان در جایگزینی شیوه‌ی تفکر سنی، به جای مسلک خاص شیعه، پی گرفتند یک تبلیغ متقابل بود. پس برای آموزش مواد دینی می‌بایست مدرسه‌ها و دانشسراها ساخته و پرداخته می‌شدند. به زودی پس از روی کار آمدن این دودمان، «نظام‌الملک» (م: ۴۸۵ هـ.)، وزیر «آب‌ارسلان» و «ملکشاه»، به این تصور جامه‌ی عمل پوشاند. نظام‌الملک مدرسه‌هایی شکوهمند پی افکند که در بغداد، نیشابور و بسیاری شهرهای دیگر پس از او به نام این وزیر - نظامیه - خوانده شدند.

۲۳۸. بنگرید به الذهبی: ذوالاسلام، ج ۱، ص ۱۷۱.

۲۳۹. ناجی معروف: المدرسة المستنصریه، ص ۴۶.

بنیاد مدرسه‌ها بدین منظور هرگز پس از آن درنگ نپذیرفته است، ولی از میان همه‌ی دنباله روان نظام‌الملک در این زمینه هیچکدام از «نورالدین زنگی»، نخستین پایه‌گذار مدرسه‌ها در دمشق، برجسته‌تر نبودند.^{۲۴۰} «نورالدین» در ۵۴۱ هـ. به تخت نشست و پس از آن آغاز به برپایی مدرسه‌ها در شهرهای مهم سرزمین خود کرد و تا دم مرگ در ۵۶۹ هـ. این کار را پی گرفت. در روزگار فرمانروایی ایوبیان، مصر با شیوه‌ای از مدرسه‌ها آشنا گردید و در سراسر زمین زیر فرمان «نورالدین» مدرسه‌های بسیاری ساخته شدند. شاهان، شاهپوران، شاهدختان، بازرگانان و حتی خدمتگزاران به ساختن و بنیاد مدرسه‌ها و پشتیبانی از فرهنگ و آموزش دلبستگی نشان دادند و نقشی بازی کردند.^{۲۴۱} ستونی از نام مدرسه‌های مهم که در زیر آمده است طرحی را که در بالا گفته آمد پی خواهد گرفت:

مدرسه‌های نظام‌الملک

«ابوشامه» می‌نگارد: «مدرسه‌هایی که نظام‌الملک ساخت در سراسر جهان زبانزداند. هیچ شهر و روستایی از این مدرسه‌ها تهی نیست. حتی در جزیره‌ی «ابن‌عمر» که در گوشه‌ی دوردستی از جهان قرار گرفته است و چندان سرنشینی ندارد، مدرسه‌ای بزرگ ساخته شده است که اکنون (در روزگار ابوشامه) آنرا مدرسه‌ی «رضی‌الدین» می‌خوانند.»^{۲۴۲}

«عمادالدین اصفهانی» می‌گوید: «در هر شهری که نظام‌الملک مردی دانشمند می‌یافت، بی‌درنگ، مدرسه‌ای برای او می‌ساخت تا در آنجا به تدریس پردازد و درآمدی از وقف بدان ویرگی می‌داد و آنرا به کتابخانه‌ای می‌آراست.»^{۲۴۳}

۲۴۰. گفتار «شیخ نصیح» در مجله‌ی «الجمعة الإسلامية»، سال ۱۷، شماره‌ی ۲۲۴، ص ۴۰.

۲۴۱. جنبش بنیاد مدرسه‌ها در روزگار ایوبیان با سرنگونی این دو تمدن پایان یافت. «ممالیک» ره سروران خود را در مصر و سوریه پیمودند و گهگاه در این زمینه از آنان استوارتر گام نهادند. بنابراین همین بس که از مدرسه‌های ایوبیان با اشاره به کتابهای مقریزی، سیوطی (حسن المحاضرة)، ابن دقماق، نعیمی و مجیرالدین یاد کنیم که دانستیهای فراوانی درباره‌ی مدرسه‌های ممالیک (مملوکان) در بر دارند.

۲۴۲. الروضتین، ج ۱، ص ۲۵.

۲۴۳. تاریخ آل سلجوق، ص ۵۷.

جمله‌هایی بسیار از این دست در منابع گوناگون نوشته آمده است،^{۲۴۴} ولی «سُبکی» نام شهرهای زیرین را که نظام‌الملک در آنجا مدرسه‌ای ساخته بود و با سامان و نظم خوب آنها را وقف کرده بود می‌آورد: بغداد، بلخ، نیشابور، هرات، اصفهان، بصره، مرو، آمل و موصل.

با همه‌ی اینها، «سُبکی» بیان خود را با این سخن به پایان می‌برد که: «گویند نظام‌الملک در هر شهری از عراق و خراسان یک مدرسه ساخت.»^{۲۴۵} نظامیه‌ی بغداد بهترین و مهم‌ترین مدرسه‌های نظامیه بود که در سال ۴۵۷ هـ. بر کناره‌ی دجله ساخته شد. سازنده‌ی آن «ابوسعید صوفی» بود ساختمان مدرسه در ۴۵۹ هـ. به پایان رسید و در همان سال آغاز به کار کرد و تنی چند از پرچمداران دین در آنجا خانه گزیدند؛ شیخ «ابواسحاق شیرازی» به تدریس در آنجا پرداخت و به بازسازی دانش و پرده از روی حق کنار زدن و به شرح ریشه و شاخ و برگ دین و روش ساختن دلیلهای شرعی و گونه‌های آن دست یازید.^{۲۴۶}

مدرسه‌های نورالدین زنگی

بسیاری از کتابها به دانستنی‌هایی کلی درباره‌ی مدرسه‌هایی بی‌شمار که به دست «نورالدین» در شهرهای گوناگون سوریه بنیاد یافتند بسنده می‌کنند. با همه‌ی اینها، چنانکه گفته آمد نورالدین نخستین کسی بود که مدرسه‌ای در دمشق ساخت. سرچشمه‌هایی که در دست داریم تصویر روشنی از مدرسه‌های مهم نورالدین در برابرمان می‌گسترانند:

منبع	نام مدرسه
نُعیمی: تاریخ المدارس، ج ۱ ص ۹۹	در دمشق : دارالحدیث النوریة
همان: ج ۱ ص ۳۳۱	الصّلاحیة
همان: ج ۱ ص ۴۰۷	العیادیة

۲۴۴. مانند «ابن اثیر» و «جوزی».

۲۴۵. طبقات الشافعیة الکبری، ج ۳، ص ۱۳۷.

۲۴۶. تاریخ آل سلجوق، ص ۳۳ (متن تازی، ص ۱۱۹).

همان: ج ۱ ص ۴۴۷	الکلیاسة
همان: ج ۱ ص ۶۰۶	النورية الكبرى
پس از ستون نام مدرسه ها بررسی مفصلی از آنها انجام خواهد گرفت.	
نُعیمی، ج ۱، ص ۶۴۸	النورية الصغرى
أعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۷۱:	الحلویة
الذّر المنتخب، ص ۱۱۵	
أعلام... ج ۲، ص ۷۵؛ الذّر... ص ۱۱۰	العصرونية
أعلام... ج ۲، ص ۷۶؛ الذّر... ص ۱۱۱	النورية
أعلام... ج ۲، ص ۷۶	الشعبية
مُفَرَّج الكروب، ص ۱۶۵	در دیگر شهرها: دو مدرسه در «حماه» و «خُمص»
دستنویس در کتابخانه ی دانشگاه کمبریج	
نُعیمی: ج ۱، ص ۴۰۱	یک مدرسه در بعلبک

مدرسه هایی که در روزگار ایوبیان ساخته شدند

الف: مدرسه های ساخته شده به دست شاهان:

مدرسه	پایه گذار	منابع
۱ - در مصر:		
ناصریه - در کنار	صلاح الدین	الخط ج ۲، ص ۳۶۳؛ ابن دُقماق، ج ۴، ص ۹۳
مسجد عتیق	الخط ج ۶، ص ۳۱۴	
قَمَحِيه	صلاح الدین	الخط ج ۲، ص ۳۶۴؛ ابن دُقماق ج ۴، ص ۹۵.
سُیوفیه	صلاح الدین	الخط ج ۲، ص ۳۶۵
ناصریه در «قرافه»	صلاح الدین	الخط ج ۶، ص ۴۰۰؛ حسن المحاضره، ج ۲، ص ۱۵۶
مَلِکِ عادِل	العادِل	الخط ج ۲، ص ۳۶۵
کاملیه	الکامل	الخط ج ۲، ص ۳۷۵؛ حسن المحاضره، ج ۲، ص ۱۵۹
صالحیه	نجم الدین ایوب	الخط ج ۲، ص ۳۷۴؛ حسن المحاضره، ج ۲، ص ۱۵۹

۲ - در بیت المقدس:

صلاحیه	صلاح الدین	الأنس الجلیل ج ۲، ص ۳۹۳
افضلیتہ	افضل پسر صلاح الدین الأنس الجلیل ج ۲، ص ۳۹۷	
نحویہ	معتقہ عیسی	الأنس الجلیل ج ۲، ص ۳۱۶

۳ - در دمشق:

صلاحیہ	صلاح الدین	نعمی، ج ۲، ص ۱۰
عزیزیتہ	عزیز پسر	ج ۱، ص ۳۱۲
	صلاح الدین	همدان، ج ۱، ص ۳۱۲
فخریہ بہ بی بزرگتہ	فخر پسر	نعمی، ج ۱، ص ۴۳۰
	صلاح الدین	
مدرستہ کبری	اعدل	نعمی، ج ۱، ص ۳۲۶
نعمتتہ	معتقہ عیسی	نعمی، ج ۱، ص ۵۱۹
در حبیب شریفی موسی فرزند اعدل نعمی، ج ۱، ص ۴۱		
مدرستہ		
عزیزیتہ	عزیز فرزند اعدل ہمدان، ج ۱، ص ۵۴۹	

ب: مدرسہ‌هایی کہ بہ دست بزرگان (شاهپوران، شاہدختان، وزیران و امیران) ساخته شدند: «میر» در روزگار ایوبیان تنها بہ خاندان شاہ گفته نمی شد، بکہ بہ بزرگان و دولتمردان و فرماندهان ہم میر می گفتند. ہرجا «میر ایوبی» بہ کار می گیریم بہ معنای شاہپور و عضو خاندان شہی ست.

مدرسہ	پایہ گذار	مقام	منبع
۱ - در مصر:			
فُطیئہ	قصب الدین خسرو	امیر	الخطط، ج ۲، ص ۳۶۵
مدرسہ عز	تقی الدین عمر	امیر ایوبی	الخطط، ج ۲، ص ۳۶۴
دو مدرسہ	تقی الدین عمر	امیر ایوبی	ابن دقماق، ج ۴، ص ۹۳:
در قیوم			الخطط، ج ۲، ص ۳۶۴

فاصلیہ	القاضی الفاضل	وزیر	الخطوط، ج ۲، ص ۳۶۶: ابن دقماق، ج ۴، ص ۹۴-۹۵
آزگشیہ	سیف الدین ایاز کوچ	امیر	الخطوط، ج ۲، ص ۳۶۷
سیفیہ	سیف الدین پیر ایوب	امیر ایوبی	الخطوط، ج ۲، ص ۳۶۱
عشوریہ قُصَبیہ	عاشوراء دختر ساروخ عصمت الدین دختر العدل	زن امیر شاهدخت ایوبی	الخطوط ج ۲، ص ۳۶۱ همان، ج ۲، ص ۳۹۱
شریفیہ صاحبیہ فخریہ	شریف فخر الدین عبدالله بن عنی فخر الدین بارومی	امیر وزیر استاددار کامن [ایالت]	همان، ج ۲، ص ۳۷۴ همان ج ۲، ص ۳۷۱ همان، ج ۲، ص ۳۶۷
صیرمیہ	جمال الدین پسر صیره	امیر	همان، ج ۲، ص ۳۶۸
فائزیہ	شرف الدین هبة الله	وزیر	همان، ج ۲، ص ۳۶۵، ابن دقماق، ج ۴، ص ۹۲
۲- در بیت المقدس .			
میمونیہ	میمون پسر عبد الله	امیر	الأنس الجلیل، ج ۲، ص ۳۹۹
بدریہ	بدر الدین فرزند ابوالقاسم	امیر	همان، ج ۲، ص ۳۹۱
۳- در دمشق:			
صاحبیہ	ربیعہ دختر نجم الدین	شاخدت ایوبی	نعمی، ج ۶، ص ۱۹
فرخشاہیہ	فرخشاہ پسر شاهنشاه	امیر ایوبی	همان، ج ۶، ص ۵۶۱
عذراویہ	عذراء دختر نور الدین	شاهدخت ایوبی	همان، ج ۲، ص ۳۷۳

تَقْوِيَه	تقی الدین پسر شاهنشاه	امیر ایوبی همان، ج ۱، ص ۲۱۶
شامیه ی برائیه	سِتّ الشام دختر نجم الدین	شاهدخت ایوبی همان، ج ۱، ص ۲۷۷
شامیه ی جوانیه	سِتّ الشام دختر نجم الدین	شاهدخت ایوبی همان، ج ۱، ص ۳۰۱
مردانیه	خاتون عز یزه	همسر معظم نعیمی، ج ۱، ص ۵۹۲
بَهْنَسِيَه	مجد الدین بَهْنَسِي	وزیر همان، ج ۱، ص ۲۱۵؛ القلائد الجوهريه، ص ۱۰۲
ازابكِيَه	خاتون دختر عزالدین	همسر اشرف نعیمی، ج ۱، ص ۱۲۹، القلائد... ص ۱۰۲
عزیه ی برائیه	عزالدین اعظمی	نماینده ی شاه در سرخند نعیمی، ج ۱، ص ۵۵
عزیه ی جوانیه	عزالدین اعظمی	نماینده ی شاه در سرخند همان، ج ۱، ص ۵۵
حنفیه	عزالدین اعظمی در سرخند	نماینده شاه همان، ج ۱، ص ۵۵۷

پ: مدرسه هایی که توده ی مردم ساختند:

مدرسه	پایه گذار	مقام	منبع
۱ - در مصر:			
ابن ارسوفی	عبدالله ارسوفی	بازرگان	الخطط، ج ۲، ص ۳۶۴
مسروریه ی صفدی	مسرور صفدی	خدمتگزار	همان، ج ۲، ص ۳۷۸
غزنویه	حسام الدین قایماز	بنده ی آزاد شده	همان، ج ۲، ص ۳۹۰
ابن رشیق	مسافرانی از «تکرور»	بنده ی آزاد شده	همان، ج ۲، ص ۳۶۵

۲ - در دمشق:

عَصْرُونِيَه	شرف الدين پسر اشرف	قاضي القضاة نُعَيْمِي، ج ۱، ص ۳۹۸
فَلَکِيَه	فلک الدين سليمان	همان، ج ۱، ص ۴۳۱
اِقْبَالِيَه	جمال الدين اقبال	همان، ج ۱، ص ۱۵۸
مَسْرُورِيَه	شَيْبَل الدين کافور	همان، ج ۱، ص ۴۵۵
عُمَرِيَه	ابوعمر مقدسي شرف الدين	همان، ج ۲، ص ۱۰۰
دَارِ الْحَدِيثِ	پسر عُرْوَه	همان، ج ۱، ص ۸۲
عُرْوِيَه	زکي الدين پسر زواحه	همان، ج ۱، ص ۲۶۵
زَوَاحِيَه	صارم الدين فرزند آزر بک	همان، ج ۱، ص ۳۲۶
صَارْمِيَه	شَيْبَل الدين کافور	همان، ج ۱، ص ۵۳۰
شَبَلِيَه ي °	رکن الدين مَنکُورِس	همان، ج ۱، ص ۲۵۳
بَرَّانِيَه	جمال الدين دولعی	همان، ج ۱، ص ۲۴۲
رُکْنِيَه	همسر شجاع الدين پسر دماغ	همان، ج ۱، ص ۲۳۶
دَوْلَعِيَه		
دِمَاغِيَه		

• شَيْبَل در سال ۶۲۳ هـ. مرد ولی این مدرسه پس از او و برابر وصیتی که کرده بود در ۶۲۶ هـ. ساخته شد، از همین رونام او را همراه دارد.

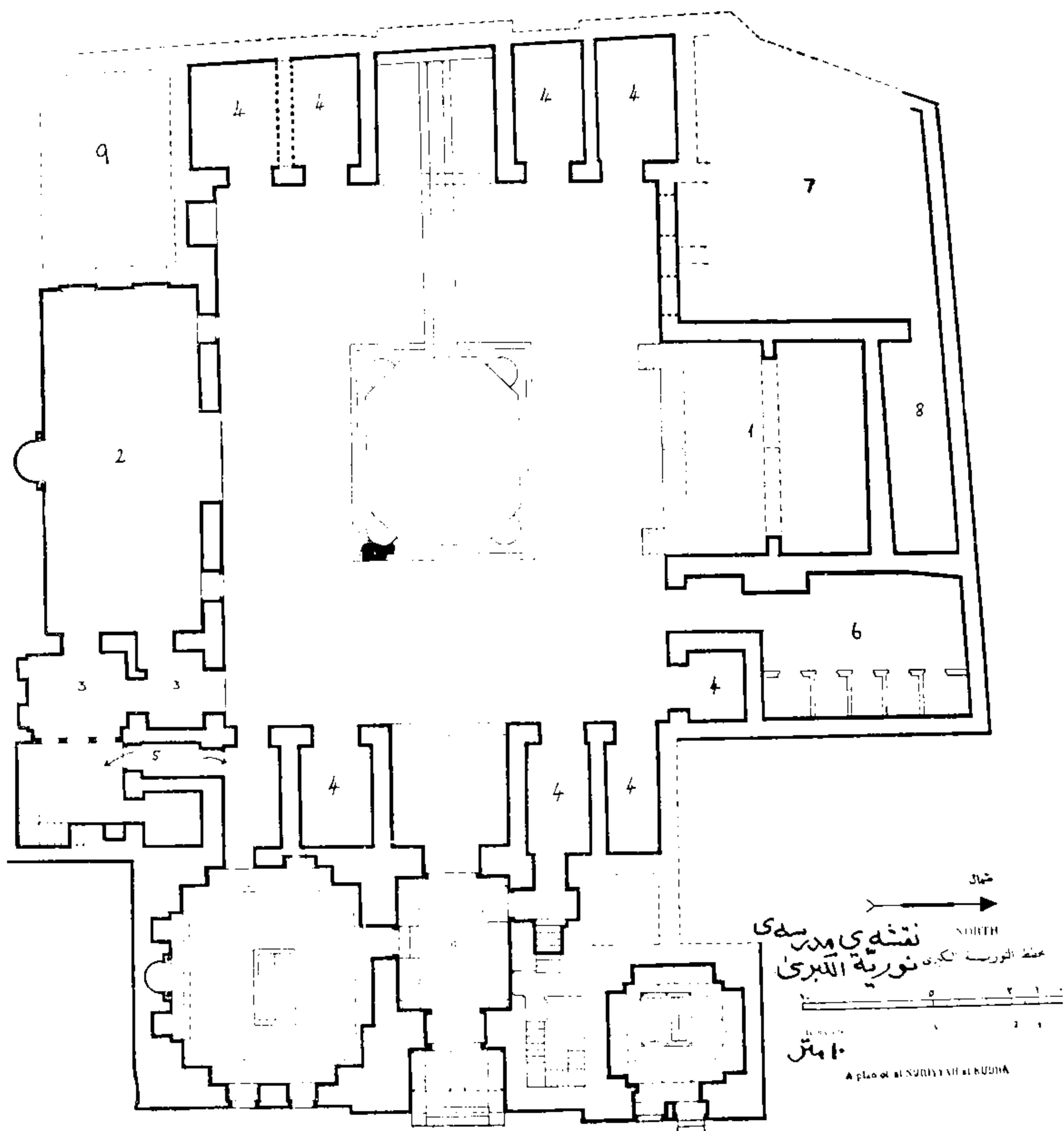
مدرسه‌های پزشکی:

دخواریه	مهذب‌الدین	پزشک	همدک، ج ۲، ص ۱۲۱
	دحور		
دلسریه	عبدالدین	پزشک	همدک، ج ۲، ص ۱۳۳
	دلسری		

یادداشت:

۱ — شدید خواننده از کمی مدرسه‌های پزشکی به شکفت آید، ولی باید به یاد داشت که پژوهش‌های پزشکی بیشتر در بیمارستانها انجام می‌گرفت. برای نمونه، «ابن‌اصیبه» بیان می‌کند که پزشک ابوالمجدین عبدالحکم (سده‌ی ششم هجری) پیوسته در ایوان بیمارستان نورالدین می‌نشست و به بسیاری از شاگردان طب پزشکی می‌آموخت (عیون‌الانباء، ج ۲، ص ۱۵۵). این کار در بیمارستان «منصوری» قاهره نیز انجام می‌گرفت. آنجا که رئیس پزشکان در جایی معینی می‌نشست و به تدریس طب می‌پرداخت. برای آگاهی از بیمارستانهای بی‌شمار در جهان اسلامی نگاه کنید به «ابن‌العبری»، «ابن‌جبیر» و «مقریزی» (در الخطط).

۲ — مدرسه‌ی «نوریه‌ی کبری» در دمشق را به عنوان نمونه‌ای از مدرسه‌های مسلمانان در سده‌های میانه برگزیده. این مدرسه را در سپتامبر ۱۹۵۰ دیدار کرده و در آنجا به پژوهش‌نشستم و اینک نقشه‌ای از آن:



نقشه‌ی مدرسه‌ی نورالدین الکبری

مدرسه‌ی «نوریه‌ی کبری»

ابن جبیر در سده‌ی ششم هجری این بنیاد را چنین شرح داده است: «یکی از بهترین مدرسه‌ها در جهان...».^{۲۴۷} این ساختمان هنوز همان تأثیری را دارا است که در آغاز داشت و شکوهمند می‌نماید و تقریباً دارای هر چیزی است که یک مدرسه‌ی عالی شبانه‌روزی نیاز داشت.

«ابوشامه»^{۲۴۸} مرده به سال ۶۶۵ هـ. و «ابن شداد»^{۲۴۹}، در گذشته به سال ۶۸۴ هـ. برآند که این مدرسه را «نورالدین محمود زنگی» در ۵۶۳ هـ. بنیاد نهاد. ولی نعیمی (۹۲۷ هـ.) که بیشتر نوشت مایه‌های خود را از «ابن شداد» می‌گیرد در اینجا با او همگام نیست و بنیاد آنرا به «اسماعیل» پسر نورالدین پیوند می‌دهد.^{۲۵۰} نعیمی هیچگونه دلیل یا برگه‌ای بر ادعای خود نمی‌آورد. او تنها به این حقیقت اشارت می‌کند که بدن نورالدین ابتدا در این مدرسه به خاک سپرده نشد بلکه در روزگار اسماعیل بدانجا انتقال یافت. با وجود این، آرامگاه‌ها در مدرسه‌ها بیشتر، واپسین چیزی بودند که ساخته و آماده می‌شدند و بدینگونه آرامگاه نوریه در نتیجه به هنگام مرگ پایه‌گذار آن آماده نبود. گذشته از آن، تابلو وقف که بر در ورودی جا گرفته است نورالدین را به نام پایه‌گذار مسجد یاد می‌کند و به تاریخ ۵۶۷ هـ. است، یعنی دو سال پیش از مرگ نورالدین.

مدرسه‌ی نوریه‌ی کبری در «خط الخواصین» قرار دارد— محلی که امروز مردم دمشق آنرا «خط الخیاطین» می‌گویند— و در فاصله‌ای کمتر از نیم مایلی جنوب باختری مسجد «أموی» واقع است.

مساحت زمینی که این مدرسه در آن ساخته شده است ۱۵۰۰ مترمربع است که ۱۵۰ مترمربع آنرا همسایگان از سوی غرب گرفته‌اند. ساختمان اصلی ویران شده است و ساختمان بازسازی شده است. از ساختمان قدیم جز در و

۲۴۷. الرحالة، ص ۲۸۴. ابن جبیر چند سال پس از گشایش مدرسه‌ی نوریه‌ی کبری از آن دیدن کرد.

۲۴۸. الروضتین، ج ۱، ص ۲۲۹—

۲۴۹. الأعلام الخطیرة، ج ۱، ص ۴۴، دستنویس در کتابخانه‌ی شخصی دکتر سامی الذهان، دمشق.

۲۵۰. الدارس فی تاریخ المدارس، ج ۱، ص ۶۰۷.

سقف و صحن حیاط نمانده است،^{۲۵۱} ولی در ساختمان کنونی کوشیده اند تا بر پایه‌ی ساختمان قدیم بازسازی کنند. از فضای مانده، صحن حیاط در میان‌هی مسجد، به اندازه‌ی ۴۳۰/۳۰ مترمربع است و در وسط آن حوض آب قرار گرفته است (به درازای ۷/۸ متر و پهنای ۶/۵ متر). جوی آب باریکی ساخته شده بود که حوض را به رودخانه‌ی قنات‌ها پیوند می‌داد و در غرب مدرسه جریان داشت. این جوی آب هنوز هست و اکنون آب از شیرها و از فواره‌ای در دیوار پشت در آن روان است. در صحن حیاط چندین درخت کاشته شده است (شکل شماره‌ی ۳). این مدرسه دارای در ورودی تاریخی است که در کنونی آنست: یک طاق با آستانه و گذر فراخ که با یک در دوم در راستای دالان به صحن حیاط راه می‌یابد. بر آستانه‌ی درکتیبه‌ای بزرگ از سنگ قرار دارد که با خط ثلث نام پایه‌گذار و تاریخ ساختمان مسجد و وقف‌هایی که بدان ویژگی یافته است، روی آن کنده شده است^{۲۵۲} (شکل شماره‌ی ۴).

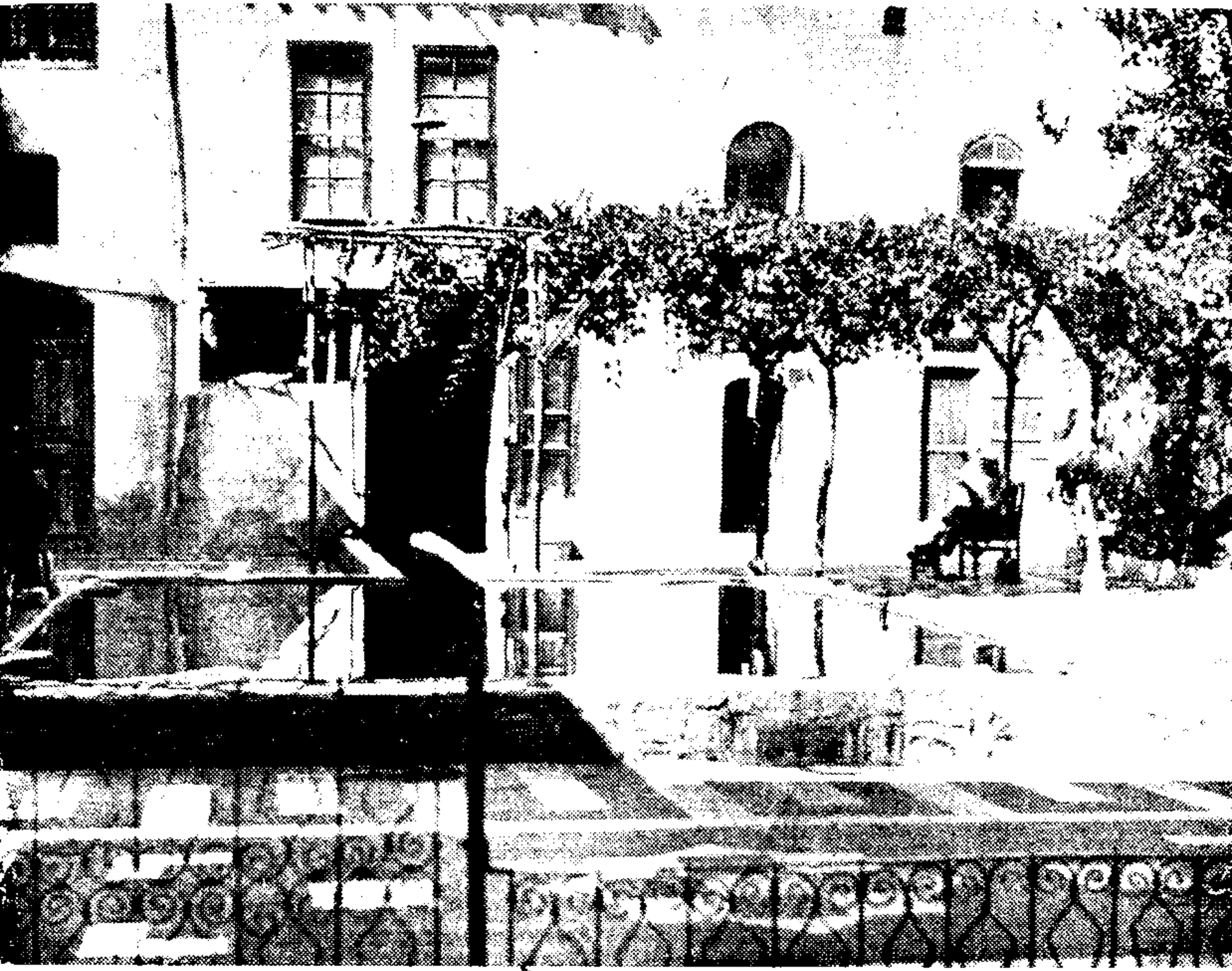
در سمت راست این در، آرامگاه «شیخ محمد دقیق العید» (۱۷۰۲ هـ. / ۱۳۰۳ م.) و دری که مستقیماً به خیابان باز می‌شود قرار دارد. در سمت چپ در آرامگاه «نورالدین»، پایه‌گذار مدرسه، جا گرفته است. این آرامگاه دارای سقفی شگفت‌انگیز که به سقف بیمارستان «نوری» می‌ماند و به شیوه‌ای است که در دمشق بی‌همتا است (شکل شماره‌ی ۵).

در سمت راست تالار ورودی، پلکانی سنگی ما را به اتاق شخصی استاد راه می‌نماید. هنگامی که من در سپتامبر ۱۹۵۰ از این مدرسه دیدن کرده در این اتاق «شیخ صالح العقاد» می‌نشست. شاخه‌ی دیگری از همان پلکان گرداگرد ستون مناره می‌چرخد. این ستون ۶ متر بلندی دارد و در باره‌ی آن هیچ نمی‌دانیم. این پلکان تا بام مدرسه ادامه می‌یابد.

از این گذشته، شرحی از این مدرسه برابر با شماره‌هایی که روی نقشه آمده است داده می‌شود:

۲۵۱. اسعد طلس، زیر «ثمار المقاصد»، ص ۲۵۸.

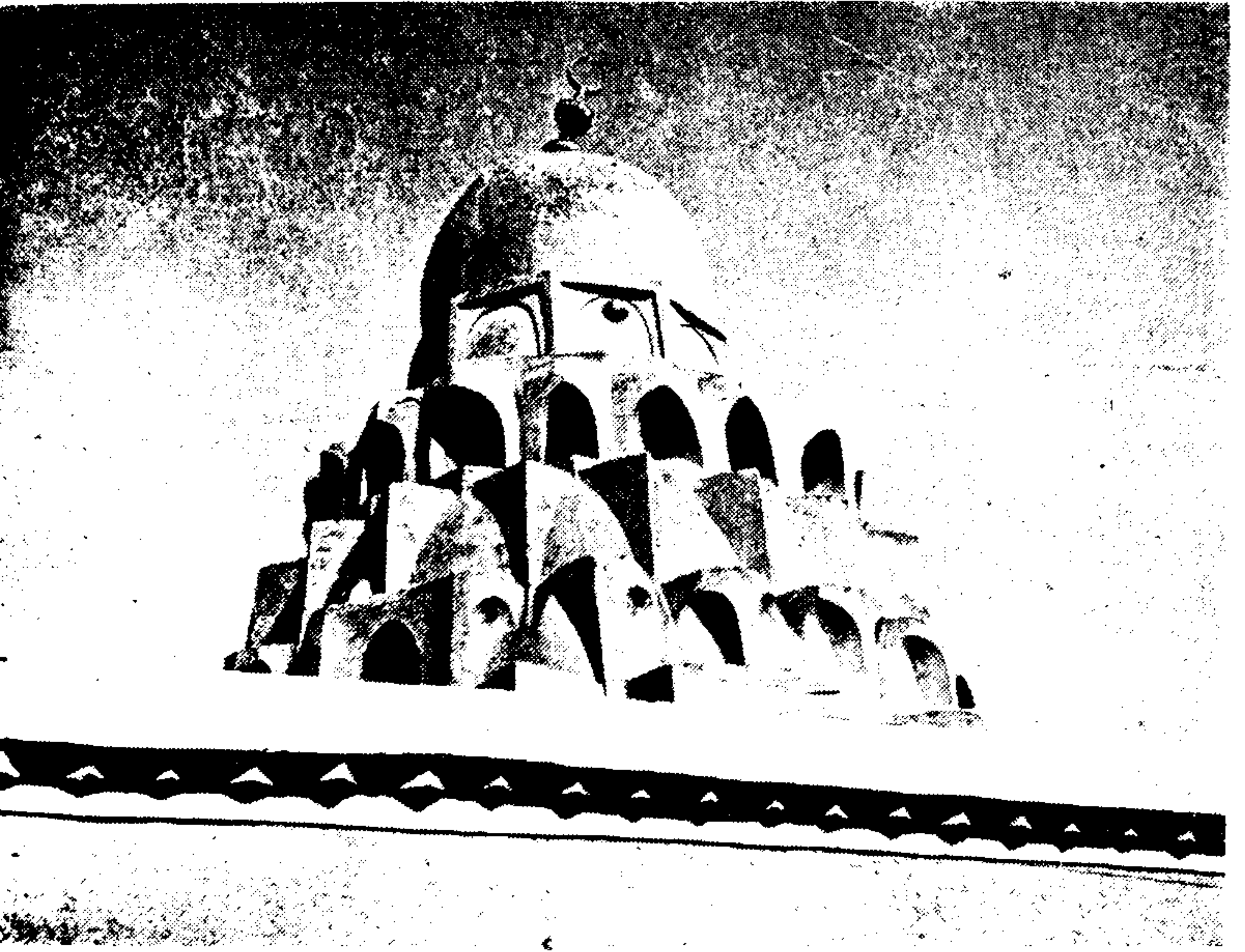
۲۵۲. در روزگاران بعدی مدرسه‌ها بیشتر همراه با شماره‌ی بخش‌های فقهی که در آن آموخته می‌شد چند ایوان داشتند.



سکول
صالح مدرستہ کی "نور تہ نگری" یا حوض آب، حوی آب و درجہ اول



سکر ۱:
ذکر دیگر مدرسه‌ی نور تدا کنیه‌ی وقف نامه بر آستانه‌ی آن



شکل ۵:
گنبد آرامگاه بوراالدين

۱ - ایوان: ایوان مهمترین جا در یک مدرسه‌ی اسلامی سده‌ی میانه است و به زبان امروز همان کلاس درس است و حلقه‌ی درس در آنجا برپا می‌شد. ایوان «نوریه» ۸/۲۵ متر درازا، ۷/۸ متر پهنا و ۹/۷ متر بلندی دارد. این ایوان دارای طاقی است که نیم پهنا را می‌گیرد و افزوده‌ای تازه است. سطح زمین ایوان یک متر از مدرسه بلندتر است و از اینرو دو رشته پله‌ی کوچک در دو انتها دارد. (شکل شماره‌ی ۶).

۲ - مسجد: پس از ایوان، مسجد مهمترین بخش مدرسه‌ی اسلامی در سده‌ی میانه است. ایوان در سمت راست واردشونده قرار دارد و مسجد رو به روی آن در سمت چپ. مسجد و اثره‌ی دانشجویان نبود، بلکه در آن به روی همگان باز بود؛ از اینرو مسجد در دورترین فاصله‌ی با ایوان قرار داشت تا مزاحم نمازگزاران نباشد. مسجد «نوریه» محرابی قدیمی دارد که با مجموعه‌ی سه آستانه که اصولاً بی‌دراند و در میانی بزرگترین است، به صحن حیاط باز می‌شود.

۳ - آسایشگاه استادان: قسمت شرقی مسجد به دو اتاق کوچک و یک جفت در پیوستگی می‌یابد. این دو اتاق که برای استراحت استادان پرداخته شده‌اند هنوز هم برای همان هدف اصلی به کار می‌روند و جز خانه‌ی مسکونی و خوابگاه استادان است که در آن زندگی می‌کنند.

۴ - ۸ خوابگاه برای دانشجویان: هر خوابگاهی اکنون دو اتاق دارد که یکی روی دیگری قرار دارد و پلکان داخلی آندو را به هم پیوند می‌زند. بیشتر این خوابگاه‌ها هم اکنون در اختیار دانشجویانی است که در دمشق به بنیادهای آموزشی گوناگون می‌پیوندند.

۵ - خانه‌ی سرایدار: خانه‌ی خدمتگزار شامل دو اتاق جداگانه و سرویس خانگی (آبریزگاه) است که در نقشه نمودار است. هنگامی که من دیدن



سکون
نواں (سلساں) مدرسا دی نور تہ کد حای
مدرس ہونہ است

می کردم در این خانه «حاج محمود جوهر» نام سرایدار و خدمتگزار آنجا سکونت داشت.

۶ - آبریزهای ساختمان: که اکنون هم برای همان کار از آن بهره‌وری می‌شود.

۷ - آشپزخانه و نهارخوری: حاج محمود جوهر، خدمتگزار پیر مدرسه، می‌گفت که همسایگان مسجد پنجاه سال پیش بخشی از مساحت مسجد را غصب کرده‌اند و چنین دانسته‌اند که آن بخش گرفته شده آشپزخانه و نهارخوری بوده است.

۸ - انبار مواد غذایی: این بخش هم در حدود پنجاه سال پیش گرفته شده است که انبار مواد خوراکی گوناگون بوده است.

۹ - انبار عمومی مدرسه: حاج محمود جوهر می‌گوید که یک نسل پیش، میان همسایگان و استاد مدرسه یک درگیری درباره‌ی تملک این بخش از مدرسه روی داد ولی او کامیاب نشد و بر این امید بود که نسلهای آینده در تصرف و تملک آن پیروز خواهند شد؛ از اینرو دو جفت در این انبار را، در سمت غربی مسجد و به وارونه‌ی دیواری که پشت این درها کشیده شده بود، جا گذاشت تا نشانگر تعلق مساحت پشت دیوار به این مدرسه باشد.

برخی از استادان مدرسه‌ی «نوریه‌ی کبری»: «:

مدرسه‌ی نوریه‌ی کبری به تدریس فقه حنفی و یرگی یافته بود و از اینرو تنی چند از استادان حنفی برای تدریس در آن برگزیده شده بودند که از آن میان به نامهای زیر بسنده می‌کنیم:

«بهاء‌الدین بن عقاده» که تا روز مرگ یعنی سال ۵۶۶ هـ. در آنجا به تدریس پرداخت «برهان‌الدین مسعود» که تا واپسین دم زندگی به آموختن سرگرم

بود و در ۵۹۹ هـ. جان سپرد. «شرف الدوله» که در ۶۳۹ بدرود جهان گفت و تا سال ۶۲۳ هـ. تدریس می کرد و آنگاه کناره گرفت و سرپرستی مدرسه به دست دانشمندی به نام «جمال الدین محمود بن احمد خُصیری» افتاد که در دانش و دین زبانزد بود و استاد بسیاری از علمای آنروز هم جمال الدین تا ۶۳۶ هـ. که بدور جهان گفت در آنجا سرگرم کار بود.

«نظام الدین خُصیری»، جوانترین پسر جمال الدین، پس از برادرش قوام الدین در این مدرسه تدریس می کرد تا اینکه در سال ۶۹۸ هـ. درگذشت. «صدرالدین بصرای» تا سال ۷۲۷ هـ. که مرد سرگرم تدریس بود. «عمادالدین طرسوسی» در این مدرسه به تدریس پرداخت تا اینکه در ۷۴۸ هـ. جان سپرد. ۲۵۲

وقفهای مدرسه‌ی «نوریه»:

صورت ریز وقفهای این مدرسه را می توان به روشنی از روی سنگ نبشته‌ای که بر فراز آستانه‌ی در کار گذاشته شده است و در تصویر نمودار است (شکل ۴) به چشم دید. و اینک ترجمه‌ی متن آن:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. این مدرسه‌ی فرخنده به دستور پادشاه پارسا و دادگر نورالدین ابوالقاسم محمود زنگی پسر آق سنقر— خداوند پادشاه او را بیفزاید!— ساخته شده است. او این مدرسه را به پیروان امام ابوحنیفه— چراغ امت، خدا از او خوشنود بادا!— وقف کرد. به این مدرسه و فقیهان و دانشجویانش، او (پایه گذار مدرسه) سراسر گرمابه‌ی تازه را در بازار گندم فروشان، دو گرمابه‌ی نو در «وراقه»، بیرون باغ «وزیر»، سه چهارم باغ «جوره» در «ارزه»، یازده مغازه، بیرون دروازه‌ی «جابه»، و فضای پیوسته‌ی به این مغازه‌ها از سوی شرق، نه مزرعه در «داریا»، برابر آنچه در وقف نامه آورده و شرط شده است. (پایه گذار

۲۵۲. بن شداد: رِءَالِقُ الحَفِیْةِ، ترکیبی ۴۴ و ۴۵ (دستویس در کتبخانه‌ی شخصی دکتر سامی الذهون، دمشق).

التعمیری: المدارس، ج ۱، صص ۶۱۸-۶۱۹.

چنین کند) به امید دریافت پاداش و مزد که در روز رستاخیز چشم به راه آنست. «هرکس پس از آنکه آنرا شنیده است، در آن [وقف] تغییری دهد گنااهش تنها به پای کسانی است که آنرا تغییر می دهند. همانا خداوند شنوای دانا است.»^{۲۵۳} و این در مدتی نه فزونتر از شعبان سال ۵۶۷ هـ. روی داد.»^{۲۵۴}

۲۵۳. س بقره، آیه ۱۸۰.

۲۵۴. معنای جمله‌ی پایانی اینست که وقفها در میانه‌ی مدتی که پایان آن ماه شعبان است به این مدرسه واگذار و سپرده شده است (متن تازی، ص ۱۳۸).

الف: کتابخانه‌ها و آموزش

شاید پرسیده شود که چرا ما کتابخانه‌ها را در کتاب خود پیرامون آموزش می‌گنجانیم. در پاسخ به این پرسش بدین حقیقت اشارت می‌کنم که بیشتر کتابخانه‌های اسلامی، در سده‌های میانه، بنیادهای آموزشی و فرهنگی بودند و در کنار آن کار کتابخانه‌های نوین را هم بر دوش می‌کشیدند. گذشته از آن، نخستین فرهنگستان اسلامی (بیت‌الحکمه) در پیوند با گرد آمده‌ای از کتابها بنیاد یافت؛ اگرچه تاریخ‌نگاران در اینکه آیا آنرا کتابخانه بدانند یا مدرسه هماهنگ نیستند. این بنیادها نمونه‌ای گردید برای اینگونه پرداخته‌هایی که هم دولت و هم افراد می‌ساختند.

در اینجا نمونه‌هایی چند از کتابخانه‌هایی که افراد ساختند و آموزش در آن انجام می‌گرفت می‌آورم به درازا از کتابخانه‌های دولتی سخن خواهم گفت: در کاخ بزرگ «علی بن یحیی‌ای منجم» (۲۷۵ هـ.) کتابخانه‌ی سترگی بود به نام «خزانة الحکمه» که مردم از جاهای گوناگون برای مطالعه بدان روی می‌آوردند. برای دانشجویانی که می‌خواستند در گوشه‌ای از کتابخانه زندگی کنند تسهیلات و هزینه‌هایی آماده شده بود و به آنان خوراک هم می‌دادند. یکی از پژوهشگران بنام «ابومعشر منجم»، در سرراش از خراسان به مکه، این کتابخانه را دیدن کرده بود. هنگامی که او به کتابخانه آمد چنان شیفته و شگفت‌زده‌ی شکوه آن گردید که برنامه‌ی حج خود را برهم زد و برای آموختن

ستاره‌شناسی در آنجا بماند— دانشی که در آن به استادی و کاردانی رسید.^{۲۵۵}

«جعفر بن محمد بن حمدانِ موصلی» (م: ۳۲۳ هـ.) بنیادی فرهنگی با کتابخانه‌ای سرشار بساخت. هرکسی می‌توانست از آن بهره‌ور شود و به دانشجویان تهیدست کمک‌های مالی می‌شد. جعفر خود در آنجا به تدریس می‌نشست و شعرهای خود را می‌خواند و می‌نویساند.^{۲۵۶} «مقدسی» در گفتگو از «رام‌نرمز» از کتابخانه‌ای سخن می‌گوید که همانند کتابخانه‌ی بصره بود. این هر دو را «ابوعلی سوار» ساخت و به دانشجویانش ماهانه‌ی رسمی می‌پرداخت. کتابخانه‌ی بصره بزرگتر و زیباتر بود. دانشجویان برای بهره‌وری از این کتابخانه‌ی شگفت‌انگیز بدانجا می‌آمدند و در سر درس استادی که همیشه کلامِ مذهب معتزلی را می‌آموخت شرکت می‌جستند.^{۲۵۷}

و سرانجام «ابوالعلاء معری» بارها در خزانه‌ی (کتابخانه) شاپور فرزند اردشیر به مطالعه می‌نشست. در این کتابخانه بیشتر گفت و شنود و مناظره‌هایی چهره می‌بست که ابوالعلاء معری از سرشناس‌ترین چهره‌های آن بود و در گفتگو از این کتابخانه بیشتر بدان خواهیم پرداخت.^{۲۵۸}

بدینسان می‌توانستیم کتابخانه را در نخستین فصل این کتاب (جایگاه‌های آموزش) جای دهیم. ولی از آنجا که کتابخانه‌ها از اهمیتی ویژه برخوردارند، ترجیح دادم تا در فصلی جداگانه از آنها به گفتگو بنشینم.

ب- ارزش معنوی کتاب

تازیان پیوسته از کتاب با دل‌بستگی و بزرگداشت تمام سخن گفته‌اند. آنان کتابها را همنشینان و دوستانی وفادار و ریزدانی نیکو می‌دانند. تا آنجا که اگر کسی بشنود یکنفر عرب از کتاب سخن می‌گوید به سخنی می‌تواند دریابد

۲۵۵. یاقوت: معجم الادباء، ج ۵، ص ۴۶۱.

۲۵۶. همان کتاب، ج ۲، ص ۴۲۰.

۲۵۷. مقدسی: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۴۱۳.

۲۵۸. بنگرید به: مقلعه‌ی «مرگلیوث» Margoloth «بر» «رسائل ابی العلاء».

که از برادریا دوستی ناب و مهربان گفتگونی کند. یکبار یکی از خلفا به دنبال یکی از دانشمندان فرستاد تا به جرگه‌ی شب‌گویی او درآید. آن دانشمند که سرگرم خواندن کتابهایی چند بود به فرستاده‌ی خلیفه پاسخ داد: «به خلیفه بگو گروهی از دوستان سودمند اکنون در برابرم نشسته‌اند، بعداً خواهم آمد.» هنگامی که خلیفه این پاسخ شنید چنان برآشفست که دستور داد بی‌درنگ او را بیاورند. خلیفه پرسید: این دوستان چه کسانی بودند؟ آن دانشمند پاسخ داد: این گروه دوستان کسانی بودند که آگاهی، راهنمایی و شکوه می‌بخشند و تو می‌توانی آنها را مرده بدانی و می‌توانی آنها را زنده و پر جنب و جوش بشماری.» آنگاه خلیفه دانست که آن دانشی مرد به کتاب اشارت می‌کند؛ از اینرو دیر آمدنش را ناپسند ندانست. ۲۵۹

در واقع این احترام و عشق به کتاب را باید به آثار و اندرزهای «جاحظ» پیوند دهیم. پیش از او مردم به شعر بیش از نثر گرایش داشتند و به دیوانها و کتابهای شعر بیش از دیگر کتابها دلبستگی نشان می‌دادند. کتابها و گفته‌های جاحظ برای نخستین بار مردم را به این نوع ادبیات گرایش داد. او درباره‌ی اینگونه کتابها می‌گوید:

«پیش از هرگونه سنجشی، دست‌یابی به نثر ارزان و آسان است؛ نثر

۲۵۹. ابن مقفی: محرق، ص ۱۰؛ بحار ص ۳۰۳ (دست‌نویس). معنی که آن مرد دانست در هیچ حلقه‌ی خوبی نیست.

... خلیفه، دلچسب‌ترین حدیث‌ها ...
... می‌شنید که از گفتگویشان حیا می‌شود.

... می‌شنید که در پنهان و پند ...
... که حیا کن حیرت‌آلود ...
... که ... در ... هنری ...

... اگر در از میان بردن غم‌ها ...
... من ... من ...
... در ... و ... و ...

... و ... و ...
... و ... و ...

... و ... و ...
... و ... و ...

... اگر گویی: مرده‌اند، دروغ نگفته‌ای
و اگر گویی: زنده‌اند گزافه نگفته‌ای

شگفتی‌های تاریخ و علم را در بر دارد و دستاورد اندیشه‌های درست و آزمونهای فکری و فلسفی و گزاره‌هایی از نسلهای پیشین و سرزمینهای دوردست است. چه کسی چنان میهمان دیگری دارد که اگر خواهی یا کوتاه‌مدت بماند و یا چنان دیر پا که پنداری سایه‌ی تست یا پاره‌ی تن تو؟^{۲۶۰} کتاب تا هرگاه که تو بخواهی خاموش است و گویا است هرگاه تو بخواهی. اگر سرگرم کاری باشی هیچگاه مزاحم تو نشود و ترا از کار باز ندارد، ولی اگر احساس تنهایی کنی همنشینی بهین خواهد بود... او دوستی است که هرگز ترا نفریبد و چاپلوسی نکند و همنشینی است که ترا خسته و رنجور نسازد.»^{۲۶۱}

«محمد بن عبدالملک زیات»، به دنبال یک بیماری ناچیز، چندگامی در میان مردم آشکار نشد. همین «جاحظ» نامی در اندیشه‌ی هدیه‌ای بود تا به هنگام دیدار با «زیات» تقدیم او کند. هیچ چیزی شایسته‌تر از «الکتاب» سیبویه، دستنوشته «کسائی» و بازبین شده‌ی «فراء»، نیافت. این زیات به هنگام دریافت این کتاب اعلام داشت که این گزینشی بی‌همتا است و از هیچ چیز به اندازه‌ی این ارمغان خوشنود نمی‌شد.^{۲۶۲} «با همه‌ی اینها، کتابها با جاحظ آن اندازه مهربان نبودند که او با آنها بود.» این گفته‌ی «عبدالسلام مروان» است.^{۲۶۳} هنگامی که جاحظ همه‌ی کوشش خود را در راه احترام به کتاب به کار گرفت و برای گردآوری آنها گندمهای فراوانی خرج کرد، همین کتب به انگیزه‌ی مرگ او بودند. او عادت داشت که برای مطالعه کتابها را گرداگرد خود می‌چید. یکبار ستونی از کتابها روی او درغلتیدند و او را که در پیری و ناتوانی بود کشتند!^{۲۶۴}

دانشمند دیگری گفته است: «تنها بوستانی که دیده‌ام می‌تواند در یک

۲۶۰. محاضرات الامرار، منسوب به محیی‌الدین بن عربی، برگ ۳ ب، دستنویس در مسقط، مجلد ۱، ص ۲.

۲۶۱. جاحظ: الحیوان، ج ۱، صص ۵۰-۵۱.

۲۶۲. یاقوت: معجم الادباء، ج ۶، صص ۱۵-۱۶.

۲۶۳. مقدمه‌ی «کتاب الحیوان»، ج ۱، ص ۵.

۲۶۴. ابوالفداء، ج ۲، ص ۴۸. از «جاحظ بازگو شده است که می‌گفت: هنگامی که «محمد بن اسحاق» سدید بغداد خود بر او درآمده که در بازارگاه نشسته بود و انبوه مردم او را در میان گرفته بود، چنانکه گویی پرده‌ای بر روی سرش نشسته است. پس از چندی بر او درآمدم، از کار برکنار شده بود و در کتابخانه‌اش نشسته بود و پیراهن کتب، دفتر، قلم، دوات و خط کش، پس هیچگاه او را با شکوه‌تر از آن حال، ندیده بودم (متن تازی، ص ۱۴۳).

آستین جا گیرد و تنها گلستانی که انسان را تا هرجا می رود همراهی می کند کتاب است. کتاب زبانِ مردگان و آوای زندگان است. او میهمانِ شباهنگام است که هرگز نمی خوابد مگر تو بخوابی و هرگز سخنی نمی گوید جز آنکه ترا خوش آید؛ هیچگاه رازی را آشکار نمی سازد یا در امانت خیانت نمی ورزد. او باوفاترین همسایه، امین ترین دوست، فرمان پذیرترین یار، فروتن ترین استاد، کاردان ترین و سودمندترین همنشین است که گرایش به کشمکش و جدال و خسته کردن دارنده ی خود ندارد.»^{۲۶۵}

«مکتفی» [بامرالله]. خلیفه ی ناتوان [عباسی] (م: ۲۹۵ هـ). از وزیر خود چند کتاب خواست تا با خواندن آنها وقت گذرانی کند. وزیر به تنی چند از نمایندگان خود دستور داد تا چنین کنند ولی به این شرط که پیش از دادن کتابها به خلیفه آنها را به او نشان دهند. آن کتابها فراهم آمدند و عبارت بودند از کتابهای تاریخی و دینی. وزیر دانست که این کتابها به خلیفه راست را از کاست و ویرانی را از آبادانی و نیز شیوه ی مبارزه با وزیران و مسایل مالی را یاد می دهند و این چیزهایی بودند که وزیر می خواست خلیفه از آنها نداند و از چندان دانستنی هایی سودمند آگاهی نیابد...^{۲۶۶}

«متنبی» شاعر بلندآوازه ی عرب، در این پیوند می گوید:

اعزّ مکان فی الدنی سرج سابع وخیر جلیس فی الزمان، کتاب^{۲۶۷}
«والا ترین جا در این جهان، زین یک اسب تندرو و بهترین همنشین در روزگار کتاب.»

۲۶۵. ابن العری: المعصوم (منسوب به محی الدین ابن عربی)، برگ ۲، دهنه سه در دانشگاه کمبریج، ص ۱۱۱.

۲۶۶. ابن نجس در «محدثین و الاضداد» منسوب به ج ۱، ص ۳، با کتب و اسب.

۲۶۷. و فروع داد از آن کتبه را پس ببرند و به جای آن داستاها و کتبه های سعربیدورند و حیفه را سرگرم و شادمان سازند. ابن حطّقی: الفخری، ص ۱۱.

۲۶۷. دیوان متنبی، به شرح عکبری، ج ۱، ص ۱۲۳.

پ: ارزش معنوی کتابخانه‌ها

پیدایی کتابخانه‌ها از روزهای آغازین اسلام، دستاورد بزرگداشت کتاب بوده است. اینک تصویری کوتاه از کوششی بی دریغ در راه برپایی کتابخانه‌ها به دست می‌دهیم و پس از آن درباره‌ی کتابخانه‌ها به گفتگو می‌نشینیم:

سرای «ابن عمید» وزیر در ۳۳۵ هـ. به تاراج سپاه خراسان درآمد چنانکه نه سبوماند و نه جامی. ابن عمید نگران هیچ چیز نبود مگر کتابخانه‌ی اجدادش که درباره‌ی آن هیچ خبری نداشت. شبانگاه که سپاهیان ترک سرا گفتند ابن عمید به خانه‌اش بازگشت و شنید که کتابهایش برجا مانده‌اند و هیچ کتابی ر بوده یا گم نشده است. وزیر که شادمان بود به کتابدارش — «ابن مسکویه» — گفت: «تو مردی فرخنده سرشتی! دیگر گنجینه‌ها را توان جایگزین کردن اما این گنجینه (کتابخانه) را هرگز.»^{۲۶۸}

هنگامی که «نوح بن منصور سامانی» به «صاحب بن عبّاد» وزارت پیشنهاد کرد ابن عبّاد نپذیرفت. یکی از دلیلهای او این بود که جابه‌جا کردن کتابهایش که نزدیک ۴۰۰ بار شتر بود دشوار می‌نمود. بدینگونه او ماندن در کنار کتابهایش را بر وزارت برتری داد.^{۲۶۹}

«خاندانِ عمّار» که بر طرابلس شام فرمانروایی داشتند کارورزان و بازرگانانی گماشتند تا به کار فراهم‌آوری کتابها از سراسر سرزمینهای دوردست برای کتابخانه‌هایشان پردازند.^{۲۷۰}

فرزند جوان «القاضی الفاضل» به نسخه‌ای از کتاب «الحمداسة» برای

۲۶۸. ابن مسکویه: تجارب الامم، ج ۶، صص ۲۲۴-۲۲۵.

۲۶۹. یاقوت: معجم الادباء، ج ۲، ص ۳۱۵؛ ابن خلکان، ج ۱، ص ۱۰۶.

۲۷۰. Islamic Culture، مجلد ۳، ۱۲۹۹، ص ۲۳۱؛ کُردعلی: خطط الشام، ج ۶، ص ۱۹۱. [برای آگاهی بیشتر

از کتابخانه‌های خاندان عمّار بنگرید به: محمدحسین ساکت: جایگاه‌های دانش در جهان اسلام، صص ۱۴۴-۱۷۵،

کانون نشر کتاب، مشهد ۱۳۵۵.]

خواندن نیاز پیدا کرد. او از «ابن صوره ی کُتبی» خواست تا آنرا به دست آورد. «کتبی» نزد «القاضی الفاضل» رفت تا اجازه ی برداشتن آن کتاب را از کتابخانه اش بگیرد. القاضی الفاضل دستور داد که همگی دستنوشته های موجود در کتابخانه اش را بیاورند تا کوچکترین آنها را برای فرزندش برگزینند. سی و پنج دستنوشته آماده کردند، و او تک تک آنها را بازدید کرد و دریافت که هر کدام ارزشی و یژه دارند و برای او گرانبایند. القاضی الفاضل اعلام داشت که همه ی آن فراهم آمده ها از سطح دانش دانش آموز جوان بالا تراند؛ از اینرو به «ابن صوره» فرمان داد تا نسخه ای و یژه ی پسرش بخرد.^{۲۷۱}

اگر از مصر به اندلس [اسپانیا] برویم نیرویی شگفت انگیز در پی گردآوری کتابها خواهیم دید. «حکَم»، فرمانگزار «گُردو با = قُرطبه»، سوداگرانی به سراسر سرزمینهای مشرق می فرستاد تا کتاب فراهم آورند.^{۲۷۲} هنگامی که «ابوالفرج اصفهانی» کتاب «أغانی» خود را به پایان برد، «حکَم» کسی و یژه پیش او فرستاد تا دستنوشته ی از آن کتاب را، پیش از اینکه دیگران در عراق بدان دسترسی یابند، خریداری کند. «حکَم» نزدیک هزار دینار زر به نویسنده پاداش داد.^{۲۷۳}

حتی افراد عادی شیفته ی داشتن کتابخانه در خانه های خود بودند اگرچه نمی توانستند از آن بهره گیرند، زیرا کتابخانه داشتن به آنان ارج می بخشید. در این پیوند نمی توانم از بازگویی داستان زبانه زیرین، از کتاب «مقری»، چشم پوشی کنم: «حَضْرَمی»، کتاب باز بزرگ، پیوسته از حراجهای کتاب دیدن می کرد و به دنبال کتابی بود که بدان دلبستگی فراوان داشت. روزی نسخه ای از آن کتاب را با شرح بسیار زیبایی بر آن پیدا کرد. کتاب به مزایده گذاشته شد و همچنان بر بهای آن افزوده می شد تا آنکه به ارزشی بیش از بهای کتاب رسید. حَضْرَمی رو به حراجگر کرد و گفت: نشان بده چه کسی بیش از من برای خرید این کتاب پول می دهد؟ آن مرد کسی را به حَضْرَمی نشان داد. حَضْرَمی رو به آن کس کرد و گفت: ای فقیه! اگر این کتاب خواسته ی تست آنرا بتو واگذارم که

۲۷۱. مقریزی: الخطط، ج ۲، ص ۳۶۷.

۲۷۲. مقری: فتح الطب، ص ۱۸۲.

۲۷۳. همان کتاب، ج ۱، ص ۱۸۲.

بهای آن بس سنگین افتاده است. خریدار تازه گفت: من فقیه نیستم و نمی دانم این کتاب درباره‌ی چیست. من کتابخانه‌ای ساخته‌ام که سرشناسان شهر بدانجا می‌آیند. کتابخانه‌ام یک جای خالی دارد که این کتاب آنرا پر می‌کند و اندازه‌ی آنست؛ چون دیدم این کتاب خطی خوش دارد و جلدی زیبا آنرا پسندیدم و هیچ در بندِ بهای آن نیستم! ۲۷۴

چ- ساختمان، سامان و شیوه‌ی کتابخانه‌ها

«الکاپینتو Olga Pinto» می‌گوید: «به ساختن ساختمانهایی به عنوان کتابخانه‌های همگانی اهمیتی سترگ داده‌می‌شد. برخی از آنها مانند شیراز، گردوبا و قاهره در ساختمانهایی جداگانه قرار داشتند با اتاقهایی بسیار برای کاربردهای گوناگون: تالارها با قفسه‌هایی که در آن کتابها نگهداری می‌شدند، اتاقهایی که مراجعه‌کنندگان می‌توانستند به خواندن و پژوهش پردازند؛ اتاقهایی جداگانه برای رونویسی از دست‌نوشته‌ها؛ اتاقهایی برای برگزاری نشست‌ها و انجمن‌های ادبی و حتی درپاره‌ای موارد سرگرمی موسیقی. همه‌ی اتاقها پر بود از ابزار آسایش. روی زمین قالی و بوریا پهن بود تا خوانندگان به شیوه‌ی شرقی چهارزانو بنشینند و به خواندن و حتی نوشتن پردازند... پنجره‌ها پرده‌هایی زیبا داشتند و بر در ورودی اصلی پرده‌ی کلفت و یژه‌ای آویخته شده بود که از آمدن هوای سرد جلوگیری می‌کرد.» ۲۷۵

ساختمان کتابخانه‌ی سترگ فاطمیان چندان بزرگ بود که شامل چهل اتاق بود و هر کدام به گنجایش نگهداری ۱۸ هزار کتاب. ۲۷۶

۲۷۴. مانند این داستان بر می‌توان در روزگار کنونی دید. یک آمریکایی نروژستند. حبه‌ی در یک موزه در نیویورک ساحت و در گونه‌گون انزازه و مبله‌ی ازید آنرا آراست. آنگاه برای مدیر یکی از کتابخانه‌های معروف لندن نامه‌ای فرستاد و از او خواست تا کتابهایی برای او بفرستد. او در نامه‌ی خود درباره‌ی حجم و نوع چند کتابها را برآرقتض و جایی که ویژه‌ی آنها ساخته بود سفارش داد و نام، موضوع و محتوای کتابها را به مدیر کتابخانه‌ی لندن واگذاشت. چرا که پیدا می‌نمود هدف او آدین بود نه دانش و آگاهی و فرهنگ.

۲۷۵. Islamic Culture، مجلد ۳، ص ۲۲۷ (۱۹۲۹).

۲۷۶. مقریزی: الخطلط، ج ۱، ص ۴۰۸.

«مقدسی» تصویری روشن از کتابخانه‌ی «عضدالدوله» در شیراز به ما می‌دهد. آنچه در زمینه‌ی ساختمان و سامان آن ما را گیرا می‌آید در اینجا بازگو می‌کنیم. او می‌گوید: «این کتابخانه شامل یک تالار بزرگ با مخزنهایی از هر سو در راستای دیوار تالار و مخزنها و قفسه‌های کتاب قرار داشتند که دارای کتوبهایی بسیار بودند و هر رشته‌ای از دانش، بخش ویژه و جداگانه‌ای داشت.»^{۲۷۷} تقریباً در هر کتابخانه‌ای کتابها برابر موضوعها چیده شده بودند. «ابن سینا» که از کتابخانه‌ی سامانیان، به هنگام فرمانروایی «نوح بن منصور»، (م: ۳۸۷ هـ.) بهره گرفته است به توصیف آن می‌پردازد: «به سرایی درآمد که اتاقهایی بسیار داشت؛ در هر اتاقی جعبه‌هایی از کتاب... در یک اتاق کتابهای تازی و شعر وجود داشتند، در دیگر اتاق کتابهای فقهی و بدینسان در هر اتاقی کتابهایی در یکی از رشته‌های علمی قرار گرفته بود.»^{۲۷۸}

مسلمانان در سده‌های میانه تصویری از چیدن کتاب به صورت ایستاده در قفسه‌ها مانند شیوه‌ی امروز نداشتند؛^{۲۷۹} بنابراین کتابها روی هم چیده می‌شد و دقت می‌کردند تا کتابهای بزرگ و سنگین روی کتابهای کوچک گذاشته نشود که مبادا پاره شوند یا شیرازه‌ی آنها از هم بگسلد.^{۲۸۰}

گذشته از آن، برابر این روش لبه‌های پایین صفحه‌ها به جای اینکه مانند کتابخانه‌های امروز در پشت قرار گیرد در جلو و روبه بیرون قرار داشت. نام کتاب و نام نویسنده روی لبه‌ی پایینی صفحات یا قسمت پایین جلد، که کتابی ارزشمند را در خود پیچانده و نگاهداری می‌کرد، نوشته می‌شد؛ بدینگونه

۲۸۷. حسن بنده فی معرفة احوال، ص ۴۴۹.

278. Barthold, Turkestan Down to the Mongol Invasion, P. 9

به این بی صفت، ج ۲، ص ۴.

۲۷۹. روی آبرو هم به حسن روسی آمد بود و کتب روی روس قرار می‌گرفتند. سید بن روس قرار دادن کتاب از روزگارستان به رب رسیده بود و تقاضای بود از روسی که در آن نومرهای پیروس روی هم گذاشته می‌شد و خود به خود این نسخه روی هم قرار می‌گرفتند. بنگرید به: رورنل، شیوه و دیدگاه پژوهش اسلامی، در محله‌ی «آزلیجا» اورینتال...

10. Rosenthal, The Technique and Approach of Muslim Scholarship, in: Analecta Orientalia 24 (1947)

چنین باور داشتند که روی هم گذاشتن کتاب از گرد و خاک نشستن بر روی آن جلوگیری می‌کرد و در نتیجه از فرسودگی که در هر حال در روی ویژه‌ای برای آن پیدا کردند. بافوت: معجم الزاد، ج ۶، ص ۳۵۹.

۲۸۰. ابن جماعة: تذکرة السمع والمكلم، ص ۱۷۲.

جوینده‌ی کتاب به آسانی می‌توانست کتاب موردنظر خود را شناسایی و پیدا کند.^{۲۸۱} «دارالکتب» در مصر دارای تعداد درخور نگرشی از کتابهایی است که از آن روزگار مانده است با نگاشته‌ی عنوانها و نام نویسندگان بدانگونه که در بالا گفته آمد. کارمندان مسؤل کتابخانه با مهربانی به من اجازه دادند تا برخی از کتابها را، برای عکس گرفتن، به روش سنتی سده‌های میانه جابه‌جا کنم (بنگرید به شکل شماره‌ی ۷).

قفسه‌های کتاب باز بودند و هرکسی می‌توانست کتاب مورد نیاز خود را بردارد. برخی از کشورهای که پاره‌ای دستنوشته‌های گرانبها و کم‌مانند یا بی‌مانند را نگاهداری می‌کنند قفل بودند. برای دستیابی به هرکدام از این دستنوشته‌ها می‌بایست اجازه‌ی کارمندی از بخش اداری گرفته شود.^{۲۸۲}

ح- فهرستها

تقریباً هر کتابخانه‌ی مهم همگانی یا شخصی دارای فهرستی است که خوانندگان به یاری آن به آسانی می‌توانند از کتابهایش بهره‌وری کنند. گذشته از آن، نام کتابهای هر بخشی از قفسه‌ی کتاب را بر روی تکه کاغذی که به بیرون قفسه چسبیده شده است نوشته‌اند. این تکه کاغذها نام کتابها یا برگهایی را که ناقص‌اند یا از میان رفته‌اند دربر دارند.^{۲۸۳}

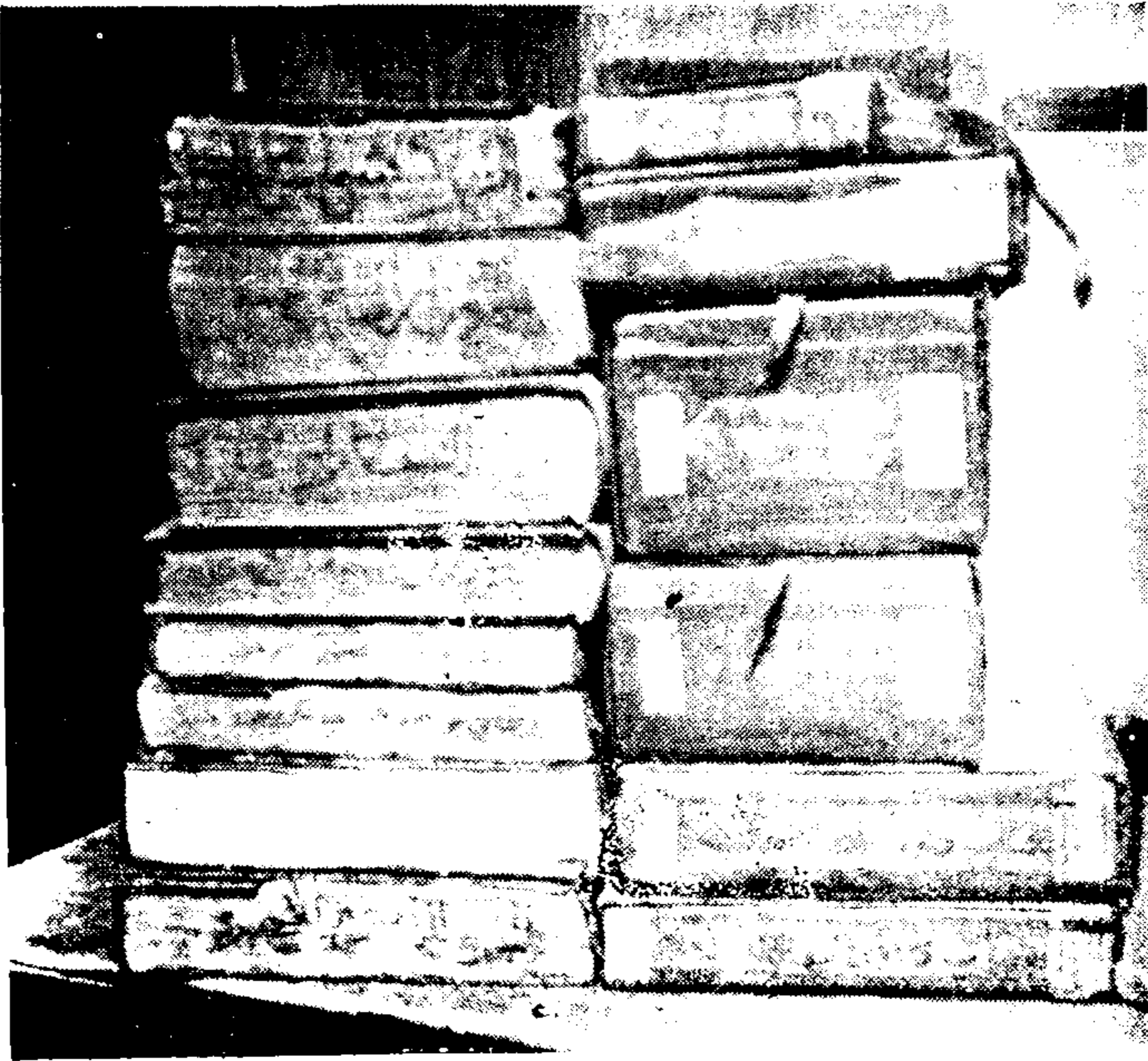
اجازه فرمایید بررسی کوتاهی درباره‌ی جهان اسلامی از ماوراءالنهر تا اسپانیا (اندلس) انجام دهیم تا به برخی از فهرستها نگاهی بیفکنیم:

«مقدسی» در ادامه‌ی توصیف خود از کتابخانه‌ی عضدالدوله

۲۸۱. همان کتاب، صص ۷۱-۱۷۲.

282. Islamic Culture, III, 1929, P. 229.

۲۸۳. همان مجله‌ی یادشده در شماره‌ی ۲۸۲.



کتابخانه جامع اسلامی سادات

(م: ۳۷۲ هـ.) در شیراز می‌گوید: «در هر بخشی از این کتابخانه فهرستهایی بودند که نام کتابها را در آن نوشته بودند.»^{۲۸۴}

گویند «ابوحسن بیهقی» فهرست «صاحب بن عباد» (م: ۳۸۵ هـ.) را دیده است و به گفته‌ی او این فهرست در ده جلد بود.^{۲۸۵}

ابن سنیا فهرستی از کتابخانه‌ی سامانیان را در بخارا خوانده است؛ او آنگاه درخواست کرد تا چند کتاب گزیده شده‌اش را بی‌درنگ بیاورند. او می‌گوید: «من کتابها را دیدم که نام بسیاری از آنها را بسیاری از مردم ما نمی‌دانستند. من هرگز چنین مجموعه‌ای نه پیشتر و نه پس از آن ندیده‌ام.»^{۲۸۶}

بین النهرین (عراق) از روزگار برپایی «خزانة الحکمه»^{۲۸۷} معروف با فهرستها آشنایی داشته است. «حسن بن سهل» با زگومی کند که روزی مأمون از من پرسید: کدامین کتاب پارسی گرانبارتر است؟ من نام چند کتاب و از آن میان جاویدان خرد را آوردم. مأمون فهرست کتابهای خود را خواست و آنرا ورق زد ولی نام این کتاب در آن نبود. مأمون گفت: چگونه نام این کتاب از فهرست افتاده است؟!^{۲۸۷}

کتابخانه‌ی «مدرسه‌ی نظامیه» فهرست بسیار مرتبی داشت که «ابن جوزی» آنرا دیده بود. او اشاره می‌کند که این فهرست دارای نام ۶ هزار جلد کتاب بود.^{۲۸۸}

پس از برپایی کتابخانه‌ی مدرسه‌ی «مستنصریه» «ضیاءالمین احمد»، کتابدار کتابخانه‌ی شخصی خلیفه با «شیخ عبدالعزیز بن دلف» مسؤول دریافت کتابها و جابه‌جایی آنها در قفسه‌ها به روشی

۲۸۴. احسن التماسیه، ص ۴۴۹.

۲۸۵. یاقوت: معجم الادباء، ج ۲، ص ۳۱۵.

286. Barthold, Turkestan... PP. 9-10.

۲۸۷. رسائل البلغاء، ویراسته‌ی محمد کرد علی، صص ۴۷۹-۴۸۰.

۲۸۸. صیدالخاطر، صص ۳۶۶-۳۶۷.

خوب و نوشتن نامشان در فهرستها برابر موضوع بودند تا یافتن آنها به آسانی انجام گیرد. این کتابها را ۱۶۰ بار بر به کتابخانه آوردند.^{۲۸۹}

در مصر کتابخانه‌ی فاطمیان که چند اتاق داشت، در آغاز برپایی، دارای فهرستی همگانی نمی نمود. به جای آن «صورتی از کتابها بر آستانه‌ی هر اتاق آویخته بودند.»^{۲۹۰} یا همه‌ی اینها، «ابوالقاسم جرجانی» وزیر در ۴۳۵ هـ. دستور تهیه‌ی فهرستی همگانی برای این کتابخانه داد و «قاضی ابوعبدالله قضاعی» و «ابوخلف وراق» بر این کار گمارده شدند.^{۲۹۱}

در اسپانیا ادعا شده است که فهرست دیوانهای شعر در کتابخانه‌ی «حکم» شامل ۴۴ جلد بوده است.^{۲۹۲}

خ- امانت گرفتن کتابها

«ابن جماعه» می گوید: «کتاب به دیگران امانت دادن تا آنجا که زیانی برای امانت گیرنده و امانت دهنده بهر نیامورد مستحب و پسندیده است.^{۲۹۳}

حدیثی از پیامبر می فرماید: «نخستین آموزش خداوند بهره‌ی کسی می شود که به نقل احادیث سرگرم است و آن شامل این حقیقت است که او فرصت وام دادن کتابها به دیگران را دارد.»^{۲۹۴}

«ابوالعتاهیه» از وام‌دادن یکی از کتابهایش به شخصی معین خودداری کرد. زیرا کتاب امانت دادن را خوش نمی داشت. آن مرد گفت: نمی دانی که پیوسته کارهای خوب در گرو کارهایی است که آن کس انجامش را دوست ندارد؟

۲۸۹. ابن قوفی: الحوادث الجمعة، ص ۵۴. والخفظ، ج ۱، ص ۴۰۹.

290. The Encyc. of Islam, Vol. 2, P. 1046

۲۹۱. قفطی: اجاز حکم، ص ۱۱۱.

۲۹۲. مقرئ: نفع الطیب، ج ۱، ص ۱۸۶.

۲۹۳. تذکرة السامع والمکتلم، ص ۱۶۷.

۲۹۴. غزی: الدر التمدید، به نقل از «رزنثال» در گفتار «شبهه و دیدگاه پژوهش اسلامی»، مجله‌ی «آناپنا

لورینتالیا» ص ۲۴.

ابوالعتاهیه پس از شنیدن این سخن کتابش را به آن مرد به امانت داد. «ابوحیان غرناطی» خرید کتابهای مورد نیازش را ضروری نمی‌دید، زیرا چنانکه می‌گوید: «هر کتابی را بخواهم می‌توانم از هر کتابخانه‌ای به امانت گیرم.»^{۲۹۶}

به هر حال محدودیتهایی چند در کار امانت‌گیری کتاب وجود داشت: برابر مقررات کتابخانه‌ی قاهره تنها ساکنان قاهره می‌توانستند از آنجا کتاب امانت گیرند.^{۲۹۷}

برای بیرون بردن کتاب از کتابخانه، ودیعه‌ای گرفته می‌شد، ولی دانشمندان بنام گهگاه از این قاعده برکنار بودند.^{۲۹۸} «یاقوت» از کتابداران کتابخانه‌ای ستایش می‌کند که بی دریافت ودیعه به او دو بیست کتاب امانت دادند.^{۲۹۹}

در برخی موارد، زمان امانت داشتن نیز محدود بود. در سندی که «ابن خلدون» به هنگام پیشکش ساختن کتاب العبر خود به کتابخانه‌ی جامع «قیروان» در «فاس» نوشته است قید کرده است که این دستنویس را تنها به کسانی که مورد اطمینانند برای بیرون بردن امانت دهند و یا ودیعه دریافت کنند و آنهم نباید مدت امانت از دو ماه درگذرد.^{۳۰۰}

امانت‌گیرنده‌ی کتاب می‌بایست به خوبی از کتاب در یافتی نگهداری کند. حتی تصحیح یا یادداشت‌نویسی تنها با اجازه‌ی دارنده‌ی کتاب انجام می‌گرفت و برگهای سپید در آغاز و انجام کتاب می‌بایست همانگونه سپید و نانوشته بمانند. کتاب نمی‌بایست به دیگری امانت داده شود و یا در گرو یا ودیعه‌ی چیزی قرار گیرد. کتاب بایستی پس از درخواست وام دهنده بی‌درنگ

۲۹۵. تذکرة السمع والمنکلم، صص ۱۶۷-۱۶۸.

۲۹۶. ابن حجر: الدرر الكامنة، ج ۶، ص ۳۰۹.

۲۹۷. محمد فرید وجدی: دائرة المعارف قرن عشرين، ج ۸، ص ۶۴. این قاعده ما را به یاد یکی از مقررات کنونی انگلستان می‌اندازد که اگر نه در همه، در بیشتر کتابخانه‌های این کشور اجرا می‌شود و براساس آن به کسی که می‌خواهد کتابی به بیرون انگلستان ببرد، هیچ کتابی امانت داده نمی‌شود.

۲۹۸. ابن ساعی: جامع المختصر، ج ۱، ص ۲۳۶.

۲۹۹. یاقوت: معجم البلدان، ج ۸، ص ۳۶. (در متن تازی ج ۶، ص ۳۷ آمده است).

برگشت داده شود و چنین برگشتی که به درخواست وام‌دهنده انجام گیرد سرانجام غیرقانونی و تخلف از شرط به‌شمار می‌آید. بی‌آنکه بازگرداندن کتاب را بخواهند امانت‌گیرنده نبایستی بدون نیاز در پس آوردن آن کوتاهی و سستی نشان دهد. بر امانت‌گیرنده است تا از یاری امانت‌دهنده حق‌شناسی و سپاسگزاری کند.^{۳۰۱}

پیش از پایان دادن به این بخش، باید بیان کنیم که کتابخانه‌ها در جهان اسلامی تنها برای خواندن و بررسی برپا می‌شدند و نه کتاب امانت دادن. «قاضی ابن حیان نیشابوری» به هنگام وقف کردن کتابهای خود به روشنی شرط کرد که به هیچ‌رو آن کتابها نبایستی از کتابخانه بیرون یا به امانت برده شوند.^{۳۰۲}

«جمال‌الدین محمودبن علی» پایه‌گذار مدرسه‌ی «محمودیه» نیز چنین شرطی درباره‌ی کتابخانه خود کرده است. در وصیت‌نامه‌ی او می‌خوانیم: «بردن هیچ کتابی به بیرون از ساختمان مدرسه مجاز نیست.»^{۳۰۳}

د- کارمندان کتابخانه

البته شماره‌ی کارمندان کتابخانه بستگی داشت به اینکه آن کتابخانه بزرگ بود یا کوچک، همگانی بود یا شخصی. با همه‌ی اینها، سیماشایی همگانی در دست داریم که تقریباً در هر کتابخانه‌ی معتبری در جهان اسلام نمودار بودند. این بخش را به بررسی گذرایی از کارمندان کتابخانه و ویژگی داده‌ایم که شامل کتابدار، مترجمان، دستنویسان، جلدسازان و وابستگان کتابخانه است.

۳۰۱. ابن حمانه: تذکره السماع، صص ۱۶۸-۱۶۹ - غری سروده است: «ایها المستعیر منی کتاباً ارض فی منه ما نفسک ترضی = ای امانت‌گیرنده‌ی کتاب از من! - بر من پسند آنچه بر خود می‌پسندی» (مثنی نازی، ص ۱۵۶).

۱ - کتابدار (رئیس کتابخانه)

وظایف رئیس کتابخانه: رئیس کتابخانه عموماً مسؤول کارهای اداری و فرهنگی کتابخانه بود. او برای کتابخانه کتابهای تازه فراهم می ساخت و بر فهرست نویسی آنجا نظارت داشت و هرگونه راهنمایی و آسان کردی که خوانندگان را نیاز می افتاد در دسترسشان می نهاد. او دستور می داد تا کتابهای مورد نیاز به جلد و صحافی داده شوند. در امانت دادن، اومی بایست تنها به کسانی اجازه ی بیرون بردن کتاب بدهد که به راستی از آن بهره می گیرند و در صورت تقاضای بردن چند کتاب، تنها یک کتاب می توانستند به امانت گیرند. تهیدستان در امانت بردن کتاب برتری داده می شدند، زیرا توانگران می توانستند نسخه ای از کتاب برای خود خریداری کنند.^{۳۰۴}

یک تن کتابدار برای انجام این کارها بس بود، ولی در کتابخانه های بزرگ کمک کتابیارانی برای یاری کردن به او گمارده می شدند.^{۳۰۵}

دانش و آگاهی کتابدار:

به جنبه ی فرهنگی کار کتابداران، از همان برپایی کتابخانه ها در آغاز اسلام، به خوبی پی برده شده است؛ از اینرو دانشمندان و دانشوران بنام و برجسته بر این کار گزیده و گمارده می شدند. نام تنی چند با زندگی نامه ی کوناهمی از آنان آورده می شود:

«سهل هارون»، «سعید هارون» و «سلام»، کتابداران «بیت الحکمه»ی بغداد بودند. به گفته ی «الندی»، بزرگ مرجع درین زمینه، اینان فصیح و دانشمند و نویسندگی کتابهای مهم بودند. «جراحت»، دانشمند

۳۰۴. شبکی: مفید النعم، ص ۱۵۹.

۳۰۵. یاقوت: ارشاد، ج ۶، ص ۳۵۹؛ مقریزی: الخلف، ج ۱، ص ۴۵۸. کتابخانه ی شاپور پسر اردشیر و کتابخانه ی فاطمیان از این دست بودند. شاپور کار کتابداری کتابخانه خود را به «حسن بن شیه» و «ابوعبدالله الضبی» قاضی واگذاشت. بنگرید به ابن عماد: شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۰۴ (متن تازی صص ۱۵۸-۱۵۹؟).

برجسته، بارها از سهل و سعید گفته‌ای را بازگو می‌کند.^{۳۰۶}
 کتابخانه‌ی نفیس «فتح بن خاقان» به دست «علی بن یحیی منجم» (م: ۲۷۵ هـ.) گردآوری و سامان یافت. اگر خواننده به زندگی نامه‌ی او به خامه‌ی یاقوت بنگرد به دانش و آگاهی این کتابدار پی خواهد برد.^{۳۰۷}
 «ابوالحسن علی بن محمد شایستی» (م: ۳۹۰ هـ.) رئیس کتابخانه‌ی زامبردار فاطمی بود. او ندیم «العزيز بالله» و نویسنده‌ی چند کتاب بود.^{۳۰۸}
 پیشتر گفته آمد که تاریخ‌نگار برجسته، «ابن مسکویه»، یکی از سرپرستان کتابخانه‌ی «ابن عمید»^{۳۰۹} بود.

«خزانه‌ی شاپور» که به دست «ابونصر شاپور اردشیر» (م: ۴۱۶ هـ.)، وزیر آل بویه، ساخته شد افتخار اداره شدن به دست یک رشته از دانشمندان سترگ را داشت. نام برخی از آنان در زیر می‌آید:
 «ابوالحسن محمد بن ابی شیبان»^{۳۱۰}؛ «قاضی ابوعبدالله حسین بن هارون ضبی»؛ «ابو احمد عبدالسلام بن حسین بصری» (م: ۴۰۵ هـ.)^{۳۱۱} هم روزگار و دوست نزدیک ابوالعلاء معری،^{۳۱۲} و «ابومنصور محمد بن علی»^{۳۱۳} (م: ۴۱۸ هـ.)

سرپرستی کتابخانه‌ی مدرسه‌ی نظامیه^۴ را گروهی از دانشمندان برجسته‌ی آن روز بر عهده داشتند مانند:
 «قاضی ابویوسف یعقوب اسفراینی»^{۳۱۴} (م: ۴۹۸ هـ.)، «محمد بن احمد ابیوردی»، شاعر زامی که پس از مرگ اسفراینی به این مقام رسید (م: ۵۰۸ هـ.)^{۳۱۵} «یحیی بن علی»، فرزند خطیب تبریزی که استاد ادبیات عرب در

۳۰۶. المهرست، ص ۱۱۴.

۳۰۷. رشاد، ج ۵، صص ۴۵۹-۴۷۳.

۳۰۸. ابن حنکاه، ج ۱، ص ۴۱۱.

۳۰۹. تاریخ ابن مسکویه، ص ۱۸۰-۱۸۱، ج ۲، ص ۲۲۴ (در متن نازی، نجارب‌الامم، ج ۶، ص ۲۲۴ آمده است)

۳۱۰ و ۳۱۱. ابن عمید، شرح تاج، ص ۱۰۴.

۳۱۲. تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۵۸.

۳۱۳. ابوالعلاء معری: رسالة العنبران، ص ۷۳، و تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۹۳.

۳۱۴. یاقوت: الرشاد، ج ۶، ص ۳۴۳.

۳۱۵. همان کتاب، صص ۳۴۱-۳۵۸.

مدرسه‌ی نظامیه نیز بود^{۳۱۶} (م: ۵۰۲ هـ.) و «علی بن احمد بکری» (م: ۵۷۵ هـ.)، نویسنده و خوش‌نویس برجسته^{۳۱۷}.
 برجستگانی چند از دانشمندان آنروز سرپرستی کتابخانه‌ی مدرسه‌ی «مستنصریه» را در دست داشتند که از آن میان بودند:
 «شمس بن علی کُتبی»، که در روز گشایش کتابخانه از دست خلیفه ردای افتخار پوشید؛^{۳۱۸} «ابن ساعی»، تاریخ‌نگار نامی و نویسنده‌ی «الجامع المختصر»^{۳۱۹} (م: ۶۷۴ هـ.)؛ «ابن فوطی»، نویسنده‌ی الحوادث الجامعة و کتابهای بسیار دیگر^{۳۲۰} (م: ۷۲۳ هـ.). پیش از آنکه ابن فوطی به این مقام گمارده شود، سرپرست کتابخانه‌ی شخصی نصیرالدین طوسی بود.^{۳۲۱}

۲ - مترجمان:

پذیرفته آمده است که گذشته از بررسیهای دینی و زبانی، جنبش فرهنگی و علمی پرورش یافته به دست مسلمانان آغازین اسلام بیشتر بر پایه‌ی پژوهشهای بیگانه استوار بود؛ از اینرو، مترجمان پل این گرداب بودند. از گذرگاه آنان آموزش و دانش بیگانه از یونانی، سریانی، پارسی کهن و هندی به تازی راه یافت. خواننده می‌تواند برای دیدن ستون نام مترجمان به «الفهرست» التّدیم چهره اندازد،^{۳۲۲} اما ما در اینجا خود را در چهارچوب مترجمانی که وظیفه‌ی خویش را در کتابخانه‌ها انجام می‌دادند قرار می‌دهیم.

نخستین فراهم‌شده‌ی کتابها با نام «خالد بن یزید» (م: ۸۵ هـ.) گره خورده است. خالد زندگی خود را در مطالعه‌ی علوم یونانی، به ویژه شیمی (کیمیا) و پزشکی گذراند.^{۳۲۳} و به گفته‌ی «التّدیم» مترجمی به نام «استیفان

۳۱۶. همان کتاب، ج ۷، ص ۲۸۷.

۳۱۷. همان کتاب، ج ۵، صص ۱۰۴-۱۰۵.

۳۱۸. ابن فوطی: الحوادث الجامعة، ص ۵۶.

۳۱۹. مقدمه‌ی الجامع المختصر، به قلم ساعی، ص ۱.

۳۲۰. نگاه کنید به زندگی‌نامه‌ی او در آغاز الحوادث الجامعة.

۳۲۱. همان کتاب.

۳۲۲. صص ۲۴۰-۲۴۲ و صص ۴۰۹-۴۱۶؛ و فصل نهم کتاب طبقات الاطباء از ابن ابی اصیبعه.

۳۲۳. محمد کُردعلی: خطط الشام، ج ۶، ص ۱۸۹.

Stefanus» برگذاشت تا کتابهایی در این زمینه‌ها برای او^{۳۲۱} و برای پُرساختن کتابخانه ترجمه کند.

با همه‌ی اینها، در «بیت‌الحکمه» ترجمه به اوج خود رسید. الندیم می‌گوید که دانشمند ایرانی «ابوسهل فضلِ نوبختی» در «خزانة‌الحکمه» ی هارون‌الرشید یک مترجم بود و کتابهای پارسی بسیاری به دست یا یارمندی او به زبان تازی درآمدند.^{۳۲۵} هارون‌الرشید پس از کامیابی در جنگ آنکارا و عموریته، کتابهای یونانی بسیاری برای ترجمه فراچنگ آورد و «یوحنای ماسویه» را بر این کار گمارد.^{۳۲۶}

در روزگار «مأمون» جنب و جوش فرهنگی و علمی به سختی گرایش خلیفه را، که خود دانشمند بود، به سوی خود کشانید. مأمون بسیاری از آثار سترگ بیگانه را به دست آورد و آنها را در «خزانة‌الحکمه» جاداد و بهترین دانشمندان آن روز را برای ترجمه‌ی آنها با شرحی سودمند به کار گرفت. «سَلَم»، «حجاج بن مطر»، «ابن بطریق»، «عمر بن قُرخان»، «اسحاق بن حنین» و «حنین بن اسحاق» نمونه‌ای از آنها بودند.^{۳۲۷}

کتابخانه‌ی خاندان «موسای شاکِر» پُربود از کتابهای کهن بیگانه که «حنین بن اسحاق»، «حُبیش بن حسن» و «ثابت بن قره» برای ترجمه‌ی آنها گمارده شده بودند.^{۳۲۸}

کمی پس از این — پس از «واثق» خلیفه‌ی عباسی — نامی و یادی از مترجمان در کتابخانه‌های همگانی و شخصی نمی‌بینیم، شاید برای اینکه سودبخش‌ترین کتابها ترجمه شده بودند و هم برای اینکه این کوشش سترگ دانشمندان مسلمان را به بهره‌وری از فلسفه، دانش، زبان و فرهنگ خویش توانمند ساخته بود و دستاوردهای واپسین آنان برپایه‌ی همین رشته‌ها نهاده شد.

۳۲۱. الفهرست، ص ۳۴۰.

۳۲۵. همان کتاب، ص ۳۸۲.

۳۲۶. ابن ابی اصیبعه، ج ۱، ص ۱۱۵.

۳۲۷. الفهرست، صص ۱۱۴، ۲۳۹، ۴۱۵؛ ففطی، ۲۴۲ و ابن ابی اصیبعه، ج ۱، ص ۱۸۷.

۳۲۸. ففطی، صص ۳۰، ۳۱؛ ابن ابی اصیبعه، ج ۱، ص ۱۸۱ و الندیم، ص ۳۴۰.

۳ - رونویسان (وراقان)*:

مسلمانان در سده‌های میانه به نیاز داشتن بخشی در کتابخانه‌های خود برای بازآفرینی و نشر کتابها پی بردند. آنان این نیاز را با گماردن تنی چند رونویس در تقریباً هر کتابخانه‌ی درخور نگرش، برآورده ساختند. رونویسان، که در سده‌های میانه همین کار چاپخانه‌ی کنونی را انجام می‌دادند، وظیفه‌ی خود را با کامیابی فراوان به روش می‌کشیدند و پیوسته برای کتابخانه‌ها کتابهایی تازه نشر یافته آماده می‌ساختند.

به گفته‌ی «سبکی» رونویس بایستی بسیار بار یک‌بین و در کار خود امین باشد، نه اینکه در پی شتاب و از سر باز کردن یا ناخوشایندی چیزی از آن بکاهد. او بایستی از رهنمودهای گمارنده‌ی کار، آنجا که به ترتیب کار و شماره‌ی خطها در هر برگ پیوند می‌گیرد، پیروی کند، رونویس نباید عمر خود را بر سر رونویسی از کتابهای فریبنده یا زیانمند تباه گرداند.^{۳۲۹}

رونویسان تقریباً در همه‌ی کتابخانه‌های همگانی یا شخصی سرگرم کار بودند. اینک نمونه‌هایی چند از شماری بسیار:

در «بیت‌الحکمه» تنی چند از رونویسان برای این کار گمارده شده بودند. یکی از آنان «عَلَّانِ شَعُوبِي» ایرانی تبار بود که در روزگار هارون و مأمون

۱۰ - برای اصطلاح «وراقه» چند تعبیر گفته شده است. مفهومی گسترده‌ی این واژه همانگونه که در «المهرست» (ص ۱۶۹)، «یاقوت» (تلدان، ص ۲۶۱) و ابن خلدون (مقدمه، ص ۲۹۶) شارب کرده اند توسط فارسی‌نویسان در روی کتب، چندسازی، صحافی و کتب‌فروشی را دربر می‌گیرد. ولی من با «معنی» (الذی‌تالیف، ص ۱۰۰ شماره‌ی ۵۷۹ ب) در محدود ساختن معنای این اصطلاح در (وراقه) تنها نسخه‌برداری (از روی کتب دست‌نویس) معنی می‌دهم که در پرداختن به این اصطلاح در این بخش پذیرفته شده است.

۲ - رونویسی از دست‌نوشته‌ها مهمترین شیوه برای داشتن کتابها بود. به سخن دیگر این معنوی ترین روش بود که کسی یا خود رونویسی می‌کرد یا دیگری را برای نگارش یا پرداخت دست‌نویس به کار می‌گرفت. چه بسیار رونویسانی بودند که کتابهایی از روی نوشته‌ها و به فروش می‌رساندند و یا کتابی را پیشکس می‌دادند که اندک روی می‌داد، ولی دانشمندان کتابها یا کتابخانه‌ی آنها را به مسجدها و مدرسه‌ها ارمغان می‌دادند.

دو شیوه‌ی دیگر حریبداری و به ارث بردن بود. از رهگذر وصیت‌ها، کتابخانه‌ی مدرسه‌ها و مسجدها، به ویژه، فراهم شده‌های گرانبها و سرشاری از کتابها را دارا می‌شدند.

۳۲۹. مفید‌النعم، صص ۱۸۶-۱۸۷.

این کار را برعهده داشت. ۳۴۰

در کتابخانه‌ی شخصی «واقدی» (م: ۲۰۸ هـ.) «محمد بن سعد» رونویس بود و چنان زبانزد که تعبیر «کاتبِ واقدی» با نام «محمد بن سعد» جوش خورده است. ۳۴۰

«حُنین بن اسحاق»، پزشک نامبردار مسیحی، بیش از یک رونویس داشت. به گفته‌ی «ابن ابی اصیبه» ۳۴۱ و «یاقوت» ۳۴۲ «آزرق» و «محمد بن حسن دینار» نام از رونویسان او بودند.

«جاحظ»، دانشمند بنام، در کتابخانه‌ی شخصی خود رونویسی داشت به نام «عبدالوہاب عیسی» ۳۴۳ «احمد بن احمد» پسر برادر شافعی، رونویس «جَہشیانی» بود. ۳۴۴

«علی بن ہلال»، نامور به ابن بَوَّاب، خوش نویس نامی، در کتابخانه‌ی «بہاء الدوله» — فرزند عضدالدوله — در شیراز رونویس بود — او یکبار به تاریکی از «ابن مقنن»، خوش نویس بزرگ، چنان تقلید کرد که بہاءالدوله نتوانست میان خط ابن بَوَّاب و ابن مقنن تفاوت نهاد. ۳۴۵

ہنگامی کہ خلیفہ «الراضی باللہ» دریافت یکی از کتابہای او از کتابخانہ اش گم شدہ است، بہ «صُولی» پیمشہاد داد تا رونویسان کتابخانہ، کہ از خلیفہ حقوق مستمری می گرفتند، بی درنگ بہ نگارش دستنوشتی از آن پردازند و آنرا برای صحافی و جلد کردن بہ دست جلدسازان کتابخانہ بسپارند. ۳۴۶

«شیخ زکی الدین» و «صفی الدین عبدالمؤمن» بہ عنوان رونویسان کتابخانہ‌ی «مُستعصِم باللہ» گماردہ شدہ بودند. ۳۴۷
در گذار بہ مشرق، بہ جنب و جوشی شگفت انگیز در سور یہ برمی خوریم.

۳۴۰. التذیبة: الفهرست، صص ۱۵۳-۱۵۴. ۳۴۱. التذیبة: الفهرست، ص ۱۵۴.

۳۴۱. عنوان الادب، ج ۱، ص ۱۱۱.

۳۴۲. ارتداد، ج ۶، ص ۴۸۲.

۳۴۳. تاریخ بغداد، ج ۱۱، صص ۲۸-۲۹: معنی: التذیبة، برگ ۵۱۰.

۳۴۴. و بسیاری از دانشمندان بہ رونویسی از وی دست زدند، زیرا در نوشتن سار دقق و مین بود. یاقوت: ارتداد، ج ۱، ص ۸۱.

۳۴۵. همان کتب، ج ۲، صص ۴۴۶-۴۴۷.

۳۴۶. الطوبی: حمار الرامی بینه والحنفی باللہ، ص ۴۰.

۳۴۷. کتبی: فوات الوفيات، ج ۲، ص ۱۸.

در کتابخانه‌ی بزرگ «امین الدوله ابوالحسن غزال» (از وزیران و پزشکان شام، مرده به سال ۶۴۸ هـ.) رونویسان بی‌شماری سرگرم کار بودند. یکبار او نسخه‌ای خواست از تاریخ هشتاد جلدی «ابن عساکر» ده تن از میان رونویسان خود برگزید و آنان این کار پر حجم را نزدیک دو سال به پایان بردند. ۳۴۸

چندین رونویس نیز در کتابخانه‌ی تاریخ‌نگار نامی ابوالفداء، فرمانروای «جماه» به کار پرداخته بودند. ۳۴۹

در مصر این کوشش به اوج خود رسیده بود. «دارالعلم» شکوهمند دو رونویس داشت که «مقریزی» بارها به آن‌ها اشاره می‌کند. ۳۵۰

گروهی از نوشتگران در خانه‌ی «یعقوب کلس» برای فرآوری کتابخانه‌اش از کتابهایی در گونه‌گون مایه‌ها سرگرم کار بودند. قرآن، حدیث، فقه، ادبیات و پزشکی در این کار گنجانده شده بود. ۳۵۱

«ابن ابی اصیبعه» بیان می‌دارد که در کتابخانه‌ی شخصی «أفرائیم زقان» تنی چند از رونویسان همیشه کار می‌کردند که یکی از آنها «محمد بن سعید بن هشام» نامور به «ابن ملساقه» بود. ۳۵۲

به گفته‌ی «عبد اللطیف بغدادی» «القاضی الفاضل» چند نگارشگر استخدام کرد که هیچگاه از کار نمی‌ایستادند. ۳۵۳

سه رونویس پیوسته در کتابخانه‌ی «موفق الدین قطران» — پزشک و یژده‌ی صلاح الدین ایوبی — به نگارش بودند. یکی از آن سه تن «جمال الدین» خوش‌نویس نامور به «ابن جماله» بود. ۳۵۴

در گشت و گذار از مدیترانه به اندلس به خوش‌نویسان بسیاری برمی‌خوریم که در کتابخانه‌ی «حکم» به برآورد ساختن نیازهای آنجا نشسته بودند. ۳۵۵

۳۴۸. ابن ابی اصیبعه، ج ۲، ص ۲۳۶.

۳۵۰. خطف، ج ۱، صص ۴۰۹ و ۴۵۹.

۳۵۱. ابن خلکان، ج ۲، ص ۴۹۷.

۳۵۲. ابن ابی اصیبعه، ج ۲، ص ۱۰۵.

۳۵۳. تذکره السامع والمتکلم، پانویس ص ۱۶۶.

۳۵۴. ابن ابی اصیبعه، ج ۲، ص ۱۷۸.

۳۵۵. ابن خلدون، العبر، ج ۴، ص ۱۴۶.

«ابومطرف»، قاضی گردوبا، کتاب بازی بزرگ بود، گویند شش رونویس در کتابخانه‌ی خود داشت که هرکدام حقوقی دائمی دریافت می‌داشتند. او می‌کوشید تا کتابی تازه خریداری کند و اگر کامیاب نمی‌شد، نسخه‌ای از روی آن آماده می‌ساخت.^{۳۵۶}

این بخش را با بیانی شگفت‌آور به پایان می‌بریم: «در کتابخانه‌ی بزرگ «خاندانِ عمار» در طرابلس شام ۱۸۰ رونویس برای بازنویسی دستنوشته‌ها به کار گمارده شده بودند که سی تن از آنان همیشه در آن کتابخانه کار می‌کردند.»^{۳۵۷}

۴ - جلدسازان:

پس از پایان بخش پیشین درباره‌ی رونویسان یادآوری این نکته بسنده می‌نماید که واژه‌ی «مُجَلِّد» (جلدساز، صحاف) معمولاً در کنار واژه‌ی «ناسخ» (رونویس)، هرکجا دومین واژه در پیوند با کتابخانه‌های همگانی و شخصی آمده است، نمودار گردیده است.^{۳۵۸}

پژوهشی عالی درباره‌ی «کتاب اسلامی» به دست «سیرتاماس آرنولد Sir.Th.Arnold» فقید و استاد «آدلف گروهمن A.Grohman» انجام گرفته است که بخشهایی از آنرا در زیر بازنویس می‌کنیم: «در عراق و به ویژه اندلس تأکید ویژه‌ای بر جلدسازی کتابها چهره می‌گرفت. اسپانیا، شهر مالگا Malaga، بیش از هر چیز گنجینه‌ای از شاهکار چرم‌سازی بود. گردآوران شخصی و امیران برجسته و بلندمرتبه‌ی واقعی مسلمان، که به پایه‌گذاری کتابخانه‌های بزرگ دلگرمی می‌بخشیدند، در این گسترش بی‌همانند هنر کتاب‌سازی در سده‌های میانه سهمی سترگ داشتند.»^{۳۵۹}

۳۵۶. ابن بشکوان: نسیه، ج ۱، صص ۳۰۴-۳۰۵.

357. Islamic Culture IX, P. 135 (1935); Ibid, III, P. 231 (1929).

هر دو از تاریخ ابن فراب (دستنویس در وین، برگ شماره‌ی ۳۶) بازگو کرده‌اند.

۳۵۸. الفهرست، ص ۱۴؛ مناسی: احسن التفاسیر، صص ۴۳، ۴۴، ۱۰۰؛ صولی: اخبار... ص ۴۰، ابن خلدون، ج ۴ ص ۱۴۶؛ مقریزی: الخطط، ج ۱، ص ۴۵۹؛ مقرر، ج ۱، ص ۱۸۲؛ ابن جماعه، ص ۱۶۶؛ و عواد: خزائن الکتب فی العراق، ص ۱۳۳.

۳۵۹. صص ۳۱-۳۲.

از این کتاب و کتاب جلدسازی اسلامی Islamic Bookbinding از «ف. سیر F. Sare» نمونه‌ی تصویری چهارگانه‌ی کنونی را در برابر شما می‌گسترانیم (نگاه کنید به شکل‌های ۸، ۹، ۱۰ و ۱۱).

جلدسازی به شیوه‌ای ساده آغاز شد، ولی به تندی گستردگی یافت تا آنجا که به چهره‌ی یکی از هنرهای زیبا درآمد. «الندیم» می‌گوید که جلد کتابها خیلی سفت و سخت بودند تا اینکه در کوفه به روش بهتری از جلدسازی دست یافتند که با آن چرم نازک و نرم گردید.^{۳۶۰} پس از چندی این هنر گسترش و دگرگونی یافت و به چهره‌های تذهیب^{۳۶۱} (زرنگاری) و تصویرنگاری روی جلد‌های کتاب درآمد و نمونه‌ای در زیبایی و ابتکار گردید.

«عنایت‌الله»، دانشمند هندی، می‌گوید: «کسانی که به جلدسازی می‌پرداختند از ذوق هنری سرشاری برخوردار بودند. نخستین کتابهای جلد شده‌ی اسلامی معروف، کار هنرمندان و کارورزان مصری‌اند که شاید به سده‌های هشتم یا نهم هجری پیوند می‌گیرند. هنگامی که هنر جلدسازی گسترش یافت، تذهیب و تصویرنگاری به چهره‌ی رایج‌ترین فنون در جلدسازی اسلامی درآمدند.»^{۳۶۲*}

۵ - وابستگان کتابخانه** (خدمتگزاران):

در میان کارمندان کتابخانه بارها از وابستگان کتابخانه سخن به میان

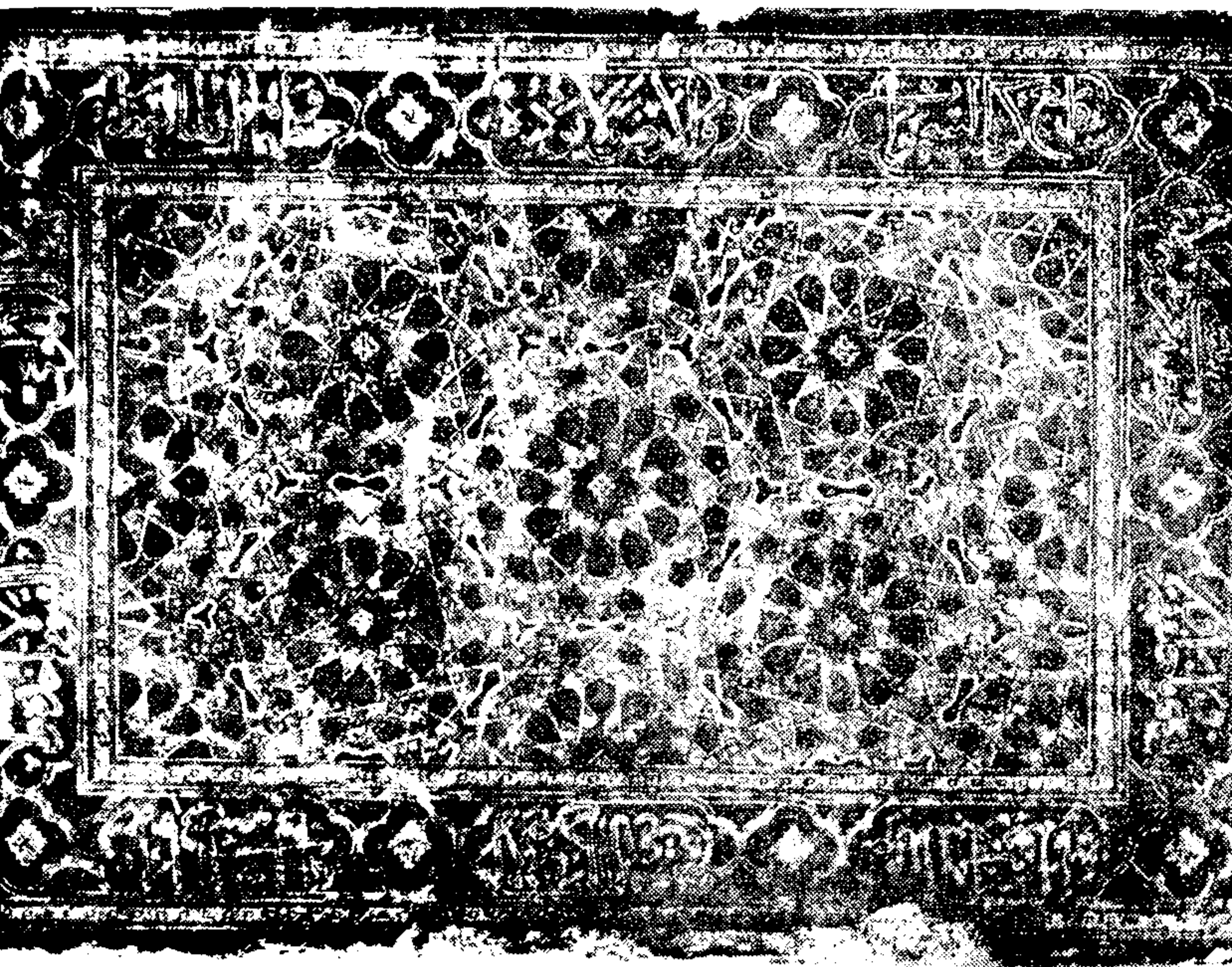
361. Islamic Culture, IX, P. 138 (1935).

۳۶۰. الفهرست، ص ۳۲.

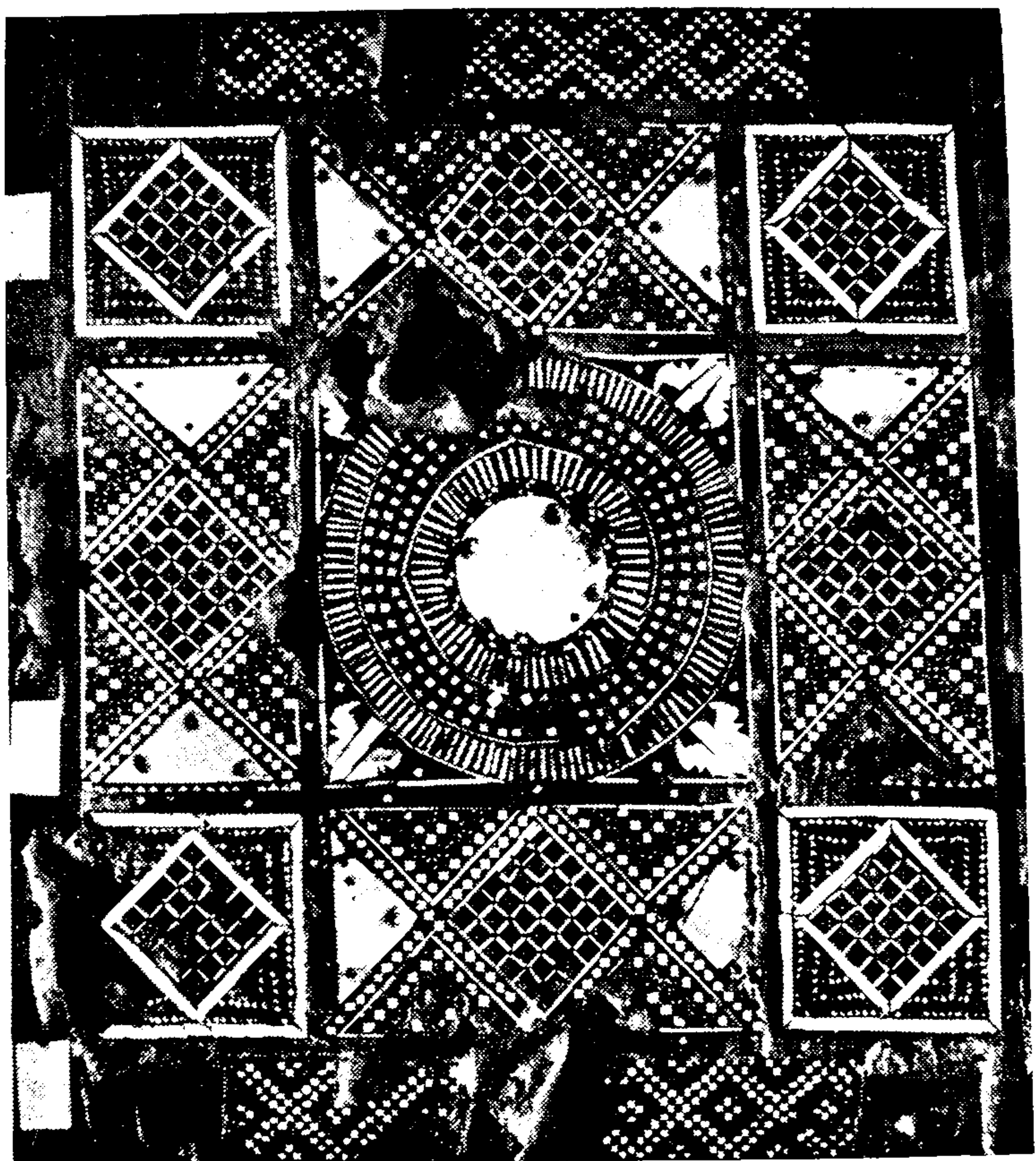
362. Islamic Culture, XII, P. 168 (1938).

• پیداست که میان جلد کردن و جلدسازی کنه‌ی جدایی است. جلد کردن اینست که کتاب را در پوششی قرار می‌دهند. خواه از آن پوشش بهره‌ای می‌برند یا نه. ولی جلدسازی پوشاندن کتاب در جلد بود. مستطابان و آری «المجلد» در لغت‌الاسلام Binder انگلیسی به کار می‌برند. شاید برای اینکه در روزگاران آغازین خود پوشش کتاب را جز با جلد نمی‌شناختند. (متن تازی، ص ۱۶۹).

• در صورتی که وابستگان را برعهده داشت، ولی تنها در کتابخانه‌های بزرگ، آیهام آن است. امر می‌گردد. وظیفه‌ی ناظر کلی بود، و به وارونه‌ی سرپرست کتابخانه، لزومی نداشت که در درازای کار روزانه به کارپردار نگاه کند. روزی یکبار وقت کمی را در کتابخانه بگذراند و از اینرو منادم و فراتر از سرپرست می‌شود و چه بسا گریشرف می‌کند به مقام سرپرستی کتابخانه بنماید می‌یافت، همانگونه که «ابن قوطی» ناظر کتابخانه در فارس می‌گوید «مستصری» بود و آنگاه به سمت سرپرستی آنجا برگزیده شد. چون شغل ناظر در هر کتابخانه یا بیشتر کتابخانه‌ها وجود نداشت و از سوی دیگر دارای ویژگی‌ها و شناسه‌هایی نامعین بود، به همین کوزه‌ی در اینجا بسنده کردیم (متن تازی، به نویس ص ۱۵۱).



شکل ۹
نموده‌ای از یک حلقه از سبای قرآن، با نگاشته‌ای از آندهای قرآنی که برآمود آنرا فراگرفته است.

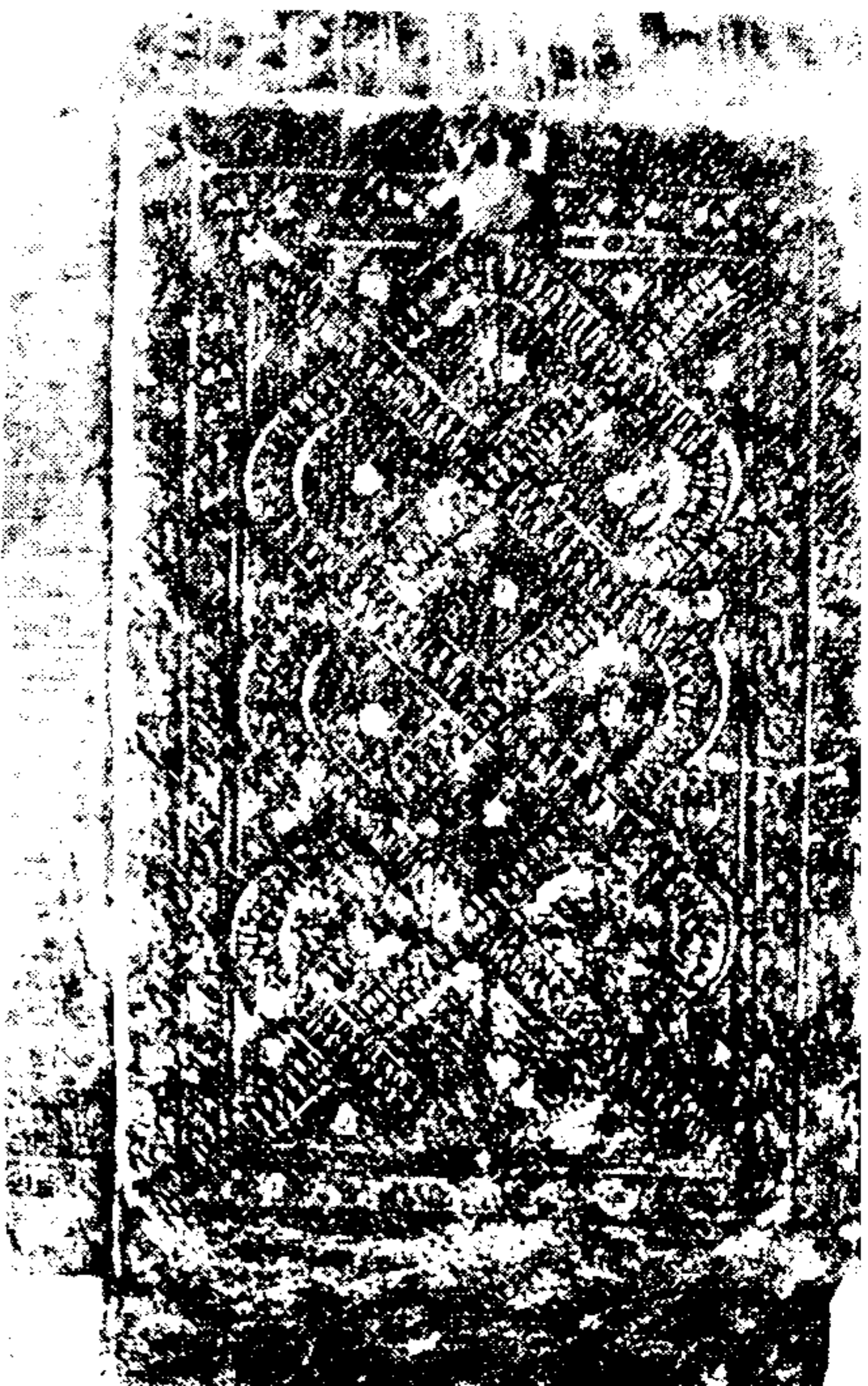


شکل ۸:
یک نمونه از جلدسازی پنبه مصری



سنگ ۱۰
حد ریشای تک فران

۱۱
دیگری از تک فران



Marfat.com

آمده است. در این رهگذر شعری تازی می آوریم که به «ابوسعید عقیلی» پیوند داده اند:

انما الصولی شیخ
همانا «صولی» استادی است
اعلم الناس خزانه
که کتابخانه‌ی او داناترین مردم است
کَلَّمَا جَنَّا إِلَيْهِ
هر کجا پیش او می رویم
جویایِ شرح نکته‌ای از او می شویم
قال: یا غلمان هاتوا
رزمه العلم فلانه
گوید: ای پسرها! بیاورید
بسته‌ی دانش [= کتابها] برای آن فلانی^{۳۶۳}

«مقریزی» در کتاب خود از وابستگان در کتابخانه‌ی فاطمی یاد می‌کند.^{۳۶۴} دختری به نام «توفیق» در خزانه‌ی شاپور در بغداد به عنوان وابسته کار می‌کرده است.^{۳۶۵}

کتابخانه‌ی مدرسه‌ی «مستنصریه» کارورزانی داشت که وظیفه‌ی وابستگان را برعهده داشتند و از آن میان بودند: «جمال ابراهیم بن خایطه» که در جشن گشایش کتابخانه از دست خلیفه ردای افتخار پوشید.^{۳۶۶} «محمد بن سعید حدادی» و فرزندش «عبدالرحیم» که زندگی زهمی آن در کتاب «الدّرر الکامنه» آمده است.^{۳۶۷}

هرچند وابستگان از کتابداران فروتر بودند ولی از مستخدمان و سرپرستان و نظافت‌چیان فزاتر بودند، چرا که از جاها و جایه‌جایی کتابها — و نه بیشتر — آگاهی داشتند.

۳۶۳. ابن خلدون، ج ۱، ص ۱۲۷.

۳۶۴. الخطط، ج ۱، ص ۵۵۱ در دارالحکمة و هدیه کتابداران، وابستگان و مستخدمان کتب دارالحکمة.

۳۶۵. بوعلاء معری، رسالة العنبر، ص ۱۳ کتبی به خدمتگزاری سوگرم کار نمود و نیز در کتابخانه‌ی ابوالفضل عقیلی که در آن عقیلی بن منصور؟ من توفیق ساهم که در دارالعلم بغداد به روزگار ابو منصور محمد بن عقیلی سرپرست کتابخانه، کار می‌کرد، که وابسته‌ی کتابخانه می‌گردد و یک بار که خدمتگزار محمد بن عقیلی را در بر منصوره و زینر مستخدمه را سرپرست همسریه است و برای حدادی میان بنده «خدمتگزار مستخدمه» می‌گفتند که او را که حرفه‌ی پیوستگی میان خوانندگان و کتابها بود، به مستخدمه که به کوره کردن هزار کتابخانه می‌پرداخت اشتباه نگیرند.

۳۶۶. ابن فوطی: الحوادث الجامعة، صفح ۵۵-۵۶.

۳۶۷. جلد ۲، ص ۳۶۶.

وضع مالی کتابخانه:

کتابخانه‌ها مانند مدرسه‌ها برای بازسازی ساختمان، بهای کتابهای تازه خریداری شده، و حقوق کارکنان پیوسته از وقفها بهره می‌گرفتند. نمونه‌های گوناگونی از دهش‌ها و هزینه‌های به کار رفته در پیوند با دارایی کتابخانه‌ها در دست داریم که گوشه‌ای از آنها می‌آوریم:

مأمون - خلیفه‌ی عباسی - به وزن کتابهایی که «حنین بن اسحاق» به تازی ترجمه می‌کرد زر می‌پرداخت.^{۳۶۸}

«واثق» - خلیفه‌ی دیگر عباسی - کوشش خود را در راه ترجمه‌ی کتابهای بیگانه به تازی به کار بست. «یحیای ماسویه» دست راست او در این کار بود و وثاق هدایای بی‌کرانی به پای او ریخت. یکبار وثاق به یحیای ماسویه دینارهایی بخشید که برابر با سیصد هزار روپیه بود.^{۳۶۹}

پاداشی که «محمد بن عبدالملک زیات» به مترجمان و رونویسان می‌بخشید نزدیک دو هزار دینار در شرمه‌ماه بود.^{۳۷۰}

در پیوند با هزینه‌ی سالانه‌ی کتابخانه‌ی «الحاکم بامرالله» -

دارالحکمه‌ی قاهره - شرح بیشتری در دست داریم. مقریزی بیان می‌کند که هزینه‌ی آن بدینسان تقسیم شده بود:^{۳۷۱}

۹۰ دینار زر مغربی	کاغذ برای رونویسان (شاید حقوق آزان را هم در برداشت)
۴۸ دینار زر مغربی	حقوق کتابدار
۱۵ دینار زر مغربی	دستمزد وابسته (مستخدم)
۱۲ دینار زر مغربی	تعمیر و صحافی کتاب (شاید شامل دستمزد جلدساز هم بود)

۳۶۸. ابن ابی اصیبه، ج ۱، ص ۱۸۷.

۳۷۰. ابن ابی اصیبه، ج ۱، ص ۲۰۶.

۳۷۱. الخطط، ج ۱، ص ۴۵۹.

۱۲ دینار زر مغربی	کاغذ، مرکب و قلم رایگان برای خوانندگان
۱۰ دینار زر مغربی	زیرانداز (بوریا)ی آبادانی
۱۰ دینار زر مغربی	آب بها
۵ دینار زر مغربی	فرشهای نم‌دین برای زمستان
۴ دینار زر مغربی	فرشهای زمستانی
۱ دینار زر مغربی	تعمیر پرده‌ی در

به کتابدار (سرپرست) کتابخانه‌ی «مستنصریه» هر روز ۱۰ پوند نان، ۴ پوند گوشت و ماهانه ده دینار پرداخت می‌شد. ناظر هر روز ۵ پوند نان، نیم پوند گوشت و ماهانه سه دینار دریافت می‌کرد. وابسته یا مستخدم کتابخانه هر روز ۴ پوند نان، مقدار معینی خوراک گرم و هر ماه ۲ دینار می‌گرفت. ۳۷۲



انواع کتابخانه‌ها

۱ - کتابخانه‌های همگانی

در اینجا از سه گونه کتابخانه‌ی جداگانه باید سخن به میان آید. اگر از این سه گونه کتابخانه به گفتگو می‌نشینیم در پیوند با اهمیت نسبی سهمی است که در فرهنگ و آموزش داشته‌اند و نه مقام اجتماعی پایه‌گذار آن - چه خلیفه و چه یک شهروند عادی. آنچه بدان می‌پردازیم خود پایه‌گذاری است. بدینسان، سه گونه کتابخانه به ترتیب بایستی به بررسی گرفته شوند: کتابخانه‌های همگانی، کتابخانه‌های نیمه‌همگانی و کتابخانه‌های شخصی.

۳۷۲. گورگیس عواد: خزائن الکتب القدیمة فی العراق، ص ۱۶۵.

ه در فصلهای گذشته به بسیاری از کتابخانه‌ها اشارت رفته است. در آوردن نمونه‌هایی چند از آن‌ها در این قسمت از کتابخانه‌های همگانی، گذاری بر فراز کتابخانه‌های یاد شده در پیش خواهیم داشت تا جایی برای توصیف دیگر کتابخانه‌ها داشته باشیم. تنها به کتابخانه‌هایی که اهمیت ویژه‌ای دارند برای دانستی بیشتر اشاره خواهد شد.

در این گشت و گذار شتابناک پیرامون جهان اسلامی، در آغاز شهرهای ماوراءالنهر و آنگاه خراسان، عراق، سوریه، مصر و اسپانیا سخن خواهیم گفت. بر ما است که از کتاب «خزائن الکتب القدیمة فی العراق» نگارش استاد گورگیس عواد (مطبعة المعارف، بغداد ۱۹۴۸) یاد کنیم که در بخشهای وابسته به کتابخانه‌های عراق ما را بس یاریگر افتاده است. پیدا است که درنگاشته‌های این بخش به سرچشمه‌های اصلی رجوع کرده‌ایم. (متن تازی ص ۱۸۰)

این کتابخانه‌ها بیشتر در مسجدها و نهادهای آموزشی وجود داشتند و چنان فراوان بودند که به سختی می‌توان مسجدی یا بنیادی علمی، بی‌داشتن کتابخانه‌ای در دسترس دانشجویانش، پیدا کرد. بدینسان گروه‌های گوناگونی از گونه‌گون لایه‌های اجتماعی از این فراهم شده‌ها بهره می‌گرفتند. چون این بررسی گنجایش آوردن نام همه‌ی آنها را ندارد، به نمونه‌هایی چند بسنده می‌کنیم:

الف: بیت‌الحکمه:

اینکه چه کسی پایه‌گذار دارالحکمه است هنوز پرسشی است بحث‌انگیز. با همه‌ی اینها، من اطمینان دارم پایه‌گذار واقعی این بنیاد «هارون الرشید» بود. چنانکه پیشتر گفته آمد، «عَلَانِ شَعُوبِي» نوشتگر و رونویس رشید و مأمون در بیت‌الحکمه بود^{۳۷۳} و «ابوسهل فضل نوبختی»، در روزگار رشید، به نام مترجم در خزانه‌الحکمه کار می‌کرد.^{۳۷۴}

«یحیی‌ای خالد» سرپرست و راهنمای این جنبش فکری بود. او در جستجوی دانشمندان برجسته‌ی هندی (پاندیت) از هندوستان برآمد. از رهگذر همین پاندیت‌ها بود که گنجینه‌های دانش هندوان به جهان مسلمانان راه یافت. چون برمکیان ایرانی تبار بودند گرایش ویژه‌ای به کتابهای ایرانیان و پارسی شکوفان بود.^{۳۷۵} هارون الرشید هم کتابهای یونانی را پس از چیره آمدن بر سپاهیان بیزانس (رُم) فراچنگ آورد و «یوحنا ماسویده» را به ترجمه‌ی آنها برگماشت.^{۳۷۶}

در حقیقت، این بنیاد دانشی نام‌آوری خود را در زیر چتر پشتیبانی مأمون، که خلیفه‌ای بنیشمند و آزاداندیش بود، به دست آورد. مأمون در راه هرچه سرشارتر و بی‌نیازتر ساختن این کتابخانه کوشید و حتی دستنوشتی از

^{۳۷۳} و ^{۳۷۴}. النبی: المهرست، صص ۱۵۱ و ۳۸۲. عَلَانِ پیوسته ملازم برمکیان بود و در بیت‌الحکمه‌ی رشید، مأمون و برمکیان پیته‌ی رونویسی داشت.

375. KhudaBakshi, Islamic Libraries... in the century, L. II, (1924) p. 128.

^{۳۷۶}. ابن ابی صبیحه، ج ۱، صص ۱۷۵ و ۱۸۷.

«عبدالمطلب» بر پوست نازک آهو برای آنجا فراهم کرد. به درخواستِ مأمون، فرمانگزار سیسیلی مجموعه‌ای از کتابهای یونانی را برای او فرستاد که در خانه‌ای معین، دور از دسترس، نگاهداری شده بودند.^{۳۷۷} مأمون از دریافت این فراهم شده بسیار خرسند بود و آنرا به «سهل هارون»، کتابدار بیت‌الحکمه، سپرد.^{۳۷۸}

داستانی دیگر می‌گوید که پس از پیروزی در جنگ با امپراتوری بیزانس، مأمون به هنگام آتش بس نامه‌ای به امپراتور رُم نگاشت و از او خواست تا فراهم شده‌ای از کتابهای کهن یونانی را برایش بفرستد. مأمون پاسخی مثبت دریافت داشت و آنگاه «حجاج مَطَر»، «ابن بطریق» و «سَلَم» را بدانجا گسیل کرد و اینان بهترین کتابها را برگزیدند و به دارالحکمه آوردند—جایی که همه‌ی آن فراهم آمده جابه‌جا شد و به زبان تازی درآمد.^{۳۷۹}

بیت‌الحکمه نخستین کتابخانه‌ی همگانی در سطحی گسترده بود که^{۳۸۰} کتابهایی داشت ارزشمند در همه‌ی رشته‌های علمی و به زبانهای گوناگون و کانون سترگی برای گسترش اندیشمندی در اسلام سده‌های میانه به شمار می‌آمد. رویدادهایی ناگوار از شکوه بیت‌الحکمه کاستند. نخست چیزی که به این بیت‌الحکمه گزند رساند گزینش «سامره» بود به عنوان مرکز امپراتوری اسلامی، به جای بغداد. دیگر رخدادهای فراوان بر این کانون اندیشمندی نشان نهادند؛ با همه‌ی اینها، چنین پیدا است که بیت‌الحکمه اگرچه شکوه و اهمیت خود را از دست داد ولی این دشواریها را پشت سر گذاشت و چند قرن به زیستن ایستاد. «الندیم» در واپسین نیمه‌ی سده‌ی چهارم هجری نمونه‌هایی از خط حمیری و حبشی در این کتابخانه را بازنویس می‌کند.^{۳۹۱}

«فَلَقَشْتَدِي» گزارش می‌دهد که این کتابخانه تا سقوط بغداد به دست «هُلاکو» در ۶۵۶ هـ. سرپا بود و آنگاه با بسیاری چیزهای دیگر از میان رفت.

۳۷۷. الفهرست، صص ۱-۸.

۳۷۸. ابن نباته‌ی مصری: سراج العون، ص ۱۶۶.

۳۷۹. ابن ندیم: الفهرست، ص ۳۳۹. به ترجمه‌ی حسن بن الحنفی و پسرش اسحاق، محمد موسی حواری، سعید بن هارون، ثابت بن قده و عمر فرخان.

380. The Ency. of Islam, II, 1045.

۳۸۱. الفهرست، ص ۲۹.

ب - کتابخانه‌ی حیدری در نجف:

این کتابخانه هنوز هم کار می‌کند و در حرم علی بن ابی طالب [ع] قرار داد. بدینگونه می‌توانیم تصور کنیم که چه اهمیت بسزایی رهبران و پیروان شیعه به این کتابخانه می‌داده‌اند.

تاریخ بنیاد این کتابخانه به درستی دانسته نیست، ولی عضدالدوله‌ی دیلمی (م: ۳۷۲ هـ.) یکی از مهمترین کسانی است که نامش به این بنیاد گره خورده است. من در دوم دسامبر ۱۹۵۰ از این کتابخانه دیدن کردم و یادداشتهایی چند با خود آوردم که در زیر می‌خوانید:

این کتابخانه اتاق بزرگی را در سمت شرقی ضریح مطهر گرفته است و در آن هنگام در آن به روی همگان گشوده نبود و اهمیت گذشته‌ی خود را به نام بنیادی همگانی نداشت و می‌بایست برای ورود از ناظر حرم اجازه گرفت؛ فهرستی وجود نداشت و کتابها، هر چند ارزشمند، به خوبی سامان نداشتند. در آنجا دستنوشتهایی ارزنده و پربها به تازی و پارسی و به خط خود نویسنده، یا دست کم نمونه‌ای از خط او بر آن، به چشم می‌خوردند. مجموعه‌ی قرآنی‌هایی (مصحف‌ها) را که من دیدم، زیباترین بخش کتابخانه را تشکیل می‌دادند که با خطی خوش، جلد و صحافی کامل و آراسته و تذهیب یافته، به خط خوش نویسانی نامبردار چون «یاقوت مستعصمی» و «احمد نیریزی» شکوئی و یژه داشتند. گذشته از اینها، کتابهای گرانبهای بسیاری مانند دستنوشته‌ی الرسائل الشیرازیة از «ابوعنی فارسی»، به تصحیح خود نویسنده، نخستین جلد معجم الادبایا به خط خود نگارنده؛ التقریب از «ابوحیان اندلسی» نوشته‌ی خود مؤلف، نهج البلاغه‌ی امام علی، المعتبر من الحکمه از هبت‌الدین عسی، نگاشته در تاریخ ۲۳۸ هـ. و آثار گرانبهای از شیعه با گرایش ویژه و بی‌اندازه به بررسی امامت و وصایت به چشم دیده. قرآنی که گویند به خط خود امام علی است هم اکنون در کتابخانه قرار ندارد بلکه در ضریحی جای گرفته است.

ه در سال ۱۹۵۰ م. که از عراق دیدن می‌کردم اندروزی در کربلا، نجف و دیگر شهرهای شیعه‌نشین ماندم. آن روزها

ج - کتابخانه‌ی «ابن سوار» در بصره:

«ابوعلی سوار» مردی بود دانشمند و پشتیبان دانش. او دو کتابخانه بنیاد نهاد؛ یکی از آندو در «رامهرمز» بود که اینک درباره‌اش سخن می‌گوییم. دانش‌پژوهان به هر دو کتابخانه برای مطالعه و رونویسی رومی آوردند و ابوعلی ماهانه‌ای منظم به آنان می‌پرداخت. «مقدسی» بر آنست که کتابخانه‌ی بصره بزرگتر و پررفت و آمدتر از دیگری بود و از آن گذشته، مرد دانشمندی در آنجا به تدریس دانش کلام می‌نشست^{۳۹۲} و پیشتر گفته آمد.

در «مقامات» حریری به این کتابخانه اشارتی رفتند است. آنجا که می‌گوید، (به زبان حارث بصری):

هنگامی که به زادگاهم بازگشتم از کتابخانه‌ای محلی دیدن کردم که انجمن دوستداران ادب بود و دیدارگاه بومیان و بیگانگان؛ آنگاه مردی در آمد و ریشی انبوه و چرکین و ژنده‌پوش، کسی بدو اعتدایی نکرد، ولی همینکه زبان به سخن گشود همگان شیفته‌ی دانش او شدند و از سخنانش به سنگفت آمدند.^{۳۹۳}

د - خزانه‌ی شاپور (دارالعلم):

خزانه‌ی شاپور یکی از بهترین کتابخانه‌های ساسانی است که در جهان اسلام وجود داشته است. این کتابخانه در ۳۸۱ هـ. به دست ابونصر شاپور فرزند اردشیر (م: ۴۱۶ هـ.) وزیر دودمان بویه، در بخشی از بغداد به نام «بیت المنورین» در مجلدی «گنج» ساخته شد.^{۳۹۱} گویند این کتابخانه کانون برجستگان و

← برابر بود و مراسم سوگواری محرم، من خود به چشم دیده‌ام که مسوولان این کتابخانه در آن روزها در آنجا در سوگواری و عزاداری می‌شمارند و در بزرگی و نه‌سندی رنگ رومی در مساجد و در آنجا در عزاداری و سوگواری همین مسأله (در پیوند به نام حضرت علی) و به این من گران‌ترین صریح‌ترین مساجد «جده» و «مدینه» است و به سبب شکوه و حرفه‌ی بی‌همانند برخوردار بوده است (من: تاریخ، صص ۱۱۵-۱۱۶).

۳۹۲. احسن التمام، ص ۴۱۳.

۳۹۳. مقامات حریری، ص ۱۵.

۳۹۴. باقوت: البدای، ج ۲، ص ۳۴۲.

دانشوران بود که در میاندی آذان بارها بحث و گفت و شنود انجام می گرفت. «ابوالعلائی مَعَری»، فیلسوف نامی، هنگامی که در بغداد بود بارها از آنجا دیدن کرد و دلپستهی آن شد.^{۳۹۵}

کتاب دوستان یا نویسندگان چون «احمد بن علی کتبی» و «جبرائیل بختیشوع»^{۳۹۶} کتابهایی بسیار به این کتابخانهی بغداد ارمغان داده بودند.

هـ - دارالعلم سرف الذین:

«شریف الذین» (۵: ۹۰۶ هـ.ق) در بغداد بنیادی آموزشی ساخت که آنرا «دارالعلم» می خوانند. این بنیاد دارای کتابخانهی بود سرشار و نیک سازمان یافته.^{۳۹۷} دانشجویان برای بهره وری از مجموعهی عالی کتابخانه و شنیدن درس پدید گذرانند و رومی آوردند. از کتابخانهی شخصی شریف الذین هزینه های درس دانشجویان پرداخت می شد.^{۳۹۸}

و - کتابخانهی مسجد زندی:

۴

این مسجد و کتابخانه به دست «ابوالحسن علی بن محمد زندی» (۵: ۵۱۲ هـ.ق) ساخته شد. گویند هنگامی که «عبدالذین محمد» پس از برگشتن از پاره به وزارت «فستطی زندی» - خلیفه ی عباسی - رسید به خلیفه نامه ای نوشت و از اجازه خواست تا هزار دینار به مسجد زندی بفرستد. زندی پذیرا شده بود که در صورت دوباره وزارت شدن چنین مبلغی بپردازد. خلیفه که تنگ بین جزئیات بود که هزار دینار دیگر نیز از خود روانه ای آنجا کرد. زندی به این پول مدرسه را ساخت و کتابخانه ی در آن پرداخت.^{۳۹۹} زندی پیش از مرگ کتابخانه ی شخصی خود را به این کتابخانه افزود تا هشتاد جویندگان دانش و

۳۹۵. ابن کثیر، «تاریخ ابن کثیر»، ج ۱، ص ۱۰۰، «تاریخ ابن کثیر»، ج ۱، ص ۱۰۰، «تاریخ ابن کثیر»، ج ۱، ص ۱۰۰.

۳۹۶. ابن کثیر، «تاریخ ابن کثیر»، ج ۱، ص ۱۰۰.

۳۹۷. ابن کثیر، «تاریخ ابن کثیر»، ج ۱، ص ۱۰۰.

۳۹۸. ابن کثیر، «تاریخ ابن کثیر»، ج ۱، ص ۱۰۰.

۳۹۹. ابن کثیر، «تاریخ ابن کثیر»، ج ۱، ص ۱۰۰، «تاریخ ابن کثیر»، ج ۱، ص ۱۰۰.

دانش پژوهان را بهره‌مند افتد. ۴۰۰

سه دانشمند و کتاب‌دوست دیگر به ویژه «ابوالخطاب غلیمی ۴۰۱ (بازرگان دمشقی، م: ۵۷۴ هـ.)؛ «ابوالخیر صبیح حبشی» ۴۰۲ (دوست زیدی و ناظر کتابخانه، م: ۵۸۴ هـ.) و تاریخ‌نگار بزرگ «یاقوت حموی» ۴۰۳ (م: ۶۲۶ هـ.) کتابهای خود را به این کتابخانه وقف کردند. یاقوت مجموعه‌ی کتابهایش را به ابن اثیر، نویسنده‌ی تاریخ‌الکبیر سپرد و او آنها را به کتابخانه‌ی مسجد زیدی برد*»

ز - دارالعلم یا «دارالحکمه»ی قاهره:

روز شنبه دهم جمادی‌الآخر سال ۳۹۵ هـ. قاهره گواه گشایش «دارالعلم» یا «دارالحکمه» بود که «الحاکم بامرالله»، خلیفه‌ی فاطمی، آنرا بنیاد نهاده بود. پیش از روز گشایش، زمین‌هایی آماده شده بود که این بنیاد آموزشی ناماوری بیت‌الحکمه‌ی روزگار مأمون را به دست فراموشی سپارد. ساختمان به آذینها و ابزارهای زیبا آراسته شد. پرده‌های گرانبها بر دره و راهروهای آن آویختند و بدینسان «دارالعلم» از بهترین مجموعه‌ای که یک پادشاه داشت برخوردار گردید. این فراهم شده کتابهایی را در گونه‌گون دایره‌ی دربرمی گرفت چنانکه چندین دست‌نوشته خود نویسنده را، قاریان قرآن، ستاره‌شناسان، دستوردانان، زبان‌دانان و پزشکان برای آموزش گمارده شدند. ابزارهای فراوانی مانند کاغذ، مرکب و قلم برای بهره‌وری خوانندگان به رایگان آماده شده بود. درهای کتابخانه به روی همگان از هر رایه و تبار باز بود. بدینگونه دانشجویان دسته‌دسته برخی به پای درس می‌نشستند و دیگران به خواندن و رونویسی برداشتن از کتابها می‌پرداختند. ۴۰۱

۴۰۰. الحصار (مجله)، شماره‌ی ۳۳، ص ۱، فصل پنجم، ص ۱۵۵.

۴۰۱. همان مجله، شماره‌ی ۳۴، ص ۱، فصل پنجم، صص ۱۵۵-۱۵۶.

۴۰۲. همان مجله، شماره‌ی ۳۳، ص ۱، فصل پنجم، ص ۱۵۵.

۴۰۳. ابن عماد: شذرات الذهب، ج ۵، ص ۱۲۲.

۴۰۴. ابن خلدون: الوقایف، ج ۲، ص ۳۱۱ (مسئله‌ی ۱۱۹).

۴۰۵. مغرب‌ی: الحفظ، ج ۱، صص ۲۵۱-۲۵۹؛ ج ۲، ص ۳۴۲.

در دارالعلم بارها گفت و شنودهایی علمی میان دانشمندان درمی گرفت و چه بسیار که به مناظره و مشاجره می کشید.^{۴۰۵}

دارالحکمه همچنان تا آغاز سده ی ششم هجری نیکبخت و بلندآوازه بزیست، آنگاه «ملک افضل» دریافت که گروهی معین دارالحکمه را پایگاه خواسته های فرقه ای خود کرده اند؛ از اینرو بی درنگ دستور بسته شدنش را داد.^{۴۰۶}

در ۵۱۷ هـ. پس از مرگ «ملک افضل»، خلیفه «الأمیر بامرالله» به وزیرش «مأمون بطانحی» فرمان بازگشایی دارالعلم را صادر کرد.^{۴۰۷} این بیناد آموزشی زندگی خود را دوباره از سر گرفت و تا سقوط دودمان فاطمی همچنان به کار خود ادامه داد. «صلاح الدین ایوبی» آنرا ویران کرد و به جای آن مدرسه ای شافعی برپا ساخت.^{۴۰۸}

ح - کتابخانه های مدارس:

کمتر مدرسه ای در عراق، خراسان، سوریه و مصر پیدامی شد که کتابخانه نداشته باشد. به سختی می توان تک مدرسه ای بی مجموعه ی کتابخانه یافت. ارزش آن کتابخانه به توانمندی مالی خود مدرسه بستگی داشت. «نظام الملک» در هر کدام از مدرسه هایش کتابخانه ای پرداخت با انبوهی از کتابها. کتابخانه ی پیوست به نظامیه ی بغداد از همگی آن کتابخانه ها بزرگتر بود که به بزرگترین مدرسه ی پایه گذارش (نظام الملک) پیوسته بود. در میان فراهم شده ای که نظام الملک در آنجا نهاده بود ده جلد کتاب «غریب الحدیث» نگارش «ابراهم حربی»، به خلیفه ابو عمر حیوئیه، که گفته می شود یگانه نسخه است، به چشم می خورد.^{۴۰۹}

در سال ۵۸۹ هـ. «الناصرالدین الله»، خلیفه ی عباسی، به بازسازی

۴۰۵. حرجی، تاریخ اسلام، ج ۳، ص ۲۱۰.

۴۰۶. تقریباً، ج ۱، ص ۴۴۹.

۴۰۷. همان کتاب، ج ۱، صص ۴۴۹-۴۶۱.

۴۰۸. همان کتاب، ج ۱، ص ۱۹.

۴۰۹. مسکنی، تصانیف، ج ۳، ص ۲۳۰.

کتابخانه‌ی نظامیه‌ی بغداد فرمان داد و هزاران کتاب از کتابخانه‌ی شخصی خود به آنجا منتقل ساخت و «ابورشید مُبشیر حاسب» برای گردآوری کتابهای درخور این کتابخانه برگزیده شد.^{۴۱۰}

در نخستین نیمه‌ی سده‌ی هفتم هجری این کتابخانه مجموعه‌ی مهم دیگری به ارزش هزار دینار دریافت داشت. وقف‌کننده‌ی این دو مجموعه «محب‌الدین نجار» (م: ۶۴۳ هـ.) نویسنده‌ی ذیل (شرح) تاریخ بغداد بود.^{۴۱۱}

مدرسه‌ی «مستنصریه» کتابخانه‌ای سرشار و سازمان‌یافته داشت که ۱۳۰ بار بر آنرا از کتابخانه‌ی شخصی خلیفه به آنجا آوردند.^{۴۱۲} به گفته‌ی «ابن عنبه‌ی علوی» این کتابها به هشت هزار جلد می‌رسیدند.^{۴۱۳} «مقریزی» بازگو می‌کند در این کتابخانه نسخه‌ای از کتاب «یاسا» (قانون‌نامه‌ی مغول) وجود داشت که چنگیزخان برای خلق خود وضع کرده بود^{۴۱۴} و نیز دارای نسخه‌ای بود از تاریخ بغداد به خط نویسنده‌ی آن در ۱۴ جلد.^{۴۱۵}

«نورالدین زنگی»، پایه‌گذار چند مدرسه در دمشق، کتابهای بسیاری به جویندگان دانش وقف کرد.^{۴۱۶} بخش پزشکی در کتابخانه‌ی بیمارستان بزرگ دمشق قرار داشت. بیمارستانها پیشتر و پس از آن کانون آموزش پزشکی بوده‌اند.^{۴۱۷}

القاضی الفاضل به هنگام پایه‌گذاری مدرسه‌اش در بغداد به سال ۵۸۰ هـ. یکصد هزار جلد کتاب در گونه‌گون موضوعها در دسترس پژوهشگران نهاد و هدیه داد^{۴۱۸} «قطب‌الدین نیشابوری» کتابهای ارزشمند خود را به مدرسه‌ی «عادلیة الکبری» (که به نام ملک عادل صفدین، مرده به سال ۶۱۵ هـ. خوانده

۴۱۰. قفطی، ص ۲۶۹؛ ابن التوح، ج ۱۲، ص ۶۱؛ بغدادی، سال ۵۱۹.

۴۱۱. کنسی، فوتوفات، ج ۲، ص ۲۶۱.

۴۱۲. سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۳۰۶.

۴۱۳. ابن عنبه، عمدة الطالب، ص ۱۹۵، دستور پس در بغداد.

۴۱۴. الخطط، ج ۲، ص ۲۲۰.

۴۱۵. حاجی خلیفه، کشف المصنوع، ج ۱، ص ۱۱۱.

۴۱۶. نعیمی، المدارس فی تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۶۰۸.

۴۱۷. ابن ابی اصیبه، ج ۲، ص ۱۵۵؛ و هم‌نگارنده «تاریخ بیمارستانها در اسلام»، از احمد عسلی بی.

۴۱۸. مقریزی، الخطط، ج ۲، ص ۳۶۶.

شد) وقف کرد. نورالدین زنگی آغاز به ساختن مدرسه‌ی بزرگ شافعی کرد تا قطب‌الدین در آنجا به تدریس بنشیند، ولی پیش از پایان مرگ گریبان استاد را گرفت. با همدی اینها، به گفته‌ی «نعیمی» با درگذشت سازنده‌ی آن، بهره‌اش پُرمرید. ۴۱۹

«شرف‌الدین غروه» (م: ۶۲۰ هـ.) کتابهای خود را وقف بنیادی کرد که پس از او «دارالحدیث غروه‌یه» نام گرفت. ۴۲۰
در مدرسه‌ی «صاحبیه»، ساخته شده به دست «صاحب صفی‌الدین عبدالله» (م: ۶۲۲ هـ.)، کتابخانه‌ای بزرگ به رایگان وجود داشت که همگان از آن بهره می‌گرفتند. ۴۲۱

«مدرسه‌ی بهنسیه» به دست «ابوشیالی حارث» (م: ۶۲۸ هـ.) ساخته شد و در میان دیگر وقفها کتابخانه‌ی شخصی پایه‌گذارش را هم دارا شد. ۴۲۲
«امیر سیف‌الدین خسامی» نه تنها استادانی برای تدریس در کتابخانه‌ی خود گمارد که آنرا به کتابخانه‌ای بزرگ نیز آراست. ۴۲۳

۲ - کتابهای نیمه همگانی:

این کتابخانه‌ها نه همگانی بودند که همدی لایه‌های مردم بتوانند از آنها بهره‌گیری و نه خصوصی بودند که ویژه‌ی دارندگانش باشند و دیگران از بهره‌گیری بازداشته شوند. این کتابخانه‌ها به خلفا و پادشاهانی بستگی داشتند که آنها را بیشتر برای ستایش انگیزی فرهنگی خود سرپا می‌کردند. تنها لایه‌های بالایی مردم بودند که می‌توانستند به این کتابخانه‌ها درآیند، چنانکه مقدسی درباره‌ی کتابخانه‌ی عضدالدوله در شیراز بیان می‌دارد. ۴۲۴
«ابن سینا»، فیلسوف نامبردار، می‌توانست به کتابخانه‌ی ساهانیان درآید، ولی تنها

۴۱۹. تاریخ، ج ۱، ص ۳۱۱.

۴۲۰. معری، بی‌الحفظ، ج ۲، ص ۳۶۶.

۴۲۱. همان کتاب، ج ۲، ص ۳۷۱.

۴۲۲. نعیمی، ج ۱، ص ۲۱۵.

۴۲۳. معری، بی‌الحفظ، ج ۲، ص ۳۸۱.

۴۲۴. الحسن التوسلی، ص ۴۴۹.

پس از دریافت اجازه‌ای و پژه. ۴۲۵
جهان اسلام از این دست کتابخانه‌ها فراوان داشت. اینک نمونه‌هایی
چند از آنها:

الف - کتابخانه‌ی «الناصر لدین الله»:

شخصیت و حکومت درازمدت «ناصر» (از ۵۷۵ تا ۶۲۲ هـ.) این فرصت
را به او داد تا به خلافت ارج و بها بخشد. بیش از هر چیز او به کارهای فرهنگی
پرداخت و بدینگونه گفته‌اند که برجسته‌ترین کتابخانه‌ها را در جهان اسلام دارا
بود. اگر به یاد آوریم که قسمتی از آن مجموعه به سه بخش تقسیم می‌شد
خواهیم توانست بزرگی آنرا تصور کنیم. دو بخش از آن کتابخانه‌های
«دارالمسناة» و «رباط خاتونی سلجوقی» را تشکیل می‌دادند و سومین بخش به
کتابخانه‌ی نظامیه اهدا شده بود.^{۴۲۶} بخش واگذاری به نظامیه را ابن اثیر چنین
توصیف کرده است: الناصر هزاران جلد از کتابهای یگانه و ارزشمندی را که
همتا نداشتند به این کتابخانه منتقل ساخت.^{۴۲۷}

ب - کتابخانه‌ی «مستعصم بالله»:

نام این کتابخانه در چند کتاب آمده است. «ابن فوطی» بیان می‌دارد
که در ۶۴۱ هـ. یکسال پس از رسیدن به خلافت، مستعصم دستور داد تا در سرای
او کتابخانه‌ای بزرگ بنیاد یابد. شاعران آن روز چنان زیر تأثیر شگفتیهای آن
قرار گرفتند که بسیاری از آنان در ستایش شکوهمندی آنجا شعرها سرودند.
«ابن فوطی» یکی از این شعرها را که به «صفی الدین عبداللّه بن جمیل» شاعر
پیش کسوت دربار پیوند داده‌اند بازنویس می‌کند:

425. Nicholson, Literary History of the Arabs, PP. 265-6

۴۲۶. نفسی، ج ۲۶۹.

۴۲۷. الکامل فی التاریخ، ج ۱۲، ص ۶۷.

انشاء الخلیفة للعلوم خزانه سارت بسیره فضله اخبارها
 خلیفه گنجینه‌ای از دانشها ساخت
 که گزارشهای آن پایه‌پای فضل او روان شدند
 مهدی مناقبه لها مستعصم بالله، من لا لائه انوارها
 ستایشها و خوبیهای آنرا به مستعصم بالله هدیه می‌دارد
 که پرتوهایش تابناک و درخشان است. ۴۲۸
 «کتبی» می‌نویسد که مستعصم کتابخانه‌ای ساخت که بهترین دو
 دستنویس برایش برگزیده شده بود. ۴۲۹
 «ابن طقطقی» (= ابن طباطبای) به دو کتابخانه اشاره می‌کند که به
 مستعصم بستگی داشتند: کهن‌تر را «صدرالدین علی نیار» در دست داشت و
 تازه‌تر به سرپرستی «صفی‌الدین عبدالؤمن ارموی» واگذار شده بود. ۴۳۰
 «عبدالحق بغدادی» از دو کتابخانه یاد می‌کند. ۴۳۱
 مستعصم دانشمند نبود. گویند بی‌آنکه بهره‌ی فراوانی گیرد، وقت خود
 را در کتابخانه می‌گذراند. ۴۳۲

»

ج - کتابخانه‌ی حلفای فاطمی:

«ابن اثیر» از کتابها و مدارک بسیاری سخن می‌گوید که «مهدی» از
 نیاکان خود به ارث برده بود. هنگامی که «مهدی» از «سلیمه» به «سجلماسه»
 می‌رفت به این مجموعه در میاندی راه دستبرد زده شد، ولی فرزندش «ابوالقاسم»
 توانست بعدها آنرا در نخستین نبرد مصر به سال ۳۰۰ هـ. به چنگ آورد. ۴۳۳
 شاید بتوان گمان برد که این مجموعه را با مانده‌ی دیگر دارایی‌ها،
 «المعز» با خود از شمال آفریقا به مصر آورد. اگر چنین باشد این فراهم‌شده

۴۲۸. حدود جمعه، ص ۱۶۶ (من لاری، ص ۱۹۵).

۴۲۹. حیات و وفات، ج ۲، ص ۱۱.

۴۳۰. لغزری فی وادی السند، ص ۲۹۵ -

۴۳۱. مرآة الاقطاع، ج ۳، ص ۱۶۲.

۴۳۲. لغزری، ص ۲۹۵.

۴۳۳. تکمیل فی التاریخ، ج ۸، ص ۲۹.

می‌تواند پایه‌ی برپایی کتابخانه‌ی سترگ فاطمیان به‌شمار آید. خلفای فاطمی بی‌اندازه مشتاق بودند تا نسخه‌ای از بسیار کتابها در کاخ خود داشته باشند. این شور و شوق به ما شرح می‌دهد که چرا کتابخانه‌ی آنان بیش از اندازه سرشار از کتابهایی معین بود و باز هم آماده‌ی خریداری کتابهایی بیشتر با بهایی سنگین بودند؛ بدینسان این کتابخانه دارای این آثار بود:

۲۴۰۰ پاره‌ی قرآن که هر کدام با تذهیب و جلدی زیبا به خط خوش‌نویسان نامی نگاشته شده بودند.^{۴۳۴}

۱۲۰۰ نسخه از تاریخ طبری که یکی از آنها به خط خود نویسنده بود.^{۴۳۵}

۱۰۰ نسخه از «جمهره» نگاشته‌ی «ابن دُرَید».^{۴۳۶}

نزدیک سی نسخه از «کتاب العین» [واژه‌نامه‌ی تازی] اثر حسین بن احمد.^{۴۳۷} پیداست که همگی این مجموعه به شماره‌ای فوق‌العاده و شگفت‌آور رسیده است ولی در این باره اختلاف فراوان است ابوشامه می‌گوید دو میلیون^{۴۳۸} بود و مقریزی شماره‌ی بالایی نقل می‌کند، ولی به یک میلیون و ششصد هزار چند بیشتر عقیده دارد.^{۴۳۹} به گفته‌ی او این گردآمده شامل کتابهایی بود در فقه مکتبهای گوناگون، دستور زبان تازی، زبان، احادیث، تاریخ، سیره‌شناسی و شیمی.^{۴۴۰} ابوشامه و مقریزی می‌گویند که این کتابخانه یکی از شگفت‌انگیزترین کتابخانه‌های جهان بود و هر دوان هم‌نویسند که در سراسر کتابخانه‌های اسلامی سده‌های میانه یگانه و بی‌همتا می‌نمود.^{۴۴۱}

این کتابخانه‌ی سرشار و بی‌نیاز تا جنگ داخلی در زمان «مستنصر» پایید و آنگاه شیرازه‌ی آن از هم گسست. در پهنه‌ی این جنگ ترکان یورشگر به سوی پایتختها گسیل شدند و فراهم آمده‌های زیبای هنری را نابود ساختند و سراسر

۴۳۴. مقریزی: الخطط، ج ۱، ص ۵۱۱.

۴۳۵. همان کتاب، ج ۱، ص ۵۰۹، سگریده به ابوشامه: الروضتين، ج ۱، ص ۲۰۰ که در آن آمده است: ۱۲۲۰ میلیون و ۶۰۰ هزار.

۴۳۶ و ۴۳۷. مقریزی: الخطط، ج ۱، ص ۵۰۱.

۴۳۸. الروضتين، ج ۱، ص ۲۰۰.

۴۳۹. الخطط، ج ۱، ص ۵۰۹.

۴۴۰. همان کتاب و همان صفحه.

۴۴۱. الروضتين، ج ۱، ص ۲۰۰؛ الخطط، ج ۱، ص ۵۰۹.

از همه این کتابخانه‌ی شکوهمند را با خاک یکسان کردند؛ دستنوشته‌های کم‌مانند را به آتش کشیدند و برای سربازان از جلدهای کتابها پای افزار ساختند و کتابهای پاره‌شده‌ی بسیاری را یا سوزاندند یا به رودخانه‌ی نیل انداختند و پشته‌ی انبوهی از کتابهای پاره‌پاره پدید آوردند که به «تلهای کتاب» می‌مانست.^{۴۱۲}

هنگامی که «بدرالجمالی» به رهبری مصر رسید بسیاری از آن کتابها را تا می‌توانست کشف کرد و دوباره آن کتابخانه را ساخت. این گنجینه در کاخهای فاطمیان تا سرنگونی این دودمان به دست صلاح‌الدین همچنان ماند. صلاح‌الدین این کتابخانه را زیر مهمیز گرفت و کتابهایی را که با مذهب تسنن سازگار نبود از میان برد و برخی را فروخت و مانده‌ی آنرا به دبیر خویش «القاضی الفاضل» و «عمادالدین اصفهانی» ارمغان داد.^{۴۱۳}

پیش از بستن این بخش از کتابخانه‌های نیمه‌مسگانی می‌خواهم یادآوری کنم که شماری درخور نگرشی از این فراهم‌آمده‌ها، چنانکه در مورد کتابخانه‌ی نورالدین و کتابخانه‌ی کاخ فاطمیان دیدیم، به کتابخانه‌های مسگانی انتقال یافتند و بخش بزرگی نیز در آغوش «دارالعلم» جا گرفت.

۳ - کتابخانه‌های شخصی:

این کتابخانه‌ها را دانشمندان و ادیبان برای کاربرد شخصی برپا می‌ساختند. احتمالاً نمی‌توانیم دانشمندی بی‌سیم که مجموعه‌ای از کتابهای خود نداشته باشند، شاید بدینگونه بتوان دعا کرد که شماری این کتابخانه‌ها تقریباً همسنگ بود یا شماری دانشمندان. اجازه بفرمایید نمونه‌هایی اندک با یادداشتی کوتاه از این فراهم‌شده‌ها بی‌دریم:

۴۱۲. الحفظ مغربی، ج ۱، ص ۴۰۰ و هم «تاریخ مصر» - History of Egypt - ج ۱، ص ۴۰۰

Stanly Poole - ص ۴۰۰

۴۱۳. انور، ج ۱، ص ۲۶۱؛ مغربی، الحفظ، ج ۱، ص ۴۰۹

الف: کتابخانه‌ی فتح بن خاقان:

«فتح بن خاقان» یکی از کتاب‌دوستان بزرگ بود. او همیشه با خود کتابی برمی داشت و درون آستین خود می گذاشت و هرگاه لحظه‌ای فرصت می یافت آنرا بیرون می کشید و آغاز به خواندنش می کرد.^{۴۴۴}

«علی بن یحیی منجم» برای گزینش کتابهای «فتح» و سامان دادن به کتابخانه‌ی او گمارده شد. علی کتابهایی چند از کتابخانه‌ی خود بدانجا برد و با دیگر کتابهایی که توانسته بود گرد آورد به کتابخانه‌ی فتح افزود؛ بدینسان او کتابخانه‌ای یگانه و نفیس برپا ساخت.^{۴۴۵} کتابهای بسیار دیگری به ویژه به دست «جاحظ»، دانشمند برجسته، برای این کتابخانه نگاشته آمد. «الندیم» در توصیف آن می گوید: «هیچ کس تا کنون در شماره و زیبایی فراهم آمده‌ای بهتر از این ندیده است.»^{۴۴۶}

ب - کتابخانه‌ی «حُنین بن اسحاق» (م: ۲۶۴ هـ.):

حُنین، دانشمند پزشکی، در چهار زبان سودبخش روزگار خود یعنی یونانی، سریانی، پارسی و تازی کارایی و مهارتی تمام داشت؛^{۴۴۷} از اینرو کتابخانه‌ی او به داشتن کتابهای پزشکی و کتابهایی به زبانهای گوناگون و ویژگی داشت. در واقع، کوششهایی که حُنین در راه به دست آوردن کتابها به کار بست کتابخانه‌ی او را به چهره‌ی یکی از سرشارترین کتابخانه‌های اسلام در سده‌های میانه درآورد. او به دنبال کتاب راهی کشورهای بسیاری شد و همیشه با انبوهی از کتاب بازمی گشت.^{۴۴۸} گذشته از آن، کتابخانه‌اش می بایست از

۴۴۴. الفهرست، ص ۱۶۹؛ یا قوت: ارشاد، ج ۵، کتبی: فوات، ج ۲، ص ۱۲۳.

۴۴۵. الفهرست، ص ۲۰۵؛ یا قوت: ارشاد، ج ۵، ص ۴۵۹؛ کتبی: فوات، ج ۲، ص ۱۲۳.

۴۴۶. الفهرست، ص ۱۶۹.

۴۴۷. ابن ابی اصیبه، ج ۱، ص ۱۸۶.

۴۴۸. الفهرست، ص ۴۰۹؛ قفطی، ص ۱۷۳؛ ابن ابی اصیبه، ج ۱، ص ۱۸۷.

ترجمه‌های عالی و کتابهای اصلی او سرشار بوده باشد.^{۴۴۹}

ج - کتابخانه‌ی ابن خَشَّاب (م: ۵۶۷ هـ):

«ابن خَشَّاب»، که بهترین دستوردانِ روزگار خود بود و در دیگر رشته‌های علمی نیز شخصیتی والا داشت، کتاب دوستی سترگ بود؛ ولی چون وضع مالی خوبی نداشت نمی‌توانست چنانکه آرزو داشت کتابخانه‌ی خود را غنی سازد. عشق او به کتاب چنین می‌نمود که او را به فراهم‌آوری کتاب، اگرچه از راههای غیرقانونی، وادار می‌کرد. در حراج‌ها یا کتاب‌فروشی‌ها، دزدی‌وار، یک یا دو برگ از کتابی را که می‌خواست بخرد پاره می‌کرد و سپس آن کتاب ناقص را به کتابفروش یا دیگر سوداگران نشان می‌داد و به دنبال کاهش بهای کتاب آنرا می‌خرید و آنگاه برگهای کنده را سرجایشان می‌چسباند. گذشته از آن، ابن خَشَّاب هرگز کتابی را که به امانت می‌گرفت به دارنده‌اش بازپس نمی‌داد و با تأسف ادعا می‌کرد که آن کتاب از کتابخانه‌اش بیرون داده نمی‌شود! با همه‌ی اینها، در پایان زندگی همه‌ی کتابهایش را وقف جویندگان دانش کرد.^{۴۵۰}

د - کتابخانه‌ی «مَوْقَّوْ مَطْران» (م: ۵۸۷ هـ):

«مَوْقَّوْ»، دانشمند پزشکی، کتاب‌بازی بزرگ بود. او در کتابخانه‌ی خود نزدیک ده هزار جلد کتاب به جا گذاشت. برای سرشار ساختن کتابخانه‌اش او خود کتابهایی رونویس کرده بود، چرا که خوش نویسی شایسته بود. گذشته از آن، سه تن رونویس برای همین کار گماشت. بیشتر کتابهایی که داشت به دست خود او تصحیح و با کوتاه شرح‌هایی سودمند بازبینی شده بودند.^{۴۵۱}

۴۴۹. قفطی، صص ۱۷۳-۱۷۴؛ ابن ابی اصیبه، ج ۱، صص ۱۰۷-۲۰۰.

۴۵۰. یاقوت، ج ۴، صص ۲۸۶-۲۸۷.

۴۵۱. ابن ابی اصیبه، ج ۲، ص ۱۷۸؛ محمد کردعلی: خطط الشام، ج ۶، ص ۱۹۳.

هـ - کتابخانه‌ی جمال‌الدین قفطی :

«قفطی»، وزیر خاندان بویه در سوریه، در علوم گوناگون مرجع معتبری بود. او چنان دوستدار کتاب بود که نویسندگان و کتاب‌داران از دوردست به سوی او می‌آمدند تا آثار تازه و دست‌نوشته‌های کم‌مانند را به او عرضه کنند و در عوض از کتابخانه‌اش کتابی دریافت دارند. کتاب‌ها دلبستگی عمده‌ی او بودند. او چنان نیروی خود را وقف کتاب کرده بود که از زناشویی سرباز زد. گویند کتابخانه‌ی او ۵۰ هزار دینار می‌ارزید. برابر وصیت او، پس از مرگ همگی کتابهایش به «ناصر»، فرمانگزار حلب، داده شد.^{۴۵۲}

و - کتابخانه‌ی مبشر فاتک (م: در حدود پایان سده‌ی پنجم هـ.):

ابن فاتک، دانشمند پزشکی دارای یکی از زیباترین کتابخانه‌ها بود. کتابخانه‌ی بزرگ او جایگاه دوست‌داشتنی او بود که در آن عمر خود را سپری می‌ساخت. همسر او به کتابهای شوهرش، که او را شیفته‌ی خود کرده بودند، رشک می‌برد. همینکه فاتک جان سپرد همسرش فراهم‌شده‌ی کتابهای او را به درون گودالی پر از آب در میانه‌ی خانه افکند و در همان حال به سوکش نشسته بود و می‌گریست!

کمی بعد کتابها از آب گرفته شدند، ولی این رویداد گزند بزرگی به آن مجموعه زد و بخش بزرگی از کاغذهایش رنگ خود را از دست دادند.^{۴۵۳}

ز - کتابخانه‌ی آفرائیم زفان (م: در حدود ۵۰۰ هـ.):

«آفرائیم» یکی از بهترین شاگردان «علی رضوان» و از پزشکان نامبردار

۴۵۲. کتبی: فوات الوفیات، ج ۲، ص ۹۷؛ خطط الشام، ج ۶، ص ۱۹۳، Islamic Culture، مجلد ۳، ص ۲۱۷ (۱۹۲۹).

۴۵۳. ابن ابی اصیبه، ج ۲، صص ۹۸-۹۹؛ قفطی، ص ۲۶۹.

مصر بود. گنجینه‌هایی از کتاب داشت که بیشتر درباره‌ی پزشکی بودند. او به دلیلی هزار جلد از کتابهای خود را فروخت و خریدار اتفاقاً از مردم عراق بود. هنگامی که «ملیک افضل» این خبر شنید بر آن شد تا بهای کتابها را به افرائیم بپردازد و برای بهره‌گیری مصریان از کتابها آنها را نگاهدارد. بدینگونه بود که کتابها به کتابخانه‌ی «افضل» انتقال یافتند، ولی به جز این تعداد، هنوز بیش از دو برابر برای افرائیم مانده بود.^{۴۵۴} او بیش از بیست هزار جلد کتاب بر جای نهاد.

ح - کتابخانه‌ی عمادالدین اصفهانی

عمادالدین اصفهانی شنیده بود که کتابهای گرانبهای فاطمیان به بهایی ناچیز به فروش گذاشته شده‌اند با شتاب در این حراج‌ها شرکت جست. فراهم شده‌ای که او برای خود برگزید چند هزار دینار می‌ارزید، ولی صلاح‌الدین یقوبی نگذاشت عمادالدین چیزی بپردازد و این کتابها را به او ارمغان داد. کمی پس از آن، صلاح‌الدین مجموعه‌ی دیگری برگزیده از کتابخانه‌ی کاخ به عمادالدین هدیه کرد. عمادالدین درباره‌ی سومین فراهم شده چنین می‌گوید: در یک روز به حضور صلاح‌الدین درآمدم در حالی که گزیده‌ای از کتابها پیش او پهن بود؛ مرا فراخواند تا آنها را بنگرم. به من گفته بودند که برخی از آن کتابها همانهایی‌اند که در جستجویشان بوده‌ام؛ پاسخ دادم: «همه‌ی این کتابها به یک اندازه برایم سودبخش‌اند.» آن کتابها به من داده شد.^{۴۵۵}

۴۵۴. ابن بی‌اصبعه، ج ۲، ص ۱۰۵.

۴۵۵. ابوشامه: الروضتین، ج ۱، ص ۳۶۸ -

فصل سوم

استادان

۱ - در میان لایه های آگاه سده های میانه، استاد و غیراستاد فاصله ای با هم نداشتند. هر دانشمندی، رسمی یا غیررسمی، گاهی با رهنمودهای زبانی و درپاره ای موارد با نشر کتابها، سرگرم گونه ای آموزش بود. پس بی جا نخواهد بود تا در این کتاب از دانشمندانی سخن گوئیم که پیشه ی رسمی آموزش نداشتند *

اهمیت استادان

۲ - فراگیری دانش از دانشمندان زمان، و نه از راه تنها کتابها، یک ضرورت به شمار می آید. برخی از مسلمانان برآن بودند که جایگزینی کاغذ به جای استاد یک فاجعه است.^{۴۵۶} گروهی دیگر پا را فراتر می نهادند و دانش پژوه بی استاد را همچون انسانی بی خدا و یا راشنمایی شده به دست اهریمن می دانستند.^{۴۵۷}

• «جاحظ» یکی از چندین نمونه بود که پیشه ی معلمی نداشت، ولی استاد نسل خود و نسل آتش بود. گویند که می گفت: برای یکی از فرزندان متوکل - خلیفه ی عباسی - به معلمی برگزیده شدم، ولی همیشه خلفه مرا دید از چهره ی [زشت] من بدش آمد؛ دستور داد تا ده هزار دینار به من دادند و آنگاه عذر مرا خواست. ابن خنکاذن، ج ۱، ص ۵۵۳. (متن تازی: ص ۲۰۹).

۴۵۶. ابن جماعه: تذکرة السامع... ص ۸۷.

۴۵۷. نویسنده ی ناشناخته ی کتابی به نام «الشکوی» بنگرید به: مجله ی آسیایی Journal Asiatique (۱۹۴۰) صص ۲۸۴-۲۸۵.

فکر ضرورت و لزوم داشتن استاد به وسیله‌ی «مُصعب بن زُبیر»، «امام شافعی» و «اخوان الصفا» بدینگونه بیان شده است:

«مردم از بهترین چیزی که آموخته‌اند سخن می‌گویند، و بهترین چیزی که نوشته‌اند می‌آموزند، و بهترین چیزی که شنیده‌اند می‌نویسند، بدینسان اگر در جستجوی دانش آید آنرا از دهان مردم بگیرید که گزیده و چکیده‌ی دانش و آگاهی را خواهید شنید.» (مصعب) ۴۵۸.

«هرکس از کتابها بیاموزد از دستاورد لازم بی‌بهره خواهد ماند.» (شافعی)

«فراگیری دانش، در پلکان آغازین، بستگی به کوشش خود او دارد و از اینرو به معلم و راهنما، برای یاد گرفتن، منش، عقیده و کردار نیازمند است.» (خوان الصفا) ۴۶۰.

با نیاز به داشتن استاد در روندهای آموزشی، گزینش باید دقیقاً روی کسانی انجام گیرد که از دانشی گسترده و پیوندی نزدیک با والاترین همکاران خویش برخوردار باشند. ۴۶۱

۳ - از بالندگی های مسلمانان اینکه در یافتن تنها دانش و آگاهی برای معلم بسنده نیست و به این واقعیت پی بردند که ناگزیر از افزودن هنرپرورش به دانش و آموزشیم تا معلم بتواند به نیازهای روانی کودک پی برد و همپای او پیوستگی عاطفی و دوستی برقرار سازد، و از رهگذر این پل، دانش را به اندیشه‌ی شاگرد گره زند. «ابن عبدون» می‌گوید: و آموزش هنری است که به شناخت، آزمون و نازک اندیشی نیاز دارد، زیرا مانند تمرین است در پیشه‌ای سخت و دشوار که به چاره‌اندیشی، دقت و آشنا شدن نیازمند است تا خوبیدا کند و آن آموزش را بپذیرد. ۴۶۲ «ابن خلدون» در این زمینه فصلی گشوده است و این نظریه را شکافته است و نام آنرا «فصلی در اینکه آموزش برای آگاهی از جمله‌ی هنرها است» گذاشته است. او در این باره می‌گوید: «آنچه نشانگر اینست که آموزش

۴۵۸. محاضرات الزمیر، مسعود بن محی‌الدین بن عربی، دستنویس در استانبول، برگ ۳ ب

۴۵۹. ابن جماعه: تذکرة سامع، ص ۸۷. «هرکس از درون کتابها فقه بیاموزد حکم را نماند و بی‌فایده است.»

۴۶۰. رسائل اخوان الصفا، ج ۴، ص ۱۸.

۴۶۱. ابن حمد غفر، ص ۸۷.

۴۶۲. رساله‌ی ابن عبدون، ص ۲۱۵، حایب شاه در «مجله‌ی آسیایی»، سال ۱۹۳۴.

دانش یک هنر و فن است همانا گوناگونی اصطلاحات به کار رفته‌ی در آنست. هر کدام از امامان و پیشوایان نامبردار در آموزش و دانش اصطلاحی و یژه دارند که در خور همه‌ی هنرها همین است. پس این نشانی است بر آنکه این اصطلاح از دانش نیست و گرنه بایستی همگان یک اصطلاح بیشتر نداشته باشند... پیوستگی با نشستهای علمی، بسیار از بر کردن و پرداختن به کسب دانش، همگی، نبوغ چیرگی بر دانش و آموزش دادن آن نیست... از مهمترین چیزهایی که معلم باید داشته باشد، زبان گشودن به گفت و شنود و مناظره است و به فراگیری آن خو و منشی پرداختن که همان هنر آموزش است.»^{۴۶۳}

۴ - مسلمانان همچنین از پیوستگی خانه با مدرسه سخن گفته‌اند و اهمیت نقشی را که خانواده در کامیابی شاگرد بازی می‌کند خاطر نشان ساخته‌اند. «کتاب الإرشاد والتعلیم» به درازا در این باره سخن گفته است که چند جمله‌ی زیرین از آن برمی‌گزینیم: و کودک آینه‌ی تمام‌نمای خانواده‌ی خویش است که هر خوبی و بدی یا آنچه را در آنجا می‌بیند و می‌شنود در خود منعکس می‌سازد؛ از اینرو کوشش مادران در پرورش فرزندان از بزرگترین کارها است. هر کس به دارایی خود پردازد ولی فرزندش را پرورش ندهد هر دوان را تباه ساخته است.^{۴۶۴} پروراندن برتریها و اخلاق در مدرسه‌ها به دست نمی‌دهد، بلکه بایستی با کودک از روز زبان گشودن و گفتار فهمیدن به تمرین پرداخت. پیدا است که نخست از کسانی انجام این وظیفه را می‌خواهیم که با کودک زندگی می‌کنند و پیوسته با اویند. اینان با کردار و گفتار و روش خود بر کودک نشان می‌گذارند. چیز دیگری که باید بیفزاییم اینکه این آموزش به سختی و شکیبایی، خرد و دلسوزی و مهربانی ناب نیاز دارد تا در کنار آن بتوان از میوه‌های خدایی - فرزندان - بهره گرفت.^{۴۶۵}

«زر نوجی» دارای باریک‌ترین تعبیر در این زمینه است. او پیوندی را که می‌بایست میان خانه و مدرسه برپا ساخت چنین چکیده می‌گوید: در آموزش به سه کوشش نیازمندیم: شاگرد، استاد و پدر.^{۴۶۶}

۴۶۳. مقدمه، صص ۳۰۲-۳۰۳ با تغییر.

۴۶۴. تعلیم المتعلم، ص ۱۵.

۴۶۶. تعلیم المتعلم، ص ۱۵.

۴۶۵. همان کتاب، صص ۵۴۲-۵۴۳.

۵ - آموزش اسلامی که مسلمانان بدان توجه داشتند تنها دانش و فراگیری نیست، بلکه آموزش به مفهوم کنونی آن است یعنی ورزش تن و ورزش روان را هم دربر می گیرد.*

پیوند میان حکومتها و استادان

با شکفتن اسلام پیامبر به بیان اصول آیین تازه به پیروان خود پرداخت.^{۴۶۷} او این کار را نه به عنوان رهبری سیاسی که به عنوان پیشوایی دینی انجام داد. پس از مرگ پیامبر یاران او، به ویژه خلفای راشدین، به همان راه رفتند. هنگامی که خلفا رهبران صرف سیاسی شدند و از بینش دینی گسترده بی بهره ماندند (به ویژه پس از روی کار آمدن دولت امویان به بعد) وظیفه‌ی آموزش مسلمانان به دانشمندان و انهاده شد. دلیل دیگری این انتقال را حتی در همان روزگار آغازین ضروری ساخت و آن گسترش اسلام و نیاز مردم تازه گرویده در سرزمینهای گوناگون به آموختن دین نوین بود - نیازی که رهبر به تنهایی نمی توانست برآورد کند. بدینگونه دانشمندان و فقیهان گسیل می شدند و آنان را برای آموزش در سرزمینهای تازه گشوده به زمین تشویق می کردند. برای نمونه، هنگامی که پیامبر از فتح مکه بازمی گشت، «معاذ» در آنجا ماند تا نومسلمانان را آموزش دهد. «عمر» عبدالله بن مسعود را به کوفه، ابوموسای اشعری را به بصره و ربیع بن صبیح را با سپاهی به فرماندهی «مهدی» به هند و دیگر جای فرستاد. این کار، با شمه‌ی اینها، گماردن آموزگاران نبود، بلکه به گفته‌ی «استاد گیب Gibb» سپاهیان بودند که تنها جنگجویان لشکر نبودند که کانونهایی برای تبلیغ دین نو به شمار می آمدند.

۵ بندهای ۴۰۳ و ۵ سرسبز از متن تازی صص ۲۱۰ - ۲۱۱ به بررسی درآمدند. «۵»

۴۶۷. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۹. این سخن نویسنده که به آموزشهای پیامبر تنها رنگ دینی می دهد و آنرا از مسایل

سیاسی جدا می کند درست نیست و پدیده پیامبر عبدی - سیاسی بود. «مترجم».

بسیاری از دانشمندان به میل خود به جاهایی معین رفتند و به خاطر پاداشِ خدایی به آموختن پرداختند. در هر حال مسجدها به روی کسانی که شرایط و توانِ تدریس داشتند باز بودند و دانشمندان با جان و دل به آموزش دست یازیدند. روزها می گذشت و دانشمندان، بی دخالتِ کسی، به انجام این کار ادامه می دادند. بهره گیری از مسجدها، به عنوان کانونهای فعالیتهایشان و نه برگماشته یا پرداخت شده از سوی حکومتها، استادان را در آموزش هر موضوعی که می خواستند توانمند می ساخت. این شرایط تا هم اکنون پاییده است.

هنگامی که حکومت موضوع معینی پیشنهاد می کرد یا بنیادی خاص می ساخت استادان استخدام می شدند و ماهانه دریافت می کردند.

این نخستین نشانِ دخالتِ حکومت در کار آموزش بود. نقطه ی آغازِ هنگامی بود که «قَصَص» (= حکایتگری) به دست معاویه سازمان یافت و به سود گروه گرایی او به کار گرفته شد. معاویه آنگاه مردی را استخدام کرد تا پس از نماز بامداد و نخستین نماز شام (مغرب) در مسجد بنشیند و برای شنونده اش داستانهای معین، مانند داستان قتل عثمان، بخواند تا از آن راه خشم مردم سوریّه را بر ضدّ علی به جوش آورد.^{۴۶۸}

این حکایتگری در مصر از سال ۳۸ هـ. آغاز شد و «توبه ی حَضْرَمی»، «ابو اسماعیل نُعیم» و «ابو رجب عاصِم» در میانه ی حکایتگران آنجا بودند. حقوق ابو رجب ده دنیا در ماه بود.^{۴۶۹}

هنگامی که «بیت العلم» در بغداد بنیاد یافت، مترجمان، کتابداران، رونویسان و دیگر دانشمندان به انجام این وظیفه گمارده شدند— کاری که با دست و دلِ باز برایش دستمزد پرداخت می کردند.^{۴۷۰}

پس از اینکه «الازهر» به نام یک مسجد در سال ۳۵۹ هـ. ساخته شده

۴۶۸. مغریزی: الخفظ، ج ۲، ص ۲۵۳؛ یکبار علی در نمازی که به مردم گزارده در میان دست، حکایتگری خود را مدّ کرد. چون این به گوش معاویه رسید او هم دستور داد تا داستانگوی معینی پس از نماز صبح و میان دو نماز سه و هفتس او و مردم شام را به دعا بنشیند. (ص ۲۱۴، متن تازی).

۴۶۹. همان کتاب، صص ۲۵۳-۲۵۴— نویسنده اشاره ای به پرداخت ده دینار در هر ماه نمی کند، ولی برداشت من اینستکه این مبلغ ماهانه بود زیرا عادت و عرف آن روز ماهانه پرداختن بود، چنانکه در همان صفحه نویسنده بارها آنرا یادآور شده است.

۴۷۰. النديم: الفهرست، صص ۵۳ و ۱۷۴. وهم بنگرید به ابن اصبیعه: طبقات الاطباء، صص ۱۸۶-۱۸۷.

بود، در ۳۷۸ هـ. به عنوان یک دانشگاه (= جامعه) اعلام شد و در ۳۹۵ هـ. «الحاکم»، خلیفه فاطمی، «دارالحکمه» را بنیاد نهاد. در این هردو بنیاد، کلام دانان و زبان دانان عضو بودند و در «دارالحکمه» پزشکان و کتابداران نیز در شمار کارکنان حقوق بگیر قرار داشتند.^{۴۷۱}

هنگامی که مدرسه‌های نظامیه جهان اسلام را پوشاندند در هر مدرسه یک استاد حقوق بگیر استخدام شد. کرسی شکوهمند نظامیه ی بغداد از آن «ابو اسحاق شیرازی» نامی بود؛ با همه ی اینها، در روز گشایش این مدرسه خود را نشان نداد. «ابن صباغ» این مقام را برای ده روزی که نظام الملک داشت بیم و تردیدهای شیرازی را فرومی‌نشاند، و سرانجام او را به گرفتن کرسی استادیش خشنود ساخت، برعهده داشت.^{۴۷۲}

«نورالدین زنگی» در سوریه و «صلاح الدین یوبی» در مصر و سوریه در همگی بنیادهایی که خود ساختند استادانی با پرداخت حقوق برگماشتند. از میان نام بی شمار آنان «ابو البرکات حارثی»^{۴۷۳} (م: ۵۶۲ هـ.)، «نجم الدین خابوشانی»^{۴۷۴} (م: ۵۸۷ هـ.) و «عمارت الدین قاتب»^{۴۷۵} (م: ۵۹۷ هـ.) را یادآور می‌شویم.

«مستنصریه» که به دست خلیفه ی یکی به آخر مانده ی عباسی — مستنصر (م: ۶۴۰ هـ.) — ساخته شد دارای چهار ایوان جداگانه ی حقوق (فقه) بود که هر کدام به یکی از مذہبهای تسنن با استادی بر سر هر کدام، ویژگی داشت. هر استادی هفتاد و پنج شاگرد زیر دست خود داشت که به آنان رایگان درس می‌داد. هر یک از این چهار استاد حقوقی ماهانه دریافت می‌کرد و به هر سیصد دانشجویک دینار زر می‌داند.^{۴۷۶}

۵ مدال «جامع» و «مسجد» جدیدی است که در آنجا بناهای روزانه برگزار می‌گردیده است ولی در جامع حصار حصار برگزار می‌شده است که معمولاً بزرگترین مسجد شهر می‌بوده است. در ایران «مسجد جامع» بزرگترین مسجد هر شهر است «مترجم».

۴۷۱. مغرب‌یاری الحفظ، ج ۲، صص ۲۷۳ و ۳۴۲.

۴۷۲. ابن تیمیّه الحکم، ج ۱۰، ص ۳۱.

۴۷۳. نعمی: تاریخ المدارس، ج ۱، ص ۴۰۶.

۴۷۴. سیوطی: حسن المحاضر، ج ۱، ص ۱۷۰.

۴۷۵. نعمی: تاریخ المدارس، ج ۱، ص ۴۰۸.

۴۷۶. ابن عسری، ص ۴۲۵. و خدا بخش: تمدن اسلامی Islamic Civilization، ص ۲۸۷.

خوشبتانه اسناد بسیار جالبی در دست داریم که گونه گون متون استخدام استادان را دربردارند. با خواندن این مدارک به اهمیت این مقامها و دارندگانش، نسل به نسل، در جهان اسلام پی می بریم. اینک چکیده ی سه متن از آنها را خواهیم آورد:

نخستین، متن فرمانی است که «الحاکم بامرالله» — خلیفه ی فاطمی — صادر کرده است و نشان دهنده ی گماردن «داعی دُعاة» است برای تدریس عقاید فاطمیان. در این فرمان «حاکم» می گوید:

«من داعی دُعاة را به تبلیغ اصول فاطمی و گسترش و تداوم سودمندیهایش برنواموزان پاکدل راهنمایی می کنم. این کار اندیشه های آنانرا از گوهر این اصول خوراک می دهد، مغزهایشان را از صفا تابناک می سازد و آنان را از شرگشتگی های دودلی و گمانها رهایی خواهد بخشید.» «الحاکم» سخن به داعی دُعاة را چنین ادامه داد: «نواموزان را به سوگندی رسمی مقید کن؛ عقیده و اصل مُقدس را که فراهم آورنده ی منش خوب و دین ناب برای آنان است بدانان بازگو؛ آنان را به وفاداری به سوگندشان تشویق کن. معرفت خود را جز برای پیروان مورد اعتماد فاش مساز و بارورترین زمین را برای بذر خویش برگزین.»^{۴۷۷}

در دومین متن، «سلطان سنجر سلجوقی» پسر ملکشاه، دیباچه ی درازی را آغاز می کند که در آن از وزیر بزرگ نظام الملک و بنیادهای او خدوماتش به علم گفتگو می کند. او سپس به توصیف نظامیه ی نیشابور و نقشی که استادان گذشته در راه والایش دانش بازی کردند می پردازد تا می رسد به استخدا «محمد بن یحیای نیشابوری» و چنین ادامه می دهد:

«چون روزگار ما به این مرد بزرگ، محمد بن یحیای نیشابوری — خدای زنده گانیش را دراز فرماید! — آذین یافته است و چون او رهبر فقیهان نامی در مذهب شافعی و حنفی است، از اینرو ما مقام تدریس در نظامیه ی نیشابور را به او واگذار می کنیم که گرانبهاترین مقامهاست در مدرسه ی نظامیه ی نیشابور که آن نیز خود گرانمایه ترین مدرسه در جهان است و سرفرازترین پناهگاه دانش پژوهان؛ وهم

۴۷۷. متن کامل را در «صبح الأعشى» نگارش «قلقشندی»، ج ۱۰، صص ۴۳۴ - ۴۳۹ ببینید.

سرپرستی مدرسه و اوقاف آن و هرچیز که بدان بستگی دارد بر دوش دانش و پارسایی و دینداری او نهادیم.»^{۴۷۸}

سومین متن، فرمان گماردن «تاج الدین سُبکی» نگارنده‌ی «طبقات الشافعیه الکبری» است. فشرده‌ی این فرمان چنین است:

چون تاج الدین سُبکی، فروزان‌ترین ستاره‌ها، به شایستگی برای تدریس در مدرسه‌ی «تقویّه» گمارده شد. او بایستی کار خود را با توان و پاکبازی آشکار خویش به منظور تحقق بخشیدن به آرزوها و خواسته‌های ما برعهده گیرد.»^{۴۷۹}

در پایان، شایان یادآوری است که دخالت حکومتها تنها در کار استادانی بود که از سوی آنان تعیین می‌شدند و حقوق و دستمزد دریافت می‌داشتند، ولی هیچگاه هزاران تن از استادان و معلمان را که پیوسته در مسجدها به درس می‌نشستند و مردم برای یاد گرفتن و بهره‌گیری از دانش و فرهنگ رو سوی آنان داشتند در بر نمی‌گرفته است.

پایگاه اجتماعی استادان

۴

در گفتگو از وضع مالی و پایگاه اجتماعی استادان بایستی میان سه گروه زیرین جدایی نهاد:

۱ - آموزگار کودکان (معلم مکتب)؛

۲ - مربیان (مؤدبان)؛

۳ - استادان در مدرسه‌ها و مسجدها.

۱ - آموزگار کودکان (معلم مکتب)

هرگاه به گونه‌ای همگانی بررسی و پژوهشی از وضع اجتماعی استادان

۴۷۸. بنگرید به متن کامل این فرمان در مجله‌ی «باد گار» فارسی ژانویه و فوریه‌ی ۱۹۲۵، صص ۴۱-۴۳.

۴۷۹. متن این فرمان در «تذکره الصلاحيه» ی «صفدی» آمده است. دستنویس در کتابخانه‌ی شخصی استاد آری، که از روی مهر به من نشان دادند، برگهای ۹۸-۹۹.

در میان است گفته‌های زیرین «جاحظ» چهره می‌نماید: «با معلّمان، چوپانان و کسانی که بسیار با زنان می‌نشینند مشورت مکنید!»؛ «کودن‌تر از آموزگار مدرسه»؛ «نادانی و حماقت در این سه یافت گردد: در دوزندگان، معلّمان و بافندگان.»^{۴۸۰}

بی‌گمان جاحظ این سه ضرب‌المثل را بازگو می‌کند، ولی او خود در همان «البيان والتبيين» و در «رسالة المعلمين»^{۴۸۱} درباره‌ی پایگاه معلّمان آگاهی سودمندی به ما می‌دهد. او به روشنی اشاره می‌کند که نخستین ضرب‌المثل به آموزگاران مکتب‌ها و یتزگی دارد و دو دیگر همه‌ی معلّمان را در برمی‌گیرد.^{۴۸۲} در پرتو این حقیقت می‌پردازیم به بحث خود:

در بسیاری موردها، آموزگاران کودکان آمادگی زبون دانسته شدن را داشتند اجازه بفرمایید نخست چند داستان گیرا در این باره بازگو کنیم:

کودکی پیش آموزگار خود قرآن می‌خواند و بدین آیه رسید: «وَإِنَّ عَلِيكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ» = و نفرین بر تو باد تا روز رستاخیز! س حجر، آیه‌ی ۳۵) و چند بار آنرا خطاب به معلّمش خواند و بر روی واژه‌ی «تو» تأکید می‌کرد. معلّم آزرده شد و با خشم گفت: «نفرین بر تو و بر پدر تو باد!» کودک آنگاه گفت: «آنچه در کتابم هست تنها «نفرین بر تو باد» است و نفرین بر پدر تو نگاشته نیست، آیا از من می‌خواهی پدرت را هم بگویم؟»^{۴۸۲}

مکتب‌داری، یک روز، آیه‌ی «غلبت الروم في أدنى الأرض» = در نزدیکترین سرزمین، رومیان شکست خورده‌اند، س. روم، آیه‌ی ۲) را به اشتباه «غلبت الترك...» خواند. یکی از شنوندگان درست آیه را خواند و گفت: «رومیان شکست خورده‌اند» نه «ترکان»؛ معلّم مکتب گفت: فرقی نمی‌کند، هم ترکان و هم رومیان دشمنان مایند.»^{۴۸۳}

۴۸۰. جاحظ: البيان والتبيين، ج ۱، ص ۱۴۰، جتی، ص ۴۰۹، دائرة المعارف ادیان... Ency. of Religions، ج ۵، ص ۲۰۱.

۴۸۱. دستنوشته بخشی از آن «در موزه‌ی بریتانیا» موجود است به شماره‌ی OR۳۱۳۸، و بقیه در موصل نگهداری می‌شود.

۴۸۲. البيان والتبيين، ج ۱، ص ۱۴۰.

۴۸۳. اصفهانی: محاضرات الادباء، ج ۱، ص ۳۰.

۴۸۴. الإبتیهای: المستطرف، ج ۲، ص ۲۱۵.

آموزگار دیگری به یکی از شاگردانش قرآن می‌آموخت و آگاهانه آیه‌ها را درهم می‌آمیخت و منظم نمی‌خواند. یکبار چنین خواند: «و چون لقمان به هنگام اندرز دادن به پسرش گفت: (س. لقمان، آیه‌ی ۱۶) ای فرزندم! خواب خود را به برادرانت مگو! که به تو نیرنگ خواهند زد (س. یوسف، آیه‌ی ۵) و من به آنان نیرنگ می‌زنم. پس به ناگروندگان مهلتی ده و اندک زمانی با آنان مدارا کن!» (س. طارق، آیه‌های ۱۶-۱۷). به او گفتند چرا آیه‌ها را اینگونه نابه‌سامان می‌خوانی، که از نظر دینی روا نیست؟ مکتب‌دار پاسخ گفت: پدر این شاگرد ماهانه‌ی مرا هر ماه نمی‌دهد، منم او را از این سوره به آن سوره می‌برم تا چیزی دستگیرش نشود، همانگونه که چیزی دست مرا نمی‌گیرد. «^{۴۸۵}

شاگردان مکتب‌خانه‌ای نقشه کشیدند تا روزی را تعطیل کنند. آنان توضئه‌ای تدارک دیدند تا وانمود کنند معلمشان بیمار است؛ از اینرو هنگامی که او را دیدند اندوه خود را بیان داشتند و یکی یکی آغاز به پرسیدن حال و بیماری او کردند و به او سفارش و پیشنهاد آسایش دادند. معلم کودن که به دام افتاده بود اجازه‌ی تعطیلی را داد و خود روانه‌ی بستر شد.^{۴۸۶}

۴

۴۸۵. اصفه‌ای: محاضرات ادبیه، ج ۱، ص ۳۰.

۴۸۶. ابن حوری: أخبار الحمقى والمغفلين، ص ۱۰۹.

این داستان در دفتر سوم منتهی شریف چنین آمده است:

رسیح دیدند از ملان و اجتهاد تا معلم در وقت دراضطار کی بگیرد چند روز او دوری هست او چون سنگ خارا برقرار کی بگوید او سنا چویی تو زرد این اثرها از هوا یا از تب است تو برادر! هم مدد کن این چنین خیر باشد او سنا احوال تو! کز خیالی عاقلی مچنون شود در پی ما غم نمایید و چنین مشفق گویند باید مشتقر... تا که غمنازی نگوید ماحرا... بر همین فکرمست زخانه تا دکان تا درآید اول آن یار مصر... خیر باشد! رنگ رویت زرد قام تو برو بنشین! مگو باوه هان اندکی اندر دلش ناگاه زد اندکی آن وهم افزون شد بدین

کودکان مکتبی از او سنا مشورت کردند در تعویق کار چون سنی آید و را رنجوری تا رهیم از حبس و تنگی و زکار آن یکی زیرکترین تدبیر کرد خیر باشد! رنگ تو بر جای نیست اندکی اندر خیال افتد ازین، چون در تری از در مکتب بگو: آن خیالش اندکی افزون شود آن سوم و آن چاره و پنجم چنین تا چوسی کودک نتواند این خیر بعد از آن سوگند داد او جمله را روز گشت و آمدند آن کودکان جمله ایشانند بیرون منتظر او در آمد گفت استناد اسلام گفت استناد نیست رنجی مر مرا نسی کرد اما غمبار وهم بد اندر آمد دیگری، گفت این چنین

در سیسیل «ابن حوقل» گزارشی از آموزگاران ابتدایی کودن تر به ما می دهد. تنها در شهر «پالرمو» نزدیک ۳۰۰ معلم بود. مردم از فرمانی بهره مند بودند که آموزگاران را از رفتن به جنگ و خدمت سربازی معاف کرده بود و بدینسان کسانی نادان برای گریز از سربازی به پیشه‌ی معلمی رومی آوردند تا از پیوستن به سپاهیان و دفاع از میهن خود سرباز زنند.^{۴۸۷} ابن حوقل ادامه می دهد: «بیشتر آنان در نتیجه نادان‌اند و بقیه هم شایستگی درخور برای کار آموزشی و تدریس ندارند. دردناک‌تر اینکه همگی مردم سیسیل می‌پندارند اینان از سرشناسان، فقیهان و عادلان جامعه‌ی خوداند، و حال آنکه با این بی‌دانشی و بی‌منشی، خودخواه و خودنما نیز می‌باشند.^{۴۸۸} شرمنده‌ترین چیزی که تاکنون دیده‌ام اینکه پنج آموزگار در یک مکتب کار می‌کردند».^{۴۸۹}

مانند اندر جان خود تدرش گفتم...
برجهید و می کشائید او گنیم
من بدین حاله نپرسید و نجست
قصه دارد تا رهد از رنگ من...
کودکان تدر پی آن هستند
کسی میداد ذات نیکت را بدی
تا بخسیم که شرمین شد گران...
درس می خواندند با صد اندیشه...
درس خوانید و کشید آوا بسند
ببانگ ما استاد را درد زید
ارزد این کو درد یبند نیر دانگ!
در دسر افزون شام، بیرون میوید!
همچو مرغان در هوای خانه
روز کتاب و شمشاد به سو خفت
این گنده از ما و از تفصیل
گشت رنجور و سقیم و مریض
صد دروغ آریند هر طمع ده
تا بیبیم اصل پس مگر شمشاد
خفته است همچو سوسن در باد
سربسته، رو کسبده و سحاف
حسنگان گند سینه‌ها را چون گور
جان نومه از نسیبست اس حیر
آگشتم مادر غران کردند حسن
بود در نفس چنین رنجی شفیق...

همچنین تا وهم او قوت گرفت
گشت استادتست از وهم و زبیم
خشمگین با زن که مهر اوست بست
خود مرا گه نکرد از رنگ من
آمد و در راه تنیدی واگشاد،
گفت زن: خیرست، چون زود آمدی؟
جامه‌ی خواب مرا زو گستران
کودکان آنجا نشسته و نهان
گفت آن زیرک: که ای قوم پسند!
چون همی خواندند، گفت: ای کودکان!
درد سر افزاید است از زبانگ
گفت استاد: راست می‌گویید، روید!
... پس بیرون جستند سوی خانه‌ها
مدرتشان خشمگین گشتند و گفت:
عذر آوردند گدای مادر تو بیست!
از قضا آسمان، استاد ما
مدران گفتند: مگر بست و دروغ
ما صیاح آسیم پیش اوستاد
بمادان آمدند آن مادران
هم عرق کرده زبسیاری بحاف
آه می‌کنند آهسته او
خبر رسد، اوستاد این درد
گفتند: ستم می‌خبر بوده ازین
من شد عاف به شعل قیل و قال
(مثنوی مولوی، ویراسته‌ی نیکلسن، دفتر سوم، صص ۸۶-۹۱) «مترجم»

۴۸۸. ابن حوقل: کتاب صورة الارض، ج ۱، ص ۱۲۶.

۴۸۹. ابن حوقل: ج ۱، ص ۱۲۶.

۴۸۹. همان کتاب، ص ۱۲۹.

می شنویم که گهگاه شهادت آموزگاران ابتدایی در دادگاه پذیرفته نمی شد. «ابن عبدون» این نکته را می شکافد و چنین دانسته می شود که برخی از اینان می خواستند از عنوان «قرآن دانی» خود بهره‌وری کنند، چرا که همیشه از این کسان (حاملان قرآن) راستی و درستی چشم می داشتند. در سودگیری از این تصور، بارها آموزگاران ابتدایی زیر پوشش «قرآن دانان» در دادگاه‌ها حضور می یافتند و گواهی دادن را پیشه‌ی خود می ساختند.^{۴۹۰}

بی گمان بسیاری از این داستانها گزاف یا چه بسا بی پایه‌اند. با همه‌ی اینها، باید پذیرفت «تا نباشد چیزی که مردم نگویند چیزها» و چندان هم دور نیست. بسیاری از آموزگاران ابتدایی به این پیشه می پرداختند بی آنکه دانش یا تربیت فرهنگی بیشتری داشته باشند؛ آنان تنها قرآن آموخته بودند. «ابن عبدون» چنین کسانی را به باد سرزنش می گیرد و می گوید قرآن یاد گرفتن به هیچکس شایستگی در حد معلم بودن نمی بخشد.^{۴۹۱}

این آموزگاران ابتدایی نادان پیشینه‌ی همگی این لایه را بسیار پایین آوردند و به جمله‌ی «معلم اطفال»، به نشانه‌ی کوچک‌شماری و کم‌انگاری، جامعه‌ی ضرب المثل پوشاندند.*

هنگامی که «ابوحیان توحیدی» به خرده‌گیری از رساله‌های «صاحب بن عباد» متهم بود از سوی او (صاحب بن عباد) تهدید شد، ولی پاسخ ابوحیان به این تهدید چنین بود: صاحب بن عباد مرا تهدید می کند... تو گویی به قرآن حمله برده‌ام یا گفته‌ام ابوهاشم در میکده مرده است یا ماده شتر صالح را پی کرده‌ام و یا

۴۹۰. رساله‌ی ابن عبدون چاپ شده در «مجله‌ی آسیایی» Journal Asiatique، صص ۲۱۵-۲۱۶ (سال ۱۹۳۴). به جز دلیلی که در بالا گفته آمد (گواهی دادن را پیشه و سعل و مسع در آمد در آوردن) دلایل دیگری هم برای پذیرفته شدن شهادت آموزگاران مبتدیان برشمرده‌اند. و آن در باب دهم در بیان آموزش قرآن بود که بی کار جویندگی و مبالغه را از میان می برد «دبوری» (عنوان لاجرم، ج ۱، ص ۶۹) بزرگومی کند که مردی برای گواهی دادن پس «سوار» قاضی آمد. سوار پرسید: پیشه‌ی تو چیست؟ - پاسخ داد: مرتی. قاضی گفت: گواهی ترا روا نداریم. آن مرد پرسید: چرا؟ - گفت: زیرا برای آموزش قرآن دستمزد می گیری. آموزگار گفت: تو هم برای ددرسی مدان مسلمانان دستمزد می گیری. قاضی گفت: ددرسی با حوش ندارم. آموزگار گفت: فلاسی! از ددرسی حوش نمی آید. از گرفتن روزی هم حوش نمی آید؟ قاضی گفت: گواهی ده و آنرا روا دهم (مش تازی، ص ۲۲۲).

۴۹۱. همان رساله، ص ۲۱۵ (سال ۱۹۳۴).
 * در فارسی هم این ضرب المثل رایج است که می گویند: «احمق الرجال معلم الاطفال» و توجه داریم که واژه‌ی احمق را به جای صفت تفضیلی به کار برده‌اند که درست نیست. «مترجم».

ادعا کرده‌ام که پدر او (صاحب بن عبّاد) «معلم اطفال» بوده است.^{۴۹۲}

آنک می بینیم که به معلم اطفال به همان چشم می نگریستند که به حمله و تعرض به قرآن و یا پی کردن شتر «صالح» پیامبر، به هر حال نبایستی زیر تأثیر این پیشینه‌ی نامنصفانه‌ای که همگی آموزگاران ابتدایی را زیر پوشش خود می گرفت قرار گیریم. بسیاری از دانشمندان، فقیهان، زبان‌دانان، خوش‌نویسان و ادیبان به این لایه وابسته‌اند و شمار درخور نگرشی از آنان بعدها قاضیان، سیاستمداران، فرماندهان، شاعران و حتی وزیران را تشکیل دادند.^{۴۹۳} «جاحظ» نام «گمیت بن زیاد»، «عبد الحمید کاتب»، «قیس بن سعد»، «عطاء بن رباح»، «حسین معلم»، «ابوسعید معلم» و «حجاج» را از میان بزرگ آموزگاران ابتدایی یادآور می‌شود. جاحظ می‌افزاید که دو تن از آموزگاران ابتدایی به نامهای «ابوالوزیر» و «ابوعدنان» بصره‌ای در دانش و رسازبانی بی‌همتا بودند.^{۴۹۴}

روزن این بخش را با آوردن دیدگاه‌های «گلدتسیهر Goldziher» و «آدام متز A.MEZ» و «لامنس Lammens» فرو می‌بندیم، که برگه‌هایی از علت کم‌اهمیتی به مکتب‌دادن و آموزگاران ابتدایی در برابرمان می‌گشایند. «گلدتسیهر» می‌گوید: «البته شاید کم‌ارجی وابسته به پیشه‌ی معلّمی به سادگی با بالندگی به نژاد عربی بستگی پیدا کند. در گذار از این داورى، با همه‌ی اینها، نباید فراموش کنیم که سیماهایی همانند در رویدادها و داستانهای آموزشی یونان و رُم نمودار می‌شود.»^{۴۹۵}

چه بسا پایگاه پایین آموزگاران ریشه‌هایی در شادی‌نامه‌های یونانی داشته‌اند که در آنها همیشه معلم کودکان شخصی خنده‌آور بود.^{۴۹۶}

چون «سوالی» [آزادشدگان ناعرب به ویژه ایرانیانی که در کوفه می‌زیستند] و مسیحیان ذمی، در آغاز اسلام، بخش بزرگی از آموزگاران ابتدایی

۴۹۲. یاقوت: معجم الادباء، ج ۵، ص ۳۹۷.

۴۹۳. رسالة المعلمین، دستویس، برگ ۱۰.

۴۹۴. جاحظ: البيان والتبيين، ج ۱، صص ۱۴۰-۱۴۱.

495. Goldziher, Encyclopedia of Religions and Ethics, Vol. 5, p. 202.

۴۹۶. الحضارة الإسلامية فی القرن الرابع الهجرى، ج ۱، ص ۳۰۷ که ترجمه‌ی تازی

Die Renaissance Des Islam نوشته‌ی «آدام متز A.Mez» است (ترجمه‌ی محمد عبدالهادی ابوریاده).

را تشکیل می دادند، که دید مسلمانان در باره ی این پیشه زیر تأثیر این دو لایه ی اجتماعی قرار گرفته است و چه بسا تصور کوچک شماری و کم ارجی، آموزگاران ابتدایی به آن روزگار پیوند یابد. ۴۹۷

۲ - مربیان (مؤدبان):

داستانی بر آن است که «عبدالله مقفع» از تدریس شفتگی فرزند «اسماعیل علی» خودداری کرد و گفت: به راستی می خواهی نام من در ستون تھی مغزان جای گیرد؟»^{۴۹۸} این سرگذشت نشان می دهد که حتی درس دادن به امیرزادگان جوان و بزرگ زادگان برجسب و عیبی بود که به آموزگاران ابتدایی زده می شد. با همه ی اینها، این برجسب بدان اندازه سبک و بی بها بود که حتی «عبدالله مقفع» آموزگاری را پذیرفت.^{۴۹۹}

بی گمان می توان گفت که مقام معلم از آبرو و اعتبار اخلاقی بزرگی برخوردار بود. به آن مربی که گمارده می شد به چشم یکی از افراد خانواده نگاه می کردند. گهگاه این صمیمیت تا آنجا پیش می رفت که مربی نام آن خانواده را می پذیرفت.^{۵۰۰}

«محمد بن یحیی» که سرپرستی فرزند یزد بن منصور به نام «یزیدی» را

497. Eammiens, Muawiyah, P. 361.

۴۹۷. حنفی، عدسی، در سبب معلم گفتاری در باره ی زودبهره سس و مسس و جوی و ... در سبب سبب مرهون معلم می دادند و بایست که مدرسه داری زودبهرگی معلم از وجود مددکار می گزیدند و و زود مددکاری می گزیدند. (این جوی، اخبار نجفی و سعیدی، فصل ۱۰۱ - ۱۱۸، فصل - بی، ص ۲۲۱).

۴۹۸. محضرات، ج ۱، ص ۲۹.

۴۹۹. جاحظ: بیان، ج ۱، ص ۱۱۱.

۵۰۰ بروکلمان Brockelman به آواز می شود که عبدالله مقفع مربی فرزندان اسد بن علی بود. آنچه ما را به پذیرفتن این گفته و بربری دادن آن به درگویی و داستانی حسن صفحانی وامی دارد اینکه اصفهانی در برداشت به این موضوع در کتابس چندان وقت پیش داده است زیرا در داستان دومی که می آورد می گوید این مقفع هنگامی می زیست که امین فرزندان داشت، و حال آنکه این مقفع در ۱۱۵ هـ. کشته شد روزگار منصور و امین در ۱۷۱ هـ. به دنیا آمد. پیدا ست که نمی توان گفت که امین پدر شده. کس دیگری بود و نه حنفی عدسی - اگر چنین پنداریه می بایست نام خانوادگی و تبار او هم گفته آید. ولی تنها آوردن نام امین جز خبیثی عدسی کس دیگری نتواند بود. (متن تازی، ص ۲۲۵). Brockelman, op. cit. 15. st 233

پس از او برعهده داشت،^{۵۰۰} و «کسائی» این بستگی را در شعری که به هارون الرشید نگاشت بیان داشت. این شعر را می‌خوانیم:

قُلْ لِلْخَلِيفَةِ مَا تَقُولُ مَنْ أَمْسَى إِلَيْكَ بِحَرْمَةِ يَدِي؟
به خلیفه بگو: چه می‌گوید به کسی که

یکی از خویشاوندان و خانواده‌ی توشده است؟^{۵۰۱}

جاحظ در باره‌ی چند مُرَبِّي جانشینان آشکار خلیفه و بزرگ زادگان با این سخن به گفتگو می‌نشیند که کسی را یارای حمله به پیشینه‌ی «کسائی» و «قُطْرُب» [= ابوعلی مستنیر] و مانند اینان نیست.^{۵۰۲}

خلفا و بزرگان و سرشناسان توجه فراوانی به مرَبِّیان فرزندانشان نشان می‌دادند و پایگاه اجتماعی آنان را بس و الایی می‌بخشیدند. برای نمونه، «علی بن حسن الأحمر» (۱۹۴۷ هـ.) یکی از سربازان محافظ کاخ خلیفه بود و تک اتاقی داشت در یکی از محله‌های پایین شهر و فقیرنشین بغداد. «محمد بن جهم»، پس از آنکه احمر به مرَبِّگری فرزند هارون الرشید - امین - برگزیده شد، زندگی‌اش را چنین توصیف می‌کند: «هرگاه پیش احمر می‌رفتم چندین خدمتگزار می‌دیدیم که ما را از میانه‌ی کاخی راهنمایی می‌کردند که به کاخهای شاهان می‌مانست، و در آنجا احمر با پوشاک شاهی پیش می‌آمد.»^{۵۰۳}

آنچه در زیر می‌آید ستونی است از ناه برخی دانشمندترین مردان آن روزگار اینان برای سرپرستی این لایه از شاگردان برگزیده شده بودند و نیازی به شرح درباره‌اشان نداریم، زیرا در تاریخ و ادب اسلامی بلندآوازه و نامی‌اند. این نامها خواننده را به یاد مقام بلندی می‌اندازد که مرَبِّیان دارا بودند و نقشی سیاسی که بسیاری از آنان بازی کردند.

۵۰۰. ابن انباری: طبقات الادباء، صص ۱۰۳-۱۰۴.

۵۰۱. ابن خلکان: وفيات الاعیان، ج ۱، ص ۴۶۹.

۵۰۲. البیان، ج ۱، ص ۱۴۰.

۵۰۳. یاقوت: معجم الادباء، ج ۵، ص ۱۱۰.

مُربّی	شاگرد	منبع
ضحاک بن مزاحم	فرزندان عبدالملک مروان	[چکیده‌ی تاریخ ادبیات عرب] ص ۲۳۵.
عامر شعبی	فرزندان عبدالملک مروان	
محمد بن مسلم زهّری	فرزند هشام عبدالملک	تذکرة السامع والمتکلم، ص ۱۷: بروکلیمان:
عبدالصمد	ولید دوم	[تاریخ ادبیات عرب] ص ۶۵: ص ۱۰۲.
عبدالاعلیٰ	ولید دوم	الایغانی، ج ۶، ص ۱۳۴.
یزید بن مساجق سنّی	مروان بن محمد	بروکلیمان: ص ۱۹۰: ص ۳۳۲.
جعفر بن آدم	مهدی	ضحی الاسلام، ج ۲، ص ۵۴.
دلفضّی	مهدی	طبقات الادباء، ص ۶۷: بروکلیمان:
ضبی	مهدی	صص ۱۹۶، ۲۹: ص ۳۶-۳۱
شرقی بن قطّامه	فرزندان اسماعیل بروکلیمان:	عصر المأمون: ا. ف. رفاعی، ج ۱، ص ۱۷۴.
عبدالله متفّع	بن عسی	ص ۱۵۱: ص ۲۳۳.
یحییٰ بن خالد برمکی	هارون الرشید	ابن خنکاح، ج ۲، ص ۳۶۱.
کسنی	هارون الرشید	بروکلیمان: ص ۴۲۹: طبقات الادباء، صص ۸۷، ۹۱:
بوعبد ص	فرزند ابراهیم	بروکلیمان: ص ۱۱۵: ص ۱۷۷.
کسنی	مهدی و مأمون	الایغانی، ج ۵، ص ۱۲۷.
راحمدر	امین	ابن خنکاح، ج ۱، ص ۴۶۹.
	امین	باقوت: معجم الادباء، ج ۵، ص ۱۱۰.

یزیدی	فرزند یزید	طبقات الادباء، ص ۱۰۴.
	بن منصور	
یزیدی	مأمون	طبقات الادباء، ص ۱۰۴.
محمد بن حسن	مأمون	طبقات الادباء، ص ۱۰۴.
قراء	عباس	طبقات الادباء، ص ۱۰۴.
	فرزند مأمون	
قُطرب	فرزند قاسم	برو کلمان: ص ۱۰۲؛ ص ۱۳۱.
	بن علی (ابودلف)	
حسین بن	فرزند قاسم	الفهرست، ص ۷۸.
قطرب	بن علی (ابودلف)	
ابن سیکیت	فرزندان متوکل	الفهرست، ص ۱۰۸.
ابن سیکیت	فرزندان طاهر	ابن خلکان، ج ۲، ص ۴۵۹.
	بن حسین	
احمد بن	ابن معتر	ابن خلکان ج ۲، ص ۴۵۹.
سعید دمشقی		
ابوالعمیث	فرزند	الفهرست، ص ۷۲.
(عبدالله بن خلید)	عبدالله طاهر	
ثعلب	ابن معتر	ابن انباری، ص ۳۰۱.
ثعلب	طاهر بن	ابن انباری، ص ۳۰۱.
	محمد طاهر	
مُبرّد	ابن معتر	برو کلمان: صص ۱۰۴، ۲۵؛ صص ۱۵۷، ۱۶۸.
بلاذری	عبدالله معتر	فتوح البلدان، ص ۱۲؛ برو کلمان:
		ص ۱۴۴؛ ص ۲۱۶.
کندی	معتضد	برو کلمان: ص ۲۰۹؛ ص ۳۷۲.
زجاج	فرزندان معتضد	برو کلمان: ص ۱۱۰؛ صص ۱۷۰ و ۵۰۷.
	و فرزند عبدالله	
	معتز	

زجاج	فرزند عبدالله بن سلیمان وهب	ابن خلکان، ج ۱، ص ۱۶.
صوای	الراضی بالله	الفهرست، ص ۲۱۵: بروکلیمان: ص ۱۴۳، صص ۱۷۷، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۶، ۲۱۸.
کافور	فرزندان اَحشید	ابن خلکان، ج ۱، ص ۶۱۴.
علی بن منصور حنبلّی	فرزندان حسین جوهر	یاقوت (به کوشش رفاعی)، ج ۱۵، صص ۸۳-۸۴.
عی بن جعفر	نوهی بدر الجمالی	همان کتاب، ج ۱۲، ص ۲۷۹.
ابوسعید بن ذعی	فرزندان صلاح الدین	خِطَطُ الشَّامِ، ج ۶، ص ۱۹۲.

۳ - استادانِ درسهای پیشرفته (استادانِ مسجدها و مدرسه‌ها):

اگر از تاخت و سرزنش «ابن سعید» به این دسته از استادان، که استثنا است، بگذریم اینان رویهمرفته از احترام تمام برخوردار بوده‌اند. پرخاش ابن شهید، با همه‌ی اینها، درست و منصفانه نبود، بلکه برضد برخورد و رفتاری بود که استادان با شاعران و ادیبان فراروی چهره‌های سیاسی انجام می‌دادند و پیدا است انگیزه‌ای شخصی زمینه‌ی این حمله را می‌پرورانده است.^{۵۱۴}

ادبیات تازی متن‌های بسیاری برجا نهاده است که پایگاه بلند اجتماعی استادان و دانشمندان را به اثبات می‌نشیند. نمونه‌های زیرین این سخن را روشن خواهند ساخت:

هارون الرشید در رساله‌ی کوچکی که بدو تقدیم گردید به نام خلیفه‌ی

۵۱۴. ابن شهید: الذخیره، ج ۱، ص ۱۱۸ و هم نگاه کنید به رکی مبارک: انثر الفنی، ج ۲، صص ۴۹-۵۰.

امپراتوری اسلام اندرز و پند داده شده است. اینک بجاست که یک دو جمله ای از آنرا به موضوع ما بستگی پیدا می کند بازنویس کنیم:

«بدان که جایگاه دانشمندان در حکومت تو مانند وضع مشعل های فروزان و چراغهای آویزان در جایی تاریک است. به اندازه ای که تو به آنان توجه کنی پرتو می افشانند.»^{۵۰۵}

پرسشهای زیر در برابری از خلفا نهاده شد: «خداوند بهترین جایگاه به تو در جهان اسلام ارزانی فرماید! آیا هنوز لذت و آرزویی برآورده نشده داری؟ خلیفه پاسخ گفت: آری! یک لذت مرا مانده است که از آنچه به دست آورده ام فراتر است و بی همتا و آن نشستن در جای یک دانشمند و به مردم درس دادن و حدیث نو نویساندن و بهره رساندن.»^{۵۰۶}

«ابوالاسود دؤلی» می گفت: «چیزی گرانبهاتر از دانش آموختن نیست؛ فرمانروایان بر مردم فرمان می گزارند ولی دانشمندان بر فرمانروایان فرمان می رانند.»^{۵۰۷}

یکی از «خوارج» را پیش «عبدالملک مروان» آوردند تا در حضور خلیفه گردش زده شود. کمی پیش از اجرای مجازات، پسر بچه ی نوجوان خلیفه نالان و گریان به در آمد. خلیفه فرزند را نوازش کرد و اشک از چشمانش سترد. آن مرد «خارجی» گفت: «ای عبدالملک! بگذار بگرید که گریستن بینایش را تیز می کند و صدایش را رسا می سازد و دلش را به گاه یادآوری گناهانش به جوش می آورد.» خلیفه گفت: «گرفتاری خودت بس نیست که به این کارها می پردازی؟» آن مرد گفت: هیچ چیز نباید یک مسلمان را از اندرز صمیمانه و پاک باردارد.» عبدالملک آنگاه او را با سپاس رها ساخت.^{۵۰۸}

سعید بن مُسَیب» (م: در حدود پایان سده ی نخست هجری) از دادن دختر خود به زناشویی ولید بن عبدالملک خودداری کرد (که در زمان حکومت پدرش عبدالملک بود). کمی پس از آن، یکی از شاگردانش به نام «ابووداعه» نتوانسته بود چند روزی به درس بیاید. هنگامی که ابووداعه دوباره به

۵۰۵. اندرز به هارون، برگ ۳۷ ب، دستویس در دانشگاه استانبول.

۵۰۶. معجم ابن حجر، برگ ۸ ب، دستنوشته در مصر؛ سیوطی: تاریخ الخلفاء، ص ۱۳۱.

۵۰۷. ابن جماعه: تذکرة السامع، ص ۱۰.

۵۰۸. جاحظ: البیان، ص ۱۴۴؛ مبرّد: الكامل، ص ۵۷۳؛ ابن قتیبه، عیون الاخبار، ج ۲، ص ۱۱۶.

درس پیوست ابوسعید عَلتِ نیامدنِ او را پرسید و او مرگ همسرش را عَلتِ نیامدن برشمرد. ابوسعید به او غمباش (تسلیت) گفت و از او پرسید آیا می خواهد دوباره زن بگیرد یا نه، ولی پاسخ شنید: «چگونه می توانم که همه ی آنچه دارم دو یا سه دینار بیش نیست؟!» آنگاه ابوسعید همان دختر یادشده اش را به آن شاگرد تهیدست، تنها به خاطر دانش او، به زنی داد.^{۵۰۹}

هنگامی که «حسن بصری» مرد (۱۱۰ هـ.) همه ی مردم بصره به تشییع جنازه ی او برخاستند، تا آنجا که برای نخستین بار در تاریخ اسلام کسی در مسجد به برگزاری نماز عصر نایستاد.^{۵۱۰}

یکی از پسران «مهدی» — خلیفه ی عباسی — در حالی که بی ادبانه در حلقه ی درس «شَرِیک» قاضی (م: ۱۷۷ هـ.) نشسته بود (به دیوار تکیه زده بود) از او سؤالی پرسید. شَرِیک پاسخ نداد. دوباره پرسید، ولی استاد پاسخ نداد. شاگردان سراپا گوش بودند به استاد. فرزند خلیفه گفت: آیا فرزندان خلیفه را کوچک می شماری؟! استاد پاسخ داد: نه! ولی بر ما است که اندازه ی دانش را پاسداریم نه آنکه آنرا تباه سازیم و به هر دانشجویی بی ادب توجه کنیم.»^{۵۱۱}

به «شافعی» سفارش شد تا به درس «امام مالک» در مدینه پیوندد و فقه بیاموزد. فرماندار مکه با شافعی نسبت داشت، از اینرو نامه ای به فرماندار مدینه نوشت و از او خواست تا شافعی را به مالک معرفی کند. فرماندار مدینه پس از دریافت نامه به شافعی گفت: «ای جوان! من ترجیح می دهم که پای برهنه از مدینه به مکه بروم تا اینکه گامی چند به خانه ی مالک بن انس پیش نهم. من احساس فروتنی بیش از اندازه ای در آستانه ی در او می کنم و با امیدی اندک به پیروزی با تو خواهیم آمد.. فرماندار با شافعی نزد مالک رفت و اجازه ی وارد شدن گرفت و خواهش و نیاز خویش بگفت. مالک گفت: پناه بر خدا!! علم را هم با سفارش و وسیله تراشی به دست می آورند؟! و به شافعی اجازه ی پیوستن به حلقه ی درس خود داد و فرماندار از آنجا بازگشت.»^{۵۱۲}

۵۰۹. ابن خلکان، ج ۱، صص ۲۹۱-۲۹۲.

۵۱۰. همان کتاب، ص ۱۸۱.

۵۱۱. تذکرة السامع والمتکلم، صص ۸۸-۸۹.

۵۱۲. یاقوت: معجم الانباء، ج ۶، صص ۳۶۹-۳۷۰.

یکبار «هارون الرشید» از حلقه‌ی درس «محمد بن حسن» می‌گذشت. همگان به احترام خلیفه از جا برخاستند جز محمد بن حسن. هنگامی که خلیفه علت را پرسید، پاسخ شنید: «از رفتار مانند یک برده بیزارم. من از گروه دانشمندانم و دوست ندارم از لایه‌ی دانشمندان به لایه‌ی توده‌ی مردم درآیم.»^{۵۱۳} روزی «ابومعاویہ»، پزشک دانشمند نابینا، با خلیفه هارون الرشید نهار می‌خورد. همینکه از خوراک دست کشید کسی آفتابه-لگن آورد تا او دستش را بشوید. ابومعاویہ، برابر سنت مسلمانان، دست خود را شست و چون نابینا بود نمی‌دید چه کسی آب بر دستش می‌ریخت. پس از انجام، ابومعاویہ از کسی که آب بر دستش ریخته بود سپاسگزاری کرد و چون آگاهی یافت که خلیفه خود آب ریخته است گفت: «ای امیرمؤمنان! می‌دانم که برای بزرگداشت دانش چنین کاری کردی.» هارون الرشید پاسخ داد: «همینگونه است.»^{۵۱۴}

«احمد بن دؤاد» نخستین کسی بود که جرأت کرد در حضور خلیفه‌ای سخن بگوید. با همه‌ی اینها، هنگامی که «افشین» («ابودلف قاسم بن عیسی») را دستگیر کرد بر آن شد تا او را بکشد. «احمد بن دؤاد» شتابان پیش افشین آمد و گفت خلیفه دستور داده است هیچ‌کس را به ابودلف نرسد. آنگاه ابن دؤاد پیش «معتصم» آمد و به او گفت که به نام خلیفه پیامی دروغین برده است. خلیفه پس از شنیدن داستان از ابتکار او پشتیبانی کرد و ابودلف را آزاد ساخت.^{۵۱۵} روزی «معتصد» دست در دست «ثابت بن قُرّه» در باغ می‌گشت. ناگهان خلیفه دست ثابت را رها کرد. چون ثابت علت را پرسید، این پاسخ از خلیفه شنید: «دستم روی دست تو بود، یک دانشمند همیشه بایستی بالاترین باشد.»^{۵۱۶}

در کشمکش میان خلیفه «قادر» و «ابوحامد احمد بن محمد اسفرائینی»، ابوحامد به خلیفه نوشت: «باید به یاد داشته باشی که تو نمی‌توانی مرا از کار برکنار کنی زیرا خداوند بزرگ مرا گمارده است، ولی من می‌توانم دو یا سه کلمه به مردم خراسان بنویسم و ترا از خلافت براندازم.»^{۵۱۷}

۵۱۳. خطیب بغدادی: تاریخ بغداد، ج ۲، صص ۱۷۳-۱۷۴.

514. Palmer, Harun al-Rashid, P. 32.

۵۱۵. ابن خلکان، ج ۱، ص ۳۱.

۵۱۷. سبکی: طبقات الشافعیة الکبری، ج ۳، ص ۲۶.

۵۱۶. یاقوت: معجم الادباء، ج ۶، ص ۳۱۰.

در حضور «نورالدین زنگی» از «قطب الدین شیرازی» بدگویی کردند. نورالدین پاسخ داد: «اگر این بدیها راست باشند، در او یک خوبی هست که این بدیها را پاک می کند و کفاره ی آنها است و آن دانش او است.»^{۵۱۸}

هنگامی که «علی بن حسن عساکر» مُرد (۵۷۱ هـ.) «صلاح الدین ایوبی» به خانه ی او رفت و بر او نماز گزارد و در تشییع جنازه ی او شرکت جست.^{۵۱۹}

«محمد بن عبدالله» نامور به «عین الدوله» (م: ۶۳۹ هـ.) شهادت «ملک کامل» را در پرونده ای، بر این پایه که این سلطان در مجلسی می نشست و به یک دختر خواننده گوش می داد، پذیرفت.^{۵۲۰}

«ملک افضل» پیوسته کتابهایش را برمی داشت و کاخ شاهی خود را وا می گذاشت و به خانه ی کوچک «تاج الدین کندی» می رفت. گاه می شد که درس پیشین بیش از معمول به درازا می انجامید، در این صورت ملک افضل چشم به راه می نشست تا فراخوانده شود.^{۵۲۱}

وضع مالی استادان:

بیش از پرداخت موضوع باید دو نکته ی مهم را روشن ساخت:

۱ - پیامبر (ص)، نخستین معلم در اسلام، البته هیچگاه در اندیشه ی دریافت دستمزد از کسی نبود. زندگی او از نظر مالی متعادل بود و به هنگام بدرود این جهان تقریباً چیزی بر جا نگذاشت. خلفای راشدین و یاران پیامبر که پس از او به آموزش دست یازیدند نه تنها از آموختن سودی مادی نمی بردند که حتی دارایی خود را هم در این راه می پرداختند. روایت شده است که فکر فروش قرآن را زشت می دانستند و آنرا گناهی بزرگ می شمردند. آنان از دریافت دستمزد

۵۱۸. ابن واصل: مُفَرَّجُ الْكُرُوبِ، برگ ۱۲۵ (دستویس در دانشگاه کمبریج، به شماره ی LI)

۵۱۹. یاقوت: معجم الادباء، ج ۵، صص ۱۳۹-۱۴۰.

۵۲۰. سیوطی: حسن المحاضرة، ج ۲، ص ۱۰۹.

۵۲۱. ذهمان: المنصورة التاجية، ص ۱۱.

برای یاد دادن قرآن نیز بیزار بودند. ۵۲۲ این دیدگاه بر بسیاری از فقیهان واپسین مانند دانشمندان حنفی، احمد بن حنبل، سفیان ثوری و دیگران نشان گذاشته بود، چرا که روشن ساختند که برای معلم قرآن وحدیث دریافت مزد و پاداش جایز نیست. ۵۲۳ بسیاری از دانشمندان این دید را چنان با اشتیاق پذیرفتند چه همینکه نظام الملک نظامیه‌ها را ساخت و موقوفه‌ای به آنها و یزگی داد دانشمندان بین النهرین به رایزنی پرداختند و رسماً با دلسوزی اعلام داشتند که امروز آموزش برای آموزش و نه چیز دیگر، پیگیری نمی‌شود. ۵۲۴ زیر تأثیر این باور «حارث بن محمد» که از سوی عمر دوم [عمر بن عبدالعزیز] برای تدریس حدیث به «بادیه» رفته بود از دریافت حقوق تعیین شده خودداری کرد. ۵۲۵

«ابوالعباس اصم»، حدیث دان نامی در خراسان، هیچگاه برای آموزش و تدریس خود چیزی دریافت نکرد و از راه پیشه‌ی متداول صحافی هزینه‌ی زندگی را درمی‌آورد. ۵۲۶ بسیاری از دیگر دانشمندان پا را فراتر نهادند و در راه پیشرفت علم دارایی شخصی خویش را پرداختند. گویند «ابوبکر جوزقی نیشابوری» می‌گفت: «برای حدیث، یکصد هزار دینار صرف کردم و هرگز یک دینار از راه آن دریافت نداشتم.» ۵۲۷ هنگامی که «خطیب بغدادی» روی فرش شخصی خود در مسجد «سور» نشسته بود و شاگردانش گرد او را گرفته بودند، شیعه‌مردی به مسجد درآمد و سیصد دینار روی فرش گذاشت. خطیب از شرمساری سرخ شد و فرش خود برداشت و از مسجد بیرون آمد و آن مرد شیعی را تنها گذاشت تا دینارهایش را بردارد. ۵۲۸ خطیب پیش از مرگ مبلغ دو یست دینار از پول خود به حدیث دانان و فقیهان داد. ۵۲۹

نه تنها قرآن‌شناسان وحدیث دانان، که بسیاری از دیگر دانشمندان بی‌میلی خود را به دریافت پول از راه گسترش دانش نشان دادند. نمونه‌هایی اندک از

۵۲۲. ابن قتیبه: عیون الاخبار، ج ۲، ص ۱۳۱.

۵۲۳. سمرقندی: دیباچه‌ی «بستان العارفین».

۵۲۴. حاجی خلیفه: کشف الظنون، ج ۱، ص ۱۵؛ Ency. of Education.

۵۲۵. ابن عبدالحکم: سیره عمر بن عبدالعزیز، ص ۱۶۷.

۵۲۶. «آدام متز A. Metz»، ج ۱، ص ۳۰۶، به نقل از «منتظم» ابن جوزی، دستنویس، برگ ۸۷.

۵۲۷. سبکی: طبقات الشافعیة الکبری، ج ۲، ص ۱۶۹.

۵۲۸. همان کتاب، ج ۳، ص ۱۴.

۵۲۹. ابن خلکان، ج ۱، ص ۳۸.

آنهمه کسان در اینجا آورده می‌شود: «خلیل بن احمد» (م: ۱۷۵ هـ.)، که نخستین واژه‌نامه‌ی تازی را بیرون داد و عروض تازی اختراع کرد و نمادسازی موسیقی عرب را عرضه داشت در فقر تلخی زندگی می‌کرد و هرگز به کار کردن در برابر دستمزد تن درنداد و با سرفرازی از مرتبی بودن فرزندان «اسماعیل بن علی» شانه تهی کرد.^{۵۳۰} دربار «سیف الدوله‌ی حمدانی» کانون دانشمندان و ادیبان برجسته بود. او دینارهای و یژه‌ای ضرب زده بود که بارها به دانا مردمان پاداش می‌داد. «فارابی» (م: ۳۳۹ هـ.) در آن دربار می‌زیست ولی هیچگونه دهشی نپذیرفت و به دریافت روزانه چهار دینار تنها برای نیازهای آغازین زندگی‌اش خشنود بود.^{۵۳۱}

«ابوالبرکات انباری»، فقیه و واژه‌دان، (م: ۵۷۷ هـ.) اگرچه تهیدست بود، ولی در خانه‌اش به روی دانشجویان به رایگان باز بود.^{۵۳۲}

نیازی به آوردن نمونه‌هایی بیشتر نیست، که در بسیاری منابع به چشم می‌خورند. ولی نیازمند این پرسشیم: پس چرا حقوق و دستمزد عرضه شد؟ تا آنجا که بینش من برد پیدا می‌کند پاسخ را در دو حقیقت زیرین باید جست:

الف. گماردن مردی برای تدریس یک رشته دانش که نه انگیزه‌های دینی داشت و نه برای گسترش آگاهی بود، چنانکه در حکایتگران (= قصص) دیده‌ایم. حقوق گرفتن تنها انگیزه‌ی دلگرمی ایشان بود برای انجام کاری که برعهده داشتند. همانگونه که پیشتر گفته آمد حکایتگری سیاسی در روزگار معاویه از همینجا سرچشمه گرفت و پیدا است در راه آرمان سیاسی و یژه‌ای به کار گرفته می‌شد.

ب. از آغاز اسلام، نامسلمانان برای یاد دادن خواندن و نوشتن به کودکان گمارده می‌شدند و کمی بعد بسیاری از آنان مانند «جرجیس میخائیل»، «یوحنا‌ی ماسویه»، «جبرائیل» و «حُنین بن اسحاق»، با ترجمه‌ی آثار بیگانه، در گسترش و پیشرفت دانش نقشی سترگ بازی کردند. ایشان برای این کار دستمزد می‌گرفتند. به این دو دلیل فکر دریافت حقوق در برابر آموختن و

۵۳۰. ابن خلکان، ج ۱، ص ۲۴۳. و ابن انباری: طبقات الادباء، ص ۵۷.

۵۳۱. ابن حُتیب‌ی حَمَوِی: ثمرات الاوراق، در حاشیه‌ی المتظرف فی کل من مستظرف، ج ۱، ص ۸۸.

۵۳۲. ابوشامه: الروضتین، ج ۲، ص ۲۷.

گسترش دانش به وجود آمد و در گذر زمان روندی عادی به خود گرفت. به جز مردان غیردنیایی که گام به راه پیامبر (ص) و یاران او نهادند، دیگران به دریافت دستمزد در برابر آموزش، خوش آمد گفتند.

۲ - از دیدگاه ابن خلدون فروتنی و چاپلوسی معمولاً دو انگیزه‌ی رسیدن به دارایی و رفاه‌اند و حال آنکه مردان خودساخته و با منش بیشتر در تنگدستی زندگی می‌کنند.^{۵۳۳} او همچنین می‌اندیشد که ارزش کار در جامعه بستگی به اندازه و اهمیت پاداش دارد؛^{۵۳۴} او آنگاه به این دستاورد می‌رسد که چون قاضیان، استادان، اذان‌گویان، و پیش‌نمازان چاپلوسی نمی‌کنند و به کارهای چندان ضروری جامعه نمی‌پردازند که منبع درآمدی برایشان باشد، وضع مالی آنان رویهمرفته متعادل و کم است. ابن خلدون می‌افزاید که اسناد و صورت حسابهای دستگاه مأمون را دیده است که این فرض اوراثبات می‌کند.^{۵۳۵} شاید کسی پرسد چه کاری در چشم ابن خلدون ضروری است؟ آیا او آنها را از نظر مادی می‌سنجد؟ شاید پاسخ منفی باشد، زیرا می‌دانیم که کارگران معمولی و کشاورزی در سطح بسیار پایینی از زندگی قرار داشتند و اگر با ابن خلدون هماهنگ شویم که اذان‌گویان و پیش‌نمازان نقشی در کارهای ضروری جامعه نداشتند این دعوی درباره‌ی قاضیان و استادان راست نمی‌آید. به عقیده‌ی من ابن خلدون در بیان خود زیر تأثیر گروه‌بندی قاضیان و استادان در کنار اذان‌گویان و پیش‌نمازان قرار گرفته بوده است. گذشته از آن، ابن خلدون درباره‌ی مدارکی که دیده بود به درازا چیزی به ما نمی‌گوید در حالی که معلوماتی در دست داریم که خلاف ادعای او را می‌گویند. کندی گزارش می‌دهد که دستمزد «فضل بن غانم» قاضی مصر در روزگار مأمون و به سال ۱۹۸ هـ. ماهانه ۱۶۸ دینار بود^{۵۳۶} و حقوق «عیسای مُنکدر»، که همین مقام را در ۲۱۲ هـ. داشت، روزانه ۷ دینار بود.^{۵۳۷}

در جستار زیرین می‌کوشم تا حقایق و دانسته‌های روشنی به دست دهم تا طرح گفته شده‌ی مرا در بخش گذشته به تأیید برخیزد.

۵۳۳. مقدمه، ص ۲۷۵.

۵۳۴. همان کتاب، ص ۲۷۶.

۵۳۵. همان کتاب، صص ۲۷۶-۲۷۷.

۵۳۷. همان کتاب، ص ۱۱۳.

۵۳۶. الولاية والقضاة، صص ۱۰۰-۱۰۱.

آموزگار کودک کان (مکتب داران):

هر متن و گزارشی که درباره‌ی وضع مالی این دسته از معلمان می‌دانم نشان‌دهنده‌ی اینست که در سطح بسیار پایینی زندگی می‌کردند و چون اینان بیشتر قرآن و مسایل دینی می‌آموختند به قانع بودن و بلند پروازی مالی نداشتن سفارش می‌شدند.^{۵۳۸} گذشته از آن، چنانکه گفته آمد، عقیده بر اینست که پایگاه اجتماعی آنان بر وضع مالیشان نشان می‌گذاشت.

با آوردن شعری، که گذشته‌ی «حجاج» را به یاد می‌آورد و درباره‌ی او سروده شده است، نمونه‌ای از بسیار به دست می‌دهیم:

أَيْتَسِي كَلِيْبُ زَمَانَ الْهُزَالِ وَتَعَلِيْمَةَ سُورَةِ الْكُوْثِرِ
رَغِيْفٌ لَهٗ فَلَكَ دَائِرٌ وَآخِرُ كَالْقَمْرِ الْاَزْهَرِ؟

آیا کلبی [= حجاج] پژوهش‌های لاغری

و یاد دادن سوره‌ی کوثر خود را فراموش می‌کند

و دو گزیده‌ی نمانی که

در قالب و اندازه‌ای گوناگون برایش می‌فرستادند؟^{۵۳۹}

«ابن سبکیت» نمی‌توانست از راه مکتب‌داری زندگی خود را تأمین کند،

از اینرو این پیشه را رها کرد و به یاد گرفتن دستور زبان پرداخت تا خود را به سطح وضع بهتری برساند.^{۵۴۰}

«ابن حوقل» می‌گوید که همه‌ی دریافتی آموزگاران ابتدایی در سیسیل

ایتالیا به مبلغ ده دینار در سال نمی‌رسید.^{۵۴۱}

۵۳۸. عبدی: المدخل، ج ۲، صص ۱۵۹-۱۶۰.

۵۳۹. سرح العیون، صص ۱۰۲-۱۰۳. و نیز بنگرید به: المنتخب من کذایات الادباء از جرجانی، ص ۱۱۸. «کلبی» ظاهراً نام حجاج بن یوسف ثقفی بوده است که به معنای خمیرگر است. در بیت دوم، قالب نانهایی که به عنوان پاداش و دستمزد برای حجاج می‌فرستادند به «سپهر گردون» (در بزرگی) و «ماه تابان» (در کوچکی) تشبیه شده‌اند که کم‌بهای و ناچیز انگاری مکتب‌داران را نشان می‌دهد. «مترجم».

۵۴۰. ابن خلکان، ج ۲، ص ۴۶۱.

۵۴۱. کتاب صورة الارض، ج ۱، ص ۱۲۷.

هرچند دستمزدها ثابت نبودند، ولی در پیوند با وضع مالی خانواده‌ی کودک به دو گونه‌ی برجسته رخ می نمودند: ۱ - دستمزد یا پرداختی زمانی که بستگی به مدتِ آموختن داشت و ۲ - دستمزد در برابر فراگیری و دستاورد شخصی طفل. در نخستین شیوه، که تقریباً هر دانش آموزی می پرداخت و هفتگی یا ماهانه بود، مبلغ ناچیزی پول و گرده‌ی نان را دربر می گرفت همراه با پول ناچیزی در جشن‌ها و عیدهای گوناگون^{۵۴۲} در پاره‌ای موارد به جای پول هفتگی مقداری غله پرداخت می شد. در دومین شیوه‌ی پرداخت، از هر کودکی که سوره‌ی معینی از قرآن را یاد می گرفت و تمام می کرد مزد در یافت می شد. من نشان داده‌ام که پایگاه اجتماعی احتمالاً بر وضع مالی نشان می گذاشت. اکنون می خواهیم خاطرنشان سازم که عکس اینهم درست بوده.

مربیان (مؤدبان):

بی گمان مربیان از دارایی و آسایش لایه‌ی بالای اجتماع که در خدمتشان بودند برخوردار بودند. گمارده شدن به مربیگری معمولاً برای آن کس پیشرفت فوری و درخور نگرش مادی به همراه می آورد و هرگونه دشواری مالی که می داشت از میان می رفت. با آنکه آب از دست «هشام بن عبدالملک» نمی چکید گویند هفت هزار دینار به مربی فرزندان خود «زهری» پرداخته است.^{۵۴۳}

پیشتر به کوتاهی اشارتی داشتیم به بیانی بازگوشده از «یاقوت» که در

۵۴۲. قابی: الفضة، برگ ۷۲ (دست‌نوشته). «جاحظ» درباره‌ی معلمی این شعر را برای «رقاشی» [بزید رقاشی شاعر ستایشگر برمکیان] سرود:

مختلف الخبز، خفيف الرغيف منتثر الزاد، لسليم الوصيف
گونه‌گون نان، با گِبرده‌های سبک

پراکنده توشه، فرومایسه خوی و منش
و درباره‌ی «ابو مثنوق» گفته است:

«خبز المعلم والبقال متفق اللون مختلف والطعم والصور»
رنگ نان سبزی فروش و معلم یکیست

ولی مزه و شکل آنها جدا است

۵۴۳. ابن جماعة: تذكرة السامع والمتكلم، زیرنویس ص ۱۷.

آن این نکته، به ویژه وضع مالی مربیان، به روشنی آشکار بود. اینک همگی داستان را بازمی خوانیم:

خلیفه عادت داشت که پس از پایان نخستین روز همگی ابزار و آذینی که در اتاق محل درس فرزندش بود به مربی پیشکش می داد. چهار پایان باربرنده هم که ابزارها را می بردند در شمار این هدیه بودند.^{۵۴۴} هنگامی که «الأحمر» به مربیگری «امین» برگزیده شد، خانه آراسته شده بود از ابزار و آماده‌ی آمدن مربی. پس از نخستین درس، فرمان برده شدن همگی این دارایی به خانه‌ی الاحمر صادر شد، ولی مربی گفت که تنها در یک اتاق زندگی می کند و آنجا گنجایش اینهمه ابزار ندارد.

هارون الرشید چون این شنید خانه‌ای برای الاحمر خرید و به او کنیزی بخشید با خدمتگزاری و چهارپایی برای سواری. رشید برای این مربی حقوقی منظم معین کرد تا خود و همه‌ی وابستگانش را در سطحی بالا نگاهدارد. «محمد بن جهم» چنین به توصیف می نشیند: «هرگاه پیش الاحمر می رفتیم به تنی چند خدمتکار برمی خوردیم که ما را به درون کاخی همانند کاخ‌های شاهان راهنمایی می کردند و در آنجا الاحمر با پوشاک شاهانه پیش ما می آمد.»^{۵۴۵} گذشته از حقوق ثابتی که رشید برای «کسانی» معین کرده بود هنگامی که به مربیگری برگزیده شد ماهانه ده هزار دینار به او می داد، با کنیزی زیبا با هرچه نیاز داشت و خدمتکاری و اسبی برای سواری.^{۵۴۶} «متوکل» گذشته از حقوق ثابتی که به «ابن سکیت» می داد به مناسبتی پنجاه هزار دینار به او داد. ما همچنین درباره‌ی پادشاهای پشت سرهم، کمک مالی و خوراک مرتب و ابزار مورد نیازی که به بیشتر مربیان داده می شد چیزهایی می خوانیم.

با نگاه به گونه‌گون منابع می توان دریافت که میانگین حقوق یک مربی ماهانه هزار دینار بود. چنین مبلغی به «ابن سکیت» می دادند که مربی فرزند «ابن طاهر»^{۵۴۷} بود و به «ثعلب» که فرزندان «محمد بن عبدالله» را به مربیگری

۵۴۴. یاقوت: معجم الادباء، ج ۵، ص ۱۱۰.

۵۴۵. همان کتاب، ج ۵، همان صفحه.

۵۴۷. همان کتاب، ج ۲، ص ۴۶۱.

۵۴۶. ابن خلکان، ج ۱، ص ۴۷۰.

نشسته بود. ۵۴۸ مبلغ هفتاد دینار برابر با هزار درهم دستمزد مرتبی فرزند یکی از فرماندهان در ارتش «عبدالله طاهر» بود. ۵۴۹

استادانِ مدارس (درسهای پیشرفته):

به طور کلی، دانشمندان و پژوهشگران از وضع مالی بسیار خوبی برخوردار بودند. خلفا، شاهان و بزرگان با شور و شوق دانا مردم را دلگرمی می دادند و پادشاهی پیایی می بخشیدند. برای نمونه، مأمون هیچگاه از پاداش دادن به «حنین» باز نمی ایستاد. ۵۵۰

هنگامی که «امام شافعی» به مصر آمد، «ابن عبدالحکم» او را به گرمی خوش آمد گفت و هزار دینار به او پرداخت. سه دوستِ دارای ابن عبدالحکم به تقلید از او دو هزار دینار دیگر به شافعی دادند. ۵۵۱

«جاحظ» در سیحان [رودخانه‌ای در جنوب خاوری آسیای صغیر، محل مبادله‌ی اسیران بنی امیه و بیزانسیان] نان و ماهی می فروخت؛ ۵۵۲ همینکه دانشمند شد وضع مالی بسیار خوبی یافت. او یکبار به بصره رفت و کمی بعد با چنان دارایی و ثروتی بازگشت که «میمون بن مبارک» از او پرسید: آیا ملک و آبی بزرگ در بصره داشتی؟ «جاحظ» لبخندی زد و گفت: کتاب حیوان را به محمد بن عبدالمملک، البیان والتبیین را به «احمد بن دؤاد» و الزراعة والنحل را به ابراهیم بن عباس صولی هدیه کردم و از هر کدام ۵ هزار دینار گرفتم. بصره را ترک گفتم، تو گویی در آنجا مزرعه‌ای بزرگ داشتم که به کشتن یا کود دادن نیاز ندارد. ۵۵۳

پس از انجام ساختمان جامع احمد طولون «قاضی بگار» در آنجا پیش نماز بود و «ربیع بن سلیمان»، شاگرد شافعی، که در آنجا حدیث درس

۵۴۸. یاقوت: معجم الادباء، ج ۲، ص ۱۴۴.

549. A. Mez, Die Renaissance Des Islam, Vol. I, P. 308

550. Khuda Bakhsh: Islamic Civilization, P. 277.

۵۵۱. تذکرة السامع والمتکلم، حاشیه‌ی ص ۱۷.

۵۵۲. معجم الادباء، ج ۶، ص ۵۶.

۵۵۳. همان کتاب، ج ۲، صص ۷۵-۷۶.

می داد در نخستین روز کارش هزار دینار از احمد طولون دریافت داشت. ۵۵۴
 برخی از دانشمندان چندان والایی می یافتند که نامشان در شمار فقیهان، عالمان
 و ندیمانی که همنشین و هم گوی فرمانروا و حاکم بودند، نگاشته می آمد. این
 دانشمندان برای سه وظیفه ای که بر عهده داشتند حقوق دریافت می کردند. به
 سخن دیگر، یکنفر می توانست هم در شمار فقیهان باشد و هم ندیمان و هم
 دانشمندان.

«زجاج» (م: ۳۱۰ هـ.) که یکی از آنان بود هر ماه مبلغ سیصد دینار
 می گرفت. ۵۵۵

«المقتدر» برای «ابن دُرَید» (م: ۳۲۱ هـ.)، که به بغداد تهیدست آمد،
 هر ماه پنجاه دینار تعیین کرد. ۵۵۶

بعدها که استادان استخدام می شدند از بیت المال یا بیشتر از موقوفه های
 و یژه ی بنیادها و خیریه ها، چنانکه پیشتر در مورد استادان نظامیه گفتیم، حقوق
 دریافت می داشتند. درباره ی استادان در روزگار فاطمیان گزارش بسیار
 سودمندی داریم به نقل «از مقریزی» ۵۵۷ و «قلقشندی» ۵۵۸ که در آن حقوق انواع
 کارمندان گوناگون بیان شده است. گزیده ای از ارقام این گزارش، تا آنجا که
 می شود، به سنجش میان حقوق استادان و دیگر پیشه کاران خواهد پرداخت. یکی
 از حقوق بگیران مهم سرپرستِ داعیان بود که نخستین فرد در جرگه ی استادان
 روزگار فاطمی به شمار می آمد:

وزیر	ماهان ۵ هزار دینار
پسر وزیر	از ۲۰۰ تا ۳۰۰ دینار
سرپرست قاضیان (قاضی القضاة)	۱۰۰ دینار در ماه
سرپرست داعیان (داعی الدعاة)	۱۰۰ دینار در ماه
استادان ممتاز	۱۰۰ دینار در ماه

۵۵۴. سیوطی: حمن المحاضرة، ج ۲، ص ۱۳۷.

۵۵۵. النديم: الفهرست، ص ۹۰.

۵۵۷. الخطط، ج ۱، صص ۴۰۱-۴۰۲.

۵۵۸. صبح الاعشى، ج ۳، صص ۵۲۵-۵۲۶.

مدیر بخش مالی (دارایی)	۱۰۰ دینار در ماه
معاون بخش مالی	۱۰۰ دینار در ماه
سرپرست دبیرخانه‌ی دارایی (دفتردار)	۱۰۰ دینار در ماه
شمشیردار	ماهانه ۷۰ دینار
نیزه‌دار	ماهانه ۷۰ دینار
رئیس شهربانی	ماهانه ۷۰ دینار
رئیس دیوان (دایره‌ی) مراقبت	ماهانه ۷۰ دینار
پزشک و یژه	ماهانه ۴۰ دینار
رئیس دیوان تحقیق	ماهانه ۴۰ دینار
رئیس دیوان مجلس	ماهانه ۴۰ دینار
واعظ مسجد	ماهانه از ۱۰ تا ۲۰ دینار
شاعر خلیفه	ماهانه از ۱۰ تا ۲۰ دینار

به هر کدام از پزشکانی که در کاخ زندگی می کردند ۱۰ دینار پرداخت می شد.

درخور نگرش است که از روزگار ایوبیان به بعد دریافتی استادان به دنبال شرایطی فراوان مانند موقوفه‌های واگذاری به بنیادها، جایگاه و پیشینه‌ی استادان، دست و دل‌بازی و پایگاه رهبران سیاسی، فرق بسیاری کرد. اینک نمونه‌هایی چند:

صلاح الدین ایوبی در کنار مدرسه‌ی امام شافعی مدرسه‌ی «صلاحیه» را ساخت و «نجم الدین خبوشانی» را به تدریس آنجا برگماشت. استاد این مبلغ را دریافت می داشت:

برای تدریس هر ماه ۴۰ دینار.

برای نظارت بر موقوفه‌های مدارس هر ماه ۱۰ دینار.

۸ رطل مصری نان در هر روز [= هر رطل مصری ۴۴۹/۲۸ گرم].

۲ مشک پر از آب رودخانه‌ی نیل.

پس از آن در سال ۶۷۸ هـ. «تقی الدین زرّین» دارای این مقام شد، ولی تنها نیم آن مبلغ دریافت می داشت و پس از او «تقی الدین دقیق العید» به این

مقام رسید و دریافتی او تنها یکچهارم مبلغ اصلی بود. هنگامی که «صاحب برهان الدین» به این مقام دست یافت دوباره آن دستمزد به او داده می شد.^{۵۶۰}

«مجدالدین محمد بن محمد جبّتی» از سوی صلاح الدین برای تدریس در مدرسه‌ی «سیوفیه»، که برای فقه حنفی ساخته شده بود، گمارده شد. حقوق او هرماه یازده دینار بود.^{۵۶۱}

دانشمندانی که در مدرسه‌های خصوصی به تدریس درسهای پیشرفته سرگرم بودند از وضع مالی خوبی برخوردار می شدند. «زجاج» به درس «مُبرّد» پیوست تا دستورزبان بیاموزد و پرداخت روزانه یک دینار به او را، حتی در روزهای تعطیل درس، به گردن گرفت. او این پیمان را انجام داد و گهگاه بیشتر هم می پرداخت. ^{۵۶۲} «محمد بن علی مبرمان» (م: ۳۴۵ هـ.) «الکتاب» سیبویه را کمتر از یکصد دینار درس نمی داد.^{۵۶۳} «محمد شمس الدین سیوطی»، دانشمند زبان و ادبیات عرب، برای خواندن هربیتی از «الفیه»ی ابن مالک و از نام کتاب پیدا است که هزار بیت است - یک دینار می گرفت.^{۵۶۴}

استادانِ مدرسه‌های نظامیه:

مدرسه‌های نظامیه همیشه در سطحی بالا قرار داشتند زیرا بهترین استادان آن روز در آنجا تدریس می کردند. در روند بررسی و پژوهش خود توانستم نام برخی از دانشمندانی را که در این مدرسه‌ها به درس می نشستند فراهم آورم. نام این دانشوران بنام به این دیدگاه درباره‌ی مدرسه‌های نظامیه و سطح آنها توان می بخشد و هم نشانی تقریبی به دست می دهد از تاریخ ناپدید شدنشان، به ویژه نظامیه‌ی بغداد که در میان مدرسه‌های نظام الملک گل سرسبد بود. اینک آن مدرسه‌ها به ترتیب تاریخ:

۵۶۰. مقریزی: الخطط، ج ۲، صص ۴۰۰-۴۰۱.

۵۶۱. همان کتاب، ج ۲، ص ۳۶۵.

۵۶۲. یاقوت: معجم الادباء، ج ۱، صص ۴۷-۴۸.

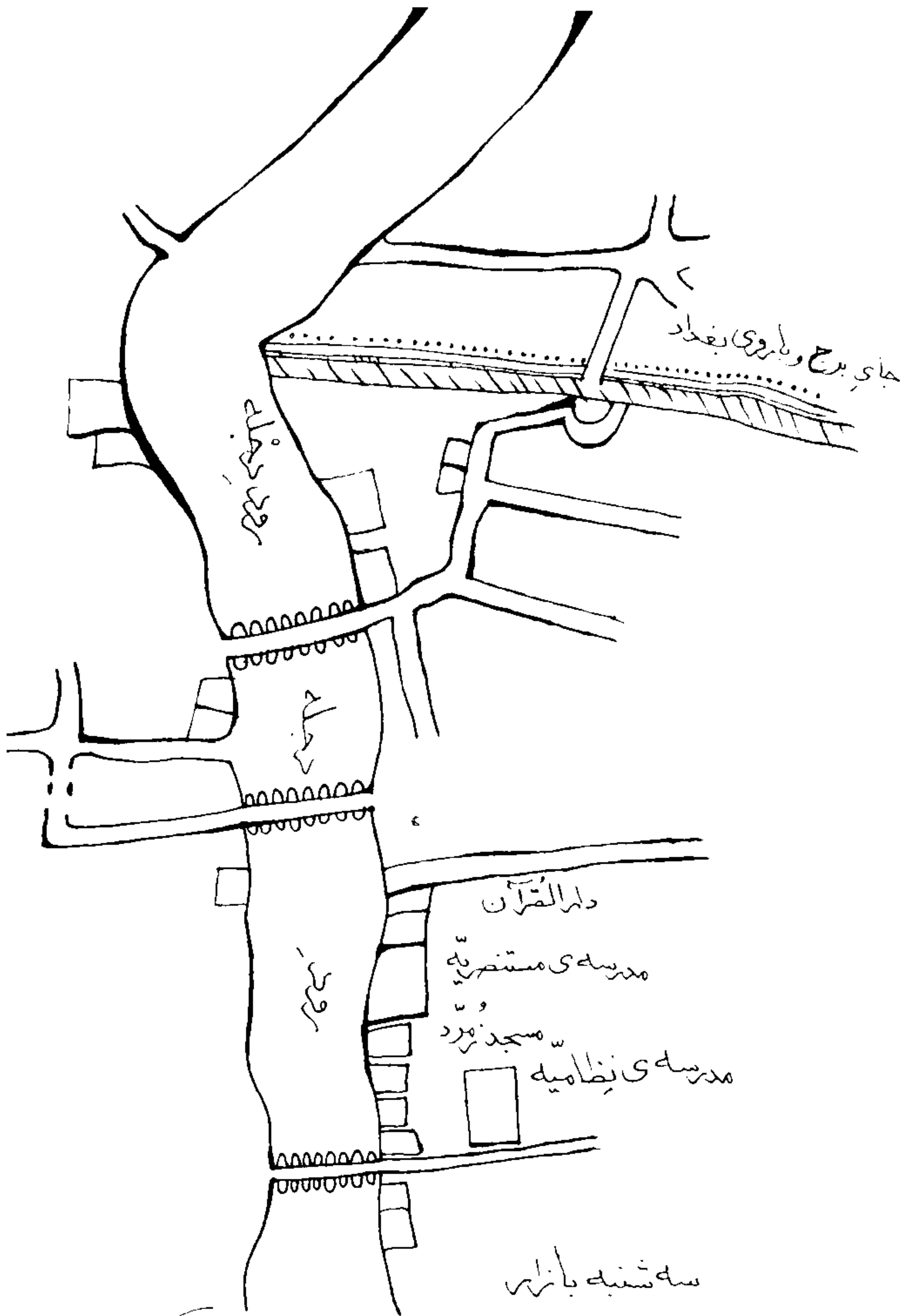
۵۶۳. سیوطی: بُغیة الوعاة، ص ۷۴.

۵۶۴. همان کتاب، ص ۳۷.

نام مدرسه	سال مرگ	نظامیه‌ی	منابع
ابواسحاق شیرازی	۴۷۵ هـ	بغداد	ابن خلکان، ج ۱، ص ۶
ابونصر صباغ	۴۷۷	بغداد	تاریخ آل سلجوق، ص ۷۵
امام الحرمین ابو- المعالی یوسف جوینی	۴۷۸	نیشابور	ابن خلکان، ج ۱، ص ۴۷
ابوالقاسم علوی دَبوسی	۴۸۲	بغداد	ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۶۷
ابوبکر محمد بن ثابت خُجندی	۴۸۳	اصفهان	ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۲۵۱
محمد بن ثابت شافعی	۴۸۳	اصفهان	سعید نفیسی، ص ۲
ابوبکر شاشی	۴۸۵	هرات	این سال درگذشت را سبکی در طبقات الشافعیة ج ۳، صص ۷۹-۸۰ و ابن عماد در شذرات الذهب ج ۳، ص ۳۷۵ آورده‌اند؛ ولی بروکلیمان در جلد ۱، ص ۳۹۰ از ابن اثیر پیروی می‌کند که تاریخ مرگ شاشی را ۵۰۷ دانسته است. ابن قاضی شهبه، برگ ۱۱۶۵ (دستنویس)
محمد بن علی بن حامد	۴۹۵	هرات	
ابوعبدالله طبری	۴۹۵	بغداد	ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۱۲۳
عبدالرحمن مأمون	۴۹۸	بغداد	ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۹۶
ابومحمد عبدالوهاب شیرازی	۵۰۰	بغداد	ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۱۲۳
ابوزکر یاحیی خطیب تبریزی	۵۰۲	بغداد	معجم الادباء، ج ۷، ص ۲۸۷
کیا هرسی	۵۰۴	بغداد	کشف الظنون، ج ۱، ص ۴۵

دیباچه‌ی کتاب‌الاحیاء	بغداد و نیشابور	۵۰۵	ابوحامد غزالی
معجم‌الادباء، ج ۵، ص ۴۱۵	بغداد	۵۱۶	علی بن محمد بن علی فصیحی
طبقات الشافعیة، ج ۴، ص ۴۲	بغداد	۵۱۸	ابوالفتح بن برهان
طبقات الشافعیة، ج ۴، ص ۳۲۳	بغداد	۵۲۰	ابوسعید بزاز
ابن خلکان، ج ۱، ص ۳۹	بغداد	۵۲۰	احمد غزالی
طبقات الشافعیة، ج ۴، ص ۲۰۳	مرو	۵۲۷	احمد میهنی
روضتین، ج ۱، ص ۱۸۵	بغداد	۵۳۸	معین‌الدین سعید بن رزاز
شذرات الذهب، ج ۴، ص ۱۲۲			
معجم‌الادباء، ج ۷، ص ۱۹۸	بغداد	۵۳۹	موهوب بن احمد جوالیقی بغدادی
مجله‌ی «یادگار»	نیشابور	۵۴۸	محمد بن یحیی
ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۳۵	اصفهان	۵۵۱	ابوسعید احمد بن ابی بکر
ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۱۷۴	بغداد	۵۵۷	شرف‌الدین یوسف دمشقی
ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۱۰۰	بغداد	۵۶۳	شیخ ابونجیب
ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۲۱۹	خوزستان	۵۶۳	یوسف دمشقی
ابن جبیر، ص ۲۱۹	بغداد	۵۷۵	رضی‌الدین قزوینی
ابن خلکان، ج ۱، ص ۳۹۴-۳۹۵	بغداد	۵۷۷	ابوالبرکات انباری
ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۳۴۴	بغداد	۵۸۱	ابوالخیر اسماعیل قزوینی
معجم‌الادباء، ج ۶، ص ۲۳۰	بغداد		ابوطالب مبارک بن مبارک

دکتر داود جَلَبی: دستنویسهای «الموصل»، ص ۱۰ ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۲۴۴	موصل	۵۸۶	محبی الدین ابوحامد
معجم الادباء، ج ۷، ص ۲۸۹	بغداد	۶۰۶	مجدالدین ابوعلی یحیی بن ربیع
نُعیمی، ج ۱، ص ۲۰۵	بغداد	۶۱۶	یحیی بن قاسم
طبقات الشافعیة، ج ۵، ص ۱۵۴	بغداد	۶۳۲	بهاءالدین شَداد
عزّاوی، ج ۱، ص ۲۷۵	بغداد	۶۵۵	نجم الدین باذِرانی
عزّاوی، ج ۱، ص ۲۷۵	بغداد	۶۵۶	ابوالمناقب زنجانی
عزّاوی، ج ۱، ص ۳۱۸	بغداد	۶۶۵	شمس الدین گَبشی
تاریخ علماء بغداد، ص ۳۷	بغداد	۶۷۲	ناصرالدین فاروقی
عزّاوی، ج ۲، ص ۲۲۶	بغداد	۶۸۲	مجدالدین جعفر
عزّاوی، ج ۲، ص ۳۲۹	بغداد	۶۹۱	شرف الدین شهرستانی
شمان کتاب	دستیار در بغداد	آغاز ۸۰۰	محمد بن عقلی
		در حدود پایان سده ی هشتم	عبدالله بکتاش
	با ابن بکتاش دستیار در بغداد	۸۱۷	فیروزآبادی



نقشه‌ی گوشه‌ای از بغداد که جای
 احتمالی مدرسه‌ی نظامیه را نشان
 می‌دهد.

بادآوری:

۱ - پس از «فیروزآبادی» هیچ جای پای از نظامیه، در سراسر منابعی که توانستم دست یابم، نیافتم. به عقیده من نشانی از نظامیه در آن روزگار (آغاز سده ی نهم هجری) نبود. مدرکی داریم که به این گمان نیرو می بخشد: در آن هنگام فرمانگزاران ترکمنی بغداد سرگرم ستیزهایی ویرانگر بر ضد مصریان در سوریه و ایرانیان و ترکان در آناتولی بودند. این جنگهای خانمان برانداز چنان کِشدار و جدی بودند که بسیاری از ساختمانها و بنیادهای علمی ویران شدند. به باور من، نظامیه هم یکی از قربانیان این شوم بختی ها است. گذشته از این، بحرانی مالی در پی این جنگها برخاست و بدینسان بود که آن فرمانگزاران موقوفه های این مدرسه را غصب کردند و به بازسازی آنها کوچکترین توجهی نشان ندادند. چندی نگذشت که این بخش در شکم املاک خصوصی جا گرفت و مدرسه ای با آنهمه شکوه به سرنوشتی اندوهبار گرفتار آمد.

۲ - حتی جایگاه ساختمان نظامیه پریشی است بحث انگیز. هنگامی که من برای این جستار در بغداد بودم به جستجوی این مسأله برخاستم. من با دکتر مصطفی جواد از این بخش دیدن کردم (۱۹۵۰ م.) و به یاری اندک آثار بر جای مانده در این موضوع و بازرسی فضا و ساختمانهای ساخته شده بر آن، به این نتیجه رسیدیم که «سوق الخفافین» (بازار کفش دوزان) همان جایی را گرفته است که نظامیه روی آن ساخته شده بود. ما همچنین در اینکه نقشه ی زیر احتمالی ترین تصور آن مکان را در سده ی هفتم هجری به دست می دهیم. هماهنگ شدیم. ۵۶۵

۵۶۵. ابن اثیر: ج ۱۰، صص ۷۱ و ۷۳؛ سبکی: طبقات الشافعیة الکبری، ج ۳، ص ۹۰.

۵. دکتر مصطفی جواد: مقاله ای در مجله ی «المعلم الجدید»، سال ۱۹۴۲، ص ۱۱۵ - «ابن اثیر» (الکامل فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۳۸) می نویسد: «در ذی قعدة ی سال ۴۴۷ هـ. ساختمان نظامیه ی بغداد پراکنده یافت و «ابواسحاق شیرازی» بر کرسی تدریس آن نشست. مردم برای حضور در حلقه ی درس او گرد آمدند و چشم به راه آمدنش بودند، ولی دیرگاهی گذشت و او نیامد، به جستجو برآمدند. سبب دیر کردن استاد این بود که شخصی با او روبه رو شده بود و گفته بود: چگونه در جایی غصب به درس می نشینی؟ و آنگاه استاد از تدریس در آن مدرسه خودداری ورزید. چون چندی

دستیاران (مُعیدان) * :

مقام بازگوکننده یا مُعید در نیمه راهی میان استادان و دانشجویان قرار داشت. ۵۶۶ او با شاگردان می نشست و به درس استاد گوش می داد و هنگامی که استاد به درس پایان می داد کار بازگوکننده آغاز می شد. وظیفه ی دستیار (بازگوکننده) این بود که همان موضوع را دوباره بگوید و تکه های دشوار و پیچیده را شرح دهد و دانشجویان کم استعداد را در برداشتِ مطلب یاری برساند. ۵۶۷

این شغل در سده ی پنجم هجری وجود داشت و بیشتر در پیوند با بنیادهای نظامیه و استادان آنها نمودار شد. «ابوشامه» می نگارد که «ابوالفتح بن ابی الحسن اشتری» شغلِ دستیاری را در نظامیه برعهده داشت. ۵۶۸ «ابن اثیر» بیان می کند که «ابوالحسن علی بن علی سعاده»، که در ۶۱۲ هـ. بدرود جهان گفت، در نظامیه دستیار بود. ۵۶۹ ابواسحاق شیرازی در میان شاگردان «ابوطیب طبری» دانشجویی برجسته بود؛ از اینرو طبری او را به مقام دستیاری در حلقه ی درس خود برگزید. پس از چندی شیرازی از چهره های سترگ

گذشت و از بامدادان دیرگاهی سپری گردید و مردم از آمدن استاد نومید شدند. شیخ «ابومنصور بن یوسف» به «ابونصر صباغ»، نویسنده ی کتاب «الشامل»، اشارت کرد و گفت: نیارست این انجمن را از استادی بریده و برکنار داشت. آنگاه ابونصر بر کرسی تدریس تکیه زد و چون این خبر به گوش خواجه نظام الملک رسید، پیوسته به ابواسحاق مدارا می کرد و امید داشت که او هنوز به درسِ مدرسه بازگردد. ابن صباغ بیست روز به تدریس پرداخت. (متن تازی، ص ۲۵۱).

سیوطی: حسن المحاضرة، ج ۲، ص ۱۵۷. این مدرسه همچنان در دست خویشانی بود تا آنکه در ۵۸۷ هـ. بمرد و آنگاه استاد استادان صدرالدین ابوالحسن محمد جوینی در زندگانی پایه گذاران به سرپرستی مدرسه رسید و چون پایه گذار مدرسه درگذشت، جوینی از این مقام برکنار شد و در دست فرزندان سلطان، یکی پس از دیگری اداره می شد و پس از ایوبیان به دیگر فرمانروایان رسید (متن تازی، ص ۲۴۷).

«مُعید» در اصطلاح عربی امروز به «مربی» در سلسله مراتب دانشگاهی، گفته می شود، ولی چون با «مربی» به معنای «مؤدب» اشتباه می شد و زه ی دستیار نوشته آمد که فراگیرتر است و هم پارسی. «مُعید» اسم فاعل از مصدر «اعاده» است که به معنای بازگوکننده و تکرارکننده است. «مترجم»

۵۶۶. ابن جماعة: تذكرة السامع والمتكلم، ص ۵۰.

۵۶۷. سبکی: معيد النعم و مبيد النقم، صص ۱۵۴-۱۵۵.

۵۶۸. الروضتين، ج ۱، ص ۱۳.

۵۶۹. ابن اثیر: کامل، ج ۱۲، ص ۱۶۱.

روزگار خود به شمار آمد.^{۵۷۰} پیدا است که این مقام از روزگارِ ایوبیان اهمیت چشمگیری داشته است. نام دستیار در بیشتر مدرسه‌های آن روز به گوش می‌رسد. برای نمونه، «صلاح الدین ایوبی» در «ناصریه» از دستیارانی برگماشت تا «نجم الدین خبوشانی» را در تدریس یاری دهند.^{۵۷۱} در مدرسه‌ی صالحیه، که به دست «صلاح نجم الدین ایوب» بنیاد یافت، چهار استاد سرگرم تدریس بودند و هر کدام دو دستیار داشتند.^{۵۷۲} گاهی کسی همگام با گوناگونی پایگاه دو مدرسه، در یکی استاد بود و در دیگر مدرسه دستیار. «نصیر بن طبّاح» در مدرسه‌ی قطیبه معلم بود و در مدرسه‌ی صالحیه دستیار بود— آنجا که «ابن عبدالسلام» نامبردار تدریس می‌کرد.^{۵۷۳} ممکن بود دستیاران هم به تنهایی کار تدریس را انجام دهند. کارمندان مدرسه‌ی «ناصریه» برای سی سال مرگب بودند از ده تن دستیار که بی‌استاد کار تدریس را بردوش می‌کشیدند.^{۵۶۴}

* منش، آداب و وظایف استاد:

«قلقشندی» در کتاب صبح الأعشی‌ی خود بخش بزرگی از جلد دوم را به هنر سخن گفتن و اینکه چگونه باید سخنرانی کرد و یرگی می‌دهد.^{۵۷۵} به واژه‌ی «معلم» در این فصل برنمی‌خوریم، ولی کم و بیش به روشنی مفهوم این واژه دانسته می‌شود. اصطلاح به کار رفته‌ی قلقشندی «سازنده‌ی

۵۷۰. ابن خلکان، ج ۱، ص ۵.

۵۷۱. سیوطی: المحاضرة، ج ۲، ص ۱۵۷ و مقریزی: الخطط، ج ۲، ص ۴۰۰.

۵۷۲. مقریزی: الخطط، ج ۲، ص ۳۷۴.

۵۷۳. حسن المحاضرة، ج ۱، ص ۱۹۴.

۵۷۴. همان کتاب، ج ۲، ص ۱۵۷ و مقریزی، ج ۲، ص ۴۰۰.

• منبع مهم در این باره اثری است به نام «مُنیة المرید فی آداب المُفید و المُستفید» از علی بن احمد عاملی که به درازا درباره‌ی منش و وظایف و آداب شاگرد و استاد در میانه‌ی فراگیری و فرادادن پرداخته است. [این کتاب به نام آداب تعلیم و تعلم در اسلام، به دست آقای دکتر سید محمد باقر حجتی ترجمه‌ای نگارش گونه یافته است و در خرداد ۵۹ از سوی دفتر نشر فرهنگ اسلامی به چاپ رسیده است «م»].

۵۷۵. صص ۱۸۳-۳۲۸.

سخن» ۵۷۶ — خطیب و خطابه — است که مسلماً استادان را هم در بر می گیرد. قلقشندی به سخنران هشدار می دهد که بی آمادگی آغاز به سخن گفتن نکند، و به او سفارش می کند تا اندیشه ها را در مغز خود سازمان دهد و واژه های شاینده برگزیند و بدینسان به آسانی آن واژگان هرگاه بخواهیم تراوش خواهند کرد. ۵۶۷ واژگانش باید رسا، آسان و هموار باشند. ۵۷۸ سخنران بایستی از آنچه سخنش را تاریک و پوشیده می داد پرهیزد. ۵۷۹

مِنْهَاجِ الْمُتَعَلِّمِ ۵۸۰ همین مفهوم را آشکار به معلمان پیوند می دهد. اکنون به «ابن مقفع»، «زرتوجی»، «ابن جماعه»، «غزالی» و دیگر دانشمندان سری می زنیم تا آداب استادان را جمع بندی کنیم. این استادان برآنند که معلم باید:

۱ — با شاگردان مهربان باشد و چنان رفتار کند که گویی فرزندان خود اویند. ۵۸۱

۲ — در پیروی از نمونه و آیین پیامبر در گسترش دانش چشم به دریافت مزدی و پاداشی نداشته باشد. ۵۸۲

۳ — تا آنجا که می تواند شاگردان خود را راهنمایی کند و آزان را از گرفتن درجه و دانشنامه، بی داشتن شایستگی، جلوگیری باشد. ۵۸۳

۴ — به فضل و دانش شاگردان تمرکز پیدا نکند، بلکه توجه کاملی به راهنمایی و هدایت آزان هم داشته باشد و در صورت بد رفتاری و لغزش آن شاگرد بایستی به آرامی سرزنش شود. ۵۸۴

۵ — به شاگردانش نسبت به مطالب دیگر استادانشان ناسزا و بد نگوید، بلکه به واژه های آن، شاگردان خود را به فراگیری رشته هایی بسیار، تا آنجا که

۵۷۶. ص ۳۱۲.

۵۷۷. همان صفحه.

۵۷۸. ص ۳۱۲.

۵۷۹. صحیح لائسی، ج ۲، ص ۳۱۶.

۵۸۰. دستنویس شخصی خود، برگ ۹. در بوبنده قدحته است.

۵۸۱. احیاء علوم الدین، ج ۱، ص ۴۶.

۵۸۲. همان کتاب.

۵۸۳. احیاء، ج ۱، ص ۴۶.

۵۸۴. احیاء، ج ۱، ص ۴۷. و ابن جماعه، صص ۲۳ و ۵۰.

می توانند، وادار سازد. ۵۸۵

۶ — برای آغازیان مسایلی آسان برگزیند^{۵۸۶} و هم برای کسانی که هوش کمتری دارند،^{۵۸۷} و بدینگونه از حدیث پیامبر پیروی خواهد کرد آنجا که می فرماید: «هرکس مردم را با کار گرفتن شیوه‌ای بالاتر از فهمشان راهنمایی کند گفتارش برخی از آنان را گمراه سازد.»^{۵۸۸}

۷ — برداشتها و آگاهی های خود را با رفتار خود پشتیبانی بخشد^{۵۸۹} و بنگرد که دانش و آگاهی را با بینش ها درک می کنند، در حالی که رفتار و عمل را با چشمها می بیند و البته چشم داران از بینشندان بیشترند.^{۵۹۰} در همین زمینه «ابن مقفع» می گوید: «هرکس می خواهد خود را امام مردم برگمارد بایستی آغاز به آموزش خویشان کند؛ بدینگونه او با منش خود بسی سودمندتر خواهد آموخت تا با زبانش.»^{۵۹۱}

۸ — شاگرد را در راه به کار گرفتن درک و داوری خود، و نه تنها تقلید از معلمش، پرورش دهد تا خودجوش بار آید.^{۵۹۲} معلم باید هرچا چیزی نمی داند بی درنگ بگوید: نمی دانم.^{۵۹۳}

غزالی در رساله‌ی الأدب فی الدین خود آداب و یره‌ای را برای آموزگار ابتدایی (معلم کودکان) خاطر نشان می سازد. شاگردان نوجوان در سالیانی زندگی می کنند که تقلید کنند، و در چشم آنان، آن معلم مردی نمونه است؛ چشمهایشان به رفتار و کردار او دوخته شده است و در یچه‌ی گوشهایشان به گفتار او گشوده گردیده است. اینان هرچه او بخواهد می خواهند و هرچه نپسندند نمی پسندند.»^{۵۹۴} پس معلم باید خود را شایسته‌ی این جایگاه آرمانی بسازد.

۵۸۵. همان کتاب، ص ۴۷. ۵۸۶. تعلیم المعلم، طریق التعمیر از زیوجی، ص ۲۲.

۵۸۷. احیاء، ج ۱، ص ۴۷؛ ابن جماعه، ص ۵۲.

۵۸۸. غزالی؛ الجام العوام عن علم الکلام، ص ۳۳.

۵۸۹. عبدری؛ المدخل، ج ۱، ص ۱۱۱.

۵۹۰. احیاء، ج ۱، ص ۴۸.

۵۹۱. ابن مقفع؛ الادب الصغير، ص ۱۴، به نقل از رسائل البلغاء و یرایش کرد علی.

۵۹۲. کتاب التعلیم و الارشاد، از یکی از صوفیان، ناشناخته، ص ۹۰.

۵۹۳. غزالی؛ رسالة الادب فی الدین، ص ۴۳ از «جواهر الغوالی»

۵۹۴. همان کتاب، همین سخن هم بر «عتبة بن ابی سفیان» نسبت داده شده است که به مربی فرزندش گفته است.

نگاه کنید: به اصفهانی؛ محاضرات الادباء، ج ۱، ص ۲۹ و ابن قتیبه؛ عیون الاخبار، ج ۲، ص ۱۶۶.

سرانجام معلم باید به همه‌ی شاگردانش یکسان و برابر رفتار کند و میان کودکان دارا و نادار هیچگونه جدایی نبیند.^{۵۹۵}

گواهی نامه‌ها:

در روزگار آغازین اسلام گواهی نامه‌ها شناخته نبودند. این با خود دانشجو بود که تصمیم می‌گرفت برای سرپاساختن حلقه‌ی درس نوین و تدریس به عنوان یک استاد شایستگی بسنده‌ای دارد یا نه. با همه‌ی اینها، بارها یک دانشجو با همگویی‌ها و بحثهایی که میان یک استاد و شاگردانش روی می‌داد، و در آن استاد می‌بایست توانایی و کاردانی او را به خود بقبولاند، از انجام آن کارش جلوگیری می‌شد. گویند «ابوحنیفه» در پی احساس توانایی بر تدریس حلقه‌ی درس «حماد» را ترک گفت و به استادی نشست، ولی هنگامی که در برابر چند پرسش قرار گرفت و نتوانست پاسخ بگوید حلقه‌ی درسش را گسست و دوباره به درس استادش پیوست.^{۵۹۶} در این میان «واصل بن عطاء» (م: ۱۸۱ هـ.) هنگامی که از موضوع ارتکاب گناه بحث به میان آمد، از درس «حسن بصری» (م: ۱۱۰ هـ./ ۷۲۸ م.) کناره گرفت و پیروزمندانه حلقه‌ی درس تازه‌ای یافت که توانمندی خود را به نام یک اندیشمند برجسته به اثبات نشست.^{۵۹۷}

۵۹۵. عبدی: ج ۲، ص ۱۵۸. ابن جماعه بیان می‌دارد که معلم نایستی به هنگام گرسنگی یا تشنگی یا اندوه یا خشم یا هیجان یا ناآرامی به درس بنشیند و نه چندان درس را به درازا کشاند که خستگی آورد و نه چندان کوتاه که گزندی رسد و بایستی مصلحت شنوندگان را بنگرد و صدای خود را نه آن اندازه بلند کند که گوشها را بیازارد و نه آن اندازه کوتاه که شنیدن را دشوار سازد. معلم نایستی در جایی ویژه و برتر و بالاتر از شاگردان خود بنشیند. هرکس اول در جایی نشست، در همانجا خواهد نشست (متن تازی، ص ۲۶۰).

۵۹۶. سیوطی: نئیض الصحیفة مناقب ابی حنیفة، ص ۱۵.

۵۹۷. ابن خلکان: وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۲۵۲؛ یاقوت: معجم الادباء، ج ۷ ص ۲۲۴. [متن تازی، ص ۲۶۲] = گویند «ابویوسف» بیماری سختی گرفت و استادش ابوحنیفه از او دیدن کرد و به او گفت: پس از خود برای مسلمانان کسی دارم... چون ابویوسف بهبود یافت از گواهی استادش فریفته شد و نشستی برای درس نویساندن سرپا ساخت. همینکه ابوحنیفه آگاه شد دریافت که ابویوسف شتاب کرده است، آنگاه مردی به سوی ابویوسف روانه داشت و پنج مسأله از او پرسید. هر سؤالی که آن مرد طرح می‌کرد ابویوسف در آغاز پاسخ می‌داد: «آری»، آنگاه آن مرد می‌گفت: «اشتباه کردی» دوباره ابویوسف آنرا نفی می‌کرد. ابویوسف ناتوانی خود را به اقرار نشست و پیش ابوحنیفه بازگشت و گفت: پیش از غوره شدن، شراب شدم. هرکس گمان کند بی‌نیاز از یاد گرفتن است باید بر خود بگریزد (محمد زاهدی الکوثری: ابویوسف قاضی، صص ۵۷-۵۸).

کمی بعد، و به علت اهمیت احادیث پیامبر، «محدث» می توانست به شاگردانش اجازه‌ی (گواهی) نقل احادیث بدهد. آنگاه این شیوه به دیگر دانشها راه یافت و بدینگونه استاد چه بسا به شاگردانی که دوره‌ی تعیین شده را نزد او با کامیابی پشت سر می گذاشتند گواهی رسمی می داد.^{۵۹۸} معمولاً این اجازه (گواهی) روی برگ آغاز یا پایان کتاب تدریس شده نگاشته می شد و برای نمونه می آمد: «فلانی خواندن این کتاب را به پایان برد... و به او اجازه‌ی تدریس آنرا دادم...» و آن کتاب اگر فقه بود یا ادبیات یا تاریخ و یا هر چیز دیگر، خود، درجه‌ی آگاهی و دانش دانشجورا در آن زمینه نشان می داد.

آقابزرگ [تهرانی]، مرد کهنسال دانشمند، در نجف کوشش ارزنده و گرانباری در راه گردآوری و بازنویسی متنهایی فراوان از گواهی نامه‌های موجود به کار بسته است. پس او در این زمینه مرجعی است مورد اعتماد. من ایشان را در نجف دیدار کردم و در میان زمینه‌های بسیاری که با هم به گفتگو نشستیم این موضوع قرار داشت. به گفته‌ی او کهن‌ترین اجازه‌ای که در دست داریم به تاریخ ۳۰۴ هـ. است که «محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری» به «ابوعامر سعید بن عمرو» داده است. کتابی که اجازه داده شده است «قرب الأسناد» نام دارد نگاشته‌ی «حمیری». اینک متن گواهی، که در جلد چهارم کتاب «الذریعة الی تصانیف الشیعه» ی استاد آقابزرگ تهرانی آمده است، می آورم:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» به تواجازه دادم ای ابوعامر سعید بن عمرو تا این کتاب را از من، از پدرم، از بکر آزدی و سعدان بن مسلم روایت کنی... و محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری به خط خود در صفر سال ۳۰۴ هـ. نوشت.»

در کتابخانه‌ی «درالکتب المصریة» دستنویسی از «مقامات حریری» نگاهداری می شود که دارای ۲۱ گواهی است و نخستین آنها دستنویست نویسنده‌ی آنست. (شکل ۱۲) تصویر دو گواهی نامه‌ی دیگر در اینجا آمده است

مقامات حریری

مقامات حریری

امضاء الشيخ الاجل الامام العالم الای محمد القاسم

بن علی بن محمد الحریری

شیخ مبارک بن احمد بن عبد العزیز بن محمد بن انصار

تسبیح علی القامات الحسب التي انما بها التسبیح

المبارک بن احمد بن عبد العزیز بن محمد بن انصار

وتمت تصنیف علی بن محمد بن عبد العزیز بن محمد بن انصار

بن علی بن محمد الحریری

بن علی بن محمد الحریری

شکل ۱۲: احاره (گواهی نامه) ای که «حریری» به «مبارک بن احمد انصاری» داده است و در کتاب مقامات حریری به دست خود نویسنده نگاشته شده است.

که نشانی است بر پیوستگی زنجیری اجازهی استادان از خود نویسنده. * (شکل ۱۳).

در دستنوشتی دیگر، که اثر شعری «عمر بن فارض» را در بر دارد، علی بن محمد بن محفوظ علوی گواهی زیر را برای پسرش در ۶۹۱ هـ. نوشته است:

«پسر صدیق بن علی، دانشجوی دانشمند، پارسا و کوشا — خداوند او را به راه راست هدایت فرماید، و خداوند او را از همدم شدن با کسانی که به شکنجه محکوم شده‌اند نگاهدارد! — این دیوان شعر عمر بن فارض را پیش من آموخته است جز یک شعر که آغازش اینست: «صاعق الاذعان تطوی البیدطی» و بدینگونه من به او گواهی داده‌ام تا آنرا پس از من بخواند؛ همانگونه که من پس از شیخ فخرالدین عراقی می‌خوانده‌ام.»^{۵۹۹}

روندی که در بالا شرح داده شد «سَمَاع» نام دارد (مستقیماً از استاد شنیدن و دریافت یک گواهی از او). چنین گواهی بی‌چون و چرا پذیرفته و شناخته شده است، ولی «اجازه» (اجاه‌ای برای خواندن کتابی معین بی‌شنیدن آن از نویسنده‌اش یا استاد مجازش) موضوع بحث‌انگیزی است. «ابوالعباس ولید بن بکر»، با همه‌ی اینها، در کتاب الوجازة فی صحّة القول باحکام الاجازة^{۶۰۰} اهمیت و برتری این کار را تأیید می‌کند.^{۶۰۱} او تنها برخی شرایط برای تضمین نگاهداری در جابه‌جایی آگاهی و دانش و ترک درجه‌ی علم و آموزش پیش می‌کشد. او می‌گوید: «شخص مورد اعتماد باید دانشمندی امین و متن اجازه داده شده بایستی مفهوم و درست باشد.»^{۶۰۲}

• متن این گواهی نامه چنین است: از من پنجاه مقامه‌ای را که شیخ ابوالسمر مزارک حمدان بن عبدالمعز بن احمد بن حمدان کامیابیش را نیکو گرداند، انشاء کرد شید و قاسم بن عی بن محمد در «مبایه ۵۲۵» به او اجازه داده (شکل ۱۳). متن تازی ص ۲۶۴.

۵۹۹. این دستنویس در اختیار شخصی اسد «آ. حی. آربری» است که آن را در مهره من سدان دارد.

۶۰۰. دستنویس در کتابخانه‌ی شخصی «عباس عزآوی».

۶۰۱. الوجازة، برگ ۴۱، ب، ۴۲، آ.

۶۰۲. همان دستنویس، برگ ۳۰، ب، ۳۱. اجازه بر چند گونه بود: ۱ — راوی به واسطه‌ی گفتن این بخش را بگوید که از حدیث من است و من به آن و آنچه در آن است آگاهم، پس آن را از سوی من بگو، یا آن را روایتی و بر آن من کن و از سوی من برخوان و بگو. این گونه اجازه را «اجازة‌ی شخصی» یا «خود اجازه دادن» می‌گفتند، که اولاً درین مراحل بود. ۲ — راوی می‌نوشت: به فلان فرزند فلان — من به تو آنچه را فلان از من شنیده است یا آن بخش فلانی شامل است اجازه دادم. اگر دستنویس ثابت شود مانند خود اجازه دادن است ۳ — راوی می‌گوید: به تو همه‌ی آنچه را پس تو درست و

... من علماء عصره ...
 ... من علماء عصره ...
 ... من علماء عصره ...
 ... من علماء عصره ...
 ... من علماء عصره ...
 ... من علماء عصره ...
 ... من علماء عصره ...
 ... من علماء عصره ...
 ... من علماء عصره ...
 ... من علماء عصره ...

... من علماء عصره ...
 ... من علماء عصره ...
 ... من علماء عصره ...
 ... من علماء عصره ...
 ... من علماء عصره ...
 ... من علماء عصره ...
 ... من علماء عصره ...
 ... من علماء عصره ...
 ... من علماء عصره ...
 ... من علماء عصره ...

شکل ۱۳: دو احاره‌ی (گواهی) علسی که در مقامات حریری نوشته شده است: بالای احاره‌ای است که «عبداللطیف بن محمّد» و «علی نصیری» داده است و پایینی را «علی نصیری» به سن آن اردانشو باس اعطا کرده است.

به گفته‌ی [شادروان] شیخ آقابزرگ کهن‌ترین اجازه از این دست به تاریخ ۳۱۳ هـ. است که «محمد بن أشعث» به «هارون موسای عُکبری» داده است.

بعدها گواهی داده شده هم «سماع» را در بر می گرفت و هم «اجازه» را. به دانشجویی که به یک کتاب گوش می داد گاهی اجازه‌ی تدریس همان کتاب و دیگر کتابها، که استادش نوشته بود یا اجازه‌ی تدریس داشت، داده می شد. «سخاوی» چنین گواهی و اجازه‌ای به شاگردش «عبدالعزیز عمر بن محمد بن فهد» داده است که در آن می گوید: «به او گواهی داده‌ام تا این کتاب را درست مانند همه‌ی آثار اصلی و فرعی دیگر من تدریس کند.»^{۶۰۳}

در جهان اسلام اهمیت پیشه‌ی پزشکی چنان به خوبی شناخته و دانسته بود که از آغاز سده‌ی دهم میلادی پزشکان می بایست آزمونی می دادند و گواهی می گرفتند که بی آن مجاز به بهره‌وری و پرداختن به این فن نبودند.

در گواهی ویژه‌ای که به پزشکان داده می شد بیماریهایی که می توانستند درمان کنند تعیین می شد. «ثابت بن سنان بن ثابت قره» بازگو می کند که در سال ۳۱۹ هـ. به گوش «مقتدر»، خلیفه‌ی عباسی، رسید که در پی اشتباه یکی از پزشک‌نمایان فردی مرده است. خلیفه به ابراهیم بن محمد دستور داد تا از دخالت پزشک‌نمایان در کار درمان و پزشکی جلوگیری کند مگر کسانی که پیش پدرم «سنان بن ثابت» آزمایش بدهند، و او به خط خود اجازه‌ی پرداختن به این پیشه را به آنان ارزانی داد. از آن پس، آنان به سوی پدرم برای آزمایش روان می شدند و او به هر کدام که شایستگی داشت اجازه می داد.^{۶۰۴}

راست می نماید و از حدیث من درست است. اجازه داده... این گونه اجازه از پیرین‌ترین گونه‌هایی است که برای آن کس نوشته می شود و «اجازه گونه» نام دارد. (از متن تازی، صص ۲۶۷-۲۶۸ - به نقل از اجازه برگه‌های ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ب، و آ).

۶۰۳. سخاوی: الضوء اللامع، ج ۱۲، ص ۱۶۸. متن اجازه‌ای که سخاوی به عبدالعزیز در روزی در تبریز نوشت «الضوء اللامع» داده است چنین است: «سپاس خدا را، کتاب الضوء اللامع را نگار شکر آن عبد عزیز بن محمد بن محمد بن فهد هاشمی، که از وصفهای نیکو و تکرار و شناساندن او و پیشیندانی بی‌سازیه، نزد من خوانده است. خداوند فضل و فضل‌رسانی او را افزون فرماید و او را اکنون و آینده از بدی و ناپسندی نگاهدارد... به او اجازه داده تا با دیگر رواینها و نوشته‌هایم از من روایت کند. نویسنده‌ی این کتاب این اجازه را گفت و نوشت. (متن تازی، ص ۲۶۸).

۶۰۴. ابن ابی اصیبه: طبقات الأطباء، ج ۱، ص ۲۲۲.

تنبيه و کيفر:

«سختگیری در برابر شاگردان برایشان زیانمند است.» زیر این عنوان ابن خلدون سراسر یک فصل را درباره‌ی کيفر و تنبيه شاگردان می‌نگارد. در این فصل ابن خلدون بیان می‌دارد که «چنین رفتاری، به دست یک آموزگار، شاگرد را به یک دروغگو بودن و بهره‌گرفتن از هوش در گریز از کيفر، می‌کشاند.» ابن خلدون ادامه می‌دهد «این خواهی‌های بد با او پرورش خواهند یافت و زندگی او را به تباهی خواهند کشید»^{۶۰۵} ولی با همه‌ی اینها، اصل تنبيه رو به‌مرفته در جهان اسلام پذیره آمده است، زیرا وظیفه‌ی آموزگار تنها در چهارچوب مسایل آموزشی نبود. در واقع، بسیاری از موارد، پدر و مادر از فرزند خود به معلم گلابه می‌بردند و از او می‌خواستند تا کودک را تنبيه کند. «جاحظ» به ما می‌گوید که «شریح قاضی» (۵: ۸۷ هـ.) پسری داشت که از نماز گزاردن غفلت می‌ورزید و با سگها بازی می‌کرد. شریح به آموزگار^{۶۰۴} فرزندش چنین نوشت: «او ترک نماز گفته است و با دوستان بد همنشین شده است و با سگان بازی می‌کند و عمر خود بر این کار می‌گذراند. هنگامی که تنها پیش تو می‌آید او را سرزنش کن و اندر ز یک مرد بینا و اندیشمند زیرک به او بده، و اگر خواهی که او را تنبيه کنی یک سیلی به او بنواز، ولی پس از سه بار نواختن دست بردار.»^{۶۰۶}

«اسحاق بن ابراهیم موصلی» می‌گوید: «پدرم را به مکتب فرستادند. او به آموختن دلبستگی نداشت؛ از اینرو همیشه کتک می‌خورد و حبس می‌شد،

۶۰۵. ابن خلدون: مقدمه؛ ص ۳۹۹.

۶۰۶. متن شعر گلابه آموز شریح ایسی:

ترک الصلوة یا کتب بیهونها	ضرب الیهراش مع الفواة الرخس
فاذا خبوت فلفقه بمامة	تو عطفه موعظة الادیب الانیس
واذا هممت بضربه فسدیة	واذا ضربت بها ثلاثاً فاحس

جاحظ: الحیوان، ویراسته‌ی هرون، ج ۲، صص ۸۴-۸۵؛ عقد الفرید، ج ۱، ص ۳۶۳؛ ابن قتیبه: عیون الاخبار، ج ۲،

ص ۱۶۷؛ کمال الدین عمر: الداری فی الذراری، ص ۳۸.

ولی نتیجه‌ای نداشت تا اینکه به موصل گریخت و در آنجا موسیقی (خواندن) آموخت. «۶۰۷»

«ابونواس» از کیفر پسر بچه‌ای در مکتب «حفص» گواهی می‌دهد. او این رویداد را در شعری چنین ترسیم کرده است:

«حفص» فرمان داد تا پسر بچه‌ای کتک بخورد، زیرا کودن بود و به درس گوش نمی‌داد و توجهی به هنگام درس دادن نداشت؛ پس با تسمه بر او می‌نواختند. «۶۰۸»

۶۰۷. الأغانی، قاهره، دارالکتب، ج ۵، ص ۱۵۷.

۶۰۸. النبی ابضرت شخصاً

قد دامنه طود

کسی را به چشم دیده

که از او دمسردی و نفرت پیدا بود.

جائز فوق مصتی

و حوائیه عبید

بر نمازگه نشسته بود

و پیر مونس را سادگنی فر گرفته بودند.

فرمی با تقریف نحوی

و هجوا تعریف یضد

پس گوته‌ی حسنی به من بدخت

را نگاشتی که شکر می‌گرف.

ذک می مکتب حفص

ان حفص نسعد

این [سرگشته] در مکتب حفص بود

و حفص سکتب می نمود

وق حفص طود

تو عندی ساد

حفص گفت: در قرآنه زبده

که زبده و زبده می کودن است

تو یزید فدکات می ساد

من عن ساد یجد

پیوسته تا در سر درس بود

از درس خواندن می گریخت

گفت عده جرود

و عن ساد یجد

از و جمعه‌های پریشمی هوید است

و آن حرفه‌های پریشمی حسنی

تو ساد ساد

تو ساد ساد

نگاه آنرا به کسر بادی آراسته بود

زده و زده و زده

در باب هفتم گلستان سعدی از معلم مکتب در مغرب می‌خوانیم:

«معلم کتابی دیدم در دیار مغرب ترش روی، تنخ گفتار، بدخوی، مردم آزار، گداطم، ناپرهیزگر که عیش مسلمانان به دیدن او تبه گشتی و خواندن قرآن دل مردم سیه کردی. جمعی پسران پانگیزه و دختران دوشیزه به دست جدای او گرفتار زهره‌ی خنده و نه یارای گفتار، گه عارض سیمین یکی را طینچه زدی و گه ساق بلورین دیگری را شکست کردی. القصه شنیدم که طرفی از خیانت او معلوم کردند و بزندن و برانندند و مکتب او را به مصلحتی دادند و پسران ساد نیک‌مرد، حنیم که سخن جز به حکم ضرورت نگفتی و موجب آزار کس بر زبانش نرفتی؛ که بر کتک از دست ساد نخستین از سر برفت و معلم دومین را اخلاق ملکی دیدند، و یک‌یک شدند، به اعتماد حنیم او برکت بده کردند و غیب اوقات به بازیچه فراهم نشستندی و لوح درست نا کرده بر سر هم شکستندی.

استاد و معلم چو بود کس آزار

خبر ساد کس بود کس آزار

بعد از دو هفته بر آن مسجد گذر کردم، معلم اولین را دیدم که دل خوش کرده بودند و به جای خویش آورده.

انصاف برنجیدم و لاجول گفتم که مرا این ابلیس را معلم ملائکه چرا کردند؟ پیرمردی ظریف جهان دیده گفت:

پادشاهی پسر بسه مکتب داد

لوح سیمینش پسر کس آزار نهاد

حتی هنگامی که نیاز می رفت، شاهپوران به سختی بیم داده می شدند. «هارون الرشید» چنین سفارشی به «احمر» داد تا درباره ی فرزندش امین روا دارد. ۶۰۹ «احمر» گفت من عادت داشتم هرگاه نیاز می دیدم به این روش روی آورم. ۶۱۰

با همه ی اینها، «ابن مسکویه» سفارش می کند که در تربیت لغزشهای شاگرد بایستی گامهایی تدریجی برداشت. نخستین لغزش و نادرستی را باید ندیده گرفت و دومین را غیرمستقیم باید سرزنش کرد. اگر لغزشی دوباره از شاگرد سر زد، مستقیماً باید به سرزنش گرفته شود. بدرفتاریهای بیشتر را با تنبیهای سبک بدنی پاسخ باید گفت. اگر آموزگار پس از این پلکان در تربیت شاگرد کامیاب نشود مدتی او را به حال خود وامی گذارد و سپس به همان معیارهای تربیتی بازمی گردد. ۶۱۱

پیش از فرو بستن این بخش، از یادآوری سه حقیقت ناگزیریم:

۱ — چنین کیفیتهایی معمولاً درباره ی کودکان بیش از ده سال در مکتب خانه ها انجام می گرفت و درباره ی کودکان کوچکتر یا دانش آموز بزرگتر روا نبود. ۶۱۲

۲ — در صورت نیاز، آموزگار به کیفر پناه می برد و نمی بایستی همیشه

بَر سر لُوح او نـوشتـه به زَن

جـور اسـتاد به ز مـهـر پـدر

«مترجم».

۶۰۹. ابن خلدون، مقدمه، ص ۳۹۷. ابن خلدون از «ابن سحنون» که کتبی در این زمینه نوشته است نقل می کند که: آموزگار کودک را بایستی در ردی از پاره روی کند و اگر نیازی به زدن پیدا کرد تنها سه ناز را به نوازد (مقدمه، ص ۳۹۹ — متن نازی ص ۱۲۰).

۶۱۰. ابن خلدون، المحاسن والمساوی، ص ۶۱۷. روزی «ابومریه»، مرتقی امین و مأمون، امین را با عصا زد. آریح امین خراسانی بر دست امین را هارون سر سفره ی غذا نشسته بود. آریح خود را سال پدر داد. رشد برسید؛ چه شده است؟ امین گفت: ابومریه مرا زده است رشاد به دست ابومریه فرستاد و از او پرسید: گلایه ی محمد [امین] از تو برای چیست؟ ابومریه گفت: فرومیزی و از خود بیرون شدن تو من چیره آمد. رشید گفت: او را بکش! که اگر بمیرد بهتر است تا خود بدند. (اصفهان: محاسن و المساوی، ج ۱، ص ۳۰). «ابومحمد بزییدی» مرتقی امین بود، روزی به جانبی آمد که با او روبه روی شد، سپس به یکی از بچه ها نگاه کرد تا خود را به او برساند و او را همراهی کند اما آن کودک درنگ کرد، آنگاه دوباره به او نگریست، تا بیاید اما باره درنگ کرد، همیشه رسید، ابومحمد دستور داد تا او را آوردند و ۹ نازیانه بر او زد. (اصفهان: المحاسن والمساوی، ص ۶۱۷ (متن نازی، ص ۲۷۲).

۶۱۱. تهذیب الاحیاء، ص ۲۰.

۶۱۲. رساله ی ابن خلدون، در «مجله ی آسیایی» J. A.، ص ۲۱۴ (۱۹۳۴).

آنها به کار گیرد و در کار گرفتن آن نبایستی نامهربان و سختگیر باشد. ۶۱۳
 ۳ - معلم نباید به سر یا روی کودک بزند، بلکه باید به رانها یا کف پاها
 بزند تا بیم بیماری و زخمی از زدن شاگرد در این قسمتها پیدا نشود. ۶۱۴

پاداشها و تشویقها:

اینکه در اینجا از پاداشها و تشویقها گفتگو می‌کنم پذیرش سیاستی
 است که برخی از دانشمندان مسلمان پایه‌پای کيفر و تنبیه از آن سخن
 می‌گویند. چون کودک برای لغزشها و نادرستی‌هایش تنبیه می‌شود، پس
 بجاست که در برابر، برای کارهای خوب خود پاداش و سزا ببیند. «ابن مسکویه»
 توصیه می‌کند که به کودک در برابر رفتار شایسته و کارهای خویش باید پاداش و
 جایزه داد. ۶۱۵ غزالی هم همین را تکرار می‌کند و می‌افزاید که جا دارد برای
 تشویق و دلگرمی کودک به او پاداش و ارمغان داد. ۶۱۶

پاداش برای دانش‌آموزان بر چند گونه بود: گاهی شاگردان شایسته را با
 سوار کردن بر شتران و راه بردن در خیابان‌ها، با نواختن بوق و سرنا، پاداش
 می‌دادند. ساکنان خانه‌ها در دو سوی خیابانها، به نشانه‌ی خوش آمدگویی،
 گردو، پسته و مانند آن بر فراسوی مردم می‌ریختند. در یکی از همین مراسم
 رویدادی ناگوار و چشم‌نداشتنی چهره بست و آن هنگامی بود که «علی بن
 جبّله»، پسر بچه‌ی یک چشم، بر شتری سوار بود و در پی برخورد گردویی به
 چشم دیگرش، که سالم بود، بینایی خود را از دست داد. ۶۱۷

در کنار چنان پاداشهای معنوی، جایزه‌های مادی هم به دانش‌آموزان
 شایسته و درخور داده می‌شد و می‌بینیم که پایه‌گذاران مدرسه‌ها در ستون وقفهای

۶۱۳. رساله‌ی «الادب فی الدین» از غزالی، ص ۴۳ در «الجواهر الغوالی...».

۶۱۴. قرشی: معالم القربة، ص ۱۷۱ و شیرزی: نهاية الرتبة، ص ۱۰۴.

۶۱۵. تهذیب الاخلاق. ص ۲۰.

۶۱۶. احیاء، ج ۳، ص ۵۸.

۶۱۷. الاغانی، ج ۱۸، ص ۱۰۱؛ دکتر «سار گینت»، استاد دانشگاه لندن، از سر لطف به من اطلاع داد که هنوز این رسم
 و عادت در «حضر موت» انجام می‌شود و او خود تازگی آنها به چشم دیده است.

خود چنین پاداشها و جایزه‌هایی در نظر می گرفتند. برای نمونه، «ملک اشرف» پس از برقراری ماهانه‌ها برای دانشجویان تمام وقت و نیمه وقت، در مدرسه‌ی خود در دمشق، چنین می گوید: «به هر کس که از دیگری پیشی گیرد بایستی ماهانه‌ی بیشتری پرداخت گردد و مدیر مدرسه حق دارد به هر دانشجویی که در حدیث کتابی می آموزد پاداش دهد.»^{۶۱۸}

پاداش «ملک مُعَظَم عیسی» بسیار نمودار بود. هر دانشجویی که مفصل زمخشری را از بر می کرد یکصد دینار، جامع الکبیر دو یست دینار، و تنها سی دینار به کسی که الايضاح را از بر می کرد جایزه تعلق می گرفت. این جایزه‌ها به اراده‌ی «معظم»، با ردای پیشکشی افزونی می یافت.^{۶۱۹}

جامه‌ی استادان:

تا تشکیل حکومت امویان پوشاک پیامبر الگویی بود برای خلفا، سرشناسان و دانشمندان. برابر احادیث، جامه‌های پیامبر (ص) بسیار ساده و بی پیرایه بود. گویند پیامبر (ص) «ازار» (رُوشی بلند، زیر جامه) می پوشید که آویزان بود ولی به زمین نمی خورد.^{۶۲۰} زیر شلواری، یک پیراهن، یک ردا که تقریباً شانه‌هایش را می پوشانید.^{۶۲۱} این پارچه‌ها با کفش و عمامه معمولاً پوشاک پیامبر را تکمیل می کردند. او رنگ سفید را دوست می داشت.

بیشتر خلفای اموی و فرماندهان مهم آغاز به تقلید از الگوهای بیگانه کردند. پس از چندی، در دربار عباسیان، شیوه‌ی ایرانی همراه با نامها و نمونه‌های پارسی پذیرفته آمد. «منصور» نخستین کسی بود که عمامه از سر گرفت و کلاه‌های ایرانی بر سر گذاشت و پیدا بود که دیگران هم از او تقلید کردند.^{۶۲۲}

۶۱۸. وقفاهدی منک اشرف، دستنوشته در کتابخانه‌ی شخصی صلاح‌الدین منجد، دمشق.

۶۱۹. النعمی: الدارس، ج ۱، ص ۵۸۴.

۶۲۰. صحیح و بخاری، ج ۱، ص ۴۹۶ (کتاب لباس).

۶۲۱. همان کتاب، ج ۸، ص ۵۰۴.

شلوارهای گشاد ایرانی الاصل، پیراهن، جلیقه و کت بلند با ردای بیرونی (پالتویا جُبه) پوشاک تمام عیار یک فرد سرشناس (دولتی) بود.^{۶۲۳} دانشمندان، به ویژه آنانکه در دستگاه حکومتی شغلی داشتند، به دنبال همان الگورفتند، ولی از روزگار هارون الرشید «ابو یوسف» رابه عنوان الگوی خود برگزیدند که خود و طبقه‌ی علما را به گونه‌ای کلی با پوشیدن عمامه‌ی سیاه و تالسان مشخصی نمودار و متمایز می ساخت [تالسان، که تازی آن طیلسان یا طیلس است، پوشاکی بود که شانه‌ها را می پوشاند (م)].

از آن روز علما پوشاک و یژه‌ی خود را دارا شدند.^{۶۲۴} هنگامی که «صاحب بن عباد» خواست حدیث تدریس کند و هنوز در وزارت بود، پیش از روبه‌رو شدن با شاگردان و شنوندگانش، پوشاک وزیری از تن برگرفت و جامه‌ی درخورِ علما پوشید.^{۶۲۵}

رو بهمرفته، با اندکی تغییر، سیمای کلی جامه‌های یک استاد عمامه بود «با یک وجب یا بیشتر از پشت به پایین آویزان همراه با تالسانی چهارگوش بر روی عمامه که روی شانه‌ها رها بود.^{۶۲۶}

در روزگار فاطمیان «پوشاک خانه» برای گونه‌گون لایه‌های اجتماعی مردم جامه‌های ویژه و همگانی مورد نیازشان را فراهم می کرد.^{۶۲۷} در اینجا رنگ سبز، جانشین رنگ سیاه شد که پسند عباسیان بود.^{۶۲۸} پوشاک یک عالم عبارت بود از شش تکه که مهمترین آنها کلاه و تالسان بود در کنار پوشاک معمولی.^{۶۲۹}

قلقشندی درباره‌ی جامه‌های علما، از روزگار ایوبیان به بعد، دانستنی‌هایی سودمند و گسترده به ما می دهد. آنان عمامه‌هایی بلند، که انتهای

۶۲۳. همان کتاب، ص ۳۳۴؛ دوری: نامهای جامه‌ها، Dozy, Noms Des Vêtements, PP. 162-163. و همچنین در کتاب الوزراء والکتاب، ص ۱۰.

۶۲۴. ابن سیدین: المخصص، ج ۴، ص ۷۸؛ ابن خلکان، ج ۲، ص ۴۵۰؛ الاغانی، ج ۵، ص ۱۰۹ و ج ۶، ص ۶۹؛ مقریزی: احسن التقاسیم، ص ۳۲۸.

۶۲۵. یاقوت: معجم الادباء، ج ۲، ص ۳۱۲.

۶۲۶. فی اللباس، صص ۴۰۹-۴۱۳.

۶۲۷. مقریزی: الخطط، ج ۱، صص ۴۰۹-۴۱۳.

۶۲۸. عینی: عقد الجمان، ج ۱۲، ص ۱۹۲، دستنویس در مصر.

۶۲۹. الخطط، ج ۲، ص ۲۷۰.

هر کدام میان شان هایشان آویزان می افتاد، می پوشیدند. گاهی آویخته‌ی این عمامه‌ها به اندازه‌ای بلند بود که به زین چهارپایی که سوار بودند می رسید. برخی از دانشمندان به جای آویز گذاشتن انتهای عمامه تالسان‌های تجملی بر شان هایشان می آویختند. «فَرَجِيَه» نام پیراهن بلند دیگری بود که گهگاه دانشمند (عالم) رسمی می پوشید. ^{۶۳۰} این پیراهن بلند، تا اندازه‌ای، به ردا و دستار فقیهان کنونی مصر همانند است.

جامه‌ی دانشمندان در اندلس با آنچه در مشرق می پوشیدند جدا بود. بایستی با این گفته‌ی «مَقْرِي» هماهنگ شویم که اشاره می کند در اسپانیا مسلمانان از همسایگانِ فرنگی خود پوشاک و جنگ ابزارهایشان را تقلید کردند. ^{۶۳۱} در «بَلِنْسِيَه (Valencia)»، «مُرْسِيَه (Murcia)» و استانهای شرقی به طور کلی، حتی قاضیان و فقیهان پوشیدن عمامه را ترک گفته بودند و کلاه بر سر می گذاشتند. پاره‌ای دیگر نیز بی پوشیدن عمامه یا چیزی دیگر به جای آن با سر برهنه در برابر مردم و نشستهای شاهان حضور می یافتند. «ابن سعید»، نویسنده‌ی معاصر اسپانیایی، از یک علامه‌ی برجسته که با سر برهنه در حضور سلطان «مُرْسِيَه» می آمد سخن می گوید. او ادامه می دهد که «ابن هُود» و «ابن احمر» هرگز عمامه بر سر نهادند. در استانهای غربی، مانند «گُردوبا» و «اشبیلیه»، قاضیان و فقیهان معمولاً عمامه بر سر می گذاشتند، ولی اندازه‌های آن از آنچه در آسیا به کار می بردند بسیار کوچکتر بود. ^{۶۳۲} پوشاک پاکیزه و مناسب، با نمودی آراسته به سختی توصیه شده است. گویند پیامبر (ص) مردی را دید با

۶۳۰. صحیح الاغشی، ج ۵، صص ۴۱-۴۴ رنگ پوشاک آنان سفید بود و جز در خانه جامه‌ی رنگین نمی پوشیدند و تریسم هم نمی پوشیدند.

632. Sayyed Amir Ali, A Short History of the Saracens, P. 571.

۶۳۱. مقری، ج ۱، ص ۱۰۲.

اگر مسلمانان اسپانیا از همسایگانِ فرنگی خود رنگ گرفتند و عمامه را ترک گفتند یا اندازه‌اش را کوچک کردند، و زروه‌ی اینهم درست است؛ زیرا جامه‌ی علم و استادان مسلمان از بزرگترین دانشگاه‌های جهان سر برآورد و حتی هم اکنون نیز بر اندکی تغییر نومی در آن، جامه‌ی رسمی دانشجویان و استادان شده است. واژه‌های «گون (Crown = ردا)، «هُود (Hood)» (کلاه و روپوش و بزوی کتشدن) و «کپ (Cap)» (کلاه) نمونه‌هایی از اندک دیگرگون یافته ردا، ردا و عمامه، Crown همانندی نزدیکی دارد ردا که حوش در است و زوی ردا می پوشند. Hood به ردا و عمامه‌ی ردا که دارای آستین است و به پست برمی گردد و در آن رنگه‌ی روشن به کار رفته است. Cap همان کلاه منگوله‌دار است که به دستمال گردن آراسته است ولی سه‌رنگ، برخی از دانشجویان و استادان دانشگاه از هر مصر جامه‌ای بکساخت می پوشند و رنگ سه‌رنگ را برای آن برگزیده‌اند. گروهی از دانشجویان دانشگاه کمبریج نیز تا چسب پوست‌کلی به کلاسه‌های درس رفت و آمد می کنند. (متن تازی، صص ۲۷۸-۲۷۹).

مویی پریشان و نامرتب، یادآوری فرمود که شاید او نتوانسته است کسی را پیدا کند تا مویش را شانه زند. باز پیامبر به کسی برخورد که جامه‌ای چرکین داشت، فرمود: این مرد کسی را نیافته است تا جامه‌اش را بشوید؟ درباره‌ی پاره‌ای از دانشمندان بسیار می‌خوانیم که در تجمل می‌زیستند. برای نمونه، امام مالک پوشاک زیبا می‌پوشید، بر نازبالش نرم تکیه می‌داد و خوشمزه‌ترین خوراکیها می‌خورد. هنگامی که «یحیی بن یزید» در نامه‌ای تند از او در این باره پرسید، پاسخ داد: «بر پایه‌ی این آیه‌ی قرآن چنین می‌کنم که می‌فرماید: «بگو [ای پیامبر!] چه کسی آذین و ارزانی‌های حلالی را که خداوند برای روزی بندگانش آفریده است، حرام کرده است؟» (س. اعراف، آیه‌ی ۳۲). ۶۳۳

سرپرستی استادان:

مسلمانان در سده‌های میانه، برابر آنچه گفته آمده است، سازمان مدیریت معلمان یا سرپرستی استادان را می‌شناختند. این نهادها را «نِقَابَة» می‌گفتند. این نهادها در جامعه‌ی مسلمان برای پیشه‌هایی گوناگون سازمان می‌یافت. برای نمونه، «یاقوت حموی» از سرپرست دانشجویان (نقیب الطالبین) سخن می‌گوید که پس از مرگ شاپور اردشیر سرپرستی دارالعلم او را بر دوش می‌کشید. ۶۳۴

«مقریزی» هم درباره‌ی جامه‌های آماده شده در «پوشاک‌خانه» (خِزَانَة الكُسْوَة)، ۶۳۵ به روزگار فاطمینان، به ویژه برای سرپرستان و رهبران شیعه (نقیب الاشراف) چیزهایی می‌نویسد.

در سخنان «عبدالرحمن جوزی» می‌خوانیم: عمید ابونصر در مدرسه‌ی نظامیه، آنجا که متن وقفنامه‌ی آن خوانده می‌شد، به سال ۴۶۲ هـ. مردم سرشناس را گرد آورد. در میان مردم سرشناسی که به این انجمن پیوستند،

۶۳۳. کتاب الإرشاد والتعليم، ص ۴۲۹

۶۳۴. معجم الادباء، ج ۴، ص ۳۵۹.

«نقیبان»، «اشراف»، «بزرگان» و «رئیس قاضیان» (قاضی قضاة) به چشم می خوردند^{۶۳۶}

بدینگونه سرپرستی در جهان اسلام گسترش چشمگیری یافت و بیشتر پیشه‌ها را دربر گرفت. استادان هم سرپرستی داشتند که وظیفه‌اش پاسداری و نگاهداری جامعه‌ی معلمان بود در سطحی خوب و مراقبت و پی‌گیری دقیق مسائل آموزشی.

سرپرست استادان با کامیابی کار می‌کرد و از نقشی برخوردار بود که در بسیاری موارد از نفوذ خلفا در زمینه‌ی فرهنگی گامی فراتر می‌پیمود. می‌گویند «خطیب بغدادی» به کاخ «قادر» رفت و اجازه‌ی دیدار با خلیفه خواست. خلیفه پس از شنیدن، علت دیدارش را جویا شد. خطیب در پاسخ خود شرح داد که می‌خواهد به تدریس در مسجد «منصور» اجازت یابد. خلیفه این خواسته را پذیرفت، ولی آنچه او توانست انجام دهد این بود که او سفارش‌وی را به برجسته استادان (نقیب النقباء) کرد و از او خواست تا این اجازه را به خطیب بغدادی بدهد.^{۶۳۷}

«مقریزی» به مناسبتی یادآور می‌شود که خلیفه فقیهی را در مقامی برگماشت و سرپرست دانشمندان فقیه دیگری به جای او در همان شغل منصوب کرد. آنگاه گمارده‌ی «نقیب» (سرپرست) سرگرم کار بود و فقیه منصوب خلیفه یک جانشین و ذخیره بود که تنها در صورت مرگ یا غیبت آن دیگری عهده‌دار کار می‌شد.^{۶۳۸}

در مصر، به هنگام فرمانروایی فاطمیان، دوازده سرپرست به نام «نقیب المعلمین» وجود داشت که زیر سرپرستی «نقیب النقباء» (= رئیس قاضیان یا رئیس داعیان) قرار داشتند. به این نقیب النقباء «داعی الدعاء» می‌گفتند. این شغل را تنها کسی می‌گرفت که دانشی گسترده و ژرف از فقه و آموزش‌های اسماعیلی داشت. سراسر کارهای فرهنگی در کشور به این فرد واگذار

۶۳۶. مُنْتَظِم، ج ۸، ص ۲۵۶.

۶۳۷. رئیس سرپرستان، در آن روزگار، قاضی قاضیان بود که بیشتر مقام داعی داعیان (رئیس داعیان) را برعهده داشت. همورا «نقیب النقباء» می‌خواندند. چنانکه از متن بعدی برمی‌آید، «نقباء» همان استادان برجسته و برگزیده یا ممتاز بودند.

۶۳۸. الخَطَط، ج ۲، ص ۲۸۲.

می شد. ۶۳۹

«ابوشامه» بیانی سودمند به دست می دهد که از آن چنین برداشت می کنیم که «نقیب» همگانی به وسیله ی اعضای مدرسه (استادان مدرسه) برگزیده می شد و نه به دست سلطان. اینک سخن ابوشامه:

«هنگامی که حافظ مرادی مُرد، بر سر جانشینی او اختلاف پدید آمد. دانشمندان عرب، در یکسو، «شرف الدین بن ابی عَصْرُون» را برای این مقام پیشنهاد دادند و فقیهان گُرد، در سوی دیگر، قطب نیشابوری را نامزد کردند. دشواری و اختلاف در میانه ی طبقه ی دانشمندان برخاست و آنگاه سلطان نورالدین ناگزیر به دخالت شد تا نقطه ی پایانی بر این کشمکش نهد. او نامزدی شرف الدین و قطب نیشابوری هر دو را تصویب کرد و هر دو گروه را خشنود ساخت.»^{۶۴۰}

این بیان ما را به این دستاورد می کشاند که بسیاری از محله ها برای خود سرپرستانی داشتند و رئیس همه ی آنان به نام «نقیب النقباء» کسی بود که در مرکز یا پایتخت می زیست.^{۶۴۱}

برای مسلمانان این افتخار بس که چنین سازمانی در سده های میانه داشتند اگر منابع فراوانی را، در پی رویدادهایی ناگوار و بی شمار، از دست نمی دادیم مطالب بیشتری درباره ی این نهاد و چگونگی کار آن در برابر می داشتیم. با همه ی اینها، آگاهی هایی که داریم، گذشته از آنچه در بالا گفته آمد و بازگوشد، برای اندیشه ای همگانی پیرامون این سازمان بسنده می نماید.

خواننده می تواند به مقاله ی ارزشمند «ارنست دایز E. Diez» در دایرة المعارف اسلام «Ency. of Islam» زیر واژه ی «مَسْجِد» مراجعه کند.

۶۳۹. همان کتاب، ج ۱، ص ۳۹۱.

۶۴۰. الروضتین، ج ۱، ص ۱۳ چون میان فقها دودستگی افتاد، «مجدالدین دایه» به نمایندگی از سوی نورالدین آشکار شد و به آنان گفت: از ساختن مدرسه ها جز دانش گسترگی نداشتیم و این کشمکش شما را شایسته نباشد. نورالدین هر دو را برگزید، شرف الدین را به سرپرستی مدرسه ای که به نام او نامگذاری شد و قطب الدین را به ریاست مدرسه ی «نفری». (متن تازی، صص ۲۸۱-۲۸۲).

۶۴۱. نگاه کنید به «حسن المحاضرة» و ابن جبیر.

سازش و آشنائی

در سطحی عمیق، چنانچه در این فصل مشاهده خواهد شد، آشنائی و سازش در ابتدا از حالت مبارزه و درگیری با یکدیگر شروع می‌شود و در نهایت به یک نوع سازش و همکاری می‌رسد. این فرآیند در تمام حیوانات و انسانها به یک شکل اتفاق می‌افتد. در ابتدا، هر دو طرف با یکدیگر درگیر می‌شوند و سعی می‌کنند بر دیگری تسلط یابند. اما در نهایت، هر دو طرف به این نتیجه می‌رسند که با یکدیگر همکاری و سازش، سود بیشتری برای هر دو طرف دارد. این فرآیند سازش و همکاری، در تمام حیوانات و انسانها به یک شکل اتفاق می‌افتد.

نتیجه

در این فصل، ما دیدیم که چگونه حیوانات و انسانها با یکدیگر سازش می‌کنند. این فرآیند سازش و همکاری، در تمام حیوانات و انسانها به یک شکل اتفاق می‌افتد. در ابتدا، هر دو طرف با یکدیگر درگیر می‌شوند و سعی می‌کنند بر دیگری تسلط یابند. اما در نهایت، هر دو طرف به این نتیجه می‌رسند که با یکدیگر همکاری و سازش، سود بیشتری برای هر دو طرف دارد. این فرآیند سازش و همکاری، در تمام حیوانات و انسانها به یک شکل اتفاق می‌افتد.

پس در نهایت، ما به این نتیجه رسیدیم که سازش و همکاری، در تمام حیوانات و انسانها به یک شکل اتفاق می‌افتد.

از احادیث:

- «خداوند نیکبختی هرکس را بخواهد او را در دین دانا می گرداند» (بخاری، ج ۱، ص ۲۸).
- «دانشمندان وارثان پیامبرانند» (غزالی: الاحیاء، ج ۱، ص ۵).
- «نزدیکترین مردم به سطح پیامبران دانشمندان و جهادکنندگانند» (همان کتاب).
- «در روز رستاخیز مژده دانشمندان را با خون شهیدان می سنجند». (همان کتاب و صبح الاعشی، ج ۲، ص ۴۶۱).
- «برترین مردم، پارسای دانا است» (همان کتاب)
- «در آن مسلمانی که آموزگار یا دانشجو نیست نیکی نهفته نیست» (اصفهانی: محاضرات الادباء، ج ۱، ص ۲۵).
- «شخصی نادان بی درنگ بایستی دانش اندوزد و مرد دانا باید او را در آموختن یاری رساند» (الاحیاء، ج ۱، ص ۷).
- «اندیشه و آگاهی به مرد گیرانمایه بخشد شکوهی دگر و برده را به شاهی رساند» (همان کتاب، ص ۵).
- «دانش پژوهی به همان فرخندگی پرستش خدا است هرگونه دشواری در راه آن یک جهاد به شمار است». (حاجی خلیفه: کشف الظنون، ج ۱، ص ۱۳).
- «زگهواره تا گور دانش بجوی! اگرچه به چین باشد آن معرفت». (همان کتاب، ص ۳۲، غزالی: الاحیاء، ج ۱، ص ۵).
- «مرگ قبیله ای آسان تر است تا مرگ یک دانشمند» (همان کتاب).
- «در دیدگانم، رفت و آمد در راه کسب دانش خوشتر ز صد نبرد است» (اساس الاقتباس، پشت برگ شماره ۱۱، دستنویس)
- «آموزندگان و دانش آموزان در شمار مردم اند و دیگران توده ای او باش اند» (منهاج المتعلم، برگ ۲ ب، دستنویس در کتابخانه ی شخصی من: اصفهانی: محاضرات الادباء، ج ۱، ص ۲۶).

از پندها و امثال:

علی بن ابی طالب [ع] به «کُمیل» چنین اندرز داده است: «ای کُمیل! دانش از دارایی بهتر است؛ دانش ترا پاس می دارد و حال آنکه تو دارایی و مال را نگاهبانی. دانش فرمانگزار است و دارایی فرمانبر. دارایی با بخشیدن کم شود و دانش با دهش افزایش یابد.» (غزالی: الاحیاء، ص ۱۲۰).

و باز هم علی فرموده است: «روزی که مرا دانش افزوده نگردد، بشکفتن خورشید در آن روز چه سودم؟ خوبی آن نیست که فرزند فزون سازی و مال- نیکی آن است که افزون کنی آن دانش خویش.» (ابن الحاج: الألف بالآلباء، برگ ۹، آ، دستنویس).

«أحنف» می گوید: «هر بزرگی و شکوه که به وسیله ی دانش تأیید نگردد به زودی ناپدید شود و به جای آن زبونی نشیند.» (محاضرات الادباء، ج ۱، ص ۱۶؛ عیون الاخبار، ج ۲، ص ۱۲۱؛ عقدالفرید، ج ۱، ص ۲۰۱ و کشف الظنون ج ۱، ص ۱۳).

دانشمند گمنامی گفته است: «کسی که آموختن و علم را از دست داده است چه چیزی یافته است؟ و کسی که دانش اندوخته است چه چیزی گم کرده است؟» (احیاء، ج ۱، ص ۶).

از «خلیل بن احمد» پرسیدند: «کدامین لایه برتراند: شاهان یا دانشمندان؟» هنگامی که پاسخ داد «دانشمندان»، پرسید: «چرا دانشمندان در سرای شاهان جمع می شوند و شاهان بر درخانه ی دانشمندان حلقه نمی زنند؟» خلیل در پاسخ گفت: «دانشمندان وظیفه ی خود را در برابر پادشاهان می دانند، ولی شاهان وظیفه ی خود را در برابر دانشمندان از یاد برده اند.» (عقدالفرید، ج ۱، ص ۲۹۶؛ ماوردی: ادب الدنيا والدین، ص ۱۹. در عیون الاخبار این گفته را به بزرگمهر پیوند داده اند. بنگرید به ج ۲، ص ۱۲۲، ولی در اینجا دو لایه اجتماع را دانشمندان و دارایان یاد کرده است).

«ابن عبدالحکم» در حلقه ی درس امام مالک نشسته بود؛ با شنیدن

صدای اذانِ ظهر کتابهایش را بست تا به نماز برود، امام مالک به او گفت: «ای مرد! آنچه می خواهی انجام دهی بهتر از آنچه داری انجام می دهی نیست.» (غزالی: احیاء، ج ۱، ص ۷).

«مُصْعَب بن زُبَیر» به پسرهایش اندرز می داد و می گفت: دانش اندوزید که اگر دارا و بی نیاز باشید برای شما آذین و آرایش خواهد بود و اگر تهیدست و نادار باشید یک سرچشمه ی ثروت.» (منهاج المتعلمین، برگ ۵ ب، دستنویس). از «عبدالله مبارک» پرسیدند اگر می دانستی امشب می میری چه کاری انجام می دادی؟ او پاسخ داد: «برمی خاستم به دانش اندوختن.» (همان کتاب).

«ابن مقفَع» گفته است: «دانش، آرایش دارنده ی آنست در روزگار آسودگی و ابزارهای او است در تنگدستی و سختی.» (الادب الصغیر، ص ۲۲ به نقل از کتاب رسائل البلغاء).

به یکی از خردمندان گفتند: چه چیزی به دست می آوری؟ — گفت: «چیزهایی که اگر کشتی تو در دریا به آب فرو رود همراه تو شنا کنند: یعنی دانش.» (غزالی: احیاء، ج ۱، ص ۶-۷)

غزالی و پرورش کودکان:

غزالی می گوید: «پدر و مادران، به حق، مسؤول مراقبتِ کودکان خویش اند.» کودک بی گناه با ضمیر پاک و روح تابناک خود به دامن آنان سپرده شده است. دل او همانند آینه است، آماده ی بازتاب هر چیزی که در برابرش بگذارند و او آنچه را می بیند به دقت تقلید می کند. او می تواند شهروندی آرمانی باشد، اگر به خوبی تعلیم داده شود و می تواند فردی زیانمند بار آید اگر بد تربیت گردد یا به فراموشی سپرده شود. پدر و مادر کودک، بستگان، خویشاوندان و آموزگاران در نیکبختی او انباز خواهند بود یا از بد بودن او دررنج؛ پس این وظیفه ی پدر و مادران است تا به کودک توجهی کامل نشان دهند، رفتار خوب به او آموزند، او را آراسته گردانند و از همنشین بد دورش نگهدارند.»

«کودک بایستی به زندگی سخت و دشوار و نه تجملاتی و اشرافی خو

کند. بزرگ منشی، شرمگینی و یکرنگی بایستی از اخلاق برجسته‌ی او باشد. او نبایستی به پول درآوردن و چیزهای مادی تشویق شود، زیرا این نخستین گام در راه ستیزهای بی‌هوده است.»

«هنگامی که کودک بزرگ شود بایستی او را به دست مرتبی عالی و خوبی بسیارند تا دانش سودمند و ضروری به او بیاموزد و با راهی راست وی را به انجامی درست رهنمون گردد. معلم باید به او قرآن، حدیث، معارف پیشرفته و شعری که شهوت‌انگیز و عاشقانه نباشد یاد بدهد.»^{۶۴۲}

پرورش کودک از دیدگاه ابن سینا:

باید به مراقبت از اخلاق کودک توجه نشان داد و آن اینکه از خشم تند یا ترس شدید یا اندوه یا بیدار خوابی او جلوگیری شود و هم در همه گاه دقت گردد که کودک چه می‌خواهد و از چه روگردان است— و این نه از برای فرمانبرداری دستور او است که برای آسان کردن زندگی بر او است. این کار دو سود به همراه دارد: یکی برای روانش و دو دیگر برای تنش تا از کودکی، به دنبال حال و مزاجی خوب، خوش اخلاق بار آید، چرا که اخلاق خوب پیروی است از تندرستی، و اخلاق زشت پیروی است از ناتندرستی و بدی مزاج، و خوش اخلاقی هم تندرستی تن و هم روان را نگاهبان است.

چون کودک از خواب برمی‌خیزد باید شستشو کند و میان آن و بازی ساعتی بگذرد، سپس خوراک سبکی به او بدهند و آنگاه وقت بیشتری برای بازی به او بدهند آنگاه شستشو کند و سپس خوراک خورد... و همینکه به شش سالگی رسید باید او را به دست معلم و مرتبی سپرد، و این کار هم کم‌کم، و نبایستی او را یکباره به مکتب رفتن واداشت، و با گذشت سن و سال از آسایش آنان کاسته می‌شود و بر نخستگیشان افزوده می‌گردد.^{۶۴۳}

۶۴۲. غزالی: احیاء، ج ۳، صص ۵۷-۵۹.

۶۴۳. قانون: ج ۱، ص ۷۹ (متن تازی، صص ۲۹۰-۲۹۱).

کتاب «منهاج المتعلم» و پرورش کودک:

برپدر است که فرزند خود را تربیت کند و او را به معلم بسپارد، که اگر معلم او را تربیت و ادب نکند یا کودک در کنار معلم ننشیند در تمامی اعضایش به ویژه زبانش کژی و کاستی پدیدار گردد.*

برابری و یکسان بینی در آموزش:

در تاریخ آموزش اسلامی یکسان بینی کاملاً پذیرفته و شناخته شده است و هیچگاه تنگدستی و ناداری دانش پژوه راستین را سدّی و سنگی نبوده است. پیش از برپایی مدرسه ها، هر مسلمانی رایگانی به حلقه های درس در مسجدها می پیوست. به این دانشجویان آینده یاری سترگی می رساندند و آنان را به ماندگاری در مطالعه و درسشان دلگرم می ساختند. حدیثی از پیامبر (ص) می فرماید: به هر کس پیش تو به آموختن علم می نشیند، تهیدست یا دارا، به یک چشم بنگر!»^{۶۴۵} گویند غزالی گفته است: «کوشش در یاد ندادن به افراد ناشایست همان اندازه ستمگرانه است که از آموختن شاگردان شایسته جلوگیری کردن.»^{۶۴۶}

برپایه ی این اصل بود که درس خواندن در مسجدها راه افتاد، حلقه های درس سرپا گردید و استادان بی طرفانه و دور از هرگونه گروه گرایی به کوشش برخاستند. گویند، برای نمونه، فرماندهان و سرشناسان سوار بر اسب به حلقه ی بزرگ درس «محمد بن احمد کیسان» (م: ۲۹۹ هـ.) می آمدند. این دانشجویان سرشناس و نامدار در کنار و زانوبه زانوی دانش پژوهان نادار و تهیدست به درس

۶۴۴. دستنوشته از نویسنده ای گمنام، پشت برگ شماره ی ۹.

۵ سراسر از متن تازی، ص ۲۹۱ به پارسی درآمد. در متن انگلیسی عنوان «پرورش کودک از دیدگاه ابن سینا» نیامده است. «م»

۶۴۵. محاضرات الادباء، ج ۱، ص ۲۰ و عبدری: المدخل، ج ۲، ص ۱۶۸.

۶۴۶. احیاء، ج ۱، ص ۴۷.

می نشستند و ابن کیسان، بی آنکه کوچکترین فرقی میان دانشجویان ژنده پوش و خوش پوش بیندازد، به آنان می پرداخت. ^{۶۴۷}

با همه ی اینها استادان به آموختن رایگان به دانشجویان چندان دل خوش نداشتند بلکه در بسیاری موارد، در عمل، شاگردان خود را در برابر دریافت کمک مالی یاری می دادند. «ابویوسف» پسر بچه ای رنگرز بود که بعدها همنشین خلیفه هارون الرشید و رئیس قاضیان حکومت اسلامی شد. او مرهون استادش «ابوحنیفه» بود زیرا از نظر مالی مانند نقلی به او می رسید. ابویوسف ناگزیر بود به کار عادی پردازد تا از آن راه زندگی کند، ولی آرزو و خواسته ی او مرتب پیوستن به درس ابوحنیفه بود که بارها آنرا می شنود. زیر فشار مادرش، که به کسب و کار دل بستگی داشت، ابویوسف برای چند روز پیاپی از درسها عقب ماند. هنگامی که به درس بازگشت، در پاسخ به پرسش ابوحنیفه، ابویوسف بیان داشت که نیامدن او به علت دشواریهای مالی او بوده است. استاد بی درنگ کیسه ای شامل یکصد دینار به شاگردش داد و از آن روز پیوسته کیسه های بی شماری به او می داد تا آنجا که دیگر ناگزیر به کار رنگرزی نبود. ^{۶۴۸}

بدینگونه بسیار کسان از تهیدست ترین لایه ی مردم فرصت آموختن می داشتند و پس از چندی به ناماوری و احترام دست می یافتند. از این میان اشاره می کنیم به: «ابو تمام طائی، شاعر بلند آوازه ای که در مسجد «عمرو» آب رسانی (سقّا) ساده بود. ^{۶۴۹}

«جاحظ» که مرغ و ماهی می فروخت بعدها دانشمندی برجسته و بنام گردید. ^{۶۵۰}

«شافعی» پسر بچه ای پدر مرده بود و مادرش چنان تنگ دست بود که نمی توانست هزینه ی کاغذ و قلم پسرش را فراهم کند. ^{۶۵۱}

هنگامی که مدرسه ها بنیاد یافتند، نظام الملک نخستین پایه گذار مدرسه، اعلام داشت که آموزش، سراسر رایگان است و گذشته از آن، برای

۶۴۸. ابن خلکان، ج ۲، ص ۴۵۱.

۶۴۷. یاقوت: معجم الادباء، ج ۴، ص ۲۸۲.

۶۴۹. همان کتاب، ج ۱، ص ۱۷۲.

۶۵۰. یاقوت: معجم الادباء، ج ۶، ص ۳۶۹.

۶۵۱. همان کتاب، صص ۵۶-۸۰.

• بررسی های پژوهندگان ثابت کرده است که نظام الملک پایه گذار نخستین مدرسه در اسلام نبوده است «مترجم».

دانشجویان کمک هزینه‌ی تحصیلی منظم برقرار ساخت. ۶۵۲
 درباره‌ی مصر اجازه فرمایید گفته‌ی «ستن لی لین پول Stanley Lane Poole» را پیرامون «الازهر» بازگو کنم. او می‌گوید: «در اینجا (الازهر) امروزه دسته‌دسته دانشجویان از سراسر جهان اسلامی، از سواحلِ طلایی تا جزیره‌های مالزی، گردهم می‌آیند و هر ملّتی «رواق» یا شبستانی و ویژه‌ی خود دارد. در اینجا آنان در رشته‌های گوناگون برنامه‌ی تحصیلی از استادان (شیخ‌ها) دانشمند کسب دانش می‌کنند. الازهر نمونه‌ی برجسته‌ای است از تحصیلات رایگان و آزاد برای تنگدست‌ترین دانشجوی، بی‌آنکه نژاد یا زبان او مهم باشد، همگان یکسان نگر بسته می‌شوند و فاصله‌ی طبقاتی به هیچ‌رو وجود ندارد.» ۶۵۳

در روزگار ایوبیان به هر دانشجویی خوابگاه و خوراک می‌دادند و او را به حلقه‌ی درس می‌پذیرفتند—جایی که رشته‌ی علمی دل‌بسته‌ی خود را می‌آموخت. ۶۵۴

در حقیقت کسانی همچون «علی بن رضوان» (م: ۵۶۰ هـ.)، پزشک مصری، و «نجم‌الدین خبوشانی» (م: ۵۸۷ هـ.)، فقیه‌نامبردار، نمونه‌هایی از دانشجویان تنگدست و ناداری بودند که از امکانات دریافتی به خوبی و گستردگی بهره‌مند و برخوردار شدند. نخستین، گذشته از پزشکی، در فلسفه و منطق نیز کاردانی یافت و در مصر روزگار ایوبیان رئیس پزشکان شد. از دیگر

۶۵۲. سبکی: طبقات الشافعیة الکبری، ج ۱، ص ۲.

653. Stanley Lane Poole, Cairo, P. 121.

از هزار سال پیش تاکنون پیوسته دانشگاه الازهر چنین بوده است و از سراسر جهان اسلامی دانشجویان به این دانشگاه روی می‌آورده‌اند و از دانش و کمک مالی برخوردار می‌شده‌اند. برای دانشجویان تنگدست و پریشان روزگار آنچه به یناهگاه علمی بوده است و الازهر همانند پدری پرورش دهنده و مادری مهربان به آنان خدمت می‌کرده است. چه بسیار نایب‌ها و اندیشمندانی را پرورانده است و به دامان اجتماع تحویل داده است که هر کدام پستوا و منصب حرمی خویش بوده‌اند.

با همه‌ی این درودها و ستایشها، چون الازهر نخستین دانشگاه مسلمانان است بایستی تغییر و دگرگونی به زودی در آن پدید آید و در مؤسسه‌ها و دانشکده‌هایش بازنگری کرد تا بتواند به رسالت بزرگ خود بپردازد. این فریاد اصلاح‌گرایان از نای جوانان الازهر برمی‌خیزد که بسیار شایسته‌ی این فریادند (متن تازی، ص ۲۹۶).

۶۵۴. ابن جبیر: الرحلة، ص ۴۲. «مجدالدین جبّتی» را صلاح‌الدین ایوبی برگماشت، تا در مدرسه‌ی «سیوفیه» تدریس کند و بر موقوفه‌ها نظارت داشته باشد و پخش همگی درآمد آن مدرسه را به او واگذاشت تا پس از برداشت حقوق خود میان دانشجویان آنجا تقسیم کند. مقریزی: الخطط، ص ۴۲.

سوی کمتر می توان از لایه ی مرفه و بالای اجتماع کسی را یافت که توانسته باشد در دانش شایندگی یابد و در ناماوری به پای این علامگان بی شمار نادار تبار برسد.

پیش از اینکه این بخش رافرو بندیم بایستی یادآوری کنیم که، گذشته از آموزش رایگان در سطحهای بالا مانند حلقه های درس در مسجدها و مدرسه ها، در سطح آغازین و پایین نیز آموزش رایگان تضمین شده بود. گزارش شده است که مکتب خانه های بی شماری به گونه ای خصوصی برای پسر بچگان نادار بنیاد یافته بودند و پدرمردگان می توانستند اطمینان یابند که به بچه های با استعداد آن لایه ی اجتماع از خردسالی فرصتی همسان داده می شد. نمونه ای چند از آن بنیادها در پایین نگاشته می آید:

در بین النهرین، «یحیای خالد» با بنیاد مکتب خانه ای برای پدرمردگان گامی آغازین برداشت.^{۶۵۵} بعدها شمس الدین فرزند نظام الملک در بغداد بنیادی با موقوفه هایی سرشار برای شاگردان نادار و پدرمرد پی افگند.^{۶۵۶}

سوریه، به هنگام فرمانروایی «نورالدین زنگی»، مدرسه هایی در گوشه و کنار شهرها داشت با پشتوانه ی مالی بسنده برای شاگردان تهیدست.^{۶۵۷}

در مصر و سوریه، صلاح الدین چندین مدرسه از این دست بساخت.^{۶۵۸}

در اندلس «حکم دوم» بیست و هفت مدرسه بنیاد نهاد که کودکان تهیدست از آموزش آنجا بهره ور بودند.^{۶۴۸}

بیشتر این بنیادها مدارس شبانه روزی بودند و در همه ی آنها کتابها، پوشاک و خوراک برای دانشجویان آماده می شد.

۶۵۵. جهیزی: کتاب الوزراء و الکتاب، ص ۲۱۲.

۶۵۶. عمادالدین اصفهانی: تاریخ آل سلجوق، صص ۱۳۶-۱۳۷.

۶۵۷. ابن واصل: مفرج الکروب فی الخبر بنی ایوب، دستنویس در کتابخانه ی دانشگاه کمبریج به شماره ی 6.1.11. صص ۱۶۵-۱۶۶. و ص ۷ الدر الثمین فی سیره نورالدین، نسخه ی عکسی شماره ی ۱۲۲۷ تاریخ

مصر.

۶۵۸. ابن جبیر: الرحلة، صص ۵۲ و ۲۷۲.

659. Saiyid Amir Ali, A short History of the Saracens, P. 515; Dozy, Spanish Islam, P. 455.

راهنمایی و جهت دادن به دانشجویان:

«اصفهانی» می گوید: «همانگونه که یک مرد دامادی را برای پیوندهای زنانه (جنسی) خود برمی گزیند، به معلم هم سفارش کرده اند تا دانشجویان با استعداد و آماده را برای رشته‌ی ویژه‌اش برگزینند.»^{۶۶۰}

«زرنوجی» به دانشجویان توصیه می کند تا در گزینش رشته‌ی تحصیلی و موضوع درسی به خود تکیه نکنند، بلکه بایستی آنرا در بست به استادی واگذارند که تجربه‌ی او در راهنمایی آنان بس کاری خواهد افتاد.^{۶۶۱}

ابن سینا بازگو می کند که هر پسری، پس از آموختن قرآن و پایه‌های آغازین زبان بایستی برابر استعدادش آموزش یابد؛ او بایستی به دنبال پیشه‌ای و فنی برود که طبعاً درخور آنست و نباید از آرزوها و هوسهای خویش پیروی کند.^{۶۶۲} ابن سینا چنین ادامه می دهد: «پس این وظیفه‌ی معلم است که استعدادهای دانش‌آموز را بررسی کند و او را به درخورترین رشته‌ی تحصیلی بکشانند.»^{۶۶۳}

با همه‌ی اینها، اگر دانش‌آموز در پی گیری این رشته کامیابی نیابد بر راهنمای او است تا چسبیدن به رشته‌ی دیگری را، که چه بسا پیروزمندانه در آن به کاردانی خواهد رسید، به او گوشزد کند.^{۶۶۴} «یونس بن حبیب» با پیوستن به حلقه‌ی درس خلیل بن احمد پژوهش خود را آغاز کرد. خلیل علم عروض تدریس می کرد. برای یونس درک قواعد عروض دشوار می نمود، از اینرو خلیل وزن شعر زیر را از او پرسید:

إِذَا لَمْ تَسْطِغْ شَيْئاً فَدِغْهُ! وَجَاوِزُهُ إِلَى مَا تَسْتَطِيعُ!

۶۶۰. اصفهانی: محاضرات الادباء، ج ۱، ص ۲۵.

۶۶۱. تعلیم المتعلم، ص ۱۳.

۶۶۲. السياسة: المشرق ۱۹۲۲، ۹، ص ۱۰۷۴.

۶۶۳. قانون، ج ۱، ص ۲۷.

۶۶۴. ابن جماعة، تذكرة السامع، ص ۵۷.

هرگاه برانجام کاری توان نیافتی آنرا رها کن
 و روسوی چیزی آور که می توانی انجام دهی!
 یونس سخن پوشیده‌ی استاد را به خوبی دریافت و از حلقه‌ی درس او
 برید و به آموختن دستور زبان پرداخت تا آنجا که دانشمندی نامبردار شد^{۶۶۵}
 «بخاری»، نخست به حلقه‌ی درس «محمد بن حسن» پیوست تا فقه بیاموزد، ولی
 پس از چندی استاد دریافت که بهتر است بخاری به تحصیل حدیث پردازد.
 بخاری به دنبال رهنمونی استادش رو به حدیث آورد و در جهان اسلام
 حدیث‌دانی برجسته شد.^{۶۶۶}

«حاجی خلیفه» و «یحیای انصاری» هرکسی را به آموختن
 دانستی‌هایی کلتی که بتواند او را شهروندی خوب گرداند پند می دهند. پس از
 به دست آوردن چنین دانشی، جوانان بایستی تنها اگر از دید فکری و عقلی برای
 تحصیلات بالاتر آمادگی دارند به آموزش ادامه دهند. در این صورت شاگرد باید
 رشته‌ای را دنبال کند که درخور استعداد ذهنی او است.^{۶۶۷}

به معلم رهنمونی شده است تا هوش و استعداد شاگرد را بیازماید و تنها
 آنچه را که می‌تواند فراگیرد به او بیاموزد. بیش از توانایی دانش‌آموز یاد دادن
 بی‌هوده خواهد بود و به نومی‌دی و سرگشتگی او خواهد انجامید. هوش‌آزمایی و
 استعدادسنجی از دیدگاهی دیگر هم سودمند خواهد افتاد و آن دسته‌بندی
 دانش‌آموزان است تا شاگرد با استعداد و هوشمند با کودن و کندفهم با هم به
 آموختن در یکجا و یک سطح نپردازند، زیرا برای هر دوان زیانبار خواهد بود.^{۶۶۸}

۶۶۵. اصفهانی: محاضرات الادب، ص ۲۵.

۶۶۶. تعلیم المتعلم از رزجوی، ص ۱۳.

۶۶۷. کشف الظنون، ج ۱، ص ۲۹؛ التولوا النظمه فی زوم التعیبه، ص ۵.

۶۶۸. مده عمرائی می گوید: اگر توانایی تن بر قدرت روان بچربد، شاگرد به آموزش فراوان و مدت دراز نیاز دارد و اگر بر تو

حرد بر و بزرگی های حسن چهره آید شاگرد را کمی اندیشیدن از فراوان آموختن بی نیاز می سود. منهاج المتعلم، برگ ۹ ب،
 دستنویس در کتابخانه‌ی شخصی من.

تا آنجا که من می‌دانم تاریخ‌نویسان و نویسندگان درباره‌ی راه و روش هوش‌آزمایی و استعدادسنجی چیزی
 ننوشته‌اند آنچه به ما رسیده است اینست که آموزگاران به تجربه تکیه می‌کردند. اینان به کودک درس می‌دادند آنگاه به
 اندازه‌ی دستاوردی که شاگرد می‌توانست کسب کند به داوری می‌نشستند. برای نمونه، اگر شاگرد به از بر کردن گرایش
 داشت او را شایسته‌ی فراگیری عمل حدیث می‌دانستند و اگر به ژرف‌نگری و اندیشیدن رو می‌آورد او را درخور آموختن
 فلسفه، دانش کلام، منطق و مناظره می‌یافتند (متن تازی ص ۳۰۰).

سنِ آموختن:

۶۶۹

این حدیث پیامبر (ص) که می گوید: «اطلبوا العلم من المهدالی اللحد» (= چنین گفت پیغمبر راستگوی: زگهواره تا گور دانش بجوی! «فردوسی») نشان می دهد که دانش پژوهان مسلمان را سن و سالی معین نبوده است. همانگونه که این حدیث بیان می دارد توصیه شده است که هر مسلمانی بایستی در راه دانش اندوزی بکوشد آنهم در سراسر زندگی. هنگامی که از «ابوعمر و بن علاء» درباره ی سنِ آموختن پرسیدند گفت: یک فرد تا زنده است باید فرا گیرد. ۶۷۰ و هم گفته اند که یک شخص تنها هنگامی می تواند دانشمند به شمار آید که به آموختن ادامه دهد، ولی اگر از رهگذر خودخواهی خویش در یاد گرفتن درنگ کند و فرونشیند نادانی خود را نمودار می سازد. ۶۷۱ بدینسان هیچ بهانه ای برای کسی که تن و مغز درستی دارد در دانش اندوزی نمی ماند و مهم نیست که چه سن و سالی دارد. ۶۷۲

برابر این رهنمون یاران پیامبر (ص) در سالخوردگی به یادگیری می نشستند، و گذشته از این، درباره ی دانشمندی می خوانیم که در بستر مرگش کوشید. تا پاسخی درست به پرسشی طرح شده بدهد. ۶۷۳

با همه ی اینها، هرکس زودتر آغاز می کرد کامیاب تر بود. «ابن جماعة» به سختی سفارش می کند که دانش آموز بایستی تحصیلات خود را در سنی کم آغاز کند، زیرا روزهای گذشته باز نایند. ۶۷۴

در جوانی امید به فرا گرفتن دانش آموز و جذب شدن به کار می رود. تندرستی و توان او یاریش خواهند داد و چون هیچ مسؤولیتی و گرفتاری ندارد

۶۶۹. حاجی خلیفه: کشف الظنون، ج ۱، ص ۱۳.

۶۷۰. ابن خلکان، ج ۱، ص ۵۵۱.

۶۷۱. ابن قتیبه، ج ۲، ص ۱۱۸.

۶۷۲. زرنوجی: تعلیم المتعلم، ص ۲۵.

۶۷۳. یاقوت: معجم الادباء، ج ۶، ص ۳۰۹، بند ۱۹.

۶۷۴. تذکرة السامع والمتکلم، ص ۷۰.

خواهد توانست همگی کوشش خود را در راه دانش اندوزی به کار گیرد. ۶۷۵ اگر دانش آموزی دیر آغاز به تحصیل کند دشواریهایی فراوان بر سر راهش سبز خواهند شد و اندیشه‌اش در بند تعهدات و وظایف دنیایی در برابر خانواده و جامعه‌اش گرفتار خواهد آمد. ۶۷۶

چنین اندرز و رهنمودی به گستردگی پذیره آمد و بسیاری خانواده‌ها، در پاسخ به این سفارش، کودکان خود را در کم‌سالگی روانه‌ی مکتب‌ها کردند و کودکان نیز خود از کمترین سن ممکن به حلقه‌ی درس با شور و شوق پیوستند. تا آنجا که هنگامی که حدیث دانی بر آن شد تا دانش آموزان جوان (امرد) را به حلقه‌ی درس خود راه ندهد نوجوانی شیفته‌ی دانش اندوزی ریشی مصنوعی بر صورت خود کار گذاشت. ۶۷۷

شگفت‌انگیز است که درباره‌ی «شافعی» و «سهل بن عبدالله تستری» می‌خوانیم که در هفت سالگی خواندن قرآن را به انجام رساندند. امام شافعی در ده‌سالگی - و به گفته‌ی یازده‌سالگی - «الموطأ» امام مالک را از بر داشت ۶۷۸ و در پانزده‌سالگی در مسایل مهم حقوقی و فقهی فتوا می‌داد.

ابن سینا در ده‌سالگی به خوبی قرآن را از بر داشت و در بسیاری از مسایل ادبی، اصول دین، جبر و حساب هندی مهارت یافت. ۶۷۹ «کندی» (تاج‌الدین) و «ابن عدیم» خواندن قرآن را به پایان بردند و در ده‌سالگی توانستند آنرا با قرائتهای ده‌گانه بخوانند. ۶۸۰

برای تصویر شگفت‌انگیزی و هوش بی‌اندازه‌ی دانش آموز مسلمان همین بس که در پایان این بخش یادآور شویم که «قتاده» تنها در هفت ماه همه‌ی قرآن را از بر کرد. ۶۸۱

۶۷۵. حاشی حنفی: کشف لقول، ج ۱، ص ۲۱.

۶۷۶. معجم الادباء، ص ۱۳۱؛ صنفی: محاضرات الادباء، ج ۱، ص ۲۶.

۶۷۷. معجم الادباء، ص ۱۳۱؛ صنفی: محاضرات الادباء، ج ۱، ص ۳۰۳ به نقل از مؤلفان شافعی.

۶۷۸. برای شافعی بنگرید به سوزی: حسن المحاضرة، ج ۱، ص ۱۲۱ و برای تستری نگاه کنید به الاحیای غزالی، ج ۳، ص ۵۹.

هرگاه از سفارشات بنام سوزی به تفسیری می‌پرسیدند، روبرو شافعی می‌کرد و به پرسندگان می‌گفت: از این نوجوان

پرسید. ابن خلدون: وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۶۳۷ (مثنی تازی، ص ۳۰۳). ۶۷۹. ابن خلدون، ج ۱، ص ۲۴۴.

۶۸۰. رومی در هفت سالگی به مکتب رفت و در نه سالگی خواندن قرآن را به انجام رساند. برای کندی نگاه کنید به

نعمی، ج ۱، صص ۴۸۳-۴۸۴. و برای ابن عدیم بنگرید به یاقوت: معجم الادباء، ج ۴، ص ۳۶.

۶۸۱. ابن عبدربه: عقد الفرید، ج ۱، ص ۲۶۷.

گنجایش اندازه گیری کلاس درس:

در این پیوند مسجدها با مدرسه‌ها فرق داشتند. مسجدها به روی همگان باز بودند و هرکسی می‌توانست به هر حلقه‌ی درسی که برتری می‌داد پیوندد. بدینگونه برجسته‌ترین استادان حلقه‌ی درس بزرگتر و کم‌مایه‌ترین یا کمتر نامبردار آنان حلقه‌ی درس کوچکتری داشتند. «ابوطیب صعلوکی»، دانشمند نامبردار نیشابور، در ۲۳ محرم سال ۳۸۷ هـ. بیش از ۵۰۰ دانشجو داشت.^{۶۸۲} شنونده‌ی درس «ابوحامد اسفراینی» (م: ۴۰۶ هـ.)، که در مدرسه‌ی «ابوعبدالله مبارک» در بغداد تدریس می‌کرد، میان ۳۰۰ تا ۷۰۰ تن بودند.^{۶۸۳} در مصر «محمد نعالی» (م: ۳۸۰ هـ.) حلقه‌ی درس بزرگی در مسجد داشت بدان اندازه که فضای گرداگرد ۱۷ ستون را پر می‌ساخت.^{۶۸۴}

گذشته از دانشجویان رسمی در مدرسه، دانشجویان غیررسمی (مستمع آزاد) و میهمانانی که گاهی به جرگه‌ی شنوندگان می‌پیوستند نیز وجود داشتند. در بیشتر مدرسه‌ها، از سوی دیگر، شماره محدود بود. با گماردن استاد معین در آن مدرسه شمار دانشجویان به گونه‌ای متوسط قطعی بود. در سخن گفتن از مدرسه‌ی ناصریه در «قرافه» مقریزی و سیوطی می‌گویند که صلاح الدین ایوبی «نجم الدین خبوشانی» را به تدریس آنجا با تنی چند دستیار و شماری از دانشجویان برگماشت.^{۶۸۵} متون دیگر شماری آشکار از دانشجویان به دست می‌دهند.

«ابن عبّری» برای نمونه، بازگو می‌کند که «مستنصریه» دارای چهار مدرسه‌ی فقهی جداگانه بود؛ هر کدام برای مکتب فقهی سنی با استادی در رأس آن که به ۷۵ دانشجو درس می‌داد.^{۶۸۶} در مدرسه‌ی «مجدیه‌ی خلیفه» نیز

۶۸۲. سبکی: طبقات الشافعیة الكبرى، ج ۳، ص ۱۷۰.

۶۸۳. همان کتاب، ج ۳، ص ۲۵.

۶۸۴. سیوطی: حسن المحاضرة، ج ۱، ص ۲۱۲.

۶۸۵. الخطط، ج ۲، ص ۴۰۰؛ حسن المحاضرة، ج ۲، ص ۱۵۷.

۶۸۶. ابن عبّری: تاریخ مختصر الدول، ص ۴۲۵.

پایه گذار آن استادی در آنجا گمارد با دو دستیار و ۲۰ دانشجوی ثابت.^{۶۸۷} در پاره‌ای موارد دانشجویان به مدرسه‌ها رومی آوردند تا به درس استادانی نامبردار گوش فرا دهند. در مدرسه‌ی نظامیه‌ی نیشابور، در حدود ۳۰۰ دانشجو حلقه‌ی درس «امام الحرمین» را می‌بافتند.^{۶۸۸} با همه‌ی اینها، هر دانشجویی که به یافتن جایی در یک مدرسه کامیاب نمی‌شد، البته می‌توانست به مسجدی روی آورد که برای هر پوینده‌ی دانش اتاق داشت.

جان و خرد:

مسلمانان سده‌های میانه پیوند نزدیک میان جان و خرد را درک می‌کردند. حتی در پرستش و مراسم عبادت به زیاده‌روی نیفتادن یا انجام ندادن آنچه به ناتوانی نیروهای بدنی آنان می‌انجامد سفارش می‌شدند. مردی در غیر ماه رمضان می‌کوشید روزه‌ای بی‌افطار بگیرد و در روز بارها نماز گزارد. پیامبر (ص) با حدیثی که پایان آن اینست: «تو در برابر حق و چشمانت وظیفه‌ای داری»^{۶۸۹} به او دستور داد که این کار را نکند.

این اصل در نهادهای آموزشی مسلمانان پذیره آمد. «اصفهان» ادعا می‌کند که فکر درست مانند تن نیاز به مدتی نشاط و سرگرمی دارد. او می‌افزاید که تن یا عقل خسته و کوفته نخواهد توانست به خواندن و پژوهش پردازد و بدینگونه هر کوششی برای دانش‌اندوزی در این شرایط با شکست روبه‌رو خواهد شد.^{۶۹۰}

۶۸۷. مقریزی: الخطط، ج ۲، ص ۴۰۰.

۶۸۸. سبکی: طبقات الشافعیة الکبری، ج ۲، ص ۲۵۲. مکتب‌خانه‌ها و آموزشگاه‌های ابتدایی دارای شاگردانی محدود و کم بودند. ابن‌عبدون می‌گوید بایستی مربی شاگردی بسیار نداشته باشد و از این کار جلوگیری کنند زیرا نمی‌توانند چیزی فراخور به آنان بیاموزند. نگاهی کوتاه به این روش - یعنی اجازه‌ی حضور دانشجویان بسیار در دوره‌ی درسهای بالاتر و محدود ساختن شمار دانش‌آموزان در مراحل نخستین - همانست که امروز هم در دانشگاه‌های جهان پیروی می‌شود. تالارهای درس صدها تن دانشجو را پذیراند در حالی که آموزگاران مدرسه‌های ابتدایی اگر شمار شاگردانشان در کلاس از چند ده تن بگذرد گلایه می‌کنند (متن تازی ص ۳۰۶).

۶۸۹. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۴۸۹.

۶۹۰. محاضرات الادباء، ج ۱، ص ۲۸.

یکبار «ابوالقاسم عبدالله بن محمد»، دانشمندی از آفریقا، از مُعْتَبَر بن ابی ازهر» پرسید: «چه احساسی درباره‌ی شاگردانِ مکتب‌خانه‌های خودداری؟» و چون او پاسخ داد: «آنها بازی را خیلی دوست دارند» از ابوالقاسم این نکته را دریافت کرد که «اگر چنین نبودندی می‌بایستی بر آنان طلسم‌ها آویزان شده بودندی.»^{۶۹۱}

در کتاب الارشاد والتعلیم جمله‌ی زیر به چشم می‌خورد: «هرگونه تندرستی و توانایی بدنی نتیجه‌اش پیشرفت فکری خواهد بود و خرد را مانند جان به نیرو و فعالیت نوین ساز و برگ خواهد داد.»^{۶۹۲}

غزالی هم سفارش می‌کرد که بایستی بازی‌های فراخور سامان داده شوند تا پس از کوشایی عقلی و فکری دانش‌آموز در کلاس درس او را در بازیابی و بازسازی یاری رساند. چنین بازسازی برای تازه کردن حافظه و تمدید توانِ شاگرد لازم است تا بدان اندازه که او را از کارش دلزده نخواهد ساخت.^{۶۹۳}

«عَبْدَری» به سختی تقاضای پرداختن به بازی‌ها و ساعت‌های سرگرمی را دارد. او می‌گوید: «اگر شاگردی از بازی بازداشته شود و بی‌فاصله و تنفس به کارش وادارند روحش پژمرده خواهد شد، از درس خواندن زده و بیمار خواهد گردید و زندگی‌اش به تیرگی خواهد گرایید تا آنجا که خواهد کوشید در همه‌ی نوبتهای ممکن از درسهای خود طفره رود.»^{۶۹۴}

تندرستی بهداشتی و بدنی دانشجویان، با همه‌ی اینها، از راه‌های گوناگون مراقبت می‌شد. این وظیفه‌ی معلم بود که دقت کند تا حالت آنان کشیده و راست باشد و به هنگام نوشتن درسها خم و دولا نشوند.^{۶۹۵}

معمولاً عصرهای پنجشنبه و روزهای جمعه تعطیلات هفتگی شاگردان بود. در جشنها و عیدهای گوناگون و هم مدتی دراز در گرمای تابستان به شاگردان تعطیلی داده می‌شد.

ورزشهای بدنی برای پرورش تن در نظر می‌گرفتند. به سفارش و

۶۹۱. المعلم الجديد (مجله‌ی عراقی)، سال نهم، شماره‌های ۴ و ۵، ص ۲۵.

۶۹۲. نگاه کنید به ص ۵۳۹.

۶۹۳. الاحیاء، ج ۳، ص ۵۹.

۶۹۴. المدخل، ج ۳، ص ۳۱۲.

۶۹۵. کتاب الارشاد والتعلیم، ص ۵۴.

راهنمایی خلیفه‌ی دوم «عمر بن خطاب» به کودکان شنا، تیراندازی و اسب‌سواری یاد می‌دادند.^{۶۹۶}
 دویدن نیز یکی از ورزشهای سفارش شده برای دانش‌آموزان مسلمان بود.^{۶۹۷}

اخلاق و وظایف شاگرد:

اخلاق و وظایف دانشجو موضوع بحث رایج در میان بسیاری از کارشناسان مسایل آموزشی است. اینک از بی‌شمار منابع و کتابهایی که به این زمینه پرداخته‌اند چکیده‌هایی می‌آوریم.
 شاگرد باید:

- ۱ - نیک روش و خوش منش باشد، زیرا چنین صفت‌هایی معمولاً پایه‌ی برتری است. «غزالی» و «عبدری» برآنند که شاگردان بد اخلاق هرگز از سر دانشی که احتمالاً به دست آورند سود نخواهند گرفت.^{۶۹۸}
- ۲ - پیوستگی‌های دنیایی خود را به تنگنا کشاند و خانه و زاد و بوم و مردم را رها کند تا آنجا که اطمینان یابد هیچ چیز او را از افزون ساختن دانش و آگاهی‌اش پریشان نخواهد ساخت. غزالی سخن زیر را می‌گوید: «دانش از خود به تو چیزی نخواهد داد مگر تو خود را سراسر به او بخشی.»^{۶۹۹}
- ۳ - به استادش احترام گزارد و همانگونه که بیمار از پزشک فرمان

۶۹۶. تفسیر انکسار، ص ۱۵۰.

۶۹۷. کتاب التمام و التعمیر، ص ۱۵۰. برای شی گونه‌گون بود روحی به حسب و حوس بستری دارد و در حد و حدیقتوب بازی و پاره‌ی کسرت مانده، برای در تفرقه‌ی بازی و حوس و از آن میان روحی بازی هر در - بستنی پند و مداران و مسؤولان آموزشی با آموزشگران خود صحبت کند. و حکم‌گویی آنرا به کودکان و دانش‌آموزان یاد دهند و گهگاهی با آنان بازی کنند تا از فرصت بازی برای پرورش حردم و آموزش شاگردان بهره‌برگیرند. همانگونه که جواب برای آمیختن است پنداری سر برای حسب و حوس و کدر کردن است و دردی پنداری بر کدر است و در کودکان سرسته شده است. بازی در این کودکان شدایی و در حردم پند و پند می‌آفریند و نه زندگیشان کام می‌بخشد. این مسکویه می‌گوید: باید گاهی به کودک اجازه داد تا به بازی‌های حوس پیروزد به حدی که و را حسنگی و درد افزاید بلکه از حسنگی درس بدهد.

تهذیب الاخلاق، ص ۲۰ (متن نازی ص ۳۰۹).

۶۹۸. احیاء، ج ۱، ص ۴۰. والمدخل، ج ۲، ص ۹۸.

۶۹۹. احیاء، ص ۴۱.

می برد، او هم اندرز و راهنمایی او را به گوش جان گیرد.^{۷۰۰} او بایستی حتی احترام استادش را از پدر و مادر بیشتر نگهدارد، اگرچه پدر و مادر او را به این جهان ناپایدار آورده اند، ولی رهنمودهای استادش بر زندگی همیشگی او متمرکز است.^{۷۰۱} در «منهاج المتعلم» جمله ی زیر به چشم می خورد:

«هرکسی سه پدر دارد: یکی آنکه او را تولید کرده است، دیگری آنکه او را پرورانده است و سه دیگر آنکه او را آموزش داده است و این سومی از همه بهتر است.»^{۷۰۲}

۴ — تصور و دیدی کلی داشته باشد از هر شاخه ی سودمند^{۷۰۳} که از آن بایستی رشته ای معین برای تحصیل طولانی خود برگزیند.^{۷۰۴}

۵ — در دانش آموختن این فرموده ی پیامبر را به یاد آورد که: «برای خودبینی و بالیدن دانش میاندوزید، یا برای جلب توجه فرمانروایان»^{۷۰۵} و نه برای هر کار بیهوده ی دیگر جهان.^{۷۰۶}

۶ — بکوشد تا به مرحله ای برسد که با آن سرگرمی و شادابی خود را در دانش بیابد.^{۸۰۷}

۷ — در کارش و با استادش شکبیا باشد و بکوشد تا مهربانی او را به دست آورد.^{۸۰۸}

۸ — به استادش ارج و احترام نهد؛ به هنگام راه رفتن با هم از او پیشی نگیرد؛ و بی اجازت او لب به سخن نگشاید؛ و سه دیگر اینکه هنگامهایی درخور برای راهنمایی جستن از استاد برگزیند نه بی گاه و بی مناسب.^{۷۰۹}

۹ — هرگاه چیزی می نویسد خوش خط بنگارد و میان خطها فاصله

۷۰۰. همان کتاب و همان صفحه.

۷۰۱. همان کتاب، ص ۴۹.

۷۰۲. برگ ۱۲ دستنویس در کتابخانه ی شخصی من. در ایران پدر دوم «پدرین» دانسته شده است «میراج».

۷۰۳. تذکرة السامع، ص ۱۱۳.

۷۰۴. احیاء، ج ۱، ص ۴۲.

۷۰۵. همان کتاب، ص ۴۸، و تذکرة السامع، ص ۱۳.

۷۰۶. زرنوجی: تعلیم المتعلم طریق التعلیم، ص ۷.

۷۰۷. الادب الكبير از ابن مقفع، به نقل از رسالة البلغاء، ص ۸۳.

۷۰۸. زرنوجی: تعلیم المتعلم طریق التعلیم، ص ۱۰، کشف الظنون، ج ۱، ص ۲۹.

۷۰۹. همان کتاب، ص ۱۲، عبدی: ج ۲، ص ۱۲۸.

نگهدارد. ۷۱۰

۱۰ - از فراگرفتن دانش، حتی از لایه های پایین، شانه تھی نکند، زیرا از گوهر گرانبها به این بهانه که آب باز (غواص) فرومایه است چشم نمی پوشند. ۷۱۱

۱۱ - باید سرشار از شور و کوشش باشد. ۷۱۲

۱۲ - در گزینش استادش شتاب نکند، زیرا در گزیدن شخصیت کسی که درس می دهد به همان اندازه بایستی دقت کرد که در گزیدن دانش. چه بسیار استادانی نامبردار که لزوماً به اندازه ی آموزگاران کم نامورتر سودبخش نیستند. ۷۱۳

پیوند شاگرد با شاگرد:

به سخن امام شافعی «دانش، خود، میان دانشوران و درس خواندگان پیوندی است نزدیک.»^{۷۱۴} در مورد شاگردانی که یک استاد دارند «غزالی» می گوید همانگونه که فرزندان یک پدر بایستی یکدیگر را دوست بدارند و با هم همکاری کنند، دانش آموزان یک استاد نیز بایستی چنین کنند.^{۷۱۵}

«حاجی خلیفه» و «زرنوجی» هم شاگرد را «شریک» می خوانند.^{۷۱۶} با این شناخت که به عقیده ی من، از این شرکت سود و بهره ای مشترک برمی خیزد. زرنوجی به شاگرد اندرز می دهد که تنها با کسی سخت کوش، درستکار و نیک منش دوستی اندازد.^{۷۱۷}

سرانجام شاگرد نبایستی اگر دارا یا سرشناس است به خود ببالد و بر

۷۱۰. زرنوجی: نعمة المتعمد، ص ۱۴.

۷۱۱. الأدب الصغير لکرمش بن مفتح از ص ۲۲ رسالة البنفاء.

۷۱۲. کشف الظنون، ج ۱، ص ۲۹.

۷۱۳. من جماعته: تذکرة السامع، صص ۱۵-۱۶.

۷۱۴. الاحیاء، ج ۱، ص ۳۸.

۷۱۵. همدان کتب، ج ۱، ص ۴۹.

۷۱۶. زرنوجی، ص ۱۴، کشف الظنون، ج ۱، ص ۲۹.

۷۱۷. زرنوجی، کشف الظنون، ص ۱۰.

دیگران فخر بفروشد و نبایستی از نفوذی که دارد در تحمیل یا رنجاندن همشاگردانش بهره گیری کند. او باید به همه ی هم درسانش یکسان خوبی کند و نسبت به همه ی دوستانش با ادب باشد. او نبایستی به دمسردی با دیگر شاگردان خو کند، بلکه به وارونه ی آن بایستی با آنان بجوشد و هرکسی را که از سرِ مهر به او یاری می کند سپاس گزارد.^{۷۱۸}

کوشش دانش پژوهان در راه دانش اندوزی:

در ادبیات تازی و پارسی داستانها و سرگذشتهایی بسیار برجا مانده اند که نشانگر کوشش بی دریغ و بی کران دانش پژوهان مسلمان اند در راه دانش اندوزی و جستجوی آگاهی. نمونه هایی چند در اینجا ترسیم خواهیم کرد:

جاحظ در آغاز کتاب الحیوان خود (ج ۱، صص ۳-۱۲) نام همگی کتابهایش را می آورد. یکی از آنها الفرق مابین النبی و المتبئی نام دارد. «ابوبکر اخشاد» با دیدن نام این کتاب کوشید تا نسخه ای از آن به دست آورد، ولی کامیاب نشد؛ آنگاه برای گزاردن حج به مکه رفت و در «عرفات» یک تن جارچی به مزد گرفت تا بانگ برآورد «هرکس ما را به یافتن کتاب الفرق مابین النبی و المتبئی جاحظ راهنمایی کند خدایش بیامرزد!»^{۷۱۹}

۲ - ابن مقفع دانش پژوهان عصر خود را به بردباری هرگونه ناراحتی و حتی سختی در راه دانش اندوزی برمی انگیزد. او می گوید که نسلهای گذشته چنان دلبسته ی دانش آموختن بودند که با نبودن ابزارهای آسان تر، بیشتر، دانش بر روی سنگها و ستونها نوشته می شد تا تضمینی باشد بر نابود نشدن دانش سودمند و کاری.^{۷۲۰} با همه ی اینها، یکبار «یونس بن حبیب» خواندن یکی از شعرهای «ابوالمهلّم» را شنید و چون چیزی برای نوشتن در دست نداشت، بر بازوی خود نگاشت.^{۷۲۱}

۷۱۸. ابن مسکویه: تهذیب الاخلاق، ص ۲۱.

۷۱۹. یاقوت: معجم الادباء، ج ۶، صص ۷۲-۷۳.

۷۲۰. الادب الکبیر: رسائل البلغاء، ص ۴۰.

۷۲۱. احمد امین: ضحی الاسلام، ج ۲، ص ۳۱۸.

۳ - گویند «ابو یوسف»، رئیس قاضیان، می گفت: پسر من از جهان دیده فرو بست، کسی را فرمان دادم تا او را به خاک بسپارد، زیرا نشست درس ابوحنیفه را از ترس اینکه یک روزش از دست برود ترک نگفتم. ۷۲۲

۴ - ابواسحاق کازرونی دلبستگی خود را به پیوستن به مدرسه‌ی «محمد بن اسحاق ابوعلی» بیان می داشت، ولی چون بسیار تهیدست بود پدرش به او می گفت که بایستی سوداگری آموزد تا با آن زیست مایه اندوزد. پسر جوان اندرز پدر پذیرفت، ولی در کنار کار بازرگانی روزانه سپیده دم به حلقه‌های درس می رفت و تا دمیدن خورشید به دانش اندوزی می پرداخت. سرانجام، او دانشمندی نامبردار شد. ۷۲۳

۵ - درآمد روزانه‌ی «ابراهیم زجاج» (۳۱۶ هـ.) یک دینار و نیم بود. او به درس «مُبرَد» می رفت و پرداخت روزانه یک دینار به او را نه تنها در ایام درس که در سراسر زندگی به گردن گرفت. ۷۲۴

۶ - «ابوبکر انباری» (۳۲۷ هـ.) در گذر به سوی خلیفه «الراضی بالله» از بازار برده فروشی گذشت، برده - دختری زیبارو و فریبا او را جذب خود کرد. همینکه ابوبکر پیش خلیفه آمد از آن دختر یاد کرد؛ و خلیفه بی آنکه به او خبر دهد مردی برای خریداری آن دختر فرستاد تا به خانه‌ی ابوبکر درآید. شبانگاه که ابوبکر با پرسشهای نظری در فکرش به خانه بازگشت تا به پژوهش پردازد آن زیبارو را یافت که چشم به راه ابوبکر بود. چون می خواست به بررسی و یافتن موضوع اندیشیده شده دست یازد زیبایی و فکر آن دختر او را به خود سرگرم ساخت و بدینگونه خود را پریشان یافت. ابوبکر خدمتکار خود را فراخواند و از او خواست تا آن دختر را به بازار برده فروشی برد و بفروشد و می گفت: «هیچ چیز نباید فکر مرا به هنگام دانش اندوزی به خود سرگرم سازد.» ۷۲۵

۷ - شیخ «علی بن عیسای ولواجی» سرگذشت زیرین را بازگو می کند: «ابوریحان بیرونی را در بستر مرگ دیدار کردم، از من خواست تا

۷۲۲. ابیسهی: المستطرف فی کل مستطرف، ج ۱، ص ۲۰ (متن نوری، ص ۳۱۴).

723. Die vita Des Sheikh, Abū al-Kāzarūnī, P. 14. edited by Entz Meier, 1949

۷۲۴. یاقوت: معجم الادباء، ج ۱، ص ۴۷.

۷۲۵. یاقوت: معجم الادباء، ج ۷، ص ۷۵.

مسأله‌ای فقهی برایش شرح دهم. با دلسوزی به گرفتاری او پاسخ دادم: اکنون هنگام پرسیدن و طرح این مسأله است؟! او گفت: ای مرد! این موضوع را بدانم و جهان را بدرور بگویم بهتر است تا ندانم و بمیرم؟!»^{۷۲۶}

۸ - «أحمر» یکی از پاسداران کاخ هارون الرشید بود. او به آموختن دلبستگی فراوانی داشت و نمی‌توانست وقت کافی بر سر این کار نهد و در جلسه‌های درس حضور یابد. در این میان «کسائی» بارها به کاخ خلیفه می‌رفت تا در تالارهای ادبی شرکت جوید و این فرصت خوبی برای احمر بود تا تشنگی دانش خود را فرو نشانند. در واقع، او از این فرصت بهره‌ی بسیار می‌برد؛ او می‌توانست کسائی را به هنگام آمدن دیدار کند و در پیاده شدن از اسب یاری دهد و راهی دراز با او تا آستانه‌ی کاخ - که دیگر احمر اجازه‌ی آمدن نداشت - گام بردارد. در پایان نشست ادبی، احمر دوباره کسائی را می‌دید و او را بدرقه می‌کرد و در نشستن بر اسب یاری می‌داد. در میانه‌ی راه، کسائی به پرسشهای احمر، که خود وی از درک آنها ناتوان بود، پاسخ می‌گفت. با همین روش، احمر یکی از دانشمندترین مردان روزگار خود شد^{۷۲۷} و به مقام استادی «امین» فرزند هارون الرشید رسید.^{۷۲۸}

بی‌یاری کسائی بلندپروازی احمر نا کام مانده بود. در واقع، شور و شوق شاگردان در آموختن، همیشه شور و شوقی همانند در استاد می‌آفریند. در اینجا آوردن سرگذشت‌های زیرین بی‌جا نمی‌نماید:

۱ - «بگار بن قُتیبَة» دانشمندی برجسته در دربار «احمد بن طولون» بود. در میانه‌ی کشمکش میان «ابن طولون» و «موفق» ابن طولون از بگار خواست تا پیش از خطبه‌ی نماز جمعه موفق را ناسزا گوید. بگار از این دستور سر پیچید و به دنبال آن زندانی شد. او دو سال در زندان ماند و همان‌جا به درس دادن ادامه داد. او سوراخی بر دیوار کنده بود تا صدایش به شنوندگانی که در پشت زندان گرد آمده بودند برسد.^{۷۲۹}

۷۲۶. همان کتاب، ج ۶، ص ۳۰۹.

۷۲۷. همان کتاب، ج ۵، صص ۱۰۸ و ۱۰۹.

۷۲۸. ابن خلدون: مقلعه، ص ۳۹۹.

۷۲۹. ابن حجر: فتح الاضر، ص ۲۶ (دستویس در مصر)؛ ابن خلکان، ج ۱، ص ۱۲۸.

۲ - «ابوحسن زیات»، دانشمند نامی، در میان شاگردانش نشسته بود که خانمی آمد و از او پرسشی کرد. آن زن پس از دریافت پاسخ خود آنجا را ترک گفت و رفت. کمی پس از آن، ابوحسن به یاد آورد که پاسخش نادرست بوده است؛ بی درنگ از جا پرید و به دنبال آن زن دوید تا به او رسید و پاسخ خویش را درست کرد و همینکه بازگشت و موضوع را به شاگردانش، که شیفته‌ی دانستن آن بودند، گفت آنان آمادگی خود را برای انجام آن کار به جای او نشان دادند. با همه‌ی اینها، زیات پاسخ داد: «برای من این کار بس لذت بخش است، گذشته از آن، این اشتباه من بود و خودم احساس مسؤولیت در تصحیح آن داشتم». ۷۳۰

راهی شدن به جستجوی دانش:

در آغاز این بخش می‌خواهم این دو حدیث پیامبر(ص) را که می‌فرماید: «با آسودگی تن نتوان به دانش رسیدن» ۷۲۰ و «هر که برای دانش به سفر برخیزد به جهاد در راه خدا برخاسته است و اگر راهی این کار باشد و بمیرد شهید از جهان رفته است» ۷۳۲ بیاورم. این پندها و رهنمودها بارها در شعر و نثر بیان می‌شدند تا به یاد دانش‌پژوهان مسلمان اندازند که سفرها و دشواریها در راه دانش‌اندوزی گزیرناپذیر است. شاعری عرب این نکته را در قالب شعری چنین می‌ریزد:

تریدین ادراک المعالی رخیصة؟ ولا بددون الشهد من ابر النحل
 «رسیدن به ولاییها (دانش) به ارزانی می‌خواهی؟

کسی که می‌خواهد غسل بردارد، به ناچار نیش زنبوران را به جان می‌خورد.» ۷۲۳
 «اصفهانی» ادعا می‌کند کسی نمی‌تواند خوب درس بخواند، مگر اینکه

۷۳۰. عبدری: المدخل، صص ۱۰۸-۱۰۹.

۷۳۱. ابوالحاج: الاذیف بالاولیاء، برگ ۸، دستنویس در استانبول.

۷۳۲. منهاج المتعلم، برگ ۱۶ ب (دستنویس).

۷۳۳. ابن حنایة: تذکرة الداع والمکتلم، ص ۲۷.

رختخواب نرم و آسودگی و ناز و ابزار تجملاتی را به فراموشی بسپارد. ۷۲۴ بدینگونه بسیاری از دانش‌پژوهان مسلمان زاد و بوم خویش را ترک گفتند و در پی آموختن به این سو و آن سوزفتند. در روزگاری که مسافرت بسیار دشوار بود و راه‌های هموار و بنگاه‌های مسافری مرتب وجود نداشت آنان یکدله و بی‌تردید به مسافرت‌هایی دوردست می‌رفتند. برای آنان جهان پهناور اسلامی به سان یک کشور می‌نمود و هرگز در هر گوشه‌ای از آن احساس بیگانگی نمی‌کردند.

پیش از پرداختن به بررسی زمانی مسافرت‌ها نقل قول کوتاهی از «ابن خلدون» می‌آورم. او می‌گوید: «مسافرت کردن برای دانش‌اندوزی و دیدار دانشمندان برجسته برای دانش‌پژوهان برنامه‌ای است ضروری و لازم. بی‌گمان هیچ اندیشمند و فرزانه‌ای نیست که چندین رشته از دانش را بتواند فراگیرد یا حتی همگی مسایل یک علم را بداند، پس برای داشتن دانش ژرف و گسترده، یک دانشجو بایستی از سفر کردن و دیدار هرچه بیشتر دانشمندان بنام سود گیرد. گذشته از این، باور بر این است که توانایی دانشجو بستگی و در گرو شماره‌ی استادان او است، و بدینگونه او باید نهایت کوشش خود را به کار بندد تا هرچه بیشتر می‌تواند با بیشترین استادان روزگارش دیدار و برخورد داشته باشد.» ۷۳۵

مسافرت‌های علمی در جهان اسلامی از روزگار نخستین نسل مسلمان آغاز شد. با گشودن سرزمینهای بیگانه، بسیاری از دانشمندان مسلمان راهی مراکز امپراتوری شدند و کانونهای فرهنگی خود را در جاهای تازه به چنگ آمده بنیاد نهادند. بدینسان می‌بینیم که:

عبدالله عمر	در مدینه تدریس می‌کرد
عبدالله بن عباس	در مکه تدریس می‌کرد
معاذ بن جبل	در یمن تدریس می‌کرد
ابوموسی اشعری	در بصره تدریس می‌کرد

۷۳۴. محاضرات الادباء، ج ۱ ص ۲۸. «شعبی» می‌گفت: اگر مردی برای شنیدن واژه‌ای پندآموز از دوردست شام تا دوردست مسافرت کند راهی شدن او را ببوده نمی‌بینم. ابوالدرداء می‌گفت: اگر در فهم آیه‌ای از کتاب خدا برایم دشواری پیش آید و گشودن آن جز به رفتن به سوی مردی که در نوک درخت کثیرا نشسته است دست ندهد، بی‌درنگ پیش او خواهم رفت (متن تازی، ص ۳۱۷).

۷۳۵. مقلعه، صص ۳۹۹-۴۰۰، و هم نگاه کنید به کشف الظنون، ج ۱، ص ۲۷.

عبدالله مسعود در کوفه تدریس می کرد

عبدالله بن عمرو عاص در مصر تدریس می کرد

عبدالله بن صامت در سوره تدریس می کرد

البته هر کدام از این یاران پیامبر (ص) شیوه و شخصیتی ویژه خود داشتند. گذشته از آن، برخی احادیث بودند که تنها تنی چند از یاران پیامبر آگاهی دست اول از آنها داشتند. مسلمانان سراپا شیفته‌ی گردآوری احادیث پیامبر بودند و تنها راه شرعی گوش دادن به صحابه‌ای بود که آن حدیث را از پیامبر شنیده بود، از اینجا بود که مسافرت آغاز شد.

نسل بعدی دانشمندانی بی شمار با توانمندیهایی گوناگون به جامعه تحویل داد. گرایشها و اندیشه‌های آنان فراوان جدا می نمود— حقیقتی که تفاوتی چند در کانونهای آموزشی پدید آورد. نگاهی به نامهای دانشمندان، که در زیر می نگاریم، گرایش و رشته‌ی دلبسته‌ی آنان را به خواننده نشان خواهد داد:

در مدینه	سعید بن مسیب
در قباء	ربیعۃ الرأی
در مکه	عطاء بن رباح
در خراسان	عطاء بن عبدالله خراسانی
در بصره	حسن بصری
در کوفه	نخعی
در سوره	مکحول
در یمامه	یحیی بن کثیر
در یمن	طاووس
در مصر ۷۳۶	یزید بن ابی حبیب

در چنین شرایطی دانش پژوهان مسلمان به گردآوری احادیث و پیوستن به دانشمندان گوناگون دلگرم بودند. دانشجویان زبان، فلسفه و پزشکی نیز به مسافرتها علمی دست می یازیدند تا به دانش خویش بیفزایند. پرفسور «نیکلسن Nicholson» می گوید: «به طور کلی پژوهشگران و دانش اندوزان راهی سه

قاره می شدند و مانند زنبور عسل سرشار از عسل ناب به بوم و بر خود بازمی گشتند تا گرانبها اندوخته‌هایی را که آنان برای انبوه شاگردان تشنه‌ی دانش اندوخته بودند برسانند، و با کوششی بی دریغ آثاری دانشنامه‌وار گرد آورند. کتابهایی که در گسترده‌ترین مفهوم واژه سرچشمه‌های آغازین در علوم نوین اند و دانش کنونی بیش از آنچه معمولاً گمان می رفت از آنها تراویده است.»^{۷۳۷}

نمونه‌هایی چند این کوشش ستایش انگیز را به تصویر خواهند کشید:

«جابر بن عبدالله انصاری» از مردم مدینه شنید که یکی از شهروندان مصر به نام «عبدالله جهنی» حدیثی از پیامبر (ص) شنیده است. پس شتری خرید و به مصر رفت تا آن حدیث را از او بشنود.^{۷۳۸}

در حالی که «جابر» توان خرید شتری برای مسافرت خود داشت. گویند فرزند «خطیب تبریزی» نمی توانست ابزار سواری بخرد یا حتی کرایه کند تا از تبریز به معره برود و نسخه‌ی «کتاب التهذیب» در زبان تازی از «ابومنصور ازهری» را در پیش ابوالعلاء معری بازبینی کند. با همه‌ی اینها، این ناتوانی مالی او را دلسرد نکرد و او را از گرد راه باز نداشتند. او کتاب چند جلدی یاد شده را در کوله باری گذاشت و بر پشت آویخت و پیاده به راه افتاد. کوله بار چندان سنگین بود و راه چندان دراز که چون به معره رسید کتابها از عرق میچاله شده بودند.^{۷۳۹} این شتر از اوست:

فمن يسأم من الأسفار يوماً فأنى قد سئمت من المقام
اگر کسی روزی از راهی شدن‌ها خسته می شود

من از ایستادن خسته و مانده شده‌ام.^{۷۴۰}

«یحیی بن یحیی لیشی» (م: ۲۳۴ هـ) در «گرد و باد» ی اسپانیا بود. پس از پیوستن به درس فرزندانگان غربی [سرزمینهای غرب اسلامی] در ۲۸ سالگی به مشرق رفت و به درس «امام مالک» در مدینه و «سفیان بن عیینه» در مکه پیوست و از «ثیب سعد»، «عبدالله وهب» و «عبدالرحمن بن قاسم» در مصر

737. A Literary History of the Arabs, P. 281

۷۳۸. سیوطی: حسن المحاضرة، ج ۱، ص ۸۸؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۱؛ جامع بیان العلم، ج ۱، ص ۹۴.

۷۳۹. ابن خلکان، ج ۲، ص ۳۴۶؛ یاقوت: ارشاد، ج ۱، ص ۲۸۶.

۷۴۰. متن تازی ص ۳۲۱.

حدیث شنید و سپس به اندلس بازگشت. ۷۴۱
 بخاری (۲۶۵ هـ.) یک جهانگرد و گردآورنده‌ی نامبردار احادیث بود.
 مسافرت‌های گسترده‌ی او خراسان، جبل الطارق، حجاز، سوریه و مصر را دربر
 می‌گرفت. او از شهرهای مرو، نیشابور، ری، بغداد، بصره، کوفه، مکه، مدینه،
 دمشق، قیساویه، عسقلان و حمص در جستجوی حدیث دیدار کرد که ۱۶ سال به
 درازا کشید. ۷۴۲

«سهل بن عبدالله ثثری» در پی یافتن پاسخی به یک پرسش در ۱۳
 سالگی شهر و مردم خود را ترک گفت. او نخست به بصره رفت ولی در یافتن
 پاسخی خشنودکننده کامیاب نشد، آنگاه به آبادان گام نهاد، و در آنجا بود که
 حمزه بن ابی عبدالله پیروزمندانه به پرسش او پاسخ گفت: دانش‌آموز نوجوان تا
 بدان اندازه زیر تأثیر قرار گرفت که روزگاری دراز در آن شهر ماند و از دانش
 گسترده‌ی استادش بهره‌ها گرفت. ۷۴۳

گویند «حنین بن اسحاق»، دانشجوی پزشکی، گفته است: «من چندین
 مسافرت به جاهای گوناگون کرده تا به دوردست‌ترین شهرهای امپراطوری بیزانس
 رسیدم؛ هدف من گردآوری کتابهای پزشکی برای ترجمه بود و افزودن دانش
 خود». ۷۴۴

دانشجویان زبان‌شناسی، چنانکه پیشتر گفته آمد، ۷۴۵ راهی بیابان
 (بادیه) می‌شدند تا زبان ناب را مستقیماً از عربهای سره دریافت کنند. حتی
 اینان در بیابانهای خشک و سوزان شیفتگی و دل‌بستگی سترگ خود را نشان
 می‌دادند. «ابوالعباس»، پسرعموی «اصمعی» در بادیه دلتنگ وطن شد و آهنگ
 زادگاه خویش کرد ولی به یکنفر بیابان‌نشین که ازو شعری شنید برخوردار. پس از
 شنیدن شعر چنان تادمان شد که سوگند خورد همه چیز را دربارهی بوم و بر و
 خاندان خود فراموش کند. ۷۴۶

۷۴۱. ابن خلیکان، ج ۲، صص ۳۲۰-۳۲۱.

۷۴۲. همان‌کتاب، ج ۲، صص ۶۱۹.

۷۴۳. غزالی: احوال، ج ۳، ص ۵۹.

۷۴۴. از شهرهای عراق، سوریه و مصر هم دیدن کرد. ابن ابی اصیبعه: عوالم‌الانبياء، ج ۱، ص ۱۸۷.

۷۴۵. قفطی: تاریخ‌الحکماء، ص ۱۷۳.

۷۴۶. نگاه کنید به فصل نخست، بند ج.

«بیرونی»، از مردم خوارزم، که در روزگار محمود و مسعود غزنوی پرورش یافت راهی هند شد و در میان هندوان زیست و زبان، علم، فلسفه، ادبیات، آداب و رسوم، شرایط جغرافیایی و طبیعی کشورشان را مطالعه و بررسی کرد و دیدگاه‌های خود را در قالب اثری رنگارنگ از نقل قولهای «همیر»، «افلاطون» و نویسندگان و فیلسوفان یونانی ریخت.^{۷۴۷}

با همه‌ی اینها، مسافرت‌های علمی از سده‌ی چهارم هجری اهمیت خود را از دست دادند، چراکه کار نوشتن احادیث و روا بودن تکیه‌ی دانشجویان در پژوهش و مطالعه‌ی آنان به گردآمده‌های نگاشته شده بی دیدار و گفتار با حدیث‌دانان از راهی شدن به این سو و آن سوبه اندازه‌ای فراوان کاست.^{۷۴۸}

در نیمه‌ی سده‌ی پنجم هجری مدرسه‌ها گسترش یافتند و دانشمندترین مردان آن روز برای تدریس به آنجا فراخوانده شدند، و بدینسان مسافرت در راستای مدرسه‌هایی قرار گرفت که خوب مجهز بودند و استادانی بسنده و کارآمد داشتند. از اینرو «محمد بن اسحاق بن منده» (م: ۳۵۵ هـ.) واپسین راهی‌شنودگان نام گرفت.^{۷۴۹} او به چنان مسافرت‌هایی دراز پرداخت که پای درس ۱۷۰۰ استاد نشست و در بازگشت به میهن ۴۰ شتر بار کتاب داشت.^{۷۵۰}

به مسافرتی دیگر نیز بایستی اشاره کرد. این تنها دانشجویان نبودند که به دنبال استادان روان می شدند، بلکه دانشمندان برای گردآوری دیدگاه‌هایشان در رشته‌ای که کار می کردند می کوشیدند. آنان گرایش‌هایی گوناگون داشتند مانند دین، جامعه‌شناسی، تعلیم و تربیت، جغرافی و نقشه‌برداری. آنان آثار ارزنده‌ای پدید آوردند که بسیاری از پژوهش‌های نوین بر پایه‌ی آنها استوار است. یعقوبی، استخری، مقدسی، ابن حوقل، ناصر خسرو، ابن جبیر، یاقوت و ابن بطوطه مشتی از

۷۴۶. احمد امین: ضحی الاسلام، ج ۲، ص ۳۱۸. مطلع آن شعر این است:

لقد طال يا سورا منك المواعيد ودون الجذ المأمون منك الموعود

747. Sayid Amir Ali, A Short History of the Saracens, P.463.

۷۴۸. خطیب بغدادی: نقد العلم، ص ۱۰۱.

۷۴۹. این سخن را بی چون و چرا نمی توان پذیرفت زیرا ما می دانیم که بسیاری از دانشمندان سفرهایی درازمدت پس از آن تاریخ داشته اند. «علی بن عساکر» (م: ۵۷۱ هـ.)، برای نمونه، برای یادگیری حدیث ناگزیر از دیدار عراق، مکه، مدینه، کوفه، اصفهان، یهودیه، مرو، شهم، نیشابور، هرات، سرخس، ایبورد، توس، بسطام، ری و زنجان بود (یاقوت: معجم الادباء، ج ۵، ص ۱۴۰).

۷۵۰. زرقانی: شرح بر مواهب اللدنیة نگارش قسطلانی، ج ۱، ص ۲۳۰.

این خرواراند.

امکانات و کمک هزینه‌ی تحصیلی درخوری به جهانگردان و راهی‌شوندگان مسلمان پرداخت می‌شد. کتاب بزرگ «ابن بطوطه» دربر گیرنده‌ی نمونه‌هایی است بی‌شمار از چنین یارمندیها. اجازه بفرمایید گزیده‌ی صفحاتی چند از سفرنامه‌ی «ابن بطوطه» را بخوانیم شاید این نکته را به تصویر کشد.

او می‌گوید: «چون به «اقصرا» رسیدیم، شهری از شهرهای زیر فرمانروایی عراق، باامیرشریف حسین روبه‌رو شدیم که صمیمانه از ما پذیرایی کرد و مهمان‌نوازی او بیرون از توصیف بود. ۷۵۱ در شهر «سیواس»، شهری عراقی، نیز دعوت «آخی جلی» را پذیرفتیم تا میهمان او باشیم. بسیاری مردم دیگر می‌آمدند تا میزبانی ما کنند ولی همینکه می‌فهمیدند در روزهای ماندن، میهمان آخی جلی شده بودیم دلسرد و غمین می‌شدند، در حالی که میزبان ما از اینکه با او بیم شادمان بود. ۷۵۲

امیر این استان به ما یک اسب، پوشاک و پول هدیه داد. گذشته از این، او به فرمانداران خود در جاهای گوناگون نوشت تا به ما خوش آمد گویند و همگی نیازمندیهای ما را فراهم بینند. ۷۵۳ در شهو «ارزروم» میزبان ما شیخی بود که بیش از ۱۳۰ سال عمر داشت، ولی او خود به هنگام غذا خوردن از ما پذیرایی می‌کرد. روز دوم خواستیم که حرکت کنیم اما این مرد کهن سال نگذاشت و با پافشاری اعلام داشت که کوتاه‌ترین مدت برای مهمان‌داری سه روز است. ۷۵۴ چون به شهر «برکی» رسیدیم از نخستین بومی شهر خواستیم تا ما را به سرای میزبانمان راهنمایی کند. آن مرد وانمود کرد که ما را به همانجا می‌برد، ولی به جای آن به خانه‌ی خودش برد و با روی باز و دست بازتر از ما پذیرایی کرد. روز دوم ما را به سرای میزبانمان ره نمود. ۷۵۵

این بخش را با آوردن گزیده‌ای فشرده از اندرز بزرگ «ابوحنیفه» به

۷۵۱. تحفة النظائر، ج ۲، ۲۸۶.

۷۵۲. همان کتاب، ج ۲، ص ۲۹۰.

۷۵۳. همان کتاب، ص ۲۹۲.

۷۵۴. تحفة النظائر، ج ۲، ص ۲۹۵.

۷۵۵. همان کتاب.

«یوسف سمتی» فرومی بندیم. دومی، هنگامی که از او خواستند تا پس از پایان رساندن درس ابوحنیفه به زادگاهش بصره بازگردد، برای بدرود نزد استادش رفت. استاد او را نگهداشت و گفت: بپا که در رفتن شتاب نکنی، زیرا در وقت مناسبی ترا فراخواهم خواند تا راه و روشی برایت شرح دهم که با آن دانش خود را آذین خویش قرار دهی و نه آسیب؛ و اینکه چگونه، با دانشمند بودن، دوستی مردم جامعه را به دست آوری و نه دشمنی و ستیز آزان را.» آنگاه «سمتی» در بازگشت درنگ کرد تا آنکه ابوحنیفه ترتیب دیداری با او داد. استاد در این دیدار با چنین پندی به گفتار نشست:

«گیریم که توبه بصره درخواهی آمد با این فکر غرورانگیز که بالا تر از سطح مردم قرار داری، و در هر مسأله‌ای جدال آفرین همیشه از دیگران چشم‌خواهی داشت تا دیدگاه‌های ترا بپذیرند.» سمتی گفت: «آری! چنین خواهم کرد.» ابوحنیفه گفت: «چون به بصره درآیی مردم ترا صمیمانه خوش آمد خواهند گفت و گروه گروه به دیدار تو خواهند آمد، پس با هر کدام برابر وضع و پایگاهش رفتار کن، مردم شریف را گرامی دار و به دانشمندان احترام گزار، با کهن سالان مهربان باش و با احترام و با جوانان دمگرم و خوش‌برخورد، با توده درآمیز و با نیک مردم طرح دوستی افکن و مأموران دولتی و صاحب‌مقام را فراموش مکن. مانند تهیدستی که چشم به راه محبت و احترام نیست بزرگ منش باش. به بازدید کسانی که از تو دیدن کرده‌اند برو، از هر محبتی که می‌بینی سپاسگزاری کن و از لغزشها چشم‌پوش. پیوسته با دوستان در تماس باش، از بیمار عیادت کن، در شادی شاد باش و در اندوه غم‌باش بگو. به دانش توجه کن، به تو سفارش می‌کنم که فراتر از فهم و برداشت افراد سخن‌نگویی یا با تندى و درشتی با دیدهای دیگران به مخالفت برنخیزی، و در صورت اختلاف، اگر از تو پرسیدند دیدگاه‌های خود را بیان دار و در بهره رساندن چاره‌اندیشی و آینده‌نگری کن.» ۷۵۶

آموزش زنان * :

شمار بسیاری از کتابها و آثاری که برای آموزش زنان در سده های میانه خوانده ام مرا به این دستاورد رساندند که زنان آن روز در خاورزمین، درست مانند باخترزمین، از فرصتهای آموزشی کمتری نسبت به مردان برخوردار بودند. پیش از گام نهادن به بررسی آموزش زنان در جهان اسلام می خواهم جمله هایی چند بازنویس کنم تا اندازه ی فکری زنان را در جهان مسیحیت همان روزگار بنگارد.

در سراسر سده های میانه، به گفته ی «ویت کنودسن Wieth-Knudsen»، زنان اروپایی برابر «نگرش کلیسای کاتولیک به عنوان موجودی دست دوم» دارای اهمیت چندانی نبودند. «ویت کنودسن» می افزاید: سده های میانه بسیار می پایید که هیچگونه اعتباری و توانی، جز آنچه در چهارچوب و هوای تنگ و تاریک خانه داری زن بود، به او ندهد.»^{۷۵۷}

ما همین دید رادر که دانشنامه ی آموزش و پرورش گسترده تر می بینیم: «فرانچسکو دا باربرینو Francesoda Barberino» به یک دختر اشرافی اجازه می دهد تا خواندن و نوشتن بیاموزد، چرا که شاید بتواند هنگامی که بزرگ می شود کار املاک و داری های خودش را اداره کند؛ البته این اجازه دختران بزرگ زاده ی درباری و زمین داران، قاضیان، پزشکان و دیگر اشراف را

ه تنگ من اینست که این بخش را در چهارچوب آموزش زنان مسلمان محدود کنیم. پس از سحنی از زنان تازی پس از اسلام و دیگر مدیل زنان مسلمان، به جز مسأله ی آموزش، به میان نخواهم آورد. کتابهای زیر، برای پژوهشگر، جای نهمی آنچه را نگفته ایم، پر خواهند ساخت:

- الف — The Arab woman نگارش M. E. L. Muzannam, London: London Printers Limited, 1937
ب — Women in Ayyām al-Arab نگارش Ilse Lichtenstadter, The Royal Arabic Society, 1935
پ — Marriage in Early Islam نگارش Gertrude H. Stelm, The Royal Arabic Society, 1939.
ت — The Real Status of women in Islam

مقاله ای نشر یافته در مجله ی The Nineteenth Century, 1891. سید مرتضیٰ، ص ۸۸۸.

- ج — Feminism نگارش K. A. Wieth — Knudsen. ترجمه رشید زکی به فقه ترجمه از دانشماریکی و Arthur G. Chater, P. 209.
۷۵۷. کتاب ویت کنودسن یاد شده در بند ج، ص ۲۰۹.

در بر می گرفت. او دیرگاهی در این آهنگ دودل بود و سرانجام بر آن شد که بهتر است زنان خواندن و نوشتن یاد نگیرند و در باره ی دختران بازرگانان و پیشه وران هرگونه آموزشی را ممنوع اعلام می دارد.^{۷۵۸}

«جان لنگدن دیویس» در کتاب تاریخ کوتاهی از زنان خود تصویر همانندی از زنان لایه ی بالای آن روزگار به دست می دهد. او می پرسد: «بانوی اسواران (شوالیه) چگونه در کاخ خود می زیست؟ نخست او در بسیاری موردها از مقدمات یک آموزش برخوردار بود. چه بسا ساعتها مانند یک کودک با آموزگاری سر می کرد یا در گونه ای مدرسه ی غیرسمی که دوستاناران می آمدند به او خواندن می آموختند. اینان به آن اندازه به آموختن دست می یافتند که می توانستند داستانهای کوتاه و بلند، که از دوره گردان و کولیان می خریدند، بخوانند آنهم ترانه گونه و آنگاه آنها را به کسانی که خواهان بودند دست به دست می فروختند.^{۷۵۹} با اطمینان توان گفت که زنان لایه های پایین تر به همین اندازه از آموزش هم دسترسی نداشتند. «آ. ایبرام A-Abram» شرایط را در انگلستان پس از سده های میانه به خوبی فشرده می کند و می نگارد: «اهمیت و توجه کمتری به آموزش زنان داده می شد تا مردان و زنان به سطح دانش بسیار پایین تری دست می یافتند.» «لاتور— لندری» نجیب زاده، که در این زمینه صاحب نظری سترگ به شمار است، آرزو داشت تا دخترانش خواندن بتوانند و می اندیشید که «خانمها بایستی به مدرسه بروند تا از کتاب مقدس فضایل آموزند. گذشته از این، آنان به کارهای خانه بهتر خواهند پرداخت و با کارهای اهریمنی به پیکار خواهند برخاست و راه و روشی درست خواهند داشت.» با همه ی اینها، چنین پیدا است که او آموزش فکری و فرهنگی بیشتر و بالاتری برای زنان نخواست است. مردان در میراث خود هرگز موقوفه ای و هزینه ای برای آموزش و تحصیل دختران به جا نمی گذاشته، ولی به جای آن هزینه هایی برای ازدواج آنان در نظر گرفته می شد که به آنان می پرداختند. شاید بسیاری از پدر و مادران به این دلخوش بودند که دخترانشان بتوانند آموزش ابتدایی کمی بیاموزند و دانش عملی بسنده ای از مسایل خانه داری که شایسته خانه دار شدن است بدانند.^{۷۶۰}

758. The Encyclopedia of Education, vol. 5, P. 1790.

759. John Langdon Davies, A Short History of women P. 299.

760. A. Abram, English and Manners in the Later English Ages, P. 218

این است دختر اروپایی آنگونه که دانشمندان اروپایی توصیفش کرده‌اند. دختر اروپایی را رها می‌کنیم و به سوی زن مسلمان باز می‌آییم. من با آن دسته از نویسندگانی که می‌گویند آموزش در میان زنان پابه‌پا و به اندازه‌ی مردان گسترش داشت هماهنگ نیستم. بی‌تردید، زنانی چند از امکانات آموزشی و تحصیلی بهره‌ور بودند، ولی، تا آنجا که می‌دانم، برگه‌ای نداریم که گسترش آموزش را در میان زنان نشان دهد. و بی‌گمان، اندازه‌ی زنان باسواد و درس‌خوانده نسبت به بی‌سوادان بسی کمتر از شماره‌ی مردان بود. شاید کسی پرسد دلیل چه بود، با این دید که دین اسلام جنس را سداً راه دانش‌اندوزی نمی‌داند؟ به عقیده‌ی من، دلیل آن در دستوریهایی نهفته است که معمولاً بر سر راه جوینده‌ی دانش سبز می‌شوند. سفرهای علمی، و بارها مسافرت‌های خیلی طولانی، تقریباً برای درس خواندن گزیرناپذیر می‌نمودند و دانشجویان ناچار از به دوش کشیدن گونه‌گون سختی‌ها بودند. زن تازی آماده‌ی کشیدن چنان بار سختی نبود زیرا در جامعه کاری مقدس داشت - پیشه‌ای که شاعری تازی آنرا در قالب شعر ریخته است:

کَتِيبُ الْقِتَالِ وَالْقِتَالِ عَيْنَا

وَعَلَى الْغَايِذَاتِ جِرَالِذِيُولِ

بر ما است که پیکار کنیم در راه وطن - دامن‌کشی و نازخرامی ز زنان شایسته ست.

پس در شماره، با سنجش با مردان مسلمان، واپس بودند. با همه‌ی اینها، به شمار شایان توجهی از زنان فرصت و امکان داده می‌شد تا در هر رشته‌ای از فرهنگ آن روز شرکت جویند. با آغاز از نخستین روزهای اسلام، به بیان «بلاذری» اشارت می‌کنیم. او می‌گوید: «در آغاز اسلام، پنج بانوی عرب خواندن و نوشتن می‌دانستند. او نام «حَفْصَةُ»، دختر عمر، «اُمّ کلثوم»، دختر عقیبه، «عائشه»، دختر سعد، «کریمه»، دختر مقداد و بالاتر از همه «شَفَاء» دختر عبدالله عَدَوِيَّة را می‌نگارد. شَفَاء به حفصه درس می‌داد و پیامبر (ص) از او خواست تا به حفصه پس از زناشویی با پیامبر همچنان درس بدهد. دو همسر دیگر پیامبر (ص) به نامهای «عائشه» و «ام سلمه» تنها خواندن می‌دانستند و نه نوشتن.

آموزش خصوصی شفاء به حفصه الگو و نمونه‌ای بود برای آموختن به دختران. من مدرکی نیافتم تا نشان دهد که دختر به مکتب می‌رفت یا زنان در کنار مردان درس می‌خواندند. گویند دسته‌ای از زنان با پیامبر (ص) دیدار کردند و از او خواستند تا یک روز در هفته را برای آموزش به خانمها و یثگی دهد. پیامبر (ص) چنین کرد و مرتب آنان را برای آموختن و دلگرم ساختن دیدار می‌کرد. برخی از نویسندگان در این باره به نادرستی افتاده‌اند. «خلیل طوطح» در کتاب التریبه والتعلیم عندالعرب خود ص ۶۹ سه بازگویی را به الاغانی پیوند می‌دهد^{۷۶۲} تا ثابت کند که دختران با پسران در یک مکتب درس

۷۶۲. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۴۵۸.

۵. نام مرجعی که می‌آورد برای نخستین و دومین الاغانی ج ۱، ص ۴۹ است و برای سومی جلد ۲۱، ص ۴۸ - نام فصل کتاب طوطح «البنیت والمکتب» است. اگر به الاغانی مراجعه کنیم می‌بینیم که نخستین متن بازنویسی دکتر اهوایی اینست: در کوفه مردی بود «علی بن آدم» نام که عاشق کنیزیکی از مردم شهر خود (کوفه) بود. آن کنیز دختر بچه بود و به مکتب می‌رفت؛ علی به نزد مرتبی می‌آمد و پیش او می‌نشست و به دخترک نگاه می‌کرد. آن دختر بزرگ شد و مهترش او را به یکی از هاشمیان فروخت و علی بن آدم در اندوه او جان سپرد (الاغانی، ج ۱۴، ص ۴۹، چاپ ساسی). دومین متن را می‌خوانیم:

«قطرانی» خنیاگر از محمد بن حسن به من خبر داد او که می‌گفت: خلیل معلّم «خلیلان» نام داشت و کودکان را تربیت می‌کرد و به کنیزکان در یکجا موسیقی می‌آموخت. کسی که پیش او بود به من گفت: روزی نزد او بوده، به سوی پسر بچه‌ای در رفت و آمد بود که این فرمایش خداوند بزرگ را پیش آموزگار (خلیل) می‌خواند «و از مردم هر کس سخن بی‌هوده خریداری کند از راه خدا ندانسته گمراه می‌افتد.» آنگاه دختر بچه‌ای که به سویش در رفت و آمد بود می‌نگریست و می‌سرود:

اعند هذا القرب بنی ان قریب من جانی

(همان کتاب، ج ۲۱، ص ۴۸، چاپ مصر) هنگامی که به این دو متن می‌نگرم بر دکتر طوطح نمی‌توانم هماهنگ شوم زیرا در روزگاران نخست اسلام دختر آزاد بهره‌ی چشمگیری از آموختن برمی‌گرفت و نه بنده یا برده. این دو بازگویی به بردگان وابسته است و نه آزادگان و نمی‌توان آنرا به همگان سرایت دهیم و بگوییم که دختران با پسران در یک مکتب درس می‌خواندند و چه بسا آمیختگی دو جنس برای بردگان ناخوشایند به‌شمار نمی‌آمد ولی برای آزاد زنان و آزاد مردان ناپسند می‌نمود. منظور از آموزش کنیزکان به آن اندازه تحصیل نبود که برای خواندن خود پولی بپردازند. چنانکه در بازگویی نخست می‌بینیم، یا موسیقی در دومین بازگویی دوم خیلی از موضوع دور می‌نماید، زیرا موسیقی پیشه‌ای دیگر است که آن آموزگار اتفاقی آنرا می‌دانسته است و به چنین کار عجیبی می‌پرداخته است. بن روزها برخی از آموزگاران در مکتبهای مصر سفلی پاره‌ای کاردستی‌های آسان را به کودکان می‌آموزد و بر بچه‌های آن مکتب نظارت می‌کنند. در حقیقت این دختر بچه به مکتب پیوستگی نداشت (متن تازی، صص ۳۳۱-۳۳۲).

در ایران پسر بچه‌گان و دختر بچه‌گان پایه‌بای هم و در کنار یکدیگر به مکتب می‌رفتند و درس می‌خواندند و اکنون هم در جاهایی که مکتب هست چنین می‌کنند. گهگاه مکتب‌خانه‌هایی ویژه‌ی پسران و دختران هم داشته‌ایم. و مکتب‌دار می‌توانست زن باشد یا مرد. به زن مکتب‌دار «آتو» می‌گفتند که به ویژه این اصطلاح به زنانی که روضه‌خوانی یا نوحه‌سرایی می‌کردند نیز گفته می‌شود و به مرد مکتب‌دار «ملا». ترکیب «ملا-باجی» نیز به زن مکتب‌دار گفته می‌شد.

می خواندند، ولی این سه بازگویی بدینگونه در این کتاب بدانگونه نمی نمایند. «اهوانی»، در پرداختن به این موضوع، بیانی دوگانه دارد. او نخست می گوید که دختران در مکتب درس می خواندند،^{۷۶۳} ولی فراتر که می رود از دیدگاه خود دیده می پوشد و می نگارد: رسم و آیین برای دختران این بود که درون خانه به آموختن نشینند.»^{۷۶۴}

من بر آنم که دختر مسلمان سده ی میانه خصوصی درس می خواند. این دید را در دیباچه ی ادب المعلمین ابن سحنون می خوانیم: «بارها پدر به دختران خود در خانه درس می دهد چنانکه «ابن مسکین» (م: ۲۷۸ هـ.) عادت در نشستن به تدریس شاگردان تا نماز عصر داشت و آنگاه دو دختر و دختران برادر و نوه هایش را فرامی خواند و به آنان قرآن و دانش دیگر می آموخت.»^{۷۶۵}

«اعشی»، شاعر نامی، به دخترش درس می داد تا اینکه زنی دانش آموخته شد و چنان ذوقی یافت که شعرهای تازه سروده ی پدر را به نقد و خرده گیری می نشست.^{۷۶۶}

گاهی مربیان و آموزگاران خصوصی برای آموزش وابستگان و خویشاوندان همسر امیران و دارامردان گمارده می شدند.^{۷۶۷}

«اسد بن فرات» به دخترش «اسماء» و «امام سحنون» به فرزندش «خدیجه» درس می دادند.

با همه ی اینها، همراه با آموزش خصوصی، شمار تئاریان توجهی از زنان به انجام پژوهشهایی درخور نگرش به و یژه در فقه دست یازیدند.

عایشه، همسر پیامبر (ص)، به ستایش زنان انصار زبان می گشود که سره راه مهارت یافتن آنان را در دین نمی بندد.^{۷۶۸}

استدلال نویسنده و تأکیدش بر این پایه که تنها دختر بچگان برده (کسی) با پسران در یک مکتب درس می خواندند و این کار برای بردگان ناخوشایند به شمار نمی آمد بی پایه می نماید، زیرا به مکتب رفتن کاری فرودمایه و ناپسند نبوده است که آزاد دختران از آن گریزان باشند و به آن به دیده ی تنگ و زشتی نگریسته شود، آنهم با همگانی ساختن و تأکید اسلام بر تودگی کردن کانونهای آموزشی! «مترجم»

۷۶۳. الدكتور محمد فؤاد الالهوانی: التعليم عند القابسی، ص ۸۷.

۷۶۴. همان کتاب، ص ۱۶۳.

۷۶۵. همان کتاب، ص ۲۲.

۷۶۶. الاغانی، ج ۱۵، ص ۱۰۶.

۷۶۸. بخاری، ج ۱، ص ۴۶.

۷۶۷. ادب المعلمین، ص ۲۳.

زن مسلمان تنها آموزش اسلامی به دست نمی آورد بلکه اخلاق و شخصیت اسلامی هم فرامی گرفت. در این پیوند نمی توانم از آوردن داستانی زبانزد، که نشانگر درجه و اندازه‌ای است که یک بانوی مسلمان بدان رسیده است، چشم‌پوشی کنم:

در سال ۷۳ هـ. سپاهیان «حجاج بن یوسف» لشکر «عبدالله زبیر» را که دعوی خلافت می کرد درهم شکست. بسیاری از پیروان عبدالله و از آن میان گروهی انبوه از هم‌قبیله‌ای‌های او به محاصره درآمدند. عبدالله زبیر نومیدانه سوی مادرش اسماء، دختر ابوبکر، رفت که هم‌گویی زیرین چهره بست:

عبدالله: مادرم! هوادارانم مرا رها کردند. تنی چند شکست خورده که هنوز دارم هر لحظه بیم آن می رود که از یاری کردنم بازایستند. در این میان دشمن من آماده‌ی پذیرفتن شرطهای من است برای تسلیم. مرا از سر مهر راهنمایی کن!

اسماء: آه! فرزندم! تو خود بهتر از من بدانی اگر پنداری که حق با تست و توبرای حق پیکار می کنی، تا مرگ به جنگ برخیز! اگر چیزهایی اینجهانی می خواهی، پس تو بنده‌ای زشتکار و بدمنشی که برای هدفی ناچیز و پوچ خود و هواداران خویش را به نابودی می کشانی. اگر بر حقی، ناتوانی یارانت نباید ترا از راه بیاندازد که از آزادگان چنین کاری نشاید. فراموش مکن که دوستان تو به همان علت جان دادند که تا واپسین دم زندگی بایستی از آن دفاع کنی، یا کشته شوی و یا کامیاب. و هم به یاد داشته باش که تو همیشگی و نامردنی نیستی. یک ضربه‌ی شمشیر در بزرگی، از دیدن من، بهتر است تا یک ضربه تاز یانه در خواری و زبونی.

عبدالله: مادرا! می ترسم که مردم سوریه مرا بکشند یا تکه تکه کنند و بردارم کشند.

اسماء: «پسر! گوسفند پس از ذبح شدن از درد پوست کنان نمی هراسد. بی ترس و بی هراس برو ای عزیز من!»^{۱۶۹}

۱۶۹. ابن عساکر: تهذیب تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۴۱۵-۴۱۶. و ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۴۷.

۱۷۶. و ابن داستان را در تاریخ بیهقی، ویراسته‌ی شادروان دکتر سیدعلی اکبر فیاض، چاپ دوم، ص ۳۲۷، دانشگاه

در بستر روزگاران و با پراکندگی فرهنگ، می بینیم که زن مسلمان، چنانکه پیشتر گفته آمد، تقریباً در همه ی فعالیتها شرکت جست. در صفحات زیر به کوتاهی از نقشی که زن مسلمان در رشته های گوناگون دانشی بازی کرده است سخن خواهیم گفت.

درسهای دینی:

پیدا است که فقه و حدیث موضوعهایی بودند که خانمها به آنها دلبستگی داشتند. بسیار زنان داریم که در میان حدیث دانان و فقیهان می توانند چهرگانی برجسته به شمار آیند.

یادداشتهای زندگی نامه ای درباره ی ۱۵۴۳ حدیث دان زن، که در روزهای آغازین اسلام پرورش یافتند، در کتاب الاصابة فی تمییز الصحابة ی ابن حجر، تهذیب الاسمای نوای، تاریخ بغداد خطیب بغدادی و ضوء اللامع سخاوی گنجانده شده اند که همگی فضای گسترده ای را به زنانی و یرگی داده اند که برای آموزش و دانشمندی خود نامبردار بوده اند.

در اینجا گزارشی کوتاه از چند زن سرشناس برای نشان دادن شایستگی آنان در مطالعات و پژوهشهای دینی خواهد آمد:

در این زمینه برتری را باید به «عایشه» همسر پیامبر، داد. در خبر آمده

— مستهد، چنین می خوانیم:

«حجاج ر لشکر پیامد و یا عبدالله جنگ پیوست و مکه حصار شد و عبدالله مسجد مکه را حصار گرفت و جنگ سخت شد، و منجیق سوی خانه روان شد و سنگ می انداختند تا یک رکن فرود آمد. و عبدالله چون کوش سخت تنگ شد از جنگ بریستاد. و حجاج پیغمه فرستاد سوی او که از تو ز گرفتار شدن یک دو روز مانده است، و دانم که بر اممی که من دهم عزیزا مکرمان، نگاه او دارد که چه رید کرد. تا در حرم بیس و برانی نشند و خونها ریخته شود. عبدالله گفت: تا در این بیدیتم، آن شب را قوه خویش که مانده بودند رای زد. بیشتر شارب آن کردند که بیرون بیدریت یافته ستند و می بنویسند. وی نزدیک مادر آمد، «أسد» — و دختر ابوبکر الصدیق بود رضی الله عنه — و همه در میان وی نگفت. أسد، رضی الله عنه پیش گفت: «ای فرید، این خروج که تو بر نی امیه کردی دین را بودی دنیا را؟» گفت: بخدای که از بهر دین را بود، و دین آنکه نگرفتم یک دره از دین، و این ترا معبود است گفت پس سر کن بر مرگ و کشتن و مثنه کردن حدیث که برادرت نصعب کرد، که بدرب زبیر عوام بوده است و حدیث از سوی من ابوبکر صدیق رضی الله عنه، و نگاه کن که حسن عی — رضی الله عنه — چه کرد. او کریم بود و بر حکم پسر زبیر عابد عبدالله بن نداد.» گفت ای مادر، من هم بریسم که نومی گویی، اما رای و دل تو خواستم که بدانم در این کار، اکنون بدانستم و مرگ بر شهادت پس من خوش گشت. اما می اندیتم که چون کشته شوم مثنه کنند. مادرش گفت چون گویند را بکنند از مثنه کردن و پوست باز کردن در دین ندیدم...» «مترجم»

است که پیامبر(ص) به یارانش فرمود که برای نیمی از دستورهای دینی خود به عایشه تکیه کنند. او مستقیماً هزار حدیث از پیامبر دریافت داشت. ۷۷۰

«نفیسه» دختر حسن بن زید، از تبار علی(ع)، چنان در حدیث معتبر و ارزنده بود که «امام شافعی»، به هنگام اوج ناماوری خود، در «فُسطاط» مصر پای درس او می نشست. در حلقه‌ی درس این زن بسیاری از دانشمندان نامی و مجتهدان زانو می زدند. ۷۷۱

فاطمه، دختر اقرع، دانشمندی بنام بود و هنر خوش نویسی داشت. او به پای درس بسیاری از استادان درخشان نشست و دانش پژوهانی بسیار از این زن دانش اندوختند. ۷۷۲

«شیخه شهده»، که «فخرالنساء» نام گرفته بود، در مسجد جامع بغداد آشکارا برای انبوهی از دانشجویان گذشته از علوم دینی، ادبیات، فنون بلاغی و شعر درس می داد. او در سالنامه‌ی اسلام مقامی پیدا کرد همتای برجسته ترین علما. ۷۷۳

زینب، دختر «عبدالرحمن شَعْرِي»، بانویی دانشمند بود که نزد فقیهان برجسته و بنام آن روز درس خواند و گواهی نامه‌هایی (اجازه) از آنان گرفت. «ابن خلکان» بیان می دارد که در سال ۶۱۰ هـ.، هنگامی که دوساله بود، زینب به او اجازه داد. ۷۷۴ رسمی که در آن روز برای خجستگی و دلگرمی کودکان رایج بود تا به کوششی پی گیر برخیزند و در آینده شایستگی خود را برای داشتن این اجازه نشان دهند.

زینب از «محمد بن ابوالقاسم ابوبکر نیشابوری» و «ابومظفر قشیری» و دیگران دانش اندوخت و از «حافظ ابوالحسن فارس»، علامه «ابوالقاسم زمخشری»، نویسنده‌ی «کشاف»، و دیگر حدیث دانان اجازه‌ی بازگویی حدیث گرفت.

۷۷۰. نوای: تهذیب الاسماء، ص ۸۴۸.

۷۷۱. ابن خلکان، ج ۲، ص ۲۵۱.

۷۷۲. ابن اثیر: الکامل، ج ۱۰، ص ۱۰۸.

773. Ameer Ali, The Spirit of Islam, P. 255.

۷۷۴. ابن خلکان: الوفيات، ج ۱، ص ۲۷۸.

و سرانجام شایان یادآوری است که گروهی بیش از ۵۰۰ مرد و زن دانشجوی حلقه‌ی درس «عُنَیْدَه»، مادر بزرگ «ابوالخیر تینانی اقطع»، را می‌بافتند.^{۷۷۵}

باید به زنان دانشمندی اشاره کرد که بسیاری از دانشمندان مرد عمیقاً خود را مرهون دانش و راهنمایی آنان می‌دانند.

«خطیب بغدادی»، دانشمند برجسته، شاگرد «کریمه» دختر «احمد مروزی» بود. او «صحیح بخاری» را برای خطیب تفسیر و شرح کرد.^{۷۷۶} در میان استادان بی‌شمار «علی بن عساکر» هشت زن به چشم می‌خوردند.^{۷۷۷}

«ابوحیان» غرناطه‌ای به هنگام شمارش استادانش به ویژه از سه بانوی برجسته «مونسه»، دختر ملک کامل، «شامیه»، دختر حافظ، و «زینب»، دختر عبداللطیف بغدادی یاد می‌کند. ابوحیان هشتاد و یک استاد زن داشت.^{۷۷۸} دو بانوی برجسته به نامهای «عایشه» دختر محمد و «زینب» دختر کمال‌الدین به جهانگرد نامی «ابن بطوطه» اجازه (گواهی نامه) دادند.^{۷۷۹}

۴

ادبیات:

این حقیقتی است دانسته و آشکار که زنان شاعران و رسازبانی نامی شدند. آنان در بسیاری موارد همپا یا چه بسا فراتر و بهتر از مردان هم‌روزگارشان در این راه گام برداشتند. «نضر بن حارث» به پیامبر (ص) دشنام می‌داد و پیش از هجرت پیوسته او را هجو می‌کرد و برای او دشواری سهمگینی می‌آفرید؛ هنگامی که در پیکار «بدر» به چنگ افتاد پیامبر دستور داد تا او را کشتند. خواهر او به نام «قتیله» در سوک برادر شعری استوار و هیجان‌برانگیز سرود که آغاز آن اینست:

۷۷۵. کتاب الشکوٰی، نشر یافته در «مجله‌ی آسیایی» Journal Asiatique، سال ۱۹۳۰.

۷۷۶. یاقوت: معجم‌الادباء، ج ۱، ص ۲۴۷.

۷۷۷. همان کتاب، ج ۵، ص ۱۴۰، والنعمی، ج ۱، ص ۱۰۱.

۷۷۸. مقرئ: نفع الطیب، ج ۱، ص ۶۰۷.

۷۷۹. تحفة النظار: ج ۱، ص ۲۴۲.

هل یسمعنی النظران نادیتہ ام کیف یسمع میت لاینطق؟
 «اگر» نظر» رابانگ دهم، صدایم شنود؟
 یامرده ای که سخن نمی گوید چگونه می شنود؟»
 تا آنجا که:

ماکان ضرک لومنتت ورتبا من الفتی وهوالغیظ المحنق
 «(ای محمد)! چه زیان بود ترا اگر چشم می پوشیدی؟
 چه بسا جوانمرد که خشمگین درمناک است و درمی گذرد.»
 پس از شنیدن این شعر، پیامبر (ص) فرمود: چنین شعری پیش از کشتن،
 می توانست آن مرد بزهکار را رهایی دهد.^{۷۸۰}

همسر «فرزدق» بدان اندازه ادیبی نکته بین بود که شوهرش او را به داوری
 میان شعر خود و رقیبش «جریر» نشانده. داوری او در بهترین تعبیرها این بود:
 «شعر جریر در شیرینی بر شعر تو چیره آمده است ولی در تلخیش با آن تو انباز
 است.»^{۷۸۱}

«صفیه»، از مردم اشبیلیه (اسپانیا)، گذشته از استعدادهای شعری و
 سخنوری در هنر خوش نویسی از دیگران برتر بود. خط خوش او بی چون و چرا
 ستایش برمی انگیخت و برای تقلید ماهرترین رونویسان یک سرمشق بود.^{۷۸۲}
 «زینب» و «حمده»، دختران «زیاد»، شاعرانی توانا بودند و در
 گونه گون رشته های دانشی و آموزشی شعر می سرودند. آنان دخترانی زیبا، دارا،
 شیرین و فریبا و باشرم و حیا بودند. عشق به ادبیات آن دو را به همنشینی با
 دانشمندانی که خوددار و نیک روش بودند می کشایند. ولی ایندو هرگز جنس
 (زن بودن) خود را فراموش نمی نکردند.^{۷۸۳} «مریم» دختر ابو یعقوب انصاری شاعر و
 معلم ادبیات بسیار خوبی بود. انجمن درسی و یژه ی بانوان به پا ساخت که برای
 بهره وری از دانش او گردش حلقه می زدند.^{۷۸۴}

۷۸۰. سیره ی ابن هشام، ج ۲، صص ۱۱۸-۱۱۹ پیامبر فرمود: اگر این شعر را پیش از کشتن نظر می شنیدم او را
 می بخشیدم.

۷۸۱. جاحظ: البیان والتبیین، ج ۲، ص ۹۳.

782. Ameer Ali, A Short History of the Saracens, P. 569.

۷۸۳. نفع الطیب، ص ۱۱۴۲: الاحاطة فی اخبار غرناطه، ج ۱، ص ۳۱۵، و یاقوت، ج ۴، ص ۱۴۴.

۷۸۴. مقرئ: نفع الطیب، ص ۱۱۴۳.

«بدانیه»ی کنیزپیش مهترش «ابو مظرف عبدالرحمن» درس خواند ولی از او برتر بود. او کامل مبرد و نوادر نگاشته‌ی «قالی» را فراگرفت و بر هر دوان شرح نوشت. در عروض استاد بود. «ابو داود سلیمان نجاح» می گوید که من دو کتاب کامل و نوادر را پیش این زن خواندم و دانش عروض از او آموختم. ۷۸۵

«حفصه‌ی زکونیه‌ای غرناطه‌ای»، دختر حاج رکونی، در نجابت، زیبایی، دارایی و استعداد زبانزد بود. شعرهایی که «یاقوت» و «ابن خطیب» از او بازنویس کرده‌اند بسیار لطیف‌اند. او در کاخ خلیفه «منصور عبدالؤمن ابن علی» آموزگار و مربی زنان (دربار) بود. خلیفه‌ی یاد شده بر سر عشق «حفصه» بر رقیب خود «ابوجعفر احمد بن عبدالملک» وزیر خشم گرفت. ۵۹۵

دست‌نوشته ارزشمندی به نام نُزْهَة الْجُلَسَاءِ فِي أَخْبَارِ النِّسَاءِ نگارش «سیوطی» در کتابخانه‌ی «ظاهریه»ی دمشق نگهداری می‌شود که زندگی نامه‌ی کوتاهی از سی و هفت شاعر زن را با گزیده‌ای از شعرهای نغزندان دربر دارد. اینک یکی از آن میان:

«تقیه‌ام علی» دختر ابوالفرج (۵: ۵۷۷ هـ.) بانویی با استعداد و شاعری برجسته بود. او به مناسبتی شعری در ستایش «تقی‌الدین عمر»، برادرزاده‌ی صلاح‌الدین ایوبی، سرود. در این شعر که بزمی است شاعربه زیبایی از جام می و مطرب و نی کرده سخن ساز.

تقی‌الدین پس از شنیدن شعر مدعی شد که این شاعره بایستی در این باره تجربه‌ای داشته باشد. شاعر آنگاه شعری رزمی سرود و موبه موز آورده‌گاه و جنگ و ستیز سخن گفت و از جنگ افزارها تصویری واقعی ترسیم کرد و آنرا پیش تقی‌الدین فرستاد با یادداشتی که همان اندازه تجربه در نشست بزم و می‌گساری داشته بود که در جنگاوری و رزم. تقی‌الدین با دیدن این شعر توان آفرینشگری و تخیل والای او را ستود. ۷۸۷

۷۸۵. همان کتاب: ص ۱۰۷۸.

۷۸۶. یاقوت: ارشاد، ج ۴، ص ۱۱۹-۱۲۰: الإحاطة، ج ۱، ص ۳۱۶-۳۱۸.

۷۸۷. برگ ۳ آوب. «تقیه» در دمشق به سال ۵۰۵ هـ. دیده به جهان گشود و در ۵۷۷ هـ. جهان را بدرود گفت.

«رابعه‌ی عدویه» شاعری ادیب و عارفی ژرف‌بین و پارسا بود. گزاره‌های پاکدلی، پرستش و نیایش و نیک‌منشی این زن زبانزداند. او در نیایش خدا شیوه‌ای سرشار از نازکی و بکرنگی و نغزی دارد. از گفته‌های اوست: «خدایا! آیا دلی را که

موسیقی و ترنم

«ج.ج. فارمر H.G. Farmer» می گوید: «موسیقی از گهواره تا گور، از لالایی تا مرثیه همگام عرب بوده است و چنین می نماید که در هر لحظه ای از زندگی او— در شادی و غمگینی، کار و سرگرمی و بازی، پیکار و آیین نیایش، ترانه هایی و یژه به کار می رفته است. تقریباً هر عرب دارا و پولدار در آن روزها دخترک آوازخوانی داشت و بودنش چنان در خانه لازم بود که امروز پیانو در خانه ی ما لازم می نماید.» خواننده از این بیان می تواند شمار انبوهی از دخترانی را که در موسیقی و خواندن مهارت داشتند تصور کند. برای توضیحات بیشتر درباره ی آنان به کتاب معروف الاغانی اشاره می کنیم و در اینجا بر پایه ی نهایت الارب و نفع الطیب یادی کوتاه از این دختران به میان می آوریم:

«جمیله» یکی از پیشین ترین آوازخوانان مسلمان بود که «معبد»، «ابن عایشه»، «حَبَابَة»، «سَلَامَة»، «عقیله»، «خالدة» و «ربیحة» دانش خواندن از او آموختند. «معبد» آوازخوان برجسته پیوسته اقرار می کرد که او و همکارانش دستاورد آموزش جمیله اند و بی شاگردی او به این پایه از ناماوری نمی رسیدند. او در همچشمی میان «ابن صریح»، «قارِد» و «معبد» و دیگر خنیاگران آن روز به داوری می نشست. ۷۸۹

در خود عشق ترا داراست با آتش دوزخ می سوزانی؟!»

«زبیده ام جعفر»، همسر هارون الرشید، شعر می سرود و با مردان در زمینه های گوناگون فرهنگی و اندیشمندی به مناظره می نشست. شعر او لطافتی داشت و نامه هایی منظوم به همسرش هارون می فرستاد. هنگامی که جنگ میان «محمد امین» و برادرش «مأمون» در گرفت شعری سرود و برای مأمون فرستاد و او را به ترک جنگ اندرز داد و چون فرزندش امین در این نبرد کشته شد در سوگ او شعر نغزی سرود. مسعودی: مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۱۵-۳۱۶، المطبعة البهیة ۱۳۴۹ هـ. متن تازی، صص ۳۳۸-۳۳۹.

788. The Legacy of Islam, ed. by Sir Thomas Arnold, P. 358.

میراث اسلام، ویراسته ی سرتاماس آرنولد، ص ۳۵۸ (متن انگلیسی) و ص ۱۳۶-۱۳۷ ترجمه ی فارسی به دست مصطفی علم، انتشارات ابن سینا. مترجم نام ایرانیها را به متن افزوده است: «وقتی که خوب دقت کنیم می بینیم که زندگانی ایرانیها و اعراب از گهواره تا گور با موسیقی توأم بوده...» «مترجم».

۷۸۹. بنگرید به الاغانی، ج ۳، صص ۱۲۴-۱۴۸؛ نویری: نهایت الارب ج ۴، ص ۲۳۱-۲۳۷.

«دنائیر» که به خاندان برمکیان وابسته بود، شاعری توانا، نوازنده‌ای چیره‌دست و خواننده‌ای سرآمد بود. او در زیبایی، هوش و دانش ادبیات، گذشته از ربودن گوی خوانندگی، زبانزد بود. «اصفہانی» می‌گوید که در هنر خوانندگی کتابی نوشته است.^{۷۹۰}

«عُلیّه»، دختر «مهدی» خلیفه‌ی عباسی و خواهر هارون الرشید، شاعری پرمایه بود. او و برادرش «ابراهیم مهدی» در خوانندگی بی‌همتا بودند ولی گویند خواهر از برادر برتر بود. «عریب»، آوازخوان نامی، هنگامی که خواندن علیّه را با همراهی فلوت برادرش «یعقوب» شنیده بود آن روز را بهترین روز زندگی خود توصیف کرد.^{۷۹۱}

«عُلیّه» عاشق یکی از خدمتکاران برادرش هارون الرشید بود که «طَلّ» نام داشت و با او به شعرنامه‌نگاری می‌کرد. هارون الرشید خواهر را سوگند داد تا نه باطل سخن گوید و نه او را به نام بخواند. خواهر تعهد داد. پس از آن، یکبار «علیه» قرآن می‌خواند و هارون گوش می‌داد تا رسید به این آیه «فَإِنْ لَمْ يَنْصِبْهَا وَأَبْلًا فَضَلًّا» اگر رگبار بر آن نیارد، پس باران کم بر آن بیارد» (س. بقره، آیه‌ی ۲۶۵). ولی نخواست و اثره‌ی «طَلّ» را به خاطر پیمان‌داری با برادرش بر زبان آورد و چنین خواند «فَإِنْ لَمْ يَنْصِبْهَا وَأَبْلًا» پس کسی که امیرالمؤمنین او را از ما بازداشته است» هارون خندید و بر سر خواهرش بوسه زد و آن خدمتکار (طَلّ) را به او بخشید و گفت ترا از این پس هر چیز خواهی جلو نخواهم گرفت.^{۷۹۲}

«متیم هاشمیّه»، شاگرد «اسحاق» و پدرش، در زیبایی، خوانندگی و دانش ادبیات زبانزد بود. یکبار که در بارگاه خلیفه «معتصم» می‌خواند ابراهیم مهدی حضور داشت. پس از پایان خواندن، ابراهیم از متیم خواست تا دوباره آن آهنگ را بخواند، ولی او به مهترش — معتصم — گفت که ابراهیم آنرا از من برخواهد گرفت و خواهد آموخت. و آنگاه اجازه‌ی دوباره خواندن از مهترش یافت. چند روز بعد ابراهیم به خانه‌اش می‌رفت و متیم در خانه‌ی خود همان آهنگ را می‌خواند. ابراهیم خاموش و آرام‌درنگ کرد تا آن آهنگ را به یاد سپرد.

۷۹۰. همان کتاب، ج ۹، ص ۸۳۰-۹۵؛ توبیری، صص ۲۳۱-۲۳۷.

۷۹۱. الاغانی، ج ۱۶، صص ۱۳۶-۱۳۹.

۷۹۲. مثل نازی، ص ۳۴۵.

آنگاه ابراهیم بر در سرای متیم کوفت و با بی اعتنائی گفت به خواسته اش رسیده است^{۷۹۳} (بی منت تو به آن رسیدم).

«خدیجه» دختر مأمون شاعر و آوازخوان بسیار خوبی بود و از بس بوی خوش به کار می برد «عظاره» نام گرفت. یک شب «تاریه» آهنگ عاشقانه‌ی نشاط انگیزی برای «متوکل» خلیفه‌ی عباسی خواند. خلیفه را فراوان خوش آمدواز او پرسید: از چه کس این آهنگ را آموختی؟ پاسخ داد: شعر و آهنگ هر دو از آن دختر مأمون خدیجه است.^{۷۹۴}

کوشک «عبدالرحمن دوم» دارای بخشی بود به نام «دارالمدنیات» = سرای زنان مدینه» که آوازخوانان از شهر مدینه به و یژه «قلم»، «علم» و «فضل» در آنجا می زیستند. فضل از همگی زیباتر و خوش خوان تر بود.^{۷۹۵}

«عنیده‌ی طنبوریه» زنی بسیار زیبا، با فضیلت و با استعداد بود. او طنبور به خوبی می نواخت و برای همین هم طنبوریه اش می گفتند و گذشته از آن، صدای بسیار دلنشینی داشت.^{۷۹۶}

پزشکی:

کارهای انسانی ای که در این قرن از تمدن به دست سازمانهای صلیب سرخ انجام می گیرد در بیشتر جنگهای اسلام زنان بر دوش می گرفتند.^{۷۹۷}

هنگامی که سپاه اسلام آماده‌ی فتح خیبر بود «أمیه» دختر قیس غفاریه با گروهی از بانوان پیش پیامبر (ص) آمد و از او خواست تا اجازه دهد که با لشکریان برای درمان زخمی ها بیایند و هر کمکی که می توانند انجام دهند. پیامبر (ص) به آنان اجازه داد و بانوان وظایف خود را انجام دادند.^{۷۹۸}

از این گذشته، گزارتهایی از زنان در دست داریم که پیشینه‌ی خوبی به

۷۹۳. الاغانی، ج ۷، صص ۳۱-۳۸.

۷۹۴. همان کتاب، ج ۱۴، ص ۱۱۴.

۷۹۵. مقرئ: نفع الطیب، ج ۲، ص ۵۷۸.

796. Ameer Ali, A Short History ... p. 456.

797. Mughannam, The Arab Woman, P. 25.

۷۹۸. عبدالله عقیفی: المرأة العربیة، ج ۲، ص ۴۴-۴۶.

عنوان دانشمندان پزشکی به چنگ آورده اند:

«زینب» دختر «بنی اُود» پزشکی برجسته و در درمان بیماریهای چشم کاردان بود.^{۷۹۹}

«أمّ الحسن» دختر قاضی «ابوجعفر طنجانی» در همه ی رسته ها آگاهی گسترده ای داشت با همه ی اینها، به ویژه در دانش پزشکی نامبردار بود.^{۸۰۰} خواهر «حفید بن زهر» و دخترش، که در روزگار «منصور بن ابی عامر» می زیستند، در پزشکی عمومی کاردان و زبردست بودند و در بیماری های زنان تجربه ای پرمایه و گرانبار داشتند. اینان تنها دانشمندان پزشکی بودند که برای درمان بانوان دربار دعوت می شدند.^{۸۰۱}

سپاهیگری:

چنین پیدا است که اسلام زنان جنگاور بسیاری پروانده است. درباره ی «نسیبه»، همسر «زید بن عاصم» می خوانیم که در نبرد «أحد» شرکت جست. هنگامی که دشمن تاخت آورد او به پیکار برخاست و یازده تن از آنان را با شمشیر خود زخمی کرد که انگیزه ای در کندی کار دشمن بود.^{۸۰۲} در جنگ «یرموک» زنان مسلمان دلاورانه نبرد کردند. «هند» دختر عتبه بارها دیگر زنان را به یارمندی مردان پیکارگر با شمشیر خود برانگیخت. در گرما گرم نبرد، «جویریة» دختر ابوسفیان همگام با شوهرش شمشیر می زد.^{۸۰۳}

۷۹۹. ابن صبیعة: طبقات الاطباء، ج ۱، ص ۱۲۳. حمد ابن اسحاق از پدر بزرگس نقل می کند که می گفت: پیش زنی از قبیله ی «بنی اُود» رفتم تا چشم دردم را درمان کند و او درمان کرد و آنگاه گفت: کمی چشمت را فرو بند تا دارو درون آن رود، پس چشمم را فرو بسته و این شعر را مثال آوردم:

(مختصر می ریب المنون ولم أزر طبيبت بنی اُود علی النای زینباً
آن زن چشم پزشک خندید و گفت: می دانی این شعر درباره ی چه کسی سروده شده است؟ گفتم: نه! گفت: به خدا درباره ی من. من همان زینبم که در شعر است و پزشک قبیله ی بنی اُود. آیا شاعرش را می شناسی؟ گفتم: نمی شناسم. گفت: عمویت «ابوسفاک اسدی» است (متن تازی، ص ۳۴۸)

۸۰۰. ابن خطیب: الاطباء فی اخبار غرناطة، ج ۱، صص ۲۶۵-۲۶۶.

۸۰۱. ابن ابی اطمیعة: طبقات الاطباء، ج ۲، ص ۷۰.

در جنگ «صَفین» یک «شتر سرخ» به چشم می آمد که بر آن «زرقاء» دختر عدی حَمَدانی سوار بود و با بیانی گیرا و شورانگیز، پیروان حضرت علی را به پیکار با دشمن فراخواند و در این ستیز نقشی سترگ بازی کرد. زرقاء روبه سپاهیان علی کرد و گفت: «ای مردم! با بودن خورشید، چراغ نمی تابد و با درخشش ماه در پهنه ی آسمان، ستارگان جایی را روشن نمی کنند، و آهن را جز آهن (شمشیر) از هم نمی درد. هان! خدا را! در این نبرد، سرسخت و استوار پیا خیزید!»

معاویه به هنگام خلافت خود این زن را فراخواند و به او گفت: به خدا سوگند ای زرقاء در هر خونی که علی بر زمین ریخت تو هم با او انباز گردیدی. زرقاء: خداوند مژده ی ترا نیکو گرداند! معاویه: این کار ترا شادمان می سازد؟ زرقاء: به خدا آری! آنگاه معاویه خندید و گفت: وفاداری شما پس از مرگ علی به او شکفت آورتر است تا در زندگیش و سپس از او خواست تا نیازی و چیزی بخواهد. زرقاء پاسخ داد: ای امیرالمؤمنین! با خود پیمان بسته ام که از هیچ فرمانگزاری چیزی نخواهم و پیوسته با او درم باشم.^{۸۰۴} در همین نبرد بانوی دیگری به نام «عِکْرَتَه» دختر «أَطْرَش» شمشیر می زد. در آوردگاه او را با جنگ افزار و توانی خستگی ناپذیر دیدند.^{۸۰۵}

در روزگار فرمانروایی منصور عباسی در باره ی دو امیرزاده ی دربار به نام «أم عیسی» و «لبابه» می خوانیم، که با لباس مردانه پایه پای سپاهیان مسلمان که به سوی سرزمینهای رُم (بیزانس) گسیل می شدند، گام برمی داشتند.^{۸۰۶}

دیگر کارها:

زن مسلمان در دیگر زمینه های زندگی اسلامی هم نقشی سترگ بازی کرده است و فرهنگ او تا بدان پایه رسیده بوده است که به کارهای سیاسی و

۸۰۴. ابن عبدربه: عقد الفرید، ج ۱، ص ۲۱۳. گفت و شنود معاویه و زرقاء از متن تازی، ص ۳۴۹ افزوده شد «م».

۸۰۵. همان کتاب، ج ۱، ص ۲۱۵.

۸۰۶. ابن اثیر: الکامل، ج ۵، ص ۳۷۲. در سال ۱۳۹ هـ. «صالح بن عباس» و «عباس بن محمد» در جنگ رُم شرکت داشتند و چیره آمدند. همراه صالح دو خواهرش أم عیسی و لبابه پیکار می کردند (متن تازی، ص ۳۴۹).

اداری پردازد و مصلح اجتماعی برجسته‌ای باشد یا بر سر برخی شغل‌های همگانی مهمی گذاشته شود.

«خیزران» در اداره‌ی کارهای ودلی نفوذ فراوانی داشت و در روزگار خلافت شوهرش «مهدی» و دو فرزندش «هادی» و «هارون الرشید» در کارهای سیاسی دخالت‌هایی آشکار و بی‌پرده می‌کرد. هادی در آغاز خلافت گوش به فرمان مادرش «خیزران» بود و به هرچه او برای مردم می‌خواست پاسخ می‌داد. سرای مادر خلیفه از رفت و آمد تهی نمی‌ماند. در آن روز، حرف، حرف او بود و راهی جز شنیدنش نبود و این بیماری را داشت که می‌گفت باید سخن پذیرفته آید... کشمکش میان هادی و هارون بالا گرفت تا آنجا که گویند در نفوذ سیاسی این زن در دولت، به روزگار هارون الرشید، بازنگری شد.^{۸۰۷}

به وارونه‌ی «خیزران»، که تندرو می‌نمود، «زبیده» همسر هارون الرشید با زیرکی و کاردانی در کارهای سیاسی دخالت می‌کرد. او زنی بسیار با کمال و با فضل بود، ولی من از او تنها به نام مصلحی اجتماعی در اینجا یاد می‌کنم. هنگامی که زبیده در سال ۱۸۶ هـ. به زیارت مکه رفت دریافت که مردم مکه از نبودن آب به سختی در تنگنا و رنج‌اند. آنگاه او به گنجور (خزانہ دار) خود دستور داد تا قناتی حفر کند که امروزه نیز آنرا «قنات زبیده» می‌خوانند. درخور نگرش اینکه گنجور زبیده در مبلغ هزینه‌ی آن دودل می‌نمود. زبیده فرمان داد که این کار را بایستی بی‌درنگ به دست گرفت اگرچه هر بیل زدن یک دینار هزینه بردارد. یک میلیون و هفتصد هزار دینار در راه کندن این قنات پرداخت شد.^{۸۰۸}

گویند زن دیگری به نام «لبانه» از کُردو با (قرطبه) شغلی داشت که کمتر زنی داشته است. او دبیر (منشی) و یژه‌ی خلیفه «الحکم» بود.^{۸۰۹}

این بخش را با بازگویی سرگذشتی زبانزد به پایان می‌بریم: کیزی به مبلغ ده هزار دینار به هارون الرشید پیشنهاد شد. دلیل گرانبها بودن او تنها زیبایی نبود، بلکه در رشته‌های گوناگون دانش مایه داشت. رشید به

۸۰۷. مسعودی: مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۵۵ به بعد، المطبعة البیة ۱۳۴۶ هـ. (متن تازی، ص ۳۵۰).

۸۰۸. جمیل نخلة: حضارة الاسلام فی دارالسلام، ص ۹۷؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۱۶. «در روزگار رشید ام جعفر دختر منصور از همه‌ی مردم بهتر کار می‌کرد. او در مکه کاروانسراها و کارگاه‌ها به پا ساخت. یکی از آن کاروانسراها در مرز شامی و طرسوس قرار دارد که موقوفه‌هایی بدان و بزرگی داد (متن تازی، ص ۳۵۱).

شرطِ آمودن آن زن پذیرفت؛ از اینرو برجسته‌ترین دانشمندانِ علمِ کلام، فقه، تفسیر، پزشکی، ستاره‌شناسی، فلسفه، ادبیات و شطرنج را فراخواند. اینان آن کنیز را آزمایش کردند. او نه تنها به همه‌ی پرسشهای آنان پاسخ گفت، بلکه در پایان از هر کدام پرسشی کرد که یارای پاسخ دادن به او را نداشتند. هارون الرشید پس از اطمینان به استعداد و دانستنی‌های آن زن آن گران مبلغ برایش پرداخت. در اینجا شایان یادآوری است که خرید و فروش کنیزان نمودی از نمودهای بردگی و بندگی، به مفهومی که می‌شناسیم، نبوده است. بسیاری از کنیزکان از این راه یا از راهی دیگر خود را آزادانه با بازار می‌کشاند به این امید که به کاخها و کوشکها راه یابند و از زندگی آسوده و مرفه در سرای خلفا و امیران بهره بگیرند.^{۸۱۰}

۸۱۰. جمیل نخلة: حضارة الاسلام... ص ۹۸ با تغییر (متن تازی، ص ۳۵۲).

الف۔ پایہ گذاران:

برجستہ ترین پشتیبانان دانش و پایہ گذارانِ نهادہای آموزشی، در اسلام سده های میانه، «مأمون»، «نظام الملک»، «نورالدین زنگی» و «صلاح الدین ایوبی» بودند. در سراسر این کتاب به نقش ستایش انگیزی که هر کدام از ایشان در زمینه ی آموزشی بازی کرده اند اشاره شده است. در اینجا گزارش بسیار کوتاهی از کوششهای فکری انجام شده به دست مأمون، نورالدین و صلاح الدین و آنگاه فشرده ای از زندگی نامہ ی نظام الملک گفته خواهد آمد.

مأمون (۵۲۱۸-۵۳۰): «خدا بخش» ہندی می گوید: «فرمانگزاری مأمون شکوہ مندترین روزگار را در تاریخ اسلام از پایگاہ کوششِ فرهنگی و ادبی می سازد. به حق گفته شده است کہ ہمگی جنبشهای فکری کشورهای اسلامی سرانجام ریشہ در روزگار فرمانروایی مأمون دارد.»^{۸۱۱}

در نخستین نهاد آموزشی (بیت الحکمہ) کہ مأمون بی دریغ بہ پشتیبانی از آن برخاست و ہزینہ ہا برایش پرداخت زبان تازی با ترجمہ ی کتابهای پارسی و یونانی سرتتاری و توانمندی گرفت. ما پیشرفتهای فرهنگی سده های میانه و ماندگاری فرهنگ و دانش یونانی را در گرو کاری می دانیم کہ در این نهاد چہرہ بست و انجام یافت.

نورالدین (۵۶۹ هـ.): حکومت نورالدین زنگی در سوریه نیرومندترین حکومت از هم گسسته‌ی دودمان سلجوقی بود. کوشایی آموزشی نورالدین همپای توانایی سیاسی و نظامی او می‌نمود. نورالدین نخستین پایه‌گذار مدرسه‌ها در دمشق و شهرهای دیگر سوریه بود. به گفته‌ی «ابوشامه» مدرسه‌ها ارمغان «نورالدین» بودند به این کشور، و بدینگونه شام که از دانشمندان تهی و تنها شده بود در روزگار نورالدین پناهگاه اندیشمندان و دانشوران شد. ۸۱۲

صلاح الدین (م: ۵۸۹ هـ.): صلاح الدین برای نخستین بار شیوه‌ای از مدرسه‌ها را به مصر شناساند. ۸۱۳ «ابن جبیر» در گفتگو از مدرسه‌ی «صلاحیه» می‌نویسد که صلاح الدین «با دست و دل بازی هر آنچه نیاز بود فراهم کرد، از اینرو در ساختمان و زیبایی مدرسه‌ها دقت به کار رفته است و همه‌ی هزینه‌ها را برایش می‌نوشتند». ۸۱۴ او نه در مصر و نه در سوریه از پرداخت پول و کشیدن رنج و دشواری در راه بالا بردن و گسترش دانش دریغ نورزید. ۸۱۵ بدینسان حکومت صلاح الدین در آموزش نمونه به دست داد، و در نتیجه، دانشمندان با ملیتهای گوناگون گرد او آمدند و زیر چتر پشتیبانی و دهش او جا گرفتند. «عبداللطیف بغدادی» بازگو می‌کند هنگامی که به دمشق رسید انبوهی از بزرگان و برجستگان از بغداد و دیگر شهرهای عراق را دید که شیفته‌ی نیکی و یارمندی صلاح الدین بودند. ۸۱۶

نظام الملک (د: ۴۸۵): دو پرسش مهم در پیوند با نظام الملک مرا واداشت تا او را به عنوان بررسی و پژوهشی مفصل تر برگزینم. پاسخهای این دو پرسش توضیح

۸۱۲. الروضتین، ج ۱، ص ۱۴ نورالدین که در پیکار با صلیبیان یکی از پهلوانان بنام بود زنجیر پیوستگی میان نظام الملک و صلاح الدین اتوبی در کوششهای آموزشی هم بود (متن تازی، ص ۳۵۶).

۸۱۳. الخطط، ج ۲، ص ۳۶۳.

۸۱۴. ابن جبیر: الرحلة، ص ۴۸ و هم بنگرید به Caro نگارش Lane Poole، ص ۸۸۴.

۸۱۵. همان کتاب، ص ۵۲.

۸۱۶. الافادة والاعتبار، ص ۱۶. صلاح الدین فرماندهی سپاه نورالدین بود که پس از او در مصر و آنگاه شام به حکومت رسید.

خشنود کننده‌ای از زندگی نظام‌الملک و پشتیبانی او از دانش فرارو خواهد نهاد:

۱ - نخستین پایه‌گذار مدرسه‌ها در اسلام چه کسی بود؟
 این موضوع بحث‌انگیز است. «ابن خلکان» بیان می‌دارد که نظام‌الملک نخستین پایه‌گذار مدرسه‌ها در اسلام بود و دیگران از او پیروی کردند.^{۸۱۷} «سبکی» و «مقریزی» می‌نویسند که پیش از روزگار نظام‌الملک چهار مدرسه در نیشابور ساخته شده بود.^{۸۱۸} سبکی، در کوشش برای سازش میان این دو دید، می‌گوید «در نظامیه برای نخستین بار ماهانه‌ی دانشجویان برقرار شد.»^{۸۱۹} با همه‌ی اینها، من نمی‌پذیرم که نظام‌الملک نخستین برقرارکننده‌ی ماهانه‌ی منظم برای دانشجویان بود زیرا «العزيز بالله»، خلیفه‌ی فاطمی، یک قرن پیش از نظام‌الملک این کار را کرده بود.^{۸۲۰} گذشته از این، پایه‌گذاری مدرسه‌ها به برقراری ماهانه‌ی منظم برای دانشجویان بستگی ندارد آیا منظور ابن خلکان این بود که نظام‌الملک نخستین پایه‌گذار مدرسه در اسلام نبود، ولی نخستین برقرارکننده‌ی ماهانه‌های دانشجویان بود؟ من با ابن خلکان که می‌گوید نظام‌الملک نخستین پایه‌گذار مدرسه‌ها به معنای واقعی واژه در اسلام بود همگامم. هر کوششی پیشین‌زایده‌ر و محدود بود و می‌تواند نشان از روزگاری بسیار زودتر از مدرسه‌های نیشابور داشته باشد.

آنچه به نظام‌الملک پیوند یافته است جنبشی است که هیچگاه بازنایستاد-شیوه‌ای برای آموزش همه‌ی مسلمانان و شبکه‌ی مدرسه‌هایی که در هر جایی از کشور ساخته شده بود. هیچ کس نمی‌تواند در این دستاورد دعوی پیشین بودن بر نظام‌الملک داشته باشد.

۲ - چرا نظامیه‌ها به نام وزیر خوانده شده‌اند و نه به نام شاهان

۸۱۸. وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۲۰۲.
 ۸۱۸. طبقات الشافعیه، ج ۳، ص ۱۳۷؛ الخطط، ج ۲، ص ۳۶۳. پیش از آنکه نظام‌الملک چشم به این جهان باز کند، مدرسه‌ی بیهقی در نیشابور سرپا شده بود. امیر نصر سبکتکین، برادر سلطان محمود، به هنگام فرمانداری نیشابور مدرسه‌ی سعیدی را در آن شهر پایه‌گذاری کرد. سومین مدرسه بازم در نیشابور به دست ابوسعید اسماعیل بن علی ساخته شد و چهارمین مدرسه در نیشابور برای ابواسحاق اسفراینی بنیاد یافت (متن تازی، ص ۳۵۸).

۸۱۹. طبقات الشافعیه، ج ۳، ص ۱۳۷.

۸۲۰. مقریزی؛ الخطط، ج ۲، ص ۳۴۱.

سلجوقی؟ زندگی نامه‌ی کوتاهی از این وزیر برجسته به این پرسش پاسخ خواهد گفت و نشان خواهد داد که چگونه او حتی شاهان خود را تحت الشعاع قرار داد. ما کتابهایی بسیار درباره‌ی زندگی نظام‌الملک در دست داریم. از میان مهمترین آنها زندگی نامه‌ای است که «سبکی» نگاشته است و یازده برگ در بهترین شیوه‌ی نثر تازی بدو ویژگی داده است. سبکی در آنجا نظام‌الملک را به نام بزرگترین مصلح و شخصیت در جهان اسلام توصیف می‌کند.^{۸۲۱}

نظام‌الملک در روز آدینه بیست و یکم ذی‌قعدة‌ی سال ۴۰۸ هـ. (دهم آوریل ۱۰۱۸ م.) در نوغان، یکی از دو شهر مهم و اصلی استان توس پایه‌جهان گذاشت. ما به دنبال روزگار کودکی او نیستیم و در واقع آگاهی درخور اعتمادی هم پیرامون زندگی آغازین او نداریم. زندگی آغازین چنین مرد خوشاخته‌ای معمولاً بعدها به رشته‌ی نگارش درآمده است و معمولاً از شکوه او نشان گرفته است و چه بسا گزافه‌ها که بدان افزوده شده است.

در حدود سال ۴۰۴ هـ. نظام‌الملک به خدمت سلجوقیان درآمد. کاردانی و درستکاریش در بارگاه آنان او را در پایگاهی برنشانند که توانست همه‌ی رقیبان خود را کنار بزند. «تغرل بیگ»، در معرفی خواجه به پسر برادرش «آلپ ارسلان» می‌گوید: «او را مانند پدر خود بدان و اندرز و راهنمایی او را بپذیر!»^{۸۲۲} در آستانه‌ی مرگ تغرل بیگ (۴۵۵ هـ.) نظام‌الملک، به وارونه‌ی وصیت تغرل که «سلیمان داود» را به جانشینی خود گمارده بود، به آلپ ارسلان در گرفتن تاج و تخت فراوان یاری داد.^{۸۲۳} آلپ ارسلان پس از نشستن بر تخت شاهی، «کنذری» وزیر عمویش را از کار برکنار ساخت. کنذری نخست به پشتیبانی از سلیمان برخاسته بود.^{۸۲۴} نظام‌الملک، پس از آن، برجسته‌ترین چهره‌ی دربار شد و با توان و شایستگی بسیار جای کنذری را گرفت. خواجه گذشته از توانمندیش

۸۲۱. طبقات الشافعیة الكبرى، ج ۳، صص ۱۳۵-۱۴۵ نظام‌الملک در آغاز جوانی به خدمت «علی بن شاذان» فرماندار شهر بلخ درآمد و دبیر او بود، ولی علی بن شاذان هر سال بر او سخت می‌گرفت تا اینکه خواجه از پیش او گریخت و رو سوی «داود پسر میکایل سلجوقی»، پدر آلپ ارسلان، آورد. داود هم او را به فرزندش آلپ ارسلان سپرد (متن تازی، ص ۳۵۹).

۸۲۲. ابن خلکان، ج ۱، ص ۲۰۲.

۸۲۳. ابن اثیر: الكامل، ج ۱۰، ص ۱۸-۱۹؛ ابن خلکان، ج ۲، ص ۶۶-۶۷.

۸۲۴. ابن اثیر: الكامل، ج ۱۰، ص ۱۸-۱۹. و این وزیر سرانجام گردن زده شد.

به عنوان یک سیاستمدار، جنگجویی عالی بود.

او تقریباً در همه‌ی لشکرکشی‌ها همراه آلپ ارسلان بود. او همگام با شاهزاده‌ی جوان ملکشاه سلجوقی تا به چنگ آوردن چند دژ از دشمنان خود به نبرد برخاست^{۸۲۵} و در بسیاری از کارزارها یک تنه سپاهیان را فرمان می‌داد.

هنگامی که آلپ ارسلان در سال ۴۶۵ هـ. کشته (ترو) شد نظام‌الملک دوباره در نگهداری تاج و تخت به ملکشاه هجده‌ساله نقشی برجسته بازی کرد.^{۸۲۶} برای دستیابی به این هدف، نظام‌الملک بر ضد بسیاری از دشمنان پیکار کرد و بسیاری از شورشیان را، که به دست برخی خاندان‌شاهی رهبری می‌شدند سرکوب ساخت.^{۸۲۷} در بسیاری موارد دسواریه‌های بزرگ به سرپنجه‌ی اندیشه و تدبیر نظام‌الملک گشوده می‌شدند و سازش و آرامی جای آنها را می‌گرفت.^{۸۲۸}

همینکه امنیت به کف آمد دست نظام‌الملک در پرداختن به همگی کارهای کشور، برابر ابتکار خودش و بی‌رایزنی با پادشاه، باز گذاشته شد. ملکشاه در دعوی سوگند خوردن به وفاداری به وزیرش او را پدر می‌خواند و نام «اتابک»، که برای نخستین بار به کار گرفته، شد به او داد. اتابک واژه‌ای است [ترکی مغولی] که به معنای بزرگ - پدر یا امیر - پدر است.^{۸۲۹}

نظام‌الملک شهریار واقعی آن سرزمین شد و وزارت او، در واقع، پادشاهی را زیر تأثیر قرار داد. پادشاه به دانستن عنوان شاه دلخوش بود و از اینکه روزگار به شکار و سرگرمی می‌گذراند شادمان می‌نمود.^{۸۳۰}

با همه‌ی اینها، نظام‌الملک شایستگی خود را اثبات کرد و توانایی او را بی‌چون و چرا پذیره آمده بودند. او در سالهای نخست وزارت خود درگیر لشکرکشی‌ها و فتحهای پیروزمندانه بود؛ آنگاه به کارهای درون‌مرزی روآورد و مالیاتهای تحمینی ستمگرانه را از میان برداشت و کشمکشهای فرقه‌ای و گروهی را

۸۲۵. همان کتاب، ص ۲۵.

۸۲۶. ابن جوزی: المنتظم، ج ۹، ص ۶۵.

۸۲۷. ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۲۵؛ ابن خلکان، ج ۱، ص ۲۰۲.

۸۲۸. بنگرید به ابن خلکان، ج ۲، ص ۱۸۱.

۸۲۹. ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۵۴.

۸۳۰. سبکی: طبقات الشافعیة الكبرى، ج ۳، ص ۱۳۹؛ ابن جوزی: المنتظم، ج ۹، ص ۶۵.

فروشانده^{۸۳۱} و با مردم به نیکی و مهربانی رفتار کرد.^{۸۳۲}

گذشته از کاردانی سیاسی، نظام‌الملک در سطح والایی از دستیابی های فکری هم قرار داشت. او نه تنها پشتیبان و هوادار دانش بود که مردی دانشمند هم بود. او نزد دانشمندان برجسته در اصفهان، نیشابور و بغداد دانش آندوخت.^{۸۳۳} او مایه‌هایی بسیار به ویژه حدیث به خوبی فرا گرفته بود و در آن کاردان و آگاه شده بود. او بارها در بغداد و شهرهای خراسان به خواندن حدیث بر شاگردانی بسیار می نشست. دانشمندترین مردان روزگار او به پای درسش می نشستند.^{۸۳۴} گویند فقیهان برجسته مانند «امام الحرمین» و «ابوالقاسم قشیری»، که از زادگاهش به انگیزه‌ی پیگرد فرقه‌ای و مذهبی پیش از روزگار نظام‌الملک رانده شده بودند، بار دیگر به بوم و برو کار خود بازگشتند.^{۸۳۵} او به ابتکار خود مدرسه‌ها را بنیاد نهاد و برای آنها موقوفه‌ها پرداخت، کتابخانه‌هایشان را با کتابهایی سودمند آماده ساخت و با دست و دل بازی ماهانه به استادان حقوق می داد و کمک هزینه‌های تحصیلی برای همه‌ی دانشجویان برقرار کرد.^{۸۳۶} ناگفته پیداست که نیرو و تداوم این کوشش فکری در گرو برنامه‌ها و دلگرمی های نظام‌الملک بود. پس، ساختن مدرسه‌ها یکی از کارهای نیک او بود و بدینگونه منصفانه نام او را به دنبال خود داشت. هنوز چنین نهادهایی به مردی پیوند داده می شود که در بالاترین مقام کشور قرار دارد. برگه‌ای روشن در دست داریم که وزارت نظام‌الملک پادشاهی را تحت الشعاع قرار می داد.^{۸۳۷}

در یکی از برخوردها، ملکشاه نظام‌الملک را بیم داد تا دوات را از روی میزش، به نشانه‌ی برکناری، بردارد. نظام‌الملک گفت که اگر این دوات از روی میزش برداشته شود تاج شهر یار بر سر ملکشاه نخواهد ماند.^{۸۳۸} نظام‌الملک به یاد

۸۳۱. ابن اثیر: الكامل، ج ۱۰، ص ۱۴۱.

۸۳۲. همان کتاب، ج ۱۰، ص ۵۴.

۸۳۳. سبکی: طبقات الشافعیة الکبری، ج ۳، ص ۱۴۰.

۸۳۴. همان کتاب، ج ۱۰، ص ۱۴۱؛ سبکی: طبقات الشافعیة الکبری، ج ۳، ص ۱۴۰.

۸۳۵. ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۱۴۱.

۸۳۶. ابن خلکان، ج ۱، ص ۲۰۲؛ سبکی، ج ۳، ص ۱۴۰.

۸۳۷. سبکی، ج ۳، ص ۱۳۹.

۸۳۸. ابن جوزی: المنتظم، ج ۹، ص ۶۷.

شاه آورد که تاج و تخت شهر یاری تنها به کوششهای او بستگی داشته است و بس. ۸۳۹ این پاسخ جدی جزافروزش آتش خشم و کینه‌ی شاه، که گویند بر ضد خواجه توطئه کرد و سرانجام او را در دهم رمضان سال ۴۸۵ هـ. گشت، چیزی به همراه نداشت. ۸۴۰ زندگی شاه، پس از مرگ وزیر باوفایش، چندان نپایید و او در نیمه‌ی ماه بعد جان سپرد. مرگ آنان نابسامانی و هرج و مرجهای داخلی گسترده‌ای را به دنبال داشت و به از هم پاشیدگی سرزمین زیر فرمان آندو انجامید و در نخستین جنگ صلیبی شکستی بزرگ پدید آورد.*

ب. موقوفه‌ها:

تا روزگار «مأمون» نهاد و یژه‌ای برای خواسته‌های آموزشی بالا تر ساخته نشده بود. آموزش در بنیادهایی انجام می‌گرفت که در اصل برای فروش کتاب، کارها و آیین‌های پرستشی و مانند آن سازمان داده شده بودند. هنگامیکه ساختمان‌های آرمانهای آموزشی سرپا می‌شد معمولاً موقوفه‌هایی سرشار و گشاده دست پشتوانه داشت. تا آنجا که دانسته شده است، «بیت العلم» (= بیت الحکمه) نخستین نهاد از این دست بود. «مأمون نمی‌خواست پیشرفت دانش به دست و دل بازی اتفافی شخصی و خصوصی خلفا یا بزرگان و سران دولت وابسته باشد، و با ارجی راستین که به شخصیت ادیبان می‌گزارد، آنرا با

۸۳۹. ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۱۳۸.

۸۴۰. همان کتاب، ص ۱۳۹، ابن خلیکان، ج ۱، ص ۲۰۳، برای دریافت گزارشی دیگر از کشته شدن وزیر بنگرید به

ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۱۳۷.

* اینکه نخستین مدرسه در اسلام به دست چه کسی و در چه تاریخی ساخته شد موضوع بحث بسیاری از پژوهشگران است. آنچه مسلم است اینست که نظامیه‌ی بغداد نخستین مدرسه در اسلام نیست. نخستین مدرسه مدرسه‌ای است که شاید بتوان آنرا مدرسه‌ی «شُستی» نامید. و «ابن حبان بُستی شافعی»، مرده به سال ۳۵۴ هـ. آنرا به شهر «بُست» (شهری میان سیستان، غزنین و هرات که اکنون در افغانستان قرار دارد) در سیستان به احتمال فراوان میان سال ۳۴۰ و ۳۵۴ هـ. سالی که جان سپرده است، ساخت. ابن حبان در ۳۴۰ هـ. به بُست، زادگاه خود، بازگشت.

۳۵۴ هـ. — سالی که جان سپرده است، ساخت. ابن حبان در ۳۴۰ هـ. به بُست، زادگاه خود، بازگشت. مدرسه‌ی بیتهقی نیشابور که برای «حافظ ابن ابوبکر بیتهقی نیشابوری خسرو گردی»، مرده به سال ۴۵۴ هـ.، ساخته شد دومین مدرسه در جهان اسلام شناخته می‌شود. بنگرید به دکتر عبدالرحمن الحسون: «نخستین مدرسه در اسلام»، در کتاب بزرگ جهان دانش در جهان اسلام، از محمدحسین ساکت، صص ۱۳۱-۱۴۴. انتشارات کانون نشر کتاب،

مشهد مهر ۱۳۵۵.

پدید آوردن موقوفه‌های همیشگی برای پیشبرد و پشتیبانی، جدا و رها از پیشکشهای اتفاقی قرار داد.»^{۸۴۱} اندیشه‌ی مأمون را تقریباً همه‌ی هواداران دانش پذیرفتند و بدینگونه بنیاد یک مدرسه عرفاً و معمولاً با تعیین موقوفه‌ها برای زیر پوشش گرفتن هزینه‌هایش همراه بود. گذشته از این، هنگامی که یک مسجد جایی درخور و پسندیده برای آموزش می‌گردید، وقف‌هایی برای آن در نظر می‌گرفتند، و چه بسا گوشه‌هایی از یک مسجد موقوفه‌هایی جداگانه داشته است. در جستار زیر گزارشی کوتاه از موقوفه‌ها گفته خواهد آمد.

نظام‌الملک: همان نگون‌بختی که بر سر مدرسه‌ی نظامیه آمد و انگیزه‌ای بود در ناپیدی آن، پیدا است که بر سر مدارک و گزاره‌های موقوفه‌هایش نیز آمده است. در حالی که در گردآوری جزئیات دقیقی از وقفیه‌ها که به دیگر نهادهای آموزشی وابسته بودند کامیاب بودم، چنانکه در زیر نشان داده خواهد شد با آنکه از هیچ کوتشی فروگذار نکردم، نتوانستم هیچ سندی و مدرکی فشرده یا گسترده درباره‌ی وقفیه‌های ویرگی یافته به نظامیه پیدا کنم. با همه‌ی اینها، آنچه به دست آوردم تصویری روشن از این موقوفه‌های سرشار و گرانبار در برابرمان خواهد نهاد.

«سبط‌ابن جوزی» بیان می‌دارد که در ۲۶ جمادی الآخر سال ۴۶۲ هـ. (سه سال پس از گشایش نظامیه‌ی بغداد) قاضیان و مردم سرشناس به آن مدرسه دعوت شدند و در آنجا متن وقف‌نامه‌هایش برای تأیید و تثبیت خوانده شد. ابن جوزی ادامه می‌دهد: «موقوفه شامل خانده‌ی نشستی، زمینهای کشاورزی و بازار مجاور مدرسه بود.»^{۸۴۲}

«ابوشامه» در کتاب «روضتین» خود می‌نگارد هنگامی که نظام‌الملک مدرسه‌های زبانزد، که نام او را روی خود داشتند، بنیاد نهاد، موقوفه‌هایی بسنده برای هزینه‌هایشان تعیین کرد.^{۸۴۳} گذشته از این، «ابن جبیر» می‌نویسد که در

841. Ameer Ali, A Short History ... P. 274.

۸۴۲. المنتظم، ج ۸، ص ۲۵۶؛ برای بازار مجاور هم نگاه کنید به ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۷۱ و ۷۳. ابونصر تنی چند از سرشناسان و از آن میان ابوالقاسم پسر وزیر فخرالدوله، دو سرپرست و ناظران و رئیس قاضیان و تماشاچیان را به مدرسه‌ی نظامیه فراخواند و در آنجا وقف‌نامه‌ها و موقوفه‌ها خوانده شدند با کتابهایی که وقف بر آن شده بود. (متن تازی، ص ۳۶۶).

۸۴۳. روضتین، ج ۱، ص ۲۶.

روزگار او سی مدرسه در بغداد بود و ساختمان هر کدام از هر کاخی زیباتر می نمود؛ با همه ی اینها، نظامیه از همه بهتر بود. همه ی این مدرسه ها با زمین و مستغلاتی پهن و گسترده پشتیبانی می شدند.^{۸۴۴}

«محمد عبده» می نگارد که درآمد سالانه ی موقوفه های نظامیه ی بغداد ۱۵ هزار دینار بود.^{۸۴۵} «آلوسی» بازگو می کند که همین درآمد سرشار بود که به دانش پژوهان فرصت تمرکز یافتن بر مسأله ی دانش را داد، زیرا برایشان خوراک، پوشاک، ابزار زندگی و حتی سواری فراهم می شد. این تسهیلات کامیابی های فرهنگی بسیاری از دانشمندان و پژوهندگان را از این مدرسه به دنبال داشت.^{۸۴۶}

نورالدین: در بررسی خود از مدرسه ی «نورالدین کبری»، پایه گذاشته به دست «نورالدین»، نمونه ای مستند از یک موقوفه ی مدرسه به دست دادیم. آن موقوفه برای تعمیر و بازسازی مدرسه و برای حقوق و ماهانه ی استادان و دانشجویان مبلغی در نظر می گیرد. در اینجا می توانیم نمونه ی دیگری بیاوریم تا بخشش آن پشتیبان دانش را به تصویر کشد. «ابن جبیر» می گوید: «یکی از کارهای خوب او این بود که یک زاویه ی مالکی در مسجد دمشق، که دانشجویان مغربی گرفته بودند، وقف کرد با موقوفه هایی بسیار و از آن میان: دو آسیای بادی، شش بوستان، زمین کشاورزی، گرمابه ها و دو مغازه. یکی از آن دانشجویان مغربی، که ناظر بر این اوقاف بود، به من گفت که درآمد موقوفه ها هر سال ۵۰۰ دینار بود.»^{۸۴۷}

مصر: *

سوالها پیش از نظام الملک و نورالدین اوقاف در مصر وجود داشتند. «در

۸۴۴. ابن جبیر: الرحلة، ص ۲۲۹.

۸۴۵. الاسلام والنصرانیة مع العلم والمدنیة، ص ۹۸.

۸۴۶. تاریخ مساجد بغداد و آثارها، ص ۱۰۳. اوقاف نظام الملک بر نظامیه ی اصفهان بیش از ده هزار دینار در سال بود.

سعید نفیسی: مدرسه ی نظامیه ی بغداد، ص ۲ (متن تازی، ص ۳۶۷).

۸۴۷. ابن جبیر: الرحلة، ص ۲۸۵.

• یادآوری می شود که بیشتر در آن دوران مصر و سوریه دارای یک فرمانروایی بودند، از اینرو نمونه های سوریه ای می تواند زیر چتر مصر قرار گیرد؛ چرا که فاطمیان، ابوبیان و ممالیک بر سوریه هم فرمان می راندند.

۳۷۸ هـ. (۹۸۸ م.) در روزگار العزیز بالله جامع الازهر به دانشمندان و یژگی داشت»،^{۸۴۸} و اند سالی پس از آن بود که «الحاکم بالله»، جانشین او و پایه گذار «دارالحکمة»، چند مغازه، ساختمان، کاروان سرا، انبار و خانه برای این دو بنیاد و مسجدش و یژگی داد. متن این وصیت نامه را می توان در کتاب مقریزی دید.^{۸۴۹}

اگر به روزگار ایوبیان گام نهم به عصر زرین مصر در راه پیشبرد دانش و فرهنگ می رسیم. مدرسه‌ها، همانگونه که پیشتر گفتیم، به گستردگی بنیاد یافتند و نه تنها پادشاهان که شاهپوران و شاهدختان، وزیران، دانشمندان، بازرگانان و کارمندان دیوانی هم به سرشاری وقفهایی بدانها و یژگی دادند. در اینجا نمونه هایی چند می آوریم تا اوقاف روزگار ایوبی را نشان دهد:

«ابن جبیر» بیان می دارد که هرگاه مسجدی یا مدرسه ای یا خانقاهی ساخته می شد، سلطان صلاح الدین عادت به تعیین اوقافی شایسته داشت که برای کارمندان، دانشجویان و نگهداری بنیادها در وضع خوب بسنده می نمود.^{۸۵۰} این، سیاست صلاح الدین بود در برابر بنیادهایش، برای داشتن یک نمونه با گزارشی مفصل. گفته ی مقریزی را بازگویی کنیم که می نویسد: «هنگامی که صلاح الدین ناصریه را ساخت، گرمابه ای در نزدیکی، یک نانوایی روبه برو و مغازه هایی در پشت آن و جزیره ی حلب وقف کرد.»^{۸۵۱}

848 . Poole, Cairo, PP. 123-124.

۸۴۹. الخطط، ج ۲، ص ۲۷۳-۲۷۵ و ۲۸۳. «یعقوب بن کلس»، وزیر خلیفه «العزیز بالله»، از او خواست تا به گروهی از فقیهان پاداش دهد. پس به هر کدام از آنها آنچه را نیاز داشتند از ابزار زندگی و زیست واگذار کرد و فرمان داد تا خانه ای برایشان خریدند و پهلوی مسجد الازهر آنرا ساختند. روز آدینه که می آمد همه ی فقیهان در مسجد الازهر گرد می آمدند و پس از نماز ظهر حلقه می زدند تا نماز عصر را می خواندند، همچنین از دارایی وزیر پاداش می گرفتند. «الحاکم» که آمد اوقافی برقرار ساخت و درآمد آنها را به کارهای مسجدها و بنیادهای فرهنگی خرج می کرد. او به مسجد الازهر و مسجد براشده و دارالعمد و قیبه هایی فراوان وقف کرد و در سندی که رئیس قاضان «مناک بن سعید روفی» گواهی داد صورت ریز آنها را نگاشت. این اوقاف عبارت بودند از شش دانگ خانه ی معروف «خانه ی قرب»، شش دانگ سرای معروف به «سرای پشم»، شش دانگ سراچه ای به نام «سراچه ی خرف جدید» و «الحاکم» تأکید می کند که این وقف همیشگی و جاویدان خواهد بود و با گذر سالیان کاهش نخواهد پذیرفت. مقریزی: الخطط، ج ۲، ص ۲۷۳-۲۷۴ (متن تازی، ص ۳۶۸).

۸۵۰. ابن جبیر: الرحلة، ص ۲۷۵.

۸۵۱. الخطط، ج ۲، ص ۴۰۰.

شاهپوران و شاهدختان ایوبی از شاهان تقلید کردند و از میان نمونه های بی شمار، تنها یکی از شاهپوران و یکی از شاهدختان را یاد می کنیم. «تقی الدین عمر بن شاهنشاه»، برادرزاده ی صلاح الدین، سرای شکوهمند فاطمی به نام «منازل العیز» (خانه ی شکوهمند) را، که آسایشگاه خلفای فاطمی بود، خرید و آنرا مدرسه ی دانشجویان شافعی قرار داد. او به این مدرسه گرمابه ای به نام گرمابه ی زرین (حمام الذهب) مسافرخانه ای به نام «فندق النخلة» و جزیره ی «روضه» وقف کرد،^{۸۵۲} شاهدخت «سیت الشام» خواهر صلاح الدین بود و پایه گذار مدرسه هایی بسیار. متن وصیت او نگاشته می آید و آنگاه تصویری از کتیبه ی آن آورده خواهد شد. نه تنها خاندان شاهی که بسیاری دیگران چنین کردند. «عائشه»، همسر تنجاع الدین (م: ۶۱۴ هـ.)، پس از مرگ شوهرش خانه ی او را مدرسه ی دانشجویان دو مذهب شافعی و حنفی قرار داد و یک سوم کشتزار «دماغیه»، یک دانگ از «رجم الحیات»، یک دانگ از گرمابه ی اسرائیلی بیرون دمشق، یک دانگ مرغزار در «دیر سلمان»، کشتزار «شوخوب» و دیگر املاک بدان وقف کرد.^{۸۵۳}

مقریزی از هشت «زاویه» (= گوشه) که در مسجد عمرو برای پیشرفت دانش و فرهنگ وجود داشت یاد می کند و به او قافی که به هر کدام ویژگی داده شده بود اشاره می کند. برخی از آنها عبارتند از:

زاویه ی امام شافعی که سلطان «عزیز» پسر صلاح الدین زمینی در «سندیس» وقف آن کرد.^{۸۵۴}

زاویه ی تاجیه که چند خانه در قاهره به دست «تاج الدین سطحی» وقف آن شد.

زاویه ی کامیه که «کمال الدین سمنودی» در قاهره یک مسافرخانه وقف آن کرد. این زاویه پهنوی در مسجد قرار داشت که از بازار بافندگی به آن راه داشت.^{۸۵۵}

۸۵۲. همان کتاب، ج ۲: ص ۲۳۶-۲۳۷.

۸۵۳. تعیمی: تاریخ المدارس، ج ۱، ص ۲۳۶-۲۳۷.

۸۵۴. الخطط، ج ۲، ص ۲۵۵.

۸۵۵. همان کتاب، ج ۲، ص ۲۵۶.

این زاویه در جلو محراب چوبی قرار می گرفت. ۸۵۶
 اگرچه معمولاً مدرسه‌ها در جهان اسلام با اوقاف پشتیبانی می شدند، ولی برخی از بنیادها مستقیماً از بیت المال (خزانه‌ی دولتی) هزینه‌های خود را دریافت می داشتند. «یعقوب کیلس» به دستور «العزیز بالله»، خلیفه‌ی فاطمی، ماهانه یکهزار دینار میان گروهی از دانشمندان پخش می کرد. ۸۵۷ «ابن بطوطه» بخشش و دهش شگفت‌انگیزی از پشتیبانی دانش و فرهنگ نگاشته است. او می نویسد که «احمد» پادشاه «ایذج» یک سوم از بودجه‌ی دولت را در راه آموزش خرج می کرد. ۸۵۸

این بخش را با وصیت‌نامه‌ی «ست الشام» که تصویربندی از آن را از کتیبه‌ی اصلی سردر و بندی از منبع دیگر برگرفته‌ام به پایان می برم.
 وصیت‌نامه بسیار مفصل است و شامل بخشهایی است که از املاک، هزینه و شرایط معنوی و اخلاقی گفتگو می کند این مدرسه «مدرسه‌ی شامیه‌ی جوانیه» نام داشت که ناپدید شده است و اکنون خانه‌ای در آنجا قرار دارد، ولی در ورودی آن هنوز با سردری بر فراز آن موجود است که رویش موقوفه‌ها نگاشته شده است و در شکل شماره‌ی ۱۴ نمودار است. اینک ترجمه‌ی متن وصیت‌نامه (کتیبه‌ی وقف‌نامه که در آستانه‌ی در ورودی مدرسه قرار دارد):

[به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان. این مدرسه‌ی خاتون بزرگ عصمت‌الدین ست الشام، مادر حسام‌الدین و دختر ایوب شادی است - که خدای بیامر زادش! او بر فقیهان و فقه‌آموزان از بناگردان [مکتب] امام (= شافعی) خدا از او خشنود باد! این مدرسه را وقف کرد و بر مدرسه و ساکنان آن همگی و آنچه به دنبال آن آید، تمامی شش‌دانگ این روستا به نام «بزینه» و تمامی یازده دانگ و نیم از ۴۴ دانگ کشتزار «جرمانه» و همگی ۱۴ دانگ از ۲۴ دانگ و ۲۰ روستای (کلاته) «تینه» و نیمی از روستای «مجیدل السویده» و همه‌ی روستای (کشتزار) «مجیدل القریه» وقف کرد، و این در سال ۶۲۸ هـ. بود.]

۸۵۶. همان کتاب و همان صفحه.

۸۵۷. ترجمه تازی به دست Mez, Die Renaissance des Islam.

ابوریده، ج ۱، ص ۲۹۴. هرماه هزار دینار به دانشمندان، کتابفروشان و جلدسازان داده می شد.

۸۵۸. تحفة النظار، ج ۲، ص ۳۱.



شکل ۱۴:
کتابخانه وقفنامه‌ای که بر آستانه‌ی ذروردی مدرسه‌ی شامیه‌ی خوارزمی کار گذاشته شده است.

هزینه‌ی این مدرسه بدینگونه قرار داده شده بود:

نخست - اینکه مدرسه در وضع خوبی نگهداری شود، هرگونه خرابی بایستی تعمیر گردد و هزینه‌ی روغن، چراغها، حصیرها، فرشها، قندیل‌ها، شمع‌ها و هر نیاز دیگر بایستی خریداری و پرداخت گردد.
دوم - بایستی هر ماه به معلم یک کیسه (جوال) گندم، یک گونی جو و ۱۳۰ درهم نقره‌ی ناصری پرداخت شود.

سوم - یکدهم باقی مانده به ناظر مدرسه و املاک، برای دسترنج و کار و نظارتش بر املاک موقوفه و رفت و آمد و سرکشی به آنها، پرداخت می شود.

چهارم - /۳۰۰ دینار ناصری هر سال برای خرید شیرینی و میوه در شب نیمه‌ی شعبان [تولد حضرت امام زمان (ع)] زیر نظر ناظر پرداخت خواهد شد.

پنجم - باقیمانده به فقیهان و فقه‌آموزان، اذان گو، سرایدار، مستخدم، نظافت کننده و روشن کننده‌ی چراغها، برابر و درخور کاری که انجام می دهند و زیر نظر ناظر داده خواهد شد. کار رسیدگی به این وقف از نظر برابری، برتری، افزونی، کاستی، پاداش و جلوگیری و قطع بر عهده‌ی ناظر است.

بانوی وقف کننده برای وابستگان به بنیاد مانند فقیهان، دانشجویان، استادان، اذان گو، و دیگر کارکنان شرط داشتن منش نیک، رفتار نیک و درستی در اعتقاد به سنت و جماعت و دینداری را یادآور شده است. او همچنین برای اینکه وضع مالی کارکنان خوب نگهداشته شود شماره‌ی وابستگان و پذیرفته شدگان به مدرسه را به بیست تن محدود کرده است که دستیار و امام (نماز) در شمار آنان اند، به وارونه‌ی استاد، اذان گو، سرپرست که به هنگام افزایش درآمد، ناظر می تواند به شمار آنان بیفزاید. «۸۵۹

پ: سازمان

حلقه‌ی درس:

حلقه‌ی درس، که از همان آغاز شکوفایی اسلام پدید آمد، هنوز هم وجود دارد. این چیزی است معمولی که در تالار «الازهر» یا در بسیاری از مسجدهای دیگر در سراسر جهان اسلام دیده می‌شود. استاد معمولاً خود روی تشک پشت به دیوار یا ستونی از ستونهای مسجد می‌نشست و به دیوار یا ستون تکیه می‌داد. دانشجویان فراروی او حلقه می‌زدند و دستیاران و میهمانان برجسته و در سطح بالا نزدیکترین جاها را در دو سوی استاد پر می‌کردند. دانشجویان رسمی در یک بخش از حلقه گرد می‌آمدند و برای میهمانان اتفاقی جایی باز می‌گذاشتند. هرکسی شیفته بود تا نزدیک استاد بنشیند، ولی نمی‌بایست به جاهایی که برای دیگر لایه‌های شنونده نگهداری شده بود تجاوز کند.^{۸۵۹}

استاد درس را با خواندن چند آیه از قرآن و ستایش خداوند و درود بر پیامبر (ص) و خاندان و یارانش آغاز می‌کرد و سپس به درس ادامه می‌داد.

اگر استاد از روی یادداشتهای شخصی خود، که دانشجویان نسخه‌هایی از آن در دست نداشتند، می‌خواند آن درس «املاء» (نویساندن) بود. در این مورد، استاد متن را حدیث به حدیث یا بند به بند می‌نویساند و دانشجویان آنرا می‌نوشتند. پس از هر حدیث یا بند استاد توضیحی می‌داد که معمولاً دانشجویان آنرا در حاشیه می‌نوشتند. در پایان دوره‌ی درس، استاد اتفاقی دستنوشته یک یا دو شاگرد را می‌خواست یا درخواست می‌کرد تا آنها را برایش بخوانند و او هرگونه تصحیحی که نیاز می‌رفت پس از شنیدن انجام می‌داد.^{۸۶۰} و یا آن

۸۵۹. ابن جبیر: تذکرة السامع والمنتکلم، صص ۱۴۷-۱۵۱ به بعد، همچنین نگاه کنید به عبدی: المدخل، ج ۱، ص ۱۹۹.

۸۶۰. ولید بن بکر: الوجازة، برگ ۱۸ ب، ۱۹ آ، دستنویس در کتابخانه‌ی شخصی استاد عزاوی، بغداد.

دستنویشت را به نشانه‌ی پذیرش امضاء می کرد. امضای استاد گاهی اجازه‌ای را در بر داشت که شاگردش مجاز بود آن کتاب را به عنوان پایه‌ای برای درسهایش بکاربرد. پس در مورد حدیث، شاگرد در خط وراثت از پیامبر قرار می گرفت. این نوشتارها (امالی = نویسانده‌ها) نخستین کتابهای مسلمانان بودند^{۸۶۱} که بسیاری از آنها چاپ شده‌اند و برخی هنوز دستنویست مانده‌اند. برخی واژه‌ی «امالی» را روی همان کتابهایشان گذاشته‌اند مانند «امالی» نگارشِ قالی و «امالی» سیدمرتضی و «امالی» ابن حاجب.

اگر متن درسی در دسترس بود شیوه‌ی دانشجویان رسمی بر این پایه قرار داشت که در آستانه‌ی آغاز درس موضوع را می خواندند و حتی نکته‌های پیچیده و دشوار را با یکدیگر به بحث می نشستند. به هنگام تدریس هر دانشجویی نسخه‌ای از کتاب خود را در دست می گرفت؛ آنگاه، به گفته‌ی «ابن خلدون» استاد با بررسی همگانی موضوع وابسته درس را آغاز می کرد. دوم اینکه او به شرح موضوع بازمی گشت و تفصیلی بسنده می گفت تا از درس به خوبی و به گونه‌ای خوشنود کننده برداشت می شد. سوم استاد به نکته‌های پیچیده‌تر و بحث انگیزتر برای روشنی بیشتر می پرداخت.^{۸۶۲} با همه‌ی اینها، در حقیقت متن درسی همیشه جای دومین بخش (شرح موضوع و بیان و شرح مفصل) از بالا را که گفتم - می گرفت. استاد برای شرح موضوع بنده بند خواندن خود را می برید^{۸۶۳} و شاگردان یادداشتهای توضیحی از گفته‌های او برمی داشتند و در حاشیه‌ی کتابهایشان می نگاشتند. برای اینکه اهمیت و نقش این یادداشتهای تشریحی را ترسیم کنم به بازنویسی سرگذشت زیر می پردازم: «غزالی» سفری دراز از توس به گرگان کرد تا پای درس «امام ابونصر» ماعیلی» بنشیند و چنان یادداشتهایی به چنگ آورد. در بازگشت به زادگاهش (توس) به گروهی از راهزنان برخورد که همگی داروندار و از آن میان کوله‌ی پر از یادداشتهایش را از او گرفتند و او را رها کردند. غزالی با رفتن به دنبال آنان خطر کرد، ولی رئیس آنان به غزالی گفت: «برگرد و گرنه نابود خواهی شد.» غزالی آنگاه به او پافشاری کرد تا تنها همان کوله

۸۶۱. محمد عبده: الاسلام والنصرانیة مع العلم والمدنیة، ص ۹۸.

۸۶۲. مقدمه، ص ۳۹۴.

۸۶۳. یاقوت: ارشاد، ج ۶، ص ۲۸۲.

را برگرداند و چنین گفت: «چیزی دارد که شما را به کارناید—یادداشت‌هایی که برای شنیدنش راهی دراز پیموده‌ام تا بنویسم و بیاموزم.» خوشبختانه رئیس راهزنان به یکی از همگنان دستور داد تا آن کوله یادداشت‌ها را به غزالی پس دهند.^{۸۶۴} هر شاگرد یا شنونده‌ای کاملاً حق داشت تا هر پرسشی در زمینه‌ی موضوع درس چه در میانه‌ی تدریس و چه در پایان طرح کند. شاگردان رسمی به پرسش و بحث درباره‌ی نکته‌ها با استادان دلگرم می‌شدند و این غیر معمول نبود که دیده‌ای یک دانشجو با استادش تفاوت و دوگانگی داشته باشد.^{۸۶۵} پیامبر (ص) در واداشتن به پرسش می‌فرماید: «دانش گنجینه‌ای است که پرسیدن کلید آنست.» یا: «درمان نادانی پرسیدن است.»^{۸۶۶} علی بن ابی طالب (ع) با این سخن که: «ترس همنشین شکست و ناکامی است و نادانی همنشین شرم»^{۸۶۷} دانشجویان را به نهراسیدن و شرم نداشتن از پرسش واداشته است. مردی که‌نسال از «مأمون» پرسید: «برای من پرسیدن نکوهیده است؟» مأمون پاسخ داد: «برای تو نپرسیدن و تاریک ماندن ناپسند است.»^{۸۶۸} از «دِغْفِل» پرسیدند: چگونه دانش خود فراگرفتی؟ او پاسخ گفت: «با پرسیدن و اندیشیدن.»^{۸۶۹}

با همه‌ی اینها، بحث در حلقه‌ی درس می‌بایست از آداب و روشی و یره پیروی کند. هیچ پرسشی را از روی انگیزه‌های بد مانند سالوس^{۸۷۰} یا رنجش استاد نبایستی طرح کرد.^{۸۷۱} شاگرد بایستی هنگامی درخور و شایسته برای پرسیدن برگزیند و از قطع نامعمول درس استاد دوری جوید و نبایستی چشم به راه پاسخی بی‌درنگ و آماده برای پرسش خود باشد.^{۸۷۲} پرسشهای زیرین نمونه‌ای است که همیشه نابخردانه دانسته شده‌اند.

۸۶۴. زندگی نامه‌ی غزالی در آغاز کتاب الاحیاء، ج ۱، ص ۲.

۸۶۵. کُرْدَعَلِی: الاسلام والحضارة العربیة، ج ۲، ص ۸.

۸۶۶. اصفهانی: محاضرات الادباء، ج ۱، ص ۲۷.

۸۶۷. ابن قتیبه: عیون الاخبار، ج ۲، ص ۱۲۳.

۸۶۸. اصفهانی: محاضرات الادباء، ج ۱، ص ۲۶.

۸۶۹. همان کتاب، ج ۱، ص ۲۷.

۸۷۰. همان کتاب و همان صفحه.

۸۷۱. ابن قتیبه: عیون الاخبار، ج ۲، ص ۱۲۳.

۸۷۲. عبدری: المدخل: ج ۱، ص ۹۰ (چاپ کهنه).

یکبار مردی در حلقه‌ی درس «ابوعبیده» (م: ۴۱۵ هـ.) پرسشی کوتاه اندیشانه کرد که نشان از تهی مغزی و نادانی پرسنده‌ی آن داشت. پس از آنکه استاد پاسخ گفت باز مرد دیگری پرسشی از آن دست کرد و سومین مرد هم مانند همان پرسشهای کودکانه مطرح ساخت. ابوعبیده چنان رنجیده شد که کفشهایش را برداشت و از حلقه‌ی درس گریخت و بانگ می زد: «چگونه امروز جانوران در حلقه‌ی درس گرد آمدند؟!»^{۸۷۳}

گاهی استاد جای پرسشگر را می گرفت. پس از پایان درس برای استاد مهم می نمود که از شاگردانش چند پرسش کند تا دریافت آنان را از موضوع بیازماید و به دانشجویان کم استعدادتر فرصت آمادگی و بهره‌وری بیشتر با این پرسش و پاسخ‌ها بدهد.^{۸۷۴}

پلکان آموزش:

چه بسا خواننده گونه‌گون معیارها، وابسته به جاهای گوناگونی را که آموزش مسلمانان در آنجا انجام می گرفت، از دید گذر داده است. از دیدگاه من، گونه‌گون پلکان کنونی آموزشی در بیشتر کشورها یعنی ۱ - ابتدایی (دبستان)، ۲ - متوسطه (دبیرستانی)، ۳ - عالی (دانشگاه) ۴ - پژوهشی (تخصصی) از همان آغاز در کشور اسلامی وجود داشت. آموزش ابتدایی در مکتب‌ها (= کُتَّاب) آموخته می شد که پیشتر گفته آمد. آموزش در سطح دانشگاه در کتابفروشی‌ها، خانه‌های دانشمندان و تالارهای ادبی انجام می گرفت که پیشتر اشاره کردیم و با نمونه‌هایی بسیار به گواهی نشستیم. در مسجدها دوره‌ی متوسطه و دانشگاهی جریان داشت. معمولاً حلقه‌هایی از درجه‌ها و معیارهای گوناگون در یک مسجد برپا می شد و هر دانشجویی می توانست به حلقه‌ی فراخور تحصیلی خویش پیوندد. دید من، گذشته از آنچه در کتابهای بسیار نگاشته و یادآوری شده است، مرا به این دستاورد رسانده است که به حلقه‌های سطح دانشگاهی، که به گونه‌ای کلی یاد کردیم، حلقه‌هایی برای آموزش متوسطه هم در مسجد برگزار

۸۷۳. برای خواندن این سرگذشت و پرسشها نگاه کنید به یاقوت، ج ۵، ص ۲۷.

۸۷۴. تذکره السامع والمتکلم، ص ۵۳.

می شد. «مقریزی» بیان می دارد که حلقه‌هایی بسیار در مسجد «عمرو» سرپا می شد و یکی از آنها به نام «امام شافعی» بود که در آنجا تدریس می کرد. دیگر حلقه‌ها مانند «مجدیه»، «صاحبه»، «کمالیه» و «مُعینیه» در همان مسجد سرپا می شد که به نام پایه گذاران و نه استادان و یا نه به نام استادان کم‌اهمیت‌تر، پیوند می یافت.^{۸۷۵} همین سخن را «ابن جبیر» در باره‌ی حلقه‌هایی که در مسجد دمشق بافته می شد بیان می دارد. گذشته از این، ابن جبیر از مدرسه‌ای ابتدایی برای آموزش کودکان در همان مسجد یاد می کند.^{۸۷۶}

من نتیجه‌گیری می کنم که دانش آموز مسلمان آموزش ابتدایی (دبستانی) خود را در مکتب فرامی گرفت که بیشتر بیرون مسجدها بود و، پس از پایان آن تحصیلات متوسطه‌ی (دبیرستانی) خود را در مسجدی که جلسه‌های درس و یژه‌ای در این سطح داشت ادامه می داد. اگر دانش آموز به آن اندازه از آمادگی می رسید که پای درسهای بالا تر (آموزش عالی)، که در همان مسجد یا مسجدی دیگر برگزار می شد، بنشیند می توانست آموزش عالی خود را پی گیرد. با همه‌ی اینها، بایستی یادآوری کرد که برخی مسجدها مانند «الازهر»، به ویژه در روزگار فرمانروایی فاطمیان، به آموزش بالاتری (عالی) و یرگی داده می شد. هنگامی که مدرسه‌ها در جهان اسلامی بنیاد یافتند به این نکته توجه می شد که سطح آنها به استادان بستگی داشت. پس از نگرش به استادان بی‌شماری که چنان شغلهایی داشتند با اطمینان می توانم بگویم که بیشتر مدرسه‌های یاد شده در بالا دارای سطحهایی گوناگون و دگرگون‌پذیر بودند. با همه‌ی اینها، برخی مدرسه‌ها مانند نهادهای نظامیه همیشه در سطحی والا و بالا قرار داشتند، زیرا بهترین دانشمندان آن روز در آنجا به تدریس می نشستند.

مطالعات پژوهشی (تخصصی) در سرزمین اسلامی انجام می گرفت. نوشته‌اند که «مأمون عباسی» هنگامی که از «فراء» (م: ۲۰۷ هـ.) خواست تا کتابی (در دستور زبان تازی) بنویسد ابزار آسایش بسنده‌ای برای او در کاخ فراهم دید؛ همه‌ی کتابخانه را در دسترس او گذارد، خوراک و دیگر نیازهای او را

۸۷۵. الخطط، ج ۲، صص ۲۵۵-۲۵۶.

۸۷۶. الرحلة، بنگرید به صص ۲۶۵-۲۷۲. در ایران گهگاه از مسجدهایی که رفت و آمد و برگزاری مراسم عبادی کمتر در آنجا انجام می گیرد به عنوان مکتب بهره می گرفته‌اند. «مترجم».

فراهم دید و چند دبیر برایش برگمارد تا در نوشتن آنچه نیاز دارد او را یاری دهند. در این دوران فراء کتاب المعانی خود را نگاشت که کاری بس سترگ به شمار آمده است.^{۸۷۷} در بخش دیگری از این رساله درباره‌ی ترجمه از زبانهای بیگانه با شرح‌ها و افزونی‌ها به زبان تازی سخن گفتم— گونه‌ای کار که می‌تواند در رشته برنامه‌های پژوهشی (تخصصی) گنجانده شود.

آموزش خانه‌ای:

دانش‌آموزان مسلمان از همان آغاز با آموزش خانه‌ای (سرخانه) پیش و پس از برپایی مدرسه‌ها آشنا بودند. هنگامی که یکهزار سال پیش «الازهر» بنیاد یافت دانشجویان بومی و بیگانه در این نهاد آموزشی خانه گزیده‌اند. برای هر کشور یا استان از مصر یک ایوان («رواق») و یرگی یافته بود که دانشجویان آزادانه یا گاهی زیر نظر استاد (شیخ) رواق در آنجا می‌توانست زندگی کند. نان و خوراک دیگر مانند شیرینی در فاصله‌های کوتاه به دانشجویان داده می‌شد.^{۸۷۸}

«ابن جبیر»، که خود گواه عینی بود، امکاناتی را که در مصر به دانشجویان داده می‌شد چنین شرح می‌دهد: «به هر دانشجویی خانه‌ای برای نشستن، استادی برای آموختن در هر رشته‌ای که می‌خواهد و ماهانه‌ای مرتب برای برآورد همه‌ی نیازمندیهایش داده می‌شد.»^{۸۷۹}

در مدرسه‌ی «ناصریه»، که در مصر به دست صلاح‌الدین ساخته شد، استادان و شاگردان دارای خوابگاه‌هایی در مدرسه بودند و همچنین ترکیبی از اتاقهای درس، کتابخانه‌ها، آزمایشگاه‌ها و دیگر افزوده‌ها داشتند.^{۸۸۰} گفتگو از خوابگاه‌های استادان ما را به بازگویی این نکته می‌کشاند که هنگامی که

۸۷۷. ابن انباری: طبقات الادباء، صص ۱۲۷-۱۲۸.

۸۷۸. مقریزی: الخطط، ج ۲، صص ۲۷۶-۲۷۷. مقریزی می‌نویسد که شمار دانشجویان در سال ۸۱۸ هـ. بیش از ۷۵۰ تن بود که از ناعربان، روستاییای مصر و مردم مغرب بودند (متن تازی، ص ۳۸۲).

۸۷۹. الرحلة، ص ۴۲. صلاح‌الدین مسجد ابن طولون را پناهگاه بیگانگان و ناآشنایان قرار داده بود. هیچ مدرسه و مسجدی یافت نمی‌شد که از دهش شاه همه‌ی دانشجویان که در آنجا سکونت داشتند بی بهره مانده باشند (متن تازی، ص ۳۸۳).

880. Stanely Lane Poole, Cairo, P. 190.

«ملک اشرف» (م: ۶۳۵ هـ.) خانه‌ی «صارم‌الدین قایماز» را خرید و آنرا به چهره‌ی یک مدرسه درآورد، گرمابه‌ی بزرگ آنرا ویران ساخت و به جای آن خانه‌ای برای استاد مدرسه پرداخت.^{۸۸۱}

چنین خانه‌هایی نه تنها در مصر که در بغداد و سوریه هم فراهم دیده شد. «عمادالدین اصفهانی» می‌نگارد که نظامیه دارای خانه‌هایی بود که استادان و دانشجویان در آنها زندگی می‌کردند.^{۸۸۲} «خدا بخش» می‌گوید که «آشپزخانه‌های بزرگ مدرسه‌ی مستنصریه هر روز سهمیه‌های گوشت و نان برای همه‌ی ساکنان آماده می‌ساخت.»^{۸۸۳}

چنین می‌نماید که در مدرسه‌های سوریه در سده‌های میانه خانه‌ها (خوابگاه‌ها) بخش ضروری ساختمانها را تشکیل می‌داده‌اند. من از چند مدرسه‌ی برجامانده در شهرهای گوناگون سوریه دیدن کردم، حتی یکی از آنها بی‌خانه و خوابگاه نبود؛ بیشتر آنها به مدرسه‌ی «نوریه الکبری» می‌مانست که به درازا درباره‌اش سخن گفته‌ایم.

«ابن جبیر» در کتاب «تذکره السامع والمتکلم» خود از مقررات خوابگاه‌های شبانه‌روزی مدرسه‌ها برای سکونت سخن می‌گوید: «تنها شاگردانی که نیک‌رفتارند به این ساختمانها راه می‌یابند. مدرسه‌های دختران بایستی در جاهایی جداگانه قرار داشته باشند تا مردان نتوانند بر نزدیک آنجا بگذرند.^{۸۸۴} شاگردان در طبقه‌های بالا می‌نشستند و می‌بایست آرام گام بردارند و چیزهای سنگین روی کف اتاق‌ها نیندازند که چه‌بسا برای ساکنان طبقه‌ی زیر ناراحتی و مزاحمت پدید خواهد آورد.^{۸۸۵} یک دانشجویبایستی در لب ساختمان

۸۸۱. نعیمی: الرحلة، ص ۱ و ۱۹.

۸۸۲. زبدة النضره، ص ۵۲.

ابن عبیری در تاریخ خود می‌نویسد که همتای مدرسه‌ی مستنصریه در بزرگی، داشتن خانه‌ها، زیبایی و آراستگی، ابزار، فزونی فقیهان و اوقاف، در جهان ساخته نشده است. مستنصر در این مدرسه چهار استاد برای چهار مذهب گمارده بود چنانکه ۳۰۰ فقیه و برای هر مذهب ۷۵ فقیه سامان داده بود و هر فقیهی هر روز خوراک بسنده و چه‌بسا بیش از نیاز دریافت می‌داشت. درون مدرسه برای فقیهان گرمابه‌ای ویژه ساخت و پزشکی ویژه هر پگاه از آنان دیدار می‌کرد، دو ابزار در مدرسه بود که یکی گونه‌گون خوراکی داشت و دیگری نوشتیدنی‌ها و داروها (متن تازی، ص ۳۸۴).

883. Khuda Bakhsh, Islamic Civilization, P. 229.

884. Khuda Bakhs, Islamic Civilization, P. 229.

۸۸۵. همان کتاب، ص ۲۳۰.

در راهرو آن بایستد و نه پشت سرهم تو و بیرون برود.^{۸۸۶} او نباید به اتاقهای دیگران سرک بکشد^{۸۸۷} و از آنچه همشاگردانش را که سکونت گزیده‌اند می‌رنجانند دوری گزینند و رویهمرفته از هر خوی ناپسند و زشت بایستی پرهیزد.^{۸۸۸}

۸۸۶. ص ۲۳۱.

۸۸۷. ص ۲۳۳.

۸۸۸. ص ۲۳۴. در متن تازی کتاب، صص ۳۸۴-۳۸۵ این شرایط به نقل از کتاب تذکرة السامع والمتکلم فی ادب العالم والمتعلم و با آوردن همین صفحات نگاشته آمده است. «مترجم».

پیوست ۱

درس مایه ها

ہنگامی کہ بہ این فصل از رسالہ ام رسیدم دو حقیقت سترگ بر من نشان نهادند:

۱ — گنجایش کتاب مرا نگذاشت تا شرح بسندہ ای پیرامون مایہ ہایی کہ در نهادہای آموزشی مسلمانان آموختہ می شد مانند فلسفہ، پزشکی، ریاضیات و پژوهشہای دینی و زبان شناسی چیزی بنگارم. ہرکدام از آن رشتہ ہا را خود رسالہ ای بایستہ است. گذشتہ از این، بیشتر این مایہ ہا جداگانہ در کتابہا کهن و نو بررسی شدہ اند.^{۸۸۹}

۸۸۹. برای نمونہ در پزشکی اسلامی بنگرید بہ کتابہای تازہ ی زیر:

- ۱ — دکتر محمود صدقی: قوانین الصحۃ عندالمسلمین (قانونہای تندرستی از دید مسلمانان)، مصر، ۱۹۱۹.
- ۲ — دکتر ہزاوی: فضل العرب علی الجراحة (پیشین بودن عرب در جراحی)، مصر ۱۹۱۷.
- ۳ — ادوارد برون: طب اسلامی Islamic Medicine ، لندن ۱۹۲۱.
- ۴ — دکتر احمد عیسی: الآت الطب والجراحة والكحالة عندالعرب (ابزارہای پزشکی، جراحی و چشم پزشکی در عرب)، قاہرہ ۱۹۲۵.
- ۵ — کمبل Cambell: طب عربی Arabian Medicine ، لندن ۱۹۲۶.
- ۶ — دکتر زکی. ا. علی: الطب العربی وآثارہ، قاہرہ ۱۹۳۱.
- ۷ — دائرۃ المعارف بریتانیکا Ency. Britanica زیر واژہی «طب Medicine در بارہ ی ریاضیات بنگرید بہ:
- ۱ — کجوریا Caionia: تاریخ فیزیک در رشتہ های ابتدایی خود، نیویورک ۱۹۲۹.
History of Physics in its Elementary Branches
- ۲ — احمد فہمی ابوالخیر: علوم العرب الریاضیہ وانتقالها الی ارونا (علوم ریاضی عرب و انتقال آن بہ اروپا).
- ۳ — روزبال Rouse Ball: بازآفرینی های ریاضی — Mathematical Recreations ، لندن ۱۹۱۴.
- ۴ — دائرۃ المعارف بریتانیکا، واژہ ی «ریاضیات Mathematics»
- ۵ — دائرۃ المعارف فرہنگ The Ency of Education ، ص ۱۰۴۱.

۲ - در فصل یکم (جایگاه های آموزش) نمونه هایی چند به دست داده شد تا گونه ی شیوه ی درس خواندن را در هر گروه به نمایش درآورد، چرا که می دانیم درس مایه ها برابر نوع جاهایی که آموزش در آنجا انجام می گرفت فراوان گونه گون بود.

بدینسان به اندیشه ی بیشتر شرح دادن پیرامون موضوعهای وابسته فرو نرفته بودم. با همه ی اینها، آموزش در مصر به روزگار فاطمیان دیدگاه ها و طرح هایی نوین برای تبلیغات آنان داشت که هنوز هم به وارونه ی کوششهایی که بسیاری از دانشمندان برای روشن ساختن آنها دارند تاریک مانده است. دلیل آن اینست که کتابهای گرانبهای اسماعیلی چند بار به دست مسلمانان سنی مذهب، که آن نوشته ها را کژروی از دین راستینی می دانستند که بدان باور داشتند، از میان رفت و آنچه دور از چنگ آنان برجا ماند چند کتابی است که رهبران اسماعیلی پنهان ساخته بودند. هنگامی که برای پژوهش راهی خاورمیانه شدم این فرصت دست داد تا برخی از دانشمندان برجسته ی اسماعیلی را ببینم و پاره ای دستنوشته های مهم را بخوانم؛ در نتیجه می توانم اندک پرتوی بر این نکته بیفشانم.

مذهب اسماعیلی در مصر:

هنگامی که فاطمیان مصر را در ۳۵۸ هـ. (۹۶۹ م.) فتح کردند با مردمی روبه رو شدند که از مردم شمال آفریقا فرهنگ بالاتری داشتند. مصریان از پایگاه سیاسی به زانو درآمدند ولی از دیدگاه عقیده ی دینی از همان لحظه ی نخستین مخالفت خود را نشان دادند. از اینرو است که می بینیم مدت شکست خورده از پیشوای فاطمیان تضمینی نوشته می خواهد تا در آن مصریان حق کامل بر تداوم به مذهبی که می پسندند داشته باشند. این سند و تضمین را «جوهر» به درخواست مصریان به مردم آن سامان داد که به درازا نگاشته شده است و سطری چند از آنرا می آوریم: «... چند مورد یادآور شدید و درخواست کردید تا در امان نامه ی شما نگاشته آید؛ پس در پاسخ به شما و برای اطمینان شما گنجاندم و آن نگاهداری مذهبتان است و استواری شما در آنچه امت

گذشته از یاران پیامبر— خدا از آنان خشنود بادا— و پیروان پس از آنان و فقیهان کشورهای که برابر مذهب و فتوای آنان احکام دینی انجام می گرفته است...»^{۸۹۰} بی هوده نیست که می بینیم فاطمیان آغاز به انداختن طرحهایی تازه برای پراکندن مذهب خود در میان همه ی مردم کردند. تبلیغات، که به عنوان شیوه و سیاست آنان پذیرفته شده بود، درخور و برابر با گونه گون لایه و اندیشه ی مردم طرح شده بود.

شیوه ی فاطمیان دارای دو مرحله بود: نخستین، آموزش آشکار و همگانی (تعلیم و تشریح) و دومین، شیوه ی فراخوانی و تبلیغ پنهانی (دعوت سری) چون ابن جُستار در چهارچوب آموزش جا دارد درباره ی آموزش همگانی و آشکار با مراجعه به «مقریزی» کمی درازتر سخن خواهم گفت. درباره ی فراخوانی پنهانی خواننده می تواند در «الخِطَط» مقریزی به آگاهی های سودمند و بسنده ای دست یابد.^{۸۹۱} فراخوانی و تبلیغ آشکار و همگانی از پدیداری این خاندان (فاطمیان) به دست رئیس داعیان (داعی الدُعاة) رهبری می شد و در بست به فرمان او بستگی داشت. برنامه ی زیر در پرداختن به این موضوع پذیره آمده است:

۱ — عقاید اسماعیلیه در روزگار فاطمیان.

۲ — کوششهای انجام شده برای تبلیغ این عقاید.

۳ — مصریان و مذهب اسماعیلی.

پیش از آنکه به این بررسی پردازم بایستی بیان دارم که به هنگام نگارش این کتاب بر دستنوشته های سترگ و گرانباری که پژوهندگان شیعه نوشته اند و اکنون یک یا دو بار نشر یافته اند تکیه کرده ام. پیدا است در مدتی که به دنبال این موضوع بودم در پی دستیابی به کوششها و پژوهشها و بهره گیری از پژوهش و خُرده گیری دیگران به بررسی تشیع در دومین جلد از فرهنگ تاریخ و تمدن اسلامی برخاستم و جایگاه کسانی را که «مدعی تشیع» نام گرفته اند و به گونه ای ویژه در شیعه و به گونه ای همگانی در اسلام به تباهی اندیشه ی دینی پرداخته اند شرح داده ام (موسوعة التاريخ الاسلامی والحضارة الاسلامیة، ج ۲، ص ۱۴۲-۱۴۳) و به دگرگونی بنیادین در این موضوع دست زدم. به باور من

۸۹۰. مقریزی: إتعاض الحنفاء، صص ۶۷-۷۰.

۸۹۱. مقریزی: الخِطَط، ج ۱، صص ۳۹۱-۳۹۷.

پاره‌ای از آنچه در اینجا به شیعه پیوند داده شده است از کارهای «مدعیان تشیع» است — و نه تشیع راستین — که توانسته اند بسیاری از آیین‌ها و اصول اندیشمندی خود را با شیوه‌های گوناگون به کتابها و میان توده‌ها بکشانند. *

۱ — عقاید اسماعیلیه: **

الف. وصی و پیشوایان:

اسماعیلیان برآنند که هر پیامبری یک وصی داشت که پس از مرگش جانشین او می‌شد.^{۸۹۲} وصی را خدا برمی‌گزید که «علی» (ع) را وصی

* این توضیح را نویسنده پیش از پرداختن به موضوع عقاید اسماعیلیه در متن تازی رساله آورده است (ص ۳۹۳). «مترجم».

۵۵ — دعائم الاسلام، تأویل دعائم الاسلام، اساس التأویل الباطن، المجالس المستنصریة، المجالس المؤیدیه و دیگر نوشته‌ها، کتابها و دستنویسهایی است که در اینجا نام آنها آمده است و در واقع به گستردگی و بی‌چون و چرا به هنگام بررسی عقاید اسماعیلیه مورد اعتماد و مستند می‌نمایند، زیرا بیشتر نویسندگان آنها خود، داعی دعاة (رئیس داعیان) روزگارشان بوده‌اند.

۲ — کتابخانه‌ی شخصی استاد «عباس عزّاوی» وکیل دادگستری بغداد داری دستنویست ارزشمندی است به نام «سلفط الحقایق» که نویسنده‌ی آن «داعی علی بن حنظله» عقاید اسماعیلیان را به شعر درآورده است. بیتهایی چند به ویژه‌ی درباره‌ی «وصی» و «ناطق» از آنجا می‌نویسم:

نفی صفات: الحمد لله العلی السامی عن صفة الكمال والتمام

وصی: وقادنا الی ولی الوصی من بعده مولی الوری علی

اگر امامان نبودند مردم آفریده نمی‌شدند: و اوجدوا نفوسنا من العدم تمتاً منهم عینا والکرم

ناطق و صامت: و بعد کل ناطق وصی یخلفه منتجب مرضی

ظاهر و باطن: مینتاً تاویل ما اتی به من سة الله ومن کتابه

فرزند پس از وصی: ثم یقیم بعده ائمه مطهرین ینشرون الحکمة

۸۹۲. الفترات، منسوب به «جعفر بن منصور» برگ ۱۲ب، دستنویس. وصی آدم فرزندش هابیل، نوح فرزندش سام، ابراهیم فرزندش اسماعیل، موسی برادرش هارون، عیسی شاگردش شمعون. همان کتاب.

محمد (ص) برگزید. بر این آیه قرآن که می فرماید: «ای پیامبر! هرآنچه از سوی پروردگارت به تو فرورستاده شده است برسان و اگر چنین نکنی پیام خود را نرسانده ای» (س مائده: آیه ۶۷) به این معنا است که به امت خود اعلام کن که علی وصی (جانشین) تست. پیامبر (ص) بی درنگ در «غدیر خم» به روز هجدهم ذی حجه چنین کرد و با این گزینش واپسین و مهمترین اعتقاد اسلام انجام گرفت، کاری که آیهی زیر برایش فرورستاده شد: «امروز دین شما را کامل کردم و ارزانی خود بر شما تمام ساختم و بر شما که اسلام را دین خویش قرار دادید خرسندم.» (س مائده، آیه ی سوم).

پس از علی (ع)، حسن (ع) جانشین پدر شد و پس از او امامت به حسین (ع) رسید و خاندانش یکی پس از دیگری جانشین امام حسین شدند، چرا که خداوند می فرماید «در کتاب خدا برخی از خویشان برپاره ای دیگر برتری دارند.» (س انفال، آیه ی ۷۶)

شیعیان معتقدند که امام برای بشریت ضروری است و جهان پیوسته دارای امام و پیشوایی است که یا آشکار است و یا به گونه ای ناهمیشگی، به فرمان و توان خداوند، پنهان از چشم ها است. منسوب به «امام باقر» (ع) است که فرموده است: «اسلام روی هفت پایه ساخته شده است که ولایت (امامت) برترین آنها است.»^{۸۹۵} «کلینی» می گوید: «ستونهای اسلام سه اند: نماز، زکات و امامت و بی امامت آن دو دیگر پذیرفته نخواهد شد.»^{۸۹۶}

شیعه این دو حدیث را به خود پیامبر (ص) پیوند می دهد که: «هرکس بی شناخت امام و پیشوای روزگارش (امام زمان) بمیرد مانند یک جاهلی (نادان و تاریک دل) مرده است.»^{۸۹۷} «ای علی! تو و امامان از خاندان تو اعراف (جاهای والا) خداوند میان بهشت و دوزخ آید. هیچکس تا شما را نشناسد و تا شما او را نشناسد به بهشت در نخواهد آمد و هرکس شما را نشناسد و شما او را

۸۹۳. قضی نعمان: دعائم الاسلام، برگ ۱۲، داستان «غدیر خم» بسیار زدنزد است و به درازا در «اساس التأویل الباطن»، برگ ۱۸۹ آ دستنویس؛ دعائم الاسلام، برگ ۱۳ ب دستنویس والمناقب والمناقب برگ ۶۸ ب دستنویس آمده است.

۸۹۵. همان کتاب، برگ ۴ ب و تأویل دعائم الاسلام، ج ۱، برگ ۷ آ- ب دستنویس.

۸۹۶. اصول الکافی، برگ ۱۷۴ ب دستنویس.

۸۹۷. المجالس المؤیدیه، ج ۱، برگ ۱۵۶، دستنویس.

نشناسید روانه‌ی دوزخ خواهد شد.»^{۸۹۸}

از وصی و امام بایستی بی چون و چرا فرمانبرداری کرد. قاضی نعمان از ابوجعفر محمد بن علی [امام صادق (ع)] روایت می‌کند که فرمود منظور این آیه‌ی قرآن که می‌فرماید: «ای کسانی که گرویده‌اید! خدا را فرمان برید و از پیامبر خدا فرمانبرداری کنید و از ولیان امر خود» (س نساء، آیه‌ی ۵۹) ما خاندانیم^{۸۹۹}

ب. بی گناهی (عصمت) پیامبران، وصی و امامان:

شیعه، و اسماعیلیان هم، به بی گناهی پیامبران باور دارند و برآنند که بی آن پیامبران امین نیستند و رسالت آنان بی هوده خواهد نمود و^{۹۰۰} برای موجه نشان دادن عقیده‌ی خود، تفسیری و یژه در باره‌ی آیه‌هایی که لغزشهایی معین به برخی پیامبران پیوند می‌دهند به دست داده است. برای نمونه، از آیه‌ی «همانا خداوند می‌خواهد از شما خاندان پلیدی را بزدايد و شما را پاک کند پاک کردنی (س. احزاب، آیه‌ی ۳۳). به وجوب بی گناهی پیامبران و امامان گواه می‌آورند، زیرا امام نگاهبان دین است و نیاز به پیشوا برای دادگری و گرفتن حق ستم‌دیده از ستمگر و از میان بردن تباهی و خشکاندن مایه‌ی آشوب است و امام زورمندان را از تجاوز باز می‌دارد و مردم را به گزاردن آیین‌های دینی و گریز از کارهای حرام و امی دارد و حدود و احکام واجبات را به پا می‌کند و جلوتبیهکاران و بدکاران را می‌گیرد و آنان را به سزای کرده‌اشان می‌رساند، اگر از امام گناهی سرزند یا به گناه گراید این سودها از میان برخیزند.^{۹۰۱}

شیعه برای استواری دیدگاه خود این روایت را از پیامبر بازگو می‌کند که فرمود: (من، علی، حسن، حسین و ۹ تن از فرزندان حسین پاک‌ایم و بی گناهیم.)^{۹۰۰} از یکی از امامان روایت شده است که گفته است: «امام از گناهان پاک است

۸۹۸. دعائم الاسلام، برگ ۱۸ آ دستنویس.

۸۹۹. همان کتاب، برگ ۱۶ آ دستنویس.

۹۰۰. سید محمد صادق صدر: الشیعه، ص ۱۱۷. و منتهی المراد از موسوی، برگ ۵۹ ب دستنویس در مصر.

۹۰۱. سلیمان بن حسین: ارشاد البشر، دستنویس؛ ابوجعفر قمی: اعتقاد الصدوق، هر دو دستنویس در کتابخانه‌ی شخصی آل کاشف الغطاء در نجف نگهداری می‌شود و شماره‌ی ثبت یرا راهنما ندارد.

و از عیبها برکنار.»^{۹۰۲}

پ. آشکار و نهان (ظاهر و باطن) یا پذیرش دو معنای نمودی و بودی قرآن و احادیث:

مهمترین چیزی که، از یکسو، اسماعیلیان را از دیگر فرقه‌های اسلامی جدا می‌کند و، از سوی دیگر، از دیگر شاخه‌های شیعه همین مسأله ظاهر و باطن است. این اصل دست اسماعیلیان را در برداشت و تفسیر قرآن و احادیث، در راه و برای نیازهای خود، بازمی‌گذارد. اینان با تکیه به اصل دو پهلو بودن مفاهیم قرآنی و احادیث پیامبری عقاید ویژه‌ی خود را از ایندو سرچشمه بیرون می‌کشند. اسماعیلیان می‌گویند که «تکیه به معنای آشکار و نهان قرآن هردوان، همان اندازه ضروری و بایا است که تکیه کردن به تن و روان یک شخص» و می‌افزایند: «این همگامی به فرد یاری می‌رساند تا سودمندیاها به دست آورد و از زیبایی این جهان برخوردار شود.»^{۹۰۳} بی‌پذیرش و پیروی این اصل، پرستش خداوند برای هرکسی بی‌هوده است.»^{۹۰۴}

«قاضی نعمان» بیان می‌دارد که معنای آشکار (نمود) به اسلام می‌ماند و معنای نهان (بود) به امام و هیچکدام هرگز بی‌هم نیارست برپا ماندن.^{۹۰۵} از این گذشته، خداوند در قرآن می‌فرماید: «خداوند ارزانی‌هایش را آشکارا و نهان بر شما تمام کرد.» (س. لقمان، آیه‌ی ۱۹) که از دید اسماعیلیان یعنی خداوند پیامبر را برای نشان دادن برداشت نمودی و آشکار و برونی و پیدای دین می‌فرستد و وصی و امام را برای به دست دادن تفسیر بودی و نهانی و درونی آن. پیش از رها کردن این مطلب نمونه‌هایی چند از تفسیرها و برداشت‌های

۹۰۲. موسوی: منتهی المراد، برگ ۵۹ ب دستنویس. نیز سوم که درباره‌ی صفات امام است زاید می‌نمود و به پاریس در... زیرا بیشتر صفات امام را از دیدگاه شیعیان غنی بررسی کرده است. «م»

۹۰۳. داعی دُعاة: المجانس المستنصریه، ص ۲۷.

۹۰۴. همان کتاب، ص ۲۹.

۹۰۵. تأویل دعائم الاسلام، ج ۱، برگ ۷ آ دستنویس. در فرمان برگماردن داعی دُعاة به این گفته‌ی خلیفه‌ی فاطمی برمی‌خوریم که «نمودها بدنهایند و بوده‌ها پیکرها، بوده‌ها جانهایند و نمودها روان‌ها، همان پیکرها جز به روح‌ها برپا نمی‌مانند و روحها هم در این جهان جز به پیکرها سرپا نمی‌ایستند. اگر ایندو از هم بگسلند نظام هستی به تباهی کشیده شود و هستی در نیستی نابود گردد (متن تازی، ص ۴۰۲).

اسماعیلیان می‌آوریم:

۱ — معنای بودی این آیه‌ی قرآن «و به یقین به توسُّع المثنائی» را «و قرآن بزرگ را بدادیم» (س. حجر، آیه‌ی ۸۷). یعنی در خاندان توهفت امام قرار دادیم. ۹۰۶ [سَبْع المثنائی: سوره‌ی فاتحه که دارای هفت آیه است و دوبار در هر نماز خوانده می‌شود «م»].

۲ — از معنای نهان این آیه که می‌فرماید: «هیچ آیه‌ای (از قرآن) را نسخ نمی‌کنیم یا از یاد نمی‌بریم مگر بهتر از آن یا همانند آنرا می‌آوریم» (س. بقره، آیه‌ی ۱۰۶) چنین برداشت می‌کنیم که هرگاه امام یا پیشوایی می‌میرد مانند او یا بهتر از او به امامت برخواییم گزید. ۹۰۷

۳ — واژه‌ی «آیاتنا» (= نشانه‌های ما) در آیه‌ی زیر به معنای امامان است: «آنانی که نشانه‌های ما را انکار می‌کنند و با غرور و خودپسندی از کنار آنها می‌گذرند... اینان ساکنان دوزخ اند و در آنجا همیشگی خواهند بود.» (س. ۷، آیه‌ی ۳۶).

۴ — «آیا سینه‌ات را برایت فراخ نکردیم؟» (س. انشراح، آیه‌ی یکم) برابر مفهوم بودی و پنهانی آن یعنی برای تو «اساس» برپا ساختیم. ۹۰۸
[اساس اصطلاحی است در مذهب اسماعیلی که به معنای برپادارنده‌ی کارنا آشکار و درونی و بودی است «م»].

۵ — «همانا شمار ماه‌ها نزد خداوند دوازده ماه است در کتاب خدا در روز آفریدن آسمانها و زمین، که چهار ماه از آنها حرام (ممنوع) است» (س. توبه، آیه‌ی ۳۶). اسماعیلیان می‌گویند معنای درونی این آیه اینست که برگزیدگان و برگماردگان (امامان) ما دوازده تن اند و چهار امام از اینان پایه‌ها و اصول [دین] اند. ۹۰۹

۹۰۶. اساس التأویل الباطن، برگ ۱۷۴ ب و دستنویس. ۹۰۷. المجالس الموبدیه، ج ۱، برگ ۱۹ آ دستنویس. ۹۰۸ و ۹۰۹. قاضی نعمان: اساس التأویل الباطن، برگ ۱۸۲ آ ب دستنویس. شماره‌های ۴ و ۵ از متن نازی ص ۴۰۲ افزوده شد. «م».

۵ نویسنده در بند پنجم زیر عنوان «امامان و قانونگذاری» به آوردن اختلافاتی چند میان احکام فقهی شیعه و سنی می‌پردازد که نیازی به ترجمه‌ی آن دیده شد و مستتر آنجا بی‌پیه می‌نماید. استاد «سید حسد» در کتاب الامم الصادق والمذاهب الاربعه (مجموعه سوم، بخشهای ۵-۶ ص ۲۸-۳۰، دارالکتب العربی، بیروت، الطبعة الثانية، ۱۹۷۱-۱۳۹۲ هـ) زیر عنوان «دکتر شنبی و شیعه»

۲ - کوششهای فاطمیان در راه پراگندن این باورها:

الف. با آموزش:

کمی پس از آمدن فاطمیان به مصر ساختن نهادهایی که اسماعیلیان قرار بود آموزش ببینند آغاز شد و شمار چنین بینادهایی به تندی افزونی گرفت. مسجدهایی بسیار، و سرآمد آنها «الازهر» بنیاد یافتند. «دارالعلم» ساخته شد و جاهایی برای درسهای رسمی به کار گرفتند. در این جاها وزیر، رئیس داعیان (داعی دعاة) آن روز، و دیگر دانشمندان به تدریس این باورها می نشستند.

در الازهر، «یعقوب کلس» «الرسالة الوزیریه» را برای انبوهی از مردم گرد آمده می خواند. این رساله کتابی بزرگ و پربرگ بود که اصول و انگاره‌ی فقه اسماعیلی را دربر داشت که نویسندگان آنها را از پیشوایان شنیده بود. در میان شنوندگان او فقیهان، قاضیان، ادیبان و حدیث دانان دیده می شدند که اندیشه و دید او را به همگان می رساندند.^{۹۱۰} ۴

در «الازهر» هم قاضی نعمان و سپس رئیس قاضیان «علی بن نعمان کتاب «اختصار» را که در فقه شیعه و منسوب به پدرش بود به انبوه شنوندگان درس می داد.^{۹۱۱}

در فصل دوم این کتاب درباره‌ی «دارالعلم» تا اندازه‌ای به درازا سخن گفته. آهنگ «الحاکم بالله» این بود که این نهاد برای آموزش همه‌ی اندیشه‌ها و دیدهای آزاد فرقه‌ای پایه گذاری شده بوده است و برای اینکه به این دعوی آب و

به سخنان و نقل قولها و پندارهائش پیرامون شیعه، در زمینه‌ی اختلاف احکام فقهی، به پاسخگویی برخاسته است و از یک استاد دانشگاه و پژوهشگر (مانند دکتر شلبی) پس نکوهیده و بعید می داند که بی تحقیق و تنها به استناد کتابی دستنوشته درباره‌ی اندیشه‌های فقهی شیعه سخن بگوید «مترجم».

۹۱۰. الخطط، ج ۲، ص ۳۴۱. یعقوب کلس این کتاب فقهی را خود نگاشته بود که از «معزالدین الله» و پسرش «العزيز بالله» شنیده بود و برابر فصلهای فقه سامان داده شده بود و حجم آن نیمه «صحیح بخاری» بود و هم توده‌ی مردم و هم سرشناسان و و بزرگان پای درسش می نشستند (متن تازی، ص ۴۰۷).

۹۱۱. همان کتاب، ج ۲، ص ۳۴۴؛ ابن حجر: رفع الإصر، برگ ۹۱ آوب.

رنگی دهد از برخی استادان و فقیهان سنی دعوت کرد تا پایه پای فقیهان شیعه در آنجا به تدریس پردازند، ولی دیری نپایید که آنان را کنار زد و حتی برخی را کشت ۹۱۲ و بدینگونه این نهاد به چهره‌ی مدرسه‌ای برای باورهای اسماعیلی درآمد و در بست به دست داعی دُعاة افتاد تا بر آن نظارت کند و استادانش را برگمارد. ۹۱۳

در کاخ خلیفه اتاقی ویژه بود به نام «المُحوّل» ۹۱۴ که بارها در آنجا آموزش جریان داشت. برابر رهنمودهای خلیفه، قاضی نعمان هر آدینه در کاخ می نشست و در باره‌ی مایه‌هایی که از خود خلیفه دریافت داشته بود به سخنرانی می پرداخت. «مُحوّل» به کلاسهای درس امروز می مانست و آن نشستها را نشستهای اندرز یا فراخوانی و دعوت می خواندند. شنوندگانی بسیار پای این سخنرانی‌ها یا درس‌ها می نشستند چنانکه تالار گنجایش آنهمه را نداشت و جمعیت به سختی جا می شدند. ۹۱۵

در کاخ خلیفه نیز «محمّد بن نعمان» که در سال ۳۶۵ هـ. شنوندگان انبوهی پای درسهایش کشیده شدند به تبلیغ و دعوت باورهای اسماعیلی می پرداخت. ۹۱۶

این درسها در چند کتاب گرد آمد که بیشتر آنها از میان رفته است، ولی خوشبختانه هنوز شماره‌ی درخور نگرشی از آن نوشته‌ها برجا مانده‌اند مانند: اساس التأویل الباطن، دعائم الاسلام، تأویل دعائم الاسلام، المجالس المؤیدیه، المجالس المستنصریه و المجالس والمُسایرات.

در استانهای گوناگون کشور داعیان به جای رئیس خود (داعی داعیان) در روشن ساختن و تبلیغ یا دعوت باورهای اسماعیلی شرکت می جستند. به سخن دیگر، همان کاری را که رئیس داعیان در قاهره انجام می داد اینان در دیگر

۹۱۲. ابن تغری بردی، ج ۴، ص ۲۲۳. دارالعلم جایی شده بود که داعی دُعاة به تبلیغ می پرداخت و فقیهان برای سماع کارهای تبلیغ و فراخوانی گرد می آمدند. الخَطَط، ج ۱، ص ۳۹۱. (متن تازی، ص ۴۰۷)

۹۱۳. الخَطَط، ج ۱، ص ۴۵۸-۴۶۰؛ فلقشندی: صبح الاعشی، ج ۳، ص ۳۶۶.

۹۱۴. نگاه کنید به الخَطَط مقریزی، ج ۱، ص ۳۹۰.

۹۱۵. المجالس المؤیدیه، برگ ۶۸ آ - ب دستنویس.

۹۱۶. الخَطَط، ج ۱، ص ۳۹۱. انبوه جمعیت چنان بود که در یکی از نشستهایش در ربیع الاول سال ۳۸۵ هـ. در اثر فشار یازده تن جان سپردند. الخَطَط، ج ۱، ص ۳۹۱ و ۳۴۱. (متن تازی، ص ۴۰۸).

استانها می کردند. ۹۱۷

همانگونه که پیشتر گفته آمده است، با همه‌ی اینها، این باورها کم کم و برابر گونه گون سطح لایه و فکر مردم تبلیغ می شدند. اصول آغازین برای توده‌ها بیان می شد و درس دادن کم کم ادامه می یافت تا اینکه برای تنی چند برگزیده که پاسخ و واکنش خود را به این باورها نشان می دادند رازها و رمزهای اسماعیلی می توانست سراسر تشریح شود و روشن گردد. ۹۱۸

اینک نمونه‌ای کوتاه از این نشستهای علمی:

۱ - گوشه‌ای از مجلس دهم از جلد چهارم کتاب تأویل دعائم

الاسلام:

(درسی از داعی داعیان برای دیگر داعیان)

نعمان گفته است: پیامبر خدا (ص) فرمود صفهای خود را در نماز پیوسته کنید و شانتهای خود را موازی و راست سازید؛ پس راست و مستقیم بودن صفها و نگهداری فاصله‌ها از کارهای لازم و حدود نمودی و آشکار و برونی است. همانگونه است در باطن و درون که مستقیم بودن دارندگان درجه‌ها در دعوت حق برابر درجه‌ها و حدودشان است که برایشان تعیین شده است؛ هیچ کس از مرز و حد خود به دیگری تجاوز نمی کند و هر کس ۵ را او کژی بیند باید بکوشد تا جلو آنرا بگیرد. ۹۱۹

۲ - گوشه‌ای از مجلس نهم از یکصد و دومین کتاب المجالس

المؤیدیه:

(درسی برای همگان)

به زام خداوند بخشنده‌ی مهربان، سپاس خدا را و درود بر پیامبرش محمد و بر برادر و پسرعمویش علی بن ابی طالب، برزخ میان دو دریا: شکنجه‌ی فرات

۹۱۷. همان کتاب.

۹۱۸. همان کتاب، ج ۱، ص ۳۹۱. هر لایه و گروهی مجلسی ویژه داشتند؛ توده از مجلسی بود و بزرگان را مجلسی، کاتبان سند مرتبه‌ی دولتی مجلسی داشتند و خدمتگزاران و زنان و دیگران مجلسی دیگر. آغازگران را مجلسی بود و مستجیدان (پاسخگویان) را مجلسی برابر درجی آنان. همیشه خواندن متن درس تمام می شد زبان و مردان گرونده پیش داعی می آمدند و او تکه‌ای (کاغذ) را که امضای خلیفه پی آن بود بر سرشان می کشید (نحفظه). ج ۱، ص ۳۹۱ و ۳۹۱ - متن تازی، ص ۴۰۸).

۹۱۹. تمام مجلس در برگهای ۱۷۲ ب - ۱۷۵ ب آمده است.

و نمک سوزان، و بر امامان از خاندان او کہ راهنمایان ہمگی آفریدہ ہای خداونداند و فرخندہ ساز واژہی دادگری و راستی اویند... ای گروندگان! پیوندید بہ آنچه خداوند شما را بدان فرمان دادہ است کہ می فرماید: «از خداوند فرمان برید، از پیامبر فرمانبرداری کنید و از ولیان امر خود.» [س. نساء. آیہی ۵۹] پس ولیان امر امامان اند، و بہ یاد آورید این فرمودہی خداوند بزرگ را کہ «سپس باید آن روز از آسودگی برسید» [س. تکاثر، آیہی ۸] و «آسودگی» برابر برخی روایتها همان ولایت و دوستی علی بن ابی طالب است. ۹۲۰

ب. با شعر:

شعر رادیو و مطبوعات آن روز بود و همانگونہ کہ «نیکلسون» توصیف می کند «شاعران پیشوایان افکار عمومی بودند؛ سرودہ ہای آنان نقش تبلیغات سیاسی یا سخنرانی برضد عرضہ حکومت آن روز را بازی می کردند.» ۹۲۱ خلفای فاطمی بی کران پیشکشها بہ پای شاعرانشان نثار کردند، و این دہش سرشار آنان را دلگرم ساخت تا کوششهای خود را در راہ پراگندن مذهب اسماعیلی دوچندان کنند. برای یک شاعر خوب سرودن یک شعر برای امام-بی ستودن او بہ صفتہای یادشدہ در بالا و بی تبلیغ دیگر باورہای اسماعیلیہ- شرم آور بود. از اینرو آثار شعری شاعران فاطمی منابعی مهم برای مذهب اسماعیلی بہ شمار می آیند. در زیر گلچینی از آثار شاعران نامبردار فاطمی را با ہم می خوانیم:

۱ - از شعر «ابن ہانی»: ۹۲۲

هوعلّة الدنیا ومن خلقت له ولعلّة ما، کانت الأشياء
 هر چیزی بہ دلیلی ساخته شدہ است، پس برای او (خلیفہ) است کہ این جهان

۹۲۰. تمام مجلس از روی برگ ۱۹ تا پشت برگ ۲۱ دستنویس.

921. Nicholson. *Allegory History of the Arabs*. P. 241.

۹۲۲. نگاہ کنید بہ دیوان او، قاہرہ، ۱۲۷۴ھ.

آفریده شده.

*

هَذَا امين اللّٰه بين عباده و بلاده، ان عُدَّت الامناء
او در میان بندگان و شهرهای خدا قابل اعتماد خدا است، اگر اعتماد شوندگان
به شمار آیند.

فاسلم اذا راب المنية حادث واخلد اذا عم النفوس فناء
هرگاه که گزندى آفرینش را در بر گیرد تندرست بمان، و جاودان پىای هرگاه
مردم نابود مى شوند.

*

والله علم ليس يحجب دونكم ولكنه عن سائر الناس محجوب
خدا را دانشی است که از تو پوشیده نیست، ولی آن دانش از دیگر مردم پوشیده و
نهان است.

وانت معد وارث الارض كلها فقد ختم مقدور وقد خطا مكتوب
و تو ای «معد»! وارث همه ی زمینی و این سرنوشت سرانجام اعلام و نگاشته شده
است.

*

حان برقادة السبيح حان به آدم ونوح
حان به الله ذوالعالي و كل شئى سواه ربيح
مسیح به «برقاده» وارد شده است، آدم و نوح هر دو آن به آنجا آمده اند خداوندی که
داری آن والایی هست به این سرزمین آمده است و هر چیزی جز او پوچ است.

*

ما اجزل الله ذخرى قبل رؤيته ولا انتفعت بايمان وتوحيد
زندگیم پیش از دیدن او بی هوده بود و من نه از ایمانم و نه از یکتاپرستیم سود
بردم.

*

ص ۳۱-۳۵

امام له ممّاجهلت حقیقه و لیس له فیما علمت - مزید
 این پیشوا را دانشی است درباره ی چیزهایی که مردم عادی نمی دانند و تا آنجا
 که دانسته ام - او را همتا نیست.
 وان الذی سمّاک خیر خلیفه لمُجری القضاء الحتم حیث ترید
 او (خدا) که ترا بهترین خلیفه نامید هر چه خواهد سرنوشت تغییرناپذیر ترا تعیین
 می کند.

*

ص ۵۵-۵۹

امام رأیت الدین مرتبطابه فطاعته فوز وعصیانه خسر
 من می بینم که به این پیشوا دین وابسته است، پس فرمانبرداری از او رستگاری
 است و سرپیچی از او زیانمندی است.

*

ص ۶۲-۶۴

ماستئت لاماتئات الأقدار فاحکم فانت الواحد القهار
 آنچه تو خواستی نه آنست که سرنوشت خواسته است، داوری کن، زیرا تو
 یگانه ای و توانمند.

هذا الذی تُرجی النجاة بحبه وبه یحفظ الأضر والأوزار
 دوست داشتن او به رهایی می انجامد و به وسیله ی او گناهان و لغزشها بخشیده
 خواهند شد.

هذا الذی تُرجی شفاعته غداً حقاً وتخدمه آن تراه النار
 در واقع این کسی است که فراد به پایمردیش امید می رود و اگر آتش دوزخ او را
 ببیند می افسرد و خاموش می شود.

انتم احببنا الاله وآله خلفاء فی ارضه، الابرار
 ای فاطمیان! شما دوستان خدایید و خاندان خداوندید، شما در روی زمین خدا
 جانشینان نیک او یید.

ترفت بک الآفاق، وانقسمت بک الـ أرزاق والآجال والأعمار
 جهان به تو می بالدد؛ و روزی ها و مرگها و اندازه ی زندگی و عمرها به خواست
 تو بخش شده است.

*

ص ۹۶-۱۰۰

فأفخر فمن إنشائك الفردوس ان عُذَّت، ومن احسانك التنزيل
پس ببال که بهشت یکی از ساخته‌های بی‌شمار تست، و قرآن یکی از
بخشش‌هایت.

*

وعلمت من مکتون علم الله ما لم یؤت فی الملکوت میکائیل
از اسرار خدا چیزهایی می‌دانی که چه بسا از میکائیل فرشته در آسمانها پوتیده و
نهان است.

*

ص ۲۱-۲۲

ومتصل، بین الاله و بینه ممر من الاسباب لم يتصرف
او با خدا پیوسته است، میان این دو، راهی از دانستن است که هرگز گسسته
نخواهد شد.

*

ماذا تريد من الكتاب؟ نواصب واه ظهه ووردونها و بطنون
از قرآن چه می‌خواهی؟ قرآن نوشته‌هایی است که پاره‌ای از آن آشکار است و
پاره‌ای دیگر پنهان.

لو كان رأيك شائعاً في أمة علموا باسببها قبل يكون
اگر اندیشه و دانش تو به میان مردم راه یابد، آنگاه آزان آینده را پیش از بودن و
پدید آمدن خواهند دانست.

*

ص ۱۵۰-۱۵۱

هو الوارث الارض عن والدين اب مصطفى واب مرتضى
او وارث زمین است از دو پدر: پیامبر و علی
تهیدی علی ذاک حکم النبوت بین المقام و بین الصف
گواهم بر این، دستور پیامبر است در راهی میان «مقام» و میان «صفا» (در آنگیز
خم).

*

۲ - از شعر «امیر تمیم»^{۹۲۳}

ص ۲۳

وانک انت المصطفى الملك الذى بطاعته من ربنا تقرب
همانا تو همان خلیفه ی برگزیده ای که با فرمانبرداریش به پروردگارمان نزدیک
می شویم.

ولولا ک کان الملك فى غير اهله وکان على افق الشريعة غيب
اگر تو نبودی خلافت به دست ناشایسته ای رسیده بود و اگر چنین شده بود،
تاریکی افق مذهبی را فراگرفته بود.

*

ص ۵۱-۵۲

لولا العز يزامين الله ما لجأت نفسى الى ملجأ منه ولا وزر
بی عزیز (بالله)، قابل اعتماد خدا، من یارای پناه بردن و یاری جستن از خدا را
نداشتم.

يابن الائمة والهادين متصلاً بصفوة الله اهل الوحي والسور
ای فرزند امامان و راهنمایان پیوسته به برگزیده ی خداوند، که وحی و سوره های
قرآن به او فرستاده می شد.

يا انت دون ملوك العالمين سوى روح من القدس فى جسم من البشر
تو در میان پادشاهان جهان یگانه کسی هستی که روحی مقدس در پیکری
انسانی داری.

وانت بالله دون الخلق متصل وانى لله فيهم خير مؤتمر
تو در میانه ی مردم تنها کسی هستی که با خدا پیوند داری و از میان مردم تو
بهترین فرمانبردار خدایی.

*

۹۲۳. دیوان شعر امیر تمیم دستنوشته است و در کتابخانه ی شخصی آقای دکتر کامل حسین قرار دارد.

ص ۶۱

يَا صَفْوَةَ اللَّهِ مِنْ بَرِّيَّتِهِ وَسِرِّعَلِيَّائِهِ الَّذِي ظَهَرَ
 اِي آنکه از میان آفریدگانِ خدا برگزیده‌ای، و ای کسی که راز آشکارِ والایی و
 بلندیِ او بی!

*

ص ۶۳

يَا حُجَّةَ اللَّهِ الَّتِي اشْرَقَتْ فِينَا وَيَا صَاحِبَ كُنُوزِ الْجَبَّارِ
 تو دلیلِ خدایی که در میان ما تابیدی و تو دارنده‌ی گنج دانشِ خداوندی
 و یاهدی من ضلّ عن رشده واشتبهه الحق عليه فجار
 کسانی که راه راست را گم کرده‌اند و گناه می‌کنند و تبهکاری، به خدا
 دودل‌اند؛ تو به راه حق و حقیقت و راستی رهنمونی.
 ابوك جلال الظلم والبغى عن شرائع الدين وانت المنار
 پدرت ریشه‌ی ستم و سرکشی را از دین برکشید و تو چراغِ روشنگری

*

ص ۶۸-۶۹

بَدَتْ لَكَ آيَاتِ عَلِيٍّ شَوَاهِدٌ بِأَنَّكَ أَنْتَ الْمُصْطَفَى مِنْ أَوْلِي الْأَمْرِ
 نشانه‌هایی آتکارا برای تو گواهی می‌دهند که برگزیده‌ی رهبرانی
 وَأَنَّكَ أَنْتَ الْخَامِسُ الْقَائِمُ الَّذِي تَدِينُ لَهُ أَرْضَ الْعِرَاقِ بِالْقَسْرِ
 و تو پنجمین پیشوایی هستی که سرزمین دو عراق [عراق عرب و عراق ایران]
 بایستی فرمان‌پذیر تو باشند.
 وَأَنَّكَ مَهْدَى الْأَئِمَّةِ كُلِّهِمْ وَصَاحِبُ ذَا الْوَقْتِ الْمَسْمُومِ وَذَا الْعَصْرِ
 و تو از همه‌ی پیشوایان فرخنده‌تر و رهنمودتری و این روزگار به نام تو نامگذاری
 شده است.

*

ص ۷۰

يَا حُجَّةَ الرَّحْمَنِ عِنْدَ عِبَارِهِ وَشَهَابِهِ فِي كُلِّ أَمْرٍ مُقْبِلِ
 ای گواهِ خدا در میان بندگانش و تابنده‌ترین روشنایی او بر هر چیزی تاریک.
 مَنْ لَمْ يَكُنْ فِي صَوْمِهِ مُتَقَرِّبًا بِكَ لِإِلَهِ فَصَوْمُهُ لَمْ يُقْبَلِ

هرکس به وسیله‌ی توبه خدایش نزدیک نشود روزه‌اش پذیرفته‌ی درگاه خداوند نگردد.

۳ - از شعر «مؤید»^{۹۲۴}

بنفسی مستنصرآبالاله جنودالسماء له ناصره
در راه «مستنصر بالله» جانم را می‌بازم، پیشوایی که سپاهیان آسمان او را
یار یگرند.

تهدت بانگ وجه الاله وجوه الموالی به ناصره
گواهی می‌دهم که توسیمای خدایی که با آن چهره‌های بندگان تابناک است.

*

ص ۲۰۵

وهم اولوالامرأئمة الهدی عصمة من لا ذیهم من الردی
امامان زمامداران اند و پیشوایان راهنمایی و رهبران راه راستی که هرکس به آزان
پناه برد رهایی خواهد یافت و نگهداری خواهد شد.

مفروضه طاعتهم علی الامم قاطبة من عرب وعجم
بر همه‌ی ملت‌ها است که از آزان پیروی کنند، همگان چه تازی و چه غیرتازی.
اقراء: اطمینعوا لله والرسولاً ثم اولى الامرهم موصولاً
(وظیفه‌ی یاد شده در بالا از این آیه‌ی قرآن گرفته شده است که) بخوان: از خدا و
پیامبر فرمانبرداری کنید و آنگاه ولیان امر به آنان وابسته و پیوسته‌اند (س.
نساء، آیه‌ی ۵۹).

*

ص ۲۳۱-۲۳۲

فوجهک وجه الاله المنیر ونورک من نوره کالنجاب
سیمای تو سیمای خداوند و روشنائی تو از پرتو او تابان
یداک یدالله ميسوولتان وانت له الجنب غیر ارتیاب
دستان گشاده‌ی تو، دست خدا است و بی‌گمان تو نزدیک او یی

۹۲۴. «المؤیدین لله» رئیس داعیان رورکار خود [و استاد ناصر خسرو و فیادینی شاعر نامدار ایرانی] بنگرید به دیوان مؤید، قاهره ۱۹۴۹.

وانت المُثِيبُ لِأَهْلِ الثَّوَابِ وَاَنْتَ الْمُعَاقِبُ لِأَهْلِ الْعِقَابِ
و توبه نیکوکاران پاداش می دهی و به گناهکاران سزا و کیفر.

*

ص ۲۱۳
قَصْرٌ بِهِ يَصِلُ السَّعِيرُ عَذْوَهُ وَالِى الْوَالِي لَهُ تَحْسُنُ جَنَانَهُ
برای دشمنان خلیفه، کاخ، آتش دوزخ است ولی برای دوستان و پیروان او کاخ
همچون بهشت است.

قَدْ حَلَّهٗ وَجْهَ الْاِلَهِ وَجَنْبَهُ وَلِسَانٌ صَدَقَ مُحَمَّدٌ وَجَنَانَهُ
در این کاخ سیمای خدا و یار یگر او و زبان راستی پیامبر و اندیشه اش زندگی
می کند.

مَلِكٌ مَلَائِكَةُ الْمَسَاءِ جُنُودُهُ وَمَلُوكٌ مِّنْ فَوْقِ الثَّرَى عُبْدَانَهُ
او فرمانروایی است که سپاهیانش فرشتگان آسمان اند و دیگر پادشاهان روی
زمین بردگان وی اند.

اَيُّ صَخٍّ تَوْحِيدٍ بِغَيْرِ وِلَايَتِهِ وَ وِلَاؤُهُ لِكِتَابِهِ عُنْوَانُهُ؟
آیا بی دوستی خلیفه یکتاپرستی درست است و حال آنکه فرمانبرداری از او
سرفصل کتاب زندگانی است؟

اِمَّ هَلْ لِقُرْآنِ كَرِيمٍ مُنْزَلٍ فِي بَيْتِهِ الْاَعْلَى بِيَانَهُ؟
یا اینکه آیا برای گرامی قرآن فرستاده شده جز او شرح و تفسیری تواند بود؟

*

ص ۲۱۹
مَعَدَّ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِي بَدَأَ شَهَابًا يُضِيئُ الْغَرْبَ وَالشَّرْقَ ثَاقِبًا
(مَعَدَّ)، فرمانروای گروندگان، فروزنده اختری است که بر باختر و خاور پرتو
می افکند.

يَقُومُ مَقَامَ اللَّهِ بَيْنَ عِبَادِهِ مَتِيحًا لَهُمْ رُوحَ الْحَيَاةِ وَسَالِبًا
او در میان بندگان خدا جای او را می گیرد، از اینرو بر آنان زندگی می دهد یا از
آنان زندگی می ستاند.

وَتَلَقَّى النَّبِيَّ الْمُصْطَفَى إِنْ لَقِيْتَهُ خَلَّاقٌ لَّا هَوْتِيَّةَ وَضَرَائِبًا
او را ببینی پیامبر خدا را در بزرگی و شکوه می بینی

تری منه ان صلی النبى مصلیا و تحسبه ان قام یخطب خاطبا
هرگاه او را به هنگام نماز یا ایراد خطبه می‌بینی گویی در حضور پیامبر
نشسته‌ای. *

*

پ. با برگزاری جشنها در روزهای فرخنده

فاطمیان برای ماندگاری اسماعیلیه در یادهای پیروان خود و برای تبلیغ
باورهای این مذهب در راه پیدا کردن هواداران و یاران تازه روزهای فرخنده‌ی
بسیاری پدید آوردند. این مناسبتها چنان در سراسر سال پخش شده بودند که
اسماعیلیه را گاه‌به‌گاه یادآوری می‌کردند. اینک درباره‌ی برخی از آن روزها
کمی گسترده‌تر سخن خواهیم گفت:

عید غدیر:

عید غدیر مهمترین این جشنها بود. نام این جشن به آبگیر (غدیر) خم
پیوند یافته است، جایی سه مایلی پس از «حُجَفَه» و به تاریخ هجدهم ذی‌حجه‌ی
واپسین حج‌گزاری پیامبر (ص). برای شیعه پیامبر اسلام (ص) رسالت خود را با
اعلام اینکه علی وصی و جانشین او است کامل کرد و این اعلام در هجدهم
ذی‌حجه در آبگیر خم روی داد؛ از اینرو فاطمیان آن روز را شایان جشن
می‌دانستند.

عید غدیر شادمانه جشنی بود که پیروان اسماعیلیه در مصر زیباترین
پوشاکی که داشتند می‌پوشیدند، بردگان خود را آزاد می‌کردند، دهش و بخشش
فراوان به مستمندان روا می‌داشتند و به نشانه‌ی کار خوب و پسندیده گاو، گوسپند

• همانگونه که خود نویسنده نیز در سرآغاز این فصل یادآور شد اینگونه برخوردها و برداشتها و چاپلوسی‌ها از شیعه‌ی
راستین بس دور و باورنکردنی است. اینهمه ستایشهای کفرآمیز که تنها خداوند بزرگ را شاید، حتی اگر خطاب را
پشوایان و امامان برحق بدانیم و نه رهبران سیاسی-دینی فاطمی شرک‌آلود می‌نماید و البته نباید آنها را با اغراقهای
شاعرانه‌ای که گهگاه درخور چشم‌پوشی اند درهم آمیخت. این تا اندازه‌ای همان چیزی است که به تعبیر معلم مردم
شادروان دکتر علی شریعتی «تشیع صفوی» است و نه تشیع علوی. اسلام، چه تشیع و چه تسنن، و انسانهای پاک و
وارسته، چه شیعه و چه سنی، همیشه از این دست چاپلوسی‌ها بیزار بوده‌اند. «م».

و شتر قربانی می کردند^{۹۲۵} و دست به هر کاری نیک که می توانستند می زدند.^{۹۲۶}

مردم در مسجد با خلیفه و بلندمرتبهگان می نشستند و خطیب خطبه می خواند و سخنرانی می کرد و سخنان پیامبر را در باره ی علی — که پس از پیامبر جانشین وی شد — باز می گفت. آنگاه رئیس قاضیان (قاضی قضاة) دو رکعت نماز سپاس با مردم به درگاه خداوند می گزارد و پس از آن شرکت کنندگان در جشن به هم شادباش می گفتند و شادمانه از یکدیگر جدا می شدند و روانه ی کاخ خلیفه می گردیدند تا از پاداشها و پیشکشهای او برخوردار شوند.^{۹۲۷}

روز عاشورا:

دهم محرم روزی است که حسین بن علی (ع) در کربلا به سال ۶۱ هـ. به دست لشکریان اموی به شهادت رسید و روز بسیار دردناک و اندوهباری بود. خاندان فاطمی در مجلس سوگواری بر زمین می نشست و پیروانش در نهایت اندوه گرد او حلقه می زدند. به جای فرش در تالارها و سراسراها تن می ریختند و خوراک بسیار مختصری تنها مرگب از عدس سیاه، پیازهای شور و خیار و نان جوین، که از دستی رنگ آنها تغییر می دادند، بر سر خوان می نهادند و آنها «سفره ی ماتم» می خواندند. شاعران و سخنوران به خواندن سروده ها و ایراد خطبه هایی می پرداختند و غصب کنندگان خلافت علی را به باد سرزنش می گرفتند؛ چرا که به باور شیعه پیامبر (ص) علی (ع) را به جانشینی خود برگزید. انبوه جمعیت پس از شنیدن این سخنرانی ها [روضه ها] در مسجد به خیابانها می ریختند و با فریاد «یا حسین! یا حسین!» بر قتل بی رحمانه ی امامشان به دست امویان می گریستند و فغان سرمی دادند.^{۹۲۸}

۹۲۵. در سال ۵۱۵ هـ. شمار حیواناتی که در کاخ خلیفه در «کربان بایرام» و به دنبال عید غدیر سر بریده شدند روی هم

۲۵۶۱ رأس شتر، گاو و گوسپند بود. خلیفه خود با دست خویش شتران و گاو را ذبح کرد. الخطط، ج ۱، ص ۴۳۶.

۹۲۶. الخطط، ج ۱، صص ۳۸۸-۳۸۹ و ۴۹۲.

۹۲۷. همان کتاب، ج ۱، صص ۳۸۹ و ۴۳۷-۴۳۸.

۹۲۸. الخطط، ج ۱، صص ۴۳۰-۴۳۲ و ۴۹۰.

زادروزها (میلاد پیامبر و امامان):

فاطمیان شش زادروز را جشن می‌گرفتند: زادروزهای پیامبر (ص)، علی (ع)، فاطمه (ع)، حسن (ع) و حسین (ع) و زادروز خلیفه‌ی حاکم. در هر کدام از این زادروزها نقل و نبات و شیرینی میان مردم پخش می‌کردند و در گونه‌گون مسجدها سخنرانی‌هایی ایراد می‌شد که به خوبی فرصتی دست می‌داد برای تبلیغ و دعوت اسماعیلیه.^{۹۲۹} مردم دسته‌دسته گرد می‌آمدند و در مسجدها می‌نشستند که در رأس آنان رئیس قاضیان، رئیس داعیان، سرپرستان، نقیبان و سخنوران (واعظان و خطیبان) قرار داشتند. شیرینی و حلوا در چند صد سینی مسین میان مردم پخش می‌شد. در واقع هیچ قربانی در زادروزها انجام نمی‌گرفت و به جای آن شیرینی به مردم می‌دادند.^{۹۳۰}

ج- با کار دادن به اسماعیلیان:

طبیعی می‌نمود که فاطمیان در سازمان اداری مصر به سنی‌مذهبان نمی‌توانستند اعتماد کنند، زیرا همانگونه که «ابن مُتَّجِب» می‌نگارد: «از دید فاطمی، اسماعیلی بودن برای او کمتر از اسلام نیست.»^{۹۳۱} فاطمیان به هواداران

۹۲۹. همان کتاب، صص ۴۳۲-۴۳۳ و ۴۹۱.

۹۳۰. تا امروز در مصر عادت خرید و فروخت شیرینی برای جشنهای زادروز پیامبر و امام حسین و دیگران پاییده است، حتی در جشنهای تولدی که خانواده‌ها می‌گیرند بیشتر شیرینی می‌دهند تا خوراکی و گوشت و پیدا است که مردم در زندگی همگانی خصوصی خود از ابتکار فاطمیان نشان گرفته‌اند.

۹۳۱. قانون الرسائل، صص ۹۶-۹۷: «کارمندان دولتی بایستی شیعه باشند، زیرا شیعه بودن برای کارمند دولت فاطمی کمتر از اسلام نیست.» تاریخ می‌گوید که برخی از خلفای فاطمی شیعه بودن را در کارمند، اگرچه مسلمان بود، شرط می‌کردند ولی اسلام را شرط نمی‌دانستند. بر همین پایه بود که «العزیز بالله» - که دولت در اوج قدرتش بود «عیسی بن نسطورس» مسیحی را به وزارت گمارد و «میتشای» یهودی را استاندار شام کرد. از دید فاطمیان یهودیان و مسیحیان بر ضد مذهب رسمی دولتی تعصبی نداشتند ولی چه بسا مسلمانان سنی مذهب ممکن بود به پیکار با مذهب اسماعیلی در نهان و آشکار پردازند. پس طبیعی بود که فاطمیان پیروان مغربی خود را به کارهای مهم دولتی و ایوانی بگمارند، کسانی که پیشتر این مذهب را پذیرفته بودند و به بررسی آن پرداخته بودند و اعتقادی به آن پیدا کرده بودند و تعصبی اینان در راه پراکندن اسماعیلیه شمشیرها زدند و بر دشمنان تاخت آوردند و آنرا به شهرهای مصر وارد ساختند (متن تازی، صص ۴۱۸).

و پیروان خود که در آن روز به خاطر نبردهایی به سود اسماعیلیه چشم به راه پاداش بودند تکیه می کردند. با همه‌ی اینها، این کار بی درنگ پس از گشودن مصر نمی توانست انجام گیرد. زیرا بیزاری خلق را برمی انگیخت. فاطمیان در آغاز روشی نرم در پیش گرفتند و مشاغل مهم را در دست سنی مذهبان وا گذاشتند. به هنگام آمدن فاطمیان به مصر می بینیم که «جعفر بن فرات» در وزارت ابقا می شود و «ابوطاهر محمد بن احمد» در مسند دادرسی (قاضی قضاة) می ماند و فرزندان «عبدالسمیع» به ایراد خطابه ادامه می دهند.^{۹۳۲}

کم کم فاطمیان از نفوذ کارمندان سنی کاستند و دیری نپایید که کارهای دولتی در بست به دست پیروان اسماعیلیه افتاد: وزارت را یک دانشمند اسماعیلی - مانند «یعقوب کلس» - یا دست کم یک هوادار اسماعیلی در دست داشت.^{۹۳۳}

به شغل مهم رئیس قاضیان بارها یک دانشمند اسماعیلی مذهب گمارده می شد.^{۹۳۴} اعضای خانواده‌های «نعمان» و «فاروقی» برای مدتی دراز بر سر این شغل بودند.^{۹۳۵} چهل و اند قاضی در روزگار فاطمی جز تنی چند همگی اسماعیلی مذهب بودند. با این قاضیان شرط شده بود که برابر مذهب خلیفه (شیعه) به دادرسی بنشینند. نخستین قاضی سنی مذهب در روزگار فاطمیان که بر مسند دادرسی نشسته بود «ابوطاهر محمد بن احمد» نام داشت «جوهر» به او فرمان داد تا در مسایل ارث، طلاق و هلال ماه رمضان برابر فقه اسماعیلیه دادرسی کند.^{۹۳۶} هنگامی که «احمد بن ابی العوام» حنبلی به دست «الحاکم بالله» خلیفه‌ی فاطمی به شغل قضا گمارده شد، یکی از شرطها این بود که بایستی این قاضی چهار فقیه [کارشناس] اسماعیلی به هنگام دادرسی داشته باشد.^{۹۳۷} به یک دانشمند سنی به نام «ابوالعباس احمد» این شغل پیشنهاد شد، ولی چون

۹۳۲. ابن دقماق، ج ۴، ص ۶۴.

۹۳۳. برای آگاهی از نام وزیران فاطمی بنگرید به «حسن المحاضرة»، ج ۲، ص ۱۲۹-۱۳۷.

۹۳۴. برای آگاهی از قاضیان فاطمی بنگرید به سیوطی: حسن المحاضرة، ج ۲، ص ۱۰۱-۱۰۴.

۹۳۵. ابن حجر، رفع الاضر، دستویس (برگ ۹۸)؛ ابن ظافر: الدول المتقطعة، ج ۲، ص ۴۹، ب، ۵۰، آ، ۶۶ ب (دستویس).

۹۳۶. ابن حجر: رفع الاضر، برگ ۱۹۸ آ - ب، دستویس در مصر.

۹۳۷. همان کتاب، برگ ۱۹ ب.

تصمیم خود را به پیروی از مذهب خویش نشان داد بی درنگ این پیشنهاد پس گرفته شد. ۹۳۸

فرزندان «عبدالسامع» که کار وعظ و خطابه در دستشان وا گذاشته شده بود، از این سیمت برکنار شدند و آنرا به کسانی که باور اسماعیلی داشتند سپردند. ۹۳۹

شغلِ داعیِ داعیان (رئیس داعیان) و داعیان در بست نهادهایی اسماعیلی بودند. این سمتها را، بی استثناء، دانشمندان اسماعیلیه برعهده داشتند. داعیِ داعیان، در رابطه با سرپرستی نشر آموزشهای این مذهب، بزرگترین شخصیت دولتی به شمار می آمد و پس از او قاضی قاضیان (قاضی قضاة) در دومین مرتبه قرار می گرفت و پیوسته این دو شغل به یک شخص واگذار می شد. وزیر، قاضی قاضیان و داعی داعیان ناگزیر بودند دستیاران و کارمندان خود را از میان پیروان اسماعیلیه برگزینند. داعیِ داعیان، به ویژه، داعیان و نقیبان را از آگان و هواداران مذهب شیعه برمیگزید و پیدا بود که فقیهان زیر نفوذ او قرار داشتند و مردم مصر برای گمارده شدن به کارهای دولتی به مذهب اسماعیلی درمی آمدند.

ج- مصریان و مذهب اسماعیلی:

در روزگار وزیر فشار^{۹۴۰} و تبلیغات فاطمیان مصریان به زانو درآمدند و وانمود به پذیرش مذهب خلیفه کردند. با همه ی اینها، چنین پیدا است که مصریان هرگز صمیمانه به آغوش اسماعیلیه پناه نبردند. پس از فرود و سقوط خاندان فاطمی جنبش اسماعیلی از هم پاشید و هرگز دوباره جان نگرفت. مصریان فرصت قیام سلسله های ایوبی را به دست آوردند تا یوغ اسماعیلی را بگسلند.

۹۳۸. سیوطی: حسن المحاضرة، ج ۲، ص ۱۰۴.

۹۳۹. ابن دقماق، ج ۴، ص ۶۱.

۹۴۰. نمونه هایی از فشار و شکنجه، که گهگاه به مرگ می انجامید، در پیوند با مردمی که ناخوشایندی خود را از اسماعیلیه نشان می دادند تا بر ضد باورهای آن رفتار می کردند می خوانیم. بنگرید به الخطط، ج ۱، ص ۳۵۵، ج ۲، ص ۳۴۱.

«ابن واصل» درباره‌ی دوازده تن اسماعیلی که از نبودن صلاح الدین در یکی از لشکرکشی‌هایش بهره‌وری کردند و با شمشیرهای آخته به خیابانهای قاهره ریختند و فریاد می‌زدند و از مردم می‌خواستند تا آنان را در بازگرداندن قدرت فاطمی یاری دهند، ولی ناکام ماندند و کسی به آنان گوش فرانداد و آن گروه از ترس گریختند، چیزهایی به ما می‌گوید.^{۹۴۱}

با همه‌ی اینها، صلاح الدین ایوبی به کار اسماعیلیه در مصر پایان داد. او در جایگزینی مذهب تسنن به جای تشیع به دشواری برنخورد. او پس از درنگی چند دستور داد تا نام «عاضد» خلیفه‌ی فاطمی را از خطبه در یکی از مسجدها حذف کنند و نام «مُستضیی بالله» عباسی خلیفه‌ی سنی مذهب در بغداد را به جای او بیاورند. مردم به مسجد ریختند و به این دگرگونی خوش آمد گفتند. آنگاه دستورهای دیگری صادر شد تا همه‌ی خطبه‌ها در همه‌ی مسجدها از این نمونه پیروی کنند.^{۹۴۲} صلاح الدین همچنین سران دولت و ارتش را دستگیر کرد و «القاضی الفاضل» را به وزیری خود گمارد و شغل داعی داعیان را از میان برد و قاضیان اسماعیلیه را از کار برکنار ساخت و به جای آن، کارهای قضایی را به دست «صدرالدین عبدالملک دِرْبَاسِ» سپرد. صدرالدین که یک فقیه شافعی مذهب بود دستیاران خود را از پیروان مذهب شافعی برگزید و در سرزمین مصر جز شافعی مذهب به جای او نشست.^{۹۴۳}

در مصر برای تبلیغ باورها و آیین‌های تسنن شیوه‌ی ویژه‌ای از مدرسه‌ها شناسانده شد که بسیاری از آنها در سطحی گسترده بنیاد یافتند. صلاح الدین در شهر قاهره مدرسه‌ای برای فقهای شافعی و مدرسه‌ای برای فقیهان مالکی پی افکند که در فصل یکم این رساله به گستردگی از آن سخن گفتیم.

۹۴۱. مُفْرَجُ الْكُرُوبِ، ص ۳۲۸-۳۲۹ (دستنویس).

تا اندازه‌ای به خوبی پیدا است که نویسنده زیر تأثیر تعصبات و بزه‌ای قرار گرفته است، چرا که فشارها و خودگامگی فرمانگزاران سنی مذهب در تاریخ مبارزه‌های فرقه‌ای اسلامی زبانزد و گهگاه شرم‌آور است. اصولاً استبداد دینی، که در دوره‌هایی از تاریخ اسلام چنان زشت و شرم‌انگیز پدید آمده است، به تشیع یا تسنن ارتباطی ندارد. آنهمه خودگامگی‌های متعصبان کوردل و ناآگاه، و بسیار گاه، آگاه و ابراردست حکومتگزاران بی‌آزم چیزی به همراه نداشته است و پیدا است که دامن بلند و پاک اسلام از این کارهای نابخردانه و کینه‌جویی‌ها و حماقتها و تحمقها برکنار بوده است. لا

۹۴۲. الروضتین، ج ۱، ص ۱۹۴.

«مترجم».

۹۴۳. المخطوط، ج ۱، ص ۳۵۹؛ ج ۲، ص ۳۴۳. صلاح الدین (ابن عبدالقوی) واپسین داعی داعیان دولت فاطمی مصر را از دم تیغ گذارند. کشتن او در پی توطئه‌ای برای بازگرداندن قدرت فاطمی چهره بست (متن تازی، ص ۴۲۱).

پیوست ۲

نقدی بر کتاب تاریخ آموزش در اسلام

از: دکتر مصطفی جواد

استاد بخش زبان تازی در دانشکده‌ی علوم تربیتی دانشگاه بغداد.

نقدی بر کتاب

تاریخ آموزش در اسلام *

دکتر مصطفی جواد

دانشگاه بغداد

کتاب تاریخ آموزش در اسلام نگاشته‌ی احمد شلبي، دارای دکترای فلسفه از دانشگاه «کمبریج» و استاد تاریخ تمدن اسلامی در دانشگاه «قاهره» است که به زبان انگلیسی نوشته شده است و آنگاه نویسنده خود آنرا به زبان تازی درآورده است. این کتاب در چاپخانه‌ی «دارالکشاف للنشر والطباعة والتوزيع»، بیروت، سال ۱۹۵۴، در ۴۲۰ صفحه، به جزمنامه‌ها، کتابشناسی و نمونه‌هایی تصویری از برگها و کتابهای دستنوشته و نگاره‌های و یژه‌ی جلدسازی به چاپ رسیده است.

دکتر مصطفی جواد، استاد فقه دانشکده‌ی علوم تربیتی دانشگاه بغداد، دانشمندی ژرف‌نگر و در تاریخ و ادب تازی، عربی و یژه تاریخ اسلام، نامبردار بود. کتبها و نگاشته‌های این پژوهشگر شیعہ در سده‌های دانشی گوناگون و تالیفات او در زمینه‌ی ترجمه و یژه‌ی ترجمه‌ی این کتاب در اسلام، که بررسی شده‌ی آن در مجله‌ی «مطالعات اسلامی» (مجله‌ی «الاستاذ») (سال نهم، صفحات ۱۹-۲۱، مطبوعه حکومتی، بغداد، ۱۹۶۱) - مجله‌ی دانشکده‌ی علوم تربیتی دانشگاه بغداد - نشر یافته است. من در سال ۱۳۵۵ از این کتاب آنگاه شده، و می‌توانستیم این شماره از مجله‌ی یادشده را در ایران تهیه کنیم تا اینکه در مردادماه سال ۱۳۵۶ به پایتختی آویز محمد محمد صدیقی کارمند کتابخانه‌ی آستان قدس فتوکپی این نقد از نمونه‌ی تریه فرستاده شد. مترجم را آقای حافظ محمد صدیقی، که او را در این دستیابی یاری داد، سپاسگزار می‌کنم.

دکتر مصطفی جواد نخستین چاپ کتاب تاریخ التریة الاسلامیة، (دارالکشاف، بیروت، ۱۹۵۴) را در دسترس داشته بوده است و بررسی کننده‌ی این نقد صفحات کتاب را در چاپ چهارم (مکتبة النهضة المصریة، قاهره، ۱۹۷۳) در مجلد ۱۹ و ترجمه‌ی پارسی را در مجلد ۲۰ هر دو آن آورد تا به خواننده در یافتن موضوع درون رسد.

«مترجم»

نویسنده‌ی کتاب به تاریخ جایگاه‌های آموزشی اسلامی، تاریخ کتابخانه‌ها، تاریخ استادان و شاگردان، هواداران و پشتیبانان دانش و فلسفه‌ی سازمانها و نهادها و بنیادهای دانشی و درس‌مایه‌ها پرداخته است. نگارنده به کوششی انکارناپذیر و پژوهشی بسیار سودبخش همراه با اندیشه‌ها و دیدهای و ویژه دست‌یازیده است و کتاب او به چهره‌ی یکی از مراجع سترگ در این موضوع بزرگ - موضوع آموزش اسلامی در گونه‌گون روزگاران - درآمده است. با همه‌ی اینها، در این کتاب تاریکی‌هایی نهفته است که بیم فروافتادن خوانندگان در آن می‌رود، زیرا کتابی که به گفته‌ی نویسنده‌اش «دانشگاه کمبریج برپایه‌ی این جستار درجه‌ی دکترای فلسفه داده است و دانشگاه قاهره آمادگی چاپ آنرا به هزینه‌ی خود اعلام کرده است» شایسته است در نخستین گام دارای سرچشمه‌ها و کتابهایی باشد مستند، مورد اعتماد و درخور تکیه و هم‌بایسته است که این اثر تاریکی‌ها و نادرستی‌ها پاک و رها گردد و موضوعهایی که به کامل کردن نیاز دارند کامل شوند و هر جا نویسنده گستردگی و روشن‌سازی را از دست داده است گفته آید. و بر این پایه است که می‌گوییم:

۱ - کسی که این کتاب را می‌خواند درمی‌یابد که نویسنده در نگارش آن گام‌هایی شتاب‌پاک برداشته است و از اینرو تیزبینی و باریک‌اندیشی او در نگرستن به متن‌ها و شکیبایش در خواندن آنها کاهش یافته است. در صفحه‌ی ۱۰۱ (چ ۴۰: ص ۱۱۸/ ت. چ. پ: ص ۱۰۱) در گفتگواز مدرسه‌ی نظامیه‌ی بغداد و دیگر نظامیه‌ها گفته است: «ابوشامه می‌نگارد: مدرسه‌هایی که نظام‌الملک ساخته است در سراسر جهان زبانزداند. هیچ شهر و روستایی از این مدرسه‌ها تهی نیست. حتی در جزیره‌ی «ابن عمر»^۱، که در گوشه‌ی دور دستی از جهان قرار گرفته است و چندان سرنشینی ندارد، مدرسه‌ی بزرگی ساخته شده است که اکنون آنرا (در روزگار ابوشامه) مدرسه‌ی رضی‌الدین می‌خوانند.»

۱ - ابن عمر (به ترکی جزیره‌ی ابن عمر، یا جزیره) اکنون شهر مرزی میان ترکیه و سوریه که می‌گویند نامی آن حسن بن عمر بن خطاب نعمانی (م: ۲۵۰ هـ / ۸۶۵ م.) بوده و هم از او نام گرفته است. تأسیس آنرا به اردشیر داکان پیرست داده‌اند. شهر قدیمی به زبان آرامی «جزیره دکردو» نام داشته است که در متن‌های مسیحی قرون‌های شانزدهم و هفدهم نیز آمده است. جاده‌ای که از روم باستان بترکی می‌رود و «درب عشق» نام دارد جزیره‌ی ابن عمر را به نصیب و سپس مزدین متصل می‌کند و همین جاده است که مرز میان بواخی عرب و کردشین را تشکیل می‌دهد. در قرون چهارم این شهر از توابع موصل بود. در ۱۹۶۰ م. ساکنان این شهر ۶۱۷۳ تن بوده است. ر. ک. به دانشنامه‌ی ایران و اسلام، ج ۵، نگاه‌ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۶. «مترجم»

هنگامی که این خبر را خواندم، اگر به بودنش در گزاره‌های کتاب الروضتین فی أخبار الدولتین ابوشامه دودل نشدم، در پیوندش به خود ابوشامه به تردید افتادم، چرا که ابوشامه گردآورنده‌ای دانشور و بازگوکننده‌ای استاد و کاردان و از مردم شام بود و آگاهی بسنده و کاملی از شهرهای جزیره و روستاهای آن نداشت. اما سخن گوینده که «اکنون آنرا مدرسه‌ی رضی الدین می خوانند» سخن کسی است که به آن شهرها آشنا است. این گزاره را در کتاب الروضتین خواندم (صص ۲۵-۲۶) تا اینکه به گفته‌ی ابوشامه در پایان گزاره رسیدم: «واین، سخن ابن اثیر است.» پس گفته‌ی ابن اثیر تاریخ‌نگار است و نه ابوشامه. از این مدرسه کسی جز ابن اثیر یاد نکرده است و ابوشامه از آن آگاهی یافته است و به بازگویی آن گزاره پرداخته است. چه خوب بود نویسنده [= دکتر شلبی] در خواندن گزاره شکیبایی می داشت!!

۲ - نویسنده‌ی دانشمند در صفحه‌ی ۳۶۱ (ج. ۴: ص ۳۶۶/ت. پ: ص ۲۸۸) کتاب خود ادعا کرده است که بر بخشی از کتاب نامیده شده به مرآة الزمان، از نگاشته‌های «ابومظفر یوسف قزاوغلی»، شناخته شده به «سبط ابن جوزی»، آگاهی یافته است.^۲ این بخش از کتاب ابن جوزی در کتابخانه‌ی ملی در پاریس نگهداری می‌شود و نویسنده شماره‌های آنرا در کتابخانه‌ی یادشده یادآور نشده است و تنها شماره‌ی برگه‌هایی را که از آن کتاب بازنویس کرده است آورده است [برگه‌های ۱۲۱-۱۲۲، دستنویس در پاریس]. در حقیقت او از این بخش و برگه‌های آن آگاهی نداشته است.

برگه‌ی این سخن اینست که نویسنده [شلبی] در کتابشناسی - که در پایان کتاب آمده است - از این شماره‌ها به روشنی سخن نمی‌گوید و می‌نویسد: «ابن الجوزی (سبط): مرآة الزمان. دستنویس در «دارالکتب المصریة، ۵۵۱ تاریخ.» هنگامی که نویسنده کتابخانه‌ی ملی پاریس و بخش کتاب اشاره شده را نمی‌نویسد پس چگونه از آن آگاهی داشته است؟ من به نویسنده این آگاهی را دادم و آن گزاره را در آن کتاب برایش بازگو کردم. آن بخش از دستنویس کتاب ابن جوزی به شماره‌ی «(۱۵۰۶)» کتابهای تازی در کتابخانه‌ی ملی پاریس ثبت است و نویسنده می‌بایست

۲ - دکتر شلبی در متن انگلیسی کتاب به مرآة الزمان سبط ابن جوزی اشاره و استناد نمی‌کند ولی در متن تازی از این کتاب بازنویسی کرده است. «مترجم»

واقع مسأله را می گفت تا مسؤولیت بردوش من می بود و به هنگام دودلی در گزاره من پاسخگویش باشم و این شیوهی آشنا و شناخته شده ای است در میان دانش پژوهان پژوهشگر.

۳ - نویسنده ی دانشور به کتابی سترگ در زمینه ی آموزش اسلامی که در کتابخانه ی ملی در پاریس موجود است یعنی کتاب نهج التعلّم کما یجبُ علی العالم والمتعلّم مراجعه نکرده است. این کتاب از نگاشته های «جعفر بن میران بن یعقوب بر بکانی» است که به شماره ی ۶۷۵۴ کتابهای تازی در کتابخانه ی یادشده ثبت است. این کتاب بهره ها و سودهای سترگی در این موضوع، یعنی آموزش و پرورش مسلمانان، در بردارد. فصل یکم این کتاب در اهمیت دانش است و فصل دوم در نیکی و بدی نیت، سومین فصل در معنای دانش، فقه، فلسفه و شرع. فصل چهارم در شاخه های گوناگون علم و مهمترین انواع آن. فصل پنجم در گونه گون کارهای پسندیده و مانند آن و بیان احکام آنها. فصل ششم در درجه بندی میان دانشهای پسندیده و بیان ترتیب آموزش. فصل هفتم در گزینش دانشها، کتاب و استاد. هشتمین فصل در بزرگداشت دانش و جوینده ی آن و گرامیداشت دانشمندان و به ویژه استادان. نهمین فصل پیرامون کوشش در راه جستجوی دانش. دهمین فصل در باره ی کرانه های دانش. فصل یازدهم در زمان آموختن دانش. فصل دوازدهم در روش کارگیری و به دست آوردن دانش و ابزارهای علم. دوازدهمین فصل (در فهرست نیامده است) و همچنین دو فصل سیزدهم و چهاردهم در فهرست نیامده اند، و آنگاه فصل پانزدهم در باره ی آنچه از برکردنش فراموشی و کاهش برجا می نهد. فصل شانزدهم در آنچه افزونی و کمال برجا می گذارد. هفدهمین فصل در آنچه برای کسی که می خواهد حدیث دانی کامل یا تفسیردانی به اندازه (و نه ژرف) شود لازم است. فصل هیجدهم در آنچه بر مجتهد واجب است. نوزدهمین فصل در فتوا دادن و فتوا گرفتن. بیستمین فصل در ستایش دانشمندان.

نویسنده ی کتاب تاریخ آموزش در اسلام، بهره وری از کتاب انبایه الرواوة علی انبایه النحاة قفطی رادر جستار خود از دست داده است. ز برادر کتابشناسی تنها نام اخبار الحکماء از این نویسنده را آورده است. دکتر شلبی از کتابهای زیرین نیز بهره مند نشده است: التکملة فی وفيات النقلة از زکی الدین عبدالعظیم بن عبدالقوی منذری مصری، ذیل تاریخ بغداد نگارش ابن دُبَیْثی، و ذیل تاریخ بغداد از محب الدین بن نجّار، الوافی بالوفیات

صفدی، شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ذیل تاریخ الاسلام تقی الدین بن قاضی شهبه، کتاب الجواهر المضیة فی طبقات الحنفیة از محی الدین قرشی مصری، دیباج الذهب فی معرفة اعیان علماء المذهب این فرحون، تاریخ علی السنین صفدی که بخشی از آن در کتابخانه ی اوقاف حلب نگهداری می شود. تاریخ ابن مسکویه سقوط الخلافة العباسیة نام دارد و حال آنکه نویسنده آنرا تجارب الامم نامیده است و به همین نام چندجا از آن بازنویسی کرده است، چنانکه در صفحه های ۱۲۶ و ۱۴۱ (ج ۴: ص ۱۴۵ و ۱۶۰/ت. پ: صص ۱۲۷ و ۱۳۸) به آن برمی خوریم.

نویسنده (دکتر شلبی) در صفحه ی پنجم (ت. پ: ص) کتابی از ابن سحنون را ادب المعلمین نامیده است. تا آنجا که از کتابهای روایت به یاد داریم نام این کتاب آداب المتعلمین یا آداب شاگردان است و نه استادان^۳ آنچه این سخن را استواری می بخشد چیزی است که در صفحه ی ۳۰۲ از کتاب مشیخة ابی بکر محمد بن خیراموی ایشیلی، مرده به سال ۵۷۵ هـ، آمده است. او در آنجا یادآور شده است که کتاب آداب المتعلمین از محمد بن سحنون است.

۴ — فرق میان «مؤدب» (مرتب) و «معلم» (آموزگار) را در خبری که در شرح نهج البلاغه ی عزالدین عبدالحمید بن ابی الحدید آمده است یاد نکرده است و آن درباره ی اندرز «امیر عبیدالملک صالح عباسی» است به مرتبی فرزندش، جایی که از آن گواه می گیریم این گفته ی او است: «هرکس بدی آنچه را به دنبال می آید نشناسد، خوبی آنچه را آزموده است نخواهد شناخت.»^۴

نویسنده ی دانشمند در گفتگویش پیرامون آموزش پیشرفته و پرورش درکاخها (ص ۳۶، ج ۴: ص ۶۰/ت. پ: ص ۵۴) از این گفته ی هارون الرشید به کسائی بهره نجسته است: «ای علی بن حمزه! ترا به جایگاهی برنشاندیم که با کوشش و همت خود بدان نرسیدی، پس برای ما شرمناک ترین و پاکترین شعرها و جامع ترین حدیثها از اخلاق نیکو برخوان و به ما از آیین و رسوم ایرانیان و هندیان بگو و شتابناک چیزی را آشکارا از ما دریغ مدار و

۳ — م. درست رساندن این سحنون آداب المعلمین است و نه آداب المتعلمین، و حتی در دکتر شلبی است و نه دکتر مصطفی حواد. این رساله در صص ۳۵۱-۳۶۷ کتاب التریبة فی الاسلام او التعمیر فی رأی العباسی، نگارش احمد فواز از هوایی، دارالاحیاء العربیة، چاپ دوم، و هره ۱۹۵۵، به گونه ای پوست سر زده است و در نگاهی به فصلهای این رساله بر می خوریم که در روی آن و آداب المعلمین است و نه شاگردان، «مترجم».

۴ — شرح نهج البلاغه، چاپ البابی الحلبی، ج ۴، ص ۱۳۸.

دانستنی و آگاهی را در نهان جامگذار!»^۵ علت این نابره‌وری اینست که نویسنده به شرح نهج البلاغه‌ی یاد شده در بالا مراجعه نکرده است.

نخستین گزارش جدایی میان آموزگار و مرتبی را روشن می‌سازد و اثبات می‌کند که مؤدب (مربی) بایستی همنشین باشد. خلفای فاطمی مؤدب را همنشین (جلیس) نامیده‌اند و نویسنده، با آنکه واپسین فصل کتابش در چهارچوب آموزش در روزگار فاطمیان قرار دارد، از این نامگذاری سخنی به میان نیاورده است. صلاح‌الدین صفدی در زندگی نامه‌ی ابوالمعالی عبدالعزیز بن جُبَابِ سعدی معروف به «قاضی جلیس» می‌نویسد: جُبَابِ به جیم و واو با ضمه‌ی مشدده و پس از الف بای دیگر، «ابن نقطه» گفته است: برای این او را جلیس خوانده‌اند که «ظاهر»^۶ و دو برادرش فرزندان «حافظ»^۷ را قرآن و ادبیات یاد می‌داد و آنان عادت داشتند که مرتبی (مؤدب) را جلیس می‌نامیدند.^۸ انگیزه‌ی دورماندن نویسنده از این مطلب اینست که به کتاب الوافی بالوفیات، چنانکه پیشتر گفتیم، مراجعه نکرده است. شگفت اینجا است که نویسنده در کتاب تاریخ آموزش در اسلام خود نام این قاضی جلیس (صص ۷۶-۷، ج ۴: ص ۹۵/ت. پ: ص ۸۲) را آورده است ولی علت نامگذاری پدرش را نگفته است و نسب او را «جباب» - «ح» - آورده است و حال آنکه با جیم است (جباب) همانگونه که از الوافی بالوفیات بازنویس کردیم. امام شمس‌الدین ذهبی گوید: و با جیم، ابوالبرکات عبدالقوی بن جباب مصری و خویشان او، بیای آنان عبدالله به ردا (پالتو) معروف بود زیرا در بازار ردا فروشان می‌نشست.^۹

۵ - نویسنده در گزاره‌های آموزشی غزالی از تاریخ بغداد نگارش فتح بن علی بُنداری، که بسیاری از زندگی نامه‌ها را از ذیل تاریخ بغداد نوشته‌ی ابوسعید عبدالکریم بن سمعانی تاریخ نگار دانشمند و حدیث دان بزرگ برگرفته است، بهره‌ور نشده است. ابن سمعانی یکسال پس از غزالی یعنی سال ۵۰۶ هـ^{۱۰} پایه جهان گذاشت، از اینرو روزگار او بسیار نزدیک به

۵ - همان‌جا، ج ۴، ص ۱۳۷

۶ - تقدیر در مرآة (۳۹۵ هـ - ۴۲۷ هـ) هفتمین جبهه‌ی فاطمی است که به هگام مرگ پدرش الحد که دامزاده کودک بود، «مترجم».

۷ - حافظ‌الدین الله (عبدالحمید بن محمد ۴۶۷ هـ - ۵۴۴ هـ) یازدهمین جبهه‌ی فاطمی در شهرهای مصر و مروای کرد و پس از مرگ «الأمیر» جان سپرد. «مترجم».

۸ - الوافی بالوفیات، نسخه‌ی کتابخانه‌ی ملی در پاریس ۲۰۶۶ و ۲۱۱۰.

۹ - المشتبه، ص ۱۳۸. ۱۰ - دکتر شلی سالمرگ غزالی را ۵۰۴ هـ آورده است که درست آن ۵۰۵ هـ است.

روزگار غزالی است و همین نزدیکی زمانی اثر نیکویی در پیرایش گزاره‌ها از ستایشهای مبالغه‌آمیز و فراموشکاری و نادیده گرفتن داشته است، زیرا گزاره‌نویس، غرض‌ورز نبوده است، که غرض‌ورزی از گزاره‌های گزاره‌ها است. بُنداری به بازگویی از تاریخ ابن سمعانی گفته است: «آنگاه غزالی به شام درآمد و چندی در بیت المقدس و دمشق ماند و از دیدنی‌ها و شهرهای آنجا دیدن کرد و با آنها آشنایی پیدا کرد و به نگارش کتابهای نامی خود مانند الاحیاء، قسطاس، محک النظر، و مانند آن پرداخت و سپس به ریاضت و پارسایی و تغییر اخلاق و کوتاه کردن دامنه‌ی آرزو و آماده‌ی راهی شدن به سرای جاوید روی آورد تا اینکه در این کار ورزیده شد و بدان خو گرفت و سپس به زادگاه خود بازگشت و پیوسته به اندیشیدن و پالودن سرگرم بود، پس نگاشته‌های سودمند و کتابهای ارزشمند او پدید آمدند تا نوبت وزارت به فخرالدین (ابوالفتح مظفر بن نظام الملک) رسید. چون فخرالدین آوازه‌ی کمال دانشوری و نیک رفتاری و منش غزالی را شنید پیش او درآمد و از او درخواست کرد تا دَم‌های گرم و بی‌مانند خود را بی بهره‌وری و گرفتن از پرتوهایش فرو نگذارد و با او در این پیشنهادها به سختی پافشرد تا آنجا که غزالی به بیرون آمدن [از توس] و رفتن به نیشابور تن داد و هم‌آشیانه‌ی او در خانه نبود.^{۱۱} به غزالی تدریس مدرسه‌ی نظامیه پیشنهاد شد که گریزی از آن نیافت و از بریدن دوستان دست کشید و به بهره‌رسانی دانشجویان دست یازید. چه بسیار که او را من به کشمکش و پاسخگویی فرا می‌کشاندم ولی نشانی از آن نگرفت و به پاسخگویی منتقدان برخاست.^{۱۲} از او [غزالی] — خدایش بیامرزد! — حکایت شده است که می‌گفت: به سرانجام کار و آنچه آن جهان را سود می‌رساند می‌اندیشیدیدم، از اینرو به گفتگو با علی فارمندی پرداختم و ابزار راهگشایی را از او برگرفتم. آنچه را که او در برپایی وظایف عبادی و نیایش و پرستش سفارش داده بود انجام می‌دادم و فرمان می‌برده و به کوشایی در آنها می‌پرداختم و چندی در آن مرحله‌ها ماندم تا آنکه باب «خوف» (= ترس) به رویم گشاده شد تا آنجا که مرا از اندیشیدن به هر چیزی بازداشت.»^{۱۳} تا اینکه گوید: «غزالی به زادگاه خود توس بازگشت و برای

۱۱ — آنگونه که برایم پیدا است، گوینده تا این سخن اشاره به یکی از جویندگان خود می‌کند که از استادان بوده است.
 ۱۲ — تاریخ نگار خود در زندگی نامعی ابوعبدالله محمد بن ابی الفرج کتابی سیسی معروف به دکی معرفی آورده است: «در بیان و ادب آگاه و کاردان بود. در نحو و دانشهای وابسته‌ی آن نشانه و آیت به شمار می‌آمد... از ابوصبر فصل بن حسن معرفی شده که می‌گفت ذاتی می‌گوید غزالی ملحد است. چنین واژگانی شایسته‌ی دانشوران نیست و بیسی حسن چیرهایی به امام ابوحنیفه غزالی پیوند داد.»

۱۳ — فتح بن علی بنداری: تاریخ بغداد، نسخه‌ی کتابخانه‌ی ملی در پاریس به شماره‌ی ۶۱۵، کتابخانه‌ی تازی، برگ ۶۰.

دانش پژوهی در مدرسه ای نزدیک خود در خانقاه صوفیان، سکونت گزید و اوقات خود را در راه خدمت به حاضران، گرفتن ختم قرآن، همنشین با صاحب‌دلان و تدریس به شاگردان بخش کرده بود، چندانکه لحظه ای از لحظه های زندگی او و کسانی که با او بودند بی بهره نمی ماند، تا اینکه خداوند او را پس از نگهداری از گونه گون گزندها و دشمنی دشمنانش و گرایش به دربار پادشاهان، به جوار آمرزش خود برد. در پایان کار غزالی به حدیث پیامبر (ص) رو آورد و به همنشینی با حدیث دانان و خواندن و نوشتن حدیث. او «ابوفتیان عمر بن ابی الحسن رؤاسی حافظ» را به توس دعوت کرد و او را نیکو گرامی داشت و روزها و لحظه ها را در کنارش گرانها شمرد و صحیح بخاری و مسلم را — آمرزش خدا بر هر دو ان باد! — از وی شنید. گمان نمی کنم که او حدیثی گفته باشد و اگر گفته است اندک بوده است و نیز روایت حدیث از او نشر نیافته است... غزالی در سال ۵۰۵ هـ و گویند روز دوشنبه چهاردهم جمادی الآخر مرده است و من آرامگاه او را زیارت کرده که در بیرون «تبران». روستای توس، قرار دارد.^{۱۴}

از گزاره ی سکونت گزیدن غزالی در مدرسه ای نزدیک خود و در خانقاه صوفیان به درجه ی درستی گفته ی نویسنده ی [دکتر شبلی] تاریخ آموزش در اسلام (ص ۴۹، ج ۴: ص ۷۰/ ت. پ: ص ۶۶) بی می بریم که می نویسد: «از خانه های مهمی^{۱۵} که دانشجویان و استادان برای بهره وری بدانجا روی می آوردند خانه ی امام غزالی (۵۰۴ هـ) است که پس از کناره گیری از نظامیّه ی نیشابور به دنبال مسافرتش به حج و اعتکاف در مسجد جامع اموی دمشق — که کتاب نامی احياء علوم الدین خود را در آنجا نگاشت — شاگردانش را در آنجا (در آن خانه) دیدار می کرد و می پذیرف.» این گزاره متناقض است همراه با بافتی زشت و ناپسند و معانی و معانی پیچیده.

۶ — نویسنده در صفحه ی ۹۹ کتاب خود (ج ۴: ص ۱۱۶/

پ. ت: ص ۱۰۰) از پیدایی مدرسه ه در اسلام سخن گفته است که به دست

^{۱۴} — در حسن مرفی بعد از کسوف، در یک محفل در توس پنج صد نفر از صوفیانی، به سوی جنوب، آنگاه برگی فریاد کردند و آنگاه غریب معروف است و آنجا کسی حرمه حرکت است و بر روی سنگ حرکت است که این حرکت و در محفل غریب فریاد است. در ۲۵ هـ. ق. وی این حرکت است و فریاد کسی که در آنجا حرکت است از جهت غریب است یا فریاد «عرب» بوده که به جهوی غریب نوشته در آمده است — در این مثنوی معروفی بعد از آن، می بیند که آنجا که هر یک از حرمه غریب بوده است.

^{۱۵} — در کتاب «توس» و «وقته» (۱۰۰۰) آورده است که در کتاب می خوانیم در «عرب» یعنی در آنجا و در آنجا که «عرب» است و در کتاب آن «مهمه» است.

نظام الملک، وزیر آلب ارسلان و پسرش ملکشاه، انجام گرفت. هرچند این گفته از سخنان برخی تاریخ نگاران شافعی است، ولی مُهر بطلان بر آن خورده است، زیرا پیش از نظام الملک مدرسه هایی چند در شهرهای ایران شناخته و دانسته شده بودند. تاج الدین سُبکی شافعی در زندگی نامه ی نظام الملک می نویسد: «واستاد ما ذهبی پنداشته است که نظام الملک نخستین سازنده ی این مدرسه ها بود، ولی اینچنین نیست زیرا مدرسه ی بیهقی نیشابور پیش از زاده شدن نظام الملک بر پا بوده است و نیز مدرسه ی سعدیه ی نیشابور را امیرنصر پسر سبکتکین، برادر سلطان محمود غزنوی، بنیاد نهاد که در آن هنگام فرماندار نیشابور بود. مدرسه ی سوم در نیشابور را ابوسعید اسماعیل بن علی بن مُثنای استرآبادی، واعظ صوفی و استاد سخنور (خطیب) بر پا ساخت و مدرسه ی چهارم نیز در نیشابور ساخته شد برای استاد ابواسحاق اسفرائینی. «حاکم» در شرح حال این استاد می نویسد: پیشتر مانند این مدرسه، یعنی مدرسه استاد استرآبادی، در نیشابور ساخته نشده بود. این گفته به روشنی می رساند که پیش از نظام الملک (نظامیه) مدرسه ی دیگری ساخته شده بود و من به این اندیشه رسیدم و این گمان بر من چیره آمد که نظام الملک نخستین کسی است که برای نخستین بار برای دانشجویان کمک هزینه های تحصیلی (شهریه ی دانشجویی) تعیین کرد، ولی برای روشن نشد که مدرسه های پیش از نظامیه برای دانشجویان کمک هزینه ی تحصیلی داشتند یا نه؟ آنچه آشکارتر می نماید اینست که نداشتند.»^{۱۶} راستش اینست که «ذهبی» نخستین گوینده ی این سخن نبوده است، زیرا پیش از او «ابن خلکان» در وفیات الاعیان خود به هنگام نگارش زندگی نامه ی نظام الملک همین گفته را آورده است: «و او [نظام الملک] نخستین کسی بود که مدرسه ها را ساخت و آنگاه مردم از او پیروی کردند. ساختن مدرسه ی بغداد را در سال ۴۵۷ هـ. آغاز کرد...»^{۱۷}

از مدرسه هایی که ساختن آن پیش از نظامیه بود مدرسه ی «ابن حبان بُستی» بود که در بُست - شهری میان سیستان، غزنه و هرات - ساخته شد. ابن حبان همان حدیث دان و فقیه نامبردار ابوحاتم محمد بن حبان تمیمی مرده به سال ۳۵۴ هـ است. یاقوت حموی می نویسد: «ابوحاتم حبان کتابهای خود را در راه خدا قرار داد و آنها را وقف کرد و در سرایی ویژه گردآورد، پس

۱۶ - منه - المشافعة الکبری، ج ۳، ص ۱۳۱.

۱۷ - وفیات الاعیان، ج ۱، چاپ ایران.

انگیزه‌ی نابودی آن همانا گذشت زمان و ناتوانی پادشاه و چیره شدن تباهی بر مردم آن شهرها بود.» آنگاه یکی از زنان حدیث دان به نقل از یک حدیث دان بازگو کرده است که: «ازحافظ ابو عبدالله حاکم شنیدم که می گفت خانه‌ی ابوحاتم حبان امروز مدرسه‌ی شاگردان او و جایگاه بیگانگان و ناآشنایانی است که از فقیهان و اهل حدیث در آنجا اقامت دارند و آنرا درآمدهایی است که شهریه‌ی دانشجویی و هزینه‌ی تحصیلی دانشجویان از آن پرداخت می شود. در این خانه کتابخانه‌ی ابوحاتم به دست وصی او سپرده شده است. وصی او می تواند به هر کس می خواهد نگارش از روی کتابهای فقهی را، بی آنکه آن کتاب از کتابخانه بیرون رود، ارزانی دارد.»^{۱۸} اینکه می گوید «مدرسه‌ای برای شاگردان و یارانش و درآمدهایی که شهریه‌ی دانشجویان از آن پرداخت می شود.» نشانی است بر بودن و بزرگی در مدرسه‌های نظامیه که گویندگان صفت نخستین بودن آنرا ادعا کرده اند.

ابن خلکان خود در شرح حال امام استاد ابوبکر محمد بن حسن بن فورک، متکلم اصول دان و واعظ شافعی مذهب، یادآور شده است که چندی ابن فورک در عراق بماند و به تدریس علم پرداخت آنگاه روسوی ری کرد؛ در آنجا بدعتگران از او آموختند، سپس مردم نیشابور با فرستادن نامه‌ای از او درخواست کردند تا پیش آنان رود و او نیز چنین کرد و به نیشابور درآمد و مدرسه‌ای و خانه‌ای ساخت و خداوند بزرگ به دست او گونه‌گون دانشها را جان بخشید.^{۱۹} ابن خلکان سالمرگ ابن فورک را ۴۰۶ هـ یاد کرده است.

از گزاره‌ای که نویسنده‌ی کتاب عُمدَةُ الطَّالِبِ فِي انساب آل ابی طالب، بازگو کرده است دانسته می شود که این مدرسه در پایان سده‌ی چهارم هجری «دارالعلم» نام داشت و «شریف رضی»، شاعر دانشمند و نقیب نامبردار، دانشسرای (دارالعلم) به آن شکل داشت. گزاره‌ی یاد شده میان این دانشسرا و دارالعلم شاپوری که در همان روزگار برپا شده بود جدایی می اندازد. او می نویسد: «ودانشجویان در خانه‌ای که شریف رضی برای آنان گرفت و آنرا دانشسرا (دارالعلم) نامید، با او سکونت داشتند و شریف همگی نیازمندیهایشان را آماده ساخت.»

فشرده‌ی خبر اینست که خداوند به شریف رضی پسری داد؛ یکی از وزیران برای او طبقی فرستاد با هزار دینار برآن. شریف رضی آنرا پس

۱۸ - معجم نصاب، ریزم «ب».

۱۹ - ویف، دارالعلم، ج ۲، ص ۵۱، جیب یاد شده.

فرستاد و گفت (وزیر) می دانسته است که من از کسی چیزی نمی پذیرم. وزیر دوباره آن طبق را برای شریف رضی فرستاد و به پیک گفت: به شریف بگو این طبق زر برای ماما (قابله) فرستاده ایم. شریف برای بار دوم آنرا پس فرستاد و گفت: وزیر می دانسته است که زنان ما را زنی بیگانه نمی زایاند. برای سومین بار، وزیر سینی زر پس فرستاد و به پیک خود گفت: به شریف بگو این زر میان دانشجویانش بخش کند. شریف رو به شاگردان کرد و گفت: ای دانشجویان! بنگرید! این سینی با دینارهایش، چه کسی می خواهد از این دینارها بردارد؟ آنگاه دانشجویی از آن میان برخاست، تکه ای از یک دینار برید و آنرا پیش خود نگهداشت و مانده را در سینی نهاد. رضی درباره ی این کار از او پرسید. دانشجو پاسخ گفت: شبی به روغن چراغ نیاز داشتم ولی انباردار نبود و من آنرا از فلان خواربار فروش وام گرفتم، از اینرو این تکه دینار را گرفتم تا به جای روغن چراغ به آن مرد دهم. همینکه رضی این سخن شنید همانجا دستور داد تا به شماره ی دانشجویان کلیدهای انبار ساخته شود و به آنان واگذار گردد تا هر دانشجویی آنچه نیاز دارد با کلید خود از انبار بردارد و چشم به راه انباردار نماند. شریف آنگاه آن سینی دینارهای زر را به همان صورت برای وزیر برگرداند.^{۲۰} در خود این گزاره ی نویسنده ی عمدة الطالب حرف است، زیرا او این گزاره را از گزاره های وزیر ابو محمد حسن مهلبی به شمار آورده است. ولی تاریخ با آن همراه نیست، چرا که مهلبی در سال ۲۹۱ هـ. زاده شد و در ۳۵۲ هـ. مرد یعنی هفت سال پیش از تولد شریف رضی، اگر این داستان راست باشد، بی گمان حتماً آن وزیر مهلبی نبوده است.^{۲۱}

۷- در سخن از مدرسه ی نظامیه صفحه ی ۱۰۱ (چ ۴: پانویس ص ۱۱۸/) نویسنده نوشته است: «بر آن بودم تا این موضوع را در یک جا گردآورم و از نظامیه ی بغداد به عنوان نمونه ای از مدرسه های مسلمانان در سده های میانه به گستردگی سخن گویم، ولی این کار را از میان رفتن نظامیه و نابودی نشانه هایش، دیگر گونی شد تا آنجا که حتی نقشه ی آنرا تنها با حدس و گمان در برابر می نهاد.» آنگاه نویسنده در صفحه ی ۲۷۲ (چ ۴: ص ۲۵۲/ ت. پ: ص ۲۰۷) می گوید: «نابودی و ویرانی گریبان جای این بنیاد یعنی نظامیه را گرفت، زیرا پیر و هشگران در جایگاه آن هماهنگ نیستند و همانگونه که گذشت مکان مدرسه همانجا بوده است

۲۰- عمدة الطالب، ص ۱۱۵، چاپ هند.

۲۱- همان کتاب، صص ۱۸۵-۱۸۶.

که زمین خواران و غصب کنندگان آنرا جزء دارایی شخصی و خصوصی خود کرده‌اند. هرچه جستم هیچ مرجعی ندیدم که اندیشه‌ای گمان‌ناپذیر و پایانی از این مکان به دست دهد. بر همین پایه به هنگام دیدارم از بغداد در سال ۱۹۵۰م. به بررسی و جستجو پرداختم تا اگر به گونه‌ای تقریبی هم شده است جای این مدرسه را تعیین کنم و در این راه از دکتر مصطفی جواد و دیگر دانشمندان ولای عراق یاری گرفتم و هم از مایه‌ی و یژه‌ای که درباره‌ی جای این بنیاد دانشی نوشته شده است (بنگرید به ابن اثیر، ج ۱۰، صص ۷۱-۷۳ و نیز ر. ک. به طبقات الشافعیة، ج ۳، ص ۹۰) راهنمایی جستم. من از آن ناحیه، که گمان می‌رود مدرسه‌ی نظامیه در آن ساخته شده بود، دیدن کردم. دکتر مصطفی جواد همراه من بود. از برخی آثار و ساختمانهای کمی که برجا مانده‌اند دیدار کردیم. دستاورد این جستجوها و بررسی‌ها این شد که باور پیدا کردیم بازار کفشگران همان جایی را گرفته است که مدرسه‌ی نظامیه‌ی بغداد قرار داشت و آنچه در نقشه‌ی زیرین می‌بینیم، نزدیکترین است به تصویر آن ناحیه در سده‌ی هفتم هجری. «(بنگرید به مقاله‌ی دکتر مصطفی جواد که گفته آمد) - نویسنده اشاره می‌کند به مقاله‌ی از من زیر عنوان «پژوهش پیرامون جایگاه نظامیه» (فی تحقیق موضع النظامیه، مجله‌ی المعلم الجدید، سال ۱۹۴۲، ص ۱۱۵).

می‌گوییم: نویسنده‌ی دانشور در بررسی پیرامون جای مدرسه‌ی نظامیه چیزی برای خود کنار گذاشته است که شایستگی آنرا ندارد، زیرا من در این زمینه نخستین جستجوگر و بررسی کننده‌ام و به جای کنونی بازار کفشگران، به عنوان محل ساختمان نظامیه، اشاره کرده‌ام. نشر مقاله‌ام با نقشه در مجله‌های «المعلم الجدید» و «سومر» نشانی است روشن بر اینکه تعیین جایگاه مدرسه‌ی نظامیه‌ی بغداد و یژه‌ی من است و نویسنده‌ی کتاب - دکتر شنبی - هیچگونه دخالتی و همکاری در این کار نداشته است. پس سخن او که می‌گوید: «دستاورد این جستجوها و بررسی‌ها این شد که باور پیدا کردیم بازار کفشگران...» بی‌مورد است و این، از آنرو است که به جغرافیای بغداد آشنایی ندارد و راهنمایی جستن او از تاریخ ابن اثیر و طبقات الکبری‌ای تاج الدین سبکی درست نبوده است. پیشتر مردی که می‌توان او را کارشناس جغرافیای بغداد دانست یعنی دانشمند خاورشناس «ک. لسترنج»، از جای مدرسه‌ی نظامیه سخن رانده است، ولی در تعیین مکان آن به نادرستی و لغزش بسیار ناپسند و زشتی فرو غلتیده است. آیا کار به همان سادگی و

آسانی است که در تاریخ ابن اثیر و طبقاتِ سُبکی نوشته آمده است و از آن می توان راهنمایی جست؟ گذشته از این، نقشه ای که دکتر شلبی در کتاب تاریخ آموزش در اسلام خود نشر داده است همان نقشه ای است که من پیشتر در مجله ی «سومر» عراق چاپ کرده بودم و تنها نگارشِ نامها تغییر یافته است و بس.

کسی که به تعیین جایگاه مدرسه ی نظامیه پس از نابودی و ویرانی آن می پردازد بایستی سالیانی چند پیرامون جغرافیای سرزمینی بغداد بررسی و پژوهش کند تا گفته اش به گمانِ پسند افتاده و حدس بخردانه نزدیک نماید. چگونه دکتر شلبی، که مانند پرنده ای کوچگر، که از چشمه ای از چشمه ساران گذرمی کند، بر بغداد گذشته است می تواند چنین کاری انجام دهد؟!

۸- در صفحه ی ۶۹ (چ ۴: ص ۸۸) سخن نویسنده را می خوانیم: «ناتوانی پایتخت و نابودی آن انگیزه ی برپایی چند پایتخت شد که هر کدام مثلی گرد بغداد بودند.» دکتر شلبی گمان برده است که بغداد تنها پایتخت دولت عباسی بود، در حالی که «سامرا» چهارمین مرکز و پایتخت بود. پس از هاشمیّه ی کوفه، هاشمیّه ی انبار و هاشمیّه ی بغداد، «سامرا» چهارمین مرکز خلافت عباسی بود. واثق بالله، خلیفه ی عباسی که نویسنده در صفحه ی یاد شده نام او را آورده است، نیز در سامرا بود و چندی خلافت خود را در آنجا گذراند.

۹- نویسنده در صفحات ۸۸-۸۹ (چ ۴: ص ۱۰۶/ت. پ: ص ۹۱) هزینه ی ساختن شهر بغداد- یعنی مدینه السلام- به دست منصور را به نقل از معجم البلدان ۱۸ میلیون دینار نوشته است. در حالی که نویسنده ی معجم البلدان به این گفته ی گرافه کوتاه نیامده است بلکه می گوید: «و خطیب در روایتی گفته است که منصور در ساختن شهر (بغداد)، مسجد جامع، کاخ زرین، دروازه ها و بازارهای آن تا انجام، چهار میلیون و هشتصد و هشتاد هزار درهم خرج کرد.»^{۲۲} این مبلغ کمتر از ۵ میلیون درهم است و میان ۱۸ میلیون دینار و ۵ میلیون درهم فرق بسیار است. مبلغی که نویسنده آورده است خرافی و نابخردانه است و آن بیش از مبلغ بخردانه ای است که یکی از تاریخ نگاران به سی و شش بار در کمترین ارزیابی دینار به درهم و تبدیل آن، برآورد کرده است.

۲۲- معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۳۵، چاپ مصر.

۱۰- نویسنده در صفحه‌ی ۱۰۲ (ج ۴: ص ۱۱۹/ ت. پ: ص ۱۰۲)، به هنگام گفتگو از مدرسه‌ی نظامیه، می‌گوید: «و سازنده‌ی آن (بنّا) ابوسعید صوفی بود و در سال ۴۵۹ ه. ساختمان آن را به پایان برد. آوردن واژه‌ی «بنّای آن» - با تشدید «ن» - نشانی است بر اینکه ابوسعید صوفی معمار بوده است و حال آنکه این مرد تنها صوفی بود و نویسنده در باره‌ی این ابوسعید صوفی سخنی نگفته است تا دانسته شود او بنّا است یا ناظر بر ساختمان؟ درست اینست که او ابوسعید احمد بن محمد نیشابوری شافعی صوفی است مرده به سال ۴۷۷ ه. در بغداد. در المنتظم، ج ۹، ص ۱۱ و الکامل ابن اثیر، در گزاره‌های سال یاد شده این نکته آمده است و داستان نظارت او بر ساختمان مدرسه‌ی نظامیه‌ی بغداد در کتاب سراج الملوک طرطوشی (صص ۱۰۴ - ۱۰۵)، چاپ الخیریه، سال ۱۳۰۶، نگاشته شده است.

۱۱- در زیرنویس صفحه‌ی ۱۰۳ کتاب (ج ۴: ص ۱۴۹ پانویس/ ت. پ: ص ۱۳۰) چنین آمده است: «روی هم گذاشتن کتابها آنها را از گرد و خاک گرفتن و کهنه شدن نگاه می‌دارد. به هر حال با این کار مسلمانان توانستند برای کتابها دارویی پیدا کنند. بنگرید به معجم الادبای یاقوت، ج ۶، ص ۳۵۶».

۴

این ادعا که مسلمانان برای کهنه و پاره نشدن کتابها به وسیله‌ی حشره‌ای به نام مور یانه و مانند آن دارویی پیدا کردند ادعایی است مردود که برای نویسنده، در پی برداشتی نادرست از متن خبری که در معجم الادبای آمده است، واقعی نموده است. خبر یاد شده شوخی و طنز بوده است و محتوای آن پاک کردن کتابها از کک‌ها است که زیانشان به کتابها اثبات نشده است. حقیقت آن خبر شوخی آمیز اینست که یاقوت حموی از کتاب الهفوات نگارش «غرس النعمه ابوالحسن محمد بن هلال ابن صابی» باز نویس می‌کند که «در دانشسرای (دارالعلم) که شاپور اردشیر روزیر - وقف کرده بود، کتابداری (سرپرست کتابخانه) به نام ابومنصور کار می‌کرد. چندین سال پس از مرگ شاپور ریاست دانشسرا به مرتضی ابوالقاسم علی بن حسن موسوی، نقیب طالبیان، رسید. (سید) مرتضی کس دیگری به نام ابوعبدالله ابن احمد، در کنار ابومنصور، به نظارت کتابخانه گماشت. ابن احمد زیرک بود و آهنگ نیرنگ ابومنصور داشت و همیشه او را دست می‌انداخت و سرگرم می‌کرد.

برای نمونه، روزی به او گفت: کتابها نابود شدند و بخش بزرگی از آنها از میان رفته است. ابو منصور با ناراحتی پرسید: با چه چیزی؟ ابن احمد گفت: به وسیله‌ی تبهکاری و دست به یکی کردن کک‌ها در کتابها. ابن احمد پرسید: چه بایستی بکنیم؟ پاسخ داد: هم اکنون پیش مرتضی می روی و او را از جریان آگاه می سازی و از وی می خواهی تا داروی آماده‌ای که برای آنان دارد بدهد تا آنها میان برگ کتابها بپاشیم تا از زیان جلوگیری کند. ابن احمد نزد مرتضی رفت و با آرامی و سنگینی و از روی خیرخواهی و دوراندیشی به او گفت: سرور ما دستور فرمایند تا کمی از داروی کک داده شود که کتابها نزدیک به نابودی به دست کک‌هایند؛ بی درنگ باید چاره‌ای اندیشیم تا جلوزیان رساندن به کتابها را ببندیم. مرتضی گفت: کک‌ها، کک‌ها (دوبار)، نفرین خداوند بر ابن احمد که همه‌ی کارهایش از روی شوخی و مسخرگی است. ای شیخ از سر این گفتگو برخیز و پند و سخنی از ابن احمد مشنو!»^{۲۳}

آیا در این گزاره نشانی هست بر اینکه مسلمانان برای جلوگیری از پاره و کهنه شدن کتابها دارویی پیدا کردند، چنانکه نویسنده آنها نام نهاده است؟ سراسر این گزاره شوخی است.

۱۲- نویسنده در صفحه‌ی ۱۳۹ (چ ۴: ص ۱۵۹/ ت. پ: ص ۱۳۷) نوشته است که کار نظارت بر دارالعلم - که پیشتر از آن یاد کردیم - به هنگام بنیاد به حسین بن ابی شیبه و ابو عبدالله ضبّی قاضی سپرده شد و سپس، چنانکه بازگو کردیم، نگاهداری آن بردوش مرتضی [سید مرتضی] افتاد، ولی نویسنده در صفحه‌ی ۱۴۱ (چ ۴: ص ۱۶۱/ ت. پ: ص ۱۳۸) نوشته است که ابو عبدالله ضبّی ناظر دارالعلم بود. میان سرپرستی دارالعلم و نظارت بر کتابهای آن جدایی آشکاری نهفته است، زیرا دومی مانند بازرس و معاون در زمان ما است. ابو عبدالله قاضی ناظر نبود، بلکه چون قاضی مورد اعتمادی بود و راه‌های بخشیدن شرعی بر آن موقوفه‌ی بزرگ فرهنگی (= دارالعلم) می دانست و مانند بیشتر قاضیان سرپرست کارهای اوقاف عبود مسلمانان بود، بر دارالعلم سرپرستی داشت. این مرد حسین بن هارون ضبّی است که دادرسی محله‌ی کرخ و سپس همگی بخش باختری بغداد، کوفه و کرانه‌ی فرات بدو سپرده شد و آنگاه به جانشینی رئیس قاضیان: ابن معروف، در سال ۵۷۳۶ ه. رسید و پس از چندی به ریاست قاضیان گمارده شد تا اینکه در سال

۳۷۷ هـ . برکنار گردید. او مردی دانشمند، دیندار، مورد اعتماد، نجیب، پاکدامن و به کار دادرسی و حکم آگاه بود و شیوه‌ی نامه‌نگاری خوبی داشت. ابوعبدالله ضبّی در بصره به سال ۳۹۸ هـ . بدرود جهان گفت.^{۲۱}

۱۳- نویسنده در صفحه‌ی ۱۷۳ (ج ۴: ص ۱۹۴/ ت. پ: ص ۱۶۱) درباره‌ی آنچه «کتابخانه‌ی الناصر لدین الله» نامیده است سخن گفته است: «شخصیت نیرومند و فرمانروایی درازمدت الناصر (۵۷۵ هـ - ۶۲۲ هـ) این فرصت را به او دادند تا بزرگی گذشته را به خلافت بازگرداند و بسیاری از اهمیت و آداب و رسوم و شکوه آنرا به آغوشش بازپس دهد. یکی از زمینه‌هایی که مورد توجه الناصر قرار داشت نگرش به جنبه‌ی علمی بود و برای این کار می‌بایست کتابخانه‌ای بزرگ داشته باشد.» نویسنده سخن خود را با تکیه بر «ابورشید مبشر بن احمد حاسب» در سامان دادن به کتابخانه‌هایی که ساخته بود یادآور شده است و می‌گوید: اگر بنگریم که بخشی از این کتابخانه به سه بخش تقسیم شد و به چهره‌ی سه کتابخانه‌ی بزرگ درآمد، انسان می‌تواند پی به بزرگی آن برد...»

آنچه نویسنده‌ی کتاب درباره‌ی بازگردان بزرگی و شکوه و آداب و رسوم به خلافت از سوی الناصر لدین الله و در سایه‌ی شخصیت نیرومند او و توجه وی به جنبه‌های دانشی و برپایی کتابخانه‌ها^{۲۲} نوشته است درست است و جای گفتگو ندارد، ولی این کتابخانه، چنانکه نویسنده نوشته است، به سه کتابخانه تقسیم نشده بود بلکه کتابخانه‌ی خلفای عباسی که در دارالخلافت و از آثار خلفای پیش از الناصر بود به سه کتابخانه تقسیم شده بود. برای همین است که قفصی گفته است «همانا او آنرا به کتابخانه‌های دارالخلافت وارد ساخت» یعنی سراهای خلفای عباسیان در بغداد خاوری که در خیابان مستنصر کنونی قرار داشت.

۱۴- نویسنده‌ی دانشور از آوردن نام کتابخانه‌ها و دارالعلم‌ها (دانشسراها)ی عراق مانند دانشسرای ابن صابی غرس الدوله محمد بن هلال، دانشسرای ابن مارستانیّه عبیدالله، دانشسرای شریف مرتضی - برادر شریف رضی - کتابخانه‌ی ابن علقمی وزیر، کتابخانه‌ی رباطه مأمونی،

^{۲۱} - حضرت بغدادی تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۱۶، المنطق، ج ۷، ص ۲۴۰.

^{۲۲} - نویسنده در این صفحه‌ی ۱۶۱ (ج ۴: ص ۱۹۴) به نقل از ابن تیمیّه آورده است که حسیه نصرانیّه در سال ۵۷۵ هـ در حین آنکه حاکم بصره بود، تعداد بسیاری از کتابها را از بصره برداشت و به بغداد برد. وی بعد از آنکه به بغداد رسید، در آنجا کتابها را در سه کتابخانه تقسیم کرد و هر یک را به یکی از سه کتابخانه داد. وی در این مورد در مجموع از هر دو ج ۶، ص ۱۳۴ می‌نویسد: «و (النصرانی) ده هزار چند کتاب را در بصره جمع کرد و به بغداد آورد و در آنجا سه کتابخانه ساخت و در هر یک از آنها کتابها را تقسیم کرد.»

در این مورد نیز بغدادی در کتاب خود گفته است: «...»

کتابخانه‌ی پادشاه عرب صدقه بن منصور اسدی مزیدی در شهر حله و کتابخانه‌ی مزار امام ابوحنیفه کوتاهی ورزیده است. ابن طقطقی، برای نمونه، از کتابخانه‌ی مؤیدالدین ابن علقمی وزیر در تاریخ خود می‌نگارد: «فرزند او شرف‌الدین ابوالقاسم علی - خدا بیامرزدش - به من گفت: کتابخانه‌ی پدرم دارای ده هزار جلد کتاب از ارزشمندترین کتابها بود و مردم برای او کتاب می‌نگاشتند. یکی از کسانی که برای کتابخانه‌ی ابن علقمی کتاب نوشتند «صغانی» واژه‌دان بود. صغانی برای ابن علقمی کتاب العباب را نگاشت که در واژه‌نامه‌ی زبان تازی کاری است سترگ. عزالدین عبدالحمید ابن ابی الحدید نیز کتاب شرح نهج البلاغه را که در بیست جلد است برای او نوشت. وزیر نویسنده را نیکو نواخت و پاداشی گران به وی پرداخت^{۲۶}». نگارنده‌ی کتاب الحوادث^{۲۷} در گزاره‌های سال ۶۴۴ هـ. می‌نویسد: «در این سال کتابخانه‌ی ای که مؤیدالدین ابن علقمی وزیر در خانه‌ی خود ساخته بود و کتابهایی در گونه‌گون رشته‌های دانشی بدان برده بود گشوده شد.» و شعری از قاسم بن ابی الحدید در باره‌ی آن آورده است و یادآور می‌شود که این کتابخانه در برگیرنده‌ی کتابهایی بزرگ بوده است مانند المحصول، الحاصل، الفاضل، مجمع البحرین، المهذب، المغنی، الوسیط، النهایه والکامل.

روانیست که نام مانند این کتابخانه‌ها از قلم بیفتد و در این کار سهل‌انگاری چهره‌بندد. برای شکوه و بزرگی و بالندگی این کتابخانه (کتابخانه‌ی ابن علقمی وزیر) همین بس که شرح ابن ابی الحدید از نهج البلاغه برای آن نگاشته می‌شود و برای نگهداری به دامانش بازگردانده می‌شود. و این کتاب‌نگین کتابهای فرهنگی عباسی و بهترین آنها است.

۱۵ - در صفحه‌ی ۲۱۷ (چ ۴: ص ۲۳۵) می‌خوانیم: «بازگوشده است که ابوبکر جوزنی محدث نیشابور گفته است...» نویسنده همین‌گونه باز نوشته است، گویی ابوبکر مردی است نامبردار و بسیاری از خوانندگان او را می‌شناسند. نام درست این حدیث دان «جوزقی» است و عرب نیشابور را نیشابور می‌نگارد و می‌خواند. سبکی در الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۶۹ می‌نویسد: او محمد بن عبدالله بن محمد بن زکریا بن حسن امام الحافظ ابوبکر جوزقی نیشابوری شیبانی است و جوزق که او بدانجا پیوند

۲۶ - المعزی، ص ۲۴۱، از حدیث بحسب مقصود می‌نویسد: «...» و در نگاه کتاب، به ص ۳۱ همین کتاب «م».

۲۷ - کتاب می‌بود که نام این کتاب الحوادث الجمعه است، صص ۲۰۹ - ۲۱۰.

دارد روستایی از روستاهای نیشابور است. در هرات جوزق دیگر هست که ابوالفضل اسحاق هروی به آنجا پیوند می گیرد. هر روان با جیم فتحه دار، و او ساکن و آنگاه زای و پس از آن قاف می باشند...» *

۱۶ - نویسنده گاهی نام کتابی را در جای دیگری قرار می دهد چنانکه در زیر نویس صفحه ی ۲۲۵ (چ ۴: ص ۲۴۲) معجم البلدان را از یاقوت دانسته است و منظور او معجم الادباء است.

۱۷ - در صفحات ۲۳۳-۲۳۵ (چ ۴: ص ۲۴۹/ت. پ: ص ۲۰۳) ستونی از نام استادان مدرسه های نظامیه را، تا آنجا که توانسته است آنان را بشناسد، آورده است. در برابر نام «ابوبکر شاشی» تاریخ مرگ او به هجری ۴۸۵ می نویسد و مدرسه ی نظامیه ای را که او در آنجا تدریس می کرد هرات دانسته است. نویسنده این آگاهی را به پیروی از سبکی در طبقات الشافعیه، ج ۳، ص ۳۷۵ - ولی بروکلیمان، ج ۱، ص ۳۹، به دنباله روی از ابن اثیر تاریخ مرگ ابوبکر شاشی را ۵۰۷ هـ، می آورد - برگرفته است.

این سخن کسی است که از آنچه می گوید بیگانه است. کسی که به چنین پژوهشی می پردازد می بایست از افراد تاریخ نگاران چیزی بداند و گرنه دچار آمیختگی و درهم شدگی بحث می شود. چنانکه نویسنده ی کتاب گرفتار آمده است. آن «شاشی» ای که ابن اثیر، بروکلیمان و دیگران یاد می کنند آن «شاشی» است که نویسنده در کتاب خود گفته است. پس چگونه می توان برای کسی که به چنین پژوهشی دست می یازد میان این دوشاشی یگانگی انداخت؟ کسی که نویسنده به نقل از کتاب الطبقات یاد کرده است «ابو محمد بن علی حامد شاشی» است و آنکه ابن اثیر آورده است «ابوبکر محمد بن احمد بن حسین بن عمر شاشی» است که در ستون مردگان سال ۵۰۷ از او نوشته است. «ابوبکر محمد بن احمد بن حسین بن عمر شاشی، امام فقیه شافعی، در ماه شوال مرده است و سالزاد او ۴۲۷ هـ، است که از ابوبکر خطیب، ابو یعلای فراء و دیگران حدیث شنید و پیش ابو عبدالله محمد بن کازر زانی، در دیار بکر، و ابواسحاق شیرازی، در بغداد، و علی ابونصر صباغ دانش آموخت.»

به آنچه گفتیم می افزاییم که نویسنده ی کتاب به گمان خود سالمرگ ابوبکر محمد بن علی بن حامد شاشی را ۴۸۵ هـ، دانسته است و

* در متن تکمیلی کتاب حورفی بسته شده است و متعاً در متن تزی به دنبال اسناد جدیدی این موضوع بحث شده است. «مترجم».

حال آنکه در منبعی که نخست بدان اشاره می‌کند یعنی طبقات سبکی (ج ۳، ص ۷۹) سال ۴۹۵ است که می‌خوانیم: «سالزاد او ۳۹۷ است و در شوال سال ۹۵ مرده است و خدا داناتر است.» — یعنی سال ۵۹۵ هـ — پس چگونه نویسنده به خود اجازه داده است که بنویسد «تاریخ هجری مرگ سال ۴۸۵ است، به پیروی از سبکی در طبقات الشافعیه»؟ دومین منبع استنادی نویسنده شذرات الذهب همان سال ۴۸۵ را آورده است و آنهم به نقل از کتاب الطبقات «ابن قاضی شبهه» که از تاریخ نگاران مورد اعتماد است. با همه‌ی اینها، نویسنده‌ی شذرات الذهب چه بسا در این بازنویسی دچار نادرستی شده است، زیرا ابن قاضی شبهه سال ۴۹۵ را آورده است و نه ۴۸۵ که در بند ۲۱ همین گفتار بدو اشارت خواهیم کرد.

۱۸ — ناتوانی نویسنده در اینگونه شناخت تاریخی، هر کجا نگاهی باریک به نگارش نام استادان مدرسه‌های نظامیه بیفکنیم، نمودار می‌شود. در همان صفحه‌ی یادشده — ۲۳۳ — (ج ۴: ص ۲۴۹) به نام دو استاد در نظامیه‌ی اصفهان بر می‌خوریم یکی: ابوبکر محمد بن ثابت خوجندی مرده به سال ۴۸۳ هـ، به نقل از تاریخ ابن اثیر، و دیگری: محمد بن ثابت شافعی به نقل از جُستار استاد سعید نفیسی، و حال آنکه این دو نام یکی است و سعید نفیسی هم روزگار ما است و نویسنده ناگزیر می‌بایست به تاریخ‌نگاری گذشته اعتماد کند، زیرا چه بسا شاید منبع نفیسی نیز همان ابن اثیر باشد. دیگر اینکه نویسنده می‌بایستی ابوبکر محمد بن ثابت را «خجندی» نسبت دهد و نه شافعی، زیرا شافعی لقبی است همگانی که هر شافعی مذهب در آن شریک است. نویسنده‌ی کتاب نام شهر را «خوجند» آورده است — که در پیوند به نام جوجندی پیدا است — ولی درست آن، به نقل از یاقوت، «خُجند» است.

این ادعای نویسنده که ابن اثیر در کامل خود سال مرگ محمد بن ثابت خجندی را آورده است درست نیست، زیرا در رخداده‌های آن سال از تاریخ ابن اثیر به چشم نمی‌خورد. ابن اثیر در رسیدن به رویدادهای سال ۴۹۶ از محمد بن ثابت یاد می‌کند و شاید سعید نفیسی تاریخ مرگ او را از طبقات سبکی، ج ۳، ص ۵۰، گرفته است. سبکی می‌نگارد:

«محمد بن ثابت بن حسن بن علی ابوبکر خجندی ساکن اصفهان است. ابن سمعانی درباره‌ی او گفته است: بسیار با فضیلت و نیکوسیرت بود... و نظام الملک او را به سرپرستی مدرسه‌ای گمارد که برایش

در اصفهان ساخته بود و او چندی در آنجا فقه تدریس کرد... سال چهارصد و هشتاد و سه مرده است...»

نویسنده‌ی کشف الظنون گوید: «روضۃ المناظر فی... از ابوبکر محمد بن ثابت خجندی شافعی مرده به سال ۴۸۳ است...» اینک می‌گویم چگونه دکتر شلبی روا می‌بیند که آنچه را ابن اثیر در کتاب خود نگفته است به او پیوند دهد و این یک فرد را دو کس به شمار آورد؟

۱۹- در صفحه‌ی ۲۳۴ (ج ۴: ص ۲۴۹/ ت. پ: ص ۲۰۳) در برابر ستون نام استادی از استادان نظامیه در هرات، به نقل از کتاب ابن قاضی شهبه در برگ ۱۶۵ دستنوشته، «محمد بن علی بن حامد، مرده به سال ۴۹۵» آمده است. در اینجا هم نویسنده‌ی کتاب (دکتر شلبی) همان نادرستی را مرتکب شده است. این نام «محمد بن علی بن حامد» همان ابوبکر شاشی استاد نظامیه‌ی هرات است، و چنانکه از طبقات السبکی ج ۳، ص ۷۹ بازنویس کردیم، سال مرگ او ۴۹۵ است. در اینجا نادرستی ابن عماد حنبلی هم در کتاب «شذرات» نمودار می‌شود، زیرا به گمان او ابوبکر شاشی یاد شده در سال ۴۸۵ هـ مرده است و نویسنده‌ی دانشور کتاب تاریخ آموزش در اسلام به پیروی از ابن عماد به این نادرستی فرو افتاده است.

۲۰- گذری می‌کنیم بر این ستون، باز هم می‌بینیم که تاریخ مرگ «شرف الدین یوسف دمشقی، سال ۵۵۷ هـ است و مدرسه‌ای که او در آنجا درس می‌داد به نقل از تاریخ ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۱۷۴- بغداد بوده است. نویسنده در آن ستون نام دیگری آورده است بدینگونه: «یوسف دمشقی، مرگش در سال ۵۶۳ هـ. و مدرسه‌ای که در آنجا درس می‌داد به نقل از تاریخ ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۲۱۹- خوزستان بوده است»، بی آنکه بداند هر دو یک استاد است، پس چگونه یک استاد یکبار در خوزستان مرده است و دیگر بار در بغداد، یکبار سال ۵۵۷ هـ. و دوباره در سال ۵۶۳ هـ؟! چگونه ابن اثیر این دوگونه گویی‌ها را در کنار هم می‌گذارد. و حال آنکه درست اینست که ابن اثیر در رویدادهای سال ۵۵۷ هـ. تاریخ تدریس شرف الدین یوسف دمشقی را در نظامیه یادآور شده است و نه تاریخ مرگ او را. ابن اثیر می‌نویسد: «در آن سال در رمضان شرف الدین یوسف دمشقی در مدرسه‌ی نظامیه درس می‌داد و استاد مدرسه‌ی ابوحنیفه بود.»^{۲۸}

۲۸- در صفحه‌ی ۱۱۱ همین کتاب آمده است و اگر در صفحه‌ی اصلی درس و نوشته شده - مدرسه تدریس رسمی - ستون ابن اثیر سر زده است، زیرا یوسف دمشقی - یعنی خود و مدرسه‌ی او - بوحقیقت در چهار اجواب حضرت فرمود است و او

یوسف دمشقی مرد ناشناخته‌ای نیست تا نویسنده در تاریخ خود به این گمانها فرو افتد، زیرا نام او در تاریخها آمده است چنانکه در مرآة الزمان، (ج ۸، ص ۲۶۸) می‌خوانیم. در طبقات الشافعیة ی تقی الدین بن قاضی شهبه (دست‌نویشت کتابخانه‌ی ملی در پاریس به شماره‌ی ۲۱۰۲ برگ ۵۱) آمده است: «یوسف بن عبدالله و به گفته‌ای رمضان بن بندگان دمشقی، پدرش از مردم مراغه بود که به دمشق آمد و یوسف در آنجا به سال ۴۹۰ زاده شد و پس از بالغ شدن آن شهر را به سوی بغداد ترک گفت و در بغداد نزد اسعد میهنی درس فقه آموخت و پیش او بازگشت و در این مذهب (شافعی) به کاردانی رسید و سرانجام به پیشوایی شافعیان عراق دست یافت و بسیار خوب مناظره می‌کرد و به سرپرستی نظامیه و جز آن گمارده شد و برایش مدرسه‌ای ساختند و مجلس وعظ و خطابه برپا داشتند که پس از چندی آنرا رها کرد و به شنیدن و بیوشیدن حدیث پرداخت. یوسف در ماه شوال سال ۵۶۳ هـ جان سپرد. این بود سخن ابن قاضی شهبه، شرح حال او را در تاریخ «ابن دُبیشی»، چنانکه فشرده‌ی آن از «ذهبی»^{۲۹} نشانگر است، در رویدادهای سال ۵۰۴ به هنگام تدریسش در نظامیه‌ی بغداد، می‌خوانیم:

«و در آن سال در محرم» «کیا هراسی طبری» جان سپرد و نام او ابوالحسن علی بن محمد بن علی بود از فقیهان برجسته‌ی شافعی... و پس از او امام ابوبکر شاشی در نظامیه تدریس می‌کرد.»

آن شاشی که ابن اثیریاد می‌کند فارقی پرورده است^{۳۰} که در نظامیه‌ی بغداد درس می‌داد و به آن شاشی دیگر بستگی نداشت، و همانگونه که سبکی نام شاشی دیگر را می‌آورد، از شاشی نظامیه‌ی بغداد در کتاب خود، ج ۴، ص ۵۷ سخن به میان آورده است و می‌گوید:

«محمد بن احمد بن حسین بن عمر امام بزرگ فخر الاسلام شناخته شده به ابوبکر شاشی، در میافارقین در محرم سال ۴۲۹ زاده شد، پیشوایی گرانقدر و در بند حلال و حرام مذهب بود، مردی بود پارسا، پرهیزگار مهربان و فروتن، از عمل کنندگان استوار که نامش ضرب المثل بود... به بغداد درآمد و پیوسته با ابواسحاق شیرازی به سر می‌برد و به دست او نامبردار شد و به

سعی توانست حریر تعمیر مذهب در آنجا به تدریس بپردازد. در کتاب اینست که ابن حنبله از دست‌نویست آن ابن اثیریاد آمده است و جهره‌ی آن گزاره اینست: «و در آن سال، فقه حنفی، در بغداد جان داد و در مدرسه‌ی ابوجعفر استاد بود، مرگش در دی قعدة بود.»

۲۹ - سخنی عکسی مجمع علمی عراقی (= فرهنگستان عراق)، برگ ۱۲۴.

۳۰ - فارابی در پیوند به میافارقین شهری است در حریره.

دستیاری درس او رسید. فخرالاسلام نخست در مدرسه ای از خود تدریس می کرد و همینکه «تاج الملک ابوالغنائم» مدرسه ای در دروازه ی «ابرز» ساخت او را به استادی آنجا گماشت و آنگاه چون کیهن را در نظامیه همچنان به تدریس پرداخت تا روزی که جهان را بدرود گفت... فخرالاسلام روز شنبه بیست و پنجم ماه شوال سال ۵۰۷ درگذشت و در دروازه ی ابرز به خاک سپرده شد...»

ابن خلکان در الوفیات، ج ۲، ص ۸۳ زیر شرح حال او نوشته

است:

«ابوبکر محمد بن احمد بن حسین بن شاشی دراصل «فارقی» زادگاه است و شناخته شده به «مستظهری» و لقب یافته به فخرالاسلام فقیه شافعی او فقیه زمان خود بود...» و آنگاه نام استادان او را می آورد و می نویسد: «او به تدریس در مدرسه ی نظامیه ی شهر بغداد به سال ۵۰۴ تا دم مرگ پرداخت...»

در المنظّم نوشته ی ابن جوزی، (ج ۹، ص ۱۷۹)، شرح حال کوتاهی از ابوبکر شاشی نگاشته شده است و در ستون مردگان سال ۵۰۷ می خوانیم: «محمد بن احمد بن حسین بن عمر ابوبکر شاشی فقیه...» همانگونه که ابن عماد از شاشی هروی یاد کرده است از این شاشی هم یاد کرده است و در ستون مردگان سال ۵۰۷ می نویسد: «و در این سال شاشی، شناخته شده به مستظهری فخرالاسلام ابوبکر محمد بن حسین استاد و پیر شافعی... کتاب نگاشت و فتوی داد و تدریس نظامیه را بردوش کشید...»^{۳۱} این مردی است که روانیست کسی مانند نویسنده ی تاریخ آموزش در اسلام درباره اش اشتباه کند، زیرا از بزرگ مردان دین است و در بلند آوازی برجایگاهی نشسته است که بر کسی که دعوی پژوهشگری دارد پوشیده نیست. شرح حال ابوالفرج جوزی در المنتظم، (ج ۱۰، ص ۲۲۶)، به نام «یوسف دمشقی بزرگ» و شرح حال «ابن صابونی» زیرواژه ی «بندار» از کتاب خود پیرامون نادرستی نامها به نام تکملة اكمال الکمال (دستنوشته اوقاف در بغداد به شماره ی ۸۵۴. برگ ۸۰) توضیحاً می نویسد: «در باره ی بندار از نیاکان نام گروهی را آورده است، ولی آوردن نام امام، رئیس یاران، ابوالمحاسن یوسف بن عبدالله بن بندار فقیه شافعی، استاد نظامیه را که نامبرداری او از سخن گستری بی نیاز است و هیچ گمان و دودلی در دانشوری او

۳۱ - البندار، ج ۴، ص ۱۶-۱۷.

نیست، فراموش کرده است. او در کودکی پیش از ۵۲۰ به بغداد آمد و در آنجا نزد «اسعد میهنی» به آموختن فقه پرداخت و پیوسته با او بود تا در این مذهب و مذهب مقابل آن [= فقه سنجشی] ورزیده شد و با او راهی خراسان گردید و در پیش او پیرامون مسائل سخن می گفت. او خوش بیان، پرحافظه، رسازبان، پاک نهاد و دیندار بود. از ابوالبرکات نجاری و ابوبکر محمدبن عبدالباقی انصاری و ابومنصور عبدالرحمن بن محمد قزاز و دیگران حدیث شنید و حدیث نیوشید. قاضی ابوالمحاسن عمر بن علی دمشقی از او حدیث شنید و یادآور شده است که سالزادش ۴۹۰ هـ است و سالمرگش دهم شوال [۵۶۳] در بغداد...» و درست اینکه او در خوزستان مرده است که در المنتظم و الکامل هم آمده است. در خوزستان مدرسه ای نبوده است و نویسنده ی دانشور به نادرستی افتاده است زیرا بر آنست که خوزستان مدرسه داشته است.

۲۱ - به ستون نام استادان نظامیه نگاهی دوباره می اندازیم، به نام «رضی الدین قزوینی» برمی خوریم با تاریخ مرگش در سال ۵۷۵ و در مدرسه ای که درس می داد در بغداد، چنانکه در رحله ی ابن جبیر، ص ۲۱۹، آمده است؛ سپس در شماره ی دیگر استادان می گوید «ابوالخیر اسماعیل قزوینی» تاریخ مرگش ۵۸۱، و مدرسه ای که درس می داد در بغداد بود، چنانکه در الکامل ابن اثیر، ج ۱۱ ص ۳۴۴ آمده است.» درست اینکه «رضی الدین قزوینی» و «ابوالخیر احمد بن ۳۲ اسماعیل قزوینی» یک نفر است که در کتاب رحله ی ابن جبیر نام او بالقب و نسب آمده است و در الکامل با کُنیه و نام و نسب. این مرد بسیار نامبردار است و سال ۵۷۵ سال مرگ او نیست و نه سال آمدن ابن جبیر به بغداد. او در ۵۸۰ هـ. به شهر بغداد آمد و سال ۵۸۱ سالمرگ او نیست و ابن اثیر این سال را برای آن یاد نکرده است بلکه برای بیان ترک بغداد گفتن او آورده است و گفته است:

«در این سال رضی ابوالخیر (احمد بن) اسماعیل قزوینی شافعی بغداد را ترک گفت. او در مدرسه ی نظامیه ی آنجا استاد بود و به قزوین بازگشت.» پس چگونه سال ترک گفتن بغداد او سال مرگش قرار گرفته است؟ درست اینست که او در سال ۵۹۰ مرد و نامش «ابوالخیر احمد اسماعیل» است. «ابن دبیثی» در ذیل تاریخ بغداد می گوید: احمد بن اسماعیل بن یوسف بن محمد طالبانی، سپس قزوینی ابوالخیر فقیه شافعی، در

۳۲ - در الکامل چاپی در رویدادهای سال ۵۸۱ به چهره ی «ابن الخیر اسماعیل القزوینی» آمده است و چنانکه خواهیم گفت اسم خبر داده شده ی او افتاده است و نام پدرش جا مانده است.

قزوین پیش ملکدار عمر کی فقه آموخت و آنگاه روانه ی نیشابور شد و نزد شیخ ابوسعید بن یحیی ماند و از او دانش اندوخت تا اینکه در فقه ورزیده شد و از شاگردان سرشناس او گردید و به شهر خود بازگشت و به تدریس نشست و بسیار حدیث از پدرش و... شنید و در سال ۵۵۶ به بغداد آمد و در جامع «القصر الشریف»^{۳۳} نشست و وعظ و اندرز برپا کرد و بسیار خوب سخن می گفت و در آنجا از ابوالفتح محمد بن عبدالباقی بن سلمان و دیگری حدیث شنید و از او اجازه گرفت و به شهر خود بازگشت آنگاه در سال ۵۶۷ به بغداد آمد و در جلسه های حدیث بسیاری در نظامیه و جامع «القصر» حدیث نویساند و مردم از او حدیث نوشتند. او خوش بیان، در همنشینی سودبخش، نیکوکار و بسار ذکرگو و نمازگزار بود و در مناظره و شکست دادن حریف خود و آگاهی از دانشهای دینی مانند فقه، اصول، علم کلام، جدل، تفسیر، وعظ، حدیث و دیگر رشته های علمی، که دیگری دارا نبود، مهارت داشت. او را دیدار کردم و با او نشستیم و از او چیزی شنیدم که نیافته بودم [در اینجا آنرا آورده است]... ابوالخیر احمد بن اسماعیل که پیوسته درس می داد و اجتهاد می کرد و به اندرز می نشست و مردم از روزی که تدریس [در نظامیه] بدو سپرده شد پای گفتار او بودند تا اینکه از دیوان «العزیز» - خداوند بزرگش گرداند! - اجازه خواست تا به شهرش بازگردد و هم از او خواست تا وی را از تدریس برکنار کند. آنگاه او با کاروان حج گزارانی که به خراسان باز می گشتند در سال ۵۸۰ از بغداد بیرون آمد و سپس به قزوین رسید و در آنجا بماند و به نیایش و پرستش خداوند پرداخت تا در روز آدینه سیزدهم محرم سال ۵۹۰ جها را بدرود گفت. خبر مرگ او در صفر همان سال به بغداد رسید. سالزاد وی در ماه رمضان سال ۵۱۲ بود^{۳۴}.

شمس الدین ذهبی در کتاب مختصر ذیل تاریخ بغداد یاد شده، که جلد نخست آنرا چاپ کرده ایم، زندگی نامه ی او را آورده است: «آنگاه پیش از هفتاد [۵۷۰ هـ] به بغداد آمد و در مدرسه ی نظامیه ی آنجا درس می داد.» سپس از تاریخ «ابن نجار» بازنویس کرده است: «و در نظامیه و جامعه «القصر» می نشست و گروه هایی به محضر درس او می آمدند، آنگاه در سال ۶۹ به تدریس در نظامیه گمارده شد و تا سال ۸۰ که به شهر خود بازگشت به

۳۳ - مسجد جامع بازار «غزالی» کنونی که روزی به اور و شکوه مند بود.

۳۴ - ذیل تاریخ بغداد، دستنویب کتابخانه ی ملی در پاریس، شماره ی ۱۳۳، برگهای ۲۰۱.

استادی آنجا ماند...»^{۳۵} در گفتگو از «ابن شداد» نام او خواهد آمد.
گمان‌پردازی نویسنده [دکتر شلبی] در زندگی نامه و گزاره‌های
چنین مردی نشان می‌دهد که خود را به کاری بیش و بیرون از توانش واداشته
است. بر نویسنده بود که از کارورزان و آگاهان در این رشته از تاریخ یاری
می‌جُست تا چنین سبک مایه‌هایی از کتابش بیرون نمی‌تراوید.

۲۲ — در این ستون (ستون نام استادان) نیز به نام یکی از استادان
نظامیه برمی‌خوریم^{۳۶}: «ناهدالدین فاروقی، تاریخ مرگش سال ۶۷۲،
مدرسه‌ای که تدریس می‌کرده است نظامیه‌ی بغداد، منبع تاریخی، تاریخ
العراق بین احتلالین، ج ۱، ص ۲۷۵، نگاشته‌ی عزّای.» به منبعی که در
صفحه‌ی ۲۷۵ بدان اشاره شده است مراجعه کردیم، ولی از کسی به نام
«ناهدالدین فاروقی» نامی ندیدیم، بلکه به «نصیرالدین فاروقی» برخوردیم.
منبع یاد شده (تاریخ العراق...) آنرا از کتابی که به «ابن فوطی» نسبت
داده‌ایم بازنویس کرده است، ولی نامی که در متن چاپی آمده است
«نصیرالدین فاروقی» است نه «فاروقی» و این نام را کامل تر از آن درص
۴۲۹ به گونه‌ی «نصیرالدین عبدالله بن عمر فاروقی» تکرار کرده است.
بی‌گمان این نام «فاروقی» است، در پیوند به «فاروق» از روستاهای استخر
فارس که با «فائث» از روستاهای عراق، میان «واسط» و «مذار» اشتباه
می‌شود. دو دیگر اینکه مرگ او در سال ۶۷۲ نبوده است بلکه در ۷۰۶ بوده
است، چنانکه در کتاب الدرر الکامنه، ج ۲، ص ۲۸۱ و شذرات الذهب، ج ۶،
ص ۱۴، آمده است و در شذرات نسبت او به «فاروقی» تغییر و نگارش یافته
است که در یافتیم با دستنوشته «ابن فوطی» در تلخیص معجم الالقباب
همان «فاروقی» است.

۲۳ — در ستون نام استادان نظامیه و دستیاران آنان به نام
«بهاء‌الدین بن شداد» برمی‌خوریم که سال مرگش ۶۳۲ بود و در نظامیه‌ی
بغداد درس می‌داد به نقل از تاریخ دکتر فیلیپ خوری جتی، ص ۴۱۱ —
کاش می‌دانستم «دکتر جتی» این مطلب را از کجا نقل کرده است تا برای
نویسنده‌ی کتاب (دکتر شلبی) منبع قرار گیرد. «بهاء‌الدین بن شداد» مردی
است ناماور که شاگردش ابن خلکان زندگی نامه‌ی او را در الوفیات به نام

۳۵ — المختصر المحتاج الیه من تاریخ ابن الذبیبی، ج ۱، ص ۱۷۴. در پانویسی شرح منابع زندگی نامه‌ی این مرد را در
تاریخ اسلام دهسی و ذیل آن: الروضین ابوشامه، مرآة الرومان ابن جوزی، طبقات شیخی، بدایه و نهایه‌ی ابن اثیر، النجوم
الزاهره‌ی ابن نعری بردی و شذرات ابن عماد آورده‌ایم.

۳۶ — در متن انگلیسی «ناصرالدین فاروقی» نوشته شده است و در متن نازی «ناهدالدین» آمده است. «مترجم»

«ابوالمحاسن یوسف بن رافع شناخته شده به «ابن شداد» و لقب یافته به «بهاءالدین» آورده است.

ابن شداد استاد نظامیه نبود بلکه دستیار آنجا بود. ابن خلکان گوید: «آنگاه پس از زناشویی روانه‌ی بغداد شد و در مدرسه‌ی نظامیه خانه گرفت و نزدیک چهار سال دستیار آنجا بود و در آن روز ابونصر احمد بن عبیدالله بن محمد شاشی استاد نظامیه بود. گمارده شدن ابن شاشی یاد شده به تدریس در نظامیه در ماه ربیع الاخر سال ۵۶۶ چهره بست و در پایان ماه رجب سال ۵۶۹ برکنار شد و پس از او رضی الدین ابوالخیر احمد بن اسماعیل قزوینی را در تاریخ یاد شده به استادی نظامیه گماردند. ابوالمحاسن یاد شده در آنجا پیوسته یاری می‌داد و در این یاری محمد سلماسی همراه او بود و پیشتر از او یاد کردیم، آنگاه در سال ۵۶۹ به موصل آمد و در مدرسه‌ای که قاضی کمال الدین ابوالفضل محمد بن شهرزوری ساخته بود به استادی گمارده شد...»^{۳۷}

نویسنده‌ی دانشمند همگی کتاب وفیات الاعیان را نخوانده است و به زندگی نامه‌ی بهاءالدین بن شداد کوتاه آمده است و حال آنکه برای کسی که درباره‌ی تدریس و مدرسه‌ها در اسلام می‌نویسد این کتاب (وفیات) سودها به همراه دارد. در این کتاب به نام یکی از استادان نظامیه‌ی بغداد برمی‌خوریم که نویسنده از زندگی او چیزی نمی‌داند و او «ابونصر احمد بن عبیدالله بن محمد شاشی» است. ابونصر در آنجا میان سالهای ۵۶۶ و ۵۶۹ به تدریس می‌پرداخته است. آیا نمی‌بینید که در کتاب نویسنده از رضی الدین احمد بن اسماعیل قزوینی که در گزاره‌ها و نامیدنش، که پیشتر از او سخن به میان آمد، به گمان‌پردازی افتاده است یادی دیده نمی‌شود؟ چه بسیار استادان و دستیاران نظامیه که نامشان در ستون ناقص نویسنده نیامده است!!

۲۴- در صفحه‌ی ۲۳۹ (ج ۴: ص ۲۵۵/ ت. پ: ص ۲۰۸) از «دستیاران درسها» در مدرسه‌ها سخن گفته است: منابع تازی جایگاه و کار دستیار را مشخص کرده است که فروتر از استاد و فراتر از همه‌ی دانشجویان بوده است. دستیار کسی است که پس از ایراد سخنان استاد برای شاگردان درس را بازگو می‌کند (خطبه همان درس گفتن به صورت سخنرانی است در اصطلاح کنونی). گویی دستیار یار یگر استاد است در نشر دانش.»

۳۷- وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۵۲۷، چاپ ایران. ابن خلکان می‌گوید: «ابوالمحاسن استاد ما بود و از او فراوان بهره گرفتیم و با گفتگوی او سودمندی به دست آمد.»

نویسنده‌ی کتاب در زیرنویس به حاشیه‌ی صفحه‌ی ۱۵۰ از تذکرة السامع والمتکلم فی ادب العالم والمتعلم، نوشته‌ی بدرالدین ابراهیم بن جماعه‌ی کنانی، دانشمند نامبردار فقید، اشاره کرده است و حال آنکه حاشیه از ناشر کتاب یعنی شیخ محمدهاشم ندوی است و نویسنده [دکتر شلبی] به نادرستی این شیخ (محمدهاشم) افتاده است و با کاربرد «درس و خطبه» در یک جمله به دو گانه‌پردازی با خود پرداخته است. معنای این دو واژه - درس و خطبه - از هم جدا است. دکتر شلبی با تکیه به کاربرد شیخ محمدهاشم خطبه را سخنرانی درسی (= محاضره) تفسیر کرده است و این درست نیست، زیرا خطبه در عرب هیچگاه به معنای درس و یا سخنرانی درسی به کار نرفته است. درس درس است و خطبه خطبه. در گزیده‌ی «صحاح» می‌خوانیم: «وخطب علی المنبر خطبة - به ضم خاء - وخطابة، وخطب المرأة فی النکاح خطبة - به کسر خاء - یخطب - به ضم طاء در هر دو واژه - خطبه، سخن سخنور یا سخنگو است در روزهای آدینه و مانند آن که مردم را به کاری همچون جهاد برانگیزاند یا از کاری آنان را بازدارد مانند آشوب یا به رفتن و گرامیداشتن وادارد. درس برای آنچه استاد به شاگردان می‌گوید اصطلاح شده است. در رویدادهای سال ۶۲۶ این متن را می‌خوانیم: «و در آن [رجب] شهاب‌الدین محمود بن احمد زنجانی، استاد مدرسه‌ی نظامیه، به وزارتخانه فراخوانده شد، آنگاه براو سخت گرفتند و او در همان سختی و فشار درس می‌داد و از کار برکنار شد و به خانه‌اش رفت...»^{۳۸}

در رویدادهای سال ۶۴۴ از تاریخ یاد شده - ص ۲۸۷ - آمده است که «شیخ رضی‌الدین حسن بن محمد صفانی» به استادی مدرسه‌ی «خمارتکین تشی»^{۳۹} گمارده شد و ردای استادی گرفت و در مدرسه حاضر می‌شد و خطبه‌ی رسایی ایراد می‌کرد و ده درس داد و به هنگام این ده درس سرود:

فهاکم یا سادتی	متی دروساً عشرة
این بود سروران من	درسهای دهگانه‌ام برای شما
فأنتم معادن الـ	.. فضل الکرام البررة

۳۸ - تاریخی که «الحوادث الجامعة» نام نهادیم، ص ۳۰۲.

۳۹ - این مدرسه به مدرسه‌ی نسبی معروف است که در قسمت خاوری بغداد قرار دارد، و برابر ارزانی نقشه‌ای من، در حای مسجد جامع وزیر، متصل به سرجسر (پل) شمالی کونی واقع بوده است.

پس شما کانهای دانشوری و خوبیهای بزرگوارانه اید
 ولست حبراً عالماً لکنها محبرة
 ومن دانشمندی ورزیده نیستم ولی آراسته به دانشم
 فلتعذروا احاکم فمثلكم من عذره
 بنابراین برادران را ببخشید زیرا کسی که پوزش خواسته است
 مانند شماست

در این گزاره یک ویژگی هست که جدایی میان خطبه و درس می اندازد و برای همین است که تاریخ نگار خطبه را به رسایی و فصاحت وصف می کند ولی برای درسها شرطی ننهاده است، زیرا دروس به گفتگواز مسایل دشوار فقه، کلام و مانند آن می پردازند و هر رشته دارای اصطلاحاتی است و ویژه. پس این گفته ی نویسنده در صفحه ی ۲۴۱ (ج ۴):
 ص ۲۵۷/ت. پ: ص ۲۰۹) بی هوده است که به گمانش قلقشندی «فصلی گسترده در سخن از صنعت بیان، شناخت چگونگی ساخت، هماهنگی و یافت آن پرداخته است، و واژه ی استاد (مدرس) را به کار نبرده است و آنچه نمودار است اینکه مقصود قلقشندی این واژه (= استاد) نیست، اما نگاهی پژوهشگرانه خبر دهنده ی این حقیقت است که در آن فصل منظور قلقشندی بی شک همان استاد است، چرا که او واژه ی «خطیب» و «خطبه» را به کار برده است و حال آنکه از دید شلبی «خطبه» یعنی همان سخنرانی درسی گمان برده شده... تا پایان سخنش که بخشی از کتاب را پر کرده است و شایسته بود که سپید می ماند. قلقشندی — خدا بیامرزادش! — واژه ی استاد (مدرس) و تدریس را نیاورده است بلکه از خطیب و خطابه یاد کرده است و این ستم است که آنچه را نیاورده است و توجه نداشته است به او پیوند زنییم.

۲۵ — در برگ روی صفحه ی ۲۴۸ (ج ۴):
 ص ۲۶۴/ت. پ: ص ۲۱۵) عکسی از اجازه (گواهی) در مقامات حریری آمده است و نویسنده زیر آن نوشته است: «دو اجازه ی علمی که نخستین دستنویس علی نصیری است که در آن به شش تن از شاگردانش اجازه می دهد...» و سختی در باره ی شناساندن اجازه دهندگان یاد شده و تاریخ اجازه به میان نیاورده است. نویسنده نسب اجازه دهنده ی دوم را به درستی بازگونکرده است، زیرا دومی «ناصری» است نه «نصیری». این مرد «نورالدوله علی بن بلیان بن عبدالله مقدسی ناصری ناظر» است چنانکه در آن عکس

و در کتاب شذرات، ج ۵، ص ۳۸۸ می خوانیم. ۴۰ «عبداللطیف» به «ابن قبیطی» نامور است و برای همین است که در شذرات، چنانکه در حاشیه بازگو کردیم، آمده است که علی بن بلبان ناصری از «ابن قبیطی» حدیث شنید. «زکی الدین مندری» در کتاب التکملة لوفیات النقلة شرح حال او و دیگران را آورده است.

زکی الدین در ستون مردگان سال ۶۴۱، چنانکه در دستنوشته کتابخانه‌ی شهرداری اسکندریه، ج ۲ برگ ۳۱۲ می خوانیم، گفته است:

«و در شانزدهم جمادی الآخر استاد بزرگ ابوطالب عبداللطیف ابن شیخ بزرگ ابوالفرج محمد ابن شیخ بزرگ ابوالحسن علی بن حمزة بن فارس بن محمد حرانی بغدادی تژاد و بازرگان گوهرگری معروف به ابن قبیطی دیده از جهان فرو بست و در مقبره‌ی امام احمد بن حنبل - رض - به خاک سپرده شد. زادروز او شب شنبه شش روز مانده به شعبان سال ۵۵۰ است. او حدیث شنید... و بسیار حدیث گفت و ما از او اجازه‌ای داریم که برای ما از بغداد بارها نوشته است... او استادی است دیندار، قرآن کریم را از بردارد و از خاندان حدیث می باشد...»

۲۶- در صفحه‌ی ۲۶۱ (ج ۴: ص ۲۷۷/ت. پ: ص ۲۲۳) آمده است:

«رنگ سبز به جای رنگ سیاه، که نشانه‌ی عباسیان بود، شعار فاطمیان شد و از اینجا دانشمندان در این روزگار عمامه‌ی سبز پوشیدند.» به راستی بسیار متأسفم که مرد دانشمندی از مردم مصر مانند نویسنده هنوز بر آنست که رنگ سبز شعار فاطمیان است. شعار فاطمیان رنگ سپید است و از همینجا است که از «سپیدپوشان» به شمار می آمدند، در برابر «سیاهپوشان» که از عباسیان بودند. ابن خلکان در الوفيات، ج ۱، ص ۱۲۷ نگاشته است همینکه فرمانده «جوهر»، از فرماندهان فاطمی، به مصر آمد امان خود را با پیک خویش که پرچمی سپید همراه داشت میان مردم فرستاد و او مردم را ایمنی می داد و از غارت باز می داشت و اینکه جوهر به سخنرانان (خطیبان) جامه‌ی سپید پوشاند. صلاح الدین ایوبی به خلیفه‌ی عباسی نوشت که از تبدیل رنگ سیاه به سپید به خود می بالیدند. در الروضتین ابوشامه ج ۲، ص ۲۳ آمده است:

«پس آنان اگر همه‌ی شهرهایشان را ببخشند، به فتح مصر - که نامهای

۴۰ - نویسنده‌ی آن در ستون مردگان سال ۶۸۲ گوید: «در این سال ابوالعاصم علی بن بلان حدیث دان جهانگرد علامه‌الدین معادسی ناصری کزکی، ناظر مسجد جامع و امام مسجد اشکی، بر یزید بن فروز، در سال ۶۱۲ رده شد و از «ابن قبیطی»، «فطیمی»، «ابن قبیطی» و مردم بسیار در شام، عراق و مصر حدیث شنید...»

داعیان سواره با چوبهایشان از آنجا رخت بر بست و پس از عمامه های سپید تابش نشان سیاه عباسی به دیدگانشان بازگشت - نمی رسد.» آشکار است که منظور او از عمامه های سپید، عمامه های فاطمیان است. نشانه هایی بسیار برای دعوی هست. و این مسأله از بدیهی های تاریخ است و کاش می دانستم چگونه بر نویسندگی دانشمند پوشیده مانده بوده است؟

و اما این رنگ سبزی که علویان به کار گرفتند از کاربردهای واپسین است که به دست سلطان سلیم اول انجام گرفت. او عمامه های بزرگان مکه را به رنگ سبز درآورد. بزرگان و سرشناسان از پیش نشانه ی سبز رنگی بر پوشاک خود از روزگار «الملک الاشرف شعبان»، از ممالیک، در سالهای پایانی سده ی هشتم هجری می گذاشتند. در روزگار مأمون چندی رنگ سبز به سیاه تبدیل شد. رنگ سبز نشانه ی بهشتیان است و نه نشانه ی علویان.

۲۷ - گزاره هایی را نویسندگی بازگو کرده است که مورد اعتماد نیستند. برای نمونه در صفحه ی ۲۸۲ (چ: ۴: ص ۲۹۵) می خوانیم که نظامیه ی بغداد ۶ هزار دانشجو داشت که سرگرم دانش اندوزی بودند. این گزاره به داستان هزار و یک شب بیشتر می ماند، زیرا مدرسه ی نظامیه ششصد و چه بسانیم آهم شاگرد نداشت تا چه برسد به چند هزار. مدرسه ی مستنصریه ی بغداد که به مفهوم اصطلاحی مدرسه بزرگترین مدرسه ی اسلامی بود، چنانکه در تاریخ که الحوادث الجامعة خواندیم (ص ۵۸) آمده است، دارای ۲۴۸ دانشجو بود یعنی هر مذهبی ۶۲ شاگرد داشت. نویسندگی در صفحه ی ۲۹۴ (چ: ۴: ص ۳۰۵/ت. پ: ص ۲۴۴) با گفتن این سخن که مستنصریه بیش از دیگر مدرسه ها دانشجو داشت خود به دوگانه گویی پرداخته است و سخن خویش را شکسته است.

۲۸ - در صفحه ی ۲۴۳ (چ: ۴: ص ۲۵۸/ت. پ: ص ۲۱۰) از کتابی که آنرا «منهاج المتعلم» نام می نهد یاد می کند و در پانویس می نویسد که «دستنوشته است، نویسندگی ناشناس، در حلب» سپس در صفحه ی ۲۸۷ (چ: ۴: ص ۲۹۹/ت. پ: ص) «منهاج المتعلم» را می آورد و می گوید: از دستنوشته ی که نویسندگی اش ناشناخته است آنرا در حلب یافتیم و نسخه ی عکسی آن در کتابخانه ی شخصی من موجود است.» گویی بیشتر از آن یاد نکرده است و هیچ کس با آن آشنایی نداشته است.

۲۹ - در صفحه های ۳۵۲-۳۵۳ (چ: ۴: ص ۳۵۹/ت. پ: ص ۲۸۳)

می خوانیم: «اینکه چرا این مدرسه ها به نظام الملک پیوند یافت و نه به شاهان سلجوقی برای اینست که هرگاه به شخصیت این وزیر آشنایی پیدا کنیم جایگاه، توانایی و نفوذ شخصیت او را در میان فرمانگزاران سلجوقی به چشم می بینیم و این خود روشن کننده ی پرسش بالا است...» در این گفته نه سودی نهفته است و نه بستگی به پرسش آن پاسخ دارد. مدرسه به سازنده و برپا دارنده ی آن پیوند می گیرد که بیشتر اینگونه است، یا به نامورترین استادش، که کمتر چهره می بندد، یا به جا و مانند آن، که بسیار اندک انجام می پذیرد. مدرسه های نظامیه به کسی که هزینه ی ساختن و کارهای آنرا پرداخته است یعنی نظام الملک پیوند گرفته است. نظام الملک شافعی مذهب بود و نظامیه، برابر وقف، و یژه ی شافعیان بود و شاهان سلجوقی دخالتی در آن نداشتند و گرایش هم به بنیادشان نشان نمی دادند، چرا که آنان حنفی مذهب بودند^{۴۱}. میان مذهب شاهان سلجوقی و مذهب وزیرشان نظام الملک برخورد جریان داشت که آنرا در مقاله ی «مدرسه ی نظامیه» ی خود به گستردگی شکافته ایم. سلجوقیان برای مذهب حنفی چند مدرسه در بغداد بنیاد نهادند که از آن میان بودند مدرسه ی «تتشی» که پیشتر از آن یاد کردیم — مدرسه ی «مغیثیه»، مدرسه ی «امام ابوحنیفه»، مدرسه ی «مسجد جامع سلطان ملکشاه»، مدرسه ی «زیرکته» در بازار عمید. نویسنده ی دانشمند هیچکدام از این مدرسه ها را شناسانده است، همانگونه که انگیزه ی نامگذاری مدرسه های یاد شده به نظامیه را شناسانده است و به ناچار دست به این استدلال بی مایه و بیمارزده است و حال آنکه این موضوع چون خورشیدی است تابناک در روز صاف و شفاف و تهی از غبار و ابر. پس چرا نویسنده آن سخن را به درازا کشانده است؟

۳۰ — در صفحه ی ۳۶۱ (ج ۴: ص ۳۶۶/ ت. پ: ص ۲۸۸) می خوانیم

ابن جبیر در بغداد نزدیک سی مدرسه دید...» در سخن ابن جبیر آنچه نشان دهد که او آن مدرسه ها را دیده است به چشم نمی خورد. یکی از کسانی که ابن جبیر شماره ی مدرسه ها را از او پرسیده بود آنها را شماره و اندازه کرده است. در صفحه ی ۲۲۹ می خوانیم: «و مدرسه های آنجا (= بغداد) نزدیک سی عدد است که همگی در بخش شرقی قرار دارند.» آیا این سخن، به روشنی، دیدن را می رساند؟ ابن جبیر می نویسد: «و اما گرمابه های بغداد به

۴۱ — رجوع کنید به مقاله ی مادر مجله ی «سومر» ج ۲، صص ۳۱۷ — ۳۴۲، سال ۱۹۵۳.

شماره در نمی آیند. یکی از استادان شهر به ما گفت که میان بخش خاوری و باختری نزدیک هزار گرمابه هست.» همانگونه که یکی از مردم بغداد شماره‌ی گرمابه‌ها را به ابن جبیر گفته است، دیگری هم شماره‌ی مدرسه‌ها را به ابن جهانگرد یادآوری کرده است. ای کاش ابن جبیر خود آن مدرسه‌ها را می‌دید و نام و ویژگی‌هایشان را می‌آورد که در آن صورت مایه‌ی سترگی از تاریخ تمدن و فرهنگ در عراق فرادست داشتیم. برای بهره‌وری کسی که خواهان است، از آن مدرسه‌ها، آنچه را شناخته‌ایم، می‌نگاریم:

- ۱- مدرسه‌ی ابن الأبرادی ۲- مدرسه‌ی ابراهیم دینار. ۳-
- مدرسه‌ی اسماعیلیه. ۴- مدرسه‌ی اصحاب که به مدرسه‌ی تقیّه نیز شناخته شده است. ۵- مدرسه بنفشه ۶- مدرسه‌ی تاجی ۷- مدرسه‌ی ترکان خاتون
- ۸- مدرسه‌ی خاتون مستظهری ۹- مدرسه‌ی ابن حل نامور به مدرسه‌ی کمالی ۱۰- مدرسه‌ی ابن جوزی در «درب دینار» که جز مدرسه‌ی بنفشه است که ابن جبیر در بغداد دیده است ۱۱- مدرسه‌ی زیرک، که همان مدرسه‌ی عمید است ۱۲- مدرسه‌ی دارالذهب ۱۳- مدرسه‌ی زمرد خاتون
- مادر خلیفه الناصر لدین الله ۱۴- مدرسه‌ی اسپهبدی ۱۵- مدرسه‌ی مسجد جامع سلطان ملک‌شاه ۱۶- مدرسه‌ی سهروردی ابوالنجیب ۱۷- مدرسه‌ی ابوحنیفه در مقبره‌اش ۱۸- مدرسه‌ی حنفیان در «باب الطاق» ۱۹-
- مدرسه‌ی «درب القیار» که به مدرسه‌ی ابن بکروس نیز شناخته شده است ۲۰- مدرسه‌ی سعادت ۲۱- مدرسه‌ی غیاثیه که به مغیثیه نامور شده است
- ۲۲- مدرسه‌ی شیخ عبدالقادر جیلی ۲۳- مدرسه‌ی قیصریه ۲۴- مدرسه‌ی نصر بن عطار ۲۵- مدرسه‌ی موفقیه ابن صقال ۲۶- مدرسه‌ی فخرالاسلام شاشی ۲۷- مدرسه‌ی بهائیه ۲۸- مدرسه‌ی نظامیه ۲۹- مدرسه‌ی ابن البال.
- دو مدرسه پیش از آمدن ابن جبیر به بغداد از میان رفته بودند: مدرسه‌ی یحیی بن هبیره و مدرسه‌ی عمر بن شمله. نویسنده‌ی کتاب تاریخ آموزش در اسلام از این مدرسه‌ها جز مدرسه‌ی نظامیه یاد نکرده است، زیرا گزاره‌های آنها به او نرسیده است. نویسنده از مدرسه‌هایی که پس از سال ۵۸۰ هجری بنیاد یافت، که سال دیدار ابن جبیر از بغداد است، جز مدرسه‌ی مستنصریه نامی به میان نیاورده است. درباره‌ی مدرسه‌ی بشریه، مدرسه‌ی امامیه‌ی بکریه، مدرسه‌ی غازانی، مدرسه‌ی ایکجی، مدرسه‌ی ابن قاضی دقوق، مدرسه‌ی مرجانیه، مدرسه‌ی سعودی و مدرسه‌های روزگار ترکان نویسنده‌ی کتاب، چنانکه پیدا است، چون آگاهی از آنها نیافته است سختی به میان نیاورده است.

۳۱- واپسین نکته‌ای که برنو بسنده‌ی دانشور خُرده می‌گیریم، واز مسایل مهم در تاریخ آموزش اسلامی است، نقشی است که رباط‌های اسلامی، و به ویژه در واپسین روزگاران در نشر فرهنگ اسلامی بازی کرد. این رباطها همان است که در روزگار ابن جبیر خانقاه‌ها- و خانگاه‌ها بسیار کمتر- نامیده شده‌اند. از آن میان بود: خانقاه سعیدالسُّعداء در مصر، خانقاه سمیساطیه در دمشق و شیخ الشیوخ در بغداد که پس از مسجدها، مدرسه‌ها، مسجد جامع‌ها و مکتبها در نشر گونه‌گون رشته‌های فرهنگ اسلامی جانشین آنها بودند. در مجله‌ی باستان‌شناسی «سومر» مقاله‌ای کوتاه پیرامون نقشهایی که رباط‌ها در پراگندن فرهنگ بازی کرده‌اند نگاشتیم و در اینجا به آنچه «ذهبی» در تذکرة الحفاظ، (ج ۴، صص ۱۵۱-۳)، در باره‌ی امام پارسا و حافظ قرآن و نویسنده ابوبکر محمد بن موسی بن عثمان حازمی همزانی صص ۵۴۸-۵۵۸۴. نوشته است بسنده می‌کنیم. ذهبی گفته است:

«ابن نجار گوید: از ابوالقاسم مقرئ جارنا، که مردی شایسته بود، شنیدم که حازمی در رباط «بدیع» بود و هر شب به اتاقش می‌رفت و تا سپیده دم می‌خواند و می‌نگاشت. بدیع به خدمتگار خود گفت: امشب روغن چراغ مریز شاید او استراحت کند. چون شب فرا رسید خدمتگار برای پوزش خواهی از تمام شدن روغن چراغ به اتاق حازمی رفت دید که او به نماز ایستاده است و پیوسته قرآن می‌خواند تا دمیدن سپیده. شیخ بدیع از خانه بیرون آمد تا از او خبر گیرد ولی او را در نماز دید.» ذهبی می‌گوید حازمی در حدیث چند کتاب نوشت و چند مجلس نویساند. او پر حافظه، شیرین زبان و احکام تازه را به خوبی می‌دانست. او شیوه‌های احادیثی که در کتاب المهدب در فقه نگاشته‌ی ابواسحاق شیرازی بود نویساند ولی آنرا به پایان نرساند. کتاب الناسخ والمنسوخ من الاحادیث^{۴۲} را نوشت و نیز کتبه‌ی عجاله المبتدی، فضالة المنتهی فی الانساب، والمؤتلف والمختلف فی اسماء البلدان به قلم او است.»

در کتابخانه‌ی اسکور یال اسپانیا کتاب شروط ائمة الخمسه‌ی او

۴۲- این کتاب جاب شده است و در دسترس قرار دارد و نام آن «الاعتبار فی الناسخ و المنسوخ من الآثار» است و در عهد و عصر به جاب رسیده است.

نگهداری می شود. «یاقوت حموی» در معجم البلدان خود بسیاری از گفته های حازمی را پیرامون پیوندهای جغرافیایی بازنویس کرده است. این مرد یکی از دانشمندان رباط ها است پس چگونه نادیده گرفته می شوند؟

پایان

آذرماه ۱۳۶۰

کتابنامہ

کتابنامه

- ۱ - در اینجا تنها کتابهایی که در پانویسها آمده‌اند گنجانده خواهند شد. دیگر کتابها و نوشته‌هایی که غیرمستقیم این رساله را در نگارش یاری داده‌اند در فهرست زیرین نخواهند آمد.
- ۲ - کتابها و آنچه در پژوهش و نگارش مورد مراجعه بوده‌اند برابر حروف الفبایی نام نویسندگان آنها سامان یافته‌اند و پیشوندهای «ابو»، «ابن» و «ال» نادیده گرفته شده‌اند.

۱ - دستنوشتها و نسخه‌های عکسی

- | | |
|--|--|
| دستنویس در دست دکتر کامل حسین | ۱- تمیم (الامیر تمیم): دیوان امیر تمیم |
| دستنویس در موزه‌ی بریتانیا | ۲- جاحظ: رسالة المعلمین |
| (بریتیش میوزیوم) به شماره‌ی ثبت ۳۱۳۸: | |
| و مدرسه‌ی حجیات در موصل (عراق). | |
| نسخه‌ی عکسی از آئین دکتر کامل حسین | ۳- جعفر بن منصور: الفترات والقرانات |
| دستنویس در دارالکتب المصریة، ۵۵۱ تاریخ | ۴- ابن جوزی (سبط): مرآة الزمان |
| دستنویس در کتابخانه‌ی بایزید استامبول ۵۳۳۶ | ۵- ابوالحاج: الألف بالالألباء |
| دستنویس در دارالکتب المصریة، ۱۰۵ تاریخ | ۶- ابن حجر: رفع الإضر عن قضاة مِصر |
| دستنویس در دارالکتب المصریة، ۲۵ جنگهای م | ۷- ابن حجر: معجم ابن حجر |
| دستنویس در دارالکتب المصریة، ۲۴۷۶ تاریخ | ۸- ابن حجر: أنباء الغمر فی انباء العمر |
| دستنویس در دارالکتب المصریة، ۴۴۶ تاریخ | ۹- ابن حجر: تأویل التأسیس |

- ۱۰- ابن حنزابه: مجالس ابی مسلم
- ۱۱- ابن زولاق: اخبار سیبویه المصری
- ۱۲- سبط بن عجمی: کنوز الذهب
فی تاریخ حلب
- ۱۳- سلفی: اصول سماعات ابی الحسن
- ۱۴- سلیمان بن احمد: ارشاد البشر
- ۱۵- سیوطی: نزهة الجلساء فی
فی اخبار النساء
- ۱۶- ابن شداد (محمد بن علی):
الأعلاق الخطيرة
- ۱۷- صابی: رسوم دارالخلافة
- ۱۸- صفدی: التذكرة الصلاحية
- ۱۹- طاش کبری زاده:
رسالة فی علم الادب
- ۲۰- ابن ظافر: تاریخ الدول المنقطعة
- ۲۱- ابن عبد البر: ادب المجالسة
- ۲۲- عنی بن حنظلة:
عقائد الاسماعيلية
- ۲۳- عمارة الیمنی:
النکت العصرية
- ۲۴- ابن عنبة: عمدة الطالب
فی انساب آب ابی طالب
- ۲۵- عینی: عقد الجمال
- ۲۶- قابسی: الفضلة
- دستنویس در دارالکتب المصریة، ۱۷۷ ادبیات
دستنویس در کتابخانه ی تیمور:
دارالکتب المصریة، ۱۴۶۱
دستنویس از آن دکتر
سامی الدهان
دستنویس در کتابخانه ی استاد آری
دستنویس در کتابخانه ی آل کاشف
الغطاء، نجف
دستنویس در کتابخانه ی
ظاهریه ی دمشق ۴۵۸۶
دستنویس در لاهه، شماره ی ۱۴۶۶
دستنویس در موزه ی عراق، شماره ی ۱۵
دستنویس از آن استاد آری
دستنویس در موزه ی عراق،
شماره ی ۷۲۱
دستنویس در موزه ی بریتانیا، ۳۶۸۵.
دستنویس در دارالکتب المصریة،
۱۲۳ مجموعه های م
دستنویس از آن استاد
عباس العزاوی، بغداد
نسخه ی عکسی در دارالکتب
المصریة، ۸۰۴۸ م
دستنویس در کتابخانه ی اقا
بغداد، شماره ی ۲۸۰۸ م
دستنویس در دارالکتب المصریة ۸۲۰۳ الف
دستنویس نشر یافته به دست دکتر
احمد فؤاد اهوانی

- ۲۷ - ابن قاضی شُهَبَة: دستنویس در کتابخانه‌ی ظاهریه‌ی دمشق، ۵۷ تاریخ
- ۲۸ - قمی: اعتمادالصدوق کاشف الغطاء، نجف
- ۲۹ - کرمانی: الرسالة الوضیة دستنویس از آن دکتر کامل حسین
- ۳۰ - کلینی: اصول الکافی دستنویس در دارالکتب المصریه، شماره ۱ پندهای شیعه
- ۳۱ - مؤید فی الدین: المجالس المؤیدیه دستنویس از آن دکتر کامل حسین
- ۳۲ - موسوی: منتهی المراد دستنویس در دارالکتب المصریه، ۵۳۴۴ تاریخ
- ۳۳ - نعمان بن محمد (داعی داعیان): نسخه‌ی عکسی در دارالکتب المصریه، ۱۹۶۶۵ ب
- دعائم الاسلام
- ۳۴ - نعمان بن محمد (داعی داعیان): نسخه‌ی عکسی در کتابخانه‌ی دانشگاه الازهر
- تأویل دعائم الاسلام
- ۳۵ - نعمان بن محمد (داعی داعیان): دستنویس در دارالکتب المصریه
- اساس التأویل الباطل
- ۳۶ - نعمان بن محمد (داعی داعیان): دستنویس در دارالکتب المصریه ۱۱۵۴۸۲
- المناقب والمثالب
- ۳۷ - نعمان بن محمد (داعی داعیان): نسخه‌ی عکسی کتابخانه‌ی دانشگاه قاهره
- المجالس والمسایرات
- ۳۸ - ابن واصل: مُفَرَّجُ الْکُرُوبِ دستنویس در دانشگاه کمبریج
- فی أخبار بنی ایوب
- ۳۹ - ولید بن بکر: الوجازة فی صحة القول باحكام الاجازه دستنویس از آن استاد عباس الغزّاوی، بغداد
- ۴۰ - نویسنده‌ی ناشناس؟: منہاج المتعلم
- ۴۱ - نویسنده‌ی ناشناس؟: نصیحة الی ہارون الرشید
- ۴۲ - نویسنده‌ی ناشناس؟: فی اللبس
- دستنویس در کتابخانه‌ی ظاهریه، شماره ۱ پندهای شیعه
- دستنویس در دارالکتب المصریه، شماره ۱ پندهای شیعه
- دستنویس در دارالکتب المصریه، ۵۳۴۴ تاریخ
- نسخه‌ی عکسی در دارالکتب المصریه، ۱۹۶۶۵ ب
- نسخه‌ی عکسی در کتابخانه‌ی دانشگاه الازهر
- دستنویس در دارالکتب المصریه
- دستنویس در دارالکتب المصریه ۱۱۵۴۸۲
- نسخه‌ی عکسی کتابخانه‌ی دانشگاه قاهره
- دستنویس در دانشگاه کمبریج
- دستنویس از آن استاد عباس الغزّاوی، بغداد
- دستنویس در کتابخانه‌ی عثمانیه‌ی حلب ۱۲۲۱
- دستنویس در کتابخانه‌ی استامبول، شماره‌ی ۶۳۷۷ الف
- دستنویس در کتابخانه‌ی اسعد افندی، استامبول، جُنگ ۶۹۶

٢ - کتابهای چاپ شده به زبان تازی

- ٤٣ - ابن ابی اصیبعه: عیون الانباء
ناشر: E.d. August Muller 1884
- ٤٤ - ابن اثیر: الکامل فی التاریخ
چاپ لیدن (هلند) ١٨٥١ م.
- ٤٥ - دکتر احمد امین: فجر الاسلام
قاهره ١٩٣٢ م.
- ٤٦ - دکتر احمد امین: ضحی الاسلام
چاپ اول
- ٤٧ - دکتر احمد امین: طهر الاسلام
چاپ اول
- ٤٨ - دکتر احمد فؤاد الیهوانی:
التعلیم عند القایسی
- ٤٩ - احمد بن یحیی المرتضی:
حیدرآباد ١٣١٦ هـ.
- المنیة والأمل
- ٥٠ - اسعد طلس: ذیل ثمار المقاصد
چاپ اول
- ٥١ - ابن الانباری: طبقات الادباء
قاهره ١٢٩٤ هـ.
- ٥٢ - بخاری: صحیح البخاری
لیدن ١٨٦٢ م.
- ٥٣ - ابن بشکوال: الصلة
مادرید ١٨٨٢ م.
- ٥٤ - ابن بطوطه: تحفة النظار
پاریس ١٨٥٣ م.
- ٥٥ - بلاذری: فتوح البلدان
قاهره ١٣٥٠ هـ.
- ٥٦ - بهاء الدین عاملی: کشکول
قاهره ١٣٠٥ هـ.
- ٥٧ - بیهقی: المحاسن والمساوی
لایپزیک ١٣٢٠ هـ.
- ٥٨ - ابن تغزی بردی: النجوم الزهراء
قاهره ١٩٣٨ م.
- ٥٩ - ثعالبی: یتیمه الدهر
دمشق ١٣٠٥ هـ.
- ٦٠ - جاحظ: حیوان
ناشر: استاد عبدالسلام هارون ١٩٣٨
- ٦١ - جاحظ: البیان والتبیین
قاهره ١٣٣٢ هـ.
- ٦٢ - جاحظ: التاج فی اخلاق الملوک
قاهره ١٩١٤ م.

- ۶۳۔ جاہظ: رسائل الجاحظ
 ۶۴۔ ابن جُبیر: الرحلة
 ۶۵۔ ابن جُماعة: تذكرة السامع والمتكلم
 فی ادب العالم والمتعلم
 ۶۶۔ جهشیاری: کتاب الوزراء والکتاب
 ۶۷۔ جورجی زیدان: تاریخ التمدن الاسلامی
 ۶۸۔ ابن جوزی (عبدالرحمن): المنتظم
 ۶۹۔ ابن جوزی (عبدالرحمن): أخبار الحمقى والمُغفلين
 ۷۰۔ ابن جوزی (عبدالرحمن): مناقب بغداد
 ۷۱۔ ابن جوزی (عبدالرحمن): صيد الخاطر
 ۷۲۔ ابن حاج (عبدری): المدخل
 ۷۳۔ حاجی خلیفه: كشف الظنون
 ۷۴۔ ابن حجر: الإصابة فی تمیز الصحابة
 ۷۵۔ ابن حجر: الدرر الكامنة
 ۷۶۔ ابن حجة ی حموی: ثمرات
 الاوراق (در حاشیه المستطرف)
 ۷۷۔ حریری
 ۷۸۔ دکتر حسن ابراهیم
 ۷۹۔ دکتر حسن ابراهیم
 ۸۰۔ حسین اصفهانی
 ۸۱۔ ابن حنبل
 ۸۲۔ ابن حوقل
 ۸۳۔ ابو حیان توحیدی
 ۸۴۔ ابو حیان توحیدی
 ۸۵۔ ابو حیان توحیدی
 ۸۶۔ خطیب بغدادی
 ۸۷۔ خطیب بغدادی
 ۸۸۔ ابن خلدون
- المقامات
 الفاطمیون فی مصر
 تاریخ الاسلام السياسي
 محاضرات الادباء
 المُسند
 کتاب صورة الارض
 الإمتاع والمؤانسة
 الصداقة والصديق
 المقابسات
 تاریخ بغداد
 تقييد العلم
 المقدمة
- ناشر: سندویبی
 لیدن ۱۹۰۷ م.
 حیدرآباد ۱۳۵۳ هـ.
 قاهره ۱۹۳۸ هـ.
 قاهره ۱۹۰۲ م.
 حیدرآباد ۱۳۵۹ هـ.
 دمشق ۱۳۴۸ هـ.
 بغداد ۱۳۴۲ هـ.
 قاهره ۱۹۲۷ م.
 قاهره ۱۹۲۹ م.
 لاپیزیک ۱۸۲۵ م.
 کلکته ۱۸۷۳ م.
 حیدرآباد ۱۳۴۹ هـ.
 قاهره ۱۳۰۸ هـ.
 قاهره ۱۲۶۶ هـ.
 قاهره ۱۹۳۲ هـ.
 قاهره ۱۹۴۰ هـ.
 قاهره ۱۲۸۷ هـ.
 قاهره ۱۳۱۳ هـ.
 لیدن ۱۹۳۸ م.
 قاهره ۱۹۳۹ هـ.
 چاپ قاهره
 قاهره ۱۹۲۹ هـ.
 قاهره ۱۳۴۹ هـ.
 دمشق ۱۹۴۹ هـ.
 ناشر: عبدالرحمن
 محمد، بی تاریخ

- ۸۹- ابن خلدون العبر قاهره ۱۲۸۴ هـ .
- ۹۰- ابن خلكان وفيات الاعيان قاهره ۱۲۷۵ هـ .
- ۹۱- خليل طوطح التربية عند العرب چاپ نخست
- ۹۲- خياط معتزلى الانتصار والرد على ابن الراوندى الملحد چاپ دارالكتب
- ۹۳- ابن دقماق الانتصار المصر به ۱۹۲۵ هـ .
- ۹۴- ذهبى تاريخ الاسلام قاهره ۱۳۰۹ هـ .
- ۹۵- زرقانى شرح المواهب اللدنية حيدرآباد ۱۳۳۷ هـ .
- ۹۶- زرّكشى تاريخ الدولتين قاهره، بى تاريخ
- ۹۷- زرّنوجى تعليم المتعلم تونس ۱۲۸۹ هـ .
- ۹۸- زكرى انصارى اللؤلؤ والنظيم استامبول ۱۲۹۲ هـ .
- ۹۹- دكتور زكى مبارك فى روم التعليم قاهره ۱۳۱۹ هـ .
- ۱۰۰- زين الدين عاملى النشرالفتى قاهره ۱۹۳۴ م .
- المفيد والمُستفيد منية المر يدفى ادب قاهره ۱۹۴۶ م .
- ۱۰۱- ابن ساعى الجامع المختصر بغداد ۱۹۳۴ م .
- ۱۰۲- سُبكى طبقات الشافعية الكبرى قاهره ۱۳۲۴ هـ .
- ۱۰۳- سُبكى مُعيد النعم ومُبيد النقم ليدن ۱۹۰۸ م .
- ۱۰۴- ابن سحنون آداب المعلمين تونس ۱۳۴۸ هـ .
- ۱۰۵- سخاوى الضوء اللامع قاهره ۱۳۴۸ هـ .
- ۱۰۶- سمعانى كتاب الانساب چاپس اوقاف گيب -
- ۱۰۷- ابن سيده المخصص قاهره ۱۳۱۶ هـ .
- ۱۰۸- ابن سينا القانون رُم ۱۵۹۳ هـ .
- ۱۰۹- سيوطى حُسن المحاضرة قاهره ۱۳۲۱ م .
- ۱۱۰- سيوطى تاريخ الخلفاء دمشق ۱۳۵۱ هـ .
- ۱۱۱- سيوطى بُغية الوعاة قاهره ۱۳۲۶ هـ .
- ۱۱۲- سيوطى تبيض الصحيفة حيدرآباد ۱۳۳۴ هـ .
- فى مناقب ابى حنيفة

- ۱۱۳۔ سیوطی الإ تقان فی علوم القرآن
 ۱۱۴۔ ابوشامہ الروضتین
 ۱۱۵۔ ابن شحنه الدرالمنتخب فی تاریخ حلب
 ۱۱۶۔ ابن شداد (بهاء الدین) المحاسن السلطانیة
 ۱۱۷۔ شهاب الدین بن احمد المستطرف فی کل فن مستطرف
 ۱۱۸۔ شہرستانی المثل والنحل
 ۱۱۹۔ شہید المنیة فی آداب العلم
 ۱۲۰۔ شیزری نہایة الرتبہ
 ۱۲۱۔ دکتر صلاح الدین منجد خطط دمشق
 ۱۲۲۔ طاش کبری زاده مفتاح السعادة
 ۱۲۳۔ طبری تاریخ الامم والملوک
 ۱۲۴۔ ابن طقطقی الفخری فی الآداب السلطانیة
 والامم الاسلامیة
 ۱۲۵۔ ابن طولون صالحی القلائد الجوهریة
 ۱۲۶۔ ابوالطیب محمد الموشی
 ۱۲۷۔ ابن ظافر بدائع البدائة
 ۱۲۸۔ عباس عزاوی العراق بین احتلالین
 ۱۲۹۔ ابن عبد البر جامع بیان العلم
 ۱۳۰۔ ابن عبد الحق بغدادی مراصد الاطلاع
 ۱۳۱۔ ابن عبد الحکم سیرة عمر بن عبد العزیز
 ۱۳۲۔ ابن عبد ربہ العقد الفرید
 ۱۳۳۔ عبد الرزاق حسان الحسبة
 ۱۳۴۔ عبد اللطیف بغدادی الافادة والاعتبار
 ۱۳۵۔ عبد الله بن بشر حق الیقین
 ۱۳۶۔ عبد الله عفیفی المرأة العربیة
 ۱۳۷۔ ابن عبدون رسالۃ ابن عبدون
 ۱۳۸۔ ابن العبری تاریخ مختصر الدول
 ۱۳۹۔ ابن عربی احکام القرآن
- قاہرہ ۱۲۷۸ھ۔
 قاہرہ ۱۲۸۷ھ۔
 بیروت ۱۳۰۹ھ۔
 قاہرہ ۱۳۱۷ھ۔
 قاہرہ ۱۳۰۸ھ۔
 لاپزیک ۱۹۱۳م۔
 چاپ قاہرہ
 قاہرہ ۱۹۴۶م۔
 بیروت ۱۹۴۹ھ۔
 حیدرآباد ۱۳۲۹ھ۔
 لیڈن ۱۸۸۱م۔
 قاہرہ ۱۹۲۳ھ۔
 دمشق ۱۹۴۹ھ۔
 لیڈن ۱۳۰۲ھ۔
 قاہرہ ۱۲۶۸ھ۔
 بغداد، بی تاریخ
 قاہرہ ۱۹۳۷م۔
 چاپ بغداد
 قاہرہ ۱۹۲۷م۔
 قاہرہ ۱۹۱۳م۔
 بغداد ۱۹۴۶م۔
 ناشر: Faulder
 صید ۱۳۵۳ھ۔
 قاہرہ ۱۹۳۵م۔
 نشر یافته در مجله ی آسیایی
- The Journal Asiatique ۱۹۳۴
 بیروت ۱۸۹۰م۔
 چاپ قاہرہ

- ۱۴۰- ابن عساکر تاریخ دمشق . دمشق ۱۳۲۴ھ .
- ۱۴۱- ابن عماد شذرات الذهب . قاہرہ ۱۳۵۰ھ .
- ۱۴۲- عماد الدین اصفہانی تاریخ آل سلجوق لیڈن، ای. جی. . E.J. Brill ۱۸۸۹ م .
- ۱۴۳- غزالی احیاء علوم الدین . قاہرہ ۱۳۰۶ھ .
- ۱۴۴- غزالی الرسائل العشرۃ . قاہرہ ۱۹۳۴ م .
- ۱۴۵- غزالی إجماع العوام حلب ۱۳۶۲ھ .
- ۱۴۶- الغزوی نهر الذهب فی تاریخ حلب لیڈن ۱۳۰۲ھ .
- ۱۴۷- ابن فقیہ کتاب البلدان قاہرہ ۱۳۵۱ھ .
- ۱۴۸- ابوالفدا البدایہ والنہایہ الأغانی چاپ ساسی
- ۱۴۹- ابوالفرج اصفہانی عصر المأمون چاپ نخست
- ۱۵۰- دکتر فریدر فاعی الحوادث الجامعة بغداد ۱۳۵۱ھ .
- ۱۵۱- ابن فوطی الأملی قاہرہ ۱۳۴۸ھ .
- ۱۵۲- قالی عیون الأخبار قاہرہ ۱۹۲۸ م .
- ۱۵۳- ابن قُتیبہ المعارف قاہرہ ۱۳۰۰ م .
- ۱۵۴- ابن قُتیبہ معالم القرۃ ناشر: پُرسورلوی
- ۱۵۵- قُرشی آثار البلاد وأخبار العباد
- ۱۵۶- قزوینی المواہب اللدنیۃ
- ۱۵۷- قسطلانی إخبار العلماء بأخبار الحكماء
- ۱۵۸- قفطی صبح الاعشی
- ۱۵۹- قلقشنندی قوات الوقیات
- ۱۶۰- کُتبی ادب الندیم
- ۱۶۱- کُشاجم الدراری فی الدراری
- ۱۶۲- کمال الدین ہبۃ اللہ کتاب الوُلاۃ والقضاۃ
- ۱۶۳- کندی خزائن الکتب القدیمۃ فی العراق
- ۱۶۴- گوزگیس عواد الاحاطۃ فی تاریخ غرناطۃ
- ۱۶۵- لسان الدین بن خطیب الاحکام السلطانیۃ
- ۱۶۶- ماوردی
- چاپ نخست
- چاپ نخست
- لاپیزیک ۱۳۲۰ھ .
- قاہرہ ۱۹۱۳ م .
- قاہرہ ۱۲۹۹ھ .
- اسکندر یہ ۱۳۲۹ھ .
- استامبول ۱۲۹۸ھ .
- چاپس اوقاف گیب
- بغداد ۱۹۴۸ م .
- قاہرہ ۱۳۱۹ھ .
- قاہرہ ۱۸۵۳ م .
- Prof. Levy

- ۱۶۷۔ المؤید فی الدین دیوان المؤید قاهرہ ۱۹۴۹ م.
- ۱۶۹۔ مُبرّد کامل ناشر: رایت Wright
- ۱۷۰۔ متبتی دیوان المتبتی چاپ حلبی ۱۹۳۶ م.
- ۱۷۱۔ مُجیر الّذی الأُنس الجلیل قاهرہ ۱۲۸۳ هـ.
- ۱۷۲۔ محمد زاهد الکوثری حسن التقاضی فی سیرة ابو یوسف القاضی قاهرہ ۱۹۴۸ م.
- ۱۷۳۔ محمد صادق صدر الشیعة بغداد ۱۳۵۲ هـ.
- ۱۷۴۔ محمد عبد اللہ عنان الحاکم بامر اللہ قاهرہ (چاپ نخست)
- ۱۷۵۔ محمد عبده الاسلام والنصرانیة مع العلم والمدنیة قاهرہ ۱۳۲۳ هـ.
- ۱۷۶۔ دکتر محمد کامل حسین نظریة المثل والممثول قاهرہ ۱۹۴۸ هـ.
- ۱۷۷۔ محمد گُرد علی خطط الشام چاپ نخست
- ۱۷۸۔ محمد گُرد علی الاسلام والحضارة العربیة چاپس لجنة التالیف ۱۹۳۴ م.
- ۱۷۹۔ محمد گُرد علی رسائل البُلغاء قاهرہ ۱۹۴۶ م.
- ۱۸۰۔ محمود الألوسی تاریخ مساجد بغداد بغداد ۱۳۴۶ هـ.
- ۱۸۱۔ محمود ذہمان المقصورة التاجیة دمشق ۱۹۵۰ م.
- ۱۸۲۔ محمود عکوش الجامع الطولونی قاهرہ ۱۹۲۷ م.
- ۱۸۳۔ مرتضیٰ تنزیہ الأنبیاء نجف ۱۲۵۰ هـ.
- ۱۸۴۔ مرزبانى الموشح قاهرہ ۱۳۴۳ هـ.
- ۱۸۵۔ مسعودی مروج الذهب ناشر: بار بیه
- ۱۸۶۔ ابن مسکویہ تهذیب الاخلاق قاهرہ ۱۳۲۳ هـ.
- ۱۸۷۔ ابن مسکویہ سقوط الخلافة العباسیة قاهرہ ۱۹۱۴ م.
- ۱۸۸۔ ابن معتر دیوان ابن معتر قاهرہ ۱۸۹۱ م.
- ۱۸۹۔ معری رسالة الغفران قاهرہ ۱۹۰۳ م.
- ۱۹۰۔ معری رسائل ابی العلاء آکسفورد ۱۸۹۸ م.
- ۱۹۱۔ مَقْدِسی أحسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم لیدن ۱۹۰۶ م.
- ۱۹۲۔ مَقْرئ نفح الطیب قاهرہ ۱۲۷۹ هـ.
- ۱۹۳۔ مقریزی الخطط قاهرہ ۱۲۷۰ هـ.
- ۱۹۴۔ مقریزی إتعاظ الحنفا قدس ۱۹۰۹ م.

- ۱۹۵- ابن مُنْجِب
 ۱۹۶- ابن منجب صیرفی
 ۱۹۷- ناجی معروف
 ۱۹۸- ابن نباتة المصری
 ۱۹۹- ابن الندیم
 ۲۰۰- النُّعَیْمِی
 ۲۰۱- ابونواس
 ۲۰۲- نَوَیْرِی
 ۲۰۳- ابن هانئ الاندلسی
 ۲۰۴- ابن هشام
 ۲۰۵- یاقوت
 ۲۰۶- یاقوت
 ۲۰۷- یعقوبی
 ۲۰۸- یوسف بن عبد الهادی
- قانون الرسائل
 الاشارة الى من نال الوزارة
 المدرسة المستنصرية
 سَرَح العیون
 الفهرست
 الدارس فیما فی
 دمشق من المدارس
 دیوان ابی نواس
 نهاية الأرب
 دیوان ابن هانی
 السیرة
 مُعْجَم الادباء
 معجم البُلدان
 البُلدان
 ثمار المقاصد^۴
- چاپ نخست
 قاهره ۱۹۲۴ م.
 بغداد ۱۹۳۵ م.
 قاهره ۱۲۷۸ هـ.
 قاهره ۱۳۴۸ هـ.
 دمشق ۱۹۴۸ م.
 قاهره، بی تاریخ
 چاپ دارالکتب
 المصریة
 قاهره ۱۲۷۴ هـ.
 قاهره ۱۳۳۲ هـ.
 ناشر: مرگولیوٹ
Margoloth
 قاهره ۱۳۲۳
 لیدن ۱۸۶۰ م.
 بیروت ۱۹۴۳ م.

۳ - کتابهای چاپی به زبانهای بیگانه

Barthold, W.	Turkestan Down to the Mongol Invasion	Luzac 1928	-۲۰۹
Brockelmann, C	Geschichte der Arabischer Literature	Wiener 1896-1902	-۲۱۰
Browne, F	A Literary History of Persia.	London 1906	-۲۱۱
Dozy, R.	Dictionaire des Noms des Vêtements.	Amsterdam 1815	-۲۱۲
Gertrude Stern	Marriage in Early Islam	The Royal Asiatic Society 1939	-۲۱۳
Gibb, H.	Arabic Literature	Oxford 1928	-۲۱۴

Gibb, H.	Muhammadanism.	Oxford 1940.	-۲۱۵
Hitti, Ph.	The History of the Arabs.	London 1949.	-۲۱۶
Ise Lichtenstadter	Women in Ayyam al-Arab	The Royal Society 1935.	-۲۱۷
John Longdom	A short History of Women.	The Royal Society 1937	-۲۱۸
Khoda Bakhsh	Contribution to the History of Islamic civilization.	Calcutta 1905	-۲۱۹
Lammens	Étude sur le Règne du Calife omaiyade Moawia Ier.	Paris 1908.	-۲۲۰
Lane-Pool	Cairo.	London 1912.	-۲۲۱
Lane-Pool	History in the Middle Ages.	London 1901.	-۲۲۲
Matiel Mugannam	The Arab women.	London 1937.	-۲۲۳
Metz, Adam	Die Renaissance des Islam. (Arabic translation = ترجمہ عربی)	Cairo 1940	-۲۲۴
Nicholson, A.	Aliterary History of the Arabs.	Cambridge 1930.	-۲۲۵
palmer, F.	Hārūn al-Rashid.	Marcus word 1881	-۲۲۶
Paul Monroe.	The Educational of the Sixteenth.	Renaissance Century, New York 1904	-۲۲۷
Richard Coke.	Baghdad, the city of Peace.	Thorn to 1927.	-۲۲۸
Rosenthal	The Tecknique and Approach of Muslim Scholarship.	Analecta orientalia 1947.	-۲۲۹
Sarre, F.	Islamic Bookbindings.	Berlin 1923.	-۲۳۰
Sayid Ameer Ali.	Ashort History of the saracens.	London 1916	-۲۳۱
Sayid Ammer Ali.	The spirit of Islam.	London 1940	-۲۳۲
تہران ۱۳۱۳ھ	مدرستہ نظامیہ بغداد	سعید نفیسی.	-۲۳۳
Thomas Arnold and Adolf Grohman	The Islamic Book	Germany MCMXXIX	-۲۳۴
Thomas Arnold and Gillaume.	The Legacy of Islam.	London 1949	-۲۳۵
Wellhausen.	The Arab Kingdom and its Fal, (Eng. Tr = ترجمہ انگلیسی)	Calcutta 1927	-۲۳۶
William Muir.	The Life of Muhammad.	London 1894.	-۲۳۷

۴ — دانشنامه ها

The Encyclopedia of Islam.	-۲۳۸
Encyclopedia and Dictionary of Education.	-۲۳۹
Encyclopedia of Religions and Ethics.	-۲۴۰
The Dictionary of Islam.	-۲۴۱

۲۴۲ — دائرة معارف البستانی.

۲۴۳ — دائرة معارف القرن العشرين از: فرید وجدی.

۵ — فصلنامه ها

Islamic Culture.	-۲۴۴
The Nineteenth Century.	-۲۴۵
The Journal of Education.	-۲۴۶
The Journal Asiatique.	-۲۴۷

۲۴۸ — المشرق.

۲۴۹ — المعلم الجديد (چاپ عراق).

۲۵۰ — مجلة الجامعة الاسلامیة (چاپ حلب).

۲۵۱ — یادگار (چاپ تهران، به زبان پارسی).

۶ — اسناد و کتابهایی که نویسندگان آنها ناشناخته اند

۲۵۲ — وقفیة «الملك المعظم» علی مدرسة بالشام (دستنویس در دست دکتر صلاح الدین منجد).

۲۵۳ — Archeological. Evidence (سنگ نبشته های باستانی که شکل برخی از آنها در این کتاب آمده است).

۲۵۴ — کتاب الارشاد والتعليم لبعض الرجال الصوفیة

۲۵۵ — المجالس المستنصریة.

۲۵۶ — رسائل اخوان الصفا.

نامنامہ

- ۱۔ نام کسان
- ۲۔ نام جاہا
- ۳۔ نام دودمانہا
- ۴۔ نام کتابہا

6

نام کسان:

ابن ابی شیبہ، حسین ۱۳۷ — ۳۴۵
 ابن ابی اصیبعہ ۲۹ — ۳۰ — ۶۴ — ۹۷ — ۱۰۸ — ۱۳۰
 — ۱۳۹ — ۱۴۰ — ۱۴۵ — ۱۴۶ — ۱۵۰ — ۱۵۲ — ۱۵۶
 — ۱۵۹ — ۱۶۵ — ۱۶۶ — ۱۶۷ — ۱۶۸ — ۱۷۵ — ۲۱۷
 — ۲۵۶ — ۲۷۴
 ابن عامر، منصور ۲۷۴
 ابن ابی فراس ۷۸
 ابن اثیر ۳۱ — ۸۰ — ۱۰۲ — ۱۶۰ — ۱۶۲ — ۲۰۳ —
 — ۲۰۴ — ۲۰۵ — ۲۰۷ — ۲۰۸ — ۲۶۵ — ۲۶۷ — ۲۷۵ —
 — ۲۸۳ — ۲۸۴ — ۲۸۵ — ۲۸۶ — ۲۸۷ — ۳۳۳ — ۳۴۲ —
 — ۳۴۳ — ۳۴۶ — ۳۴۸ — ۳۴۹ — ۳۵۰ — ۳۵۳ — ۳۵۵
 ابن احمر ۲۲۴
 ابن ارسوفی ۱۰۶
 ابن اسحاق، محمد ۱۲۵
 ابن الانباری ۲۹ — ۵۷ — ۸۴ — ۸۶ — ۸۸ — ۱۸۵ —
 — ۱۸۷ — ۱۹۴ — ۲۹۹
 ابن الببال — مدرسہ ی ابن الببال
 ابن بشکوال ۱۴۷
 ابن بطریق ۱۴۰ — ۱۵۳
 ابن بظوطہ ۲۸ — ۴۳ — ۵۰ — ۲۵۷ — ۲۵۸ — ۲۶۸ —
 — ۲۹۲
 ابن یواب ۱۴۵
 ابن بیہق ۲۲۰
 ابن تغری بردی ۸۲ — ۳۱۲ — ۳۴۶ — ۳۵۵
 ابن توأم ۵۱
 ابن جبیر ۲۸ — ۴۳ — ۵۰ — ۹۱ — ۹۴ — ۱۰۸ — ۱۱۰ —
 — ۲۰۴ — ۲۳۷ — ۲۳۸ — ۲۵۷ — ۲۸۱ — ۲۸۷ — ۲۸۸ —
 — ۲۹۸ — ۳۰۰ — ۳۵۳ — ۳۶۱ — ۳۶۲ — ۳۶۳

آ

آتش، حمد ۲۳
 آدام منز ۳۲ — ۵۵ — ۱۸۳ — ۱۹۳ — ۲۴۲
 آدم (ع) ۳۱۶
 آدولف گروہمن ۱۴۷
 آرنولد، سرتاماس ۱۴۷ — ۲۷۱
 آربری، م. جی ۲۳ — ۳۴ — ۶۶ — ۱۷۸ — ۲۱۵
 آقابزرگ تهرانی ۲۳ — ۲۱۳ — ۲۱۷
 آگوستن ۷۶
 الامر بامر اللہ ۱۵۸
 آلپ ارسلان ۹۹ — ۲۸۳ — ۲۸۴ — ۳۲۸
 آل کاشف العطاء ۳۰۹

الف

ابراہیم (ع) ۳۰۷
 ابراہیم بن محمد ۲۱۷
 ابراہیم مہدی ۲۷۲
 ابراہیم نظام ۷۶ — ۷۷
 ابرز ۳۵۲
 ابشہی ۱۷۹ — ۲۵۱
 ابن ابی بشر ۷۸
 ابن ابی الحدید، عزالدین عبدالحمید ۳۳۴ — ۳۴۷
 ابن ابی الحدید، قاسم ۳۴۷
 ابن ابی شیبان ۱۳۸

- ابن جماعه ۲۶ - ۲۷ - ۵۸ - ۱۳۰ - ۱۳۴ - ۱۳۶ -
 ۱۴۷ - ۱۷۱ - ۱۸۹ - ۱۹۷ - ۲۰۸ - ۲۱۰ - ۲۱۱ -
 ۲۳۹ - ۲۴۴ - ۲۴۸ - ۲۵۲ - ۲۶۵ - ۲۶۱ -
 ابن جماعه ۱۴۶
 ابن جوزی، سبط ۶۱ - ۱۰۲ - ۱۳۲ - ۱۵۶ - ۱۸۰ -
 ۱۸۴ - ۱۹۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۳۳۳ - ۳۵۲ - ۳۵۵ -
 ۳۶۲
 ابن حبان بستی ۳
 ابن حجر ۲۳۲
 ابن کثیر ۲۹۵
 ابن کثیر ۲۰۳
 ابن حبان بستی ۳۳۹ - ۲۸۶
 ابن حبان بستی، قاضی ۱۳۶
 ابن حجر ۱۳۵ - ۱۸۹ - ۲۵۱ - ۲۶۶ - ۳۱۲ - ۳۲۶
 ابن حجر حسوی ۱۹۴
 ابن حبان ۳۶۲
 ابن حبان حسینی ۳۵۰
 ابن حبان ۲۵۱ - ۲۵۹
 ابن حبان ۲۱ - ۵۰ - ۵۱ - ۱۸۱ - ۱۹۶ - ۲۵۷
 ابن حبان ۱۶۶
 ابن حبان ۲۱۰ - ۲۷۴
 ابن حبان ۲۷ - ۳۱ - ۴۰ - ۴۴ - ۴۷ - ۴۹ - ۵۲ -
 ۱۳۵ - ۱۴۱ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۵۸ - ۱۹۵ -
 ۲۱۱ - ۲۲۰ - ۲۵۱ - ۲۵۳ - ۲۹۵
 ابن حبان ۲۹ - ۳۰ - ۴۹ - ۵۹ - ۶۱ - ۶۸ - ۷۶ -
 ۸۰ - ۸۶ - ۹۶ - ۱۲۷ - ۱۴۶ - ۱۴۸ - ۱۵۷ -
 ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۳ - ۱۹۴ -
 ۱۹۸ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۹ - ۲۲۳ - ۲۳۶ - ۲۴۱ -
 ۲۵۱ - ۲۶۱ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۳۳۹ - ۳۴۰ -
 ۳۵۲ - ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۵۹
 ابن دیناری ۳۳۴ - ۳۵۱ - ۳۵۳ - ۳۵۵ - ۳۵۹
 ابن درید ۱۶۳ - ۲۰۰
 ابن دیناری ۳۱ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷
 ابن ریح ۷۸
 ابن ریح ۵۹
 ابن رشد ۱۸
 ابن رقیب ۱۰۶
 ابن زولان ۵۹ - ۸۰ - ۸۱
 ابن سعید ۱۳۵ - ۱۳۹
 ابن سخون ۲۵ - ۲۷ - ۲۲۰ - ۲۶۴ - ۳۳۵
 ابن سعدان ۶۵ - ۷۹
 ابن سکیت ۱۸۷ - ۱۹۶ - ۱۹۸
 ابن سماک ۷۵
 ابن سمعانی ۳۴۹
 ابن سوار ۱۵۵
 ابن سیدین ۲۲۳
 ابن سینا ۳۱ - ۶۴ - ۱۳۰ - ۱۳۲ - ۲۳۹
 ابن شداد، بهاء الدین ۲۴ - ۲۶ - ۱۱۰ - ۱۱۹ - ۲۰۵ -
 ۳۵۵ - ۳۵۶
 ابن شهید ۱۸۸
 ابن صابی - صابی
 ابن صابونی ۳۵۲
 ابن صباح ۱۷۶
 ابن صریح ۲۷۱
 ابن صورهی کتبی ۱۲۸
 ابن طاهر ۱۹۸
 ابن طنج ۵۹ - ۷۸
 ابن طفطقی ۱۲۴ - ۱۲۶ - ۱۶۲ - ۳۴۷
 ابن ضلون، احمد ۹۱ - ۹۶ - ۱۰۴ - ۱۹۹ - ۲۰۰ -
 ۲۵۱ - ۲۹۹
 ابن ظافر ۳۲۷
 ابن عریشه ۲۷۱
 ابن عبدالبر ۳۰ - ۳۱ - ۵۰ - ۵۴ - ۶۸ - ۸۵ - ۲۴۲ -
 ۲۷۵
 ابن العبری ۱۰۸ - ۱۷۶ - ۲۴۳ - ۳۰۰
 ابن عبدالحکم ۱۹۳ - ۱۹۹ - ۲۳۲
 ابن عبدالسلام ۲۰۹
 ابن عبدالعزیز الهتیمی ۷۸
 ابن عبدون ۲۷ - ۱۷۲ - ۱۸۲
 ابن عجمی ۹۹
 ابن عدیه ۲۴۲
 ابن عکرم ۱۴۶ - ۲۵۷ - ۲۶۵ - ۲۶۸
 ابن علقمی، وریر ۳۴۶ - ۳۴۷
 ابن عقی، منصور بن عبدالمؤمن ۲۷۰
 ابن عماد ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۵۷
 ابن عماد ۲۰۳ - ۳۵۵
 ابن عمر ۴۵ - ۴۶ - ۱۰۱ - ۳۳۲
 ابن عمید ۸۰ - ۱۲۷ - ۱۳۸
 ابن عنیهی عنوی ۱۵۹
 ابن غورک، ابوبکر محمد بن حسن ۳۴۰
 ابن فرات ۷۸ - ۷۹

ابن فقیہ ۲۸ - ۹۳ - ۹۴
 ابن نوطی ۱۳۴ - ۱۳۹ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۶۰ - ۳۵۵
 ابن قاموس ۸۲
 ابن قاضی شہبہ، تقی الدین ۳۰ - ۲۰۳ - ۳۴۹ - ۳۵۰
 ۳۵۱ - ۳۵۵
 ابن قبیطی ۳۵۹
 ابن قتیبہ ۵۵ - ۵۶ - ۸۵ - ۸۶ - ۱۸۹ - ۱۹۳ - ۲۱۱
 ۲۴۱ - ۲۹۶
 ابن کعب ۷۸
 ابن کوچک ۵۹
 ابن مالک ۲۰۲
 ابن مرستانیہ، عبداللہ ۳۴۶
 ابن مسعود، عبداللہ ۱۷۴
 ابن معروف ۳۴۵
 ابن مسکویہ ۵۱ - ۱۲۷ - ۱۳۸ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۴۹
 ۳۳۵ -
 ابن مسکین ۲۶۴
 ابن معتز ۷۰ - ۱۸۷
 ابن مقفع ۸۷ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۳۳ - ۲۴۹
 ابن مقبہ ۴۵
 ابن مندقہ ۱۲۶
 ابن منجب ۳۲۵
 ابن نباتہ ۴۸ - ۴۹ - ۱۵۳
 ابن نجار، محب الدین ۳۳۳ - ۳۵۴ - ۳۶۳
 ابن نقطہ ۳۳۶
 ابن واصل ۱۹۲ - ۲۳۸ - ۳۲۸
 ابن ہانی ۳۱۵
 ابن ہشہ ۱۹ - ۹۰
 ابن یحییٰ العنوی ۱۷۸
 ابواسد علی نعیم ۱۷۵
 ابوالاسود دؤلی ۱۸۹
 ابوسید ۴۵
 ابوشیان حارت ۱۶۰
 ابوالبرکات اندازی ۱۹۴ - ۲۰۴
 ابوالبرکات حارثی ۱۷۶
 ابوالبرکات عبدالقوی بن جبات مصری ۳۳۶
 ابوشمر مثنیٰ ۷۱ - ۱۴۷
 ابوبکر احتشار ۲۴۹
 ابوبکر اردی ۲۱۳
 ابوبکر انباری ۲۵۰
 ابوبکر بن العربی ۴۳ - ۴۶ - ۱۲۶

ابوبکر خطیب ۳۲۷ - ۳۴۳
 ابوبکر صبغی ۶۲
 ابوبکر صدیق (رض) ۲۶۶
 ابوبکر قومی ۶۵
 ابوبکر نیشابوری، محمد بن ابوالفاسہ ۲۶۷
 ابوثروان عسکلی ۸۸
 ابوجاموس، ثور بن یزید ۸۶
 ابوجعفر احمد بن عبدالملک ۲۷۰
 ابوجعفر قومی ۳۰۹
 ابوجعفر منصور ۷۲
 ابوالحاج ۶۲ - ۲۵۲
 ابوحنیفہ ۲۷ - ۱۱۹ - ۲۱۲ - ۲۳۶ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۶۱
 ابوحنیان توحیدی ۳۰ - ۳۲ - ۵۹ - ۶۵ - ۶۶ - ۱۹
 ۸۰ - ۱۵۴ - ۱۸۲ - ۲۶۷
 ابوحنیان عزراطی ۱۳۵
 ابوالحسن علی بن احمد زیدی ۱۵۶
 ابوالحسن علی بن الخشید ۵۹
 ابوالحسن علی بن علی ساوہ ۲۰۱
 ابوالحسن بن شرف ۶۶
 ابوالحسن علی بن محمد بن علی ۳۵۱
 ابوالحسن علی بن یوسف ۶۰
 ابوحنف وزقی ۱۳۴
 ابوخیمر حمد بن اسماعیل ۳۵۴
 ابوخیمر احمد فہمی ۲۰۴ - ۳۰۴
 ابوالدرداء ۲۵۳
 ابودلف ۱۸۷ - ۱۹۱ - ۲۲۳
 ابودلف قاسم بن عیسیٰ ۱۹۱
 ابورجب عاصم ۱۷۵
 ابوریادہ، محمد عبدالقوی ۵۵ - ۱۸۳ - ۲۹۲
 ابوزکریا یحییٰ ۲۰۳
 ابوسعید ۷۹ - ۱۸۸ - ۱۹۰
 ابوسعید احمد ۲۰۴
 ابوسعید اسماعیل بن علی ۲۸۲
 ابوسعید نزار ۲۰۴
 ابوسعید سرفی ۷۱
 ابوسعید عیسیٰ ۱۴۱
 ابوسعید معتم ۱۸۳
 ابوسفیان ۲۷۴
 ابوسمّاک اسدی ۲۷۴
 ابوسہل فضل نوبختی ۱۴۰ - ۱۵۲

ابن فقیہ ۲۸ - ۹۳ - ۹۴
 ابن نوطی ۱۳۴ - ۱۳۹ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۶۰ - ۳۵۵
 ابن قاموس ۸۲
 ابن قاضی شہبہ، تقی الدین ۳۰ - ۲۰۳ - ۳۴۹ - ۳۵۰
 ۳۵۱ - ۳۵۵
 ابن قبیطی ۳۵۹
 ابن قتیبہ ۵۵ - ۵۶ - ۸۵ - ۸۶ - ۱۸۹ - ۱۹۳ - ۲۱۱
 ۲۴۱ - ۲۹۶
 ابن کعب ۷۸
 ابن کوچک ۵۹
 ابن مالک ۲۰۲
 ابن مرستانیہ، عبداللہ ۳۴۶
 ابن مسعود، عبداللہ ۱۷۴
 ابن معروف ۳۴۵
 ابن مسکویہ ۵۱ - ۱۲۷ - ۱۳۸ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۴۹
 ۳۳۵ -
 ابن مسکین ۲۶۴
 ابن معتز ۷۰ - ۱۸۷
 ابن مقفع ۸۷ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۳۳ - ۲۴۹
 ابن مقبہ ۴۵
 ابن مندقہ ۱۲۶
 ابن منجب ۳۲۵
 ابن نباتہ ۴۸ - ۴۹ - ۱۵۳
 ابن نجار، محب الدین ۳۳۳ - ۳۵۴ - ۳۶۳
 ابن نقطہ ۳۳۶
 ابن واصل ۱۹۲ - ۲۳۸ - ۳۲۸
 ابن ہانی ۳۱۵
 ابن ہشہ ۱۹ - ۹۰
 ابن یحییٰ العنوی ۱۷۸
 ابواسد علی نعیم ۱۷۵
 ابوالاسود دؤلی ۱۸۹
 ابوسید ۴۵
 ابوشیان حارت ۱۶۰
 ابوالبرکات اندازی ۱۹۴ - ۲۰۴
 ابوالبرکات حارثی ۱۷۶
 ابوالبرکات عبدالقوی بن جبات مصری ۳۳۶
 ابوشمر مثنیٰ ۷۱ - ۱۴۷
 ابوبکر احتشار ۲۴۹
 ابوبکر اردی ۲۱۳
 ابوبکر انباری ۲۵۰
 ابوبکر بن العربی ۴۳ - ۴۶ - ۱۲۶

- ابوشامہ ۳۲ — ۹۹ — ۱۰۱ — ۱۱۰ — ۱۶۳ — ۱۶۴ —
 ۱۶۸ — ۱۹۴ — ۲۰۸ — ۲۲۷ — ۲۸۱ — ۲۸۷ — ۳۳۲ —
 ۳۳۳ — ۳۵۵ — ۳۵۹
 ابوطالب عبداللطیف بن شیخ ۳۵۹
 ابوظاهر محمد بن احمد ۳۲۶
 ابوالعباس احمد ۲۵۶ — ۳۲۶
 ابوالعباس اصم ۱۹۳
 ابو عبدالله بن احمد ۳۴۴
 ابو عبدالله بن یعقوب ۶۲
 ابو عبدالله الضبی ضبی
 ابوالعبید الریحی ۸۶
 ابو عبیدہ ۲۹۶
 ابو نعیمہ ۶۲ — ۷۵ — ۷۸ — ۱۳۴ — ۱۳۵
 بوغدان ۱۸۳
 ابو عتلی ۴۹
 ابو علاء معری ۱۲۳ — ۱۳۸ — ۱۴۹ — ۲۵۵
 ابو عنی فارسی ۱۵۴
 ابو عنی محمد بن اسحاق ۲۵۰
 ابو العیث، عبدالله بن خبیب ۸۷ — ۱۸۷
 ابو عمرو بن علاء ۲۴۱
 ابو عمرو حوٰثہ ۱۵۸
 ابو عمرو زاهد ۹۳ — ۹۶
 ابو عمرو سعید بن عمرو ۲۱۳
 ابو عمرو مقدسی ۱۰۷
 ابو عیاض ۱۸۶
 ابو الفتح بن برهان ۲۰۴
 ابو الفتح بن جریر ۶۰
 ابو الفتح محمد بن عبدالقی بن سلمان ۳۵۴
 ابو الفداء ۵۸ — ۱۲۵ — ۱۴۶
 ابو فہد بن روسی حافظ ۳۳۸
 ابو فرج اصفہانی ۲۹ — ۵۴ — ۵۶ — ۶۰ — ۶۱ — ۷۲
 ۷۷ — ۹۷ — ۱۲۸ — ۱۷۹ — ۱۸۰ — ۲۱۱ — ۲۲۰ —
 ۲۲۱ — ۲۳۰ — ۲۳۹ — ۲۷۰
 ابو الوفی مهندس ۷۹
 ابو القاسم ۲۰۳ — ۲۸۷
 ابو القاسم بنیحی ۵۰
 ابو القاسم ابو حریز الخشید ۵۹
 ابو قیس بن عبدالمنذف ۴۰
 ابو محمد ۲۰۳
 ابو المحسن ۳۵۶
 ابو مریم ۲۲۰
- ابومشقق ۱۹۷
 ابو المعالی عبدالعزیز بن جباب سعدی ۳۳۶
 ابو المعالی عبدالعزیز بن جباب قاضی ۸۲
 ابو معاویہ ۱۹۰
 ابوالمجد عبدالحکم ۱۰۸
 ابو محمد حسن مہلبی ۳۴۱
 ابو محلم ۷۸
 ابو مسلم خراسانی ۷۲
 ابو مطرف ۱۴۷ — ۲۷۰
 ابو مظفر یوسف قزاوغلی ۳۳۳
 ابومسک کافور کافورا خشیدی
 ابو معشر منجم ۱۱۹
 ابومسک عمرو بن کرکرہ ۸۷
 ابو المناقب ۲۰۵
 ابو منصور ۳۴۴ — ۳۴۵
 ابو منصور ازہری ۲۵۵
 ابو منصور محمد بن علی ۱۴۹
 ابو موسی اشعری ۸۴ — ۸۵ — ۱۷۴ — ۲۵۳
 ابو المہلم ۲۴۹
 ابونصر ۲۸۷
 ابونصر زجاج ۶۰ — ۶۱
 ابونصر شاپور ۱۵۵
 ابونصر صناع ۲۰۳ — ۲۰۸
 ابونصام طائی ۲۳۶
 ابونواس ۷۵ — ۷۸ — ۲۱۹
 ابوالوزیر ۱۸۲
 ابوہاشم ۱۸۲
 ابوہدیل علاء ۷۶ — ۷۷
 ابوہدقان ۶۰
 ابوہنداء غلاب بن حمزہ ۸۸
 ابو یوسف، قاضی القضاة ۳۴ — ۷۶ — ۲۱۲ — ۲۵۰ —
 ۲۵۵ — ۲۵۶ — ۲۸۰
 ابو یعقوب انصاری ۲۶۹
 ابو یوسف یعقوب اسفرائینی، قاضی ۱۳۸
 اتابک ۲۸۴
 احمد ۲۹۲
 احمد امین ۳۳ — ۴۲ — ۷۸ — ۷۹ — ۸۴ — ۲۴۹ —
 ۲۵۷
 احمد بن ابی العوام ۳۲۶
 احمد بن احمد ۱۴۵ — ۱۸۷
 احمد بن حنین ۱۹۳ — ۳۵۹

اصمعی ۲۵۶
 افرائیم زقان ۱۴۶ — ۱۶۷
 افشین ۱۹۱
 افضل ۱۰۴
 افطرا ۲۵۸
 افلاطون ۶۵ — ۲۵۷
 اقبال ۱۰۷
 اقرع ۲۶۷
 اقطع، ابوالخیر تلیانی ۲۶۸
 امام ابونصر اسماعیل ۲۹۵
 ام جعفر ۲۷۶
 ام الحسن ۲۷۴
 ام درداء ۴۵
 ام سلمہ ۴۵ — ۲۶۲
 ام عیسیٰ ۲۷۵
 ام کلثوم ۲۶۲
 امیر تمیم ۳۱۹
 امیر سیف الدین حسامی ۱۵۹
 امیر شریف، حسین ۲۵۸
 امیر عبدالملک صالح ۳۳۵
 امیر علی، سید ۳۲ — ۶۱ — ۸۱
 امیرنصر سیکتکین ۳۳۹
 امین الدولہ ابوالحسن غزال ۱۴۶
 امین عباسی، خلیفہ ۵۵ — ۵۶ — ۷۶ — ۸۶ — ۱۸۴ —
 ۱۸۵ — ۱۸۶ — ۱۹۸ — ۲۲۰ — ۲۵۱ — ۲۷۱
 انس ۴۶
 انصاری، ابوبکر محمد بن عبدالباقی ۳۵۳
 انصاری، شیخ ابوالعمری احمد بن عبدالعزیز ۲۱۵
 انصاری، مبارک بن احمد ۲۱۴
 اھوانی، دکتر احمد فواد ۲۶۴ — ۳۳۵
 ایراء، آ ۲۶۱
ب
 باذرانی، نجم الدین ۲۰۶
 باربرینو، فرانچسکو دا ۲۶۰
 باریہ دومینار ۷۲
 بارتولد ۳۲
 باقر (ع) ۳۰۸
 بخاری ۹۶ — ۲۳۱ — ۲۴۰ — ۲۵۶ — ۲۶۴

احمد بن دوار ۶۸ — ۱۹۱ — ۱۹۹
 احمد بن سعدان ۹۳
 احمد بن سہل ۵۰
 احمد بن محمد ابوطالب ۶۶
 احمد بن یحیی المرتضیٰ ۷۷
 احمد تبریزی ۱۵۴
 احمد عیسیٰ، دکتر ۳۰۴
 احمد ۵۵ — ۵۶ — ۹۳ — ۱۸۶ — ۱۹۷ — ۲۲۰ — ۲۵۱
 اخف ۲۳۱
 اخفش ۹۳
 اخی جلی ۲۵۸
 اخوان الصفا ۱۷۲
 ادھم ۱۸۶
 اردشیر ۱۲۳ — ۱۳۷ — ۱۳۸ — ۱۵۶ — ۱۵۷ — ۳۳۲
 ارقم بن ابی ارقم ۶۳
 ازرق ۱۴۵
 استخری ۲۵۷
 استرآبادی، ابوسعید اسماعیل بن علی بن ثنا ۳۳۹
 استفان ۱۳۹
 اسحاق ۶۶ — ۱۵۳
 اسحاق بن ابراہیم موصلی ۲۱۷
 اسحاق بن حنین ۱۴۰
 اسحاق ہروی، ابوالفضل ۲۷۲ — ۳۴۸
 اسد ۷۳
 اسدین فرات ۳۶۵
 اسعد مہنی ۳۵۱ — ۳۵۳
 اسفرائینی، ابواسحاق ۲۸۲ — ۳۳۹
 اسفرائینی، ابوحامد، احمد بن محمد ۱۹۱ — ۲۴۳
 اسلم بن سدرہ ۴۰
 اسماء ۲۶۴ — ۲۶۵ — ۲۶۶
 اسماعیل ۶۶ — ۱۱۰ — ۳۰۵ — ۳۰۶ — ۳۰۷ — ۳۲۷
 اسماعیل بن علی ۱۸۴ — ۱۹۴
 اسماعیل بن نورالدین ۲۶
 اشترن ۳۲
 اشتری، ابوالفتح بن ابی الحسن ۲۰۸
 اشرف ۱۰۷
 اشعب، محمد ۲۱۷
 صادق، امام جعفر (ع) ۳۰۹
 اصفہانی، حسین ۱۸۴
 اصفہانی، عمادالدین ۱۰۱ — ۱۶۴ — ۲۳۸ — ۳۰۰ —
 ۳۹۷

پ

پالمیر ۳۲
پاندیت ۱۵۲
پُل مونرو ۲۴
پک، ا. ل. ۲۳

ت

تاج مدین سطحی ۲۹۰
تاج الصک ابوالغذالم ۳۵۲
تاجی مدرسه‌ی تاجی
تانیس کبیرازاده ۲۷
تنتشی، احمد ارتکین ۳۵۷
تنتشی مدرسه‌ی تنتشی
ترکان خاتون مدرسه‌ی ترکان خاتون
تُستری، سهل بن عبدالله ۲۵۶
تغول بیگ ۲۸۳
تقویه مدرسه‌ی تقویه
تقیه‌آقا عسی ۲۷۰
تقی‌الدین رفیق‌العهد ۲۰۱
تقی‌الدین زرین ۲۰۱
تقی‌الدین عمر ۱۰۴ - ۱۰۶ - ۲۷۰
تقی‌الدین عمر بن شه‌نشاہ ۲۹۰
توبه‌ی حضرمی ۱۷۵
توفیق ۱۴۹

ث

ثابت بن سنان ۲۱۷
ثابت الحِجندی ۲۰۳ - ۳۴۹
ثابت سافعی، محمد ۳۴۹
ثابت بن قُرّه ۱۴۰ - ۱۵۳ - ۱۹۱
ثعلب، احمد بن یحیی ابوالعَدس ۵۴ - ۱۸۷ - ۱۹۱

ج

جابر بن عبدالله انصاری ۲۵۵

بختیشوع، جبرائیل ۱۵۶
بدانته ۲۷۰

بدرالحمالی ۱۶۴ - ۱۸۸
بدرالدین ۱۰۵

برانیّه ۱۰۴ - ۱۰۶ - ۱۰۷
بریکان ۳۳۳
برکی ۲۵۷

برمکی، خالد ۱۱۶

بروکندان، کارل ۱۷۴ - ۱۸۴ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸
۲۰۳ - ۳۴۸

بروک، ادوارد ۳۲ - ۳۰۴

برهان‌الدین مسعود ۱۱۹

بشار بن بُرد ۸۹

بشر ۷۵

بشر بن عبدالملک ۴۰

بشر بن مروان ۷۴

بشر الحمریسی ۱۶

بشیر بن عبدالله ۱۵

بصرای، صدرالدین ۱۱۹

بصری، یوحنا محمد عبدالسلام بن حسین ۱۳۸

بصری، حرب ۱۵۵

بصری، حسن ۹۶

بعدی، عبدالجف ۱۶۲

بعدی، عبدالکفیف ۹۷ - ۱۴۶ - ۲۶۸ - ۲۸۱

بکّار بن قتیبه ۲۵۱

بککاش ۲۰۶

بلادی ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۱۸۷ - ۲۶۲ - ۲۶۳

بیدان، یونس عسی ۳۵۹

بنخی ۴۹

بیدان، یونس عسی ۳۵۹

بنار دمشقی، رمضان ۳۵۱

بنادری، فتح‌بن عسی ۳۳۶ - ۳۳۷

بنادری، شعی ۳۵۲

بندهی ۱۸۱

بنده‌الدوله ۱۴۵

بنهسی، مجدالدین ۱۰۶

بنهسی، وجیه‌الدین عبدالوہاب ۹۵

بنرونی، ابوریحان ۲۵۰ - ۲۵۷

بنهسی ۵۷

بنهسی، ابوالحسن ۱۳۲

بنهسی نندبوری ۲۸۶

ح

- حاج رکونی ۲۷۰
 حاجی خلیفہ ۱۵۹ — ۱۹۳ — ۲۳۱ — ۲۴۰ — ۲۴۱ —
 ۲۴۲ — ۲۴۸
 حارث بن محمد ۱۹۳
 حازمی ہمزانی، ابو ابوبکر محمد بن موسیٰ بن عثمان ۳۶۳
 حافظ ابوبکر، جوزقی نیشاپوری تسیانی ۳۴۷
 حافظ ابو عبد اللہ ۳۳۶ — ۳۴۰
 حافظ ابوالحسن فارس ۲۶۷ — ۲۶۸
 حافظ لدین اللہ، خلیفہ ۳۳۶
 حافظ مرادی ۲۲۷
 "حاکم باللہ ۸۱ — ۹۱ — ۱۵۷ — ۱۷۷ — ۲۸۹ — ۳۱۲ —
 ۳۲۶ — ۳۳۶ —
 حبانہ ۲۷۱
 حبان، ابوحاتمہ ۳۳۹ — ۳۴۰
 حسان بن حسن ۱۴۰
 حسی، دکتر قلیب خوری ۳۳ — ۴۲ — ۷۵ — ۸۷ — ۱۷۹ —
 ۳۵۵ —
 حجاج بن یوسف ثقفی ۴۷ — ۵۳ — ۸۶ — ۱۸۳ — ۱۹۶ —
 ۲۶۵ — ۲۶۶ —
 ححفہ ۳۲۳
 حجاج مطر ۴۸ — ۴۹ — ۱۴۰ — ۱۵۳ —
 حربی، ابراہیم ۱۵۸
 حرب بن امیہ ۴۰
 حریری ۲۱۴
 حجتی، دکتر سید محمد باقر ۲۰۹
 حسام الدین ۱۰۶
 حسام الدین ایوب ۲۹۲
 الحسن ۸۵ — ۹۶
 حسن ابراہیم، دکتر ۸۱ — ۸۲
 حسن بن علی (ع) ۳۰۸ — ۳۰۹ — ۳۲۵ —
 حسن بصری ۱۹۰ — ۲۱۲ — ۲۵۴ —
 حسن بن عمر بن خطاب ثقفی ۳۳۱
 حسوتہ، م. ا. ۲۳
 حسین اصفہانی ۱۸۴
 حسین بن حر ۸۴
 حسین بن عبد اللہ جیلہ ۵۲
 حسین بن علی (ع) ۲۶۶ — ۳۰۹ — ۳۲۴ — ۳۲۵ —
 حسین بن عمر، محمد بن احمد ۳۵۱

- جیبہ ۱۱۹
 جراثیل ۱۹۴
 جبل الطارق ۲۵۶
 جاحظ ۲۷ — ۳۰ — ۳۱ — ۴۱ — ۵۱ — ۵۳ — ۵۴ — ۸۴ —
 ۸۵ — ۱۲۴ — ۱۲۵ — ۱۲۶ — ۱۳۷ — ۱۴۵ — ۱۶۵ —
 ۱۷۱ — ۱۷۹ — ۱۸۳ — ۱۸۵ — ۱۸۹ — ۱۹۷ —
 ۱۹۹ — ۲۱۸ — ۲۶۹ —
 جان لنگدن دیویس ۲۶۱
 جرجانی ۶۴ — ۱۳۴
 جرجیس میخائیل ۱۹۴
 جرجی زیدان ۱۵۶
 جریر ۷۲ — ۷۳ — ۷۴ — ۷۵ — ۲۶۹ —
 جعد بن ادہم ۲۸۶
 جعفر ۱۸۸ — ۲۰۵
 جعفر بن فرات ۳۲۶
 جعفر بن منصور ۱۸۶ — ۳۰۷
 جمال ابراہیم بن حذیفہ ۱۴۹
 جمال الدین (ابن جمالہ) ۱۰۵ — ۱۴۶ —
 جمال الدین واصل ۸۰
 جمال الدین قفطی ۱۶۷
 جمال الدین محمود بن علی ۱۳۶
 جمال نخعہ ۲۷۶ — ۲۷۷ —
 جمینہ ۲۷۱
 جوالیقی بغدادی ۲۰۴
 جوانیہ ۱۰۶
 جواهر الغالی ۲۱۱ — ۲۲۱ —
 جوزی، ابوالفرج ۳۵۲
 جوزی، سبط ابن جوزی
 جوزی، عبدالرحمن ۲۲۵
 جوزقی محدث، ابوبکر ۳۴۷ — ۳۴۸ —
 جوزقی نیشاپوری، ابوبکر ۱۹۳
 جوہر صقلی ۹۱ — ۳۰۵ — ۳۲۶ —
 جوہر، حاج محمود ۱۱۸
 جوہریہ ۲۷۴
 جوینی، امام الرمین ۸۰ — ۲۰۳ — ۲۴۴ —
 جہشیاری ۱۴۵ — ۲۲۳ — ۲۳۸ —

ج

جگرخان ۱۵۹

خطیب بغدادی ۲۹ — ۹۳ — ۹۴ — ۱۹۱ — ۱۹۳ — ۲۲۶
 ۱۹۳ — ۲۵۷ — ۲۶۶ — ۲۶۸
 خطیب تبریزی ۱۳۸ — ۲۰۳ — ۲۵۵
 خلیلان ۲۶۳
 خلیل بن احمد ۵۷ — ۸۷ — ۱۶۳ — ۱۹۴ — ۲۳۲
 خلیل طوطح ۲۶۳
 خلیل معلم ۲۶۳
 خیزران ۲۷۵

د

داعی دعاة ۱۷۷ — ۳۱۰
 داعی علی بن حنظلہ ۳۰۷
 داود جنسی، دکتر ۲۰۵
 دایره ارنست ۵۲
 داعی ۷۵
 دغفل ۲۹۶
 دمشق ۱۸۷
 دننر ۲۷۲
 دولعی ۱۰۷
 دولعیہ مدرسہ دولعیہ
 دهمان ۱۹۲

ذ

ذکی مغربی ۳۳۷
 ذمآن ۴۰ — ۴۳
 ذہبی ۱۰۰ — ۳۳۹ — ۳۵۱ — ۳۶۳

ر

رابعی عدویہ ۲۷۰
 الراضی باللہ، خلیفہ ۵۹ — ۱۴۵ — ۱۸۸ — ۲۵۰
 ربیعہ ۲۷۱
 ربیعہ ۷۳ — ۱۰۵
 ربیع بن سلمان ۱۹۹
 ربیعۃ الرأی ۹۶ — ۲۵۴
 ربیع بن صبح ۱۷۴
 رزندان ۱۳۴

حسین بن ضحاک ۷۸

حسین جوهر ۱۸۸

حسین معلم ۱۸۳

حُسر ۸۶

حضان ۵۰

حصبیری، جمال الدین محمود بن احمد ۱۱۹

حصبیری، نظام الدین ۱۱۹

حضرمی ۱۲۸

حفض ۲۱۹

حفضہ ۲۶۲ — ۲۶۳ — ۲۷۰

حفضی رکوتہ ای عرناطہ ای ۲۷۰

حفید بن زهر ۲۷۶

الحکمہ ۱۴۶ — ۲۸۰

حکمہ دوم ۲۳۱

حکیمہ ۱۲۸

حمد بن اسحاق ۲۱۲ — ۲۷۴

حمد دروہ ۹۶

حمدہ ۶۱ — ۶۶ — ۲۶۹

حمزہ بن نبی عبداللہ ۲۵۶

حمیری ۲۱۳

حسینی ۹۳ — ۹۹

حسفی ۹۹ — ۱۱۷ — ۱۹۳ — ۳۶۱

حضان ۳۵۰

حنفیہ ۱۰۶

حُسن ۱۹۹

حسین بن اسحاق ۱۴۰ — ۱۴۵ — ۱۵۰ — ۱۵۳ — ۱۶۵

۱۹۴ — ۲۵۶

خ

خاتون عزیزہ ۱۰۶

خاتون مستظہری ۳۶۲

خازمی ۳۶۴

خالد بن یزید ۱۳۹ — ۱۴۰

خالدی ۷۸

خالدہ ۲۷۱

خبوسہ سی، نجم الدین ۱۷۶ — ۲۰۱ — ۲۰۸ — ۲۰۹

۲۴۳ — ۲۴۷

خدا بخش ۳۲ — ۱۷۶ — ۲۸۰ — ۳۰۰

خدیجہ دختر امام سخون ۲۶۴

خدیجہ دختر مأمون ۳۷۳

س

سارگینت، دکتر ۲۱۹
 ساکت، محمد حسین ۱۲۷ — ۲۸۶
 سام ۳۰۷
 سامی الدھان، دکتر ۲۳ — ۱۱۰ — ۱۱۹
 سبکی، تاج الدین ۲۸ — ۲۹ — ۳۱ — ۶۳ — ۱۰۲ — ۱۴۱
 — ۱۷۸ — ۱۹۱ — ۱۹۳ — ۳۴۷ — ۳۴۸ — ۳۵۱ — ۲۰۳
 — ۲۰۷ — ۲۰۸ — ۲۳۷ — ۲۴۳ — ۲۸۴ — ۳۳۹
 ست الشام ۲۹۰ — ۲۹۲
 سخاوی ۲۱۷
 سراج، ابوالحسن ۹۵
 سرخند ۱۰۵
 سلامہ ۲۷۱
 سعد ۲۶۲
 سعد بن ابی وقاص ۴۵
 سعدان بن مسلم ۲۱۳
 سعدی ۴۷
 سعید بن رزاز ۲۰۴
 سعید بن مسیب ۹۶ — ۱۸۹ — ۲۵۴
 سعید بن ہارون ۱۳۷ — ۱۳۸ — ۱۵۳
 سعید نقیسی ۲۰۳ — ۲۸۸ — ۳۴۹
 سفیان بن امیہ ۴۰
 سفیان ثوری ۱۹۳
 سفیان بن عیینہ ۲۴۲ — ۲۵۵
 سقراط ۶۵
 سلام ۱۳۷
 سلجوق ۳۲ — ۳۶۱
 سلطان سنجر سلجوقی ۱۷۷
 سلطان صلاح الدین ۲۸۹
 سلطان عزیز ۲۹۰
 سلطان نورالدین ۲۲۷
 سلفی ۶۶
 سلم ۱۵۳
 سلیم ۱۶۲
 سلیم بن عمرو ۴۹
 سلیمان بن علی ۵۷
 سلیمان بن حسین ۳۰۹
 سلیمان داود ۳۸۳
 سلیمان بن عتر ۹۵

رسیدہ ۹۱

رضی ابوالخیر ۳۵۳

رضی الدین نیشابوری ۱۰۱ — ۲۰۴

رضی الدین قزوینی ۳۵۳

رفاعی ۱۸۶ — ۱۸۸

رقاشی ۱۹۷

رکن الدین ۱۰۷

رکنیہ ۱۰۷

رواحیہ ۱۰۷

روزبال ۳۰۴

ریاحی، ابوالبیدا ۸۶

ز

زاهد الکوثری، محمد ۲۱۲
 زبیدہ ۲۷۶
 زبیدہ ام جعفر ۲۷۱
 زبیر ۲۶۶
 زجاج ۱۸۷ — ۱۸۸ — ۲۰۰ — ۲۰۲ — ۲۵۰
 زرقاء ۲۷۵
 زرقانی ۲۵۷
 زرنوجی ۲۵ — ۲۷ — ۱۷۴ — ۲۱۰ — ۲۳۹ — ۲۴۱ — ۲۴۷ — ۲۴۸
 زکریاء بن حسن، محمد بن عبداللہ بن محمد ۳۴۷
 زکی، دکتر ا. علی ۳۰۴
 زکی الدین، عبدالقوی مندری ۳۳۴
 زکی مبارک ۱۸۸
 زمخشری، ابوالقاسم ۲۶۷
 زنجانی ۲۰۵
 زہدی ۷۸
 زہری ۱۹۷
 زیات، ابوحسن ۲۵۲
 زیاد ۸۵ — ۲۶۶ — ۲۶۹
 زید ۶۱ — ۷۹
 زید بن عاصم ۲۷۴
 زبدة النصرہ ۳۰۰
 زبرک، ابن احمد ۳۴۴ — ۳۴۵ — ۳۶۰ — ۳۶۲
 زینب ۶۱ — ۲۶۸ — ۲۶۹ — ۲۷۰ — ۲۷۴

سرف الدین ابوالقاسم علی ۳۴۸
 سرف الدین بن ابی عمرو ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۲۷
 سرف الدین عروه ۱۰۵ - ۱۰۷ - ۱۶۰
 سرف الدین یوسف دمشقی ۳۵۰
 شریح قاضی ۲۱۸
 شریف الدین ۱۵۶
 شریف رضی ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۷
 شریف فخرالدین ۱۰۵
 شریف مرتضی ۲۰۹ - ۳۱۰ - ۳۴۶
 شریفیه مدرسه‌ی شریفیه
 شعی ۲۵۳
 شعبیه مدرسه‌ی شعبیه
 شفعی کدکنی، دکتر محمد رضا ۳۱ - ۶۹
 شریک ۱۹۰
 شلیبی، دکتر احمد ۳۱۲ - ۳۳۰ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵
 - ۳۳۶ - ۳۳۸ - ۳۴۲ - ۳۵۰ - ۳۵۵ - ۳۵۶
 شبلیه مدرسه‌ی شبلیه
 شمس الدین ۲۰۵ - ۲۳۸
 شمس الدوله ۶۴
 شمس الدین ذهبی ۳۳۶ - ۳۵۴
 شهاب الدین ۳۵۸
 شهرزوری، قاضی کمال الدین ابوالفضل محمد ۳۵۷
 شهرستانی ۸۹ - ۲۰۵
 شهرمن ۲۵۷
 شیب بن شیه ۸۶
 شیخ ابونجیب ۲۰۴
 شیخ ابوسعید بن یحیی ۳۵۴
 شیخ بدیع ۳۶۳
 شیخ رضی الدین صفائی
 شیخ زکی الدین ۱۴۵
 شیخ الشیوخ ۳۶۳
 شیخ صالح العفد ۱۱۱
 شیخ الصیاح ۱۰۱
 شیخ عبدالعزیز بن دلف ۱۳۲
 شیخ عبدالغنی ۵۹
 شیخ عبدالقادر جیلی ۳۳۸
 شیخ محمد دقیق العید ۱۱۲
 شیخه شهده ۲۶۷
 شیخ محمد هاشم ندوی ۳۵۸
 شیرازی، ابواسحاق ۸۰ - ۱۰۲ - ۱۷۶ - ۲۰۳ - ۲۰۷
 - ۲۰۸ - ۳۴۸ - ۳۵۱ - ۳۶۳

سلیمان کلی ۵۶
 سلیمان نعیم ۴۸
 سلیمان وهب ۱۸۸
 سماع ۲۱۵ - ۲۱۷
 سمعانی ۱۴۱ - ۱۴۵ - ۳۳۶
 سمرقندی ۱۹۳
 سندوبی ۵۸
 سوار، ابوعلی ۱۲۳
 سوبین غفله ۷۲
 سهل ۱۳۸
 سهل هامون ۱۳۷ - ۱۵۳
 سهیلی ۸۹
 سیویه ۷۵ - ۸۶ - ۱۲۵ - ۲۰۲
 سید رضی ۳۴۷
 سید مرتضی ۲۵۹ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۶ و نیز
 ک. شریف مرتضی
 سید رضی ۳۴۷
 سیراف ۱۴۸
 سیرافی ۷۹
 سیف الدوله ابن حمدان ۵۹ - ۱۹۴
 سف کنین ۱۰۵
 مسوی ۳۰ - ۳۱ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۶ - ۹۷ - ۱۵۳
 - ۱۷۶ - ۱۸۹ - ۱۹۲ - ۲۰۲ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۱۲۲
 ۲۴۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۷۰ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۴۲

ش

شاپور اردشیر ۱۲۳ - ۱۳۷ - ۲۶۵ - ۳۴۴
 شاشی، ابوبکر ۳۶ - ۲۰۳ - ۳۴۸ - ۳۵۱ - ۳۵۲
 شاشی، ابومحمد بن علی حامد ۱۳۳ - ۳۴۸
 شاشی ابونصر احمد بن عبیدالله بن محمد ۳۵۶
 شافعی، امام ۵۰ - ۸۸ - ۹۵ - ۹۹ - ۱۴۵ - ۱۷۲
 - ۱۷۷ - ۱۹۰ - ۱۹۹ - ۲۰۳ - ۲۳۶ - ۲۴۲ - ۲۴۸
 - ۲۶۷ - ۲۹۸ - ۳۲۸ - ۳۳۹ - ۳۴۸ - ۳۶۱
 شافعی صوفی، ابوسعید احمد بن محمد نیشابوری ۳۴۴
 شاریه ۲۷۳
 شامی ۲۷۶
 شامید ۱۰۶ - ۲۶۸
 شبل الدین ۱۰۷
 شجاع الدین ۲۹۰
 شرف الدوله ۱۱۹

شیرازی، فطرب الدین ۱۹۲
شیرزی ۳۰ - ۴۹ - ۲۲۱

ص

صابی ۳۱ - ۶۹
صاحب برهان الدین ۲۰۲
صاحب بن عبّاد ۸۰ - ۱۲۷ - ۱۲۳ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۲۲۳

صاحب بن عبدالقدوس ۷۷
صاحب صفی الدین عبدالله ۱۶۰
صاحبیه ۱۰۶ - ۱۶۰ - ۲۹۸
صاحب الدین ازبک ۱۰۸
صاحب الدین قائم‌آز ۳۰۰
صاحبیه مدرسه‌ی صاحبیه

صالح ۷۷ - ۱۰۴

صالح بن عباس ۲۷۵

صالح نجم الدین ایوب ۲۰۹

صالحیه ۶۱ - ۱۰۴

صباغ، ابونصر ۲۰۸ - ۳۴۸

صبیح حبشی، ابوالخیر ۱۵۷

صدقه بن منصور اسدی مزیدی ۳۴۷

صدقی، دکتر محمود ۳۰۳

صدقه بن منصور اسدی مزیدی ۳۴۷

صدر، سید محمد صادق ۳۰۹

صدرالدین ابوالحسن محمدجوینی ۲۰۸

صدرالدین عبدالملک درباس ۳۲۸

صدرالدین علی نیر ۱۶۲

صدیق بن علی ۲۱۵

صفائی ۳۴۷

صفّا ۳۱۸

صفدری ۲۹ - ۱۰۶ - ۱۷۸

صفی الدین عبدالعومر ۱۴۵ - ۱۶۲

صفی الدین عبدالله بن جهیل ۱۶۰

صفیه ۲۶۹

صلاح الدین ایوبی ۲۴ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۴۶ - ۱۶۴

۱۹۲ - ۱۷۶ - ۲۳۷ - ۲۴۳ - ۲۷۰ - ۲۸۰ - ۲۸۱

۲۱۹ - ۲۹۹ - ۳۲۸ - ۳۵۹

صلاح الدین صفدری ۳۳۶

صلاح الدین منجد ۲۲۲

صلاحیه مدرسه‌ی صلاحیه

صمصام الدوله ۷۹

صمیری، ابوزکریا ۶۴

صولی ۶۰ - ۱۴۵ - ۱۴۷ - ۱۴۹ - ۱۸۸ - ۱۹۹

صوفی، ابوسعید ۱۰۲ - ۳۴۴

صیرم ۱۰۵

صیرمیه مدرسه‌ی صیرمیه

ض

ضخاک بن مزاحم ۱۸۶

ضمی، قاضی ابوعبدالله، ۷ - ۱۳۶ - ۱۳۸ - ۱۸۶ -

۳۴۵ - ۳۴۶

ضیاء الدین احمد ۱۳۲

ط

طائی، محمد بن اسماعیل بن یوسف بن محمد ۳۵۳

طاووس ۲۵۴

طاهر ۵۴ - ۱۸۷

طبری، ابوطیب، ۳۱ - ۶۳ - ۹۰ - ۹۵ - ۲۰۳ - ۲۰۸ -

۲۷۴ -

طرسوس، عماد الدین ۱۱۹ - ۲۷۶

طوطوشی، سراج السوگ ۳۴۴

طوقیح ۹۶

طلّ، خدمتگزار هرّون الرشید ۲۱۲

طنس، اسعد ۱۱۱

طابع بن زریک ۸۲

طنجانی، ابوجعفر ۲۱۴

طوطیح، دکتر ۲۶۳

ظ

ظهر پسر صلاح الدین ۱۰۴

الظاهر بامر الله ۳۳۶

ع

عائشه (رض) ۲۶۲ - ۲۶۴ - ۲۶۶ - ۲۶۸ - ۲۹۰

العاذل ۱۰۳ - ۱۰۴

- عاشورا، دختر ساروخ ۱۰۵
عاصه ۳۲۸
عامر شعبی ۱۸۶
عاملی، شیخ بها، ۲۵ - ۲۷ - ۷۲
عبادی ۱۷۶
عباس ابن احنف ۷۵
عباس مستنصر ۱۷۶
عباس بن محمد ۲۷۵
عبدالاعلی ۱۸۶
عبدالله ۹۱ - ۲۶۶
عبدالله بن ادریس ۵۷
عبدالله بن خلیفه، عبدالظاهر ۱۸۷
عبدالله بن عباس ۴۸ - ۹۶ - ۲۵۳
عبدالله بن صامت ۲۵۴
عبدالله بن علی بن عبدالله بن عباس ۹۰
عبدالله بن علی ۱۰۵
عبدالله بن عمرو عاص ۲۵۴
عبدالله بن هاشم ۷۱
عبدالله جهنی ۲۵۵
عبدالله زبیر ۲۶۵
عبدالله ظاهر ۸۷ - ۱۹۹
عبدالله عرویه ۲۶۲
عبدالله عمر ۲۵۳
عبدالله عمرو بن ابی صبح ۸۷
عبدالله مبارک ۲۳۳
عبدالله مسعود ۲۵۴
عبدالله معتز ۷۰ - ۱۸۷
عبدالله منجم، ابوالحسن ۶۴
عبدالله وهب ۲۵۵
عبدالحمید کاتب ۵۳ - ۱۸۳
عبدی ۳۱ - ۶۳ - ۶۷ - ۱۹۶ - ۲۱۲ - ۲۳۵ - ۲۴۵
عبدی ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۵۲ - ۲۹۴ - ۲۹۶
عبدالرحمن انباری ۷۶
عبدالرحمن بن قاسم ۲۵۵
عبدالرحمن جوزی جوزی
عبدالرحمن الحسون، دکتر ۲۸۶
عبدالرحمن روم ۲۷۳
عبدالرحمن مشعری ۲۷۰
عبدالرحمن مأمون ۲۰۳
عبدالرزاق حصان ۳۰
عبدالرحیم ۱۴۹
- عبدالسامع ۳۲۷
عبدالسلام هارون ۱۲۵
عبدالسمیع ۳۲۷
عبدالصمد ۵۶ - ۱۸۶
عبدالعزیز عمر بن محمد بن فهد ۲۱۷
عبداللطیف ۳۵۹
عبداللطیف بن محمد ۳۱۶
عبدالمطلب ۱۵۳
عبدالملک مروان، خلیفه ۴۱ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۵ - ۶۸
عبدالله ۷۳ - ۷۴ - ۱۸۶ - ۱۸۷
عبدالوهاب شیرازی ۲۰۳
عبدالوهاب عزام ۸۳
عبدالوهاب عیسی ۱۴۵
عبد، شیخ محمد ۲۸۸
عبدالله ۲۶۶
عتبه بن ابی سفیان ۵۶ - ۲۱۲
عتبی ۸۰
عدی ۷۵
عدی بن رفاع ۷۴
عدی حمدانی ۲۷۵
عذراء، دختر نورالدین ۱۰۵
عذره ۷۳
عذری ۷۴
العز ۶۶
عزآوی، عباس ۲۳ - ۲۷ - ۲۰۵ - ۲۱۵ - ۲۹۴
۳۰۷
عزالدین، ابونصر ۱۰۶
عزالدین اعظمی ۱۰۶
عزالدین فرخشاہ ۸۳
العزیز بالله، خلیفه ۶۶ - ۹۱ - ۱۳۸ - ۲۸۲ - ۲۸۹
۲۹۲ - ۳۰۲ - ۳۱۹ - ۳۲۵
عصمت الدین ۱۰۵
عضدالدوله دیلمی ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۴۵ - ۱۵۴ - ۱۵۹
عضدالدین محمد ۱۵۶
عطاء بن رباح ۱۸۳ - ۲۵۴
عطاء بن عبدالله خراسانی ۲۵۴
عظاره ۲۷۳
عقاره، بهاء الدین ۱۱۸
عقبه ۲۶۲ - ۲۷۴
عقیله ۲۷۱
عقبلی ۲۰۵

عمرو بن عاص ۹۰ — ۹۵
 عمرو بن عتبہ ۵۵ — ۵۶
 عمرو بن میمون ۴۵
 عمید ابونصر ۲۲۵
 عنایت اللہ ۱۴۸
 عنعنہ ۷۳
 عنیلہ ۲۶۸
 عنیدہ ی طنبور یہ ۲۷۲
 عواد، گورگیس ۳۳ — ۱۴۷ — ۱۵۱ — ۱۵۶ — ۱۵۷
 عیسیٰ ۲۲۳ — ۳۰۷
 عیسیٰ بن احمد ۱۵۹
 عیسیٰ بن نسطورس ۳۲۵
 عیسیٰ منکدر ۱۹۵
 عینی ۸۰

غ

غزالی، ابو حامد ۳۱ — ۵۱ — ۶۶ — ۸۰ — ۲۰۴ — ۲۱۰
 — ۲۱۲ — ۲۲۱ — ۲۳۰ — ۲۳۱ — ۲۳۳ — ۲۳۵ — ۲۳۶
 — ۲۳۷ — ۲۴۰ — ۲۴۵ — ۲۴۶ — ۲۴۸
 غزالی، احمد ۲۰۴
 غزی ۱۳۴
 غلام زحل ۶۵

ف

فارابی ۱۹۴
 فارسی، ابوعلی ۱۵۴
 فارمر، ج، ج ۲۷۱
 فاروقی ۲۰۵ — ۳۲۶ — ۳۵۲
 الفاضل ۳۴۷
 فاطمہ (ع) ۲۶۷ — ۳۲۵
 فتح بن خاقان ۱۶۵
 فخرالاسلام ۳۵۱ — ۳۵۲
 فخرالدولہ ۲۸۷
 فخرالدین بارومی ۱۰۵
 فخررازی ۶۳
 فخرالنساء ۲۶۷
 فخریہ — مدرسہ ی فخریہ
 فزاء ۹۳ — ۱۲۵ — ۱۸۷ — ۲۹۸ — ۲۹۹

عکبری ۱۲۶
 عکرشہ ۲۷۵
 علاء الدین مقدسی ۳۵۹
 علان الشعوبی ۱۴۱ — ۱۵۲
 علم ۲۷۳
 علوی دبوسی ۲۰۳
 علی (ع) ۴۸ — ۵۲ — ۶۰ — ۱۵۴ — ۱۷۵ — ۲۳۱ —
 ۲۶۷ — ۲۹۶ — ۳۰۷ — ۳۰۸ — ۳۰۹ — ۳۱۴ — ۳۲۵
 علی بن آدم ۲۶۳
 علی بن احمد بکیری ۱۳۹
 علی بن احمد عاملی ۲۰۹
 علی بن جیلہ ۵۲ — ۲۲۱
 علی بن جعفر ۱۸۸
 علی بن حسن الاحمر ۱۸۵
 علی بن حسن عساکر ۱۹۲
 علی بن حمزہ ۳۳۵
 علی بن شاذان ۲۸۳
 علی بن ظافر ۸۲
 علی بن عیسیٰ ۵۹
 علی بن عیسیٰ الجراح ۷۸
 علی بن محمد بن فصیحی ۶۶ — ۲۰۴
 علی بن محمد بن محفوظ علوی ۲۱۵
 علی بن منصور ۱۴۹
 علی بن منصور حلبی ۱۸۸
 علی بن موسیٰ الرضا (ع) ۷۸
 علی نصیری ۲۱۶ — ۳۵۸
 علی بن نعمان ۳۱۲
 علی بن ہلال ۱۴۵
 علی بن یحییٰ منجم ۱۲۲ — ۱۳۸ — ۱۶۵
 علی رضوان ۱۶۷ — ۲۳۷
 علیمی، ابوالخطاب ۱۵۷
 علیہ ۲۷۲
 عمادالدین ۱۰۸
 عمارت الدین ثابت ۱۷۶
 عمارہ ۸۲
 عمارہ ی یمنی ۸۲
 عمر بن خطاب (رض) ۴۷ — ۵۱ — ۸۴ — ۸۵ — ۹۰ —
 ۱۴۶ — ۱۷۴ — ۲۶۲
 عمر دوم (عمر بن عبدالعزیز) ۱۹۳
 عمر بن فارض ۲۱۵
 عمر بن فرخان ۱۴۰
 عمرو ۶۱

قسطی ۲۹ — ۳۰ — ۴۴ — ۱۳۴ — ۱۴۰ — ۱۵۹ — ۱۶۰ —
 ۱۶۵ — ۱۶۶ — ۱۶۷ — ۲۵۶ — ۳۴۶ —
 قشقدی ۳۱ — ۱۵۳ — ۱۷۷ — ۲۰۰ — ۲۰۹ — ۲۲۳ —
 ۳۱۳ — ۳۵۸ —
 قلم ۲۷۳ —
 قوام الدین ۱۱۹ —
 قتاده ۲۴۲ —
 قیساوہ ۲۵۶ —
 قیس بن سعد ۱۸۳ —
 قیس غفاریہ ۲۷۳ —

ک

کاتب واقدی ۱۴۵ —
 کازرانی، ابو عبدالله محمد ۳۴۸ —
 کازرونی، ابواسحاق ۲۵۰ —
 کافور احشیدی، ابوالمسک ۵۹ — ۸۱ — ۸۲ — ۱۰۷ —
 ۱۸۸ — ۲۸۵ —
 کامل حسین، دکتر ۳۱۹ —
 کثیر ۷۴ — ۷۵ —
 کتبی ۷۸ — ۱۴۵ — ۱۵۹ — ۱۶۲ — ۱۶۵ — ۱۶۷ —
 ککجور یا ۳۰۴ —
 کربان بایرام ۳۲۴ —
 کردعلی، محمد ۱۲۷ — ۲۹۶ —
 کریمہ، قن ۲۶۲ — ۲۶۸ —
 کسا ۷۳ —
 کسانی ۷۵ — ۷۶ — ۸۶ — ۸۸ — ۹۳ — ۱۲۵ — ۱۸۵ —
 ۱۸۶ — ۱۹۸ — ۲۵۱ —
 کشاجم ۳۱ — ۳۲ — ۶۹ — ۷۰ — ۷۱ —
 کعبی ۷۳ —
 کلاب ۷۳ —
 کلس، یعقوب، وزیر ۶۶ — ۲۹۲ — ۳۱۲ —
 کلیب ۴۸ — ۴۹ — ۱۹۶ —
 کلینی ۳۰۷ —
 کمال الدین ۲۶۸ —
 کمال الدین سموری ۲۹۰ —
 کمال الدین عمر ۲۱۸ —
 کمیت بن زیاد ۵۳ — ۹۶ — ۱۸۳ —
 کمیل ۲۳۱ — ۳۰۴ —
 کنانی، بدرالدین ابراہیم بن جماعہ ۳۵۷ —
 کنانی مسیلی، ابو عبدالله محمد بن ابی الفرج ۳۳۷ —

فرخستہ ۱۰۵ —
 فردوسی ۲۴۱ —
 فرزدق ۷۴ — ۲۶۹ —
 فرید رفاعی ۵۵ —
 فرید وجدی محمد ۱۳۷ —
 فضل بن غانم ۱۹۵ —
 فلک الدین ۱۰۷ —
 فن کرم ۹۸ —
 فن گرو تپام ۲۸ —
 فواد سید ۲۳ —
 فیروزآبادی ۲۰۵ — ۲۰۷ —

ق

قاسم ۱۸۷ — ۲۰۵ —
 قاسم بن علی بن محمد ۲۱۵ —
 قابسی ۲۷ — ۱۹۷ —
 قادر، خلیفہ ۱۹۱ — ۲۲۶ —
 قارد ۲۷۱ —
 قاضی ابوالمحاسن عمر بن علی دمشقی ۳۵۳ —
 قاضی جلیس ۳۳۶ —
 قاضی الفاضل ۸۳ — ۱۰۵ — ۱۲۷ — ۱۲۸ — ۱۴۶ —
 ۱۵۹ — ۱۶۴ — ۳۲۸ —
 قاضی نعمان ۳۰۶ — ۳۰۸ — ۳۰۹ —
 قلی ۲۷۰ —
 قایماز ۱۰۶ —
 قتیہ ۲۶۸ —
 قدامہ بن جعفر ۷۸ —
 قرشی ۳۰ — ۴۹ — ۲۲۱ —
 قرآن محمد ابومنصور عبدالرحمن ۳۵۴ —
 قزوینی ۴۷ — ۲۰۴ —
 قزوینی، ابوالخیر فقیہ شافعی ۳۵۳ —
 قزوینی، رضی الدین ۲۰۴ — ۳۵۳ — ۳۵۶ —
 قشیری، ابوالقاسم ۱۸۴ —
 قسیری، ابومظفر ۲۶۷ —
 قضاعی، قاضی ابو عبدالله ۱۳۴ —
 قطامہ ۱۸۶ —
 قطب الدین خسرو ۱۰۴ —
 قطرب ۱۸۵ — ۱۸۷ —
 قطمونوی ۲۷ —

مبشر فاتک ۱۶۷
 متنبی ۸۱-۱۲۶
 متواضع، خلیفه ۶۲
 متوکل، خلیفه ۷۱-۱۷۱-۱۸۷-۱۹۸-۲۷۳
 متی ۷۹
 مُتیم هاشمیه ۲۷۲
 مجد ۵۱-۸۸
 مجدالدین ابوالاشبال ۹۵
 مجدالدین ابوعلی ۲۰۳
 مجدالدین جیتی ۲۰۰-۲۳۹
 مجدالدین دایه ۲۲۷
 مجدیه — مدرسه ی مجدیه
 مجدیه ی جلیلیه — مدرسه ی مجدیدی جلیلیه
 محبّ الدین نجّار ۱۵۹
 محمد بن ثابت ۲۰۳
 محمد بن جهم ۱۸۴-۱۸۵-۱۹۸
 محمد بن حسن ۱۹۱-۲۶۳
 محمد بن زید ۲۷
 محمد بن حسن دنیار ۱۴۵
 محمد بن سعد ۱۴۵
 محمد بن سعید حدادی ۱۴۹
 محمد بن سعید بن هشام ۱۴۶
 محمد بن طاهر بن بهرام ۶۴
 محمد بن عبدالله (ص) ۱۸۶-۱۹۶-۲۶۸-۳۱۴
 محمد بن عبدالملک خلیفه ۱۹۹
 محمد بن عبدالملک زیات ۱۲۵-۱۵۰
 محمد بن علی بن حامد ۳۵۰
 محمد بن علی میرمان ۲۰۲
 محمد بن نعمان ۳۱۳
 محمد بن یحیی ۱۸۴-۲۰۴
 محمد بن یحیی نیشابوری ۱۷۷
 محمد سلماسی ۳۵۶
 محمد طاهر ۱۸۷
 محمد عبده ۲۹۵
 محمد علوش ۹۱
 محمد عنان ۸۱
 محمد فخرالدین ۹۵
 محمد کردعلی ۱۳۲-۱۳۹-۱۶۴
 محمد موسای خوارزمی ۱۵۳
 محمد نعالی ۲۴۳
 محمود غزنوی ۸۰-۲۸۲-۳۳۹-۳۵۷

کُندری، وزیر ۲۸۳

کنده ۴۹

کندی، تاج الدین ۸۳-۱۸۷-۱۹۳-۲۴۲

کوثر ۴۸

کوک، ریچارد ۳۲

کیاهرسی طبری ۲۰۳-۳۵۰-۳۵۱

کیسان، محمد بن احمد ۲۳۵

گ

گلد تسهر ۴۵-۱۸۳

گیب ۳۲-۸۰

ل

لا تور — لندری ۲۶۱

لامنس ۳۲-۴۲-۱۸۳

لیابه ۲۷۵-۲۷۶

لسترنج ۳۴۲

لقمان ۱۸۰

لیث سعد ۲۵۵

لین پول، ستن لی ۳۲-۲۳۷

م

مارگلیوٹ ۵۵-۱۲۳-۱۵۶

مالک بن انس، امام ۴۹-۹۶-۱۹۰-۲۳۲-۲۳۳

۲۵۵-۲۴۲

مالک بن سعید زوقی ۲۸۹

مأمون، خلیفه ۲۲-۵۷-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸

۱۳۲-۱۴۰-۱۴۱-۱۵۰-۱۵۲-۱۵۳-۱۸۲

۱۸۴-۱۸۵-۱۹۳-۲۷۱-۲۷۳-۲۸۰-۲۸۶

۲۸۷-۲۹۶-۲۹۸-۳۴۶

مأمون بطانحی ۱۵۸

ماوردی ۲۳۲

مبارک، ابوطالب ۲۰۴

مبارک، ابوعبدالله ۲۴۳

میرد ۴۱-۴۶-۱۸۵-۱۸۷-۲۰۰-۲۴۶-۲۵۰

مبشر حاسب، ابورشید ۱۵۹-۳۴۶

محمودیه — مدرسہ ی محمودیہ
 محی الدین قرشی مصری ۳۳۵
 محی الدین بن عربی ۱۲۵ — ۱۲۶ — ۱۷۲ — ۲۰۵
 مخارق ۷۸
 مرید ۹۰
 المرزبان ۷۸ — ۹۶
 مروان بن محمد، خلیفہ ۷۲ — ۹۰ — ۱۸۶
 مروزانی، موسیٰ ۶۶
 مروزی، احمد ۲۶۸
 مریم ۲۶۹
 مزاحم ۱۸۶
 مستضییٰ باللہ، خلیفہ ۱۵۶ — ۳۲۸
 مستظہری ۳۵۲
 معتصم باللہ، خلیفہ ۱۴۵ — ۱۶۰ — ۱۶۲
 مستنصر باللہ، خلیفہ ۱۰۰ — ۱۶۳ — ۳۲۱
 مسرور صفدی ۱۰۶
 مسلم ۱۴۰ — ۳۳۸
 مسلمہ بن عبدالملک ۸۵
 مسلم بن ولید ۷۵ — ۹۶
 مسلم زہری ۱۸۶
 مسعود غزنوی ۲۵۷
 مسعودی ۷۱ — ۷۲ — ۲۷۶
 مسیح ۳۱۶
 مصعب ۲۶۶
 مصعب بن زبیر ۱۷۲ — ۲۳۳
 مصطفیٰ جوادی ۲۰۷ — ۳۳۰
 مصطفیٰ فتح اللہ ۳۴
 المعالی یوسف جوینی ۲۰۳
 معدویہ ۶۷ — ۷۰ — ۷۱ — ۸۷ — ۱۷۵ — ۲۷۵
 معاذ بن جبل ۱۷۴ — ۲۵۳
 معبد ۲۷۱
 معد ۳۱۶
 معتصم باللہ، خلیفہ ۶۸ — ۸۷ — ۱۹۱ — ۲۷۲
 معصد، خلیفہ ۷۱ — ۹۳ — ۱۸۷ — ۱۹۱
 معتز ۱۸۷
 معزالدین اللہ، خلیفہ ۱۶۲ — ۳۰۲
 معظم عیسیٰ ۱۰۴
 معظمیہ — مدرسہ ی معظمیہ
 معین الدین ۲۰۴
 معینہ ۲۹۸
 معقب بن ابی زہرہ ۲۴۵

مفضل ۱۸۶
 مقدار ۲۶۲
 مقتدر، خلیفہ ۲۰۰ — ۲۱۷
 مقدسی ۲۸ — ۶۴ — ۱۲۳ — ۱۳۰ — ۱۳۱ — ۱۴۷ —
 ۱۵۵ — ۱۵۹ — ۲۵۷
 مقری ۳۰ — ۶۸ — ۹۶ — ۱۲۸ — ۱۳۴ — ۱۴۷ — ۲۲۴ —
 ۲۶۸ — ۲۶۹ — ۳۳۷
 مقری جازنا، ابوالقاسم ۳۶۳
 مقریزی ۳۱ — ۵۱ — ۵۷ — ۵۹ — ۶۸ — ۷۱ — ۸۱ — ۹۰ —
 ۹۱ — ۹۵ — ۹۹ — ۱۰۸ — ۱۲۸ — ۱۳۶ — ۱۳۷ —
 ۱۴۶ — ۱۴۷ — ۱۴۹ — ۱۵۸ — ۱۵۹ — ۱۶۳ — ۱۶۴ —
 ۱۷۵ — ۱۷۶ — ۲۰۲ — ۲۰۹ — ۲۲۳ — ۲۲۵ — ۲۲۶ —
 ۲۴۳ — ۲۴۴ — ۲۸۱ — ۲۸۹ — ۲۹۰ — ۲۹۸ — ۲۹۹ —
 ۳۰۶ — ۳۱۳
 مکحول ۲۵۴
 مکتفی بامر اللہ، خلیفہ ۱۲۶
 ملک اشرف، شعبان ۲۲۲ — ۳۰۰ — ۳۵۶
 ملک افضل ۱۵۸ — ۱۶۸ — ۱۹۲
 ملکشاہ ۱۰۰ — ۱۷۷ — ۲۸۴ — ۲۸۵ — ۳۳۹
 ملک صالح — طلائع بن رزیک
 ملک عادل ۱۰۳ — ۱۵۹
 ملک کامل ۱۹۲
 ملک معظم عیسیٰ ۸۳ — ۲۲۲
 مندری، زکی الدین ۳۵۹
 منده، محمد بن اسحاق ۲۵۷
 منصور، خلیفہ ۱۸۴ — ۲۷۵ — ۳۴۳
 منصور بن ابی عامر ۲۷۴
 منصور حلبی ۱۸۸
 المنصورۃ التاجیة ۱۹۲
 منصوری ۱۰۸
 منکورس ۱۰۷
 موسیٰ ۳۰۷
 موسای شاکری ۱۴۰
 موسوی — سلمرتضیٰ
 الموشح ۹۶
 موصلی، ابراہیم ۷۵
 موفق ۲۵۱
 موفق بن خلان ۸۲
 موفق الدین مطران ۱۴۶ — ۱۶۶
 موفقیہ ی ابن صقال مدرسہ ی موفقیہ ی ابن صقال
 مونہ ۲۶۸

محمودیه — مدرسہ ی محمودیہ
 محی الدین قرشی مصری ۳۳۵
 محی الدین بن عربی ۱۲۵ — ۱۲۶ — ۱۷۲ — ۲۰۵
 مخارق ۷۸
 مرید ۹۰
 المرزبان ۷۸ — ۹۶
 مروان بن محمد، خلیفہ ۷۲ — ۹۰ — ۱۸۶
 مروزانی، موسیٰ ۶۶
 مروزی، احمد ۲۶۸
 مریم ۲۶۹
 مزاحم ۱۸۶
 مستضییٰ باللہ، خلیفہ ۱۵۶ — ۳۲۸
 مستظہری ۳۵۲
 معتصم باللہ، خلیفہ ۱۴۵ — ۱۶۰ — ۱۶۲
 مستنصر باللہ، خلیفہ ۱۰۰ — ۱۶۳ — ۳۲۱
 مسرور صفدی ۱۰۶
 مسلم ۱۴۰ — ۳۳۸
 مسلمہ بن عبدالملک ۸۵
 مسلم بن ولید ۷۵ — ۹۶
 مسلم زہری ۱۸۶
 مسعود غزنوی ۲۵۷
 مسعودی ۷۱ — ۷۲ — ۲۷۶
 مسیح ۳۱۶
 مصعب ۲۶۶
 مصعب بن زبیر ۱۷۲ — ۲۳۳
 مصطفیٰ جوادی ۲۰۷ — ۳۳۰
 مصطفیٰ فتح اللہ ۳۴
 المعالی یوسف جوینی ۲۰۳
 معدویہ ۶۷ — ۷۰ — ۷۱ — ۸۷ — ۱۷۵ — ۲۷۵
 معاذ بن جبل ۱۷۴ — ۲۵۳
 معبد ۲۷۱
 معد ۳۱۶
 معتصم باللہ، خلیفہ ۶۸ — ۸۷ — ۱۹۱ — ۲۷۲
 معصد، خلیفہ ۷۱ — ۹۳ — ۱۸۷ — ۱۹۱
 معتز ۱۸۷
 معزالدین اللہ، خلیفہ ۱۶۲ — ۳۰۲
 معظم عیسیٰ ۱۰۴
 معظمیہ — مدرسہ ی معظمیہ
 معین الدین ۲۰۴
 معینہ ۲۹۸
 معقب بن ابی زہرہ ۲۴۵

۳۳۲ — ۳۳۹ — ۳۴۹ — ۳۶۱
 نظامی ۹۱
 نظامیہ مدرسہ ی نظامیہ
 نعمان ۳۱۴ — ۳۲۶
 نعیمی ۲۶ — ۲۸ — ۱۰۲ — ۱۰۳ — ۱۰۴ — ۱۰۵ —
 ۱۰۶ — ۱۰۷ — ۱۱۰ — ۱۱۹ — ۱۵۹ — ۱۶۰ — ۱۷۶ —
 ۲۰۵ — ۲۲۲ — ۲۶۸ — ۲۹۰ — ۲۹۳ — ۳۰۰
 نفری ۲۲۷
 نفظویہ ۹۶
 نقیسہ ۲۶۷
 نقیب الاشراف ۲۲۵
 نقیب الطالبین ۲۲۵ — ۳۴۴
 نقیب النقباء ۲۲۶ — ۲۲۷
 نقیب المعلمین ۲۲۶
 نمیر ۷۳
 نوادی ۲۶۷
 نوای ۴۱
 نوح ۳۰۷ — ۳۱۶
 نوح بن منصور ۱۲۷ — ۱۳۰
 نوشجانی، ابوالفتح ۶۴
 نورالدولہ علی بن بلیان ۳۵۸
 نورالدین زنگی ۳۲ — ۸۰ — ۱۰۱ — ۱۰۲ — ۱۱۰ — ۱۱۹ —
 ۱۵۹ — ۱۶۰ — ۱۶۴ — ۱۷۶ — ۲۲۷ — ۲۸۰ — ۲۸۱ —
 نورالدین کبری ۹۹ — ۱۰۵ — ۱۰۸ — ۱۱۱ — ۱۱۴ —
 ۲۸۸
 نوری ۱۱۱
 نوریہ مدرسہ ی نوریہ
 نوریہ الكبرى مدرسہ ی نوریہ الكبرى
 نوغان ۲۸۳
 نویری ۲۷۱ — ۲۷۲
 نیشابوری، قطب الدین ۱۵۹ — ۱۶۰ — ۲۲۷
 نیکلسن ۳۲ — ۲۵۴ — ۳۱۵

و

واثق باللہ، خلیفہ ۶۸ — ۷۸ — ۱۴۰ — ۱۵۰ — ۳۴۳
 وادی الحمی ۶۱
 وادی القری ۴۰
 واصل بن عطاء ۹۶ — ۲۱۲
 واعظ شافعی ۳۴۰
 واقدی ۷۵ — ۱۴۵

موہوب بن احمد ۲۰۴
 المؤید لدین اللہ، خلیفہ ۳۲۱
 مہدی، خلیفہ ۱۶۲ — ۱۷۴ — ۱۸۶ — ۲۷۲ — ۲۷۶
 مہذب بن زبیر ۸۲
 مہذب الدین ۱۰۷
 میخائیل ۶۹
 میخائیل نعیمہ ۳۱
 میکائیل ۳۱۸
 میکائیل سلجوقی ۲۸۳
 میمون ۱۰۵
 میمون بن مبارک ۱۹۹
 میمونہ — مدرسہ ی میمونہ
 میہنی، احمد ۲۰۴

ن

ناصر ۱۶۷
 ناصر خسرو ۲۵۷ — ۳۲۱
 ناصر الدین ۲۰۵
 الناصر لدین اللہ، خلیفہ ۱۵۸ — ۱۶۰
 ناصری ۳۵۸ — ۳۵۹
 ناصریہ مدرسہ ی ناصریہ
 ناہد الدین فاروقی ۳۵۵
 نجاح، ابوداؤد سلیمان ۲۷۰
 نجاح بن سلمہ ۷۱
 نجم الدین ایوب ۱۰۳ — ۱۰۵
 نجم الدین خبوشانی خبوشانی
 نحویہ مدرسہ ی نحویہ
 نخعی ۲۵۴
 النذیم ۲۹ — ۵۹ — ۸۶ — ۹۳ — ۹۶ — ۱۳۷ — ۱۳۹ —
 ۱۴۰ — ۱۴۱ — ۱۴۵ — ۱۴۸ — ۱۵۲ — ۱۵۳ — ۱۶۵ —
 ۱۷۵
 نیبہ ۲۷۴
 نصر بن عطار مدرسہ ی نصر بن عطار
 نصیر بن حارث ۲۶۸
 نصیر بن طباطبائی ۲۰۹
 نصیر الدین طوسی ۱۳۹
 نصیر الدین فاروقی ۳۵۵
 نظام الملک ۲۴ — ۳۹ — ۸۰ — ۱۰۰ — ۱۰۱ — ۱۰۲ —
 ۱۷۷ — ۱۹۳ — ۲۰۲ — ۲۰۸ — ۲۳۶ — ۲۳۸ — ۲۸۰ —
 ۲۸۱ — ۲۸۲ — ۲۸۳ — ۲۸۴ — ۲۸۵ — ۲۸۷ — ۲۸۸ —

- ۱۴۲ - ۱۴۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۸۳ -
- ۱۸۵ - ۱۸۸ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۷ - ۱۹۹ -
- ۲۰۲ - ۲۱۲ - ۲۲۳ - ۲۲۵ - ۲۳۶ - ۲۴۱ - ۲۴۲ -
- ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ -
- ۲۷۰ - ۲۹۴ - ۳۶۴ -
- یاقوت مستعصمی ۱۵۴
- یحییٰ ۱۸۶
- یحییٰ انصاری ۲۴۰
- یحییٰ خالد ۷۶ - ۱۵۳ - ۲۳۸
- یحییٰ ماسویه ۱۵۰
- یحییٰ بن زبیر ۲۰۵
- یحییٰ بن کثیر ۲۵۴
- یحییٰ بن علی ۱۳۱
- یحییٰ بن یحییٰ انسی ۲۵۵
- یحییٰ بن یزید ۲۲۵
- یزید ۱۷۰
- یزید بن ابی حنیبل ۲۵۴
- یزید بن منصور ۱۱۴
- یزید بن مسیح سلسی ۱۱۶
- یزیدی ۱۱۴ - ۱۱۷
- یعقوب ۲۱۲
- یعقوب کنس ۱۱ - ۱۴۶ - ۲۱۹ - ۳۲۶
- یعقوبی ۲۱ - ۵۱ - ۹۰ - ۲۵۷
- یوحنا ماسویه ۱۴۰ - ۱۵۲ - ۱۹۴
- یوسف، اوستور ۲۰۸
- یوسف بن عبدالملک ۳۵۱
- یوسف بن غسان ثقفی ۴۹
- یوسف زمینی ۲۰۴ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲
- یوسف سنی ۲۵۹
- یوسس ۲۴۱
- یوسس بن حبیب ۲۳۹ - ۲۴۹

- وشتفلد شافوتن ۲۴۴
- ولید ۴۱ - ۶۸
- ولید اول ۸۶
- ولید بن بکر ۲۷ - ۲۱۵ - ۲۹۴
- ولید بن عبدالملک ۹۳
- ولید دوم ۱۸۶
- ولید بن یزید ۷۶
- ویت کنودس ۲۶۰

ه

- هبل ۳۰۱
- هارون الرشید، خلیفه ۳۲ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۷۵ -
- ۱۶ - ۹۱ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۵۲ - ۱۶۵ - ۱۸۱ -
- ۱۱۹ - ۱۱۶ - ۱۹۱ - ۲۳۶ - ۲۵۱ - ۲۷۲ - ۲۷۶ -
- ۳۳۵ - ۳۷۷
- هارون موسای عکبری ۲۱۷
- هادی، خلیفه ۶۱ - ۲۱۶
- هبت ۱۰۵
- هبت بن علی ۱۵۴
- هروی، ناگور ۳۰۴
- همدانی عبدالملک، خلیفه ۵۶ - ۱۱۶ - ۱۹۷
- هملکو ۱۵۳
- همدانی، محمد ۳۴۶
- همس ۲۵۱

ی

- یاقوت ۲۱ - ۲۹ - ۳۰ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۵ - ۵۹ - ۶۰ -
- ۶۱ - ۶۶ - ۸۱ - ۹۱ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۶ - ۱۲۳ -
- ۱۲۴ - ۱۲۶ - ۱۳۱ - ۱۳۳ - ۱۳۶ - ۱۳۸ - ۱۳۹ -

نام جاها:

اسکوریال، کتابخانہ ۲۵ — ۳۶۳	
انسبیہ ۲۲۴ — ۲۶۹	
اطریش ۲۷۵	
اصفہان مدرسہ نظامی اصفہان	آفریقا ۵۳ — ۱۶۲ — ۲۴۵ — ۳۰۵
افغانستان ۲۸۶	آمل ۱۰۲
افضیہ مدرسہ افضیہ	آزادولی ۲۰۷
امامیہ بکریہ مدرسہ امامیہ بکریہ	آنکارا ۱۴۰
اندلس ۲۳۸	
انگستان ۱۳۵ — ۲۶۱	
اھواز ۵۷	
ایزک کوچ ۱۰۵	
ایڈلیا ۵۰ — ۵۱	
ایران ۷۲ — ۱۵۵ — ۳۳۹	
ایکچی مدرسہ ایکچی	
	الف
	ابراہیم دینار مدرسہ ابراہیم دینار
	ابن البرادی مدرسہ ابن البرادی
	ابن قاضی دقوق مدرسہ ابن قاضی دقوق
	ابوحنیفہ، کتابخانہ ۳۴۷
	ابوحنیفہ مدرسہ ابوحنیفہ
	ایبورد ۲۵۷
	اتابکیہ مدرسہ اتابکیہ
	أحد ۲۷۴
	ارزنہ روم ۱۵۷
	ارزہ ۱۱۹
	ازکشیہ مدرسہ ازکشیہ
	الازھر ۹۱ — ۹۷ — ۹۸ — ۱۷۵ — ۲۳۷ — ۲۹۴ — ۲۹۸
	— ۲۹۹ — ۳۱۲
	استانبول ۲۳ — ۲۷ — ۶۲ — ۱۲۵ — ۱۷۲ — ۱۸۹ —
	— ۲۵۲ — ۲۵۹
	اسپانیا ۲۳ — ۴۳ — ۵۳ — ۱۲۸ — ۱۳۱ — ۱۳۴ — ۱۴۶
	— ۱۴۱ — ۱۵۱ — ۲۲۴ — ۲۵۶ — ۳۶۳
	اسکندریہ ۶۶ — ۹۱ — ۳۵۹
	ب
باب البرید ۹۴	
بادیہ ۱۹۳	
بازار عمید ۳۶۱	
بخارا ۱۳۲	
بر۱۰۰ — ۴۳	
بدریہ مدرسہ بدریہ	
بریتانیہ ۳۲ — ۱۷۹	
بریتہ ۲۹۲	
بست ۲۸۶	
بسطہ ۲۵۷	
بصرہ ۸۶ — ۸۷ — ۹۰ — ۹۷ — ۱۰۲ — ۱۲۳ — ۱۵۵ —	

۲۰۰ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۶ - ۲۵۹

بغداد ۱۰۳

بغداد ۲۳ - ۲۷ - ۳۲ - ۳۹ - ۵۸ - ۶۲ - ۷۱ - ۸۴

- ۸۷ - ۹۰ - ۹۱ - ۱۰۲ - ۱۰۲ - ۱۲۵ - ۱۳۷ - ۱۴۹ -

- ۱۵۳ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۹ - ۱۷۵ - ۱۸۵ - ۲۰۰ -

- ۲۰۵ - ۲۰۷ - ۲۳۸ - ۲۵۶ - ۲۶۶ - ۲۸۱ - ۲۸۵ -

- ۲۸۸ - ۲۹۴ - ۳۰۰ - ۳۰۶ - ۳۲۸ - ۳۳۳ - ۳۴۲ -

- ۳۴۶ - ۳۴۸ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۵ - ۳۶۰ - ۳۶۱ -

۳۶۳ - ۳۶۲

بغداد مدرسه‌ی بغداد

بغداد، هاشمیه هاشمیه‌ی بغداد

بلغ ۲۸ - ۱۰۲

بلنسیه ۲۲۴

بنفشه مدرسه‌ی بنفشه

بهائیه مدرسه‌ی بهائیه

بهنسیه مدرسه‌ی بهنسیه

بیت الحرام (کعبه) ۸۹

بیت الحکمه (بیت العلم) ۱۲۲ - ۱۳۷ - ۱۴۰ - ۱۴۱

- ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۷۵ - ۲۸۰ - ۲۸۶ -

بیت المقدس ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۳۲۷ -

بیروت ۲۳ - ۳۴ - ۳۱۱ - ۳۳۰ -

بیزانس ۱۵۲ - ۱۵۳ -

بین السورین ۱۵۵

بین النهرین ۱۳۲ - ۲۳۸ -

بیهقی مدرسه‌ی بیهقی

پ

پاریس ۲۵ - ۳۳۶ -

پاکستان ۳۴ - ۱۵۵ -

پالرمو ۵۱ - ۱۸۱ -

ت

تایران ۳۳۸

ترکیه ۲۵

توس ۲۵۷ - ۲۸۳ - ۲۹۵ - ۳۲۷ - ۳۳۸ -

تهران ۳۱ - ۳۳۲ -

ج

جامع ۹۰ - ۹۱ -

جامع الازهر ۲۸۹

جامع دمشق ۹۳

جامع عسکر ۹۱

جامع عمرو ۹۵

جرمانه ۲۹۲

جزیره دکردو ۳۳۲

جزیره‌ی روضه ۲۹۰

ح

حجاز ۸۸ - ۲۵۶ -

حلب ۲۷ - ۹۹ - ۱۰۳ - ۱۶۷ - ۲۸۹ - ۳۳۳ - ۳۶۰ -

حلوته ۱۰۳

حله ۳۴۷

حماة ۱۰۳ - ۱۴۶ -

حمص ۱۰۳ - ۲۵۶ -

حیره ۱۴۰

حیدری، کتابخانه ۱۵۴

خ

خان الخلیلی ۵۸

خانقاه سعیدالسعداء ۳۶۳

خانقاه سمیاطیه ۳۶۳

خانقاه صوفیان ۳۳۸

خانه‌ی قرب ۲۸۹

خراسان ۷۲ - ۸۷ - ۹۱ - ۱۰۲ - ۱۲۲ - ۱۲۷ -

۱۵۱ - ۱۹۱ - ۱۹۳ - ۲۵۶ - ۳۵۳ - ۳۵۴ -

خزانة الحکمة ۱۲۲ - ۱۳۲ - ۱۴۰ - ۱۵۲ -

نضائن الکتب القدیمة فی العراق ۳۳ - ۱۴۷ - ۱۵۱ -

۱۵۶

خط الخواصتین ۱۰۹

خوارزم ۲۵۷

خوزستان ۳۵۰

خیبر ۲۷۳

د

دارالاحیاء الکتب العربیہ ۳۳۵
دارالحديث عروید ۱۶۰
دارالحديث الشرمیذی ۱۰۴
دارالحديث النوریہ ۱۰۲
دارالحکم ۱۵۰ — ۱۵۲ — ۲۸۹
دارالذهب ۳۶۲

دارالعلم ۱۴۶ — ۱۵۶ — ۱۵۷ — ۱۵۸ — ۱۶۴ — ۱۷۶ —
۳۱۲ — ۳۴۰ — ۳۴۵
دارالعلم شریف الدین ۱۵۶
دارالکتب العربی ۱۳۱ — ۳۱۱
دارالکتب المصریہ ۵۹ — ۲۱۳ — ۳۳۳
دارالمدینات ۲۷۳
دارالمسناة ۱۶۰

داریا ۱۱۸

دانشکدهی کرایست ۲۳

دانشگاه کبیر یج ۳۳۱

دخواریہ ۱۰۸

درب عتیق ۳۳۱

درب القبار مدرسهی درب القبار

دریای مدیترانه ۵۱

دماغیہ ۱۰۷ — ۲۹۰

دمشق ۲۳ — ۲۶ — ۲۸ — ۳۰ — ۵۹ — ۶۰ — ۸۳ — ۸۴

۹۲ — ۱۰۱ — ۱۰۴ — ۱۰۵ — ۱۰۷ — ۱۰۸ — ۱۱۰ —

۱۱۱ — ۱۱۵ — ۱۱۹ — ۱۵۹ — ۲۲۲ — ۲۳۷ —

۲۳۸ — ۲۵۶ — ۲۷۰ — ۲۸۱ — ۲۹۰ — ۲۹۸ — ۳۵۱

دیاربکر ۳۴۸

دیرسلیمان ۲۹۰

دنیسری ۱۰۸

ذ

ذی المجاز ۵۸

ر

رامهرمز ۱۲۳ — ۱۵۵

رباط بدیع ۳۶۳

رباط خاتون سلجوقی ۱۶۰

رجم الحیات ۲۹۰

رقاده ۳۱۶

رم ۷۲ — ۱۸۳ — ۲۷۵

ری ۲۵۶ — ۲۵۷

ز

زاویہی امام شافعی ۹۵

زاویہی صاحبیہ ۹۵

زاویہی کاملیہ ۲۹۰

زاویہی مجدیہ ۹۵

زنجان ۲۵۷

س

سامرا (سامره) ۱۵۳ — ۳۴۳

سجلماسه ۱۶۲

سراچی فرق جدید ۲۸۹

سرای پشم ۲۸۹

سرای سراجین ۹۸

سرخس ۲۵۷

سلمیہ ۱۶۲

سند بیس ۲۹۰

سوق الخفافین ۲۰۷

سوریہ ۲۵ — ۱۰۰ — ۱۰۱ — ۱۴۵ — ۱۵۱ — ۱۶۷ —

۱۷۵ — ۱۷۶ — ۲۰۷ — ۲۳۸ — ۲۵۴ — ۲۵۶ — ۲۸۱ —

۲۸۸ — ۳۰۰

سیحان ۱۹۹

سیستان ۲۸۶ — ۳۳۹

سیسلی ۵۱ — ۱۸۱ — ۱۹۶

سیفیہ مدرسهی سیفیہ

سیواس ۲۵۸

سیوفیہ مدرسهی سیوفیہ

ش

شام ۵۹ — ۹۱ — ۱۴۶ — ۲۸۱ — ۳۵۹

شرخوب ۲۹۰

شیراز ۱۳۰ — ۱۳۲ — ۱۴۵ — ۱۵۹

ص

صفین ۲۷۵

ط

طائف ۴۸

ضربلس شام ۱۲۷ — ۱۴۷

ظ

ظہریہ ی برانیہ مدرسہ ی ظہریہ ی برانیہ

ع

عادلیہ الکبری مدرسہ ی عادلیہ الکبری

عاشوریہ مدرسہ ی عاشوریہ

عذراویہ مدرسہ ی عذراویہ

عراق ۲۵ — ۱۰۰ — ۱۴۷ — ۱۵۱ — ۱۵۴ — ۱۵۵ —

۱۵۸ — ۱۶۸ — ۲۵۶ — ۲۵۷ — ۲۵۸ — ۲۸۱ — ۳۲۰ —

۳۴۳ — ۳۴۶ — ۳۵۹ — ۳۶۲

عراق ایران ۳۲۰

عراق عرب ۳۲۰

عرفات ۲۴۹

عروہ ۱۰۷

عروید مدرسہ ی عروید

عزیزیہ مدرسہ ی عزیزیہ ۱۰۴ — ۱۰۶

عسقلان ۲۵۶

عصرونیہ مدرسہ ی عصرونیہ

عکاظ ۵۸

العماردیہ ۱۰۲

عمریہ مدرسہ ی عمریہ

غ

غدیرحہ ۳۰۸ — ۳۲۳

غزہ ۳۳۹

ف

غزنین ۲۸۶

غرناطہ ۹۶

فائزیہ مدرسہ ی فائزیہ

فاس ۱۳۵

فاضلیہ مدرسہ ی فاضلیہ

فرات ۳۱۴

فرخشاہیہ مدرسہ ی فرخشاہیہ

فسطاط ۹۰ — ۹۱ — ۲۶۷

فلسطين ۲۵ — ۸۳

فلکیہ مدرسہ ی فلکیہ

فندق النخلۃ ۲۹۰

قیوہ ۱۰۴

ق

قاہرہ ۳۲ — ۸۳ — ۹۵ — ۱۰۸ — ۱۵۷ — ۱۹۰ — ۳۰۴

۳۱۵ — ۳۳۰ — ۳۳۱

قبا ۹۰ — ۲۵۴

قرافہ ۱۰۳ — ۲۴۳

قرطبہ — کردوبا ۲۲۴

قزوين ۳۵۴

قسطاس ۳۳۷

قسطلانی ۲۵۷

قصرالذہب ۹۱

القصر الشریف ۳۵۴

قطائع ۹۱

قطیبہ — مدرسہ ی قطیبہ

فیروان ۱۳۵

قنات زبیدہ ۲۷۶

قیصریہ — مدرسہ ی قیصریہ

ک

کاملیہ — مدرسہ ی کاملیہ

کتابخانہ ی اوقاف ۳۳۵

کتابخانہ ی رباط ۳۴۶

مدرسه‌ی ایکچی ۱۶۲
 مدرسه‌ی بدریه ۱۰۵
 مدرسه‌ی بشریه ۳۶۲
 مدرسه‌ی بغداد ۳۳۹
 مدرسه‌ی بنفشه ۳۶۲
 مدرسه‌ی بهائیه ۳۶۲
 مدرسه‌ی بهنسیه ۱۰۶ — ۱۶۰
 مدرسه‌ی بیهقی ۲۸۲ — ۲۸۶ — ۳۳۹
 مدرسه‌ی تاجی ۳۵۸
 مدرسه‌ی تنشی ۳۶۵
 مدرسه‌ی ترکان خاتون ۳۶۲
 مدرسه‌ی تقویه ۱۰۶ — ۱۷۸
 مدرسه‌ی حنفیان — مدرسه‌ی ابوحنیفه
 مدرسه‌ی درب القبار ۳۶۲
 مدرسه‌ی دولعیه ۱۰۷
 مدرسه‌ی رضی الدین ۳۳۱ — ۳۳۲
 مدرسه‌ی زمرد خاتون ۳۶۲
 مدرسه‌ی زیرک ۳۶۲
 مدرسه‌ی زیرکیه ۳۶۱
 مدرسه‌ی ست الشام ۲۹۲
 مدرسه‌ی سعادت ۳۶۲
 مدرسه‌ی سعیدیه نیشابوریه ۳۳۹
 مدرسه‌ی سهروردی ۲۶۲
 مدرسه‌ی سیقیه ۱۰۵
 مدرسه‌ی سیوقیه ۱۰۳ — ۲۰۲ — ۲۳۷
 مدرسه‌ی شامی، فخرالاسلام ۳۶۲
 مدرسه‌ی شامیه‌ی جوانه ۲۹۱ — ۲۹۲
 مدرسه‌ی شبلیه ۱۰۷
 مدرسه‌ی شریفیه ۱۰۵
 مدرسه‌ی شعبیه ۱۰۳
 مدرسه‌ی شیخ عبدالقادر جینی ۳۶۲
 مدرسه‌ی صدوقیه ۱۰۱
 مدرسه‌ی صلاحه ۱۰۲ — ۱۰۴ — ۲۰۱ — ۲۱۱
 مدرسه‌ی صبرمه ۱۰۵
 مدرسه‌ی ظاهریه‌ی برانه ۱۰۴ — ۲۱۰
 مدرسه‌ی عادلیه الکبری ۱۰۴ — ۱۵۹
 مدرسه‌ی عنوریه ۱۰۵
 مدرسه‌ی غدراویه ۱۰۵
 مدرسه‌ی غروی ۱۰۷
 مدرسه‌ی غریزیه ۱۰۴ — ۱۰۶
 مدرسه‌ی عصرونیه ۱۰۳ — ۱۰۷

کتابخانه‌ی ملی درپاریس ۳۲۳ — ۳۳۴ — ۳۳۷ — ۳۵۴
 کتابخانه‌ی الناصرالدین الله ۳۴۶
 کربلا ۱۵۴
 کردوبا = قرطبه ۲۲۴ — ۲۵۵ — ۲۷۶
 کرخ ۱۵۶ — ۳۴۵
 کعبه ۸۹
 کمالیه — مدرسه‌ی کمالیه
 کمبریج ۳۲ — ۳۴ — ۸۰ — ۱۰۳ — ۱۲۶ — ۱۹۲ —
 ۲۲۴ — ۲۳۰
 کوفه ۹۰ — ۱۷۴ — ۲۵۴ — ۲۵۶ — ۲۵۷ — ۳۴۵

گ

گرگان ۲۹۵
 گرمابه‌ی زرین ۲۹۰

ل

لبنان ۲۵
 لندن ۳۰۴ — ۳۲۱
 لیدن ۲۵

م

مالگا ۱۴۷
 مجمع البحرین ۳۴۷
 مجتبه ۵۸
 مجیدل السویدا ۲۹۲
 مجیدل القرية ۲۹۲
 المحول ۳۱۳
 مدرسه‌ی ابراهیم دینار ۳۶۲
 مدرسه‌ی ابن البراری ۳۶۲
 مدرسه‌ی ابن الجال ۱۶۲
 مدرسه‌ی ابن جوزی ۳۶۲
 مدرسه‌ی ابن قاضی و فوق ۳۶۶
 مدرسه‌ی ابوحنیفه ۳۵۰ — ۳۶۲
 مدرسه‌ی اتانکیه ۱۰۶
 مدرسه‌ی ازکشته ۱۰۵
 مدرسه‌ی اسیهادی ۲۶۲

مدرسه‌ی عمریه ۱۰۷
 مدرسه‌ی غازی ۳۶۲
 مدرسه‌ی فائزیه ۱۰۵
 مدرسه‌ی فاضلیه ۱۰۵
 مدرسه‌ی فخریه ۱۰۵
 مدرسه‌ی فرخشاهیه ۱۰۵
 مدرسه‌ی فلکیه ۱۰۷
 مدرسه‌ی قضیبه ۱۰۴ — ۱۰۵
 مدرسه‌ی قیصریه ۳۶۲
 مدرسه‌ی کاملیه ۱۰۳
 مدرسه‌ی کلاسه ۱۰۳
 مدرسه‌ی کتلیه ۲۹۸
 مدرسه‌ی مجدیه ۲۴۳ — ۲۹۸
 مدرسه‌ی محمودیه ۱۳۶
 مدرسه‌ی مرجانیه ۳۶۲
 مدرسه‌ی مردانیه ۱۰۶ — ۱۰۷
 مدرسه‌ی مستنصریه‌ی بغداد ۱۰۰ — ۱۳۴ — ۱۳۹ —
 ۱۴۹ — ۱۵۱ — ۱۷۴ — ۱۷۵ — ۲۴۳ — ۳۶۱ — ۳۶۲
 مدرسه‌ی مسجد جامع سلطان میکشاه ۳۶۱
 مدرسه‌ی مسروریه ۱۰۶ — ۱۰۷
 مدرسه‌ی مسعودی ۳۶۲
 مدرسه‌ی معظمیه ۱۰۴
 مدرسه‌ی مغشبه ۳۶۱
 مدرسه‌ی موفقیه ابن صفال ۳۶۲
 مدرسه‌ی میمونیه ۱۰۵
 مدرسه‌ی ناصریه ۱۰۴ — ۲۰۹ — ۲۴۳ — ۲۸۹ — ۲۹۹
 مدرسه‌ی نجوبه ۱۰۴
 مدرسه‌ی نصرین عطار ۳۶۲
 مدرسه‌ی ندمیه‌ی اصفهان ۱۰۲ — ۲۰۲ — ۲۰۳ — ۲۵۷ —
 ۲۸۴ — ۲۸۸ — ۳۴۹
 مدرسه‌ی نظامیه‌ی بغداد ۶۶ — ۸۰ — ۱۰۰ — ۱۰۲ —
 ۱۳۱ — ۱۳۹ — ۱۵۹ — ۱۶۰ — ۱۷۶ — ۲۰۲ —
 ۲۰۳ — ۲۰۴ — ۲۸۶ — ۲۸۷ — ۲۸۸ — ۳۰۰ — ۳۳۲ —
 ۳۳۷ — ۳۴۲ — ۳۴۳ — ۳۴۴ — ۳۴۸ — ۳۵۱ — ۳۵۲ —
 ۳۵۵ — ۳۶۰ — ۳۶۱ — ۳۶۲
 مدرسه‌ی نظامیه‌ی حورستان ۲۰۳
 مدرسه‌ی ندمیه‌ی دستار ۲۰۵
 مدرسه‌ی نظامیه‌ی مرو ۲۰۴
 مدرسه‌ی نظامیه‌ی موصل ۲۰۵
 مدرسه‌ی نظامیه‌ی نیشابور ۱۷۷ — ۲۲۵ — ۲۴۴ — ۳۳۸ —
 مدرسه‌ی نظامیه‌ی هرات ۳۵۵

مدرسه‌ی نوریه (نوریه الکبری) ۲۶ — ۱۰۳ — ۱۰۸ —
 ۱۰۹ — ۱۱۰ — ۱۱۳ — ۱۱۴ — ۱۱۶ — ۱۱۷ — ۱۱۹ —
 ۲۰۲ — ۲۰۳ — ۳۰۰
 مدیترانه ۱۴۶
 مدینه ۶۳ — ۶۴ — ۸۲ — ۸۹ — ۹۰ — ۹۶ — ۱۸۸ —
 ۲۵۳ — ۲۵۵ — ۲۵۶ — ۲۵۸ — ۲۷۳
 مدینه السلام — بغداد
 مراغه ۳۵۰
 مرسیه ۲۲۴
 مرو ۱۰۲ — ۲۵۶ — ۲۵۸
 مسجد اموی ۶۶
 مسجد الانباری ۹۶
 مسجد جامع ۱۷۶
 مسجد جامع بازار ۳۵۴ — ۳۵۷
 مسجد زیدی ۱۵۶
 مسجد عتیق ۱۰۳
 مسجد عمر ۲۹۸
 مسجد منصور ۹۱ — ۹۶
 مشهد ۲۶۶
 مصر ۶۱ — ۱۵۸ — ۱۶۲ — ۱۶۴ — ۱۶۸ — ۱۷۵ — ۱۵۶ —
 ۱۸۰ — ۱۸۹ — ۱۹۵ — ۲۲۳ — ۲۲۴ — ۲۲۶ — ۲۳۷ —
 ۲۵۴ — ۲۵۵ — ۲۵۶ — ۲۶۷ — ۲۸۱ — ۲۸۸ —
 ۲۸۹ — ۲۹۹ — ۳۰۰ — ۳۰۴ — ۳۰۵ — ۳۲۵ — ۳۲۶ —
 ۳۲۷ — ۳۲۸ — ۳۴۳
 مقس ۹۱
 مکه ۴۰ — ۴۱ — ۶۳ — ۹۰ — ۱۲۲ — ۱۹۰ — ۲۴۹ —
 ۲۵۳ — ۲۵۴ — ۲۵۵ — ۲۵۷ — ۲۶۶ — ۲۷۶
 منازل العز ۱۰۴ — ۲۹۰
 موصل ۱۰۲ — ۱۲۳ — ۲۰۵ — ۲۰۹
 سفارقیین ۳۵۰

ن

نجد ۲۳ — ۲۷ — ۱۵۴ — ۲۱۳ — ۳۰۹
 نظامیه‌ی اصفهان — مدرسه‌ی نظامیه‌ی اصفهان
 نظامیه‌ی بغداد — مدرسه‌ی نظامیه‌ی بغداد
 نظامیه‌ی دستار — مدرسه‌ی نظامیه‌ی دستار
 نظامیه‌ی موصل — مدرسه‌ی نظامیه‌ی موصل
 نظامیه‌ی نیشابور — مدرسه‌ی نظامیه‌ی نیشابور
 نظامیه‌ی هرات — مدرسه‌ی نظامیه‌ی هرات ۳۵۰

نیشاپور ۳۵ — ۶۶ — ۱۰۰ — ۱۰۲ — ۲۵۸ — ۲۵۹ —

۲۸۲ — ۲۸۵ — ۳۳۷ — ۳۴۰ —

نیویورک ۳۰۴

ی

یمامہ ۲۵۴

یمن ۷۳ — ۲۵۴

یہودیہ ۲۵۷

یونان ۱۱۳

ہ

ہاشمیہ انبار ۳۴۳

ہاشمیہ بغداد ۳۴۳

ہاشمیہ کوفہ ۳۴۳

ہرات ۱۰۲ — ۲۰۳ — ۲۵۷ — ۲۸۶ — ۳۵۰ —

ہندوستان ۳۴ — ۱۵۲ — ۱۵۵ — ۱۷۴ — ۲۷۲ — ۳۴۱ —

نام دودمان:

ت	آ
تسمہ ۱۳	آں نوبہ ۱۳۱ — ۱۶۱
تہمہ ۱۱	آں سفیر ۱۱۱
ح	الف
حضر موت ۲۲۱	احسبوا ۲۹ — ۱۲
حمداتیوں ۱۰	احمدیوں، احمدیہ ۳۰۵ — ۳۰۶ — ۳۰۷ — ۳۰۸ — ۳۰۹
	۳۱۱ — ۳۱۲ — ۳۲۳ — ۳۳۰ — ۳۶۲
	انجمن، انجمنی، انجمنیہ ۶۱ — ۷۵ — ۸۷ — ۹۱ — ۹۲
	۱۱۰ — ۱۹۹ — ۲۱۳ — ۳۲۳ — ۳۳۸
	انوس، انوساں ۲۴ — ۳۴ — ۸۲ — ۹۱ — ۹۹ — ۱۰۱
	۱۰۳ — ۱۰۴ — ۲۰۱ — ۲۰۹ — ۲۲۳ — ۲۳۱
خ	ب
خاندان عمر ۱۲۷ — ۱۴۱	برمکوں ۱۵۲ — ۱۹۱ — ۲۷۲
خاندانی راستیں ۶۸ — ۶۹	بوریہ، آں نوبہ
خاندانی عرب ۶۱	بسی ٹوڈ ۲۷۵
خاندانی وطنی ۱۶۲ — ۱۶۴ — ۳۲۴	بسی عیسٰی ۸۱
خاندانی عدسی ۲۹ — ۳۵۹ — ۳۴۶	بسی ہاتھ ۵۱ — ۶۹
	بیزانسیاں ۱۹۹
س	
سامان ۶۸ — ۱۵۷	
سامانیوں ۱۳۳	
سلجوقیان ۳۹ — ۱۰۰ — ۲۱۳ — ۳۰۰	

ش

شافعیان ۳۵۱

ط

طولونیان ۵۹ - ۸۱

ع

عباسی، عباسیان ۳۵ - ۵۸ - ۶۰ - ۶۷ - ۷۲ - ۷۵ -
 ۸۷ - ۹۰ - ۹۱ - ۱۲۶ - ۱۴۰ - ۱۵۶ - ۱۵۸ - ۱۷۱ -
 ۱۸۴ - ۱۸۷ - ۱۹۰ - ۲۱۷ - ۲۲۳ - ۲۷۲ - ۲۷۳ -
 ۳۴۳ - ۳۴۶ - ۳۶۰ -
 علویان ۳۶۰

ف

فاطمی ۳۴ - ۵۹ - ۱۴۹ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۷۶ - ۱۷۷ -
 ۲۰۰ - ۲۸۲ - ۲۹۲ - ۳۱۰ - ۳۱۵ - ۳۲۸ - ۳۳۶ -
 فاطمیان ۳۴ - ۳۶ - ۸۱ - ۱۰۰ - ۱۲۹ - ۱۳۴ -
 ۱۷۷ - ۲۲۳ - ۲۲۵ - ۲۹۸ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۱۲ -
 ۳۱۷ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۳۶ -

م

مالکی ۹۵ - ۹۹ -
 معتزلیان ۷۷ -
 مملوکان (ممالیک) ۸۳ - ۱۰۱ -

ھ

ھذیل ۸۸

نام کتاب:

رسد الاربيب ٤٤ - ٩٦ - ١٣٧ - ١٣٨ - ١٥٦ - ١٦٥
 - ٢٥٥ - ٢٧٠ - ٢٩٥
 الارشاد والتعلم ٢٤٥
 نقاط حياء ٣٢ - ٣٠٦
 الايقان في عنون الدين ٤٦
 الايقان في عنون القرآن ٩٦
 الحزم الذام عن علم الكلام ٢١١
 احسن الشفايه ٢٨ - ١٢٣ - ١٣٠ - ١٣٢ - ١٤٧ -
 ١٥٥ - ١٥٩ - ٢٢٣
 الاحاطة في اخبار غرر طه ٢٦٩ - ٢٧٤
 احكام القرآن ٤٣ - ٤٦
 احياء عنون الدين ٢١٠ - ٢١١ - ٢٢١ - ٢٣١ - ٢٣٢ -
 ٢٣٣ - ٢٣٥ - ٢٤٢ - ٢٢٨ - ٢٢٧ - ٣١ - ٥١ - ٦٦ -
 - ٨٠ - ٢٠٤ - ٢٤٨ - ٢٤٧ - ٢٥٦
 اخبار البلاد ٤٧
 اخبار الحكماء ٢٩ - ٦٤ - ١٣٤ - ٣٣٣
 اخبار الحمقى والمغفلين ١٨٠ - ١٨٤
 اخبار النواصي بالله ١٤٥
 اخبار سبويه المصري ٥٩ - ١١
 اخبار النساء ٣٠
 اختصار ٣١٢
 اخوان الصفا ١٧٢
 اساس الاقتباس ٢٣١
 اساس التأويل في الباطن ٣٠٨ - ٣١١ - ٣١٢
 اساس المتأليب ٣٠٨
 الاسلام والحضارة العربية ٢٩٦
 الاسلام والنصرانية مع العلم والمدنية ٢٨٨ - ٢٩٥

آ

آثار لعدد ٤٧
 آداب لغو وتعمد در سلام ٢٠٩
 آداب المعصمين ٢٧ - ٣٣٥
 آداب الخطب وخرجه و الكفاية عند لغو ٣٠٤
 آداب وريته ١٣٠ - ١٣٤

الف

الحزم الذام ٢١١
 لاحاطة ٢٠٧
 لاحاطة في اخبار غرر طه ٢٦٩ - ٢٧٤
 نقاط حياء ٣٢ - ٣٠٦
 ادب الدين والتب ٢٣٢
 الادب الصغير ٢١١ - ٢٣٣ - ٢٤١
 الادب في الدين ٢٠٤ - ٢٢٢
 الادب الكبير ٢٤٧ - ٢٤٩
 ادب المحادثة ٨٥
 ادب المفيد والمستفيد ٢٨
 ادب المعصمين ٢٦٤ - ٣٣٥
 ادب التذية ٣١ - ٦٩ - ٧٠ - ٧١
 ادبيات تازي ٣٢
 ارشاد البشر ٣٠٩

الإصابة في تميز الصحابة ۲۶۶

اصول کافی ۳۰۸

اعتقاد صدوق ۳۰۹

الإعلاق الخطير ۲۶ - ۱۱۰ - ۱۱۸

الإعلام النبلاء ۱۰۳

الإغناسی ۲۹ - ۳۰ - ۵۲ - ۵۸ - ۶۲ - ۷۲ - ۷۴ -

۷۵ - ۷۸ - ۹۳ - ۹۶ - ۱۲۸ - ۱۸۶ - ۲۳۴ - ۲۶۳ -

۲۶۴ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳ -

الإفادة والاعتبار ۲۸۱

الفیه ۲۰۲

الالف باللائياء ۶۲ - ۲۳۱ - ۲۵۲

الإمتاع والمؤانسة ۳۰ - ۶۵ - ۶۶ - ۷۸ - ۷۹ -

المنية والامن ۷۷

انبیاء الرواة علی انبیاة الخاة ۳۳۳

الانساب ۱۴۵

الانس الجليل ۱۰۴ - ۱۰۵

الانتصار والرد عنی ابن الراوندى ۷۷

ب

بدايع البدايع ۸۲

البدايه و النهايه ۳۵۵

بستان العارفين ۱۹۳

بغية الوعاة ۲۰۲

البلدان ۵۸ - ۹۳ - ۹۴ - ۱۴۱ - ۱۵۵

البيان و والتبيين ۳۰ - ۵۱ - ۵۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ -

۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۹ - ۱۷۹ - ۱۹۹ - ۲۶۹

پ

پرتو اسلام ۴۱

پژوهش پیرامون جایگاه نظامیه ۳۴۲

ت

التاج في اخلاق الملوک ۳۰ - ۶۸

تاريخ آل سلجوق ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۲۰۳ - ۲۳۸

تاريخ آموزش در اسلام ۳۳۱ - ۳۳۴ - ۳۳۶ - ۳۴۸ -

۳۴۳

تاريخ ابن سمانی (ذيل تاريخ بغداد) ۳۳۶

تاريخ ابن مسكويه ۱۳۸ - ۳۳۵

تاريخ ادبي ايران ۳۲

تاريخ ادبي عرب ۳۲

تاريخ الاسلام ۳۵۵

تاريخ الاسلام السياسية ۸۱

تاريخ الامم المنقطعه ۳۲

تاريخ بغداد ۲۹ - ۹۳ - ۱۳۸ - ۱۴۵ - ۱۵۹ - ۱۹۱ -

۲۶۶ - ۳۳۷ -

تاريخ بيمارستانها در اسلام ۱۵۹

تاريخ التربية الاسلامية ۳۳۱

تاريخ التمدن الاسلامی ۱۵۸

تاريخ تيمور ۵۹

تاريخ الجامع الطولوني ۹۱

تاريخ الحكماء ۲۵۶

تاريخ الخلفاء ۱۵۹ - ۱۸۹

تاريخ العراق بين احتلالين ۳۵۵

تاريخ عرب ۳۳ - ۷۵

تاريخ طبري

تاريخ علماء بغداد ۲۰۵

تاريخ علی السنين ۳۳۵

تاريخ الكبير ۱۵۷

تاريخ کوتاهی از مسلمانان (عرب) ۳۲

تاريخ مختصر الدول ۲۴۳

تاريخ المدارس ۲۹۰ - ۱۰۲ - ۱۷۶

تاريخ مدارس دمشق ۲۹۳

تاريخ مساجد بغداد و آثارها ۲۸۸

تأويل دعائم الاسلام ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۱۰ - ۳۱۳ -

۳۱۴

تجارب الامم ۱۲۷ - ۱۳۸ - ۳۳۵

تحفة النظائر ۲۸ - ۴۴ - ۲۶۸ - ۲۹۲

تبييض الصحفة في مناقب ابن ابى حنفة ۲۱۲

تذكرة الحفاظ ۶۶ - ۳۶۳

تذكرة السامع و المتكلم ۲۶ - ۱۳۰ - ۱۳۴ - ۱۳۵ -

ح

الحاصل ۳۴۷

حسن المحاضرة ۳۱ - ۹۰ - ۹۷ - ۱۰۳ - ۱۷۶ -

۱۹۲ - ۲۰۰ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۵۳ -

۲۲۷ - ۳۲۶ - ۳۲۷

الحضارة، مجله ۱۵۷

حضرة الاسلام ۲۷۸

حضرة الاسلام في دارالسلام ۲۸۰

الحضارة الإسلامية في القرن الرابع الهجري ۱۸۳

الحماسة ۱۲۷

الحوادث "جمعة" ۱۳۴ - ۱۳۹ - ۱۴۹ - ۱۶۲ - ۳۴۷ -

۳۶۰ - ۳۵۷ -

الحوان ۱۲۵ - ۲۱۸

خ

حفظ مصرينى ۳۱ - ۵۷ - ۵۹ - ۶۱ - ۶۶ - ۶۸ -

۸۱ - ۹۵ - ۹۹ - ۱۰۲ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ -

۱۰۹ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۴۶ -

۱۴۷ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۳ -

۱۶۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۲۰۰ - ۲۰۹ - ۲۲۳ - ۲۲۵ -

۲۲۶ - ۲۳۷ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۹ - ۲۹۱ - ۲۹۶ -

۳۰۰ - ۳۰۶ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۲۳ - ۳۲۷ -

۳۲۸

حفظ الشفاء ۱۲۷ - ۱۳۹ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۸۱ -

خلاصة الاثر في تراجم علماء القرون الحادي عشر ۲۹

د

دائرة المعارف اسلام ۵۱ - ۵۲ - ۲۲۱

دائرة المعارف اديان ۱۷۹

دائرة المعارف تريتسكا ۳۰۴

دائرة المعارف فوننگ ۳۰۴

دائرة المعارف قرون عشرين ۱۳۵

المدارس ۱۲۶ - ۱۱۱ - ۱۱۹ - ۱۵۹ - ۲۲۲

المدارس في الدراري ۲۱۸

المدارس في سيرة نورالدين ۲۳۸

المدارس الكامنة ۱۳۵ - ۱۴۹ - ۳۵۵

۱۳۶ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۸۶ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۷ -

۲۰۱ - ۲۰۷ - ۲۳۹ - ۲۴۱ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۵۲ -

۲۹۴ - ۲۹۷ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۵۷ -

تذكرة الصلاحية ۱۷۸

التربية في الاسلام ۳۳۵

ترغيب الناس الى العلم ۲۷

التعميم في راي القابسي ۳۳۵

التعميم و تربية عند القابسي ۴۹ - ۲۶۳ - ۲۶۴ -

تعلم ممنوع ۲۷ - ۱۷۳ - ۲۱۱ - ۲۳۹ - ۲۴۱ -

۲۴۲ - ۲۴۸ - ۲۴۹ -

التعلم والارشاد ۱۷۳ - ۲۱۱ - ۲۲۵ - ۲۴۶ -

تفسير ابن السعود ۶۳

التحريم ۱۵۴

تفسیر آية ۲۵۱

تكملة آيات الكمال ۳۵۲

تكملة في نوحات النفقة ۳۳۴ - ۳۵۹ -

تخصيص معجم لآيات ۳۵۵

تعداد اسلامی ۶۱

تعداد اسلامی ۳۲ - ۱۷۶ -

تہذیب الاخلاق ۵۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۳۶ - ۲۴۷ -

۲۴۹

تہذیب الاسماء ۴۱ - ۲۶۶ - ۲۶۷ -

تہذیب تاریخ دمشق ۲۶۵

ث

تدریج المد صد ۱۱۱

تسرات الازواج ۱۹۴

ج

الجمعة الإسلامية ۱۰۱

جامع بيان العلم ۳۱ - ۲۵۵ -

جامع الکسر ۲۲۲

جامع المستنصر ۱۳۵ - ۱۳۹ -

جہاد گدہی دانش در جہاد اسلام ۲۸۶

جہاد ۱۶۳

جوهر المصنف في طبقات الحنفية ۳۳۵

الدر المنتخب ۱۰۳

الدر النديد ۱۳۴

دعائم الاسلام ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۳

الدور الكامنة في اعيان الائمة الثامنة ۲۹

دول الاسلام ۱۰۰

الدول المنقطعة ۳۲۶

دياج الذهب في معرفة اعيان علماء المذهب ۳۳۴

ذ

الذخيرة ۱۸۸

الذريعة الى تصانيف الشيعة ۲۱۳

ذيل تاريخ الاسلام ۳۳۹

ر

الرحلة ۲۸ - ۴۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۸۱

۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۹ - ۳۰۰

رسائل ابي العلاء ۱۲۳ - ۱۵۶

رسائل اخوان الصفا ۱۷۲

الرسائل الشيرازية ۱۵۴

رساله ي ابن عبدون ۲۷ - ۱۷۲ - ۱۸۶ - ۲۲۰

رسالة الجلفاء ۱۳۲ - ۲۱۱ - ۲۳۳ - ۲۴۷ - ۲۴۸

۲۴۹

رسالة الادب في الدين ۲۱۱

رسالة في علم الادب ۲۷

رسالة الغفران ۱۳۸ - ۱۴۹

رسالة المعلمين ۲۷ - ۵۲ - ۵۴ - ۱۷۹ - ۱۸۳

رسوم دار الخلافة ۳۱ - ۶۹ - ۷۰

رفع الإضر ۲۵۱ - ۳۱۲ - ۳۲۶

روضة الالف ۸۹

روضة المناظر ۳۵۰

الروضتين ۳۲ - ۹۹ - ۱۱۰ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۸

۱۹۴ - ۲۰۴ - ۲۰۸ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۳۲۲ - ۳۵۵

۳۵۹

ز

الزراعة والنخل ۱۹۹

زبانوني در آغاز اسلام

س

سرح العيون ۴۷ - ۱۹۶

سقوط خلافت عباسي ۱۳۸

سلك الدرر في ذكر اعيان القرن الثاني عشر ۲۹

سمط الحقايق ۳۰۷

سومر، مجله ۳۴۲ - ۳۶۳

السياسة ۲۳۹

سياسة و اقتصاد در بينش اسلامي ۶۷

سيره ي ابن هشام ۲۶۹

سيره ي عمر بن عبدالعزيز ۱۹۳

ش

الشمس ۲۰۸

شذرات الذهب ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۵۷ - ۲۰۴ - ۳۴۹

۳۵۲ - ۳۵۵ - ۳۵۹

شرح نهج البلاغه ي ابن ابي الحديد ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۴۱

شروط ائمة الخمسة ۳۶۳

شفاء ۶۴ - ۲۶۲ - ۲۶۳

شكوك ۷۷

الشكوى ۱۷۱

ص

صبح الاعشى ۳۱ - ۱۷۷ - ۲۰۰ - ۲۰۹ - ۲۱۰

۲۲۴ - ۲۳۰ - ۳۱۳

الصداقة والصدق ۳۰ - ۸۰

صيد الخاطر ۱۳۲

صحيح بخارى ۱۷۴ - ۲۲۲ - ۲۴۴ - ۲۵۲ - ۲۶۰

۳۳۸

الصلة ۱۴۷

ض

ضحى الاسلام ۳۳ - ۸۴ - ۱۸۶ - ۲۴۹ - ۲۵۷

صوه التامع ۲۱۸ - ۲۶۶

ط

الغلب العربي و آثاره ٣٠٤

طبقات الأدباء ٥٧ - ٧٦ - ٨٤ - ٨٦ - ٨٨ - ١٩٤ - ٢٩٩

طبقات الأطباء ١٣٩ - ١٧٥ - ٢١٨ - ٢٧٤

طبقات سُكِّي ٣٤٢ - ٣٤٩ - ٣٥٠

طبقات الشافعية الكبرى ٢٩ - ٦٢ - ٧٧ - ١٥٨ - ١٧٨

١٩١ - ١٩٣ - ٢٠٣ - ٢٠٤ - ٢٠٥ - ٢٠٧ - ٢٤٣

٢٨٢ - ٢٨٣ - ٢٨٤ - ٢٨٥ - ٢٤٢ - ٢٤٧

ظ

ظهور الإسلام ٣٣ - ٧٨

ع

العرب ٣٤٧

العبر ٣١ - ١٣٥ - ١٤٦ - ١٥٨

عجالة المبتدئ ٣٦٣

عقد الجمان ٨٠ - ٢٢٣

عقد الفريد ٣٠ - ٥٤ - ٥٦ - ٨٥ - ٨٦ - ٨٧ - ٢١٨

٢٣٢ - ٢٤٢ - ٢٧٥

علوم العرب الرياضية وانتقالها الى اوروبا ٣٠٤

عمدة الطالب ١٥٩

عمدة الطالب في انساب آل أبي طالب ٣٤٠ - ٣٤١

نعين ١٦٣ - ٢٥٣

عيون الاحبار ٥٥ - ٥٦ - ٧٨ - ٨٥ - ١٦٢ - ١٨٩ -

١٩٣ - ٢١١ - ٢١٨ - ٢٣١ - ٢٩٦

عيون الانبار ٢٩ - ١٠٨ - ١٤٥ - ٢٥٦

غ

غريب الحديث ١٥٨ - ٢٧٢

ف

الفترات ٣٠٧

فتوح البلدان ٤١ - ١٨٧ - ٢٦٢ - ٢٦٣ - ٩٠٠

الفخرى في الأدب السنطاني ١٢٦ - ١٦٢

الفرق ما بين النبي و المثنى ٢٤٩

فرهنگ اسلام ٣٣ - ٣٤

فضالة المنتهى في الانساب ٣٦٣

فصل العرب على الجراحه ٣٠٤

الفضلة ٢٧ - ١٩٧

قوات الوفيات ٢٩ - ١٤٥ - ١٥٩ - ١٦٢ - ١٦٥ -

١٦٧

فهرست ٢٩ - ٥٩ - ٨٦ - ٨٨ - ٩٢ - ١٣٨ - ١٣٩ -

١٤٠ - ١٤١ - ١٤٥ - ١٤٧ - ١٤٨ - ١٥٢ - ١٦٥ -

١٧٥ - ١٨٧ - ١٨٨

في اللباس ٢٢٣

ق

قانون ٣١ - ٦٤ - ٢٣٤ - ٢٤٠

قانون الرسائل ٣٢٥

قرب الاسناد ٢١٣

القلائد الجوهريه ١٠٦

قوانين الصحة عند المسلمين ٣٠٤

ك

الكامل ٤١ - ١٨٩ - ٢٤٦

الكامل في تاريخ ١٦٠ - ١٦١ - ١٦٢ - ١٧٦ - ٢٠٧ -

٢٠٨ - ٢٦٧ - ٢٧٥ - ٣٥٣

الكتاب ١٢٥ - ٢٠٢ - ٢٣٨

كتاب اسلامي ١٤٧

كتاب الشكوى ٢٦٨

كتاب صورة الارض ٥٠ - ٥١ - ١٨١ - ١٩٦ -

كتاب المعاني ٢٩٩

كتاب الوزراء والكتاب ٢٢٣ - ٢٣٨

كشاف ٢٧٠

- المرأة العربية ٢٧٣
 مروج الذهب ٧١ - ٢٧١ - ٢٧٥ - ٣٣٢ - ٣٥٠ - ٣٥٥
 المسالك والممالك ٢٨
 المستطرف في كل فن مستظرف ١٧٩ - ١٩٤ - ٢٥٠
 المشته ٣٣٦
 المشرق مجلهى المشرق
 مشيخه ابى بكر بن محمد بن خيراموى اشبلى ٣٣٥
 معالم القربه ٣٠ - ٤٩ - ٢٢١
 معجم الادباء ٢٩ - ٤٩ - ٥٠ - ٥٩ - ٦٠ - ٩٤
 ١٢٣ - ١٢٥ - ١٢٧ - ١٣٠ - ١٣٢ - ١٥٤ - ١٨٣
 ١٨٥ - ١٨٦ - ١٩٠ - ١٩١ - ١٩٢ - ١٩٨ - ١٩٩
 ٢٠٢ - ٢٠٣ - ٢٠٤ - ٢٠٦ - ٢١٢ - ٢٢٢ - ٢٢٦
 ٢٣٦ - ٢٤١ - ٢٤٢ - ٢٤٩ - ٢٥٤ - ٢٥٧ - ٢٦٨
 ٣٤٥ - ٣٤٨
 المنتخب من كنايات الادباء ١٩٦
 معجم البلدان ٢٨ - ٩١ - ٩٤ - ١٣٥ - ٣٤٠ - ٣٤٣
 ٣٤٤ - ٣٤٨ - ٣٦٤
 معيد النعم و جديد النقم ٣١ - ١٣٧ - ١٤١ - ٢٠٨
 المغنى ٣٤٧
 مفرج الكروب فى اخبار بنى يعقوب ٢٣ - ٨٠ - ١٠٣
 ١٩٠ - ٢٣٨ - ٢٢٨
 مفصل ٢٢٢
 مفيد المرید فى آداب المفيد والمستفيد ٢٠٩
 مقابسات ٣٠ - ٥٩ - ٦٥ - ٦٦
 مقامات حريرى ١٥٥ - ٢١٣ - ٢١٤ - ٢١٦ - ٣٥٨
 مقدمهى ابن خلدون، ٣١ - ٤٤ - ٥٧ - ٨٥ - ١٧٣
 ١٩٥ - ٢١٨ - ٢١٩ - ٢٥٣ - ٢٩٥
 الممل والنحل ٨٩
 مواهب اللدنيه ٢٥٧
 موسوعة التاريخ الاسلامى والحضارة الاسلاميه ٣٠٦
 مناقب بغداد ٦١
 مناقب الشافعى واصحابه ٣٠
 المنتظم ٢٢٦ - ٢٨٤ - ٢٨٥ - ٢٨٧ - ٣٤٤ - ٣٤٦
 ٣٥٢ - ٣٥٣
 منتهى المراد ٣٠٩ - ٣١٠
 منهاج المتعلم ٢٧ - ٢١٠ - ٢٣١ - ٢٣٥ - ٢٤٠
 ٢٤٧ - ٢٥٢ - ٣٦٠
 منهاج المتعلمين ٢٣٣
 المنيه والامل ٢٧ - ٧٧
 المهذب ٣٤٧ - ٣٦٣

- كشف الظنون ١٥٩ - ١٩٣ - ٢٣٠ - ٢٣١ - ٢٤٠
 ٢٤١ - ٢٤٢ - ٢٤٧ - ٢٤٨ - ٢٥٣ - ٣٥٠
 كشكول ٧٢
 كنوز الذهب فى تاريخ حلب ٩٩
 الكواكب السائره فى تراجم علماء المائة العاشره ٢٩

ل

لسان العرب ٤٤

م

- مثنوى ١٨٠
 مجالس ابى مسلم ٧٦
 مجالس السلطان الغورى ٨٣
 المجالس المستصريه ٣٠٧ - ٣١٠ - ٣١٣
 المجالس المويديه ٣٠٧ - ٣٠٨ - ٣١١ - ٣١٣ - ٣١٤
 المجالس والمسذيرات ٣١٣
 مجلهى آموزش و پرورش ٣٣
 مجلهى آسيابى ٤٩ - ١٧٢ - ١٨٢ - ٢٢٠
 مجلهى الاستاذ ٣٣٠
 مجلهى سومر ٣٤٣ - ٣٦١
 مجلهى المشرق ٢٣٩
 مجلهى المعلم الجديد ٢٠٧ - ٢٤٥ - ٣٤٢
 المحاسن والاضداد ١٢٥ - ١٢٦
 المحاسن اليوسفيه ٢٤
 محاضرات الادباء ٥٤ - ٥٦ - ٧٧ - ٩٧ - ١٧٩
 ١٨٠ - ٢٤٠ - ٢٩٦
 محاضرات الابرار [ومسامرات الاخيار] ١٢٤ - ١٢٥
 ١٢٦ - ١٧٠ - ١٨٤ - ٢١١ - ٢٢٠ - ٢٣١ - ٢٣٢
 ٢٣٥ - ٢٤٢ - ٢٤٤ - ٢٥٣
 محك النظر ٣٣٧
 المحصول ٣٤٧
 المتعلم ٢٧
 مختصر ذيل بغداد ٣٥٤
 المختصر المحتاج اليه من تاريخ ٣٥٥
 المخصص ٢٢٣
 المدخل ٣٢ - ٦٣ - ١٩٦
 مرصد الاطلاع ١٦٢
 مرآت الزمان ١٥٦

ن

- الذائغ والمنسوخ بين الاحاديث ۳۶۳
 النجوم الزاهرة ۸۲ - ۳۴۶ - ۳۵۵
 نزهة الجلساء في اخبار النساء ۲۷۰
 نصيحة لاحد تلامیذه ۲۷
 نفع الطیب ۳۰ - ۶۸ - ۱۳۰ - ۱۳۴ - ۲۶۸ - ۲۶۹
 ۲۷۱ - ۲۷۳
 النکت "عصریة" ۸۲
 "نهاية" ۳۴۷
 نهاية الادب ۲۷۱
 نهاية الرتبة ۳۰ - ۴۹ - ۲۲۱
 نهج البلاغه ۱۵۴ - ۳۴۷
 نوزایی دانش و هنر در اسلام ۲۴۲
 نوزایی فرهنگی در سده‌ی شانزدهم ۲۴

و

- الوجازة في صحة القول باحكام الاجازة ۲۷ - ۲۱۵ -
 ۲۱۷ - ۲۹۴
 الوافی بالوفیات ۲۹ - ۳۲۳ - ۳۲۶
 الوسيط ۳۴۷
 وضاح، مجله ۵۸
 وفيات الاعیان ۲۹ - ۶۹ - ۱۵۷ - ۱۸۵ - ۲۱۲ - ۲۴۲
 ۲۸۲ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۵۲ - ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۵۹
 الولاية والقضاة ۱۹۵

ی

- یادگار، مجله ۲۰۴
 یس، قانون نامه‌ی مغول ۱۵۹



دفتر نشر فرهنگ اسلامی
معرفی می کند:



پژوهشی در

تاریخ قرآن



تالیف

دکتر سید محمد باقر حجتی